A portrait of a middle-aged man with grey hair and glasses, wearing a blue and white striped shirt. He is looking slightly to the right of the camera. The background is a brick wall. The text is overlaid on the image.

یادمانده‌هایی از فریدون منتقمی
دفتر دوم جلد اول

فریدون منتقمی

چرا کمونیست هستم

دفتر دوم جلد اول

فریدون منتقمی

چرا کمونیست هستم

یادمانده‌هایی از فریدون منتقمی

دفتر دوم جلد اول

انتشارات زیرزمینی

یادمانده‌هایی از فریدون منتقمی چرا کمونیست هستم

● اثر فریدون منتقمی
● ویرایش فنی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: انتشارات زیرزمینی
● چاپ اول: ۵۰۰ نسخه
● کلیه حقوق برای نگارنده محفوظ است

فهرست

- دفتر دوم جلد اول ۱
- زندگی در مهاجرت ۱
- ورود به آلمان و آموزش زبان آلمانی در مؤسسه گوته ۱
- کمونیست عراقی و من ۴
- نسل جوان ایرانیان دانشجوی در خارج از ایران ۹
- آشنائی با سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان و کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی ۱۲
- سخنی چند با دوستان ۱۵
- تبلیغات برای جلب دانشجویان به کنفدراسیون جهانی ۲۷
- کنفدراسیون جهانی چگونه سازمانی بود ۳۹
- تحول کنفدراسیون جهانی ۴۱
- دوره دوم نشریه توفان ۴۴
- تحولات توفان دوره دوم، همکاری با رفیق احمد قاسمی و آغاز فعالیت توفان
دوره سوم و اسناد آن ۴۶
- عضویت در هیات مرکزی و دلایل و تأثیرات آن بر من ۱۲۵
- ترکیب نظری دانشجویان در واحدهای دانشجویی ۱۲۸
- جبهه ملی دوم ایران در خارج از کشور ۱۳۳
- جبهه ملی و عدم شناخت از امپریالیسم ۱۳۶
- دشمنی جبهه ملی ایران با سوسیالیسم ۱۳۹
- بحران هویت جبهه ملی ایران و دگرپرسی آنها ۱۴۱
- اندر داستان "کمونیست" شدن جبهه ملی ایران در خارج از کشور ۱۴۵
- "انتقاد از خود" جبهه ملی ایران ۱۴۷
- سقوط حزب توده ایران به منجانب ضدانقلاب ۱۵۱

- واکنش به نفی راه قهرآمیز انقلاب توده‌ای توسط رویزیونیسم ۱۵۴
- تلاش حزب توده ایران برای نفوذ در سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان ۱۵۸
- آشنائی با آثار مائو تسه‌دون ۱۵۹
- فعالیت در کنفدراسیون جهانی ۱۶۲
- فعالیت در سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان و بروز اختلافات ۱۹۰
- رابطه مبارزه درون حزبی با برون حزبی ۲۱۹
- توسل به خطاهای جدید برای توجیه اشتباهات قبلی ۲۳۵
- ریشه واقعی انشعاب آتی را خلاصه کنم: ۲۸۵
- درگذشت رفیق احمد قاسمی رهبر برجسته جنبش کمونیستی ایران ۳۰۶
- سایر اختلاف نظرها در توفان که ناقض وحدت نبودند ۳۰۹
- نظر رفیق قاسمی در پیرامون حل مسئله ملی در ایران ۳۱۲
- برخی از نظریات اکبر در باره طرح برنامه در جلسه ۷ نوامبر ۱۹۷۰ ۳۲۹
- دوران بعدی تحول فکری من در خارج ۳۵۲
- در رهبری چه گذشت ۳۵۵
- اختلافات درون رهبری توفان بعد از درگذشت رفیق قاسمی به اوج خود رسید
..... ۳۷۰
- نامه کامران به هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان ۳۷۵
- نامه کامران به هیات مرکزی در مورد مواضع انحرافی هوشنگ ۳۷۸
- نامه کامران در مورد رفیق بهرام به هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی- لنینیستی
توفان ۳۹۰
- استعفاءنامه رفیق فروتن از سازمان و نه از هیئت مرکزی ۴۲۰
- تفسیر منتقمی بر استعفاءنامه رفیق فروتن از سازمان توفان و نه تنها از رهبری
آن ۴۲۵
- نظریه در مورد استعفاء رفیق فروتن از هیات مرکزی سازمان مارکسیستی-
لنینیستی توفان ۴۳۰
- گفتگوی خصوصی با هوشنگ ۴۳۳

- نامه‌های تقی کاتبی همسر نخست شیرین..... ۴۳۵
- گزارش هیات مرکزی به کنفرانس سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان..... ۴۵۰
- کنفرانس سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان و برخورد ما نسبت به آن..... ۵۸۵
- وضعیت نابسامان مالی..... ۵۹۳
- گوشه و تحلیلی ناگفته از تاریخ جنبش کمونیستی ایران..... ۵۹۷
- برخورد حزب توده ایران به دولت قوام در سال ۱۳۲۴ و شرکت در آن دولت
..... ۵۹۸
- "در باره نسبت پارلمانتاریسم به حزب توده ایران..... ۶۲۴

نمی‌دانستیم که ما روزی در کنفدراسیون جهانی در کنار هم بر ضد رژیم سلطنت مبارزه خواهیم کرد.

زندگی در خارج در سرزمینی که نه به خلق و خوی مردمش عادت داشتیم و نه هوای آن باب طبع من بود، به دور از همه دوستان و خاطرات و محیط مانوسم در ایران، بسیار عذاب دهنده بود. روزها را با رفتن به سر کلاس و شب‌ها را با درس خواندن و نامه‌نگاری و درد دل کردن سپری می‌کردم. بارها به سرم زد که به ایران برگردم ولی از زخم زبان مردم بیش‌تر ترس داشتم تا تحمل عذاب غربت. روزها و شب‌ها پشت سرهم می‌گذشت و آشنائی با زبان سخت آلمانی زندگی را قابل تحمل تر می‌کرد زیرا حداقل می‌دانستی که در اطرافت چه می‌گذرد. رویدادهای شهر گرافینگ در سرنوشت سیاسی من موثر بودند.

در شهر گرافینگ مسایل جالبی اتفاق افتاد. با یک ایرانی به نام علی پورحیدری دوست شدم که انسانی صمیمی با روحیه جوانمردی و مردانگی ایرانی، ایران‌دوست و بسیار حساس که زود برافروخته می‌شد و این تا حدودی دردسر ساز بود و من باید مواظب روحیاتش بوده و آرامش می‌کردم تا بی‌موقع برافروخته نشود. با وی بسیار بحث می‌کردم و بسیار تحت تاثیر سخنان سیاسی من قرار داشت و برایم احترام خاصی قائل بود و در بسیاری مسایل زندگی خصوصیش، حتی با من به مشورت بر می‌آمد. دوستی ما ادامه پیدا کرد و از طریق این دوستی بعداً زمینه‌ای ایجاد شد تا من بتوانم تمام خواهران و برادر وی را به رفقای آینده‌ام معرفی کنم تا آنها همه افراد این خانواده را به همکاری با سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان دعوت نمایند. در شهر گرافینگ در ضمن با یک ایرانی دیگری به نام بهرام جاویدپور دوست شدم که فردی دست و پاچلفتی و در محیطی زندگی کرده بود که از آداب و رسوم تربیت رایج کم‌تر بهره برده بود. ولی رویهمرفته انسان ساده‌ای به نظر می‌آمد. یکبار در مکاتبات با مادرم نوشتم که با چند ایرانی در شهر گرافینگ آشنا شده‌ام و از همه آنها نام بردم، در پاسخ نامه من مادرم پرسید که آیا این بهرام جاویدپور پسر همان سرهنگ جاویدپور از گارد سلطنتی و یکی از گردانندگان کودتای ۲۸ مرداد است که در کنار شعبان بی‌مخ روی جیب ارتشی سوار بوده و فریاد جاوید شاه سر می‌داد؟ اگر چنین است باید محتاط باشم، زیرا که حتماً با ساواک کار می‌کند. من بعد از این آگاهی، علی را در جریان گذاشتم و با یاری علی معلوم شد که وی واقعا پسر سرهنگ جاویدپور و

دفتر دوم جلد اول

زندگی در مهاجرت

ورود به آلمان و آموزش زبان آلمانی در مؤسسه گوته

من در ۹ فوریه ۱۹۶۴ مطابق ۲۰ بهمن ۱۳۴۲ وارد شهر مونیخ در آلمان شدم. در فرودگاه مونیخ خواهر ناتنی و همسر وی منتظر من بودند و مرا ابتداء به خانه خویش در منطقه آلاخ که در آن زمان در اطراف مونیخ قرار داشت بردند. من برای آموزش زبان آلمانی در موسسه زبان آلمانی گوته در شهر "مورنا" (Murnau) که در ۸۰ کیلومتری جنوب مونیخ قرار داشت نام‌نویسی کرده بودم و به این جهت به کمک خواهر و شوهر ایشان برای اقامت و آموزش به آنجا رفتم و از آنجا بعد از دو ماه به شهر "گرافینگ" (Grafing) برای ادامه آموزش زبان تغییر مکان دادم. قبلاً در ایران در موسسه گوته، زبان آلمانی را به صورت ابتدائی آموختم. در آنجا با دکتر بهمن نیرومند که تدریس می‌کرد، برخورد کردم. وی که به زبان آلمانی مسلط بود، مدارک پذیرش مرا برای آمدن به آلمان و ثبت نام در موسسه آموزش زبان گوته پر کرد. آنروز

کمونیست عراقی و من

در شهر گرافینگ با یک کمونیست عراقی ایرانی‌تبار نیز که فارسی را مانند زبان مادریش حرف می‌زد، به نام عبدالهادی شکرچی آشنا شدم. وی وکیل امور حقوقی در عراق بود و بعد از کودتای عبدالسلام عارف و کشتار و اسارت کمونیست‌ها، وکالت کمونیست‌ها را در دادگاه‌های عراق عهده دار شده و خودش نیز کمونیست بود، ولی رسماً اعلام نمی‌کرد. در پی مدت اقامت من در شهر گرافینگ وی توانسته بود با گوش دادن به سخنان من به افکارم پی ببرد و بعد از اطمینان خاطر خودش را به من معرفی کند. به تدریج با وی نزدیک‌تر شدم. وی با حزب توده ایران در تماس بود و آخر هفته‌ها به مونیخ رفت و آمد می‌کرد. برایم از حزب توده نشریات می‌آورد. دو عدد مجله دنیا را از وی دریافت داشتم تمام مقالات آنرا خواندم. مقاله‌ای از قاسمی در آن بود که آنرا با اشتیاق تمام خواندم به نظرم در مورد نقد وی به کتاب شوهر آهو خانم بود که من کتاب شوهر آهو خانم را به توصیه توده‌ای‌ها در ایران خوانده بودم و بسیار خوشم آمده بود. حال نقد زیبایی قاسمی بر آن را می‌خواندم و احساس می‌کردم که این کتاب را باید برای بار دوم بخوانم. مقاله دیگری از قاسمی در مورد جزوه‌ای بود که عده‌ای علیه حزب توده ایران انتشار داده بودند و حزب توده ایران به قلم قاسمی به آنها پاسخ داده بود. همه مجله دنیا خواندنی بود. عبدالهادی مطالب دیگری نیز در اختیارم می‌گذاشت. وقتی خواست شهر گرافینگ را به مقصد مونیخ ترک کند مرا با یک کمونیست عراقی فراری آشنا کرد و سفارش نمود که از جاسوس‌های سوریه که در همانجا حضور داشتند، بپرهیزیم. یادم نمی‌رود که کمونیست عراقی مرا به خانه‌اش دعوت کرد. وی نیز مانند من دانشجو بود. زبان آلمانی بدتر از من بود. همدیگر را بغل کردیم و بوسیدیم. هر چقدر شیرینی و خشکیار عراقی داشت بر روی میز گذاشت و از من خواهش می‌کرد که بخورم. وی نشانه صمیمیت و عشقش را به یک کمونیست ایرانی تنها از این طریق می‌خواست و یا می‌توانست نشان دهد. عبدالهادی وقتی شهر گرافینگ را ترک کرد به من گفت که بعد از پایان دوره زبان به مونیخ بروم تا مرا با کمونیست‌های ایرانی و شخصی به نام مهندس ثریاپور ثریا آشنا کند.

حامی محمدرضا شاه است. من روابطم را محتاطانه با وی حفظ کردم، زیرا قطع دشمنانه روابط هیچ فایده‌ای به دنبال نداشت. البته من در افساء شاه و سیاست‌های وی کوتاهی نمی‌کردم و حس می‌کردم که سخنانم حتی بر وی که کوچک‌ترین آگاهی سیاسی نداشت، موثر است. وی که از استعداد آموزش زبان برخوردار نبود و من حتی مطمئن نبودم دیپلم دارد، قبل از من به شهر مونیخ رفت و با سرهنگ فرزنانگان یکی از عمال کودتای ۲۸ مرداد که کنسول ایران در مونیخ بود در تماس دائم قرار گرفت. من همیشه نگران بودم که وی در مونیخ دانشجویان سیاسی را شناسائی کرده و به ساواک لو بدهد.



در روز ۹ فوریه ۱۹۶۴ مطابق ۲۰ بهمن ۱۳۴۲ وارد فرودگاه مونیخ شدم

ردیف ایستاده از راست به چپ: یک فرد عراقی، عبدالهادی شکرچی، ناشناس، ناشناس، ناشناس، جاسوس سازمان امنیت سوریه، فریدون منتقمی، کمونیست عراقی که به من معرفی شد. ردیف نشسته از راست به چپ: بهرام جاوید پور، یک دانشجوی یوگسلاوی، ناشناس



در بخش وسط تصویر فردی که با کراوات دستش را روی زنده گذارده است فریدون منتقمی است. در سمت راست من یک دختر خانم آمریکائی است که دوست علی پورحیدری بود و زنده یاد علی پورحیدری که مهندس ذوب فلزات شد در سمت راست وی قرار دارد که دستش را به گردن وی انداخته است





در این تصویر در بخشی که شفاف است من با عینک دیده می‌شوم و در سمت چپ من رفیق کمونیست عراقی است

ماه‌ها بعد که از گرافینگ به مونیخ رفتم یک روز در سالن غذا خوری دانشگاه عبدالهادی را اتفاقی دیدم که با عده‌ای ایرانی مشغول غذا خوردن بود. سخت یکدیگر را درآغوش گرفتیم و همان روز به وعده خود عمل کرد و مرا با علی سعادت که دوست دکتر مهندس ثریاپور بود آشنا کرد. وی به من گفت که علی و سایرین از کمونیست‌های ایرانی هستند و از این به بعد من می‌توانم با اعتماد با آنها در تماس باشم. تماس من با علی سعادت کوتاه بود و وقتی وارد کالج مقدماتی دانشگاه در مونیخ شدم که ایرانی‌ها باید یک دوره یک‌ساله را در آنجا طی می‌کردند تا به زبان علمی دانشگاهی آشنا شوند.

در شهر مونیخ مطلع شدم که یک سازمان دانشجویی وجود دارد که دانشجویان هفته‌ای یکبار در بعد از ظهر روزهای شنبه در آنجا گرد می‌آیند و گفتگو می‌کنند.

در این شهر در تماس با دانشجویان ایرانی، نشریه ایران آزاد ارگان جبهه ملی ایران را به دست آوردم و با آنها تماس برقرار کرده و به آنها با نام مستعار "خرمگس" کمک مالی ارسال کردم که واکنشی از جانب آنها ندیدم. مطالب آنها را ولی مطالعه می‌کردم. برای جوانی که از محیط استبدادی و اختناق ایران به در آمده و خواهان آگاهی است همه چیز قابل قرائت و جالب بود. از این گذشته من علی‌رغم کمونیست بون مخالفتی با جبهه ملی‌ها نداشتم و آنها را نیز مبارزان ضد استبداد پهلوی می‌دانستم.



در ردیف نشسته نفر چهارم از سمت چپ آقای بهرام جاوید پور است



در سمت چپ این تصویر فردی که نشسته و دستش را زیر چانه‌اش قرار داده و عینک دودی به چشم دارد، عبدالهادی شکرچی است.

نسبتاً آزادی در اختیار این دانشجویان بود که می‌دیدند در این ممالک، حق آزادی بیان و تجمع وجود دارد، احزاب این ممالک احزاب دست نشانده و خود فروخته‌ی "مردم و ایران نوین" و یا بعداً "رستاخیز" نیستند. انتخابات آزاد هر چند به صورت نسبی در این ممالک با آزادی کامل تبلیغات صورت می‌گیرد. کتب سیاسی مارکسیستی را می‌شود در صورت علاقه و پیگیری خرید - علی‌رغم اینکه حزب کمونیست آلمان که رهبر مبارزه ضد نازی در این کشور بود، با روی کار آمدن حکومت دست‌راستی نقابدار هوادار نژاد برتر، قدغن شده بود - و در منزل مطالعه کرد، بدون اینکه از کسی و از کسب آگاهی و دانش هراسی در کار باشد که مبادا به صلابه کشیده شوی (البته این شرایط در سال‌های اواسط ۶۰ میلادی در اثر مبارزات نیروهای دموکرات و انقلابی در آلمان پدید آمد و گرنه تا به امروز هم حزب کمونیست در آلمان ممنوع است). این نسل می‌دید که وجود آزادی‌های دموکراتیک چگونه می‌تواند مبنای تحولات اجتماعی و علمی باشد. این نسل ساطور ساواک را بر بالای سر خود نداشت، ولی حتی در تماس‌ها و نزدیکی‌ها با سایر دانشجویان ایرانی، سایه هیولای ساواک را بر بالای سر خود در ۶ هزار کیلومتری حکومت محمدرضا شاه در خارج حس می‌کرد که دیگر برایش قابل تحمل نبود. این نسل به اخبار دسترسی داشت و دروغ‌های رژیم شاه را زودتر کشف می‌کرد. این نسل آمادگی مبارزه و فداکاری داشت و می‌خواست به ایران و هم‌میهنانش خدمت کند. بر این زمین حاصلخیز بود که بذره‌های مخالفت و آگاهی و روحیه انقلابی رشد می‌کرد و جوانه می‌داد.

این وضعیت در شهر مونیخ مرا به سمت نشست‌های انجمن دانشجویان ایرانی در مونیخ جلب کرد.

نسل جوان ایرانیان دانشجوی در خارج از ایران

شرایط سخت کنکور در دانشگاه‌های ایران، عشق جوانان و دانش‌آموزان به ادامه تحصیل، علاقه عمومی مردم کشور ما که فرزندانمان باید تحصیل کنند تا به جایی برسند و به قول معروف همه مشتاق آن بودند که فرزندانمان دکتر و مهندس بشوند، کمبود دانشگاه در ایران که ظرفیت پذیرش دانش‌آموزان را نداشت، به آن منجر شده بود که خانواده‌های ایران فرزندان خویش را برای تحصیل به خارج اعزام کنند. ترکیب دانشجویانی که به خارج می‌آمدند کاملاً طبقاتی بود. اغلب فرزندان طبقات حاکمه ایران به علت امکانات مالی خویش به آمریکا می‌رفتند. دانشجویان ایرانی که خانواده آنان از درآمدهای بالا، خوب و یا مناسب برخوردار بودند ممالک سوئیس، فرانسه، انگلستان، سوئد و یا ایتالیا را انتخاب می‌کردند. سپس کشورهایی نظیر ترکیه، اتریش و آلمان، محل ورود دانشجویان ایرانی بود که سایرین را در بر می‌گرفت. اکثر دانشجویان ایرانی که از درآمدهای بالا برخوردار نبودند و بسیاری دانشجویان که به امید کار و تحصیل به خارج می‌آمدند کشور آلمان بعد از جنگ را انتخاب می‌کردند. این دانشجویان اساساً به طبقات متوسط و زیر متوسط و اقشار کم در آمد خرده بورژوازی در ایران نزدیک‌تر بودند و به همان نسبت درجه آگاهی و شمع طبقاتی بهتری داشتند. در ترکیه نیز وضع به همین ترتیب بود. در آنجا امکان کار کم بود، ولی سطح زندگی پائین تر از سایر ممالک دانشجوی پذیر قرار داشت و دانشجویان ایرانی و به ویژه هموطنان آذری در آنجا بهتر می‌توانستند جا باز کنند و با آشنائی با زبان ترکی و حمایت دولت پان ترکیست ترکیه از تحصیل آنها در دانشگاه‌های ترکیه، به تحصیل در آنجا بپردازند. آلمان در واقع مرکز فعالیت دانشجویان، کنفداسیون و سازمان‌های کمونیستی بود.

نسلی که به خارج و به ویژه به آلمان می‌آمد، نسلی ناراضی، نسلی پرورده محیط اختناق و سرکوب بعد از ۲۸ مرداد به حساب می‌آمد. این نسل شاهد بسیاری رویدادهای سیاسی سال‌های اخیر ایران گشته بود. حزب توده ایران و جبهه ملی را می‌شناخت. از ملی کردن صنعت نفت و شخص محمد مصدق شنیده بود. این نسل ساطور خفقان ساواک را بر بالای سر خویش حس می‌کرد و نسبت به رژیم سلطنت کینه‌ای پنهان و برحق داشت. در اروپا محیط



نخستین نسل دانشجویان ایرانی در مونیخ که بسیاری از آنها به کنفدراسیون جهانی و جنبش کمونیستی ایران پیوستند. در ردیف جلو نفر هفتم از سمت راست رفیق رضا ذوالنور و نفر هشتم از سمت راست رفیق مصطفی طاهری



دکتر منوچهر ثابتیان دبیر کنفدراسیون جهانی در حال سخنرانی در لندن

آشنایی با سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان و کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی

برای ورود به دانشگاه در آلمان، دانشجویان ایرانی که دیپلم متوسطه را از ایران گرفته بودند باید در یک دوره آمادگی به مدت یکسال به نام کالج ورودی به دانشگاه ثبت نام می‌کردند و دیپلم آلمانی اخذ می‌نمودند. با در دست داشتن این دیپلم می‌شد در تمام دانشگاه‌های آلمان ثبت نام نمود. من برای این منظور شهر مونیخ را انتخاب کردم. و در کالج مونیخ که مملو از دانشجویان ملل ایرانی، یونانی، عرب، ترک و دانشجویان ممالک آفریقای بود ثبت نام کرده به تحصیل ادامه دادم.

در کالج مونیخ که همان دوره آمادگی و یا سال تهیه و تدارک دانشگاه است با مهرداد آدرم آشنا شدم. پدر آدرم عضو سازمان افسری حزب توده ایران بود و خود وی نیز از کمونیسم حمایت می‌کرد و حقیقتاً به خاطر پدرش که عضو سازمان افسری بود، از احترام میان دانشجویان برخوردار بود. ولی وی قدر این احترام و توجه را ندانست و لذا این احترام موقتی بود و وی نتوانست به سنت‌های پدرش وفادار بماند و راه و روش تکروانه وی مورد تأیید رفقای توفان نبود. به همین جهت نیز به سرعت منزوی گشت.

فعالیت من از همان بدو ورود به کالج^۱ جنبه سیاسی داشت و در مقابل برگزاری جشن کنسولگری ایران در کالج مونیخ که با هدف باز کردن جای پای رژیم شاه در بین دانشجویان صورت گرفت، همراه با داریوش لطیف پور، هادی جفرودی، محمد جراحباشی، رضا محمد زاده، هرمز کلانتر، فریدون رهنما و عده‌ای بچه‌های دیگر مقاومت کردیم و توانستیم مانع برگزاری جشن کنسولگری در کالج شویم. از این گذشته توانستیم مسئولان کالج را که در پی ایجاد روابط دوستانه با همه کنسولگری‌های ملیت‌های گوناگونی بودند که در کالج درس می‌خواندند،

^۱ - کالج یک موسسه علمی جنب دانشگاه مونیخ بود که دانشجویان خارجی قبل از رفتن به دانشگاه در این موسسه به اخذ دیپلم آلمانی نائل می‌شدند. در این دوره دانشجویان می‌توانستند به زبان آلمانی علمی تسلط یابند.

این مقاله توسط من در تاریخ ۱۹۶۵ در کالج مونیخ (شتودین کالج) در مجمع ایرانیان خوانده شد. از آنجا که مورد توجه قرار گرفت تکثیر گردید و برای همه انجمن‌های آلمان ارسال گردید تا به این وسیله به جلب دانشجویان ایرانی در کنفدراسیون بپردازند. بعدها همین مقاله بعد از ممنوعیت کنفدراسیون و رشد عملیات چریکی مسلحانه در ایران در سازمان گیسن خوانده شد که با مسایل روز کامل گردید. در زیر شما با مقاله کامل شده که از دویخش تشکیل شده روبرو هستید.

قانع کنیم که ما دانشجویان ایرانی بهترین نمایندگان ملت ایران هستیم و می‌توانیم فرهنگ ایران را بهتر معرفی کرده و به نمایش بگذاریم. آنوقت دست به کار شدیم و از طریق تجار قالی در مونیخ آثار هنری ایران را در کالج به نمایش گذاردیم، تلویزیون ایالت بایرن از آن غرفه‌های هنری که ما تزئین کرده بودیم فیلم تهیه کرد و در مطبوعات نیز منتشر شد. این اقدامات هدمند و برنامه ریزی شده از جانب ما، کنسولگری و ساواک را حیرت زده کرد. ما توانستیم نیروی مهمی را علیه فعالیت‌های کنسولگری در مونیخ و تلاش آنها برای نفوذ در کالج مونیخ بسیج کنیم. این نیروی مترقی دانشجویان زمینه‌ای شد که ما بتوانیم در داخل کالج مونیخ یک سازمان دانشجویی با حدود بیست نفر عضو دانشجوی ایرانی تاسیس نمائیم و حتی مسئولان آن با مسئولان کالج رسماً برای بهبود کارها تماس داشته و همکاری می‌کردند. کالج مونیخ سال‌ها تا انقلاب ایران به فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی خویش ادامه داد. فعالیت در کالج از نظر تشکیلاتی ربطی به سازمان دانشجویان ایرانی در مونیخ نداشت که دارای سابقه طولانی تر بوده و به موازات کالج مونیخ وجود داشت. جو حاکم میان دانشجویان ایرانی سیاسی بود و این امر محصول طبیعی تاریخ مترقی مبارزات مردم ایران محسوب می‌شد.

مهرداد و داریوش عضو سازمان دانشجویان مونیخ نیز بودند و من که قبلاً در جلسات سازمان دانشجویی شرکت می‌کردم و از طریق علی سعادت با هادی جفودی تماس برقرار کرده بودم حال همراه با مهرداد آدرم و سایر دوستان و مبارزانی که در کالج پیدا کرده بودم تلاش می‌کردیم از کالج پله‌ای برای صعود به سازمان دانشجویان ایرانی در مونیخ بسازیم. هادی جفودی، مهرداد آدرم و من مشترکاً کالج مونیخ را سازمان دادیم و من با نگارش مقاله‌ای به نام "سخنی با دوستان" برای دانشجویان روشن کردم که چرا ما همه سیاسی هستیم و باید بر اساس مسئولیت اجتماعی که داریم در تعیین سرنوشت میهنمان نقش داشته باشیم. این سخنرانی بسیار بر روی دانشجویان موثر بود به طوری که آنرا به صورت جزوه جداگانه انتشار داده و در میان دانشجویان پخش کردند. سال‌ها بعد این جزوه در شهر گیسن نیز که محل اقامت جدید من بود تجدید چاپ گردید و در تاریخ کنفدراسیون ثبت شد. در زیر مقاله "سخنی با دوستان" را درج می‌کنم.

کنید و یا اگر تهاجم وحشیانه امپریالیسم خونخوار و جلاد آمریکا را به ویتنام حتی از نظر انسانی محکوم نمائید، روشن است که نظریه سیاسی ابراز داشته‌اید.

حتی اگر عده‌ای ناآگاه پیدا شوند و مدعی گردند که آنها در زمره "بی‌طرفانند" غافلند که سیاست بی‌طرفی را در پیش گرفته‌اند. شکی نیست که در دنیائی که روز به روز به رشد سیاسی شدنش افزوده می‌گردد، در دنیائی که سیاست عامل تعیین کننده‌ای را در جریان تکاملش تشکیل می‌دهد، نمی‌توان سیاسی نبود، نمی‌توان کور بود و ندید، کر بود و نشنید، دست داشت و عمل نکرد. نمی‌توان به تفکر گفت ایست! حرکتی نکن! آیا می‌شود در قبال دستمزد ناچیز زحمتکشان ایران ناظر مرگ تدریجی آنها بود؟ آیا می‌توان داس مرگ عدم بهداشت، کمبود طبیب، بیمارستان و پرستار و غیره را دید و دم نزد؟ آیا می‌توان غارت بی‌شرمانه کشور عزیز خود را دید و خاموش ماند؟ آیا می‌شود دید که امپریالیسم بر رگ و ریشه کشور ما پنجه افکنده و تازه از حق کاپیتولاسیون (حقی که به موجب آن دادگاه‌های ایران صلاحیت رسیدگی به جرائم اتباع آمریکائی را ندارند) هم برخوردار است و کشور ما را به مثابه قالی بهارستان قطعه قطعه کرده است؟ و آن وقت فریاد زد: "مردم کور شید، کر شید، لال شید"؟

روشن است که حتی اگر لحظه‌ای احساس تنفر و انزجار برای این اعمال نفرت‌انگیز به شما دست دهد، سیاسی شده‌اید. سیاسی بودن امروز در خود ماست، در سلول‌های مغزی ماست، انسان غیر سیاسی، انسانی که خارج از محیط سیاسی امروز زندگی کند نمی‌توان یافت. اما علت اصلی در سیاسی بودن یا نبودن افراد نیست، بلکه در شرکت فعال و یا حتی نسبی آنها برای تغییر شرایط اختناق کنونی، ذلت‌آور فعلی جامعه ماست.

آن رفقا و دوستانی که با شعار عدم شرکت در سیاست خود را کنار می‌کشند در واقع شعار عدم فعالیت، منفعل بودن را تبلیغ می‌نمایند. پس درد در اینجا نیست که چه کسی سیاسی و چه کسی غیر سیاسی است، درد در این است که کی و تا چه حدی می‌خواهد برای تغییر شرایط زندگی مردم، چپاول کشور عزیزمان ایران، شکنجه‌های قرون وسطائی ساواک و کشتار

سخنی چند با دوستان

متن این مقاله که از طرف یکی از اعضای سازمان دانشجویی شهر گیسن به رشته تحریر در آمده و در جلسه آشنائی مورخ ۱۰ نوامبر ۱۹۷۲ قرائت گردیده بود چون مورد توجه قرار گرفته و در جلسه مجمع عمومی سازمان به چاپ و پخش آن رای داده شد، با این علم که محتوی این مقاله در مجموع در خدمت آشنائی بیش‌تر رفقا و دوستان ایرانی ما برای همکاری نزدیک‌تر می‌باشد. سازمان به درج و پخش آن همت گماشت به این امید که آن ندا در نزد کلیه ایرانیان وطن‌پرست منعکس شود.

معمولا پیش می‌آید که وقتی با رفیقی، دوستی و یا آشنائی در مورد سازمان دانشجویی صحبت می‌کنیم، می‌گوید: "من در سیاست دخالت نمی‌کنم" و یا "میدان اصلی مبارزه ایران است" و یا "پس از رفتن به ایران مامورین ساواک (سازمان اطلاعات و امنیت کشوری) مشکلاتی برای ما فراهم خواهند ساخت" و یا "در سازمان دو دستگی هست" و غیره... و با این دلائل فکر می‌کند که می‌تواند علت عدم شرکت خویش را در تشکلی ملی و دموکراتیک موجه جلوه دهد.

آیا این تفکر که گویا سازمان دانشجویی متعلق به "سیاسیون" است و ما "غیرسیاسی‌ها" در خارج آنیم درست می‌باشد؟ به نظر نگارنده، در دنیای سیاسی امروز صحبت از عدم سیاسی بودن کردن امری است نادرست و غیر علمی.

اگر به پیرامون خویش نظر افکنیم و پدیده‌های مختلف اجتماعی و یا حتی غیر اجتماعی را مورد بررسی قرار دهیم بدون تردید انعکاس آن در تفکر ما تاثیر خود را خواهد گذارد و افکار ما را می‌سازد. اگر روزی از گرانی شهریه مدرسه ناراحت شوید و مخالفت خود را اظهار دارید و یا حتی اگر اظهار هم ندارید، از سیاست تعیین بهای مدارس خوششان نمی‌آید. اگر در مورد اتوبوسرانی و یا وضع تحصیلی و شرایط تحصیلی اظهار نظر مخالف کنید بدان معنی است که سیاست ترافیک و یا سیاست فرهنگی مورد تأیید شما نیست. اگر از شکنجه ماموران به اصطلاح سازمان امنیت (ساواک) اظهار تنفر

نگاهی مختصر به هدف‌های کنفدراسیون جهانی دانشجویان این مشکل را حل می‌کند.

الف هدف‌ها:

۱- متشکل کردن کلیه دانشجویان ایرانی در داخل و خارج از کشور و هم‌آهنگ کردن فعالیت آنها از طریق سازمان‌ها، اتحادیه‌ها و فدراسیون‌های دانشجویی به کمک شناساندن و حفظ حقوق و منافع دانشجویی و میهنی آنها.

۲- شرکت در مبارزات ملت ایران در راه استقرار آزادی‌های اجتماعی و سیاسی در چهارچوب اعلامیه جهانی حقوق بشر.

۳- مبارزه برای برانداختن فرهنگ استعماری و کوشش برای ایجاد فرهنگی مترقی و ملی.

۴- کوشش همه‌جانبه و پیگیر برای استقرار امکانات مساوی جهت رشد استعدادها گوناگون از طریق همگانی و رایگان ساختن تعلیمات عمومی و عالی.

۵- ایجاد و حفظ ارتباط با سازمان‌های مترقی دانشجویی به ویژه در کشورهای سه قاره (آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) به منظور توسعه همکاری مداوم و مبارزه مشترک به خاطر هدف‌های مشترک.

۶- پاسداری از ارثیه مترقی فرهنگ ایران و شناساندن آن به اعضای کنفدراسیون جهانی، همه ایرانیان و تمام کسانی که به ایران علاقه‌مندند و به‌خصوص کسانی که در راه استقرار آزادی‌های دموکراتیک در ایران مبارزه می‌کنند.

وظایف:

۱- دفاع از کلیه مبارزان آزادی و استقلال ایران که از طرف رژیم ضدملی و ضدفرهنگی حاکم در ایران به‌زندان افکنده شده‌اند، یا تحت تعقیبند.

۲- پشتیبانی از کلیه سازمان‌ها و نهضت‌های مترقی جهان که به خاطر کسب حقوق و آزادی‌های دموکراتیک در حال مبارزه‌اند.

وحشیانه خلق ویتنام و فلسطین بی‌تفاوت هست و چه کسی مخالف آن می‌باشد و علیه آن عملاً فعالیت می‌کند.

شرایط هرگز خود به خود تغییر نکرده است. تاریخ مملو از مبارزه بین خوبی و بدی، اهورا مزدا و اهریمن است. اگر با دیده‌ای باز به گذشته بنگرید واضح می‌گردد که هیچ اهریمنی با میل و رغبت و بحث اقناعی صحنه تاریخ را ترک نکرده است. اگر مبارزه گالیله و کپرنیک نبود شاید هنوز هم از مسطح بودن زمین و دراز بودنش صحبت می‌کردیم و کرویّت به مثابه کفر تلقی می‌گشت، اگر انقلاب کبیر فرانسه نبود شاید زنجیرهای قرون وسطائی هنوز هم بر دست و پای نسل‌های آینده سنگینی می‌کرد. اگر انقلاب اکتبر شوروی و چین نبود اگر نمونه زنده و قهرمانانه خلق ویتنام در جلوی ما جلوه نمی‌کرد، شاید راه تکامل بشریت هنوز پیدا نشده بود. هیچ دیده‌اید که پیروزی را بشود با سلام و تعارف به خانه دعوت کرد. اندیشه کهنه مقاومت می‌کند و تا پای جان سختی نشان می‌دهد. ولی هر بار پیروزی نو برکهنه حتمی است و جهان را به پیش می‌برد. این قانون تخطی ناپذیر طبیعت است.

پس سازمان دانشجویی ما مملو از سیاسیون به معنای خاص کلمه نیست. مملو از کسانی است که فرمان ایست به تفکر خود نمی‌دهند، مملو از کسانی است که با مسئولیت به پدیده‌های اجتماعی، به تکامل میهنشان می‌نگرند.

دوستانی که به هر عذر و بهانه از زیر بار این تشکل شانه خالی می‌کنند هنوز به اهمیت مسئولیت خویش در قبال جامعه و خلقشان پی نبرده‌اند.

سازمان دانشجویی گفتیم که سازمان سیاسی به معنی خاص کلمه نیست، ولی این بدان مفهوم نمی‌باشد که عاری از سیاست است، به هیچوجه! بلکه با سیاست آمیزش دارد و سیاست دانشجویی خویش را همانگونه که در کنگره‌ها و جلسات مختلف بیان گشته به پیش می‌برد، می‌فهمد و به پیروی از فهمش عمل می‌کند. باید آن رفقای ناآگاهی را که به بی‌راهه می‌روند به شاهره هدایت کرد و اهمیت تشکل خویش را برایشان با بیانی هرچه ساده‌تر و عامه‌فهم‌تر گوشزد نمود. روشن سازیم که خواستن پیروزی و آینده روشن را باید با یک دست بی‌صدا نمی‌توان فراهم ساخت، بلکه دست‌هایند که در پیوند با یکدیگر امیال و آرزوهای انسانی را می‌سازند.

حال ببینیم که ما چه می‌گوئیم و چه می‌خواهیم:

حتما رفیقی که احساس مسئولیت کند و به ندای وجدان خویش گوش فرا دهد در جهت تقویت مادی و معنوی سازمان‌های دانشجویی این یگانه صدای حقه دانشجویان ایرانی گام برمی‌دارد، بکوشیم که این اهداف و وظایف را هرچه بیش‌تر برای ناواردان و تازه‌واردان روشن‌تر گردانیم. این تنها مختصری است از آن چه که باید گفته شود و خصوصیتی است که سازمان‌های دانشجویی متشکل در کنفدراسیون جهانی دارند.

و اما بعد گفتیم که عده‌ای بر این عقیده‌اند که صحنه مبارزه واقعی در ایران است. اگر بدین مسئله به طور منفرد برخورد کنیم، شکی نیست که این عقیده به خودی خود غلط نیست و اصولا کسی را نمی‌توان یافت که مدعی شود صحنه اصلی مبارزه در جای دیگری به‌غیر از ایران قرار دارد. ولی اشتباه دوستان ما در این است که بیان این واقعیت فی‌نفسه را در قبال فعالیت دانشجویی رفقای ما در خارج قرار می‌دهند و برایشان چنین مطرح است، یا این و یا آن و نتیجتا به آنجا می‌رسند که این دو مبارزه متضاد یکدیگرند و هیچ‌گونه قرابتی با هم ندارند.

اگر برخی این نظر را با حسن نیت بیان می‌دارند عده‌ای هم برای شانه خالی کردن از زیربار مبارزه در خارج، مبارزه در ایران را مطرح می‌نمایند با این اعتقاد که یک بار از هردوی این مبارزات چشم ببوشند. البته این مهم نیست که دوستی یا آشنائی شجاعانه و با جسارت بیان دارد که حاضر به حداقل تشکل و همکاری در چهارچوب دانشجویی نیست، این عمل اگر صورت گیرد حتی قابل احترام است زیرا می‌شود هنوز آن دوست را به‌لزوم این مبارزه واقف نمود. ولی متأسفانه به رفقائی برخورد می‌شود که از موضع به اصطلاح انقلابی و مترقی سرموئی هم حاضر نیستند پائین بیایند و تخفیف دهند و دیگران را متهم به نادرست بودن راه می‌نمایند.

شکی نیست که این افراد ضعف خویش را با الفاظ انقلابی می‌پوشانند و این چنین جلوه می‌دهند که توگوئی آنها‌یند که به سرمنزل مقصود رسیده‌اند و دیگران در ره ترکستان طی طریق می‌کنند. باید گفت که ذره‌ای صداقت در گفتار این افراد نیست. آنها نه تنها خویش را کنار می‌کشند و آنرا با لفاظی انقلابی موجه جلوه می‌دهند بلکه دیگران را نیز به این طریق "انقلابی" دعوت می‌نمایند.

البته این نکات در کنار ملی دموکراتیک و توده‌ای بودن کنفدراسیون تنها شمه‌ای از دورنمای مترقی و [ناخوانا] تکالیف وزین سازمان‌های دانشجوییست.

روشن است که حتی اگر در دوستی، ذره‌ای نشئه و جوهر دموکراتیک موجود باشد و حتی اگر منصفانه کلاه خود را قاضی کند و مسایل را سبک و سنگین نماید نمی‌تواند از پشتیبانی کنفدراسیون و سازمان‌های دانشجویی آن چشم ببوشد. آیا می‌شود از تشکل دانشجویی دفاع نکرد؟ می‌شود از شناساندن فرهنگ ایران سرباز زد؟ می‌توان در مبارزات مردم برای استقرار خواست‌های سیاسی و اجتماعی شرکت نکرد و مخالف اعلامیه جهانی حقوق بشر بود؟ واقعا نمی‌شود از فرهنگ رایگان و برای همه چشم پوشید و یا خواستار همبستگی بین‌المللی با همدردان و هم‌رنجان خود در سه قاره نبود؟ شما حتما با ما هم نظر می‌باشید.

اگر کنفدراسیون ملی است بدان مفهوم است که از خواست‌های خلق ما در قبال تجاوز امپریالیسم و عناصر بیگانه به دفاع برمی‌خیزد، اگر دموکراتیک است یعنی ساختمان آن طوری است که نه مثل انتخابات ایران بلکه بر مبنای حق آزاد برای همه کس استوار شده است، هر کس قادر است انتخاب شود و انتخاب کند، نظریاتش را بیان کند به نظریه اکثریت احترام بگذارد حتی اگر آنرا اشتباه‌آمیز بداند، ولی هیچ‌وقت از مبارزه صحیح برای اصلاح نظریات نادرست چشم نبوشد. اگر توده‌ای است یعنی باید بکوشد اکثریت عظیم توده‌های دانشجویی را در درون خود متشکل کند و روشن گرداند با عقب‌افتاده‌ترین اقشار دانشجویی تماس برقرار کند و آنها را به تشکل ترغیب نماید این باز بدان مفهوم است که تکیه کنفدراسیون بر نیروی متشکل در آن است، بر توده‌های دانشجویی است. آیا واقعا این احساسات را در خویش حس نمی‌کنید، آیا این واقعیت را واقعا تمایلات درونی خویش نمی‌یابید؟ آیا واقعا مایل نیستید که دست متجاوزین به میهن ما کوتاه شود و خود ما برسرنوشت خویش حاکم شویم؟ آیا یک بار هم آرزوی انتخابات آزاد، اظهار نظر آزاد و تشکل آزاد را نکرده‌اید؟ آیا امید تشکل هرچه بیش‌تر اتحاد هرچه عمیق‌تر و در یک سطح بودن کلیه دانشجویان ایرانی را نکرده‌اید؟

ایران در انتظار آنهاست بسیار آبدیده شوند. برای حل مشکلات آینده خودشان درمیهمان راه‌یابی و چاره‌جویی نمایند. دوستان و همکاران آینده خود را در درون مجامع دانشجویی جستجو نمایند. پس حتی رفتن به ایران نیز مغایر شرکت و تقویت سازمانی مترقی دانشجویی ما نیست بلکه حتی آن را ضروری می‌سازد.

دسته سوم را رفقای تشکیل می‌دهند که مبارزه را نفی نمی‌کنند، از اجتماع به اصطلاح سیاسیون نیز باکی ندارند ولی چهره سبب رژیم، رُست‌های هیئت حاکمه، تهدیدها و نقل نبات پاشیدن‌های ارتجاع، گرد و خاک کردن دستگاه حاکمه و رجزخوانی‌های چندین خائن خود فروش، ته دل آنها را خالی کرده است. آنها مبارزه را دوست دارند ولی خودشان را معاف می‌دانند. از فشار ارتجاع کمی بیم دارند. می‌ترسند که آنها را به بازخواست بکشند و با چهره‌های متبسم و گاه خشم‌آلود توضیحات مختلف از آنها بخواهند و چه بسا که بند را هم به آب دهند. لذا در پیوستن به تشکل دانشجویی ما تردید دارند، دودلی نشان می‌دهند از صحبت‌های رفقای دانشجویی خود لذت می‌برند، مستفیض می‌شوند گاهی اوقات هم اظهار نظر می‌کنند ولی دلشان می‌خواهد کج دارو مریز رفتار کنند، حکم مستمع‌آزاد داشته باشند، از مبارزه لذت می‌برند ولی چه خوب بود اگر ارتجاع هم کاری نمی‌کرد و موئی از سر کسی کم نمی‌شد.

این رفقا غافلند که با دودلی و تردید کاری از پیش نمی‌رود. شکی نیست که اوج مبارزه، مقاومت رژیم را به همراه دارد و بدیهی است که او به سادگی و حتی برای مدت طولانی به خواسته‌های مردم تن در نخواهد داد.

اعمال رژیم نتیجه یک خطای فردی نبوده است که به تکان قلمی تصحیح شود. اعمال او نتیجه ذات اوست بیانگر طینت اوست. هر فسخ آزادی را در سینه خفه می‌کند. در شقاوت خود تغییری دائمی به وجود نمی‌آورد زیرا مرگ خود را در اوج مقاومت مردم می‌بیند. پس امید تخفیف فشار داشتن، آرزوی مهربان‌تر و با معرفت‌تر شدن از رژیم مثل در خوست ندریدن از گرگ است.

اسلحه ما، اسلحه مقاومت، اسلحه تشدید مبارزه است. اگر حق با ماست، اگر ما هستیم که واقعیت جامعه خویش را بیان می‌کنیم و از وسیع‌ترین

باید از این دوستان پرسید که چگونه منطقی جلوه می‌کند که فردی که در خارج با داشتن وسیع‌ترین امکانات مطالعه، با داشتن وسیع‌ترین امکانات تماس‌های متقابل، بحث‌های دوفره و یا جمعی، دست داشتن به مطبوعات مترقی، برخورد آراء و عقاید، کمبود فشار ارتجاع، از مبارزه‌ی هر چند جزئی سر باز می‌زنند، در عرصه ایران با نداشتن امکانات وسیع مطالعه، با عدم وجود بحث‌های دستجمعی نرسیدن اخبار و اطلاعات و از آن گذشته فشار سرنیزه و ارتجاع، شکنجه و اعدام چگونه می‌خواهد به مبارزه اجتماعی خویش ادامه دهد و یا حتی اصولاً شروع نماید.

مبارزه اجتماعی اعم از دانشجویی باشد یا چیز دیگری حد و مرز نمی‌شناسد، نوبتی هم نیست کارگر و دهقان، پیر و جوان، زن و مرد، متاهل و مجرد، دکتر و محصل و یا ... هم نمی‌شناسد. فرد مبارز از هر موقعیتی برای پیشبرد نظریات اجتماعی استفاده می‌کند خواه در خارج و خواه در داخل. پس صحبت را بر سر اصل مبارزه گذاشتن و آن را به محیط جغرافیائی محدود کردن کوتاه‌بینی بسیار بدیست، عذر بدتر از گناه است. ولی شرایطی می‌تواند در وسعت میدان مبارزه محدودیت‌هایی به وجود آورد که این محدودیت‌ها هرگز ناقض اصل مبارزه نیست.

چون رژیم هار است، چون جواب حق را، ما نان می‌خواهیم راه، ما بهداشت می‌خواهیم راه، ما زندگی بهتر و انسانی می‌خواهیم راه و یا ما دیگر نمی‌خواهیم راه با سرنیزه پاسخ می‌گوید و یا چون در بذل و بخشش گلوله هم سخاوت به خرج می‌دهد، پس باید لب از لب نگشود و در واقع نفی فعالیت به مثابه یک موجود زنده قابل تفکر کرد. این تفکر که بدان اشاره رفت تفکر بسیار نادرستی است و مبارزه اتفاقاً در چنین جائی مفهوم و معنا دارد که شقاوت و زورگوئی موجود است. پس دوستانی نیز که با شعار "میدان اصلی مبارزه ایران است" به خیال خودشان "آبرومندان" و یواش یواش ترک مبارزه می‌کنند، هم در اشتباهند و هم سرزنش بیش‌تری را متوجه خود می‌کنند و غافلند که هیچ عقب‌نشینی حتی اگر با پرچم به ظاهر انقلابی هم مزین باشد از دیده تیزبین کسی پنهان نمی‌ماند. این رفقا فراموش می‌کنند که کنفدراسیون مکتب مبارزه عملی است. آنها می‌توانند شناخت خویش را در عمل پیاده کرده و صیقل دهند و چه بسا برای مشکلات عدیده‌ای که در

تعداد زندانیان سیاسی به حدی رسیده است که حتی باید برای شکنجه شدن و بازجویی پس دادن روزها در انتظار نشست. خلق ما راه صحیح مقاومت را نشان داده است. پایداری او جواب دندان‌شکنی است و نیروهای ارتجاعی را در تصمیمات خود متزلزل می‌کند.

به خاطر می‌آورید که کنفدراسیون قدغن شد با دلایل مسخره ژنرال بهزادی. ولی توطئه جدید رژیم با شکست مواجه شد و دستگاه حاکمه خود نیز به سردرگمی بی‌حدی دچار است نه قادر است به آنچه که گفته تحقق بخشد و نه می‌تواند تیری که از شستش رها شده به کمان بازگرداند.

کوشش ما باید آموزش از مقاومت و روحیه تسخیرناپذیر خلق ما باشد. از همایون کتیرائی باید آموخت که با پاهای برهنه و آماس کرده با زنجیر بر دست و پا استوارانه به پیش می‌رود بدون آنکه قدی خم کرده باشد و ارتجاع را از خمیدگی خود شادمان گرداند. از سوالونی باید پند گرفت که حتی به مقابله برمی‌خیزد و شجاعانه در مقابل مامورین شکنجه مقاومت می‌کند و تنها زمانی که استخوان‌های پاهایش را با دیلم می‌شکنند دستیابی بر او میسر می‌گردد.

ما باید این روحیه را تقویت کنیم در چنین لحظه حساسی که ارتجاع بین‌المللی دست در دست علیه نیروهای مترقی به میدان می‌آید تنها همبستگی گسست‌ناپذیر ماست که ضامن پیرویمان خواهد بود.

جواب حمله رژیم را نباید با خالی کردن میدان داد بلکه باید بکوشیم در چنین شرایطی سازمان‌های دانشجویی را هرچه بیشتر متشکل تر و قوی‌تر نمائیم باید بکوشیم جنبش افزایش کمی کنفدراسیون را، توده‌ای‌تر کردن آنرا در سرلوحه کارهای خویش قرار دهیم. تنها زمانی که اکثریت دانشجویان را در بر گرفتیم، تنها زمانی که رفقای جدیدی به ما پیوندند این جوی آب نخشکیده است. تنها در آن زمان است که فشار رژیم به افراد نیست به جمعیت است و لذا تحمل کردنی‌تر می‌باشد.

لذا رفقای که نظریه سوم را دارند شیوه مبارزه خویش را باید در پیوستن به کنفدراسیون جستجو کنند در تقویت تنها سازمان متشکل و مترقی دانشجویان ایرانی بجویند. مگر نه اینست که این اتحاد برپایه مبارزات ضدامپریالیستی و دموکراتیک برپایه همبستگی، کمک متقابل و همکاری

خواسته‌های توده‌های مردم کشور خویش دفاع می‌نمائیم پس پیروزی نیز با ماست. پیروزی ما پیروزی یکی دو ذره نیست راهی بس طولانی است. رفقای که در گرد سازمان ما جمع گشته‌اند نباید تصور پیروزی لحظه‌ای و زودرس را در سر بیورانند، بلکه باید آن را همواره به مثابه دورنمای کار خود ببینند.

ولی واقعیت فشار پلیس و ارتجاع درست و رفقای که از آن یاد می‌کنند اگر تنها به مثابه بیان یک واقعیت باشد کاردرستی انجام می‌دهند همواره باید این فاکتور را نیز در نظر گرفت ولی وقتی بر روی این واقعیت بیش از حد تکیه می‌شود و تا جایی بعضی‌ها پیش می‌روند که مبارزه را با تمام دودلی و تردید می‌بوسند و کنار می‌گذارند شیوه صحیحی در پیش نگرفته‌اند. در زیر فشار ارتجاع قد خم کرده‌اند و تسلیم گشته‌اند. هیچگاه شیوه‌ای که ما در برابر فشار پلیس و ارتجاع در پیش می‌گیریم نباید نفی کننده اصل مبارزه باشد بلکه برعکس باید حقانیت آن را هرچه بیشتر تأیید نماید.

خفقان پلیس بیشتر شده، شکنجه‌ها وحشیانه‌تر شده‌اند، تبلیغات دستگاه حاکم از حد فزون گشته ولی آیا هیچ به خاطر می‌آورید که اوج مبارزه آنها مبارزه روباروی با رژیم در طول تمام تاریخ معاصر ایران به این شدت رسیده باشد.

هیچ فکر کرده‌اید که چه فرزندان برومندی با چه ایده‌های انسانی و با ه مقاومت درخشان و احترام‌برانگیز در قبال زور و قلدری قد علم کرده‌اند و حتی عالی‌ترین وسایل تکنیکی زجردهی نیز نتوانسته است در اراده عظیم و خلل‌ناپذیر آنها رخنه‌ای وارد کند. کدام عصری را به خاطر می‌آورید که این همه جوانان برومند کشور ما با این چنین روحیه‌ای مقاوم حتی احترام مامورین شکنجه را برانگیخته باشند. پاکت‌زاده‌ها، بطحائی‌ها، احمدزاده‌ها، مفتاحی‌ها، سوالونی‌ها، بدیع‌زادگان‌ها، صادق‌ها و غیره سمبل نسل جدید مایند. مظهر اراده شکست‌ناپذیر خلق ما می‌باشند. پارسا‌زاده‌ها، نیکخواه‌ها انگشت شمارند در قبال تعداد بی‌شمار فدائینی که استوارانه به پای چوبه اعدام رفتند و خفت و پستی را تحمل نکردند. امروز گرایش عمده در جامعه ما گرایش پیروزی ارتجاع نیست. بلکه برعکس نشانه قدرت نیروهای خلق است در واقع شرایط نوین مبارزه فعالیت هرچه وسیع‌تر و مقاومت هرچه بیشتر ما را طلب می‌کند.

کلامی نگفت این گونه رفقا نیز عملاً نفی موجودیت سازمان‌های دانشجویی را می‌کنند زیرا اگر تصور شود هرکس به بهانه وجود نظریات گوناگون از پیوند نزدیک‌تر چشم‌پوشی کند آنوقت به قول معروف علی می‌ماند و حوضش و چه بسا ما هفته‌ها هم نتوانیم در چنین محیط‌هایی همدیگر را ملاقات کنیم. این رفقا باید در نظر داشته باشند که اختلافات شخصی و خصوصی در خارج از محیط انجمن میدان وسیع‌تری برای بروز و فعالیت دارد. پشت‌هم‌اندازی، عیب‌جویی‌های بی‌مورد، غیبت انفاقا از خصوصیات خارج از انجمن است که به مراتب غیراصولی‌تر می‌باشد. پس تضاد را دیدن ولی جهت عمده را که اتحاد است و در موجودیت سازمان دانشجویی تظاهر می‌کند ندیدن از برخورد نادرست به سازمان دانشجویی سرچشمه می‌گیرد.

چه باید کرد: به نظر نگارنده باید همانگونه که گفته شد تشکل سازمان را تقویت نمود، آنرا توده‌ای‌تر کرد تا کسی انگشت‌نما نباشد، همگی در بحث‌ها شرکت کنند، همگی اظهار نظر کنند، روحیه مقاومت را تبلیغ کنند در کارهای عملی شرکت فعال داشته باشند در کار دفاعی و فرهنگی شرکت وسیع نمایند آنوقت تنها آنوقت است که بر نظریات نادرست پیروز می‌شویم و این پیروزی پیروزی همه جنبش و پیروزی خلق ما نیز خواهد بود.

پیش به سوی وحدت هرچه بیش‌تر، تشکل هرچه وسیع‌تر، فعالیت هرچه مداوم‌تر

زننده باد کنفدراسیون جهانی دانشجویان

زننده با مبارزات خلق قهرمان ما.

بین‌المللی نیروهای مترقی، شناخت فرهنگ ایران و دفاع از آزادی‌خواهان ایران بناگشته است.

لحظه‌ای را تصور کنید که در همین شهر کوچک ما کلیه دانشجویان به عضویت سازمان در آیند و تشکل قوی‌تری را به وجود آورند، محیط سازمان را خلاق‌تر و بهتر نمایند آن وقت کدام نیروی ارتجاعیست که از این اتحاد بیم و هراس به دلش راه ندهد. کدام مرتجعی است که این نیرو را به حساب نیاورد و کدام دستگاهی است که قادر باشد این نیرو را سرکوب کند. شکی نیست که این ارتجاع خواهد بود که عقب خواهد نشست و قادر نخواهد بود همه را به زیر آخیه بکشد.

رفقائی که مسئله دودستگی را مطرح می‌کنند توجه ندارند که هر پدیده‌ای از جهات متضاد تشکیل شده است و تکامل این پدیده منوط به تضادهای درون آن است.

سازمان دانشجویی نیز به مثابه پدیده‌ای نمی‌تواند از این قانون کلی مستثنی باشد ولی جهت عمده نه تنها در سازمان ما بلکه به طور کلی در کنفدراسیون جهت اتحاد است و اگر اختلاف نظرانی در اینجا و آنجا به چشم می‌خورد برای بهبود کار سازمان می‌باشد نتیجه دلسوزی رفقای ماست نه نتیجه کینه و عداوت‌های شخصی، ایلی و طایفگی. همین جلسه امروز ما، همین تشکل هفتگی، همین شرکت دستجمعی ما در آکسیون‌های دفاعی، همه و همه نشانه اتحاد و همبستگی ماست. رفقائی که اختلافات را می‌بینند ولی جهت عمده را که اتحاد باشد نمی‌بینند برخوردی نادرست به مسایل جنبش دارند و اگر به استناد اختلافات به تشکل در سازمان ما تن نمی‌دهند عمل نادرست‌تری را انجام می‌دهند.

اختلافات همواره وجود دارد و وجود خواهد داشت و تصور اینکه روزی در سازمان دانشجویی بدون نظریات مختلف زندگی کنیم نظریه درستی نیست و عملی نیز نخواهد بود. اختلافات تا زمانی که باعث پیشرفت است و در چهارچوب وحدت صورت می‌گیرد قابل استقبال است و باید باشد و اگر نظریاتی هم تظاهر کند از این چهارچوب خارج شود باید با بحث اقناعی و صبورانه آنرا به مسیر صحیح راهنما شد. باید اتفاقاً فعالانه در از بین بردن اختلافات غیراصولی شرکت کرد و نه اینکه بی‌طرفانه ناظر صحنه نبرد بود و

(۲)

حتی اگر عدای ناآگاه پیدا شوند و مدعی گردند که آنها در زمره "بی طرفانند" فافلند که سیاست بیطرفی را در پیش گرفته اند. شکی نیست که در نیایی که روز بروز بر شد سیاسی شدن افزوده میگردد، در نیایی که سیاست عامل تعیین کننده ای را در جریان تکاملش تشکیل میدهد نمیتوان سیاسی نبود، نمیتوان کور بود و ندید، کور بود و نشنید، دست داشت و عمل نکرد. نمیتوان به تفکر گفت ایست حرکتی نکن. آیا میشود در تقابل دستمزد ناچیز زحمتکشان ایران ناظر مردمانی بود؟ آیا میتوان داسین مرگ عدم بهداشت، کمبود طبیب، بیباستان و پرستار و غیره را دید و دم نزد؟ آیا میتوان غارت پیشرفته کشور عزیز خود را دید و خاموش ماند؟ آیا میشود دید که امپریالیسم بر ریشه کشر ط پنجه افکنده و تازه از جن کاپیتولاسیون (حق که بموجب آن دادگاههای ایران صلاحیت رسیدگی به جرائم اتباع آمریکائی را ندارند) هم برخوردار است و کشور ما را بنابه قالی بهارستان قطعه قطعه کرده است؟ و آن وقت فریاد زد: "مردم کور شدید، کور شدید، لال شدید".

روشن است که حتی اگر لحظاتی احساس تنفر و انزجار برای این اعمال نفرت انگیز بشما دست دهد، سیاسی شده اید. سیاسی بودن امروز در خورد است، در سلولهای مخری است، انسان غیر سیاسی، انسانی که خان از محیط سیاسی امروز زندگی کند نمیتوان یافت. اما علت اصلی در سیاسی بودن، نبودن افراد نیست، بلکه در شرکت فعال و یا حتی نسبی آنها برای تغییر شرایط اختلاف کثونی، ذلت آور فعلی جامعه است. آن رفقا و دوستانی که با شما عدم شرکت در سیاست خود را کنار میگذارند در واقع شما را عدم فعالیت، منفعل بودن را تبلیغ مینمایند. پس درد در اینجا نیست که چه کسی سیاسی و چه کسی غیر سیاسی است، درد در این است که کی و تا چه حدی میخواهند برای تسخیر مناسبات فعلی کوشش کند و چه کسی نسبت به مردمانی در چرخه زحمتکشان، سخر شدن شرایط زندگی مردم، چپاول کشور عزیزان ایران، شکنجه های قرون وسطائی ساواک و کشتار وحشیانه خلز ویتنام و فلسطین به تفاوت هستوچه کسی مخالف آن میباشد و علیه آن عمل فعالیت میکند.

شرایط هرگز خود بخود تغییر نکرد است. تاریخ مملو از مبارزه بین خوبی و بدی، اهورا مزدا و اهریمن است. اگر یاد های باز به گذشته بنگرید برایتان واضح میگردد که هیچ اهریمنی با میل و رغبت و بحث اقطاعی صحنه تاریخ را ترک نکرد است. اگر مبارزه گالیه و کپرنیک نبود شاید هنوز هم از سطح بودن زمین و دراز بودن صحبت میکردیم و ذریت بنابه کفر تلقی میگشت، اگر انقلاب کبیر فرانسه نبود شاید زنجیرهای

تبلیغات برای جلب دانشجویان به کنفدراسیون جهانی

(۱)

سخنی چند با دوستان

متن این مقاله که از طرف یکی از اعضای سازبان دانشجویان شهرگیس برشته تحریر در آمده و در جلسه آشنائشی مورخ ۱۰ نوامبر ۱۹۷۲ قرائت گردیده بود چون مورد توجه قرار گرفته و در جلسه مجمع عمومی سازبان بچاپ و پخش آن راهی داده شد با این علم که محتوی این مقاله در مجموع در خدمت آشنائی بیشتر رفقا و دوستان ایرانی ما برای همکاری نزدیکتر میباشد. سازبان بدین و پخش آن همت گذاشت باین امید که ندا در نزد کلیه ایرانیان وطن پرست منعکس شود.

ممولاد پیروی آید که وقتی با رفیق، دوستی و یا آذنائی در مورد شرکت در سازبان دانشجویان صحبت میکنیم، میگوید: "من در سیاست دخالت نمیکنم" و یا "میدان اصلی مبارزه ایران است" و یا "بمبارزیدن با ایران ما مورین ساوان (سازبان اطلاعات و امنیت کشوری) مشکلاتی برای ما فراهم خواهند ساخت" و یا "در سازبان دوستی و یا چند دستگی هست" و غیره..... و با این دلایل فکر میکند که میتواند علت عدم شرکت خویش را در تشکیل ملی و دموکراتیک موجه جلوه دهد. آیا این تفکر که گویا سازبان دانشجویان متعلق به "سیاسیون" است و با تفریق سیاسیها "در خان آیم درست میباشد؟" بنظر نگارنده در دنیای سیاسی امروز صحبت از عدم سیاسی بودن بکردن امری است نادرست و غیر علمی.

اگر به پیرامون خویش نظر افکنیم و پدیده های مختلف اجتماعی و یا حتی غیر اجتماعی را مورد بررسی قرار دهیم بدون تردید این تفکر ط تاهیر خود را خواهد گذارد و افکار ما را میسازد. اگر روزی از گزنی شهریه مدرسه ناراحت شوید و مخالفت خود را اظهار دارید و یا حتی اگر اظهار هم ندارید، از سیاست تعیین بهاء مدارس خوششان نی آید. اگر در مورد اتوبوسرانی و یا وضع تحصیلی و شرایط تحصیلی اظهار نظر مخالف کنید بدان معنی است که سیاست ترافیک و یا سیاست فرهنگی مورد تاهید شما نیست. اگر از شکنجه ط مورار باصلاح سازبان امنیت (ساوان) اظهار تنفر کنید و یا اگر تهاجم وحشیانه امپریالیسم خونخوار و جلا د آمریکا را بویتنام حتی از نظر انسانی محکم ندانید، روشن است که نظریه سیاسی ایران داشته اید.

(۴)

- ۳- مبارزه برای برانداختن فرهنگ استعماری و کوشش برای ایجاد فرهنگی شرقی و ملی.
- ۴- کوشش همه جانبه و پیگیر برای استقرار امکانات مسأوی جهت رشد استعدادها و گوناگون از طریق همکاری و رایگان ساختن تعلیمات عمومی و عالی.
- ۵- ایجاد و حفظ ارتباط با سازمان های شرقی دانشجویی بیوزنه در کشورهای سه قاره (آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) بمنظور توسعه همکاری، مدارم و مبارزه مشترک بظواهر دنیای مشترک.
- ۶- پاسداری از ارزشیه شرقی فرهنگ ایران و شناساندن آن به اعضای کنفدراسیون جهانی، همه ایرانیان و تمام کسانی که با ایران علاقمندند و بخصوص کسانی که در راه استقرار آزادبهای دهراتیک در ایران مبارزه میکنند.

وظایف

- ۱- دفاع از کلیه مبارزان آزادی و استقلال ایران گناز طرف رژیم ضد فرهنگی حاکم در ایران بد زندان افکنده شده اند، یا تحت تعقیبند.
- ۲- پشتیبانی از کلیه سازمان ها و نهضت های شرقی جهان که بخاطر کسب حقوق و آزادبهای دهراتیک در حال مبارزه اند.
- البته این نکات در کنار ملی، دهراتیک و تودهای بودن کنفدراسیون تنها شمه ای از دورنمای شرقی و تکالیف وزین سازمان های دانشجوییست.
- روشن است که حتی اگر دورستی نرای نشسته و جوهر دهراتیک موجود باشد و حتی اگر مصفا نه کلاه خود را قاضی کند و مسائل را سید و سنگین نماید نمیتواند از پشتیبانی کنفدراسیون و سازمان های دانشجویی آن چشم ببوشد. آیا میشود از تشکل دانشجویی دفاع نکرد؟ میشود از شناساندن فرهنگ ایران سر باز زد؟ میتوان در مبارزات مردم برای استقرار خواستهای سیاسی و اجتماعی شرکت نکرد و مخالف اعلامیه جهانی حقوق بشر بود؟ واقعا میشود از فرهنگ رایگان و برای همه چشم پوشید و یا دستار همبستگی بین المللی با همدرمان و هم رنجان خود در سه قاره نبود؟ شط هم حتما با ما هم نخل میباشید.
- اگر کنفدراسیون ملی است بدان مفهوم است که از خواستهای خلق در قبال تجاوز ابرهالیسم و عناصر بیگانه به دفاع برمیخیزد، اگر دهراتیک است یعنی ساختن آن دهری است که نه مثل انتخابات ایران بلکه بر مبنای حق آزاد برای همه کمر استوار شده است، مرکز قادر راست انتخاب شود و انتخاب کند.

۳

قرون وسعائی هنوز هم بردست و پای نسل های آینده سنگینی میکند. اگر انقلاب اکتبر شوروی و چین نبود، اگر نمونه زنده و قهرمانانه خلق ویتنام در جلوی مان جلوه نمیکرد، شاید راه تکامل بشریت هنوز پیدا نشده بود. هیچ دیدی که پیروزی را بشود با سلام و تعارف بخانه دعوت کرد. اندیشه کهنه مقاومت میکند و تا پای جان سختی نشان میدهد. ولی هر بار پیروزی تو بر کهنه حتی است و جهان را به پیش میبرد. این قانون تخیلی ناپذیر طبیعت است.

پس سازمان دانشجویی با ملو از سیاسیون بدمناي خاص کلمه نیست. ملو از کسانی است که فرط آن ایست به تفکر خود تمید دهند، ملو از کسانی است که با مسئولیت به پدید های اجتماعی، به تاه میهنشان مینگرد.

دستانی که بهر عذروبها نه از زیر بار این تشکل شایه خالی میکنند هنوز به اهمیت مسئولیت خویش در قبال جامعه و خلقشان پی نبرد ناند.

سازمان دانشجویی گفتم که سازمان سیاسی بدمنی خاص کلمه نیست، ولی این بدان مفهوم نمیباشد که کاری از سیاست است، بهیچوجه. بلکه با سیاست آمیز دارد و سیاست دانشجویی خویش را عملگونه که در کنگره ها و جلسات مختلف بیان گشته به پیش میبرد، میفهمد و به پیروزی فحمر عمل میکند. باید آن رفقای ناآگاهی را که به بیراهه میروند به شاهراه هدایت کرد و اهمیت تشکل خویش را برایشان با بیانی هرچه ساده تر و عامه فهم تر گوشزد نمود. روشن سازیم که خواستن پیروزی و آینده روشن را با یک دست پیدا نمیتوان فراهم ساخت، بلکه دستهایند که در پیوند با یکدیگر ایمان و آرزوهای انسانی را میسازند. حال ببینیم که با چه میگوئیم و چه میخواهیم.

نگاهی مختصر به هدفهای کنفدراسیون جهانی دانشجویان این مشکل را حل میکند.

الف- اهداف:

- ۱- متشکل کردن کلیه دانشجویان ایرانی در داخل و خارج از کشور و هم آنها کردن فعالیت آنها از طریق سازمانها، اتحادیه ها و کنفدراسیون های دانشجویی بکلیه شناساندن و حفظ حقوق و منافع دانشجویی و میهنی آنها.
- ۲- شرکت در مبارزات ملت ایران در راه استقرار آزادبهای اجتماعی و سیاسی در چهار بوب اعلامیه جهانی حقوق بشر.

(۶)

شکی نیست که این افراد ضعف، خویش را با الفاظ انقلابی میپوشانند و این چنین جلوه میدهند که توگوشی آنها باید که بسر منزه، مقهور رسیده اند و دیگران در ره ترکستان ملی دارید میکنند. باید گفت که در بای صداقت در گفتار این افراد نیست. آنها نه تنها خویش را کنار میکشند و آنرا با الفاظ انقلابی، موجه جلوه میدهند بلکه دیگران را نیز باین طریق "انقلابی" دعوت مینمایند.

باید از این دوستان پرسید که چگونه منطقی جلوه میکند که فردی که در خارج با داشتن وسیعترین امکانات ممالعه، با داشتن وسیعترین امکانات تماسهای متقابل، بحثهای دوفره و یا جمعی، دست داشتن به مباحثات مکتوبی، برخورد آراء و عقاید، کمبود فشار ارتجاع، از مبارزه هر چند جزئی سر باز میزنند، در عرصه ایران با نداشتن امکانات وسیع ممالعه، با عدم وجود بحثهای دستجمعی، نرسیدن اخبار و اطلاعات و از آن گذشته فشار سرسبز و ارتجاع، شکست و اعدام چگونه میخواهد بمبارزه اجتماعی خویش ادامه دهند و یا حتی اصولاً شروع نمایند.

مبارزه اجتماعی ام از دانشجویی باشد یا چیز دیگری حد و مرز نمیباشد، نوبتی هم نیست کارگردانان، پیرو جوان، زن و مرد، متأهل و مجرد، دکتر و محصل و یا هم نمی شناسد. فرد مبارز از هر موقعیتی برای پیشبرد تظاهرات اجتماعی استفاده میکند خواه در خارج و خواه در داخل. بر صحبت را بر سر مراحل مبارزه گذاشتن و آن را به حیطه جغرافیایی محدود کردن کوتاه بینی بسیار بد است، عذر بد تراز گناه است. ولی شرایطی میتواند در وسعت دیدان مبارزه محدودیتهایی بوجود آورد که این محدودیتها هرگز ناقص اصل مبارزه نیست.

چون رژیم مارت است، چون جواب حق را، طمان میخواهیم را، ط بیداشت دیدادیم را، ط زندگی بهتر و انسانی میخواهیم را و یا ط دیگر نمیخواهیم را با سر نیزه پاسخ میگوید و یا چون در بیدل و بخشش گلوله هم متفاوت بنی میدهد. هر باید لبالب نگشود و در واقع نفی فعالیت بنیاید. موجود زنده قابل تفکر کرد. این تفکر که بدان اشاره رفت تفکر بسیار نادرستی است مبارزه اتفاقاً در زمین جایی، مفهوم و معنا دارد که شغافوت و زورگرایی موجود است. هر دوستانی نیز که با شعار "میدان اصلی مبارزه ایران است" به خیال خودشان آبرومندان و "ویا شو بواشو تره" مبارزه میکنند، هم در اشتباهند و هم سرزنش بیشتری را متوجه خود میکنند و غافلند که هیچ عقب نشینی حتی اگر با پرچم با انقلابی هم زمین باشد از دیده تیز بین کسی پنهان نمی ماند. این رفتار فراموشی مینماید که کنگد راسیون مکتب مبارزه عملی است. آنها میتوانند شناخت خویش را

(۵)

تظاهرات را بیان کند بنفاریه اکثریت احترام بگذارد حتی اگر آنرا اشتباه آید بدانند، ولی هیچ وقت از مبارزه صحیح برای اصلاح تظاهرات نادرست چشم نهپوشد. اگر تود بای است یعنی باید بکوشد اکثریت تمام توده های دانشجویی را در درون خود متشکل کند و روشن گرداند با عقبنشاند تیرین انتشار دانشجویی تمام برقرار کند و آنها را بتشکل توفیب نماید این باز بدان مفهوم است که تکیه کنگد راسیون بر نیروی متشکل در آن است، بر توده های دانشجویی است. آیا واقعا این احساسات را در خویش حس نمیکنید، آیا این واقعیت را واقعا تالیلات درونی خویش نمی یابید؟ آیا واقعا مایل نیستید که دست متجاوزین به همین ط کوتاه شود و خود را بر سر نشوشت خویش حاکم شویم. آیا یکبار هم آرزوی انتخابات آزاد، اظهارات آزاد و تشکل آزاد را نکرده اید؟ آیا امید تشکل هر چه بیشتر اتحاد هر چه عمیق تر و درین سطح بودن کلیه دانشجویان ایرانی را نکرده اید؟

حتی رفیق که احساس مسئولیت کند و بندهای وجدان خویش را براندازد، در جهت تقویت هادی و مسئولیت سازبان های دانشجویی این یگانه صدای حقیقی دانشجویان ایرانی گام بر میدارد بکوشیم که این اهداف و وظایف را هر چه بیشتر برای نارادان و تازه واردان روشن تر گردانیم. این تنها هفتصوری است از آن چه که باید گفته شود و خصوصیتی است که سازبان های دانشجویی متشکل در کنگد راسیون جهانی دارد.

و اما بعد گفتیم که عدای برای بن عقیده اند که صحنه مبارزه واقعی در ایران است. اگر بدین مسئله بطور منفرد برخورد کنیم، شکی نیست که این عقیده بخودی خود غلط نیست و اصولا کسی را نمیتوان یافت که مدعی شود صحنه اصلی مبارزه در جای دیگری بنخیر از ایران قرار دارد. ولی اشتباه دوستان ط در این است که بیان این واقعیت فی نفسه را در قبال فعالیت دانشجویی رفتاری در خارج قرار میدهند و برایشان چنین معانی است، یا این و یا آن و نتیجتاً آنجا میرسند که این در مبارزه متضاد یکدیگرند و هیچگونه قرابتی با هم ندارند.

اگر برخی این تدار را با حسن نیت بیان میدارند عدای هم برای شانه خالی کردن از زیر مبارزه در خارج، مبارزه در ایران را مدعی مینمایند با این اعتقاد که یکبار از همدی، این مبارزات چشم به پشوند. البته این مهم نیست که دستی یا آشنائی شجاعانه و با جسارت بیان دارد که حاضر بعد اقل، تشکل و همکاری در چهار چوب دانشجویی نیست، این عمل اگر صورت گیرد حتی قابل احترام است، زیرا میشود هنوز آن دوست را بلزوم این مبارزه واقف نمود. ولی متأسفانه بر رفتاری برخورد میشود که از وضع یا اصلاح انقلابی و متسرعتی سرروئی هم حاضر نیستند پائین بنمایند و تخفیف دهند و دیگران را متهم به نادرست بودن راه مینمایند.

(۸)

ولی واقعیت فشار پلیس، ارتجاع درست و رفتاری که از آن یاد میکنند اگر تنها به «تا به بیان» واقعیت باشد کار درستی انجام میدهند. همواره باید این فاکتور را نیز در نظر گرفت ولی وقتی بر روی این واقعیت ببار از حد تکیه میشود و تا جایی بعضی‌ها پیش میروند که مبارزه را با تمام دودلی و تردید میبوسند و کنار میگذارند «شیره» صلیبی در پیرامون گرفتارند. در زیر فشار ارتجاع قد خم کرد ماند و تسلیم گشته اند. هیچگاه شیوای که مسا در برابر فشار پلیس، ارتجاع در پیرامون میگیریم نباید نفی کننده اصل مبارزه باشد بلکه برعکس باید حقایق آن را درجه بیشتر تا «ناید» نماید.

حفظان پلیس بیشتر شده، شکنجه‌ها وحشیانه تر شد تا آنکه، تبلیغات دستگاه حاکم از حد نزرود گشته ولی آیا هیچ بنام طریقی آورید که این مبارزه آنها را روی با روی با رژیم در طول تاریخ ایران به این شدت رسیده باشد.

هیچ فکر کرد باید که چه نژادان بر زمندی با چه ایدئولوژی انسانی و با چه مقاومت در خشان و احترام بر انگیز در قبایل زور و قدری قد علم کردند و حتی طالبترین وسایل تکنیکی زجر دهنی نیز نتوانسته است در آردا «عظیم و خلیل ناپذیر آنها ریشنا وارد کند». کدام عصری را بنا بر این آورد که این همه جوانان برومند کشور را با این چنین روحیه و مقام حتی احترام «دورین شکنجه را برانگیخته باشند پاکتوادها، بطحاییها، احمد زاده‌ها، فتاحیها، سوالونیهها، بدیع زاده‌ها، صادق‌ها و غیره سبیل نسل جدید نمایند. «مهاجران» شکست ناپذیر خلق ما میباشند. پارسا نژادها، نیکخواهها، انگشت شمارند در تبال تعداد پیشدارندانی که استوارانه بد پای «جریه» اعدام رفتند و خفت و پستی را تحمل نکردند. «روزگرایان» در «جاسه» ما گرایان پیروزی ارتجاع نیست. بلکه برعکس نماد «قدرت نیروهای خلق» است در واقع شرایط نوین مبارزه فعالیت «جریه» وسیع تر و مقاومت «جریه» بیشتر ما را دالب میکند. تعداد زندانیان سیاسی بعدی رسیده است که حتی باید برای شکنجه شدن و بازجویی سردادن روزها در انتظار نشست. خلق ما راه صحیح مقاومت را نشان داده است. پایداری و بیواب دندانشکنی است و نیروهای ارتجاعی را در تصدیقات خود متزلزل میکند.

بنام طریقی آورید که کفدراسیون قدغن شد با دلایل «مخبره» «زوال» «بهبودی»؟ ولی توانسته جدید رژیم با شکست مواجه شد و دستگاه حاکمه خود نیز به سردرگمی و بیحدی دچار است نه قادر است آنچه گفته تحقیق بخشد و نه میتواند تیری که از شصت و هشتاد شده به کلان بازگرداند.

کوشش ما باید آموزه از مقاومت و روحیه «تسخیر ناپذیر خلق» ما باشد. از «میان کتیرائی» باید آموخت که

(۷)

در عمل پیاده کرده و مصیقت دهند و چه بسا برای مشکلات عدیده ای که در ایران در انتظار آنهاست بسیار آید دیده شوند. برای حل مشکلات آینده خودشان در میهنشان راه یابی و چاره جویی نمایند. دوستان و همکاران آینده خود را در درون «جاسه» دانشجوئی جستجو نمایند. پسر حتی رشتن بایران نیز نمایر شرکت و تقویت سازمان موقتی دانشجویی «انجمن» است حتی آن را ضروری میسازد.

دسته سوم را رفتاری تشکیل میدهند که مبارزه را نفی میکنند، از اصطلاح «جاسه» سیاسیون نیز بانی ندارند ولی «چهره» سحر رژیم، «نستهای» حاکمه تهدیدها و نقل نیات باشید نهی ارتجاع کرد رخا کردن دستگاه حاکمه و رجز خوانیهای چندین خائن خود نروند. تا آنها را خالی کرده است. آنها مبارزه را درست دارند ولی خودشان را معاند میدانند. از فشار ارتجاع کبی بیم دارند. میترسند که آنها را بسبب بازخواست بکشند و با «چهره» های گاه متبسم و گاه خشم آلود توضیحات مختلف از آنها بخراشند و چه بسا که بند را هم به آب دهند. لذا در پیوستن به تشکل دانشجوئی که تردید دارند دودلی نشان میدهند از صحبت های رفتاری دانشجویی خود لذت میبرند، «تسخیر» میشوند گاهی اوقات هم اظهار ناراحتی میکنند ولی دلشان میخواهد کج دار و مرید رفتار میکنند، حکم مستمع آزاد داشته باشند، از مبارزه لذت میبرند ولی چه خوب بود اگر ارتجاع هم کاری ندیکرد و «موتی» از سرکسی کم نمیشد.

این رفتا غافلند که با دودلی و تردید کار از پیش نمیرود. شکی نیست که این مبارزه، مقاومت رژیم را بهدر راه دارد و بدیهی است که او بسادگی و حتی برای مدت طولانی به «جاسه» های مردم تن در نخواهد داد. اعمال رژیم نتیجه بد خفای نردی نبرداشت که بتکان خلقی تصحیح شود. اعمال او نتیجه ذات اوست بیاتر «طینت اوست». هر نسخه آزادی را در سینه خفد میکند. در شتارت خود تغییر دانی بوجود نمی آورد زیرا «موتی» خود را در «جاسه» مقاومت مردم میبیند. «تسخیر» فشار داشتن، آزادی، مهربانتر و با «مهرت» تر شدن از رژیم مثل درخواست ندریدن از کرده است.

اسلحه، با اسلحه، مقاومت، اسلحه، تشدید مبارزه، دست. اگر حق با ماست، اگر ما هستیم که واقعیت جامعه «خویش» را بیان میکنیم و از وسیع ترین خواسته های مردم کشور خویش دفاع مینمائیم. پیروزی نیز با دست. پیروزی با پیروزی یکی دو روزه نیست راهی بر طولانی است. رفتاری که در گرد سازبان ما جمع گشته اند نباید «تسخیر» پیروزی لحظاتی و زود رس را در سر پیروزانند، بلکه باید آن را همواره به «مطابق» در زمانی کار خود به بینند.

(۱۰)

می خورد برای بهبود کار سازمان میباشد نتیجه دلسوزی رفتاری ماست نه نتیجه کینه و عداوتهای شخصی ، ایلی و دالیگی . همین جلسه امروز ما ، همین شکل رفتگی ، همین حرکت دستجمعی ما در آکسپرنهای دفاعی ، همه و همه نشانه اتحاد و همبستگی ماست . رفتاری که اختلافات را می بینند ولی جهت عده را که که اتحاد باشد نمی بینند برخوردی نادرست به مسائل غیر دارند و اگر باستناد اختلافات بتشکل در سازمان ما تن ندیدند عمل نادرستی را انجام میدهند .

اختلافات دودار وجود دارد و خواهد داشت و تصور اینکه روزی در سازمان دانشجویی بدون نظریات مختلف زندگی کنیم ناریه درستی نیست و عملی نیز نخواهد بود . اختلافات تا زمانی که باعث پیشرفت است و در چهارچوب وحدت صورت میگیرد قابل استقبال است و باید باشد و اگر ناریاتی هم تقاضا کردند که از این چهارچوب خارج شود باز باید با بحث اقناعی و صبرانه آنها بسیر صحیح راهناشد . باید اتفاقا فعالانه دراز بین بردن اختلافات غیر اصولی ، رکت کرد و نماند اینکه بیچاره ناچار صحنه نبرد بود و کلامی نفقت این گونه رفتا نیز عادلانه موجودیت سازمانهای دانشجویی را میکنند زیرا اگر تصور شود حرکتی به بهانه وجود ناریات گوناگون از پیوند نزدیکتر چشم پوشی کند آنوقت بترا محروم علی میماند و حوضش وجه بسا ما هفتهها هم ترانیم در چنین محیطی همدیگر را ملاقات کنیم . این رفتا باید در نظرس داشته باشند که اختلافات شخصی و خصوصی در خارج از محیط آنچه میدان وسیعتری برای بروز و فعالیت دارد . پشت هم اندازی ، عیب جویی های بیورد ، غیبت اتفاقا از خصوصیات خارج از این است که برتاب غیر اصولی تر میباشد پس تضاد را دیدن ولی جهت عده را که اتحاد است و در موجودیت سازمان دانشجویی دانشجویی تقاضا نمیکنند ندیدن از برخورد نادرست به سازمان دانشجویی سرچشمه میگیرد .

چه باید کرد : بنظر نگارنده باید بدانگونه که گفته شد تشکل سازمان را تقویت نمود آنها تردای تر نبرد تا کسی انگشت نهان نباشد ، همگی در بحث ها شرکت کنند ، همگی اظهار نظر کنند ، روحیه مقاومت را تبلیغ کنند در کارهای عملی شرکت فعال داشته باشند در کار دفاعی و فرهنگی شرکت وسیع نمایند آنوقت تنها آنوقت است که بر ناریات نادرست پیروز میشویم و این پیروزی پیروزی همه جنبش و پیروزی خلق ما نیز خواهد بود .

پیشروی وحدت هرچه بیشتر، تشکل هرچه وسیعتر، فعالیت هرچه مداومتر
زنده باد کنگد راسیون جهانی دانشجویان
زنده باد مبارزات خلسه قهرمان ما

(۹)

با پا های برهنه و آمار کرده با زنجیری نبردست و پا استوارانه به پیش میرود بدون آنکه تندی خم کرده باشد و ارتجاع را از خمیدگی خود شادمان گرداند . از سوالی باید پند گرفت حتی به مقابل بر میخیزد و شجاعانه در مقابل طعنه و تندی مقاومت میکند و تنها زمانی که استوارانه پای را با پایم میکنند دستیابی بر او میسر میگرد .

ما باید این روحیه را تقویت کنیم در چنین لحظه حساسی که ارتجاع بین المللی دست در دست علیه نیروهای شرقی بیدار میآید تنها همبستگی گسست ناپذیر ماست که ضامن پیروزیمان خواهد بود .

حزب حمله رژیم را نباید با خالی کردن میدان داد بلکه باید بکوشیم در چنین شرایطی سازمان های دانشجویی را هرچه بیشتر تشکل تر و قویتر ندانیم باید بکوشیم جنبش افزایش کمی کنگد راسیون را ، توده ای تر کردن آنها در سراسر کارهای خود قرار دهیم . تنها زمانی که اکثریت دانشجویان را در برگزینیم ، تنها زمانی که رفتاری جدیدی بنا به پیروند این جری آب نخشکید نیست . تنها در آن زمان است که فشار رژیم بافراز نیست به جمعیت است و لذا تحمل کردنی تر میباشد .

لذا رفتاری که ناریه سوم را دارند شیوه مبارزه خویش را باید در پیوستن به کنگد راسیون جستجو کنند در تقویت تنها سازمان تشکل و شرقی دانشجویان ایرانی بچینند . مگر نه ایست که این اتحاد بر پایه مبارزات ضد امپریالیستی و دیکتاتیک بر پایه همبستگی ، کمک متقابل و همکاری بین المللی نیروهای شرقی ، شناخت فردان ایران و دفاع از آزاد یخواهان ایران بنا گشته است .

لحدهای تصور کنید که در زمین و هر کجای ما کلیه دانشجویان بغضویت سازمان در آیند و تشکل قویتری را بوجود آورند ، محیط سازمان را خلاق تر و بهتر نمایند آن وقت کدام نیرو ارتجاعیست که از این اتحاد بیم و هراس بدلد راه ندهد . کدام مرتجع است که این نیرو را بحساب نیآورد و کدام دستگای است که قضا باشد این نیرو را سرکوب کند . شکی نیست که این ارتجاع خواهد بود که عقب خواهد نشست و قادر نخواهد بود همه را بیزاخیه بکشد .

رفتاری که مسئله دوستی را همان میکنند توجه ندارند که در پدیدای از جهات تضاد تشکیل شده است و تکامل این پدیده منوط به تضاد های درون آن است .

سازمان دانشجویی نیز بیثابه پدیدای نمیتواند از این قانون کلی مستثنی باشد ولی جهت عده نه تنها در سازمان ما بلکه بزرگی در کنگد راسیون جهت اتحاد است و اگر اختلاف ناریاتی در اینجا و آنجا بچشم

بعد از یک سال این سازمان را ترک کردم، این سازمان قادر شده بود به زندگی خویش با موفقیت و قدرت ادامه دهد و این مدیون فعالیت توفانی‌ها در این تشکیلات بود. در این دوره هادی جفرودی با من تماس گرفت و با اشاره به رابطه من با علی سعادت خواست که با سازمان توفان که یک سازمان کمونیستی و مخالف رویونیست‌های حزب توده ایران است، ولی از میراث جنبش کمونیستی ایران حمایت می‌کند، همکاری کنم. در آن زمان هنوز نشریه توفان دوره دوم که خود را هوادار جنبش سی تیر و ادامه دهنده راه فرخی یزدی بیان می‌کرد منتشر نشده بود. بعد از اعلام موافقت من حوزه حزبی با آدرم و هادی تشکیل شد و هادی مسئولیت حوزه ما را بر عهده گرفت. حوزه ما مسئولیت اداره کالج را به عهده داشت. در این دوره بود که من برای نخستین بار به صورت کتبی و بر اساس اسناد حزبی با اختلافات رفقای چین و آلبانی با شوروی آشنا شدم. نظریات رفقای چینی بیش‌تر مورد پسند من بود. هادی جفرودی برای زمینه سازی، ماه‌ها قبل پاره‌ای کتب مارکسیستی را قبلاً از طریق پست برای من ارسال کرده بود و من نیز آنها را با علاقه خوانده بودم. از جمله تاریخ مختصر انقلاب چین و حزب کمونیست چین، دولت و انقلاب اثر لنین، سبک ذهنی در تفکر و عمل نوشته احسان طبری، اصول مقدماتی فلسفه اثر ژرژ پلینتسر و اصول فلسفه مارکسیسم اثر آفاناسیف که ترجمه اصلی آن قبل از دستکاری توسط رویونیست‌های حزب توده ایران، توسط رفیق فروتن انجام شده بود. من همه این کتب را مطالعه کردم که کمک کرد تا به راه آموزش علمی مارکسیسم لنینیسم پا بگذارم. بعدها من رفقا محمد جراحاشی و رضا محمد زاده را به عضویت توفان در آوردم. این حوزه مسئول گرداندن فعالیت‌های دانشجویی شد. من همکاری خودم را با توفان، ادامه‌ی مبارزهم در هسته‌های کمونیستی بیژن جزنی و علاقه به حزب توده ایران و نتیجه تماسم با عبدالهادی شکرچی می‌دیدم. پیوستن به توفان با درک آن روز من نتیجه منطقی تحولات فکری من و تمایل به این بود که سرانجام تئوری انقلابی باید با عمل انقلابی پیوند بخورد. وضعیت سیاسی بقدری مناسب بود و بقدری دانشجویان ایرانی به مسایل اجتماعی و سیاسی علاقه نشان می‌دادند که ما تنها در داخل کالج مونیخ ۲۰ نفر دانشجوی عضو کنفدراسیون داشتیم. تعداد اعضاء توفان بیش از یک سوم آنها بود. به این ترتیب من از این به بعد به صورت عضو یک تشکیلات کمونیستی در داخل سازمان کنفدراسیون فعال شدم.



در همین سال یعنی ۱۹۶۵ مطابق ۱۳۴۴ بعد از واقعه سوء قصد به شاه توسط سرباز گارد رضا شمس‌آبادی، گروه نیکخواه که عده‌ای از فارغ التحصیلان دانشگاه‌های انگلستان و از اعضای سابق کنفدراسیون جهانی بودند در ایران در رابطه با این ترور دستگیر شدند و این امر موجی از همدردی و اتحاد در میان دانشجویان خارج از کشور بر ضد شاه ایجاد کرد. ما موفق شدیم در کالج مونیخ، تشکیلات دانشجویی را که در حمایت از کنفدراسیون جهانی به وجود آورده بودیم، تقویت کنیم و من نخستین دبیر آن بودم که مرتب برای جلب سایرین مقاله می‌نوشتیم و قرائت می‌کردم و در مورد لزوم تشکل و مبارزه دموکراتیک برای جلب سایرین بحث می‌نمودم. عده‌ای از این افراد به عضو سازمان دانشجویان ایرانی در مونیخ که عضو کنفدراسیون بود، درآمدند و عده‌ای هم در کنار کنفدراسیون در همان سازمان دانشجویی کالج مونیخ باقی ماندند و به ما فقط اظهار تمایل کرده و از ما به صورت جانبی پشتیبانی می‌کردند. حتی زمانی که من

دانشجویان ایرانی در خارج از کشور از حقوق عمومی و خواست‌های دموکراتیک و مشترک خلق ایران نیز دفاع کند که الزاما به معنی وابستگی حزبی در عین ماهیت سیاسی این خواست‌ها نبود. به عنوان نمونه کنفدراسیون جهانی خواهان آزادی‌های دموکراتیک از جمله آزادی احزاب و سندیکاهای کارگری و فعالیت آزاد گروه‌های سیاسی و یا مدنی بود. کنفدراسیون از آزادی مطبوعات و رفع سانسور دفاع می‌کرد و خواستار مصونیت قضائی قضات و احترام به قانون اساسی ایران بود. این خواست‌ها نیز خصلت کنفدراسیون را به منزله یک سازمان ملی و دموکراتیک بیان می‌کرد به ویژه اینکه کنفدراسیون اصول دموکراسی را در درون تشکیلات خویش رعایت کرده به رای اکثریت احترام گذارده و انتخابات آزاد در درون واحدهایش به عمل می‌آورد. ساختمان کنفدراسیون جهانی بر اساس همین اصول دموکراتیک بنا شده بود. در درون واحدهای سازمانی به صورت دموکراتیک و آزاد سخنرانی‌های روشن‌گرانه و مفید در همه زمینه‌ها، هنری، علمی، اجتماعی و سیاسی وجود داشت و نقش بسیار مهمی در بسیج و آگاهی دانشجویان ایرانی که از محیط اختناق زده ایران به خارج می‌آمدند بازی می‌کرد. کنفدراسیون جهانی نسلی متعهد، انقلابی، آگاه و دموکرات به جامعه ایران تحویل می‌داد. تلاش برای جلب دانشجویان جدید ایرانی به جلسات کنفدراسیون جهانی از طرق گوناگون صورت می‌گرفت. از جمله برگزاری جشن سنتی نوروز و یا مهرگان، گردش‌های دستجمعی دانشجویی و یا گروه‌های امدادی برای رفع مشکلات دانشجویان تازه وارد. این سبک کار، شیوه برخورد به مردم را نیز به دانشجویان می‌آموخت و همبستگی میان آنها را تقویت می‌کرد. این مسایل باعث شد که من در کنفدراسیون جهانی فعال شوم و راه و رسم مبارزه اجتماعی و سیاسی را در عمل در ارتباط با کار در سازمان حرفه‌ای و اتحادیه دانشجویان بی‌آموزم.

کنفدراسیون جهانی چگونه سازمانی بود

کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی در درجه نخست توسط فعالان سیاسی که در قبل از کودتای بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ در ایران فعالیت داشته و اکنون به خارج از کشور آمده و از شرایط آزادی‌های نسبی برخوردار بودند، به ویژه حزب توده ایران به وجود آمد. ستون و پشتوانه این سازمان دانشجویی حزب توده ایران و جبهه ملی ایران بود. ولی کنفدراسیون جهانی فقط شامل اعضاء این دو سازمان نبود. اکثریت اعضاء این سازمان را دانشجویان ایرانی تشکیل می‌دادند که عضو هیچکدام از این تشکلهای نبودند و به این جهت کنفدراسیون سازوکار خویش را داشت و در عین تاثیرپذیری از نظریات سیاسی سازمان‌های سیاسی خود نیز بر نظریات و چگونگی فعالیت در کنفدراسیون جهانی و سبک کارهای برگزیده شده تاثیر می‌گذاشت. سازمان‌های سیاسی نمی‌توانستند خودسرانه عمل کنند و به قانونمندی حاکم بر کنفدراسیون بی‌توجه بمانند.

کنفدراسیون سازمانی بود متشکل از صنف دانشجو و به جز دانشجویان که برای تحصیل به خارج آمده و در مدت تحصیل می‌توانستند عضو کنفدراسیون شوند، سایر ایرانیان نظیر معدودی کارگران و یا تجار ایرانی که در خارج از کشور می‌زیستند، نمی‌توانستند عضو این سازمان گردند. به این جهت کنفدراسیون جهانی فقط صنف دانشجویان و محصلین را در بر می‌گرفت و مبین مطالبات آنها بود. بر این اساس کنفدراسیون جهانی سازمانی صنفی و یا حرفه‌ای محسوب می‌شد و با همین مضمون نیز به رسمیت شناخته می‌گردید. در حقیقت کنفدراسیون اتحادیه صنفی دانشجویان ایرانی بود که توده دانشجو را بسیج کرده بود. ماهیت توده‌ای-اتحادیه‌ای و غیرایدئولوژیک که مبنای برپائی این تشکل بود، مانع از آن می‌گردید که حزب خاصی بتواند نظریات حزبی خویش را بر این سازمان توده‌ای تحمیل کند که در آن صورت این سازمان توده‌ای از حالت توده‌ای و حرفه‌ای خارج شده به زائده حزب سیاسی بدل می‌شد که از دامنه فعالیت و قدرت آن می‌کاست. سازمان توده‌ای کنفدراسیون بالقوه می‌توانست همه دانشجویان ایرانی میهن‌پرست را که هوادار آزادی و استقلال و سربلندی ایران بودند در بر بگیرد. این شرایط باعث می‌شد که کنفدراسیون جهانی در کنار مبارزه برای مطالبات صنفی

سازمان توفان مخالف آن بود که کنفدراسیون جهانی به صورت حزب سیاسی درآید و مسئله کسب قدرت سیاسی را در دستور کار خود قرار دهد. کسب قدرت سیاسی و خواست سرنگونی رژیم‌های حاکم در تضاد کامل با ماهیت یک سازمان توده‌ای دانشجویی قرار دارد و منجر به نابودی سازمان دانشجویی شده و همین حداقل میدان مبارزه دموکراتیک و ضدامپریالیستی را که نیز این سازمان در اختیار دارد از وی سلب کرده و دامنه نفوذش را کاهش می‌دهد. شعار چپ‌روانه انقلابی‌نماها به نفع انقلاب نبوده، بلکه عملاً به نفع طبقه حاکمه ایران تمام می‌شود و صدای رسای کنفدراسیون جهانی را خفه می‌نماید.

در درون کنفدراسیون جهانی در عین حال با نظریات راست جبهه ملی ایران که نظر خوشی نسبت به امپریالیسم آمریکا داشت و آمریکا را "دنیای آزاد" جا می‌زد مبارزه می‌شد و سال‌ها این نظریات راست در درون جبهه ملی ایران دوام داشت. آنها به شدت ضدتوده‌ای و ضدشوروی بودند و این در زمانی بود که هنوز مسئله بروز رویونیسم در شوروی به مسئله اساسی و روز اختلافات در جنبش کمونیستی جهانی بدل نشده بود. بروز رویونیسم در شوروی طبیعتاً صف‌بندی‌ها را تغییر داد و امکان هجوم جبهه ملی ایران را به شوروی و این بار بدون مانع کمونیستی تسهیل کرد.

جبهه ملی در دوران تسلط خود بر کنفدراسیون تلاش داشت این سازمان را به جبهه امپریالیسم غرب بکشاند. به عنوان نمونه تلاش جبهه ملی ایران با دست‌آویزی‌های گوناگون که کنفدراسیون را به تشکیلاتی به نام "کنفدراسیون بین‌المللی دانشجویان"^۲ پیوند دهد از این گونه است و این در حالی بود که ماهیت این سازمان ساخته "سیا" بر همگان روشن بود.

^۲ - سازمان سیا بعد از جنگ جهانی دوم تلاش کرد تا جنبش دانشجویی ضدفاشیستی و متحد جهانی را منشعب کند و سازمانی دست راستی و ضدشوروی ایجاد نماید. "کنفدراسیون بین‌المللی دانشجویان" (کوسک) این سازمان ساخته و پرداخته سیا بود که جبهه ملی ایران کنفدراسیون را با سوءاستفاده از انشعاب در کنفدراسیون و غیبت کمونیست‌ها به عضویت این سازمان ارتجاعی درآورد و سال‌ها مبارزه لازم بود تا کنفدراسیون از این سازمان خارج شود و یوغ نفوذ آمریکا را به دور افکند.

تحول کنفدراسیون جهانی

بیان کردم که کنفدراسیون جهانی سازمانی صنفی، توده‌ای، ملی و دموکراتیک بود ولی این دست‌آوردها همواره از جوانب گوناگون مورد دستبرد قرار می‌گرفت. لذا بر سر دست‌آوردهای کنفدراسیون جهانی و ماهیت این سازمان میان نیروهای "چپ" و راست و یا چپ و راست درگیری وجود داشت. در درون کنفدراسیون جهانی سازمان‌های سیاسی زیر فعالیت می‌کردند: حزب توده ایران، جبهه ملی ایران، "سازمان انقلابی"، سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان و در این اواخر گروه "کادر"ها که منشعبی از "سازمان انقلابی" حزب توده ایران بودند و سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست- لنینیست) فعالیت می‌کردند. هر کدام از این سازمان‌ها تلاش داشتند که کنفدراسیون جهانی را به زیر سلطه افکار سیاسی خویش بکشانند و این امر منجر به نزاع‌های شدیدی در درون کنفدراسیون جهانی می‌شد. در حقیقت کنفدراسیون در دو عرصه مبارزه می‌کرد عرصه بیرونی و عرصه درونی. در عرصه بیرونی این مبارزه بر ضد حاکمیت غیردموکراتیک و وابسته مسلط بر ایران و در عرصه درونی مبارزه بر سر تعیین خطمشی کنفدراسیون و دورنمای کار آینده آن بود.

من شخصا هوادار خطمشی دانشجویی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در کنفدراسیون جهانی بودم. خطمشی دانشجویی توفان با خطمشی سیاسی توفان برای کسب قدرت سیاسی فرق داشت و نباید این دو را با هم مخلوط کرد. سازمان توفان مرز روشنی میان سازمان توده‌ای صنف دانشجویی با حزب سیاسی می‌کشید و کار سندیکائی را با کار حزبی مخلوط نمی‌نمود. سازمان توفان بر جلب توده دانشجویی و رجحان کمیت به جای کیفیت در اتحادیه دانشجویی تکیه می‌کرد که موجب حفظ خصلت توده‌ای کنفدراسیون بوده و دانشجویان فراوانی را به کنفدراسیون جلب نموده و در درون این سازمان به آموزش اجتماعی و سیاسی آنها موفق می‌شد و این سبک کار را تنها راه تقویت کنفدراسیون جهانی می‌دانست. سازمان توفان از فعالیت‌های دموکراتیک و سیاسی کنفدراسیون، فعالیت سیاسی به مفهوم محدود کلمه را نمی‌فهمید بلکه فعالیت سیاسی را به مفهوم وسیع کلمه تفسیر می‌کرد و برآن بود که هر عمل اجتماعی ماهیت سیاسی دارد بدون آنکه کسی عضویت در حزب خاصی را بپذیرد. با این درک

دوره دوم نشریه توفان

مدت کوتاهی بعد از عضویت من در توفان نشریه توفان منتشر شد. البته توفان خودش را ارگان کمونیست‌های ایران بیان نمی‌کرد و طوری جلوه می‌داد که گویا این نشریه برای در برگرفتن همه نیروهای ملی و دموکراتیک ایران است که در هسته مرکزی آن کمونیست‌ها قرار دارند و رهبری این مبارزه را به دست گرفته‌اند. البته این ایده نادرست که مرزهای مبارزه طبقاتی را مخدوش می‌کرد، در آن زمان هواداران فراوانی داشت. جزواتی چه در ایران و یا خارج به صورت چاپی و یا دست‌نویس منتشر می‌شدند که این نظریات را تحت عناوین "جنبش ملی" و یا آزادیبخش، با الهام از مبارزات آزادیبخش ملت‌های الجزایر و ویتنام و... تبلیغ می‌کردند. مرزهای طبقاتی چندان روشن نبود. مرزبندی‌ها بیش‌تر در سایه مبارزه دموکراتیک و ضداستبدادی و ضدامپریالیستی برجسته می‌شد. مردم ایران خواهان اتحاد همه نیروها برای مبارزه با شاه بودند و این فضای عمومی در پیدایش توفان دوره دوم و به آن صورت مطمئناً موثر بود. از این گذشته کسانی که در آن دوره از حزب توده ایران به علت تغییر ماهیت کمونیستی‌اش جدا شده بودند، خود به علت سردرگمی در درک صحیح ایدئولوژی و ترس از یورش تبلیغاتی حزب توده، هراس داشتند که خود را رسماً کمونیست نامیده و به مبارزه ایدئولوژیک با حزب توده ایران دست بزنند. در همان زمان نیز یک سازمان منحرف کاستریستی به نام "سازمان انقلابی" حزب توده ایران نیز از حزب توده ایران جدا شده و با ماجراجویی و با نفی فعالیت تبلیغاتی و ایدئولوژیک با سیاست تصرف کنفدراسیون جهانی پیدا شده بود. آنها حتی تلاش ترور شاه از جانب پرویز نیکخواه را به خود منتسب می‌کردند. منتسبان به آنها نیز در مونیخ از نام خوشی برخوردار نبودند. این مسایل در مجموع مرا به سمت سازمان کمونیستی توفان که در بطن "توفان" دوره دوم قرار داشت سوق داد. در اثر انتقادهای داخلی سرانجام "توفان" اعلام کرد که در داخل آن کسانی که به دور نشریه "توفان" حلقه زده‌اند، گروهی جوانان مارکسیست لنینیست به عنوان فراکسیون وجود دارند که همکاران نشریه "توفان" اند. این مرزبندی نسبی در درون "توفان" گرچه راه حل قطعی نبود، ولی از انتقادات و فشارهای داخلی می‌کاست. البته هر کس با مطالعه "توفان" دوره دوم و مضمون

در سال‌های آخر فعالیت کنفدراسیون جهانی با پیدایش جنبش چریکی شهری در ایران و ارتباط آنها با جبهه ملی ایران از طریق عراق و پاره‌ای پیوندهای خانوادگی، آنها را که در "راه مصدق" به بن‌بست رسیده بودند بر آن داشت که شل "سرخ" تن کنند و به یکباره چریک شوند و بدتر از همه تلاش نمایند تا کنفدراسیون جهانی را به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی بدل نمایند. این آغاز نابودی کنفدراسیون جهانی، این صدای رسای مبارزه ضدژیمی بود. آنها در این عرصه برای تحقق نظریات شوم خود با حزب توده ایران و شوروی‌ها نیز نزدیک شدند و از بسیاری ممالک بیگانه اخاذی مالی کردند و این اخاذی‌ها را هرگز خیانت به مصالح ملی ایران قلمداد نمودند. پول گرفتن جبهه ملی ایران از عراق و تأیید تعلق خوزستان ایران به عراق برای جبهه ملی خیانت ملی محسوب نمی‌شد، ولی دفاع حزب توده ایران از انعقاد قرارداد نفت با اتحاد جماهیر شوروی بعد از فاجعه جنگ جهانی دوم بر سر نفت شمال ایران که هیچگاه تحقق نیافت، خیانت ملی محسوب می‌شود. بورژوازی مکار ایران به روشنی درک طبقاتی خویش را از امر "خیانت" نشان می‌داد. برای آنها کمونیست‌ها همیشه خائن هستند، زیرا به انترناسیونالیسم پرولتری اعتقاد دارند و جبهه ملی همیشه ملی است زیرا به "دنیای آزاد" تعلق دارد و اخاذی از "دنیای آزاد" بیان تعلق خاطر به آزادی است.

در اینجا قصد ندارم تاریخ کنفدراسیون جهانی را بنویسم ولی اشاره می‌کنم که تاریخ کنفدراسیون مانند همه تاریخ‌های اجتماعی، تاریخ مبارزه طبقاتی نیز بوده است و مبارزات آن در درون از مبارزه ختم‌شده‌های سیاسی الهام گرفته است. شنیده‌ام که حزب کار ایران (توفان) تاریخ مناظرات سیاسی کنفدراسیون جهانی را تدوین و منتشر کرده است که برای بررسی تاریخ کنفدراسیون بهترین، معتبرترین و گویاترین سند است. برای اطلاع بیش‌تر می‌شود به تارنمای حزب کار ایران (توفان) مراجعه نمود.

دموکراتیک و چپ آن فهمید که این نشریه با نشریه تشکل بورژوازی ملی ایران (جبهه ملی) و ارگانش "ایران آزاد" از زمین تا آسمان فرق دارد.

اختلافات در درون تشکل "توفان" افزایش یافت. اکثریت رفقا خواهان اتخاذ یک موضع علنی و روشن مارکسیستی لنینیستی بودند و این را تنها راه آگاهی دادن و نجات می‌دانستند. با اعلام جدائی رفقا قاسمی، فروتن و سعائی از حزب توده ایران نشریه توفان مقدمه‌ای بر مقاله قاسمی که برای توفان آمده بود نگاشت و آن را ضمیمه توفان شماره ۱۹ اعلام کرد که در واقع مرزبندی‌های اساسی روشن می‌شد. با پیوستن رفقا قاسمی و فروتن به "توفان" و اخراج پاره‌ای عناصر دست راستی و حتی جاسوسان "سازمان انقلابی" حزب توده در درون "توفان" (جهانگیر عضدی، اردشیر فرید مجتهدی، موسی رادمش) که بعداً دو نفر اخیر به عنوان کادرهای "سازمان انقلابی" به رژیم شاه تسلیم شدند، "توفان" توانست به پرچم کمونیست‌های ایران بدل شود.

در اینجا ذکر پاره‌ای اسناد مربوط به این مبارزه تاریخی ضروری است:

تحولات توفان دوره دوم، همکاری با رفیق احمد قاسمی و آغاز فعالیت توفان دوره سوم و اسناد آن

ضمیمه توفان دوره دوم شماره ۱۸ دی ماه ۱۳۴۴ برابر دسامبر ۱۹۶۵

اعلامیه

رفقای حزبی! مبارزان راه انقلاب ایران!

امروز هر عضو حزب توده ایران هر مارکسیست-لنینیست و هر میهن‌پرست آگاه از اینکه نقش حزب توده ایران در صحنه سیاسی میهن ما روز به روز به کاهش می‌گراید در رنج است. مردم ایران به حق انتظار دارند که حزب توده ایران به عنوان حزب طبقه کارگر بتواند مایه پیوند همه نیروهای ملی و دموکراتیک باشد و مبارزه نجات‌بخش ملت را به یاری همه این نیروها به پیروزی هدایت کند. ولی متأسفانه اینک چندین سال است که تاریخ هیچ‌گونه موفقیت جالبی در زمینه مبارزات روزانه و سیاسی و در زمینه ایدئولوژیک و سازمانی به نام حزب توده ایران ثبت نکرده است. چرا چنین است؟

بدیهی است که اگر سازمانی با مغز خود کار کند و خدمت‌گزار صدیق خلق باشد از هر اشتباه و شکستی درسی خواهد آموخت و سرانجام راه پیروزی را خواهد یافت. ولی عیب اصلی در آن جاست که گردانندگان دستگاه رهبری حزب توده ایران از یاد برده‌اند که قبل از همه در برابر خلق ایران مسئول‌اند. اینان مستقلانه اندیشه و عمل نمی‌کنند و به دیگران نیز امکان اندیشه و عمل مستقل نمی‌دهند. به ویژه در سال‌های اخیر این پدیده قوت و وسعت یافته است و مانند بیماری نهان و دردناکی روز به روز بیش‌تر نیروی کمیته مرکزی حزب توده ایران را به عنوان دستگاه رهبری از وی سلب کرده

بسیار تأثرانگیز و دردناک است که حزب توده ایران برخلاف افکار عمومی میهن ما و برخلاف بسیاری از سازمان‌ها و احزاب دموکراتیک ایران تا امروز لزوم سرنگونی قهرآمیز شاه و هیأت حاکمه را در خطمشی تبلیغاتی و سازمانی خود وارد نکرده است.

البته پس از مدت‌ها دودلی و تردید بالاخره تحت فشار افکار عمومی و افراد حزبی پلنوم یازدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران از لزوم سرنگونی قهرآمیز شاه و هیأت حاکمه در قطعنامه سیاسی خود ذکری به عمل آورده است ولی از آنجا که گردانندگان رهبری حزب توده ایران اعتقادی به این اصل ندارند امر مذکور را در اثر قیود و شروط گوناگونی تعلیق به محال کرده‌اند. به جرأت می‌توان گفت که اینان دیری است که پرچم انقلاب ایران را به دور انداخته‌اند.

از آنجا که سرنوشت حزب توده ایران با سرنوشت نهضت نجات‌بخش ایران پیوند دارد، وجدان اجتماعی هر عضو حزب، هر فرد مارکسیست-لنینیست و هر میهن‌پرست آگاه حکم می‌کند که به این سرنوشت بیندیشد.

ما امضاءکنندگان زیرین اعضاء کمیته مرکزی حزب توده ایران تأمین آزادی اندیشه و بسط ابتکار توده‌های حزبی و تنظیم یک خطمشی انقلابی بر اساس مطالعه مارکسیستی اوضاع ایران و جهان را نخستین قدم در راه احیای حزب انقلابی توده ایران می‌شماریم و وظیفه خود و همه اعضای حزب و همه مارکسیست-لنینیست‌ها می‌دانیم که پرچم مقدس این مبارزه را برافرازیم. ما به این منظور طرحی برای خطمشی انقلابی تحت عنوان "نکاتی چند درباره اوضاع ایران و وظائف حزب انقلابی طبقه کارگر" و اعلامیه‌ای برای ارائه راه سازمانی احیای حزب انقلابی توده ایران تنظیم کرده‌ایم که به دست اعضای حزب و سایر هموطنان خواهد رسید. ما یقین داریم که نه فقط اکثریت اعضای کنونی حزب و هم مارکسیست-لنینیست‌ها و نیز همه مبارزان ضدامپریالیست ایران با اصول این خطمشی موافقت دارند بلکه عده دیگری از

و می‌کند. آخرین پلنوم کمیته مرکزی (پلنوم یازدهم در بهمن ۱۳۴۳) بیش از همه مظهري از این واقعیت تأثرانگیز بود و ثابت کرد که این بیمار اصولاً در پی درمان نیست و از این جهت علاج‌ناپذیر است.

گردانندگان دستگاه رهبری حزب توده ایران با انواع وسائل می‌کوشند که اعضای حزب و عموم مردم را از مداخله در سرنوشت خویش و ملت ایران بازدارند. پوشیده داشتن واقعیاتی که نشان‌دهنده دنباله‌روی و خطمشی اپورتونیستی و رویزونیستی آنهاست، جعل و تحریف اسناد جنبش کمونیستی و کارگری جهانی، مغالطه در استدلالات، تحدید دموکراسی اعمال فشار مادی و روحی از شیوه‌های رایج آنان است.

گردانندگان دستگاه رهبری حزب توده ایران با توسل به همین شیوه‌ها یک خطمشی غیرانقلابی و رویزونیستی به حزب توده ایران تحمیل کرده‌اند. اینان برخلاف آنچه به زبان می‌آرند به نیروی خلق ایمان ندارند و بدین جهت از درگیری با دشمن می‌هراسند. اینان به جای اینکه خلق را برای برد نهائی تجهیز کنند و به راه سرنگونی قهرآمیز شاه و هیأت حاکمه بیندازند، منتظر حوادث معجزاثری هستند که حکومت را از دست غاصبان کنونی از راه مسالمت‌آمیز بیرون آرد و دری به روی حزب توده ایران بگشاید. اینان در برابر مانورها و رفرم‌های عوام‌فریبانه شاه و هیأت حاکمه که در واقع به منظور تحکیم مواضع اصلی ارتجاع و امپریالیسم و حمله در قلب جبهه صورت می‌گیرد - در موضع کاملاً اپورتونیستی افتاده‌اند. به این معنی که با تکیه بر روی "جنبه مثبت عینی" اقدامات شاه مردم ایران را عملاً به تأیید آنها و بالتبقیجه در جهت منظور شاه و امپریالیست‌ها سوق می‌دهند.

عبارات آنها مبهم و آراسته به تعبیرات مارکسیستی است ولی مضمون تبلیغات آنها فقط یک نتیجه روشن می‌تواند داشته باشد و آن اپورتونیسم است.

نامه رفیق قاسمی برای افشاء سیاست رویونیست‌های کمیته مرکزی حزب توده ایران و مطلع کردن رفقای حزبی و مردم ایران با مقدمه‌ای از نشریه توفان

"جنبش مارکسیستی میهن ما لحظات حساسی از تاریخ خود را می‌گذراند. به نظر می‌رسد که سرآغاز یک تغییر کیفی به دنبال رشد دیالکتیکی پیرویه تکامل درون حزبی (در دوران ۱۲ ساله پس از کودتای ۲۸ مرداد) فرارسیده باشد. چنین نیز باید می‌بود. زیرا هنگامی که تضادی چنین عیان بین خواست انقلابی توده‌های انبوه مردم از یک طرف و خصلت دائم‌الترازد کندکاری، راست‌گرائی، جدائی‌پذیری از توده‌ها و بالاخره تحرک‌ناپذیری دستگاهی که عهده‌دار رهبری توده‌ها شده است از طرف دیگر موجود باشد، انتظاری به جز رشد کمی و بالاخره کیفی طرف توده‌ای این پیرویه نمی‌توان داشت. ولی این مبارزه‌ی درون حزبی در این ۱۲ سال بحران و تحت نابسامانی تشکیلات ناچار یک طیف غنی از نظرات و از گروه‌ها و دسته‌های مختلف را در اردوی مارکسیست-لنینیست‌های ایران به وجود آورده است. به خصوص در دو سال اخیر بر این پراکندگی اندیشه‌ای و نابسامانی موضعی افزوده شده است. با یک کلام دستگاه مغز ندارد.

این وضع از عواقب مسلم وضع موجود و مشخص می‌باشد ولی باید آنرا در لحظات حساس و خطیری که پیش آمده با منتهی دقت و درایت در برداشت‌ها بررسی‌ها و تصمیمات رعایت کرد. به خصوص آنکه در این میان هستند گرایش‌هایی که در بسیاری جهات ناصحیح‌اند و هستند ظواهری که محتوی ناسالم و حتی سخت خطرناک دارند. هشدار ما از این جهت است و نگرانی ما به جاست. مغز سالم از اعضاء سالم است. مشی صحیح و برنامه صحیح، تجهیز ذهن و اراده به واحدهای عینی سالم نیازمند است. شک نیست که سوای رابطه و تاثیرات متقابل‌ی مغز سازمان بر جسم سازمان و بالعکس، پیوسته اولویت با جسم است با توده است و این توده است که کار و

اعضای کمیته مرکزی نیز از این خطمشی استقبال خواهند کرد. هیچ قیدوبند بوروکراتیکی نمی‌تواند و نباید ما را از اقدام جسورانه و بندگسل در راه احیای حزب انقلابی توده ایران بازدارد. باید با مغز خود و با تکیه بر عمل نهضت انقلابی ایران و جهان کارکرد. باید به ابتکار توده مردم در یافتن راه‌های متنوع مبارزه میدان داد.

ما از همه اعضای حزب توده ایران و همه مارکسیست-لنینیست‌های ایران دعوت می‌کنیم که به احیای حزب انقلابی توده ایران برخیزند. ما دو سند مذکور را به عنوان پایه‌ای برای وحدت و تشکیل کلیه مارکسیست-لنینیست‌های ایران تنظیم کرده‌ایم تا اینکه تشریک مساعی همه رفقا و نیز تجارب روزانه ما آنها را تکمیل کند. راهی که ما در پیش داریم بس دشوار و طولانی است. ولی راه دیگری جز آن نیست.

ما یقین داریم که رژیم شاه و هر رژیم دیگر دست‌نشانده امپریالیسم سرانجامی جز شکست رسوا نخواهد داشت و این شکست نصیب کسانی نیز خواهد شد که با اتخاذ خطمشی غیرانقلابی و اپورتونیستی از مبارزه انقلابی با این رژیم باز ایستاده‌اند.

اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران

عباس سغائی - غلامحسین فروتن - احمد قاسمی

شهریور ماه ۱۳۴۴

(برابر سپتامبر ۱۹۶۵)

(توفان دوره دوم، ضمیمه شماره ۱۹ نیمه اول بهمن ۱۳۴۴ برابر ۲۱ ژانویه ۱۹۶۶)

دگرگون سازد و از آنجا که نظر ما کوشش برای رفع هرگونه خطا و انحراف در کار مبارزه‌ی توده‌های میهن ماست ناچاریم در اینجا به خبری که به ما رسیده و مارا سخت به تعجب و تأسف دچار کرده، اشاره بکنیم. چنانچه اطلاع یافته‌ایم پس از انتشار وسیع اعلامیه سه تن از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران (قاسمی، فروتن، سغائی) مبنی بر انتقاد از روش و موضع روزبونیستی و اپورتونیستی دستگاه رهبری حزب و آگاهی توده‌های عظیم حزبی و غیرحزبی از این عمل سه عضو کمیته مرکزی، اخیراً گروهی از دستگاه رهبری حزب توده به منظور در مضیقه گذاشتن و اعمال فشار بر آنان، متوسل به اعمال غیرمنطقی و حیرت آوری می‌گردند. از جمله این اعمال تلاش برای اخراج خانواده آنان از کشور محل اقامتشان است که بدین منظور این گروه از دستگاه رهبری کشور سوسیالیستی محل اقامت آنان را که تاکنون در این مورد با بی‌نظری و حسن نیت رفتار نموده است، تحت فشار قرار داده‌اند.

ما به سبب آتش فروزانی که در سینه‌مان به خاطر توده‌های مردم و ستمکش ملت‌مان - که چشم‌انتظار یک رهبری اصیل، قاطع و بری از تعصب هستند - فروزانست و به خاطر دلبستگی و تعلقی که به جنبش مارکسیستی میهنمان داریم و این گونه برخوردهای نادرست را آنهم در درون دستگاه رهبری حزب طبقه کارگر مخالف اصول پذیرفته شده تمام مارکسیست-لنینیست‌های جهان و به ضرر جنبش می‌دانیم ناچاریم که تأسف عمیق خود را از چنین رویدادهائی ابراز داریم.

ما با حیرت فراوان از خود و همه کسانی که به نهضت آزادیخواهی و توده‌ای میهن ما تعلق یا اعتقاد دارند، سؤال می‌کنیم که آیا ممکن است در یک حزب مارکسیستی افرادی از دستگاه رهبری آن اختلافات ایدئولوژیکی را به مسائل شخصی کشانده مخالفان خود را در تحت فشار خانوادگی و مضیقه محل اقامت و غیره قرار دهند و با وجود چنین اعمالی انتظار داشته باشند که

روش مغز سازمان خود را در جمع‌بند مشخص و تعیین می‌کند و شک نیست از طریق آنگونه ترکیب توده‌ای مترقی و سالم است که می‌توان به وحدت دیالکتیکی اراده و عمل انقلابی رسید.

پس از انتشار اعلامیه "به امضاء اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران عباس سغائی، غلامحسین فروتن، احمد قاسمی" اعلامیه‌ای در "راديو بيك ايران" تحت عنوان "اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در باره گروه انشعابی" پخش گردیده است. در پاسخ به آن نامه‌ای که از امضاء کنندگان اعلامیه ضمیمه "توفان - ۱۸" رفیق احمد قاسمی به دست ما رسیده است. رفیق احمد قاسمی و سایر رفقای هم‌فکر او از کمیته مرکزی حزب توده ایران در این موقعیت خطیر، وظائف حساس، دشوار و در عین حال نوید بخشی را به عهده دارند. نهضت اصیل توده‌ای مردم ما به "رهبری" به طور انتزاعی آن و به صرف ذات این کلمه دلبستگی ندارد بلکه تحت آن چهره‌های درخشان انسان‌هائی چون روزبه، سیامک، مبشری، وکیلی یعنی رهبران انقلابی و واقعی مردم و همه آنهائی را که به آرمان‌های مقدس جنبش وفادار مانده‌اند، می‌شناسد.

ما جوانان مارکسیست - لنینیست همکاران نشریه انقلابی "توفان" با به یاد آوردن شعار گویای فوق از رفیق قاسمی که در اعماق گنجینه پربهای خاطرات نهضت تا به امروز محفوظ و زنده مانده است و نزدیک یا بیش از ۲۰ سال از سرگذشت پیدایش آن می‌گذرد - و چه بسیار به جا و به موقع است - و مسائل مهم مطروحه صحیح و اصولی - و نه یک طرفه - باشند، دست به انتشار این ضمیمه نامه شماره ۱۹ "توفان" می‌زنیم.

از آنجائی که ما همواره به یک مبارزه اصولی و توده‌ای معتقد بوده و هستیم و بدین نکته پابندیم که هر گونه آرایش و انحراف از اصول و موازین انسانی و مسلکی نمود ناپسندی است که می‌تواند جهت و ماهیت مبارزه را

اعتقاد داریم که این گونه روش‌ها توده‌های مردم را دلسرد کرده مبارزه را از راه اصولی و توده‌ای آن منحرف می‌سازد.

با توجه به شرایط نامساوی تبلیغاتی و وظیفه خود می‌دانیم که به منظور ایجاد محیط بحث همه‌جانبه، عمیق و آگاهانه توده‌ها و نتیجتاً حصول نتیجه صحیح منتج از برخورد افکار و نظرهای آنان - که در اثر آگاهی عمیق و بحث علمی عاری از آرایش، احساسات و پریشانی‌های ذهن شده - در بسط هر چه بیش‌تر افکار و نظرات صحیح و دفاع از موضع انقلابی وفاداران به راه توده‌ای با رعایت دائمی اصول مارکسیسم - لنینیسم کوتاهی نوزیم و معتقدیم که این کوشش ما در تسریع پروسه انقلابی جنبش مردم میهن ما تاثیر نیکو خواهد داشت. "

"توفان"

"حزب توده ایران ناخدای دریای آرام نیست"

توفان حوادث است که گواه ناخدائی حزب بیدار ماست"

"احمد قاسمی"

رفیق عزیز

تصمیم نامه "بوروی کمیته مرکزی" دربارهٔ اخراج سه تن از رفقا سغائی، فروتن و قاسمی رسیده است و یا خواهد رسید برای اظهار نظر عمیق دربارهٔ تصمیم‌نامه مذکور، باید به یک سلسله از مسائل عمده توجه کرد.

"بوروی کمیته مرکزی" از عنوان‌هایی مانند "وحدت"، "انشعاب"، "انضباط" و غیره در همه حال استفاده می‌کند ولی در هیچ حالی به موشکافی آنها نمی‌پردازد. توجیه مبارزه‌ای که هم اکنون در درون حزب توده

توده‌ها به آن دستگاه جلب شوند، اعتماد پیدا کنند و حزب بُرندگی و خلاقیت توده‌ای داشته باشد؟

ما در ضمن با تاسف عمیق از خود سؤال می‌کنیم که آیا این رفتار آن گروه از دستگاه رهبری یک حزب مارکسیستی را می‌توان به پای "دفاع از منافع حزب طبقه کارگر" گذاشت؟

ما معتقدیم در زمانی که توده‌های فعال و مبارز باید در جریان یک مبارزه ایدئولوژیک و طی برخوردها و مباحثات علمی موضع خویش را انتخاب کنند و تا زمانی که توده‌های فعالی از نهضت کارگری ایران موضع خود را در برابر این اختلافات روشن و مشخص نکرده‌اند، طرح این مسائل به صورت حملات شخصی و یک‌طرفه و منتسب کردن و مرتبط ساختن مخالفین به مفهوم‌های مجرد، خیالی و در عین حال ناخوش آیند توده‌ها از قبیل "پهلوان پنبه"، "ماوراء انقلابی"، "عوامل چینی" و غیره تنها باعث خواهد شد که همین توده‌های کثیر که می‌بایستی بر مبنای استنتاجات علمی و بری از احساسات و جنبه‌گیری‌های مختلف ذهنی نظر خود را بدهند - و بدین‌سان از نتیجه این نظرها موضع حزب مشخص گردد - در نتیجه این تحریکات، تلقینات و نسبت‌دادن‌های یک‌طرفه که باعث ایجاد یک زمینه ذهنی آماده در افکار آنان بر علیه آن مفهوم‌های مجرد و منتسب ادعائی به آن مفهوم‌ها می‌گردد، توده‌های تحریک شده از بُرندگی سلاح منطق، استدلال علمی و برداشت‌های صحیح و عاری از تعصب آنها کاسته می‌گردد.

ما معتقدیم که اکنون زمان انجام و بسط مباحثه اصولی و طرح مسائل حیاتی نهضت مارکسیستی مردم است. ما از طرح ناصحیح این گونه مسائل در رادیوی پیک ایران و از کمبود استدلال بر اساس علمی مارکسیسم - لنینیسم در این گونه بحث‌ها سخت متاسف بوده آن را نادرست می‌دانیم و

"بوروی کمیته مرکزی" نسخه‌ای از آن را به اطلاع ما می‌رساند و از این به بعد که با اخراج ما از ضرورت این کار آزاد خواهد شد، با دست بازتر به تنظیم اسنادی از این قبیل خواهد پرداخت. پس مفید است که برخی از نادرستی‌هایی که در این تصمیم‌نامه هست، در برابر رفقای حزبی گسترده شود تا آنها ملاکی برای صحت اسنادی که "بوروی" در آینده و بدون اطلاع ما به آنها ارائه خواهد داد در دست داشته باشند. دیگر اینکه در آینده که مبارزه درون حزب به مقیاس وسیع‌تری جریان خواهد یافت باید آنرا حتی‌المقدور از مسائل فرعی و درجه دوم پیراست، و به طور عمده متوجه مسایل تئوریک و سیاسی گردانید. پس مفید است که برخی از مسایل فرعی و درجه دوم طی نامه محدود برای قضاوت رفقای حزبی توضیح داده شود. بنابر این می‌پردازم به توضیح در باره برخی از نکات تصمیم‌نامه "بوروی":

۱- در تصمیم‌نامه گفته می‌شود

"بوروی کمیته مرکزی... از هیچ‌گونه نرمش و کوششی... برای اقناع و دلالت این رفقا به راه صحیح تشکیلاتی فروگذار ننمود".

واقعا هم هر عضو حزبی می‌خواهد ببیند که "بوروی کمیته مرکزی" پس از پلنوم یازده چه اقداماتی برای اقناع رفقا سغائی، فروتن و قاسمی به عمل آورده، چه بحثی با آنها کرده، چه سمیناری برای تبادل نظر در مسائل مورد اختلاف تشکیل داده؟ چه کار آموزنده‌ای به آنها سپرده، خواندن کدام مقاله یا کتاب را در زمینه مسائل مورد اختلاف آنها به آنها توصیه کرده است؟ خود "بوروی" هم چون به اهمیت مسئله اقناع توجه داشته بزرگ‌ترین بخش تصمیم‌نامه خود را به این مسئله اختصاص داده است.

بسیار جالب توجه است که بینیم اقدامات اقناعی "بوروی" چگونه بوده است.

ایران جریان دارد مستلزم تجزیه و تحلیل مسائلی از قبیل مسائل زیرین است:

۱- در داخل حزب مارکسیستی تضاد و مبارزه وجود دارد یا نه؟ در حزب مارکسیستی در چه شرایطی تضاد غیر آنتاگونیستی به تضاد آنتاگونیستی مبدل می‌شود؟

۲- تعریف انشعاب در حزب مارکسیستی چیست؟ ریشه تئوریک انشعاب چیست؟ انشعابی که مارکسیسم آنرا محکوم می‌کند چه انشعابی است؟ آیا هر جداشدنی از هر حزبی مورد نکوهش مارکسیست‌ها است؟ انشعاب‌گر کیست؟

۳- آیا کمونیست‌ها خواه در درون حزب طبقه کارگر و خواه در درون جنبش‌های دموکراتیک، طرفدار هر نوع وحدتی هستند یا یک نوع معین از وحدت؟ آیا وحدت سازمانی با جداکردن دقیق مرزهای ایدئولوژیک و تئوریک و سیاسی ملازمه ندارد؟ وحدت مقدس در نزد کمونیست‌ها و در حزب کمونیست کدام وحدت است؟

۴- این حکم مارکسیستی را که رهبران مظهر توده‌ها هستند و بین آنها دوگانگی نیست به چه معنی باید فهمید؟ آیا در هر حزبی همین طور است یا در احزاب معینی و در شرایط معینی؟ آیا ممکن است که در شرایط معینی میان رهبران یک حزب کمونیست و توده حزبی جدائی افتد؟ آیا ممکن است یک حزب مارکسیستی از راه دگرگونی رهبری خود دگرگونی یابد؟ آیا نمونه‌هایی در تاریخ وجود داشته و دارد؟ در چنین مواردی وظیفه مارکسیست‌ها چیست؟

بدیهی است که تحلیل این مسائل در طی یک نامه میسر نیست. و از این جهت در نظر اول من در صدد نبودم در زمینه "تصمیم‌نامه" بوروی به نوشتن نامه‌ای به رفقای حزبی در مهاجرت مبادرت ورزم. ولی به دو علت به نوشتن نامه دست زدم یکی اینکه این تصمیم‌نامه آخرین سندی است که

می‌کنید ما چه رهبران شریفی هستیم. ما همان رهبرانی هستیم که به کمونیست‌های بیست سال سابقه‌دار اجازه‌ی روزنامه خواندن دادیم. ملاحظه می‌کنید که ما رهبران تا چه اندازه دارای سعه صدر هستیم فبأی الأربکما تکذبان.

عجیب است که از ۳۲ نفر ایرانیان مقیم لایپزیک لااقل بیست نفر به دبیرخانه بورو رفت و آمد دارند و کاملاً حق دارند که از روزنامه‌ها و مجلاتی که غالباً در اطاق مخصوصی غریب و بی‌کس افتاده است استفاده کنند. افرادی از آنها نیز غیرحزبی هستند. ولی همین عمل یعنی رفتن به دبیرخانه و خواندن روزنامه‌ها و مجلات برای رفقا سغائی، فروتن و قاسمی امتیاز بزرگی است که "بورو" با صدور "اجازه" آن گام بلندی در طریق افق‌های مذکور برداشته است.

اما اقدامات "بورو" برای افق‌های سه‌گانه محدود به دو موردی که در تصمیم‌نامه ذکر شده است نبود. "بوروی کمیته مرکزی" یک اقدام مهم دیگر نیز برای افق‌های آنان به عمل آورد که متأسفانه در تصمیم‌نامه از قلم افتاده است. اقدام مهم بورو دربار افق‌های عبارت از آن بود که بلافاصله پس از پلنوم یازدهم نه فقط رفقا فروتن و قاسمی بلکه رفیق سغائی را نیز که حتی با حساب تصمیمات پلنوم یازدهم عضو کمیته مرکزی بود - از عضویت در کلیه ارگان‌های تبلیغاتی و تعلیماتی برکنار ساخت. متأسفانه این اقدام مهم افق‌های در تصمیم‌نامه از قلم افتاده است.

۲ - در تصمیم‌نامه "بورو" یکی از "اقدامات غیرتشکیلاتی رفقا احمد قاسمی، عباس سغائی و دکتر غلامحسین فروتن" را "مواضعه بر اساس پلاتفرم مشخص سکتاریستی" دانسته‌اند.

منظور از مواضعه چیست؟

"بوروی کمیته مرکزی" به طور خلاصه دو اقدام برای "افق‌های رفقای سه‌گانه انجام داده است؛ یکی آنکه از لحاظ مادی بر آنها فشار وارد نکرد و دیگر آنکه به آنها "اجازه" داده است که به دبیرخانه حزب بروند و روزنامه‌ها و مجلات را مطالعه کنند. واقعاً ارتباط میان افق‌های رفقای سه‌گانه و اقدامات "بوروی کمیته مرکزی" حیرت‌انگیز است. سه عضو کمیته مرکزی از مدت‌ها پیش اعلام کرده‌اند که خطامشی متّخذ از طرف "بورو" را خطامشی اپورتونیستی و رویزیونیستی و غیرانقلابی می‌دانند. بحث آنها با مباحث تئوریک که در عرصه جهان میان مارکسیست‌ها و رویزیونیست‌ها درگیر می‌باشد، در ارتباط است. آنان درباره این مسائل سال‌ها مطالعه کرده‌اند و خلاصه نظریاتشان که پیش از پلنوم و پس از آن طرح شده خود شرح مفصّلی است. آنان به خاطر عقاید خود از تهدیدات و تصمیمات پلنوم یازدهم پروائی نکردند. اینک "بوروی کمیته مرکزی" که مدعی اقدام برای افق‌های آنان است فقط از دو کار نام می‌برد. یکی اینکه به این رفقا فشار مادی وارد نکرد و دیگر اینکه به آنها در دبیرخانه اجازه خواندن روزنامه و مجله داده است. این قسمت از "تصمیم‌نامه" بورو نشان می‌دهد که این رفقای بورو اصولاً نمی‌توانند عمق مسائل مورد اختلاف را درک کنند. اصولاً در مخیله آنها نمی‌گنجد که کسانی به خاطر عقیده‌ای و نه به خاطر نفع مادی‌ای به اقدامی دست زده باشند. این رفقای بورو اصولاً برای افق‌های افراد حزب راه دیگری جز وعده و وعید نمی‌شناسند.

ببینید اصول اخلاقی در نزد "کمونیست‌ها" تا چه اندازه تنزل کرده است که دستگاه رهبری یک حزب وقتی که می‌خواهد از حیثیت خود لاف بزند مدعی می‌شود که ما همانیم که پس از آنکه کمونیست‌های بیست سال سابقه‌دار را از کمیته مرکزی بیرون کردیم نانشان را نبریدیم. ملاحظه

ما به کلیه احزاب مارکسیست - لنینیست و از آن جمله و به ویژه حزب کمونیست چین که در پاسداری اصول مارکسیسم - لنینیسم خدمات عظیم انجام می‌دهد احترام و علاقه داریم. ولی یکی از اصول خدشه‌ناپذیر مارکسیسم لنینیسم عبارت از انترناسیونالیسم پرلتری است که استقلال کلیه احزاب برادر و استقلال فکری کلیه مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها را ایجاد می‌کند. از اینجهت به نظر ما دستور دادن به حزب دیگر و دستور گرفتن از حزب دیگر با اصول مارکسیستی - لنینیستی حزب طبقه کارگر منافات دارد. رابطه زبردستی و زیردستی، رابطه پدری و فرزندی در میان احزاب برادر با انترناسیونالیسم پرلتری در یکجا نمی‌گنجد. ما برای تحمق بخشیدن به این اصول ایستاده‌ایم و خواهیم ایستاد. اما بوروی کمیته مرکزی برای آنکه سلاح حقانیت ما را در مبارزه کند اصراری دارد که اعمال ما را به دستورات صادره از حزب کمونیست چین منتسب گرداند و برای این کار از هیچ تحریفی روی گردان نیست. بگذریم از اینکه حزب کمونیست چین هرگز "دستوری" به غیر از اعضاء نداده و نمی‌توانسته است بدهد. فقط به تاریخ اقدامات ما و نشر مقاله مذکور که "بوروی" مدعی تقارن آنهاست توجه کنیم. من تاریخ اقدامات خود یا رفقای دیگر را در زمینه مبارزه برای اصلاح خطامشی حزب که تا سه چهار سال پیش بالا می‌رود - در اینجا ذکر نمی‌کنم و اکتفا به اقداماتی می‌کنم که در تصمیم‌نامه "بوروی" ذکر شده است. اشاره بوروی به نامه‌هایی است که از طرف ما در ماه اکتبر نوشته شده و همه آنها بر تاریخ مقاله ژین مین ژیبائو مقدم است. آیا "بوروی" با چه سحری می‌تواند نامه‌های مذکور را با مقاله ژین مین ژیبائو متقارن نشان دهد؟ این نیست مگر شوق بی‌لگام به اتهام زدن لجن‌مالی، مخاطب را از میدان تاراندن به هر وسیله که باشد.

مواضعه در عرف زبان فارسی به بندوبست و توافق پنهانی و دور از چشم عده‌ای از افراد برای اقدام غیرجائزی گفته می‌شود. این کلمه در فصل ششم قانون مجازات عمومی ایران نیز تحت عنوان "اجتماع و مواضعه برای ارتکاب جرائم" به همین معنی به کار رفته است.

حالا آیا عمل کسانی که خطامشی خود را آشکار و مبسوط نگاشته و در بهار ۱۹۶۴ به بوروی موقت کمیته مرکزی داده و تقاضای مصراة انتشار آن را داشته‌اند و در پلنوم یازدهم با صراحت کامل از آن دفاع کرده‌اند "مواضعه" نام دارد؟ مواضعه برعملی گناهکارانه اطلاق می‌شود که کسانی در پنهان و با ترس از آشکار شدن انجام دهند نه بر طرح نظریات تئوریک و سیاسی که کسانی با سربلندی انجام می‌دهند و طرفدار گسترش هرچه بیش‌تر آنند. در اینجا "تصمیم‌نامه بوروی کمیته مرکزی" به ادعای نامه‌های دادستان‌های ارتش ایران که در مسایل سیاسی از اصطلاحات قضائی - آنها هم به غلط - یاری می‌جویند، شبیه شده است.

۳ - در "تصمیم‌نامه" گفته می‌شود که اقدامات رفقای سه‌گانه "با نشر مقاله ۱۲ نوامبر روزنامه ژین مین ژیبائو ارگان حزب کمونیست چین که صریحاً دستور انشعاب به کلیه هواداران خود در احزاب کمونیستی و کارگری داده است" "تقارن" داشته است.

نخست باید تصریح کرد که ما "نیزه‌دار" هیچ حزبی نیستیم و اگر می‌خواستیم نیزه‌دار حزب دیگر باشیم دستگاه کنونی رهبری حزب توده ایران میدان لازم برای این کار داشت. گناه نابخشودنی ما همین است که خواسته‌ایم اگر مبارزه‌ای می‌کنیم، درکنار ملت ایران باشد نه در رکاب این و آن. ما هوادار مارکسیسم هستیم و نه هوادار هیچ حزب و یا هیچ مقام دیگر.

که طبقه کارگر ایران در برابر او گذارده صلاحیت معنوی خود را برای رهبری از دست داده است.

اما بوروی کمیته مرکزی در عین حال فاقد صلاحیت قانونی نیز هست از آن جهت که انتخاب آن در ارگانی صورت گرفته که در آن موازین حزبی به بدترین شکل ممکن نقض گردیده است. عدم صلاحیت معنوی عدم صلاحیت قانونی این است دو عامل عمده‌ای که دستگاه رهبری را از اعتبار می‌اندازد و موجب می‌گردد که اعضاء حزب آنرا به رسمیت نشناسند... انتقال عرصه فعالیت به خارج از مهاجرت - مهاجرتی که رخوت و سکون سراسر آن را فرا گرفته و تجربه نشان داده که امکان هیچ بهبودی در وضع آن نیست - به معنی انتقال مبارزه به خارج از حزب نیست. مهاجرت فقط جزئی از حزب در واقع جزء غیرفعال آنست. بخش اصلی و فعال حزب ما در خارج از مهاجرت است. عرصه واقعی مبارزه نیز در همان جاست. در واقع حزب به معنی واقعی آن در خارج از مهاجرت است. در اینجاست که مبارزه انقلابی می‌تواند عناصر انقلابی جامعه را به گرد حزب گرد آورد. صفوف حزب را رشد دهد، نیروهای دیگر انقلاب ایران را تجهیز کرده و به مبارزه بکشانند. مارکسیست‌های واقعی حق ندارند عرصه مبارزه را رها کنند و در مهاجرت با آسایش خاطر به کار تحقیقات علمی و فلسفی بپردازند... موکول ساختن اجازه خروج ما به موافقت "بوروی کمیته مرکزی حزب توده ایران" در واقع به منزله تحمیل دستگاه رهبری این حزب دستورات آن است به آن عده از اعضائی که نمی‌توانند و نمی‌خواهند این و دستگاه را به رسمیت بشناسند. آیا مجبور ساختن اعضاء حزبی به قبول رهبری و پیروی از دستورات آن را نمی‌توان به مثابه مداخله در امور داخلی حزب برادر تلقی کرد؟" ملاحظه می‌کنید که ما در ارتباط خود با حزب سوسیالیست متحده آلمان آنچه نفی کرده‌ایم اعتبار دستگاه کنونی رهبری حزب توده ایران بوده است نه عضویت خود در حزب توده ایران. کلیه اقداماتی که در زمینه اصلاح خطامشی و سایر

ولی ذکر بی‌مورد مقاله ژین مین ژیبائو و متقارن ساختن آن با نامه‌های رفقا سغائی، فروتن و قاسمی فقط به منظور خراب کردن ما نیست. تنظیم کنندگان این تصمیم‌نامه منظور مهم دیگری هم دارند. آنها می‌خواهند بازار گرمی کنند. آنها پیوسته می‌خواهند پای نیروهای دیگری را در مبارزه بر علیه مارکسیست‌ها - لنینیست‌های حزب توده ایران به پیش بکشند. آنها می‌خواهند چنین بفهمانند که سر و کارشان فقط با سغائی، فروتن و قاسمی و یا سایر وفاداران به خطامشی انقلابی حزب توده ایران نیست بلکه با حزب کمونیست چین است و بنابر این لازم است که نیروهای دیگری هم از جانب دیگر وارد گود شوند و برای "بوروی" گلریزان کنند. اینست آن عامل ناپیدائی که در بین نامه‌های اکتبر ما و سر مقاله ژین مین ژیبائو تقارن ایجاد کرده است.

۴- در تصمیم‌نامه گفته می‌شود که رفقا سغائی، فروتن و قاسمی در ملاقات خود با نمایندگان حزب سوسیالیست متحده آلمان گفته‌اند که خود را عضو حزب توده ایران نمی‌دانند.

اما نامه مورخ ۸ اکتبر ما به حزب سوسیالیست متحده آلمان و مضمون مذاکرات ما با نمایندگان آن حزب و همچنین نامه مورخ ۲ دسامبر ما به حزب مذکور به طور صریح و آشکار برنادرستی این نقل قول گواهی می‌دهد. من برای نمونه به نقل قسمتی از نامه مورخ ۲ دسامبر که آن را به عنوان اعضاء کمیته مرکزی حزب توده ایران امضاء نموده‌ایم، می‌پردازم. ما در آنجا چنین نوشتیم:

"دستگاه رهبری حزب توده ایران و محصول آن بوروی کمیته مرکزی به حق و درستی مورد قبول اکثریت اعضاء حزب توده ایران نیست. زیرا این دستگاه به علت انحراف از سنن انقلابی حزب توده ایران و عدول از وظیفه‌ای

این واقعیت امر است اما "بوروئی کمیته مرکزی" خواسته است آنرا دگرگون و وابسته به عوامل دیگری جلوه دهد. بسیار جای تعجب است که اینگونه کمونیست‌ها توقع دارند که رفقا سغائی، فروتن و قاسمی به آنها اعتماد می‌کردند و مذاکره با آنها را مفید می‌دانستند

۶ - یکی از اقدامات غیرتشکیلاتی رفقا سغائی، فروتن و قاسمی - به ادعای تصمیم‌نامه بورو - "اشاعه اخبار ناصحیح، یک‌جانبه و تحریک‌آمیز درباره تصمیمات پلنوم یازده" بوده است.

خوشبختانه سیاست استتار رسوایی‌های پلنوم یازدهم در اثر مبارزه رفقای حزبی با شکست کامل روبرو شده و امروز همه کس از ماهیت امر آگاه شده است. از این جهت لازم نمی‌آید که من در اینجا "بوروئی کمیته مرکزی" را به عنوان اشاعه‌گر اخبار ناصحیح درباره پلنوم یازدهم معرفی کنم. این معرفی انجام گرفته است. ولی شاید تذکر یک نکته کلی مفید باشد. "بوروئی کمیته مرکزی" نخست قطعنامه پلنوم یازدهم "درباره مسائل مورد اختلاف در جنبش جهانی کارگری و کمونیستی" را در روزنامه مردم در ۶ ماده منتشر ساخت و ۵ ماده دیگر را که به هیچوجه جنبه سریت ندارد و فقط فاش‌کننده ماهیت پلنوم یازدهم است پنهان نگهداشت. اما چون از همه جانب مورد اعتراض رفقای حزبی که به این استتار پی‌برده بودند واقع شد، در شماره ۱ سال ۶ مجله دنیا شرحی مبنی بر تأسف از اشتباه روزنامه مردم در چاپ کامل قطعنامه مذکور نگاشت و در زیر عنوان "متن کامل قطعنامه پلنوم یازدهم (چهارم) کمیته مرکزی حزب توده ایران درباره مسائل مورد اختلاف در جنبش جهانی کارگری و کمونیستی" ۸ ماده به جای ۶ ماده منتشر ساخت. برای اینکه عدم صداقت "بوروئی کمیته مرکزی" در انتشار این "متن کامل" نیز روشن گردد کافی است در نظر بگیرید که رفقا فروتن و قاسمی در طی همین قطعنامه از کمیته مرکزی اخراج شدند و رفیق سغائی به موجب همین

زمینه‌های مبارزه درون حزب از طرف ما صورت گرفته مبتنی بر وظائف ناشی از عضویت حزب توده ایران بوده و هست.

من در نامه اخیری که (در ۲ دسامبر) به کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحده آلمان نوشتم متذکر شدم که "برای من مایه تأسف بسیار است که مذاکرات بین ما و نمایندگان برادر به کسانی بازگو شود که حتی در نقل قول هم نمی‌توانند جانب امانت را نگهدارند."

۵ - در تصمیم‌نامه نوشته شده است:

"... ولی در ماه اوت ناگهان دکتر فروتن از دریافت حقوق خویش خودداری نمود و سپس در ماه سپتامبر نیز احمد قاسمی به او تأسی کرد..."

منظور "بورو" از ناگهان جلوه دادن عمل اینست که آن را به عوامل خارج و مرموزی مرتبط گرداند. ولی واقعیت اینست که فروتن و قاسمی (همان طور که در تصمیم‌نامه "بورو" هم به آن اشاره رفته است) بارها به طور کتبی و شفاهی متذکر شده بودند که حاضر نیستند بدون داشتن کاری حقوق دریافت کنند. این تمایل به خصوص آنگاه تقویت شد که رفیق رادمش در مذاکره با نمایندگان حوزه پراک اشاره کرده بود به اینکه این رفقا کار نمی‌کنند و حقوق می‌گیرند و "او" کار می‌کند و حقوق می‌گیرد. بالاخره رفقای دوگانه در ماه ژوئیه از دریافت حقوق خودداری کردند. به طوری که حقوق‌شان ده پانزده روز در صندوق ماند. ماه بعد کیانوری به اتکاء خصوصیت با این رفقا حقوق آنها را گرفت و شخصاً به خانه آنها برد و آنها به ناچار قبول کردند. ولی سپس رفیق فروتن حقوق خود را به دبیرخانه برده (بوسیله رفیق ملکه) پس داد. از ماه دیگر هر دو رفیق مذکور حقوق نگرفتند.

یک یا چند درجه مقام و مسئولیت حزبی، تبدیل عضو اصلی به عضو آزمایشی، اخراج از حزب". چنانکه دیده می‌شود تعداد نوع مجازات‌های حزبی در اساسنامه مصرح است و "تعلیق" در جزو آنها نیست. پس چگونه کسی که مدعی تکیه بر اساسنامه حزبی است دربارهٔ یک عضو حزب تصمیم به "تعلیق" می‌گیرد؟ آخر نظامنامه‌های وزارت عدلیه و دیوان حزب که متمم اساسنامه حزب توده ایران نمی‌تواند باشد! آخر تا امروز هیچکس از اعضای کمیته مرکزی را به اعضاء معلق و غیرمعلق تقسیم نکرده است.

ماد ۸ اساسنامه حزب توده ایران می‌گوید: "در مورد اخراج اعضای کمیته مرکزی و مشاورین آن خواه از عضویت کمیته مرکزی خواه از حزب بایستی پلنوم کمیته مرکزی تصمیم بگیرد و برای این تصمیم حداقل دو سوم آراء کمیته مرکزی لازم است".

برای فرار از اجرای این ماده است که قانونگذار "بوروی کمیته مرکزی" به وضع ماده "تعلیق" توسل جسته است. ولی در واقع ماده تعلیق چیز دیگری جز ماده اخراج نیست و تصمیم "بوروی کمیته مرکزی" دربارهٔ رفیق سغائی حتی از لحاظ شکل کار هم تصمیمی برضد اساسنامه و به خودی خود باطل است.

اینهاست نمونه‌ای از تحریف‌ها، ناراستی‌ها و نادرستی‌های تصمیمات "بوروی کمیته مرکزی" که در تصمیم‌نامه ۷ دسامبر دیده می‌شود.

من تردید ندارم که مبارزهٔ رفقای حزبی که هر روز آگاهانه‌تر و گسترده‌تر می‌شود بر این شیوه‌های نکوهیده پشت‌پا خواهد زد و این سکه‌های شهرها را از جریان خواهد انداخت و بالاخره راستی و درستی را برجایگاه خود خواهد نشاند.

احمد قاسمی

۳ دیماه ۱۳۴۴ - ۲۰ دسامبر ۱۹۶۵

قطعنامه مورد سرزنش قرار گرفته است. ولی در "متن کامل" بوروی اثری از این تصمیمات نیست. پس لااقل این نکته روشن است که "بوروی کمیته مرکزی" که "متن کامل" فوق را منتشر ساخته صداقت به خرج نداده و در صدد اغفال اعضای حزب بوده است.

پس آنکه اخبار ناصحیح یک جانبه دربارهٔ پلنوم یازدهم منتشر ساخته "بوروی کمیته مرکزی" است نه رفقا سغائی، فروتن و قاسمی که با پرده‌برگرفتن از پلنوم یازدهم به اطلاع رفقای حزبی از جریانات حزبی کمک کرده‌اند. به این رفقای "بوروی کمیته مرکزی" بگوئید اگر واقعا اخبار ناصحیح و یک جانبه‌ای از طرف سغائی، فروتن و قاسمی انتشار یافته است جرأت داشته باشید که آنها را بنویسید و تکذیب کنید.

۷ - "بوروی کمیته مرکزی" دو تصمیم اتخاذ کرده است: یکی اخراج فروتن و قاسمی از حزب توده ایران و دیگر "تعلیق" سغائی از عضویت مشاور کمیته مرکزی و عضویت در حزب تا تصمیم نهائی پلنوم کمیته مرکزی. و آنگاه هر دو تصمیم خود را بر ماده ۱۲ اساسنامه مبتنی ساخته است.

من در اینجا وارد ماهیت امر نمی‌شوم که این "بوروی کمیته مرکزی" فاقد صلاحیت معنوی و قانونی است و هرگونه تصمیمش از درجه اعتبار ساقط است. ولی رفقای حزبی را متوجه می‌کنم که ببینیم این بوروی که خود را متکی به اساسنامه می‌داند در اتخاذ دو تصمیم فوق با اساسنامه چه معامله کرده است.

در اساسنامه حزب توده ایران فصلی هست به عنوان "مجازات حزبی" و شامل سه ماده (۶، ۷، ۸). در ماده ۶ گفته می‌شود: "مجازات تخلف از مقررات و عدم اجرای وظائف حزبی به قرار زیر است: تذکر شفاهی، تذکر کتبی، توبیخ، توبیخ شدید، توبیخ شدید همراه با اخطار، سلب مسئولیت حزبی، تنزل

می‌دهد. ما این نامه را با اجازه نویسنده آن یعنی رفیق قاسمی از طریق نشریه "توفان" انتشار می‌دهیم. این نشریه در مورد طرح این مسائل حیاتی پیش‌قدم شده روشن است که در آینده نیز بدون در نظر گرفتن عکس‌العمل‌ها و حملات نابجا و غیرمنطقی این روش خود را در مورد روشن کردن توده مبارزان جوان ادامه خواهد داد.

"توفان"

"رفیق عزیز!"

نامه‌ات رسید. مسرور و سپاسگزار شدم.

سپاسگزار شدم زیرا که بازخواست از رفیق درباره زندگی اجتماعی - اگرچه آمیخته به پرخاش و اعتراض باشد کاری رفیقانه است نشانه یکرنگی است. دلیل حقیقت‌جوئی است. اگر گردانندگان رهبری حزب توده ایران جریان امور را آن طور که هست منعکس می‌ساختند، اگر در اسناد حزبی دست نمی‌بردند، اگر نظریات ما را که بنابر ادعای آنها سراپا نادرست است در دسترس رفقای حزبی و مردم ایران می‌گذاشتند شما و برخی دیگر از رفقای حقیقت‌جو از پرسش‌ها و کندوکاوهای خصوصی بی‌نیاز بودید. ولی متأسفانه گردانندگان دستگاه رهبری حزب توده ایران به انواع شیوه‌های غیرحزبی توسل جسته‌اند تا آن که رفقای حزبی و مردم ایران را از توجه به واقعیت امور بازدارند. یکی از این شیوه‌ها استفاده از کلیه احساسات زشت و زیبایی افراد برای برافروختن آتش تعصب کورکورانه است. کسانی که حزب توده ایران را در زیربار سنگین گناهان اپورتونیست خویش به خفقان انداخته‌اند ناگهان برپای جسته و متشنجانه فریاد "واحزبانه" می‌کشند: "مردم بدوید که موجودیت حزب توده ایران در خطر است". آنها مانند هر طبقه حاکمه می‌رند که مرگ خویش را با مرگ جامعه و بلکه با مرگ کاینات اشتباه می‌کند

(توفان دوره دوم شماره ۲۳ تیرماه ۱۳۴۵ برابر ۱۴ ژوئیه ۱۹۶۶)

نامه‌ای از رفیق احمد قاسمی

واقعیت چیست؟

درج اعلامیه افراد اپوزیسیون در ضمیمه شماره‌های ۱۸ و ۱۹ روزنامه مبارز "توفان" و همچنین اظهارنظرهایی که درباره متن اعلامیه‌ها شده روز به روز علاقه و توجه تمام مبارزان آزادی‌خواه ایران را به سرنوشت و آینده جنبش مارکسیستی - لنینیستی ملت ما جلب می‌کند. دستگاه رهبری حزب توده ایران تاکنون جواب مشخصی به انتقادات مهم و اساسی افراد اپوزیسیون نداده است. برعکس گردانندگان دستگاه رهبری حزب می‌کوشند تا با استفاده از دستگاه وسیع تبلیغاتی منقدین خود را هرچه بیش‌تر لجن‌مال سازند.

رفیق احمد قاسمی یکی از سه نفری است که خود را از سازمان رهبری جدا کرده است. انتقادات وی و همفکرانش نسبت به خطمشی حزب امروز کم و بیش بر همه مبارزان نهضت ضداستعماری ایران روشن است. توضیحات ایشان در نامه‌ای که به ضمیمه شماره ۱۹ "توفان" منتشر گردید باعث ایجاد خشم بی‌حد و حصر گردانندگان حزب شده. فشار و ناراحتی زیادی که برای او و خانواده‌اش در کشور محل اقامت ایجاد شد نشان‌دهنده عکس‌العمل غیر منطقی دستگاه رهبری است. رفیق قاسمی در جواب سوالات یکی از رفقا در مورد اتهامات سازمان رهبری حزب نامه‌ای نوشته و نظریات خود را تشریح کرده است. از آنجائی که انتشار این نامه کمک زیادی به روشن شدن نظریات افراد اپوزیسیون می‌کند و همچنین شیوه کار دستگاه رهبری را نشان

تأمین آزادی و استقلال ایران نیست. رهبری حزب توده ایران با این "موضع بین‌المللی" خود پرچم مبارزه ضدامپریالیستی و دموکراتیک را از دست می‌افکند.

اینکه رهبری کنونی حزب توده ایران معتقد است که استقرار حکومت دموکراتیک ملی با وجود سلطنت منافات ندارد از لحاظ تئوریک نادرست و از لحاظ پراتیک گذشتی است نسبت به محمدرضا شاه. تکیه بر روی "جنبه‌های مثبت عینی" اقدامات محمدرضا شاه کمکی است به نقشه‌های استعمارنویین که در ایران به دست محمدرضا شاه عملی می‌شود. نتیجه آن اغفال ملت ایران، ترمز کردن نیروهای انقلابی و تثبیت رژیم کنونی است. خلق ایران خلقی است با سابقه درخشان فرهنگی و انقلابی. کشور ایران کشوری است با ثروت بیکران طبیعی. نیروی عمده در انقلاب ایران و ساختمان دموکراتیک و سوسیالیستی ایران خلق ماست. هر عامل خارجی فقط نقش کمکی دارد. در انقلاب ایران و ساختمان دموکراتیک و سوسیالیستی ایران به طور عمده باید بر خلق ایران تکیه کرد. وظیفه انترناسیونالیستی ما نیز حکم می‌کند که در حلقه خلق‌های جهان "یار شاطر باشیم نه بار خاطر".

آیا این احکام نتیجه انطباق حقایق مارکسیسم-لنینیسم بر شرایط کنکرت ایران نیست؟ آیا این احکام از تجارب نهضت کمونیستی و جنبش نجات‌بخش ملی ایران سرچشمه نمی‌گیرد؟ مسئله راه انقلاب ایران (مسالمت‌آمیز یا غیرمسالمت‌آمیز) از نخستین سال‌ها در حزب کمونیست ایران مطرح بوده و بر سر آن مبارزه شده است. در آن روزگار هم کسانی بودند که از راه مسالمت‌آمیز انقلاب ایران دم می‌زدند ولی شعاری که در حزب کمونیست ایران پیروز شد شعار راه غیرمسالمت‌آمیز انقلاب بود. در تزه‌ای مصوب کنگره دوم حزب کمونیست ایران (۱۳۰۶) چنین می‌خوانیم:

"درس و تجربه سیاسی که از مسئله کودتای رضاخان گرفته می‌شود عبارت از آن است که این کودتا و مخصوصاً رژیم سیاسی که بعد از آن

موجودیت اجتماعی خویش را با موجودیت حزب توده ایران متشبه می‌گردانند. آنها می‌کوشند مغزها را به سکون و مشت‌ها را به حرکت درآورند. آنها رفقای حزبی و مردم را به تالان انقلابیون برمی‌انگیزند. "ایزوله کردن" مارکسیست‌ها-لنینیست‌ها یکی از شعارهای آنهاست و هدفش بازداشتن رفقای حزبی و مردم از تماس با حقیقت است.

...از اینجهت وقتی که تو از دام این چشم‌بندی‌ها قدم بیرون می‌گذاری و برخلاف دستور گردانندگان رهبری حزب توده ایران به جستجوی حقیقت برمی‌خیزی و می‌خواهی درباره رفقای منصفانه داوری کنی این امر مایه سرور و سپاسگزاری است.

اینک می‌پردازیم به مسائلی که مطرح کرده‌ای.

۱- گردانندگان رهبری حزب توده ایران با کوس و دهل جار می‌کشند که نظریات مخالفان اصولی آنها همان نظریات حزب کمونیست چین است، از خود این مخالفان نیست.

مگر مارکسیست‌ها-لنینیست‌های حزب توده ایران چه می‌گویند که از خودشان نیست و از دیگران است؟

آنها می‌گویند: در شرایط کنونی کشور ما انقلاب ایران نمی‌تواند از راه مسالمت‌آمیز به پیروزی برسد. راه پیروزی انقلاب ایران راه غیرمسالمت‌آمیز است. رهبری کنونی حزب توده ایران که خلق را به راه مسالمت‌آمیز امیدوار می‌سازد به انقلاب ایران پشت پا می‌زند.

رهبری حزب توده ایران که مدعی است که هر شعاری "هر قدر هم از لحاظ نهضت بین‌المللی کارگری و مبارزه خلق‌ها علیه امپریالیسم با اهمیت باشد" باید تابع سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز گردد حق ملت ایران را در توسل به انقلاب نفی می‌کند. برای ملت ما هیچ وظیفه‌ای بالاتر و والاتر از مبارزه با امپریالیسم و تقویت نهضت کارگری در عرصه ایران و جهان و

سرانجام به دو موضع گیری متضاد انجامید: موضع گیری برای راه مسالمت آمیز انقلاب و موضع گیری برای راه قهرآمیز انقلاب. مارکسیست‌ها- لنینیست‌های ایران در موضع اخیر جای دارند. کسانی که این پروسه را درک نمی‌کنند و یا ندیده می‌گیرند و در برابر مارکسیست‌ها- لنینیست‌های ایران به پرتاب اتهام اکتفا می‌ورزند بر غرض و کوتاه نظری خویش گواهی می‌دهند.

مارکسیست‌ها- لنینیست‌های حزب توده ایران می‌گویند که هر حزب طبقه کارگر باید مستقل باشد. با فکر خود تصمیم بگیرد و با نیروی خود عمل کند. هیچ حزبی هر قدر با اتوریته باشد نمی‌تواند بر پله‌ای بالاتر از احزاب دیگر بنشیند. این اصل از مبانی مارکسیسم- لنینیسم سرچشمه می‌گیرد. اختراع این یا آن حزب نیست. اعلامیه مسکو (به امضای ۸۱ حزب برادر) مراجعه کن که تصریح می‌کند:

"تمام احزاب مارکسیستی- لنینیستی دارای استقلال و حقوق مساوی می‌باشند، سیاست خود را برپایه شرایط کنکرت کشورهای خود و با راهنما قرار دادن اصول مارکسیسم- لنینیسم تنظیم می‌نمایند".

رهبری کنونی حزب توده ایران نیز ظاهراً این اصل را قبول دارد ولی همین که مارکسیست‌ها لنینیست‌ها می‌خواهند سیاست حزب توده ایران را "برپایه شرایط کنکرت کشور خود" طرح ریزی کنند باران اتهاماتی نظیر ناسیونالیست، دگماتیک و "چینی" برسر آنها می‌بارد.

گاهی برخی از دوستان گرامی توصیه می‌کنند که خوبست ما برای رهائی از اتهامات رهبری کنونی حزب توده ایران اصولاً از هیچ حزب کمونیست دیگر نام نبریم، به مسائل مورد اختلاف در جنبش کمونیستی جهانی نپردازیم و فقط از مسایل ایران صحبت کنیم. نخست باید گفت این دوستان از خصوصیات اتهام‌گران بی‌خبرند و توجه ندارند که در هیچ حالتی از دست و زبان اینان درامان نمی‌توان بود. دیگر اینکه مارکسیسم- لنینیسم علم است و

برقرار گردیده هر تصوّر واهی را راجع به امکان یک ترقی صلح‌آمیز مبارزه طبقاتی در ایران برطرف نموده است."

آیا تجارب تاریخ بیست و چند ساله اخیر ایران، و از آن جمله کشتار نهضت دموکراتیک آذربایجان در سال ۱۳۲۶ غیرقانونی شدن احزاب و سازمان‌های سیاسی دموکراتیک و ملی و همچنین اتحادیه‌های کارگری، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و رژیم ترور و اختناق زائیده آن، ناکامیابی کوشش‌های مکرر در احیاء سازمان‌های دموکراتیک مسالمت‌جو، همه بر تأیید حکم کنگره دوم حزب کمونیست ایران دلالت نمی‌کند؟ تر دیگر از مصوبات کنگره دوم حزب کمونیست ایران می‌گوید:

"فقط آن انقلاب ملی که بتواند به اصول سلطنت‌بازی خاتمه دهد می‌تواند توده زحمتکش ایران را در شاهراه آزادی و استقلال داخل نماید."

آیا سرگذشت چهل سال اخیر ایران نافی این حکم است یا موید آن؟ آیا ما این تأیید را از تاریخ ایران به دست آورده‌ایم یا از "دستورات" حزب کمونیست چین؟

اعضای سابقه‌دار حزب توده ایران می‌دانند که بحث بر سر راه انقلاب ایران بحث امروزی نیست. از همان سال‌هایی که حزب کمونیست فرانسه و انگلستان انتخاب چنین راهی را برای کشورهای خود و نظائر آنها مطرح کردند این امر در حزب توده ایران بحث جالبی برانگیخت. ولی رهبری حزب نتوانست بحث‌ها را راهنمایی کند و به نتیجه مشخص برساند. سپس حوادثی در ممالک همانند ایران (چین، ویتنام، الجزیره، کوبا، کنگو و غیره) روی داد که حل مسئله راه انقلاب را در دستور روز کلیه احزاب کمونیست و کارگری کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین گذاشت. پیکار تئوریک عظیمی در میان کمونیست‌های جهان درگرفت. در درون رهبری حزب توده ایران به موازی و تحت تأثیر آن حوادث و این پیکار نوساناتی به وقوع پیوست و

"این واقعیت است که عمل انشعابی آنها با دستور صادره از پکن مقارن بوده است. مدت‌هاست که رهبری حزب کمونیست چین در تدارک ایده‌ای و سازمانی انشعاب است و سرانجام این نیت به شکل علنی در روزنامه "زن مین ژیبائو" در تاریخ ۱۱ نوامبر ۱۹۶۵ (۲ آبان ۱۳۴۴) (و نیز مجله خونتسی) ضمن سرمقاله‌ای تحت عنوان "وحدت عمل رهبری جدید حزب کمونیست شوروی" افشاء شده است. از جمله در این مقاله نوشته شده است: "اکنون وظیفه احزاب مارکسیسم-لنینیسم عبارت از کشیدن خط روشن تمایز در زمینه سیاسی و سازمانی بین خود و رویزیونیست‌ها که به امپریالیسم امریکا خدمت می‌کنند" و نیز "برای مارکسیست‌ها-لنینیست‌ها راه دیگری باقی نمی‌ماند جز گسستن پیوند با گروه‌های رویزیونیست. ایجاد وسیله احزاب و سازمان‌های انقلابی واقعی مارکسیست-لنینیست به امری اجتناب‌ناپذیر بدل می‌شود". موازی همین ایام انشعابیون برای خروج خود از کشور اقامت‌گاه وارد اقدام شدند و اعلامیه‌های اول و دوم انشعابی خود را منتشر کردند".

پیش از آنکه به استدلال ماهوی خود در رد این اتهام پلید بپردازم توجه ترا به این نکته جلب می‌کنم که نقل قول از روزنامه ژین مین ژیبائو دقیق نیست. گفتار ژین مین ژیبائو در مورد وضع مارکسیست‌ها-لنینیست‌ها در احزاب رویزیونیستی بیش‌تر توجیه واقعیت موجود است تا توصیف واقعیتی که باید به وجود بیاید. اینک نوشته ژین مین ژیبائو را برایت ترجمه می‌کنم:

"مارکسیست‌ها-لنینیست‌های عده‌ای از کشورها از گروه رویزیونیست بریده‌اند. حزب خود را، سازمان‌های مارکسیستی-لنینیستی خود را ایجاد یا احیاء کرده‌اند.... گروه رهبری احزاب کمونیست این کشورها گوش به فرمان رویزیونیست‌های خروشچفی است و اعضاء این احزاب را مجبور می‌کند که فقط آنچه را که باب طبع امپریالیست‌ها و مرتجعان است و یا آنچه را که آنان بدیده اغماض می‌نگرند انجام دهند و از آنچه که مایه نگرانی و ترس آنان است خودداری ورزند. کسانی که این طور عمل نمی‌کنند مورد حمله قرار

دارای قوانین جهانشمول. تئوری‌های انقلابی ما محصول تجارب نهضت پرتاریائی در سراسر جهان است.

کمونیست‌ها اترناسیونالیست‌اند. طرفدار انقلاب جهانی‌اند. کمونیست‌ها عقیده دارند که بدون تئوری انقلابی نمی‌توان جنبش انقلابی داشت. مارکس به آنها چنین آموخته است:

"با اصول سوداگری نکنید. به گذشته‌های تئوریک تن در ندهید"

برخورد کمونیست‌های ایرانی به قوانین عام مارکسیسم-لنینیسم بی‌درنگ در برخورد آنها به مسائل مشخص ایران انعکاس می‌یابد. عدول از قوانین عام مارکسیسم-لنینیسم عملاً به معنای عدول از انقلاب ایران و خیانت به آن است. مبارزه برای پاکیزه داشتن مارکسیسم-لنینیسم مبارزه‌ای است برای هموارساختن راه انقلاب ایران. از اینجهت مارکسیست‌ها-لنینیست‌های ایران از یک سو در بحث مسائل مورد اختلاف در جنبش جهانی کمونیستی فعالانه - نه به دنبال این و آن - شرکت می‌جویند، و از سوی دیگر سیاست حزب خود را "بر پایه شرایط کنکرت کشور خود" با مغز خود طرح‌ریزی می‌کنند. این فقط حق و وظیفه آنهاست و نه هیچ حزب "رهبر" دیگر.

۲- مطلب دیگر که به آن اشاره کرده‌ای اینست که رهبری حزب توده ایران به عمل سه تن از اعضاء کمیته مرکزی حزب توده ایران که اعلامیه‌ای صادر کرده و کلیه اعضاء حزب و وفاداران به مارکسیسم لنینیسم را به تشکیل سازمان انقلابی فراخوانده‌اند نام "انشعاب" داده و مدعی شده که عمل آنها به دستور حزب کمونیست چین انجام گرفته است. برای اینکه دقیق‌تر بتوانم درباره این مطلب توضیح بدهم ذیلاً عین عبارت اعلامیه "کمیته مرکزی حزب توده ایران" را که در شماره دیماه ۱۳۴۴ روزنامه مردم درج گردیده است (و شاید تو فعلاً در جلوی چشم نداشته باشی) نقل می‌کنم:

راست بیاورند. لنین از مرهایم و بوردرن انتقاد می‌کرد که بیش از همه از انشعاب می‌ترسند. (کتاب "زائیده آتش" نوشته ژان فرویل ۱۹۶۰ ص. ۸۰). اینک با این حکم صریح لنین چگونه می‌توان مارکسیست‌ها-لنینیست‌های حزب توده ایران را که از رهبری اپورتونیست و غیرانقلابی آن جدا شده‌اند به پیروی از دستور حزب کمونیست چین متهم ساخت؟ گناهی که اپورتونیست‌ها می‌توانند برای حزب کمونیست چین قائل شوند اینست که نگذاشتند آنان این حکم لنینی را در زیر گرد و خاک تبلیغات دروغین بیوشانند. گناه ما نیز همین حدود است.

ثانیا - از تشکیل احزاب مارکسیستی-لنینیستی و جدائی آنها از رهبری روزیونیستی در یک سلسله از کشورها مانند برزیل، بلژیک، استرالیا، نیوزلاند و غیره سالی چند می‌گذرد. جدائی توده حزبی از رهبری حزب توده ایران نیز دیری است که آغاز شده است. نشریات عده‌ای که از دو سال پیش به این طرف در خارج از مهاجرت انتشار یافته است و یک سلسله از فعالیت‌های دیگر گواه این امر است. اعلامیه عده‌ای از اعضاء کمیته مرکزی حزب توده ایران که وفاداری به مارکسیسم-لنینیسم را به تشکل فراخوانده‌اند گام نخستین در راه جدائی توده حزبی از رهبری نیست. پس چگونه می‌توان امر جدا شدن از رهبری را ناشی از "دستور" سرمقاله ۱۱ نوامبر ۱۹۶۵ روزنامه ژین مین ژیبائو دانست؟

ثالثا - بدون آنکه لازم باشد کلیه اقدامات رفقای سه‌گانه کمیته مرکزی را در راه تشکل مارکسیست‌ها-لنینیست‌های ایران از نخستین روز شروع مورد مطالعه قرار دهیم مراجعه به همان اسنادی که "اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران" به آنها اشاره کرده برای رد ادعای تقارن این اقدامات با سرمقاله ۱۱ نوامبر ۱۹۶۵ ژین مین ژیبائو کافی است:

تاریخ انتشار اعلامیه رفقای سه‌گانه مبنی بر لزوم جدائی از رهبری غیرانقلابی و اپورتونیستی حزب توده ایران لااقل مقدم بر ۱۵ سپتامبر است

گرفته، به مجازات رسیده و اخراج شده‌اند. در چنین وضعی راهی دیگر برای مارکسیست-لنینیست‌ها نمی‌ماند مگر آنکه از گروه رهبری روزیونیست ببرند. در چنین وضعی ایجاد و توسعه احزاب و سازمان‌های انقلابی اصیل مارکسیستی-لنینیستی به صورت امری اجتناب ناپذیر در می‌آید" (تکیه روی کلمات از مترجم است).

"کمیته مرکزی حزب توده ایران" مدعی است که این پاراگراف دستوری است به مارکسیست‌ها-لنینیست‌ها که از گروه‌های رهبری روزیونیست ببرند و ما از این دستور پیروی کرده‌ایم. اما اولاً آیا این حکم که مارکسیست‌ها-لنینیست‌ها باید از اپورتونیست‌ها ببرند بدعتی است که حزب کمونیست چین آورده است؟ این حکم از روز آفرینش سازمان‌های مارکسیستی-لنینیستی برقرار بوده است. برای نمونه می‌توان "شرایط پذیرش به انترناسیونال کمونیستی" را که لنین در ژوئیه ۱۹۲۰ تنظیم کرد در نظر آورد. لنین در ماده ۷ می‌نویسد:

"احزابی که خواهان پیوستن به انترناسیونال کمونیستی هستند موظف‌اند به قبول ضرورت جدائی کامل و مطلق از رفرمیسم "سانتر" سیاسی، موظف‌اند به تبلیغ این جدائی در وسیع‌ترین محافل اعضای حزب. بدون این کار، سیاست کمونیستی پیگیر غیرممکن است. انترناسیونال کمونیستی بدون هیچ قید و شرط و به شیوه اولتیماتوم می‌طلبد که این جدائی در کوتاه‌ترین مدت عملی گردد. (لنین جلد ۳۱ ص. ۱۸۴ - تکیه روی کلمات از مترجم است).

در فوریه ۱۹۱۶ لنین از اپوزیسیون فرانسه خواست که نه فقط از سوسیال شونیست‌ها که دارند از اعتبار میافتند ببرند بلکه از عناصر سانتریست، هواداران لنگه که نقش تاریخی آنها در فریب توده‌هاست نیز ببرند. اینها فقط از آن جهت به دنبال توده‌ها به سمت چپ می‌روند که توده‌ها را به سمت

تشکیل گروه‌های کوچک "پس از مقاله منتشره در روزنامه ژین مین ژیبائو" سخن می‌گوید!

دیگر همه چیز روشن است "رهبری حزب توده ایران پس و پیش کردن تاریخ و جستجوی "تقارن" را از روزنامه "هومانیته" آموخته است!

۳- نوشته‌ای که در شماره بهمن ماه روزنامه مردم قطعنامه‌ای از سازمان حزب توده ایران در چکوسلواکی حاکی از پشتیبانی از رهبری و تأیید اخراج سه تن از رفقای کمیته مرکزی درج گردیده و این قطعنامه با مقدمه چاپ اول اعلامیه رفقای مذکور که سازمان حزب در چکوسلواکی را در جهت مخالف رهبری قلمداد کرده است منافات دارد. گویا برای تو این بدگمانی حاصل شده است که ما هم مانند رهبری کنونی حزب توده ایران از اشاعه اخبار نادرست پروائی نداریم.

واقعیت این است که آن روز که ناشرین اعلامیه رفقای سه‌گانه کمیته مرکزی، سازمان حزبی در چکوسلواکی را در گرایش جدائی از رهبری حزب اعلام داشتند ادعایشان بر قطعنامه خود آن سازمان متکی بود. جلسه همگانی سازمان حزب توده ایران در چکوسلواکی در فوریه ۱۹۶۵ قطعنامه‌ای به اتفاق آراء تصویب کرد که ماده ۲ آن چنین است:

"جریان پلنوم یازدهم و نتایج حاصله از آن بار دیگر ثابت می‌کند که کمیته مرکزی حزب توده ایران با ترکیب فعلی آن قادر به رهبری جنبش نجات‌بخش خلق‌های ایران نیست. جریان پلنوم اخیر نشان‌دهنده آشکار این واقعیت تلخ است که بحران در رهبری به اوج خود رسیده است"

وماده ۱۰ آن چنین،

"موضع ویژه دوتن از رفقای اعضاء کمیته مرکزی (رفقا قاسمی و فروتن) در مسئله موضع بین‌المللی حزب برای ما روشن است. ولی با توجه به مفاد تقدیمی بوروی موقت به پلنوم درباره این دو رفیق و اعلام صریح آنان دائر بر اینکه تابع تصمیمات کمیته مرکزی خواهند بود رأی اولیه اکثریت

نامه آنها به اعضاء "بورو" به منظور افشاء یک توطئه ناجوانمردانه و اعلام اینکه "ما تصمیمات پلنوم یازدهم را و از آن جمله اخراج دوتن از رفقای کمیته مرکزی و انتخاب شما سه نفر را به عنوان بوروی کمیته مرکزی مخدوش و از درجه اعتبار ساقط می‌دانیم. ما برای احیای سنن انقلابی حزب توده ایران و پیروزی آرمان‌های آن مبارزه خواهیم کرد" مورخ ۷ اکتبر ۱۹۶۵، نامه آنها به حزب برادر برای پیوستن به مبارزان حزبی در خارج از مهاجرت مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۶۵.

حالا چگونه می‌توان این تاریخ‌ها را با ۱۱ نوامبر ۱۹۶۵ (تاریخ نگارش سرمقاله ژین مین ژیبائو) مقارن دانست؟ هیچ دلیل "قوی‌تری" - از همین نوع که لافوتن در قصه گرگ و بره یاد کرده - قادر به اثبات این تقارن نیست. فقط به زور غرض می‌توان ۵ سپتامبر را با ۱۱ نوامبر مقارن دانست. نظیر این استدلالات و تقارنات را فقط در ادعای نام‌های داستان‌های ارتش ایران می‌توان یافت.

رابعا - نکته دیگر در اعلامیه "کمیته مرکزی حزب توده ایران" هست که بیش از پیش نشان می‌دهد نویسندگان تا چه اندازه به واقعیت بی‌اعتناء و در سفسطه بی‌پروا هستند. در اعلامیه مذکور چنین می‌خوانیم:

"روزنامه هومانیته چندی پیش خوب نوشت که پس از مقاله منتشره در روزنامه ژین مین ژیبائو دیگر همه چیز کاملاً روشن است و اگر گروه‌های کوچکی در فرانسه تشکیل شود معلوم است که چیزی جز عمال پکن نیستند."

اما جالب توجه است که محافل مارکسیستی-لنینیستی در فرانسه مدت‌ها پیش از مقاله ژین مین ژیبائو به وجود آمده و ماهنامه "هومانیته نوین" از آغاز سال ۱۹۶۵ به عنوان "ارگان ماهیانه فدراسیون محافل مارکسیستی-لنینیستی" رو به انتشار نهاده است. آنوقت روزنامه هومانیته از

"شیوه مردود غیر حزبی ارباب و تهدید" استفاده کرده عده دیگر را به تغییر رأی خود واداشته و از این راه دو تن از اعضاء کمیته مرکزی را به علت داشتن خطمشی معین از کمیته مرکزی اخراج کرده‌اند. بنا به تصریح قطعنامه، اکثریتی که پس از اعمال فشار و تغییر آراء به وجود آمد مرکب از دو دسته بود یکی آنها که اعمال فشار کردند و دیگر آنها که اعمال فشار را پذیرفتند. و آنگاه قطعنامه این دو دسته را محکوم و تقبیح می‌کند. این خلاصه مواد سه‌گانه قطعنامه است. و اینک از امضاءکنندگان قطعنامه باید پرسید اگر کسانی از چنین رهبری بگردند و به توده حزبی روی‌آوردن مرتکب انشعاب شده و "منافی منافع و مصالح نهضت کارگری و ملت ایران" عمل کرده‌اند؟ آیا در درون سازمانی که "شیوه مردود غیرحزبی ارباب و تهدید" حتی در دستگاه مرکزیش متداول است می‌توان از مبارزه اصولی نتیجه گرفت! از چه وقت به مارکسیست‌ها اجازه داده شده است که در سازمانی که مهم‌ترین تصمیماتش و از آن جمله تصمیم مربوط به خطمشی‌اش مبتنی بر ارباب و تهدید است شرکت جویند و یا چشم امید به آن داشته باشند؟

اینها مطالبی نیست که رفقای سازمان حزبی چکوسلواکی ندانند. ولی متأسفانه همان "شیوه مردود غیرحزبی ارباب و تهدید" که در پلنوم یازدهم کمیته مرکزی کارکرد در سازمان حزبی چکوسلواکی نیز کار خود را کرده است. تو که با رهبری حزب توده ایران پیوندی داری از آنها بخواه که جرأت داشته باشند و هر دو قطعنامه (یکی مورخ فوریه ۱۹۶۵ و دیگر مورخ ژانویه ۱۹۶۶) را با هم منتشر سازند و بگذارند خود خوانندگان داوری کنند که آیا رهبری حزب توده ایران از شیوه "آزموده" ارباب و تهدید استفاده کرده است یا نه.

در پایان این بخش لازم است تذکر دهم که شیوه "زور" همیشه برای رهبری کنونی حزب توده ایران وافی به مقصود نیست و در این صورت آنرا با شیوه "دروغ" تقویت می‌کند. بسیاری از این "اتفاق‌آراءها" که در نشریات

کمیته مرکزی را که درباره آنان داده شده درست می‌دانیم اخراج آنان را عملی نادرست می‌شماریم. در عین حال استفاده از شیوه مردود و غیرحزبی ارباب و تهدید را که از طرف گروهی از اعضاء کمیته مرکزی برای تغییر دادن رأی دیگران در پلنوم به کار برده شده و به وسیله آن شرکت‌کنندگان در پلنوم را تحت فشار قرارداده‌اند شدیداً محکوم و تقبیح می‌کنیم. همچنین عمل آن عده از اعضاء کمیته مرکزی را که بر اثر این فشار تسلیم شده و رأی خود را تغییر داده‌اند تقبیح می‌نمائیم."

و ماده ۱۱ می‌گوید که اگر رهبری حزب توده ایران در اجرای مفاد قطعنامه قدم بر ندارد،

"سازمان چکوسلواکی به عنوان یک سازمان حزب توده ایران وظیفه حزبی و میهنی خود می‌داند که با توجه به مصالح حزب و جنبش مردم ایران تصمیمات جدی اتخاذ نموده و از تصمیمات خود احزاب برادر و سازمان‌های حزب توده ایران را آگاه سازد."

چنانکه گفتیم کلیه این مواد به اتفاق آراء در جلسه همگانی سازمان حزبی در چکوسلواکی مورخ فوریه ۱۹۶۵ به تصویب رسیده است. پس اگر کسانی در آن زمان سازمان حزب توده ایران در چکوسلواکی را در گرایش جدائی از رهبری دانسته‌اند به اتکاء واقعیت سخن گفته‌اند. حالا اگر سازمان مذکور قطعنامه دیگری در جهت مخالف قطعنامه نخستین صادر می‌کند و از تقبیح رهبری به تحسین رهبری می‌چرخد این امر نمی‌تواند واقعیت قطعنامه نخستین را منتفی سازد ولی می‌تواند و باید تامل هر عضو حزب را برانگیزد که چگونه و چرا یک سازمان حزبی از آن پهلو به این پهلو غلطیده است. قطعنامه فوریه ۵ صراحت دارد که کمیته مرکزی حزب توده ایران "قادر به رهبری جنبش نجات بخش خلق‌های ایران نیست". قطعنامه مذکور همچنین صراحت دارد که در پلنوم یازدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران عده‌ای از

نامه‌ای به حزب برادر نوشته طی یک سلسله استدالات متذکر گردیدند که آنها "هرگونه ارتباط خود را با سازمان مهاجرت حزبی و رهبری آن قطع نموده‌اند" و تقاضا دارند که به رفقای خارج از مهاجرت ببینند. معذالک حزب برادر تقاضای رفقای مذکور را با "بوروی" کمیته مرکزی در میان نهاد و پس از مشاوره با بورو در تاریخ ۹ نوامبر با رفقای مذکور درباره تقاضای آنها به مذاکره پرداخت. در این مذاکره به رفقای مذکور ابلاغ شد که حزب برادر نمی‌تواند بدون موافقت قبلی "بوروی" کمیته مرکزی حزب توده ایران" با تقاضای آنها موافقت کند. بیش از دو ساعت بر سر این نظریه بحث شد ولی کوشش رفقای مذکور برای تغییر آن به جایی نرسید. معذالک امید می‌رفت که شاید پس از آنکه استدالات رفقای مذکور در مقامات بالاتر حزب برادر مطرح شود تا حدی موثر افتد و از این جهت رفقای مذکور در انتظار جواب نامه‌ای به سر می‌بردند. متأسفانه جریان امور نشان داد که این امید بیهوده بوده است. "بوروی" کمیته مرکزی" که از طریق حزب برادر از تقاضای رفقای مذکور آگاهی یافته بود پس از مذاکره با حزب برادر نامه‌ای به آنها نوشت و در آنجا مخالفت مطلق خود را با خروج آنها از مهاجرت اعلام داشت در این نامه که ظاهراً در ۲۰ نوامبر نوشته شده و در ۲۵ نوامبر به پست داده شده و به دست رفقای مذکور رسیده است چنین می‌خوانیم:

"تذکر این نکته را یک بار برای همیشه لازم می‌داند که در شرایط کنونی و با توجه به مسئولیتی که رهبری حزب در مورد حفظ امنیت اعضاء حزب و عموم پناهندگان سیاسی دارد، به هیچ‌وجه نمی‌تواند با عزیمت شما به کشورهای باختری موافقت داشته باشد."

ملاحظه می‌کنی که مضمون این نامه "بورو" بکلی بی‌چون و چرا و بی‌بروبرگرد است: یکبار برای همیشه متذکر می‌گردد که به هیچ وجه نمی‌تواند موافقت داشته باشد. پس روز ۲۵ نوامبر جریان امر کاملاً روشن بود. حزب برادر در صورتی با خروج رفقا موافقت دارد که "بورو" موافق باشد، اما

رهبری از آن نام برده می‌شود حتی از لحاظ ظاهر نیز موجود نیست و آنچه که آنها را ایجاد می‌کند یک دروغ بزرگ است. برای نمونه می‌توانم سازمان حزب توده ایران را در شهری که خود در آن هستم مثال بیاورم. در این سازمان سه نفری به قطعنامه اخراج رفقای سه‌گانه از کمیته مرکزی رأی ندادند و به همین مناسبت طی تشریفات مفتضحی از "حزب" اخراج شدند. ولی رهبری حزب توده ایران در همه جا چنین می‌نماید که گویا تصویب قطعنامه مذکور در این شهر به اتفاق آراء صورت گرفته است. بنابر این از تو که می‌دانم از "زور" باک نداری - خواهش دارم اسناد این رهبری را با دقت مطالعه کن و به تحقیق واقعیت بپرداز تا به دام "دروغ" گرفتار نیایی.

۴ - نوشته‌ای که رفقائی که کشور برادر را ترک گفته‌اند چرا اینکار را بدون اطلاع و موافقت حزب برادر انجام داده‌اند. حزب برادر با پیشنهاد این رفقا مبنی بر خروج از کشور موافق بود ولی اینان معلوم نیست به چه دلیل به انتخاب راه دیگر دست زدند و موجب گله حزب برادر و پیش آمدهای اجتناب‌ناپذیر دیگر گردیدند.

این قضاوت تو مبتنی بر شایعات خلاف واقع رهبری حزب توده است و چون در اینجا پای حزب برادر به میان کشیده شده کار توضیح برمن دشوار می‌گردد. به طور کلی این یکی از شیوه‌های ناپسند رهبری حزب توده است که در هر امر مهمی به نحوی از انحاء حساب خود را با حساب این یا آن حزب برادر به هم می‌آمیزد تا هم مخالفان خود را در محذور بگذارد و هم جان پناهی برای خویش بسازد. همین که مسائل تئوریک پیش می‌آید به دامن آن حزب برادر می‌گریزد و از آنجا تیرهای زهرآلود اتهام به ما می‌پرتابد و همین که مسئله خروج از کشور برادر مطرح می‌شود از بام این حزب برادر برسرروی ما لجن می‌ریزد. متأسفانه برخی از احزاب برادر به رفقائی از کمیته مرکزی که با خطامشی غیر انقلابی کمیته مرکزی مخالفند در ۱۸ اکتبر

تحولات توفان دوره دوم، همکاری با رفیق احمد قاسمی و آغاز فعالیت توفان دوره سوم و اسناد آن

"بورو" به هیچ وجه نمی تواند موافق باشد و بنابر این امکان خروج رفقا با اجازه حزب برادر منتفی است. از این جهت رفقای مذکور به ناچار مستقلانه دست به کار شدند و یک هفته بعد یعنی در روز ۲ دسامبر عمل کردند. ولی "بوروی کمیته مرکزی" یکی دو هفته پس از ۲ دسامبر اعلامیه ای داده و طی جملات پیچاپیچی مدعی شده که با خروج رفقای مذکور موافقت کرده است، منتها "از آنجا که این رفقا حزب را متهم کرده بودند که گویا می خواهد آنها را از کشور اقامت گاهشان خارج سازد و تحویل دشمن دهد برای آنکه این اتهام فجیع وارد نشود حزب در عین اعلام موافقت خود با خروج این افراد متذکر شد که آنها داوطلبانه بودن این خروج را تصریح کنند. ساختگی بودن این مطلب کاملاً آشکار است. زیرا که اصولاً طرح این مرافعه براساس داوطلبی رفقای مذکور برای خروج از مهاجرت و نامه نویسی آنها در این زمینه صورت گرفته بود و اگر چنین داوطلبی و چنین نامه ای در میان نبود اصولاً موافقت یا مخالفت "بورو" لازم نمی آمد.

"بوروی کمیته مرکزی" در تشبثات خود برای ممانعت از خروج رفقا مسئولیت بزرگی از لحاظ حزبی، اخلاقی و قانونی بردوش دارد و اینک می کوشد به کمک تحریف واقعیت ها این بار را سبک کند. می توان توضیحات دیگری نیز اضافه کرد. ولی تصوّر می کنم نیازی نباشد. دیگر به نقل چند سطر از نامه ای که رفقای مورد نظر در ۲ دسامبر ۱۹۶۵ به حزب برادر نوشته اند قناعت می ورزم.

"مبارزه ما مبارزه ای است در درون حزب ما هدف این مبارزه بیرون کشیدن حزب از ناتوانی و بحران کنونی و انداختن آن در شاهراه مبارزه انقلابی به خاطر رهائی خلق های ایران از زیر فشار امپریالیسم است. مبارزه درون حزبی یک پدیده اتفاقی نیست. یک امر ضروری است. بدون آن تکامل حزب مفهومی پیدا نمی کند. بنابراین نه تنها نباید جلوی آنرا گرفت بلکه باید

بدان میدان داد. اصل عدم مداخله در امور احزاب برادر نیز ایجاب می کند راه کسانی که برای حراست مصالح حیاتی حزب خود مبارزه می کنند از طرف هیچیک از احزاب برادر سد نشود، بدیهی است که مبارزه درون حزبی اشکال گوناگون دارد. شکلی که ما بدان دست زده ایم در تاریخ جنبش کمونیستی بی سابقه نیست. تجربه نشان داده که در شرایط کنکرت حزب ما برای بیرون آوردن حزب از بحران کنونی جز توسل به این شکل راه دیگری نیست. تعیین شکل مبارزه درون حزبی با خود اعضاء حزب است. هیچ شکلی را از خارج نمی توان بدان تحمیل نمود."

از تو توقع رفیقانه دارم که اگر باز در این زمینه مطالب ناروشنی هست با من در میان بگذاری.

با درود رفیقانه

احمد قاسمی

۲۴ مارس ۱۹۶۶

مقاله ای از رفیق احمد قاسمی در توفان دوره دوم شماره ۲۲ مورخ خرداد ماه ۱۳۴۵

"کنگره پیشروی به سوی کمونیسم؟!"

بیست و سومین کنگره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از تاریخ ۲۹ مارس تا ۸ آوریل ۱۹۶۶ برقرار بود. پس از پیروزی انقلاب توده ای اکتبر و برقراری اولین حکومت کارگری در جهان، این هفدهمین کنگره حزب کمونیست کشور اتحاد جماهیر شوروی می باشد. طرز کار و تصمیمات کنگره های احزاب کمونیستی که شکل مادی امر تنظیم، تحکیم و تطبیق برنامه کار احزاب با خواست تاریخی طبقه کارگر یعنی با

علل بروز آنها بپردازیم و شیوه پرهیز از آنها با کمک دانش علمی مارکسیسم-لنینیسم تعیین کنیم، به کار ببندیم و تبلیغ نمائیم. این نوشته و مقالات دیگری که به دنبال آن خواهد آمد، گام‌هایی خواهند بود در راه آموزش علم مبارزه و تغییر بنیادی اوضاع فلاکت‌بار جامعه کهنه و پر ظلم میهن ما.

کنگره‌های بیستم تا بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که می‌توان آنها را نقطه عطفی در تاریخ این حزب نامید در مورد مسایل استراتژیکی و تاکتیکی حزب چنان دگرگونی‌هایی ایجاد کرد که اهمیت آن در چهارچوب کنگره و در داخل شوروی محصورنماند. سال‌هاست که تصمیمات و نتیجه‌گیری‌های این کنگره‌ها چه در محافل علاقه‌مند به مارکسیسم-لنینیسم و چه در محافل غربی مورد بحث و گفتگوست و مطمئناً تا ده سال دیگر هم مورد بحث و گفتگو خواهد ماند. پس از این کنگره‌ها پاره‌ای از احزاب برادر نتیجه‌گیری‌های رهبران حزب کمونیست شوروی را تأیید کردند و راه آینده آنها را صحیح و حتی لازم شمردند، در حالیکه پاره‌ای احزاب دیگر نتوانستند اینگونه نتیجه‌گیری‌ها و این برنامه‌ها را بپذیرند. در داخل بیش‌تر احزاب کمونیستی نیز در مورد صحت و بطلان راهای شوروی جدال‌هایی در گرفت و حتی در بسیاری موارد کار به تفرقه نیروهای ضدامپریالیستی کشانده گردید. کنگره بیست و سوم حزب کمونیست شوروی نیز که در روز دوشنبه ۲۹ مارس آغاز گردید و تا روز هشتم آوریل ۱۹۶۶ در مسکو ادامه داشت، خود دنباله این بحث‌ها و کشمکش‌هاست. در آن اواخری که هنوز کنگره به کار خود شروع نکرده بود، پاره‌ای از خوش‌بینان تصور می‌کردند که گویا این کنگره برخی از انحرافات اساسی گذشته را تصحیح خواهد کرد، برای حزب و دولت شوروی برنامه قاطع‌تر و سیاست انقلابی‌تری به وجود خواهد آورد و خلاصه تشکیل این کنگره مقدمه‌ای

ضرورت اجتماعی تغییر بنیادی جوامع کهنه می‌باشند، نشان‌دهنده جهت تکامل جنبش عظیم اجتماعی انسان‌های دروان ماست. حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی آغاز کننده این جنبش توانست با شیوه لینی خطوط روشن و امید بخشی از نحوه کار توده‌های رنجبر و زحمتکش جهان و سازمان‌های توده‌ای و رهبری توده‌ای را به جهانیان بیاموزد. این خطوط عبارتند از: حرکت هر چه سریع‌تر، انقلابی‌تر و قاطع‌تر به سوی کمونیسم، به سوی محو سرمایه‌داری و شکل آخر آن امپریالیسم و ریشه‌کن ساختن هر گونه عادت، تمایل و عمل بورژوازشانه در جامعه به طور مداوم، پیگیر و بنا بر یک نقشه توده‌ای و سرانجام اضمحلال دولت دیکتاتوری کارگری و محو خود طبقه کارگر به دنبال سایر طبقات، برقراری جامعه اشتراکی انسان‌ها، جامعه خوشبخت و خالی از ظلم طبقاتی! شک نیست که زمان فرارسیدن چنین دورانی و تحقق یافتن واقعی چنین اوضاعی به مقیاس جهانی آن که تنها شکل آنست در این نزدیکی‌ها نیست ولی اینها دستورالعمل‌های کلی و اساسی مارکسیسم-لنینیسم هستند و از اینروست که مارکسیسم-لنینیسم می‌تواند و باید خلاق باشد و باید با تشخیص شرایط تغییر یافته و رعایت آنها در عمل توده‌ها بی‌آنکه لحظه‌ای از وظائف مبرم انقلابی و جهانی خویش غافل گردد به پیش رود.

با در نظر گرفتن و سابقه تاریخی حزب کمونیست شوروی و با درک این کیفیت جنبش توده‌ای دوران ماست که ما توجه به مباحث و نتیجه‌گیری‌ها و تصمیمات بیست و سومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی را بسیار لازم می‌شمیریم. وظیفه ماست که تحقیق نمائیم تا چه حد خطوط کلی و اساسی فوق‌الذکر در کارهای این کنگره رعایت گردیده است و بر عهده ماست که به طور عینی و به خاطر آموزش صحیح مارکسیسم اگر انحرافی می‌بینیم - که می‌بینیم! - به بیان تنهای آن اکتفا نکنیم، بلکه به جستجوی

هر باب سخنی گفته باشد. ولی از آنجا که برژنف دبیر کل حزب است و البته سایر اعضاء پولیت بورو هم کم و بیش دارای همین خصلت هستند و به همین گفته‌ها اعتقاد دارند و از آنجا که این مضامین کنگره در جمع بند خود در چنین سطحی می‌لغزد معتقدیم که نکات زیر تا آنجا که در توان این مقاله است می‌تواند خصلت کنگره را معرفی کند.

۱- در مورد جوانان و روشنفکران

دبیر کل حزب، برژنف در سخنرانی خود بارها از رواج طرز فکرهای بورژواشناسانه در میان جوانان و هنرمندان شوروی و از علاقه و تمایل آنان به هر چیزی که از غرب می‌آید شکوه و شکایت کرد (نظیر همین گونه سخنان را برژنف در کنگره اخیر سازمان جوانان کمونیست شوروی کمسومول ایراد کرده است). ولی او در سرتاسر سخنانش هرگز از علت رواج این تفکرات ناسالم پرده‌ای بر نداشت و کوشید نکته را به جای دیگری مربوط سازد. به عقیده او شیوع کیش بورژواشناسی در جوانان و علاقه آنان به پدیده‌های غرب‌زده از آنجا ناشی می‌شود که گویا نسل امروز انقلاب دیروز را با چشم ندیده و جنگ‌های میهنی دیروز را شخصاً احساس نکرده است و بنابراین نمی‌تواند از تجربه‌های انقلابی بهره گرفته باشد و به پرنسیب‌های آن وفادار بماند. برای ما جای تعجب نیست که نظیر این گونه قضاوت‌ها و سنجش‌ها را در مطبوعات ارتجاعی غرب بخوانیم. زیرا نویسندگان آن به خلاقیت تعالیم کمونیستی اعتقاد ندارند. ولی آیا جای تعجب نیست که رهبر حزب کمونیست کشوری مثل شوروی نیز نظیر این قضاوت‌ها و سنجش‌ها را به کار برد و با آوردن این دلائل شیوع و بروز افکار بورژوازی و خرده بورژوازی را توجیه کند؟ پس به این ترتیب هر سال که بگذرد بایستی جامعه شوروی بیش از پیش از انقلاب دوری جوید. پس اگر پانصدسال دیگر که شاید سراسر جهان به مرحله کمونیسم رسیده باشد و انسان‌های آنروز انقلاب کبیر اکتبر و جنگ‌های میهنی را با چشم خود ندیده باشند، به طریق اولی بایستی انتظار

خواهد بود برای وحدت دوباره نیروهای کمونیستی جهان. ولی اکنون که کنگره به پایان رسیده است، متأسفانه هیچ نمودی گواه آن نیست که پیش‌بینی آن خوش‌بینان تحقق یافته باشد.

صحیح است که این کنگره در ابداعات نادرست و سطحی خروشچافی تجدید نظرهایی کرد و یا من‌باب مثال اسامی و اصطلاحاتی را که در دوران او رواج یافته بود کنار گذاشته و اسامی و اصطلاحات رایج زمان لنین را به جای آنان تعیین کرده است، ولی آیا تغییر اسم "دبیر اول" به "دبیر کل" و یا "هیات رئیسه" به "پولیت بورو" می‌تواند گام‌های نادرستی را که از ده سال پیش برداشته شده است جبران کند؟ به عقیده یک کمونیست اگر حزبی بخواهد به راه مارکسیسم-لنینیسم باز گردد، نباید به تغییر عناوین اکتفا کند، بلکه باید مضامین را دگرگون سازد و اعمال نادرست خود را اصلاح کند. البته ما نمی‌خواهیم با آوردن جملات بالا تمام گفتارها و تصمیمات کنگره اخیر را به تنها نامگذاری تعبیر کنیم کنگره در بسیاری زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی، نظامی و سیاسی تصمیمات مهمی اتخاذ کرده است که هرگز نباید آنها را سطحی دانست و از آنها به طور سطحی و بدون تعمق و مطالعه گذر کرد. هر کمونیست آگاه موظف است تمام تصمیمات و برنامه‌های کنگره را از نقطه نظر علمی مارکسیسم-لنینیسم مورد ارزیابی قرار دهد. مخصوصاً مطالعه کامل برنامه‌های اقتصادی و مقایسه آنها با اقتصاد سوسیالیسم وظیفه گرانبهائی است زیرا اقتصاد نبض یک جامعه است و به وسیله آن می‌توان چگونگی پدیده‌ها و پیش‌آمدهای (فنومن‌ها) اجتماعی دیگر را دریافت. این مقاله تنها به بررسی انتقادی پاره‌ای از ملاحظات دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی رفیق برژنف که در گزارش افتتاحیه او آمده است می‌پردازد، البته این ارزیابی به جهات و موارد محدودی از این کنگره و آنها هم به گزارش رفیق برژنف منحصر است و بنابراین نمی‌تواند گفتار همه جانبه‌ای باشد و در

انهدام جامعه استثمارگر کهنه و اتحاد کلیه زحمتکشان در پیرامون پرولتاریا که به ایجاد جامعه نوین کمونیستی مشغول است، خدمت می‌کند. (تکیه روی کلمات از ماست - توفان)

وقتی که رهبران حزب و حکومتی از خطمشی عمومی مارکسیسم-لنینیسم انحراف یافتند، وقتی که این رهبران به خاطر منافع زودگذر به فرهنگ، اقتصاد، به فلسفه و همه چیز دیگر چاپ بورژوازی زدند، وقتی که این رهبران تضادهای موجود اجتماعی جهانی را به نادرستی سنجیدند و برای درمان دردهای سوسیالیسم به مرهم‌های معمول بورژوازی توسل یافتند و از همه مهم‌تر وقتی که این رهبران قبل از آنکه تضادهای آنتاگونیستی طبقاتی حل شده باشد، دیکتاتوری پرولتاریا را کنار بگذارند و خود را به نام حکومت تمام خلق (!) معرفی نمایند، آنوقت است که این رهبران نباید از اشاعه افکار بورژوازی و خرده بورژوازی در کشور خود حیرت بر دندان گزند. در چنین شرایطی نه تنها شیوه‌های بورژوازی بروز و رشد می‌یابند، بلکه امکان آنهم به آسانی هست که دیکتاتوری کارگری به دیکتاتوری آریستوکراسی کارگری، به دیکتاتوری آنها که فقط برای به دست آوردن جاه و مقام و ثروت به حزب طبقه کارگر گرویده‌اند و سرانجام به دیکتاتوری کاپیتالیسم منجر گردد.

اگر رهبران شوروی به سرنوشت مبارزات داخلی و جهانی پرولتاریا، به سرنوشت ملل مظلوم و استثمار زده جهان - که طبیعتاً نجات آنها به نفع مبارزات پرولتاریا شوروی هم هست علاقه‌مندند باید آن‌طور که شایسته حزب لنینی است خود را به سلاح ایدئولوژی پرولتاریا مسلح سازند. و با این سلاح - و نه افکار بورژوازی و انحرافات بوروکراتی در عمل - به ساختمان جامعه شوروی بپردازند و سیاست‌های سازشکارانه بورژوازی را در خطمشی خود راه ندهند. لنین در زمینه اداره جامعه سوسیالیستی توسط پرولتاریا و جلوگیری از بوروکرات شدن "سازمان اداره و رهبری کننده جامعه نوین" در کتاب دولت و انقلاب چنین می‌گوید:

احیاء کیش بورژوازی را داشت. حقیقت اینست کهاگر اصول انقلابی مارس انگلس و لنیندر تمام شئون اجتماعی رعایت شود اگر آموزش هشیارانه انقلابی با حدت کامل وجود داشته باشد واگر رهبران یک حزب حاکم خود سرمشق انقلابی‌بودن و محق رهبری خلقی باشد که می‌خواهد تاروپود بورژوازی را از هم بگسلد، و این رهبران اگر منافع جامعه و وظایف خود را تابع مبارزه مداوم طبقاتی سازند، آنوقت است که دیگر زمینه‌ای برای رشد افکار بورژوازی و بازگشت به سیستم استثمارگری بورژوازی وجود نخواهد داشت، آنوقت است که برای شیوع افکار و شیوه‌های ناسالم غرب زده زمینه‌ای به وجود نخواهد آمد. آنوقت است که مارکسیست-لنینیست بودن با طبیعا و احساسات جوانان بیش‌تر می‌سازد و آنها را بهتر اقناع می‌کند تا شیوه‌های ناسالم و مبتذل بورژوازی.

جوانانی که انقلاب را به چشم خود ندیده‌اند، می‌توانند و باید در جریان فعال مبارزه انقلابی و اجتماعی برعلیه نفوذ مادی و معنوی بورژوازی و برای دگرگونی عمیق جامعه و ساختمان جامعه آینده شرکت کنند و بدینسان وفاداربه اصول و آموزش‌های انقلابی تربیت شوند. با سرنوختی دولت بورژوازی انقلاب و آموزش‌های انقلابی به پایان نمی‌رسد. لنین طی سخنرانی خود در سومین کنگره کشوری سازمان کمونیستی جوانان شوروی ۲۰ اکتبر ۱۹۲۰ - خطاب به جوانان شوروی که تازه سه سال بود سپیده‌دم انقلاب کبیر اکتبر را پشت سر گذاشته بودند، می‌گوید: "مبارزه طبقاتی ادامه دارد و فقط شکل‌های خود را تغییر داده است. هدف این مبارزه طبقاتی پرولتاریا آن است که استثمار کنندگان سابق نتوانند باز گردند و توده پراکنده دهقانان نادان بتوانند در یک اتحادیه متحد گردند. مبارزه طبقاتی ادامه دارد و وظیفه ماست که هر گونه منافی را تابع این مبارزه سازیم. و ما معنویات کمونیستی خود را تابع همین وظیفه می‌نمائیم. ما می‌گوئیم معنویات آن چیز است که به

پزشک، مهندس، معلم و مستخدم شغلی برای خود داشته باشم دیگر در بند کار دیگری نیستم. شاید اگر با صاحبان قدرت دوست شوم و به آنها خوش آمد بگویم، بتوانم شغل خود را حفظ کنم و علاوه بر آن برای خود راه بازکنم و من هم بورژوا بشوم. چنین روحیه و چنین وضع روحی نمی‌تواند در یک فرد کمونیست وجود داشته باشد. وقتی کارگران و دهقانان ثابت کرده‌اند که ما قادریم با نیروی خود از خود دفاع کنیم و جامعه نوینی بر پا داریم، این همان آغاز تربیت کمونیستی است تربیتی که در مبارزه علیه استثمارگران و در اتحاد با پرولتاریا علیه خودخواهان و خرده مالکین و علیه آن روحیه و عاداتی کسب شده است که می‌گوید: من در صدد تحصیل سود برای خود می‌باشم و کاری به کار دیگران ندارم. این است پاسخ این پرسش که نسل جوان و نوبلگان چگونه باید کمونیسم را بیاموزند. این نسل می‌تواند فقط از این راه کمونیسم را بیاموزد که هر گام خود را در آموزش و پرورش و تحصیل با مبارزه لاینقطع پرولترها و زحمتکشان علیه جامعه کهنه استثمارگر توأم سازد. وقتی با ما از معنویات سخن می‌گویند ما اظهار می‌داریم که: برای کمونیست معنویات تماماً در این انضباط هم‌پیوسته و هم‌بسته و در این مبارزه توده‌ای آگاهانه علیه استثمارگران است. ما به معنویات جاویدان ایمان نداریم و کذب هر گونه افسانه‌ای را در باره معنویات فاش می‌سازیم. معنویات برای آن است که جامعه بشری بتواند به مدارج عالی‌تری برسد و از استثمار دسترنج رهایی یابد. برای عملی ساختن این امر آنچنان نسلی از جوانان لازم است که دارند در شرایط یک مبارزه از روی انضباط و شدیداً علیه بورژوازی به افرادی آگاه تبدیل می‌گردند. در این مبارزه کمونیست‌های واقعی تربیت خواهند کرد و آنها هر گام خود را در امر تحصیل و آموزش و پرورش تابع این مبارزه کنند و با آن مربوط سازند. تربیت جوانان کمونیست نباید بدین نحو باشد که انواع هدف‌های دلپذیر و قواعد اخلاقی را بخورد آنها بدهند. این شیوه تربیت نیست. (تکیه بر روی کلمات از ماست)

"در جامعه سوسیالیستی آن چیزی همانند پارلمان" که متشکل از نمایندگان کارگران است البته ترتیب کار می‌دهد و در اداره "دستگاه" تفاوت می‌کند ولی این دستگاه دیگر دستگاه "بوروکراتیک نخواهد بود. کارگران پس از به دست گرفتن قدرت سیاسی، دستگاه بوروکراتیک کهنه را خورد می‌کنند، تا بن در هم می‌شکنند، یک سنگ آنرا روی سنگ دیگر باقی نمی‌گذارند و دستگاه نوینی جایگزین آن می‌نمایند که مرکب خواهد بود از همان کارگران و مستخدمین و برای جلوگیری از بوروکرات شدن آنها به فوریت اقداماتی که مارکس و انگلس آنرا مفصلاً تشریح کرده‌اند به عمل خواهد آمد: ۱- نه تنها انتخابی بودن، بلکه قابل تغییر بودن در هر موقع. ۲- دستمزدی پرداخت می‌شود که از آن کارگر تجاوز نکند. ۳- اقدام فوری به عمل خواهد آمد که همه وظیفه بازرسی و نظارت را به عهده گیرند و همه موقتاً "بوروکرات" بشوند تا اینکه بنا بر این هیچکس نتواند بوروکرات گردد."

و بر مبنای همین نظر است که لنین طی سخنرانی خود در سومین کنگره کشوری سازمان کمونیستی جوانان ۲۰ اکتبر ۱۹۲۰ خطاب به جوانان شوروی با دوران‌دیشی و دلسوزی می‌گوید:

"جامعه کهنه بر این اصل پایه گذاری شده بود که یا تو دیگری را غارت می‌کنی و یا دیگری تو را. یا تو برای دیگری کار می‌کنی و یا دیگری برای تو، یا تو برده داری و یا برده‌ای. لذا واضح است که افراد تربیت شده در این جامعه می‌توان گفت از همان شیوه‌ها در این [جامعه] کسب می‌نمایند که باید یا برده‌دار بود یا برده و خرده مالک، مستخدم جزء، کارمند جزء و روشنفکر، به عبارت آخرین باید شخصی بود که فکرش فقط متوجه آنست که چیزی برای خود داشته باشد و در بند کار دیگران نیست. من اگر از این قطعه زمین بهره برداری کنم، دیگر در بند کار دیگران نیستم، اگر دیگری گرسنه باشد این به حال من بهتر است و من غله خود را گران‌تر می‌فروشم. اگر من به عنوان

۲- مسئله ساختمان کمونیسم در شوروی و مطلق کردن آن. باز در جای دیگر سخنرانی‌ها این نکته تکرار می‌گردد که ساختمان کمونیسم در شوروی که گویا در ده بیست سال آینده می‌خواهد تحقق یابد برای کشورهای اسیر امکانات آسانتری را برای پیروزی در مبارزه و نبردشان با ارتجاع فراهم خواهد کرد و نمونه شوروی، توده‌های اسیر را بر خواهد انگیخت تا زنجیرها را پاره کنند و به اردوگاه سوسیالیسم بگردند.

منظور اصلی گویندگان این سخنان چنین است که شور و شعف مردم اسیر جهان در آینده در اثر مشاهده نمونه پشت ویت‌ترین گذاشته شده شوروی تا آنجا خواهد رسید که خود عامل محرکی برای تغییر وضع جهان و آزادی ملل اسیر خواهد شد و یا آن‌طور که در برنامه و به کنگره بیست و دوم می‌خوانیم: "در این صورت صدها میلیون نفر این جهان خواهند گفت که ما موافق کمونیسم هستیم" و حتی " سرمایه‌داران نیز به حزب کمونیست روی خواهند آورد". هرکس بخواهد مسائل را با متد مارکسیسم-لنینیسم بسنجد هرگز نباید یک سمت مسائل را بگیرد، آنرا مطلق کند و از تائیدات متقابل در امری در امر دیگر چشم پوشی کند. به عقیده ما مبارزات ملل مظلوم، مبارزات پرولتاریا کشورهای آزاد شده و پیروزی این مبارزات همانقدر ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم را در شوروی تسریع می‌کند که ساختمان کمونیسم در شوروی می‌تواند پیروزی آن مبارزات را تسریع نماید و اصولاً باید خاطر نشان ساخت که مبارزات پرولتاریا در کشورهای سوسیالیستی و پیروزی اقتصادی و مادی اینان از یکطرف و مبارزات ملل استعمار زده و پرولتاریای کشورهای کاپیتالیستی از طرف دیگر لازم و ملزوم یکدیگرند و اگر کسی بخواهد تنها یک سمت این مسائل را مطلق ساخته و برای آن مقام اعلی قائل گردد، آنوقت است که بنابر قوانین دیالکتیکی حتی به همین سمت نیز خیانت کرده است. یک حزب کمونیست و یک سازمان رهبری پرولتری هرگز حق ندارد دچار ناسیونالیسم گردد و مسادل داخلی و یا روابط خاص خود را با

در اینجا نباید گناه اصلی را بگردن زمان و یا بگردن جوانان و روشنفکران انداخت، بلکه این رهبران کنونی حزب اند که وظایف خود را به عنوان یک مقام تشکیلات دهنده، تربیت کننده و هدایت کننده فراموش کرده‌اند و نخواستند نفوذ معنوی غرب و عادات بورژوازی را جدی بگیرند و حتی‌الامکان در مقابل این نفوذ مقاومت منفی به خرج داده‌اند و خواسته‌اند از این پدیده‌ها با نرمش و ملایمت جلو گیری نمایند.

لنین اصولاً بروز شیوه‌های بورژوازی و خرده بورژوازی را پدیده‌ای بسیار خطرناک می‌دانست، اودر همان سال‌های اول انقلاب این خطرات را حاضر نشان ساخته و در اثر خود به نام بیماری‌های کودکی کمونیسم یاد آور شده است: "سرمایه‌داران خرده پا در اطراف پرولتاریا یک آتمسفر خرده بورژوازی به وجود می‌آورند، می‌کوشند آنها را به این شیوه آلوده سازند، اخلاق آنها را فاسد کنند، با تزریق کیش بورژوازی آنها را به پس‌روی وادارند و از آنها افرادی بی‌تصمیم، متزلزل و بی‌جرات بسازند". با وجود این لنین این درد را درمان ناپذیر نمی‌دانست و حتی قبل از تالیف این اثر در کتاب دولت و انقلاب راه آینده را نشان داد ه بود: "پرولتاریا قدرت دولتی و سازمان متمرکزی از نیرو و زور لازم دارد که به وسیله آن، هم مقاومت استعمارکنندگان را در هم بشکند و هم قسمت اعظم اهالی، دهقانان، خرده بورژوازی و نیمه‌پرولترها را در امر "سرو صورت بخشیدن" به ...سوسیالیستی رهبری نماید.

۱- مارکسیسم با پروراندن حزب کارگری پیش آهنگ پرولتاریا را پرورش می‌دهد که قادر است حکومت را به دست گیرد و همه مردم را به سوی سوسیالیسم روان سازد، رژیم جدید را هدایت نماید و متشکل سازد و در امر تنظیم زندگی اجتماعی خود بدون بورژوازی و علیه آن، معلم رهبر و پیشوای همه زحمتکشان و استثمارشوندگان باشد".

در مقیاس محلی و جهانی با نفوذ امپریالیسم و ارتجاع شدیداً مبارزه گردد. علی‌رغم این واقعیات رهبران حزب کمونیست شوروی می‌کوشند مسئله فوق را مطلق سازند و چون به آن عقیده یافته‌اند در عوض اینکه تمام هم خود را در راه آنچه که تبلیغش را می‌کنند مصروف دارند به زرق و برق دادن و ظاهر سازی تبلیغاتی و روبنا سازی در کشور شوراها می‌پردازند. میلیون‌ها روبل دسترنج طبقه کارگر شوروی را صرف ساختن اجناس لوکس به کشورهای امپریالیستی ارسال می‌دارند و از کشورهای امپریالیستی مد ساز و مانکن دعوت می‌کنند و حتی خود نیز برای کشورهای امپریالیستی - یعنی ناگزیر برای بورژوازی این کشورها - مد سازی می‌کنند. اینگونه روبنا سازی تنها افرادی را به راه کمونیستی متوجه می‌سازد که ناآگاه بوده، پخته و سنجیده فکر نمی‌کنند و چون تنها در اثر زرق و برق مصنوعی شوروی کمونیست!!! شده‌اند. مسلماً در آینده به کمونیسم وفادار نخواهند ماند. در عوض احزاب کمونیستی بسیاری از کشورها که هنوز به اندازه کافی آبدیده و ورزیده نشده‌اند، از وظیفه خود منحرف می‌گردند و به انتظار آن روزی می‌نشستند که زرق و برق شوروی و ویت‌رین‌های لوکس شوروی توده‌ها را خود به خود به حرکت در آورده و آنها را به راه انقلاب بکشاند!

و اما در باره امکان ساختمان جامعه کمونیستی در اتحاد جماهیر شوروی بایستی گفت که در جامعه شوروی تمایلات و خواست‌های بورژوازی حتی به گفته خود رهبران حزب کمونیست شوروی رواج یافته. یک نوع گرایش به سوی سنت‌های جامعه قدیم و در آمیختن با سیستم‌های اداری و سیاست بازی و دلخوشی به نقش "مدیرها، سفیرها، رهبرها و جلسات و کنفرانس‌های عمومی و بین‌المللی" تقویت می‌گردد. در جامعه شوروی مردم را به خصوصم آشتی ناپذیر و مبارزه با جامعه کهنه و تمام مکتب خانه‌های آن به طور پیکیر دعوت و تربیت نمی‌کنند. در جامعه شوروی مبارزه اقتصادی بر علیه استثمارگران همراه بسیج ذهنی و تربیت فکری و ارادی مردم علیه

کشورهای دیگر در تجزیه و تحلیل مسائل عمومی و بین‌المللی و یا در خطمشی کلی جهانی خویش به عنوان عامل درجه یک وارد کرده، تضاد جامعه خویش را با جوامعی دیگر بدون در نظر گرفتن شرایط تاریخی مختلف و ویژگی‌های خاص دیگر به عنوان تنها تضاد اصلی موجود در جهان معرفی نماید. و پیروزی‌های داخلی خود را ضامن پیروزی بشریت بر تمام گرفتاری‌های موجود بداند. هر گاه یک حزب کمونیست دچار ناسیونالیسم گردید آنوقت حتی سرنوشت کمونیسم در کشور خودش را هم به خطر انداخته است. چنین بود انحرافی که اتحاد کمونیست‌های یوگسلاوی دچارش گردید. آنها از راه کمونیسم منحرف گردیدند و البته هر حزب دیگری هم که به راه ناسیونالیسم و رویزیونیسم بگردد ناگزیر از راه کمونیسم انحراف خواهد یافت. طبعاً ما هم عقیده داریم که یک حزب کمونیست حاکم باید از هم اکنون برای ساختمان سوسیالیسم و پایه ریزی بنای کمونیسم بکوشد و طبعاً ما هم عقیده داریم که کامیابی در کشورهایی که پرولتاریا حکومت را در دست گرفته است به سایر مردم جهان شواهدی برای حقانیت مبارزاتشان خواهد داد. ولی این شواهد نه امروز و نه تا آن زمانی که امپریالیسم به عنوان یک سیستم جهانی اعمال قدرت و نفوذ می‌کند، هرگز یک نقش محرک و تعیین کننده نخواهند داشت. تا آن زمانی که از یکطرف امپریالیسم و ارتجاع امکان اعمال نفوذ و قدرت به کار بردن شیوه‌های گوناگون تبلیغاتی و غیره را دارند و از سوی دیگر طبقه کارگر آگاهی اجتماعی، طبقاتی و انقلابی عمیق نیافته، امپریالیسم می‌تواند تأثیر فکری و ذهنی مثبت پیروزی سوسیالیسم را در بین توده‌ها عقیم بگذارد. پیروزی اردوگاه سوسیالیسم در ساختمان جامعه نوین زمانی می‌تواند در بین کشورهای تحت نفوذ امپریالیسم و سرمایه‌داری تحرک نسبی موثر و با ارزش به وجود آورد که از یک سو توده‌های عظیم مردم با آگاهی طبقاتی و انقلابی در میدان مبارزه انقلابی کشیده شده باشند و از سوی دیگر

افزایش می‌یابد، امپریالیسم خود را در همه جوانب چه از خارج چه از داخل، چه با دخالت در سرنوشت ملل اسیر و چه با اعمال نفوذ معنوی در اردوگاه سوسیالیسم مجهز می‌سازد. و هر روز آن‌طور که مصلحت روز باشد با چهره دوستانه و یا انتقام‌جویانه ظهور می‌یابد. تمام این تجهیزات تنها یک منظور دارد و آن نابودی سوسیالیسم و تمام نیروهای صلح و مترقی است. برای دفع این تجهیز همه جانبه امپریالیسم نباید با متد تبلیغاتی بورژوازی، بلکه با سلاح خلاق مارکسیستی - لنینیستی‌اش مجهز گردید. نباید تجاوزات امپریالیسم را تنها به علت تلافی جوئی و (روانژیسم) و ناعاقلی سران این کشورها قلمداد کرد و امیدوار بود که اگر در این کشورها سران عاقل‌تری روی کار آیند همه دشواری‌ها از میان خواهند رفت، بلکه باید اصولاً خصلت طبقاتی ناعاقل بودن! و روانژیسم را دریافت.

سال‌ها بود که خروش‌چف برای حفظ صلح به وعض و شیرین‌زبانی و تخدیر اعصاب مشغول بود. او می‌خواست به وسیله دیپلماسی شخصی خود سران کشورهای امپریالیستی را با متد امر بالمعروف و نهی من المنکر، به راه راست هدایت کند و حتی کشف یک سری اسناد جاسوسی آمریکا در شوروی و توقیف یکی از ده‌ها هواپیماهای انکشافی آمریکا در شوروی او را فقط از زمامداران آن روز آمریکا که ایزنهاور رئیسشان بود مکدر کرد. خروش‌چف در سخنرانی خود در پاریس پس از شکست ملاقات سران کشورهای بزرگ گفت که مردم آمریکا باید یک شخصیت "صلح‌دوستی" مثل روزولت را انتخاب کنند و اظهار امیدواری کرد که در آمریکا افراد "صلح‌دوست" مثل روزولت زیاد یافت خواهند شد. به زودی ایزنهاور کنار رفت و جای خود را به رجالی مثل کندی و جانسون سپرد. آیا ظاهر فریبنده آنها توانست خصلت طبقاتی دولت آمریکا را کتمان سازد؟ آیا همین رجال "صلح‌دوست" مثل روزولت نبودند که با تجاوز و دخالت در کوبا، کنگو، ویتنام، لاتوس، دومینیکان و ده‌ها کشور دیگر روی ایزنهاور و جانوستر دالس را سفید کردند

همان استعمارگران در درجه‌ای است که از طرفی در خود شوروی کارخانه‌ها ی مخفی کشف می‌شوند که برای منافع شخصی به کار می‌رفته! واز سوی دیگر توده‌ها ذوغ و شوق انقلابی را از دست داده که گاه کندی را "صلح‌خواه" می‌دانند و گاه جایزه نوبل را افتخار! و اینها نه تنها نشانه‌هایی به سوی جامعه کمونیستی نمی‌باشند بلکه جهت عکس آن یعنی دور شدن از جامعه کمونیستی را/ که در آن‌بوروکراسی و تمام تظاهرات بورژوازی همراه طبقات واستثمار از بین می‌رود/ نشان می‌دهد. جامعه کمونیستی را بر مبنای میل و خواست نمی‌توان بنا کرد. در این مورد به طور اختصار اشاره‌ای به گفته لنین در همان سخنرانی سال ۱۹۲۰ خطاب به جوانان شوروی می‌کنیم: "ما به جای تأدیب قدیم که در جامعه بورژوائی علی‌رغم اراده اکثریت عملی می‌شد، انضباط آگاهانه کارگران و دهقانان را قرار می‌دهیم که کین و نفرت نسبت به جامعه قدیم را با عزم راسخ و توانائی و آمادگی برای متحد ساختن و متشکل نمودن قوا جهت این مبارزه توأم می‌سازند تا از اراده میلیون‌ها و صدها میلیون افراد پراکنده و متفرقی که در سرتاسر یک کشور عظیم پراکنده هستند یک اراده واحد به وجود آید، زیرا بدون این اراده ما را حتماً درهم خواهند شکست. بدون این اتحاد، بدون این انضباط آگاهانه کارگران و دهقانان کارما یاس‌آور خواهد بود. بدون این امر ما نخواهیم توانست بر سرمایه‌داران و ملاکین تمام جهان غلبه نماییم. بدون این امر ما حتی بنیان را هم مستحکم نخواهیم ساخت تا چه رسد به این که بر این بنیان جامعه کمونیستی را بنا نماییم". (تکیه بر روی کلمات از ماست)

۲- در مورد همزیستی مسالمت آمیز

امروز مردم جهان یک وضع بحرانی را پشت سر می‌گذارند. امروز مبارزات پرولتاریا علیه بورژوازی بالاخص و مبارزات مردم جهان بالاعم اوج می‌گیرد و چون این مبارزات اوج می‌گیرد و امکان گرایش آنها به پیروزی

نتوانست این واقعیت را کتمان سازد که سیاست همزیستی مسالمت آمیز کماکان اصل عمده سیاست خارجی شوروی باقی می‌ماند. و البته تا زمانی که این سیاست به عنوان اصل عمده سیاست خارجی باقی بماند دیگر دفاع از ملل مظلوم از مرحله حرف تجاوز نخواهد کرد. زیرا همان طور که هر جسم یک مرکز ثقل دارد هر سیاستی هم تنها می‌تواند یک اصل عمده داشته باشد و این اصل در سیاست خارجی شوروی همزیستی مسالمت آمیز با امپریالیست‌هاست نه انترناسیونالیسم پرولتری و دفاع از ملل اسیر. انترناسیونالیسم پرولتری و دفاع از ملل اسیر اگر هم در نزد رهبران شوروی خیلی عزیز باشد باز در بهترین حالت می‌تواند مقام و اهمیت درجه دوم کسب کند زیرا اصل عمده سیاست خارجی شوروی نیست. لنین با آنکه سیاست همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهای دارای سیستم‌های اجتماعی گوناگون را می‌پذیرفت ابداً بر آن نبود که باید این سیاست را اصل عمده سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی قرار داد و در نوشته خود به نام سیاست خارجی انقلاب روسیه می‌نویسد: "همبستگی کامل با انقلابیون کشورهای مترقی و با تمام ملل اسیر علیه امپریالیسم در هر شکل که لازم باشد، این است سیاست خارجی پرولتاریا". و البته سیاست خارجی پرولتاریا در کشور شوراها تا ده سال پیش نیز بدینگونه بود. کمونیست‌های جهان قبل از آنهم که خروشچف روی کار آید به صلح و همزیستی مسالمت آمیز علاقه‌مند بودند ولی این صلح و همزیستی مسالمت آمیز تحت الشعاع سیاست لنینی انترناسیونالیسم پرولتری بود. البته ما هم بر این عقیده نیستیم که باید رهنمون‌های لنین را به عنوان دگم پذیرفت و اگر جهت گردش تاریخ شرایطی به وجود آورد که این رهنمون‌های لنین مصداق خود را از دست می‌داد، دیگر کسی روی این عقیده پافشاری نمی‌کرد. ولی جهان امروز لزوم این اصل لنینی انترناسیونالیسم پرولتری را بیش‌تر احساس می‌کند و شرایط کنونی صحت این وصیثش را بیش‌تر اثبات می‌نماید. از یکسو درندگی

و می‌توانستند به رجال شوروی درس عبرتی بیاموزند؟ آیا مردم جهان هیچگاه در زیر پاشنه فولادین ژاندارم‌های آمریکائی و انحصارات آمریکا به اندازه امروز لگدمال شده‌اند؟ آیا جرات تجاوزکاری و درندگی آمریکائی امروز از حد تجاوزکاری و درندگی هیتلر و فاشیسم دیروزی نگذشته است؟

اینها نه تنها نشانه اجتناب‌ناپذیر بودن درندگی امپریالیست‌ها است، بلکه سیستم وارفته همزیستی مسالمت آمیز با شیوه غیر لنینی بیش از هر هنگام دیگر آب را برای ماهیگیری انحصارات آمریکائی گل‌آلود کرده است. ما مطمئنیم که اگر این سیاست ضدلنینی باصطلاح همزیستی مسالمت آمیز در سابق هم وجود می‌داشت انقلاب کبیر اکتبر به پیروزی نمی‌رسید، جنگ‌های میهنی شوروی و جنگ‌های ایدئولوژیکی یکی پس از آن شکست می‌خورد، پیروزی بر فاشیسم در جنگ دوم محال بود، انقلاب چین و سایر کشورهای سوسیالیستی به ناکامی می‌انجامید، دخالت توطئه‌چینی بزرگ مرتجعین در مجارستان حکومت دموکراتیک توده‌ای در آن کشور را سرنگون می‌کرد و کوباها و الجزایرها استقلال نمی‌یافتند و مثلاً اگر امروز ملت ویتنام زیر بار همزیستی رسوائی‌آور می‌رفت ناگزیر در همان آغاز کار در زیر ضربه‌های آمریکا به زانو در آمده بود. و ما مطمئنیم چنانکه مردم جهان و زحمتکش‌ان جهان این رهنمون خروشچفی سران شوروی را در مورد مسئله مسخ شده همزیستی مسالمت آمیز ببینند باید بدن خود را برای ضربات آینده امپریالیسم چرب سازند.

رهبران شوروی در کنگره‌های بیستم تا بیست و دوم سیاست همزیستی مسالمت آمیز را به عنوان اصل عمده سیاست خارجی دولت شوروی به حزب خود و پس از آن به پاره‌ای از احزاب دیگر تحمیل کردند. کنگره بیست و سوم نیز متأسفانه در همین راه باقی ماند، و البته سخنان پر آب و تاب برژنف و سایرین مبنی بر دفاع از حقوق ملل اسیر و پشتیبانی بدون تزلزل از آنها نیز

البته نمایندگان ویتنام در کنگره بیست و سوم حضور یافتند و از این کمک شوروی سپاسگذاری کردند، چنانکه آنان - چون در حال جنگ با امپریالیسم هستند - از هر نوع کمکی که به آنها بشود و از جانب هر کشور ضدامپریالیستی که صورت گیرد، صمیمانه سپاسگذاری کرده و باز هم خواهند کرد. ولی این سپاسگذاری دلیل آن نیست که دولت شوروی وظایف خود را آنطور که باید انجام داده باشد چه رسد به این که بعداً از این لحن سپاسگزارانه نمایندگان ویتنام استفاده تبلیغاتی شود و آنها را در تمام جرائم و بلندگوها بیآورند و بخواهند به این وسیله با راحتی وجدان خود را تسکین بخشند.

انترناسیونالیسم پرولتاری هر حزب کمونیست حاکم را وادار می‌کند که حداکثر کمک مادی و نظامی ممکنه را در حق جنبش‌های آزادیبخش ملی ادا نمایند و به خصوص هنگامی که یک کشور سوسیالیستی مورد دست‌اندازی راهزنان آمریکائی و گانگسترهاست، کشورهایی مثل اتحاد شوروی موظف می‌شوند که حتی به قیمت صرفنظر کردن از بسیاری پروژه‌ها به تعویق انداختن بسیاری برنامه‌های اقتصادی، علمی و فضاوردی و حتی بقیمت صرفه جوئی از خوراک و پوشاک خود هم که شده به این کشور سوسیالیستی کمک کنند. و البته پس از این نوع کمک که حتی ده‌ها برابر بیش‌تر از کمک فعلی خواهد بود باز هم سوءاستفاده تبلیغاتی و منت‌گذاشتن به این کشور سوسیالیستی جایز نخواهد بود. ولی آیا شوروی در اینراه گام گذاشته است؟ مسلماً نه.

در حقیقت هنگامی که آمریکا سرگرم بمباران ویتنام است و هنگامی که ادارات جاسوسی آمریکا در تعداد زیادی کشورهای نوپیداد به ایجاد توطئه و کودتاهای نظامی خونین و دغیر خونین مشغولند، نمایندگان به اینطرف و آنطرف پرواز می‌کنند تا در کنفرانس‌های به اصطلاح خلع سلاح، پرچانگی کنند و با رهبران شوروی مثلاً برای رفع اختلاف سران مرتجع دو کشوری که

امپریالیسم به اوج بالاتری رسیده و از سوی دیگر وزنه سیاسی و اقتصادی اردوگاه کنونی سوسیالیسم بارها بیش‌تر از روسیه بعد از انقلاب اکتبر است و کشورهای سوسیالیستی وظیفه بزرگتر و امکان بیش‌تری را برای کمک به کشورهای اسیر دارند.

۴- در مورد ویتنام

رفیق برژنف برای آنکه در مورد ویتنام هم سخن آورده باشد به شرکت کنندگان در کنگره قول داد که هر چند حمله آمریکا و ضربات امپریالیسم به ویتنام شدت یابد کمک شوروی هم به خلق ویتنام افزایش خواهد یافت.

باید از رفیق برژنف پرسید: شما در ازاء هر صد هواپیما و صد هزار سرباز آمریکائی که به ویتنام جنوبی فرستاده می‌شود تا چه اندازه به ویتنام شمالی و جبهه آزادیبخش ویتنام جنوبی کمک کرده و خواهید کرد؟ و اگر نمی‌خواهید به خلق ویتنام کمک کنید چرا اصولاً تحمل آنرا می‌کنید که آمریکا صدها هواپیما و صدها هزار سرباز به ویتنام فرستاده باشد تا شما در مقابل آن یک دوچین وسائل از مد افتاده خود را به ویتنام شمالی اهداء کنید؟

دیگر بر هیچ‌کسی - که بخواهد با مغز خود فکر کند - پوشیده نیست که کمک شوروی به ویتنام را اصولاً با آنچه در قدرت و توان اقتصاد شوروی است نمی‌توان مقایسه کرد. مطابق اطلاعاتی که تاکنون در دست دولت شوروی در سال ۱۹۶۵ مجموعاً پانصد میلیون دلار به جمهوری دموکراتیک ویتنام "شمالی" و جنبش آزادیبخش جنوبی کمک کرده است. در وهله اول این مبلغ بسیار هنگفت به نظر می‌رسد ولی با توجه به این که این مبلغ - که البته برای ما معلوم نیست به چه صورت پرداخته شده باشد - معادل دو تا سه هفته مخارجی است که دولت آمریکا برای تجاوزکاری به ویتنام می‌پردازد و با توجه به این که شوروی غنی‌ترین کشور اردوگاه سوسیالیستی است، ناچیز بودن این مبلغ به آسانی به چشم می‌خورد.

نبردی که هم اکنون در عرصه گیتی جریان دارد نبردی است علیه امپریالیسم و ارتجاع، نبردی است مقدس به خاطر آزادی ملی، آزادی اجتماعی، نبردی است که در جهت بسط و کامیابی نیروهای انقلابی سیر می‌کند.

پس از جنگ دوم جهانی تغییرات عظیمی در صحنه جهان روی داد که تناسب قوا را به سود نیروهای انقلابی، نیروهایی که به خاطر ساختمان دنیائی بدون سرمایه‌داری و بدون استعمار مبارزه می‌کنند تغییر داد.

اگر پس از نخستین جنگ جهانی، پیروزی انقلاب اکتبر درخشید و دوران نوئی را در تاریخ بشریت گشود، در فاصله میان دو جنگ کشور اتحاد شوروی تنها کشور سوسیالیستی بود، پس از جنگ دوم جهانی کشورهای دیگری در جاده سوسیالیسم گام نهادند و در این میان انقلاب کبیر خلق چین نه تنها به اردوی سوسیالیسم عظمت و توانائی شگرفی بخشید، بلکه راه رهائی خلق‌های کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره را از سلطه امپریالیسم و ارتجاع نشان داد.

اگر در فاصله میان دو جنگ سیستم کهنه استعمار هنوز پا برجا بود و مبارزه جنبش‌های نجات‌بخش در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به پیروزی نمی‌انجامید، پس از جنگ دوم جهانی، سیستم کهنه استعماری امپریالیست‌ها دستخوش زوال و تلاشی گردید و بسیاری از این کشورها توانستند به استقلال ملی دست یابند. ولی امپریالیسم با توجه به شیوه‌های نو استعماری، سلطه خود را همچنان بر عده‌ای از این کشورها ادامه می‌دهد و ثروت‌های آنها را به غارت می‌برد.

امپریالیسم آمریکا که در راس نیروهای امپریالیسم و ارتجاع جهانی است با تمام قوا و با استفاده از تمام وسائل می‌کوشند مواضع امپریالیسم و ارتجاع را در سراسر گیتی حفظ و تحکیم نمایند، از انقلاب جلوگیری و سوسیالیسم را برهم زند. "امپریالیسم آمریکا نیروی عمده تجاوز و جنگ" است،

هر یک به اندازه کافی تحت نفوذ و انقیاد امپریالیسم قرار دارند: مجالس آشتی‌کنان بر گزار کنند. رهبران شوروی باید برای این وقت گذرانی‌ها از انحصارات آمریکائی و نه از توده‌های اسیر جهان و پرولتاریای کشور خود و سایر کشورهای سوسیالیستی انتظار سپاسگزاری داشته باشند.

این رهبران وظائف انقلابی خود را فراموش کرده‌اند و به همین دلیل در درجه اول در پیشگاه پرولتاریای شوروی و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مسئول و گناهکارند. پرولتاریای شوروی و اعضای حزب کمونیست این کشور بیش از هرکس دیگر وظیفه و حق دارند که این گناهان را مورد دادرسی قرار دهند و ما چون به ترقی و تعالی کمونیسم عقیده داریم، مطمئنیم که آنها دیر یا زود این وظیفه بزرگ خود را انجام خواهند داد."

فعالیت‌های مشترک برای تاسیس یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی به نتیجه رسید و سند زیر مبنای همکاری کمونیست‌ها در میان ایرانیان قرار گرفت:

سند توفان دوره سوم شماره ۴ در آذرماه ۱۳۴۶

"وظائف مبرم و فوری مارکسیست‌ها - لنینیست‌های ایران"

از کلیه رفقای سازمانی و سایر مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها و از کلیه انقلابیون ایران انتظار می‌رود که طرح زیرین را مورد مطالعه دقیق قرار دهند، نظریات و انتقادات و پیشنهادهای خود را بیان دارند و ما را در تکمیل و رفع نقائص آن یاری کنند.

خلق‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین با قاطعیت شیوه برخورد ضدانقلابی رویزیونیستی را در قبال امپریالیسم آمریکا رد کرده و اکنون پرچم مبارزه مسلح را به خاطر انقلاب ملی و دموکراتیک در سراسر قاره برافراشته‌اند. انقلابات ملی و دموکراتیک این خلق‌ها بخش انفکاک‌ناپذیر انقلاب پرولتاریائی جهانی است و امر انقلاب پرولتاریای جهان وابسته به سرنوشت مبارزه انقلابی خلق‌های این سه قاره است. در پیشاپیش خلق‌های "منطقه توفان‌ها" خلق قهرمان ویتنام قرار دارد که با ضربات پیاپی و خورد کننده خود بزرگ‌ترین قدرت امپریالیستی جهان را دلیل و زبون ساخته است. جنگ انقلابی خلق قهرمان ویتنام آموزگار و الهام‌بخش همه خلق‌های سه قاره است.

تا زمانی که سلطه امپریالیسم و نوکران آن در این منطقه به کمک گلوله و سر نیزه برقرار است و تا موقعی که امپریالیسم و نوکران آن جنبش‌های انقلابی این خلق‌ها را با قهر سرکوب می‌کنند، جنگ‌های آزادی‌بخش همچنان اجتناب‌ناپذیر باقی خواهد ماند. کشور ما ایران نیز یکی از کشورهای "منطقه توفان‌ها" است.

در کشور ما ایران کودتای ۲۸ مرداد که دولت ملی دکتر مصدق را سرنگون ساخت راه را برای نفوذ وسیع و همه‌جانبه امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا گشود، وابستگی ما به امپریالیسم شدت یافت، سرمایه‌های امپریالیست‌ها به کشور ما سرازیر شد، منابع ثروت ما به طور بی‌سابقه‌ای به تاراج می‌رود، میهن ما از نظر اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی به زائده امپریالیسم تبدیل شده است و هیولای استبداد با شیوه‌های نوین بال‌های خود را بر سراسر ایران گسترده و برای غارت امپریالیست‌ها محیط امنیت فراهم آورده است.

"بزرگ‌ترین استثمارگر بین‌المللی" است، "دژ عمده استعمار و ارتجاع جهانی"، "زاندانم بین‌المللی و دشمن خلق‌های سراسر گیتی" است. امپریالیسم آمریکا می‌کوشد مستعمرات و مناطق نفوذ امپریالیست‌های دیگر را از آنها ربوده و استیلای خود را بر جهان بگستراند.

در قبال این سیاست تجاوز و غارتگری نیروهای انقلابی چه روشی باید در پیش گیرند؟ آیا باید مصممانه با این سیاست به مبارزه پرداخت یا راه تسلیم و همکاری با آن را در پیش گرفت؟ آیا خلق‌ها می‌توانند و باید بر امپریالیسم آمریکا فائق آیند یا اینکه جز راه تسلیم و رضا چاره دیگری متصور نیست؟

شیوه برخورد با امپریالیسم آمریکا ملاک تمایز میان نیروهای انقلابی و ضدانقلابی، میان مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها و رویزیونیست‌ها است. رویزیونیست‌ها در شرایطی که امپریالیسم سراسر جهان را عملاً تهدید به تجاوز می‌کند، چنگ در "همزیستی مسالمت‌آمیز" زده و "گذار مسالمت‌آمیز" را تبلیغ می‌کنند. تجویز این "مسالمت‌آمیزها" برای خلق‌های جهان در حکم کوشش در راه انصراف آنان از انقلاب و تن دادن به استیلای امپریالیسم است. رویزیونیست‌ها معتقدند که برای تامین صلح جهانی باید از برخورد با امپریالیسم و دست زدن به قیام‌های موضعی خودداری ورزید، باید سعی در آرامش جهان نمود و در حفظ وضع موجود جهان کوشید. این بدان معنی است که خلق‌های جهان سلاح انقلاب را بر زمین نهند، و خود را به امپریالیسم تسلیم نمایند. رویزیونیست‌ها با پیش کشیدن چنین کلمات و مفاهیمی دست و پای خلق‌ها را می‌بندند و دست امپریالیسم و خاصه امپریالیسم آمریکا را در ستم بر آنها و غارت و استثمار آنها باز می‌گذارند. از این جهت مبارزه با رویزیونیسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست و این هر دو لازم و ملزوم یکدیگراند.

کارمندان جزء و غیره) می‌توانند و باید در یک جبهه متحد ملی وسیع گرد آیند. چنین جبهه‌ای که مرکز تجمع احزاب و سازمان‌های دموکراتیک و قشرهای گوناگون اهالی و شخصیت‌هاست باید بر اساس سه اصل اساسی استوار گردد: ۱- استقلال احزاب و سازمان‌های دموکراتیک. ۲- آزادی انتقاد. ۳- بهبود شرایط زندگی سیاسی و اقتصادی توده‌های مردم.

حزب توده ایران با آن که از همان آغاز تاسیس خود شعار اتحاد طبقات و قشرهای مختلف را در سرلوحه ارگان خود قرار داد هرگز نتوانست مسئله جبهه ملی را از لحاظ تئوری به درستی حل کند و به ویژه در عمل بدان تحقق بخشد. برای ایجاد جبهه وسیع متحد ملی باید در آغاز اتحاد طبقه کارگر را با دهقانان عملی نمود. اتحاد کراگران و دهقانان استخوان‌بندی چنین جبهه‌ای است که بدون آن گرد آوردن طبقات و قشرهای دیگر ممکن نیست. حزب توده ایران این نکته مهم را در نیافت. رویزیونیست‌های حزب توده ایران بر آنند که مسئله جبهه را در سال‌های اخیر به درستی حل کرده و به درستی به مرحله اجراء گذارده‌اند. ولی هم اکنون نیز آنها از اندیشه اتحاد طبقه کارگر با دهقانان که فقط می‌تواند در عرصه روستا جامعه عمل بیوشد فرسنگ‌ها بدورند.

برای آنکه انقلاب ایران، انقلاب دموکراسی نوین باشد باید طبقه کارگر (از راه سازمان سیاسی آن) رهبری و سرکردگی این جبهه را برای خود تامین کند. این سرکردگی هنگامی طبقه کارگر را مسلم می‌شود که بتواند با سیاستی سنجیده و صحیح دهقانان را در مبارزه رهبری کند و به پیروزی برساند.

سازمان ما با تجربه‌اندوزی از گذشته بر آن است که اولاً جبهه متحد ملی فقط در پهنه کشور و به ویژه در عرصه روستا و در پراتیک انقلابی ایجاد می‌شود. ثانیاً اتحاد طبقه کارگر با دهقانان استخوان‌بندی این جبهه است که در پیرامون آن طبقات و قشرهای دیگر جامعه گرد می‌آیند، و بنابراین کار در

در فاصله بین دو جنگ جهانی میهن ما به طور عمده تحت نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم انگلستان بود. امروز در کنار امپریالیسم انگلستان که هنوز تار و پود سیاست و اقتصاد ایران ریشه‌های زهرآلود دارد، امپریالیست‌های آمریکا، فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا، کانادا، بلژیک و ژاپن در سرزمین ما رخنه کرده‌اند. در این میان امپریالیسم آمریکا توانست ظرف مدت کوتاهی عمیقاً در اقتصاد، سیاست، ارتش و حتی فرهنگ ما رسوخ کند، و در جرگه آن کشورهای امپریالیستی که در میهن ما نفوذ کرده‌اند مقام متفوق را احراز نمایند.

با تصویب قوانین مساعد به حال سرمایه‌گذاری خارجی و ایجاد محیط "امن" برای سرمایه‌های خارجی و با تشویق امپریالیست‌ها به سرمایه‌گذاری در کشور ما راه سرمایه‌داری امپریالیستی به سوی ایران باز شد که اکنون به طور مستقل یا به صورت سرمایه‌های مختلط با سرمایه‌های خصوصی یا با سرمایه‌های دولتی به غارت ثروت میهن ما و استثمار توده‌های رنج‌دیده آن مشغولند. ایران یکی از بهترین نمونه‌های استثمار جمعی است، و بارزترین مظاهر سیاست استثمار نوین در آن به چشم می‌خورد.

تا تضاد میان امپریالیسم و اقلیت حاکمه دست‌نشانده آن با ملت ایران از ریشه حل نشود، یا به عبارت دیگر تا نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم از جامعه برنیفتد، رهائی توده‌های مردم میهن ما از اسارت و عقب‌ماندگی امکان پذیر نیست.

مبارزه با امپریالیسم و اقلیت حاکمه وابسته به آن به خاطر آزادی و استقلال ملی، و نیل به پیروزی در این مبارزه کار تنها یک حزب یا یک طبقه نیست. تمام طبقات و قشرهایی که در زیر سلطه امپریالیسم و اقلیت حاکمه در اسارت و محرومیت به سر می‌برند (کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری، بورژوازی ملی، روشنفکران به طور کلی، دانشجویان، آموزگاران،

مساعدی فراهم آمد. در طول چهارده سالی که از استقرار رژیم کودتا می‌گذرد اقلیت حاکمه ایران و در راس آن شاه حتی یک لحظه هم از اعمال قهر ضدانقلابی باز نایستاده است. روشن است که برای پیروزی در مبارزه با امپریالیسم و اقلیت حاکمه ایران بسرکردگی شاه تنها راه توسل به قهر انقلابی است. بدون توسل به قهر انقلابی از جانب توده‌های مردم پیروزی انقلاب امکان پذیر نیست.

شکل قهر انقلابی در کشور ما جنگ توده‌ای طولانی است. باید با توسل به انقلاب ارضی توده‌های دهقانی را به تدریج بسیج و متشکل کرد و آنها را به جنگ علیه اقلیت حاکمه کشانید، با پیروی از استراتژی و تاکتیک جنگ انقلابی از نیروهای دشمن کاست، بر نیروهای انقلابی افزود آنها را تقویت کرد و استحکام بخشید و سرانجام طبقه حاکمه را در شهر سرنگون ساخت و حکومت طبقات انقلابی را به جای آن نشانید.

حزب توده ایران به علت عدم آشنائی با قوانین انقلاب در یک کشور نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودالی مانند ایران هیچگاه اندیشه جنگ توده‌ای انقلابی را به خاطر خود راه نداد و اکنون هم در مخیله رویونیست‌های حزب توده ایران خطور نمی‌کند. اکنون نیز اگر رویونیست‌های حزب توده ایران گاه گاه از راه قهرآمیز سخنی به میان می‌آورند منظورشان قیام مسلح است و به خاطر فرارسیدن "وضع انقلابی" همچنان در انتظار نشست‌اند و معلوم نیست چه موقع چنین وضعی فراخواهد رسید و آنها با کدام نیروی مسلح به قیام مسلح دست خواهند زد. آنها جنگ توده‌ای طولانی را که تنها راه پیروزی انقلاب ایران است با کلماتی مانند "اوتوریسم" یا "سوسیال بلانکیسم" متصف می‌دارند. آنها فرق میان بلانکیسم و جنگ توده‌ای را درک نمی‌کنند و نمی‌دانند که جنگ توده‌ای طولانی از واقعیت جامعه ما برمی‌خیزد و با "اوتوریسم" هیچ‌گونه وجه مشترکی ندارد.

میان دهقانان در مرکز توجه سازمان ماست، بدون آنکه کار درمیان کارگران و خرده بورژوازی شهری از نظر فرو گذارده شود. ثالثاً تامین رهبری طبقه کارگر در درون جبهه شرط اساسی انقلاب دموکراسی نوین و رفتن به سوی سوسیالیسم است. یعنی آن چیزی که مارکسیست‌ها-لنینیست‌ها به خاطر آن مبارزه می‌کنند. رابعاً سازمان سیاسی طبقه کارگر با شرکت در جبهه استقلال خود را در هیچ زمینه‌ای از دست نمی‌دهد، خطامشی "اتحاد و مبارزه" را با پی‌گیری دنبال می‌کند و بهبود شرایط زندگی اقتصادی و سیاسی توده‌های وسیع را هرگز از نظر فرو نمی‌گذارد. استقلال حزب طبقه کارگر در جبهه به وی امکان می‌دهد که در مورد بورژوازی ملی که دارای خصلتی دوگانه است شیوه اتحاد و مبارزه را به کار بندد، بدین معنی که در قبال جنبه‌های مترقی بورژوازی ملی سیاست اتحاد را در پیش گیرد و در قبال جنبه‌های ارتجاعی و سازشکارانه وی سیاست مبارزه را دنبال کند.

امپریالیسم برای به دست آوردن موضعی که طی مبارزات مردم ایران در سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۲ از دست داده بود، برای بسط و توسعه و تثبیت و تحکیم آنها می‌بایست قبل از هر چیز نیروهای دموکراتیک و ضدامپریالیستی ایران را سرکوب کند و محیطی فراهم سازد که هیچ ایرانی را یارای اعتراض یا مخالفتی نباشد. کودتای شوم ۲۸ مرداد و رژیمی که به دنبال آن روی کار آمد به این مقصود جامه عمل پوشانید. رژیم کودتا از همان آغاز حزب توده ایران و سازمان‌های صنفی طبقه کارگر ایران و سایر سازمان‌های ضدامپریالیستی و دموکراتیک را کین‌توزانه مورد حمله قرار داد کلیه نیروهای دموکراتیک را سرکوب کرد، آزادی‌های دموکراتیک را از بیخ و بن برافکند، هر کجا صدائی به علامت اعتراض برخاست با رگبار گلوله در سینه به خاموشی گرائید. بدین ترتیب برای استیلاهی همه جانبه امپریالیسم محیط "امن" و

شاه در عین حال تلاش می‌کند مالکان ارضی را در راه تولید سرمایه‌داری سوق دهد.

علی‌رغم تبلیغات وسیعی که از طرف دولت ایران در زمینه "اصلاحات ارضی" صورت گرفته و می‌گیرد هنوز در روستای ایران بنا بر آمار رسمی کشوری اکثریت بزرگ دهقانان زمین دریافت نکرده‌اند و مانند سابق از راه مزارعه استثمار می‌شوند. در املاکی که نیز با شیوه سرمایه‌داری بهره‌برداری می‌شود به کار افتادن ماشین‌های کشاورزی دهقانان را به بیکاری می‌کشاند که در جستجوی کار به شهرها سرازیر می‌شوند. با این ترتیب علی‌رغم "انقلاب سفید" شاه، رفرم ارضی رادیکال یا انقلاب ارضی دهقانی کماکان در برنامه احزاب انقلابی باقی می‌ماند و فقط چنین انقلابی می‌تواند زمین را به رایگان میان دهقانان تقسیم نماید.

اگر صحیح است که دهقانان نزدیک‌ترین و وفادارترین متحد طبقه کارگراند و اتحاد این طبقه با دهقانان شرط ضروری پیروزی انقلابست، اگر صحیح است که دهقانان نیروی عمده انقلاب‌اند و روستا عرصه جنگ انقلابی است در این صورت توجه عمیق به دهقانان از وظایف مبرم و درجه اول طبقه کارگر و سازمان سیاسی آن است.

حزب توده ایران علی‌رغم فعالیت خود در میان دهقانان هرگز آن توجه‌ای را در خور اهمیت دهقانان است به آنان مبذول نداشت. مرکز نقل فعالیت حزب در شهر بود و حزب فقط از شهر به کار دهات، آن هم دهات مجاور شهر می‌پرداخت. کار درمیان دهقانان به طور کلی ضعیف‌ها و نقائص فراوان داشت. بیهوده نیست که دهقانان در جریان‌های سیاسی پس از شهریور و به ویژه در جریان جنبش ضدامپریالیستی سال‌های ۱۳۲۹ - ۱۳۳۲ نقشی بازی نکردند و در کنار جنبش باقی ماندند.

سازمان ما برآنست که عناصر پیشرو طبقه کارگر باید مرکز ثقل کار خود را در روستا قرار دهند، دهقانان را متشکل سازند، آگاهی طبقاتی آنان را

سازمان ما بر آن است که راه قهرآمیز در ایران از جنگ توده‌ای طولانی می‌گذرد. عرصه این جنگ در روستا است. انقلاب ارضی پایه آن است. دهقانان نیروی عمده آن‌اند.

در کنار نیروهای دمکراتیک، رژیم کودتا طی سال‌های اخیر می‌کوشد از راه یک سلسله "اقدامات اصلاحی" نظیر رفرم ارضی، سهم کردن کارگران در سود کارخانه، دادن حق رای به زنان و غیره و حتی بهبود و بسط مناسبات سیاسی و اقتصادی ایران با کشورهای رویزیونیستی اروپای شرقی و به ویژه اتحاد شوروی، صفوف نیروهای دمکراتیک و انقلابی را دستخوش تفرقه و پراکندگی سازد و قشرهایی از آنها را به طرفداری از رژیم بکشاند و وضع و موقعیت خود را تثبیت کند.

رویزیونیست‌های حزب توده ایران با اختراع "تئوری عقب‌نشینی" در مورد "اقدامات اصلاحی" شاه و تبلیغ این حکم که کمک‌های اتحاد شوروی و دیگر کشورهای رویزیونیستی گویا در جهت تامین استقلال و رفاه و ترقی ایران است پیوسته می‌کوشند توده‌های مردم را از مبارزه علیه رژیم منحرف ساخته و به آینده آن امیدوار سازند. دولت‌های رویزیونیستی اروپا و در راس آنها اتحاد شوروی با کمک‌های مادی خود به شاه و پشتیبانی معنوی از "اقدامات اصلاحی" وی در راه تثبیت رژیم نکبت‌بار کنونی گام برمی‌دارند. از این جهت پیکار خلق ایران در راه آزادی و استقلال مستلزم افشاء رویزیونیسم و مبارزه پیگیر با آن است.

هدف اساسی اصلاح ارضی شاه جلوگیری از انقلاب دهقانی، جلوگیری از اتحاد طبقه کارگر با دهقانان و ایجاد قشری از دهقانان مرفه در روستای ایران است که باید از رژیم کنونی ایران پشتیبانی کنند. "اصلاحات ارضی"

انجام انقلاب دموکراسی نوین ایجاب می‌کند که مارکسیست‌ها- لنینیست‌ها و وظائف فوری و میرم زیرا در دستور کار خود قرار دهند:

الف - حزب طبقه کارگر ایران را احیاء کنند حزبی که مارکسیسم- لنینیسم را راهنمای اندیشه و عمل خویش قرار دهد، از رویزیونیسم و اپورتونیسم میری باشد و با آن به طور جدی و پیگیر به مبارزه پردازد، خطامشی استراتژی و تاکتیک صحیح داشته باشد، با توده‌های وسیع خلق پیوند عمیق بر قرار سازد، در دفاع از استقلال میهن، و آزادی توده‌ها، در دفاع از منافع خلق، از خود شایستگی نشان دهد. چنین حزبی که پیشاهنگ طبقه کارگر است اکنون در صحنه ایران وجود ندارد. امروز که حزب توده ایران که زمانی نامش به حق با آرمان‌های طبقه کارگر و دیگر زحمت‌کشان میهن ما توام بود به دست رویزیونیست‌ها در سرایشب اپورتونیسم در غلطیده است. نخستین و فوری‌ترین وظیفه مارکسیست‌ها- لنینیست‌ها ایجاد سازمان سیاسی طبقه کارگر در صحنه ایران است. در غیر این صورت طبقه کارگر ایران بدون پیشاهنگ و راهنما می‌ماند و قادر به ایفای نقش تاریخی خود نخواهد بود.

ب - جنبش انقلابی مسلح دهقانان را سازمان دهند و رهبری کنند و آن را به مثابه نیروی عمده برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین گسترش دهند. بدون رهبری جنبش مسلح دهقانان از جانب طبقه کارگر سخنی هم از رهبری پرولتاریا در انقلاب نمی‌تواند به میان آید. در حال حاضر مبارزه مسلحانه شکل عمده مبارزه توده‌های خلق است و از این راه می‌توان به اتحاد طبقه کارگر با دهقانان تحقق بخشید. ایجاد شرایط لازم برای اعمال شیوه قهرآمیز انقلاب کار ساده و آسانی نیست ولی وجود مشکلات و دشواری وظیفه در صحت این حکم تغییری نمی‌دهد. هم اکنون گرایش به مبارزه قهرآمیز در نزد مبارزان انقلابی و توده‌های مردم ایران رشد می‌یابد.

بالا بردن و در پیشاپیش آنها جای گیرند و آنان را برای مبارزه به خاطر انقلاب ارضی و انقلاب ملی بسیج کنند.

انقلاب ملی و انقلاب دهقانی، که هر دو خصلت بورژوائی دارند، دو وظیفه اساسی است که باید طی مرحله انقلاب ملی و دمکراتیک انجام گیرد. بدون انجام این دو وظیفه گذار به مرحله سوسیالیستی انقلاب ممکن نیست. برای آن که این مرحله از انقلاب با موفقیت کامل پایان یابد و شرایط گذار به مرحله سوسیالیستی انقلاب فراهم آید رهبری پرولتاریا در انقلاب ایران ضروری است. بدون رهبری طبقه کارگر انقلاب به هدف‌های خود دست نخواهد یافت و در بی‌راهه خواهد افتاد. و لذا باید گفت که ایران در مرحله انقلاب دموکراسی نوین یعنی مرحله انقلاب ملی و دمکراتیک به رهبری طبقه کارگر است. ضرورت رهبری پرولتاریای ایران در مرحله انقلاب ملی و دمکراتیک آن نیست که هژمونی پرولتاریا خود به خود تحقق خواهد یافت بلکه بدان معنی است که پرولتاریای ایران که به پیروزی تام و تمام انقلاب ملی و دمکراتیک و گذار به مرحله سوسیالیستی انقلاب علاقه‌مند است باید بکوشد، در عمل انقلابی به رهبری خود تحقق بخشد. کوشش و تلاش پرولتاریا در تحقق رهبری خویش در انقلاب عامل اساسی است. کافی نیست طبقه کارگر به ضرورت رهبری خود پی برد یا آن را اعلام کند برای آنکه هژمونی او به مرحله عمل در آید. هر گاه پرولتاریا از راه سازمان سیاسی خود کوشش و تلاش لازم را در انجام این وظیفه تاریخی خود به خرج ندهد، چه بسا طبقات و قشرهای غیر پرولتاریائی هژمونی انقلاب را در دست گیرند و انقلاب را از مسیر اصلی منحرف ساخته به بی‌راهه بکشانند.

قهر ضدانقلابی رژیم محمد رضا شاه و حامیان امپریالیست و رویزیونیست او را با قهرانقلابی درهم شکنیم. پیروز باد پیکار قهرآمیز نیروهای ملی و دموکراتیک ایران بر ضد نیروهای امپریالیستی و ضدملی و ارتجاعی، در راه ساختمان ایرانی آزاد، مستقل و دموکراتیک.

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان

آبان ماه ۱۳۴۶

در شماره ۱ دوره سوم توفان که به عنوان توفان ارگان سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان منتشر شد می‌خوانیم:

"... بدون شک روش ما در گذشته در جنبش مارکسیستی-لنینیستی میهن ما عاری از اشتباه نبوده است. درک نقائص، اشتباهات و کمبودی که در دوره پیشین "توفان" دیده می‌شد، ما را بر آن داشت با ارزیابی دقیق‌تری با مسایل جنبش برخورد نمائیم و علل اساسی خطاهای خود را دریابیم. این کار زمان بیش‌تر و مطالعه دقیق‌تری را طلب می‌کرد.

رفقای نویسنده مقالات - چه آنهایی که با ما فعالیت نزدیک‌تری داشتند و چه آنهایی که در کنار نشریه "توفان" با ما همکاری می‌کردند - غالباً از جمله کسانی بودند که پس از درک موضع‌گیری‌های غلط گروه رهبری حزب توده در جنبش بین‌المللی کمونیستی و خطامشی اپورتونیستی آنها در قبال جنبش مردم ایران، از این گروه رهبری روی برتافته با ما همکاری نمودند.

برداشت‌های این رفقا از مسایل جدید مبارزه و جنبش متفاوت و ناهمگون بوده است. این ناهمگونی‌ها را می‌توان در طی ۲۶ شماره از دوره پیشین "توفان" مشاهده کرد، که شامل نوساناتی - چه در محتوی بعضی از مقالات و چه در انتشار نامنظم "توفان" - بوده است. ما در بررسی کار خود به این نتیجه رسیدیم که برخی از رفقا پیوند خود را از گروه رهبری حزب توده فقط

رهبری جنبش مسلح دهقانان ایجاب می‌کند که مارکسیست‌ها-لنینیست‌ها توجه عمده خود را به سوی ایجاد سازمان‌های حزبی در مناطق روستائی معطوف دارند و با دهقانان به ویژه دهقانان تهیدست و بی‌زمین پیوند عمیق برقرار کرده آنها را بسیج کنند و متشکل سازند.

ج - بر اساس اتحاد طبقه کارگر با دهقانان جبهه وسیعی مرکب از تمام طبقات و قشرهای دموکراتیک و ضدامپریالیست به وجود آورند. استقلال حزب طبقه کارگر در جبهه به وی امکان می‌دهد که در مورد بورژوازی ملی که دارای خصلتی دوگانه است شیوه اتحاد و مبارزه را به کار بندد. بدین معنی که در قبال جنبه‌های مترقی بورژوازی ملی سیاست اتحاد را در پیش گیرد و در قبال جنبه‌های ارتجاعی، سازشکارانه وی سیاست انتقاد و مبارزه را دنبال کند. بنابراین تحکیم و رشد چنین جبهه‌ای منوط است به اینکه حزب طبقه کارگر استقلال خود را در زمینه‌های سازمانی، سیاسی و ایدئولوژیک حفظ کند و رهبری انقلاب را محکم در دست خود نگاه دارد.

روی سخن با همه مارکسیست‌ها-لنینیست‌های ایران است.

رفقا!

اکنون که رهبری حزب توده ایران درفش ظفربخش مارکسیسم-لنینیسم را به زمین افکنده است، آن را سر بلند تر برافرازیم و وحدت کلیه نیروهای مارکسیستی-لنینیستی را به منظور احیاء حزب طبقه کارگر ایران و جبهه همت خود سازیم.

جنبش انقلابی مسلح دهقانان ایران را که نیروی عمده انقلاب‌اند و جبهه وسیع کلیه طبقات و قشرها و شخصیت‌های دموکراتیک ایران را تحت رهبری طبقه کارگر پیگیرانه و صبورانه تدارک ببینیم.



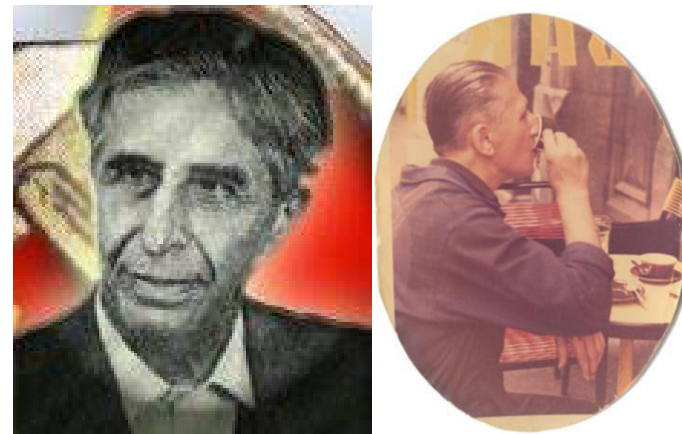
از سمت راست علی سعادت، ه - ج که از بنیانگذاران نشریه توفان دوره دوم بودند.

همین نشریه دوره دوم "توفان" با سایه روشن‌های کمونیستی و التقاطی، در آن زمان تنها نشریه منتقدی بود که در مقابل حزب توده پدید آمده و منتشر می‌شد و نقش مثبتی در جلب کمونیست‌ها ایفاء می‌کرد. "سازمان انقلابی حزب توده ایران" که در مقابله با حزب توده ایران به وجود آمده بود، حضورش در شهر مونیخ در نخستین ماه‌های حضور و فعالیت من در مونیخ محسوس نبود. انتشارات تبلیغاتی نداشت، ولی بعد از انتشار توفان و فعالیت تبلیغاتی آن، رهبران "سازمان انقلابی" متوجه شدند که باید فعال شوند و از رشد توفان جلو بگیرند. آنها در مقابل انتشار نشریه "نامه مردم" متعلق به "حزب توده ایران"، کاملاً منفعل بودند و اساساً مبارزه‌ای با رویزیونیست‌ها نمی‌کردند. ولی در مبارزه علیه توفان شدیداً فعال بودند. مبارزه آنها نه علیه رویزیونیسم، بلکه بر ضد "اپورتونیسم تاریخی حزب توده ایران" بود که مفهوم دیگری نداشت جز اینکه یک مبارزه ساختگی و انحرافی را به جای مبارزه با رویزیونیسم حزب توده جا بزنند و با پرگوئی و پرمدعائی روشنفکرانه دست‌آورد تمام جنبش کمونیستی ایران را بر باد دهند.

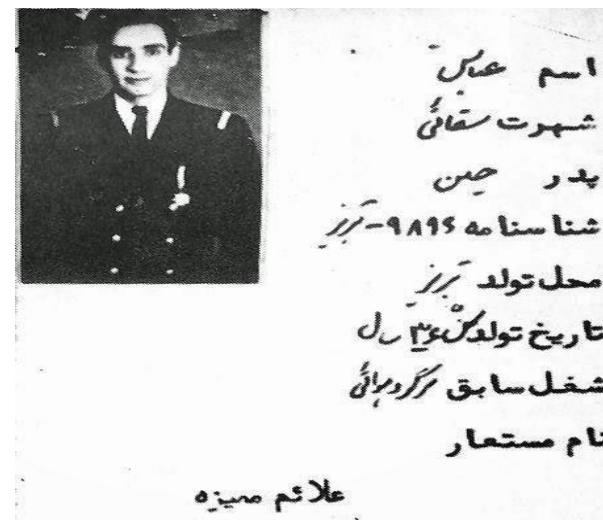
بدانجهت بریده بودند که خطاکاری‌های عدیده "رهبران حزب توده" را تنها در سیاست سازشکارانه و اپورتونیستی آنها در مورد هیات حاکمه ایران "سیاست مسالمت‌جویی با آنان" موضع‌گیری‌های مغرضانه و نادرستان را در جنبش بین‌المللی کمونیستی می‌دیدند. لکن ریشه‌های آنها را بسیاری از مواضع غیر مارکسیستی - لنینیستی "رهبران" و تجدید نظر آنها را در اصول مارکسیسم - لنینیسم درک نمی‌کردند. آموزش مارکسیستی - لنینیستی رفقای ما - به علت ضعفی که از گذشته در درون حزب موجود بود - سطحی بود. بدین جهت در آغاز کار و تا مدتی از مبارزه قاطع با گروه رهبری حزب توده غافل ماندیم. به همین دلیل در پاره‌ای موارد دچار اشتباهات و نوسانات بود. سلسله مقالاتی که در شماره‌های اخیر انتشار یافت خود نموداری از رشد و تکامل فعالیت و مبارزه ما بوده است. در جریان مبارزه به بسیاری از نقائص اصولی، خرد و کلان آشنا شدیم و در این مدت سعی نمودیم خویشتن را اصلاح نمائیم و تکامل خود را - در جهت تطبیق اصول مارکسیسم - لنینیسم بر کار خود - در نشریه به همگان نشان دهیم... پس از نشست‌هایی چند به این نتیجه رسیدیم که از این پس وجود خود را نه تنها به عنوان همکاران یک نشریه مارکسیستی - لنینیستی، بلکه به عنوان یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی اعلام نمائیم و بدینوسیله ارتباط خود را با سایر رفقای مارکسیست - لنینیست نزدیک‌تر سازیم. از آنجهت که مبارزات مارکسیستی - لنینیستی تنها در چارچوب یک سازمان می‌تواند موثر باشد، بدین ترتیب اولین شماره از دوره سوم "توفان" انتشار می‌یابد. اصول عام مبارزات ما را مارکسیسم - لنینیسم تشکیل می‌دهد. تطبیق این اصول را با شرایط خاص جامعه ما در خطامشی و برنامه سازمان که به زودی انتشار می‌یابد مطالعه خواهید کرد..."

تحولات توفان دوره دوم، همکاری با رفیق احمد قاسمی و آغاز فعالیت توفان دوره سوم و اسناد آن

با این روش طبیعتاً میدان برای رشد رویزیونیسم باز می‌شد. مدت‌ها بعد نشریه "توده" که بعد از چندی به صورت جزوه منتشر می‌شد، از جانب "سازمان انقلابی حزب توده ایران" منتشر و پخش گردید. این نشریه را من مرتب مطالعه می‌کردم و هرگز نتوانست نظر مرا به خودش جلب کند. این سازمان به نظر من نسبت به مسایل ایران و روحیات مردم ایران به شدت بیگانه بود. بسیاری از اعضاء آن کار عظیمی را که حزب توده ایران در ایران انجام داده بود اساساً نمی‌دیدند و نمی‌دانستند و حتی مغزشان برای درک این همه خدمات و تحولات عمیق در جامعه ایران قد نمی‌داد و کوچک بود و کوچک ماند. شما کار عظیم حزب توده ایران در بعد از شهریور بیست تا بروز رویزیونیسم در این حزب را، با خرده کاری‌های بی‌نتیجه و جنجالی و پوچ این عده که فقط در خدمت ضدکمونیسم در آمد مقایسه کنید، تا بفهمید که این افراد و جوانان ناوارد تا به چه حد از مشکلات و معضلات و روحیات و فرهنگ جامعه ایران دور بودند و اکنون نیز برای توجیه این جهالت خود به یک تحلیل مستقلانه دست نمی‌زنند، بلکه همان نظرات ضدکمونیستی و بیش‌تر ساخته و پرداخته پژوهشگران خود خوانده جبهه ملی را تکرار می‌کنند. وقتی بعدها فهمیدم که بیژن حکمت برادر زاده سردار فاخر حکمت از خودفروختگان تاریخ ایران و از خانواده‌های اشرافی یکی از رهبران "سازمان انقلابی" حزب توده ایران است، ریشه دشمنی طبقاتی این سازمان با مبارزات طبقه کارگر ایران برایم بیش‌تر روشن شد. اسنادی بعداً منتشر شد که نقش این آقای بیژن حکمت در قتل رفیق عباس سغائی را با ابزاری که در دست داشته برملا کرد و امروز وی یکی از ضدکمونیست‌های سرشناس در پاریس است.



در سمت راست تصویر رفیق احمد قاسمی در پاریس پس از اخراج از "سازمان انقلابی" در حال نوشیدن یک فنجان قهوه و در سمت چپ رفیق دکتر غلامحسین فروتن راد است که به دکتر فروتن شهرت داشت.



تصویر رفیق عباس سغائی عضو هیات اجرائیه سازمان افسری و عضو مشاور کمیته مرکزی حزب توده ایران که همراه با رفقا قاسمی و فروتن به علت بروز رویزیونیسم در حزب توده

شهر مونیخ بلندگوی سیاست‌های چپ‌روانه‌ای بودند که لبه تیزش را متوجه توفان و نه حزب توده می‌کرد. وقتی تسلیم شدند ما آنها را "ذوات پنجگانه" و یا "پنج تن" نام نهادیم. تماس‌های بعدی پاره‌ای از آشنایان مشترک در ایران با آنها، ظاهراً این راز را برملا کرد که همه آنها را موسی رادمش که ساواکی بوده لو داده است.

در اینجا یاد آمد که به یک رویدادی اشاره کنم. یکی از روزهایی که برای صرف نهار به منزا (سالن غذاخوری دانشگاه رفته بودم) متوجه شدم که بهرام جاوید پور در کنار موسی رادمش و اردشیر فرید مجتهدی نشسته و با آنها غذا صرف می‌کند و خوش و بش می‌نماید. من آن موقع موسی رادمش را از نزدیک نمی‌شناختم، ولی از اسمش بعد از معرفی حدس زدم که باید با رضا رادمش عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران نسبتی داشته باشد. با بهرام سلام و علیک کردم و وی مرا با موسی و اردشیر آشنا ساخت. پس از خدا حافظی در سالن پائین منزا ایستادم تا موسی رادمش را تنها گیر بی‌آوردم. از روی سادگی و صمیمیت و برای حفظ وی پرسیدم که آیا با رضا رادمش حزب توده نسبتی دارد؟ نگاهی به من کرد و گفت چطور مگه؟ گفتم بهرام جاوید پور ساواکی است، خوب است که مواظب حرف زدنش باشد. با بی‌اعتنائی مدعی شد که وی کاره‌ای نیست که بترسد. من از بی‌تفاوتی وی حیرت کردم و به شدت توی ذوقم خورد، زیرا انتظار چنین برخوردی را از وی نداشتم. این آدم اطلاعات خصوصی را که من در اختیارش گذاردم رفت تحویل بهرام داد و بهرام دوستی‌اش را با من برهم زد و به شدت از من گلایه کرد و در مورد من گزارشی برای سرهنگ فرزنانگان کنسول ایران در مونیخ نوشت که از طریق غیر مستقیم به خواهرم خبر داده بودند که به برادرتان بگوئید مواظب خودش باشد. البته من موسی رادمش را بعداً در سازمان دانشجویی مونیخ از نزدیک شناختم و با وی رابطه آشنائی داشتیم، وی برای من بسیار آدم مرموز و توداری بود، ولی هرگز آن رفتارش را فراموش نکردم و دلم نسبت به وی صاف نشد. وقتی از خیانتش در ایران اطلاع یافتم این تردید در من به وجود آمد که وی از همان بدو امر با ساواک همکاری داشته و تماسش با بهرام جاویدپور نیز اتفاقی نبوده است.

ایران از این حزب جدا شد. وی که دچار بیماری قلبی بود، در اثر نرساندن دارو از طرف رهبران "سازمان انقلابی" حزب توده ایران به وی به درود حیات گفت

"سازمان انقلابی حزب توده ایران" مدافع مشی چه گواریسم و کاستریسم بود و با پر بهاء دادن به نقش دانشجویان در مبارزه طبقاتی، مبارزه مسلحانه بدون حزب را تبلیغ می‌کرد و به شدت از موضع راست به گذشته "حزب توده ایران" حمله می‌نمود و با شعار طرد "اپورتونیسم تاریخی حزب توده ایران" به میدان می‌آمد. رفقا قاسمی و فروتن و سغائی که بر اساس اعتقاد به مارکسیسم لنینیسم از "حزب توده ایران" جدا شده بودند، در بدو امر با این سازمان همکاری می‌کردند و رفیق فروتن در مرکزیت این سازمان قرار داشت. این رفقا که با مشی این سازمان موافق نبودند، با جدا شدن از آنها قصد داشتند توفان را تقویت کرده و به رفقای درون آن یاری رسانند تا جناح مارکسیستی لنینیستی در آن تقویت شده و جناح دست راستی را که عمل نقابدار "سازمان انقلابی" در درون توفان بودند تصفیه کنند. حضور آنها و همکاریشان با توفان آخرین ضربه را به جناح راست در درون توفان زد و توفان دموکراتیک با پذیرش خط مشی مارکسیستی لنینیستی که رفقا قاسمی و فروتن تدوین کرده بودند در ۱۹۶۸ به یک سازمان کمونیستی با خط مشی روشن تغییر کرد و به عنوان توفان مارکسیستی لنینیستی شروع به فعالیت کرد. بعداً معلوم شد عمل "سازمان انقلابی" در درون توفان به رهبری شخصی به نام جهانگیر عضدی با نام مستعار گیتی مانع انجام تغییرات روشن در خط مشی توفان بودند و برای "سازمان انقلابی" جاسوسی می‌کردند. حوزه‌ای که تحت اداره وی بود، متشکل از اردشیر فرید مجتهدی، موسی رادمش که برادر زاده رضا رادمش دبیرکل حزب توده ایران بود، بعد از شکست برنامه‌های خرابکارانه، آنها رسماً به "سازمان انقلابی" پیوستند. این دو نفر همراه با عباس اردیبهشت و دکتر بیژن قدیمی و محمود صادقین که مبلغ سیاست انصراف از تحصیل و رفتن دانشجویان به ایران برای انجام مبارزه مسلحانه بودند، برای کار "انقلابی" به ایران رفتند که پس از مدت کوتاهی در سال ۱۳۴۸ دستگیر گردیده و به رژیم شاه تسلیم شدند و در برنامه‌های رادیو تلویزیونی زمان شاه حضور یافتند و از اعمالشان اظهار ندامت کردند. آنها در

۱- نوزادی ۲- پیشگاه ۳- محمد رضا مرزبان ۴- نحوی ۵- سعید کاظمی ۶- ماسوله ۷-
 رضا محمدزاده ۸- پارسا ۹- منصور سحرخیز ۱۰- رائی ۱۱- فریدون منتقمی ۱۲- سلیمانی
 ۱۳- سعید میرهادی ۱۴- عباس قدس ۱۵- علی اکبر جزایری شوشتری ۱۶- عبدالله علوی
 ۱۷- محمد جراحباشی



از راست به چپ هادی حیدریفر - بیژن نعیمی اکبر - یک دانشجوی آفریقائی - فریدون
 منتقمی - ملارمضانی

تحولات توفان دوره دوم، همکاری با رفیق احمد قاسمی و آغاز فعالیت توفان دوره سوم
 و اسناد آن



تصویری از جشن نوروز در سال ۱۹۶۹ در سالن غذا خوری دانشگاه در مونیخ. بترتیب از راست
 به چپ: هوشنگ صنایعها، محمود صادقین، موسی رادمنش، من، دوست خواهرم که اهل
 یوگسلاوی بود، محمد رضا مرزبان



تصویر دیگری که ملاحظه می کنید شامل افراد زیرین است:

خورد. قاسمی نوشته بود که این کتاب علی‌رغم مطالب زیبایی که در درون دارد و به شرایط اجتماعی آن زمان از جمله روابط فتودالی و مبارزات کارگری و وضعیت اجتماعی مردم اشاره می‌کند، ولی موضوع اساسی آن تبلیغ آشتی طبقاتی و نه مبارزه طبقاتی است. وی به درستی بیان می‌کرد که اطلاعاتی را که نگارنده در دهان دختر زیبایی یک ارباب گذارده که شیفته دکتر تقی ارانی است و در خانه پیانو می‌زند، نمی‌تواند با واقعیت همراه باشد زیرا در ایران آن روز دختران فتودال‌ها حق درس خواندن هم نداشتند چه برسد به اینکه پیانو بزنند و از جنبش کمونیستی ایران آگاه بوده و مرید دکتر تقی ارانی باشند. وی انتقاد می‌کرد که دختر یک ارباب ثروتمند نمی‌تواند عاشق یک پسر کارگر شود که در عشق وی سر از پا نشناسد و از منافع طبقاتی خویش بگذرد. این توصیفات که بسیار زیبا نگاشته شده‌اند افسانه‌اند و با واقعیت مبارزه طبقاتی در ایران ربط ندارند. وی منتفی نمی‌دانست که ممکن یک رویداد ناممکن به یکباره ممکن شود ولی وی آنرا استثناء و نه قانون می‌دانست و لذا هرگز جنبه عمومی برای جامعه نداشت. قاسمی می‌گفت وظیفه نویسنده آن است که حقایق در جامعه را بازتاب دهد و نه آنکه به افسانه‌سرایی متوسل شود. وی کتاب زیبایی "شادکامان دره قره سو" را به اهمیت کتاب زیبایی "شوهر آهو خانم" که رمانی اجتماعی و واقعی و مبتلابه جامعه ایران بود نمی‌دانست. این نقد قاسمی و سایر نقدهایش در مورد آثار نادر ابراهیمی، فریدون تنکابنی، امین فقیری، اصغر الهی، غلامحسین ساعدی (گوهر مراد)، اشعار نعمت میرزا زاده (می‌آزر)، سعید سلطانپور، سیاوش کسری، خسرو گل‌سرخ و... درک مرا از خواندن کتاب و نوع بررسی مارکسیستی و علمی آنها به کلی تغییر داد. پیش خودم فکر می‌کردم که اگر وقتم اجازه دهد باید همه کتبی را که در دوران جوانی بدون راهنمایی انسان‌های مدیر مطالعه کرده‌ام، دوباره بخوانم. افق درکم به کلی تغییر کرد و ارزش نقادانه به قلم من داد. با توصیه قاسمی جلد چهارم نامه پارسی سال دوازدهم در دوران دبیری کنفدراسیون جهانی را به انتشار آثاری تخصیص دادم که خود رفیق قاسمی برگزیده بود و مطالعه آنها را مفید می‌دانست.

در درون هیات مرکزی برای ارتقاء آگاهی تاریخی‌ام مرتب از رفقا پرس و جو می‌کردم. قاسمی به من پیشنهاد داد مقاله بنویسم و دو سانتیمتر کنار صفحه را برای تصحیحات وی خالی بگذارم تا وی بتواند مرا در نگارش مقاله راهنمایی کرده و آموزش دهد. وی می‌گفت قلم شما

عضویت در هیات مرکزی و دلایل و تاثیرات آن بر من

فعالیت من برای گسترش توفان و و ارتقاء سطح آگاهی به شدت ادامه داشت و این کار را با علاقه می‌کردم زیرا نجات ایران و جهان را در استقرار سوسیالیسم دانسته و می‌دانم. در این موقع "سازمان انقلابی" حزب توده ایران به قلم کورش لاشائی یک جزوه بی‌شماره و سراپا تحریف به نام "وحدت مارکسیست لنینیست‌ها و اپورتونیسم توفان" منتشر کرد و من این جزوه را خواندم و از این همه اتهام و دروغ برافروخته شدم. جزوه‌ای در رد اتهامات و افشاء دروغ‌های کورش لاشائی نوشتم و برای مرکزیت توفان ارسال کردم. این جزوه بسیار مورد توجه قرار گرفت و زمینه‌ای شد تا مسئله پذیرش من به هیات مرکزی مطرح شود.

هیات مرکزی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان نخست مرا به عنوان عضو کمیسیون تشکیلات هیات مرکزی انتخاب کرد و من در جلساتی که مربوط به امور تشکیلاتی می‌شد با نام مستعار شعله شرکت می‌کردم. و سر انجام در تاریخ ۱۷/۱۰/۱۹۶۹ با نام مستعار گودرز به عضویت هیات مرکزی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در آمدم. در این کادر مسئولیت‌های، اطلاعات، دانشجویی، تشکیلات و ایران به تدریج و یا همزمان در اختیارم قرار داده شد.

در درون رهبری توفان بسیار آموختم. به روش رهبری در یک حزب و مبارزه مردم پی بردم. افکارم با مطالعه و بحث همه جانبه عمیقاً تحول پیدا می‌کرد و جای درک مکانیکی و مجرد از علم مارکسیسم را تحلیل روشن از شرایط مشخص و شیوه صحیح به کار بردن مارکسیسم را می‌آموختم.

رفیق احمد قاسمی نویسنده توانائی بود و خودش نیز داستان می‌نوشت. من کتب داستان‌های خودم را به وی می‌دادم و وی بعد از مطالعه هر اثری نقدی بر آن نوشته به من پس می‌داد. من از نقدهای علمی وی حیرت می‌کردم و بیش‌تر متوجه می‌شدم که من چقدر نادانم. کتاب "شادکامان دره قره سو" را برای مطالعه به وی دادم، زیرا قبلاً نقد وی را بر کتاب دیگر علی‌محمد افغانی به نام "شوهر آهو خانم" خوانده بودم. به نظر من کتاب "شادکامان دره قره سو" زیباتر و بهتر از "شوهر آهو خانم" بود. وقتی نقد قاسمی به دستم رسید بنای فکریم برهم

ترکیب نظری دانشجویان در واحدهای دانشجویی

نظرات دانشجویان نیز بازتاب همان نظریاتی بود که سازمان‌های سیاسی و یا سطح مبارزات مردم ایران در آن دوران می‌طلبید. در کنفدراسیون نیروهای کمونیست و غیر کمونیست و جبهه ملی وجود داشتند. اکثریت دانشجویان وابستگی و تعلق به سازمان‌های سیاسی نداشتند، بلکه صرفاً به خاطر وجود یک تشکل دانشجویی و فعالیت‌های دموکراتیک و هنری و فرهنگی‌اش در آن شرکت می‌کردند. کمونیست‌ها و یا کادرهای سیاسی سازمان‌های سیاسی تلاش داشتند با برقرار کردن ارتباطات شخصی، شعارهای مناسب، بحث‌های انتقادی، روشنگرانه و نظایر آنها اکثریت قریب به اتفاق دانشجویان را به خویش جلب کنند. سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در مونیخ در این امر به خاطر خطمشی روشن دانشجویی و اعتقادات رفقا و فعالیت‌های صمیمانه‌شان بسیار موفق بود.

من شخصا چندین بار به عنوان نماینده کنگره‌های فدراسیون آلمان و کنفدراسیون جهانی از شهرهای مونیخ، فریدبرگ و گیسن انتخاب شدم و در کنگره‌ها صحبت کرده نظریات توفان را در مورد سیاست متخذه توفان در مورد جنبش دانشجویی بیان نمودم. انتخابات به صورت دموکراتیک و رای گیری مخفی صورت می‌پذیرفت. نامزدهای نمایندگی، خود را معرفی می‌کردند و برنامه و سیاستی را که می‌خواهند نمایندگی کنند، مطرح می‌ساختند و بر اساس آن رای گیری می‌شد. رفقای سیاسی ما از مدت‌ها قبل با برنامه ریزی در بسیج دانشجویان شرکت داشتند، ولی صرف نظر از همه این فعالیت‌ها نماینده منتخب باید برای دانشجویان قابل پذیرش و قابل اعتماد می‌بود و طبیعی است که این اعتماد با دستور از بالا به دست نمی‌آید و رفقای نماینده ما باید از قبل با فعالیت و فداکاری خویش این زمینه را برای خود و سازمانشان ایجاد می‌کردند.

سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در این عرصه بسیار موفق بود، به طوری که رفقای ما توانستند در زمان فعالیت خویش در کنفدراسیون، فدراسیون آلمان را که ستون فقرات کنفدراسیون محسوب می‌شد تحت نفوذ خویش بیاورند و از نفوذ انحرافات و حتی خرابکاری برخی نیروها در مبارزات توده‌ای ممانعت کنند.

خوب است و دانش و اطلاعات کافی برای نوشتن دارید ولی بر سر یک موضوع نمی‌مانید. مقاله باید محدود به یک موضوع باشد نمی‌شود نگارنده همه دانسته‌های خود را در یک مقاله به رشته تحریر در آورد. این مقاله‌ها را کسی نمی‌خواند. مقاله باید آغاز روشنی داشته باشد و نتیجه‌گیری در پایان مقاله باید برای همه معلوم باشد. شما مقاله را قبل از دست به قلم بردن باید در مغز خود به عنوان ایده بیورانید و سپس آنرا بر کاغذ آورید و بیورانید. واژه‌ها و عبارات را می‌شود روز بعد بهتر و گویاتر کرد.

من از وی در مورد تاریخ گذشته حزب توده ایران پرسیدم. وی بیان می‌کرد پس از گذشت این سال‌های طولانی وی برای همه مسایل حضور ذهن نداشته و پاره‌ای مسایل تا حدودی فراموش کرده است. وی در مورد گذشته حزب توده به من توصیه کرد که من پرسش‌هایم را طرح کنم تا حالت مشخص پیدا کند و وی نظرات خودش را برای من در همه این زمینه‌ها می‌نویسد. و من از این طریق در مواردی که پرسش داشتم با نظریات وی آشنا گردیدم که می‌توانم به عنوان نظر این رفیق در مورد گذشته حزب توده ایران مطرح کنم. اگر فرصتی دست داد آنها را یا جداگانه و یا در همین دفتر منتشر می‌کنم.

بحثی در گرفت، جبهه ملی ایران با نام کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایران (اتحادیه ملی)، موافق بود که آنرا بیان اتحادیه واحد دانشجویان ایرانی در سطح ملی ایران می‌دانست. به نظر آنها هر جا نام ملی می‌آمد مهر جبهه ملی خورده بود. واژه ملی یک معنای مجازی در مبارزه سیاسی یافته بود، که کمونیست‌ها با خونسردی آنرا تحمل می‌کردند، زیرا می‌دانستند که: "این نیز بگذرد". این سبک مبارزه و تبلیغات هنوز هم موجود است زیرا عده‌ای با انحصاری کردن واژه ملی سایرین را غیر ملی معرفی و به مردم القاء می‌کنند.

جبهه ملی همیشه از دول آمریکا و انگلیس صحبت می‌کرد که گویا بعضی وقت‌ها خوب هستند و بعضی وقت‌ها بد و به این جهت است که باید همیشه حزب دموکرات آمریکا را که تمایل به جبهه ملی دارد، مورد حمایت قرار داد و نه جمهوریخواهان را که در ایران کودتا کردند. آنها همین نظریات نادرست را به انحاء مختلف به جنبش دانشجویی القاء و تحمیل می‌کردند. یاد می‌آید که وقتی در انجمن مونیخ از نقش توده‌ها سخن گفتم یکی از رهبران وقت و سن و سال دار جبهه ملی که در ردیف جلونشسته بود برگشت و به من جوان که از توده‌ها صحبت می‌کردم، خیره خیره نگاه کرد چون فکر کرده بود توده‌ها شاید منظور همان توده‌ای‌ها باشد. واژه‌هایی که از فرهنگ مارکسیسم منشاء می‌گرفت باید محض احتیاط به کار برده نمی‌شد، چون موجب تشنج می‌شد. هنوز روح فضای "مرام و مسلک" در خارج از کشور نیز حکومت می‌کرد.

جبهه ملی‌ها زمانی ناچار شدند به واقعیت وجود امپریالیسم تن در دهند که مبارزه بر ضد جنگ طلبی، تجاوز، آدمکشی امپریالیسم آمریکا جهان را فرا گرفته و حتی در خود آمریکا مردم را به خیابان‌ها کشانده بود. دیگر نمی‌شد بر جنایات امپریالیسم در ویتنام، کامبوج، لائوس پرده کشید و یا از "چین ملی" در مقابل چین توده‌ای دفاع کرد. این تجارب و نمونه‌های زنده، حقایق نظریات کمونیست‌ها را ثابت می‌کرد. از این جا بود که جبهه ملی‌ها **دچار بحران هویت شده** به تدریج تغییر مکان داده و طلبکار از کار درآمدند و مدعی شدند که گویا آنها کمونیسم را بهتر از کمونیست‌ها می‌فهمند و جنبش کمونیستی تا کنون جز شکست و خیانت ثمره‌ای نداشته است و جبهه ملی‌ها می‌دانند که اخیراً کمونیست شده‌اند، باید کمونیسم نوین را بسازند و این بار از موضع "چپ" به استالین، نفت شمال، جنبش دموکراتیک آذربایجان و کردستان و حزب توده ایران

نکته‌ای که نباید نا گفته بگذارم این است که در داخل سازمان‌های دانشجویی ترکیب نظریات سیاسی دانشجویان همان نظریاتی بود که در میان سازمان‌های سیاسی و یا در میان مردم ایران یافت می‌شد. جناح‌های هوادار جبهه ملی ضد کمونیست، ضد شوروی و ضد توده‌ای بودند و تمام بحث‌ها و نقطه نظریاتی که بیان می‌کردند با همین روش پلیس بیا طرف را بگیر، انجام می‌پذیرفت. روشن است برای کمونیست‌ها مقدور نبود که در مقابل اتهاماتی که به حزب توده، کمونیسم و یا شوروی سوسیالیستی زمان استالین بیان می‌شد به صراحت به دفاع برخیزند، زیرا کمونیست بودن در ایران و در آلمان آن دوران جرم بود و کمونیست‌ها را دستگیر کرده و به زندان می‌انداختند. در آلمان عضویت در سازمان کمونیستی جرم بود و نه مطالعه آثار کمونیستی. عضویت در جبهه ملی جرمی نداشت زیرا جبهه ملی ایران هیچگاه غیر قانونی نشده بود و حتی رژیم شاه در چهارچوب همکاری با آمریکا به جبهه ملی اجازه داده بود در جلالیه میتینگ بگذارد و در انتخابات فرمایشی شرکت کند. شاه از کمونیست‌ها هراس داشت و نه از رهبران جبهه ملی نظیر بختیار، سنجابی و یا صدیقی. جبهه ملی‌ها به شدت از شریعتی، جلال آل احمد، انقلاب الجزایر دفاع می‌کردند و کوبا را نصفه‌کاره تا زمانی که اعلام کمونیستی نکرده بود قبول داشتند. در مورد تاریخ ملی شدن صنعت نفت طبیعتاً مطالب ناقص تحویل می‌دادند و ترجیح‌بند آنها در بحث‌ها، وقتی کارشان به بن‌بست می‌کشید "خیانت‌های حزب توده"، "نفت شمال"، "فرقه دموکرات آذربایجان و کردستان" و "جنایات استالین" بود. آنها از "جنایاتی از استالین" خبر داشتند که خود استالین هم خبر نداشت. دانشجویان جبهه ملی از مقوله امپریالیسم سخن نمی‌گفتند، زیرا آنرا واژه لنینیستی می‌دانستند و لذا محصول تبلیغات کمونیست‌ها تبلیغ می‌کردند. آنها حاضر بودند صفت "ملی" را برای بیان منظور خود به کار ببرند، ولی از استفاده از واژه "ضدامپریالیستی" پرهیز می‌نمودند.

در آن دوران استفاده از واژه "ملی" که امروز برای خواننده و شنونده بی‌ضرر جلوه می‌کند، مفهوم خاصی برای جبهه ملی و تبلیغاتش داشت. جبهه ملی ایران، ملی بود، مصدق ملی بود، کشور ایران از یک ملت بود، مبارزات مردم ایران ملی بود، جبهه ملی‌ها میلیون بودند، و سایرین غیر ملی و کمونیست و نوکر بیگانه و انترناسیونالیست. این بود که با تعصب همه جا تلاش می‌کردند واژه ملی را جا بیندازند. وقتی در مورد نام کنفدراسیون جهانی دانشجویان

به جبهه ملی "فحاشی" کرده‌اند. جبهه ملی انکار ماهیت خویش را لازم داشت و باید بیان حقایق را "اتهام" جا می‌زد تا همیشه بتواند خود در نزد مردم نماینده ملت ایران جا بزند. یاد می‌آید برای نخستین بار در کنگره پنجم کنفدراسیون جهانی در شهر اشتوتگارت شرکت کردم. از تنها واحد دانشجویی که تعداد زیادی به کنگره آمده بودند واحد مونیخ بود. یکی از بحث‌های کلیدی درون این کنگره این بود که آیا کنفدراسیون باید به اتحادیه جهانی دانشجویان IUS که مملو از سازمان‌های دانشجویی کشورهای سوسیالیستی و انقلابی و ضد فاشیست بود بپیوندد و یا در سازمان کنفرانس بین‌المللی دانشجویان که سازمانی ضد کمونیستی و آمریکا ساخته بود باقی بماند. نمایندگان جبهه ملی و در راسشان خسرو شاکری زند، علی شاکری زند و قطب زاده از کنفرانس بین‌المللی حمایت می‌کردند و علی شاکری زند در حمله به چپی‌ها در سخنرانی خویش بیان کرد که "شما از سرشت ویژه نیستند و از مصالح خاص برش نیافتاید" و این در واقع اشاره به سخنرانی استالین بود که وی آنرا حالا به صورت ارباب، وسیله برای مبارزه با کمونیست‌ها و پیوستن به کنفرانس بین‌المللی دانشجویان کرده بود.

در همین کنگره خسرو شاکری، احمد سلامتیان را که بدون کوچک‌ترین مشکلی، با آن همه سر و صدا در ایران و پرونده‌های کوچک و بزرگ، ایران را ترک کرده بود، به عنوان نماینده دانشجویان دانشگاه تهران معرفی کرد که به شدت مورد اعتراض صادق قطب زاده قرار گرفت که نمایندگان واقعی و منتخب دانشگاه تهران را آقایان بنی صدر و توسلی نامید و بیان کرد نمی‌شود احمد سلامتیان را به عنوان نماینده دانشجویان دانشگاه تهران جا زد. در آن زمان برایم جالب بود که کسانی که خود را مخالف اعمال و تقلب‌های رژیم شاه می‌دانند و مدعی‌اند که صمیمانه برای ملت ایران مبارزه می‌کنند چگونه به خودشان اجازه می‌دهند، آدم‌ها را به جای همدیگری جا زنند و تاریخ را تحریف کنند. طبیعی بود که حق با صادق قطب زاده بود. این آغاز اختلافات درون جبهه ملی دوم و انشعاب گروه بنی صدر بود که بازتاب آنرا ما در درون کنفدراسیون می‌دیدیم.

حمله کنند. بدون درک این تحول و ارزیابی از گردش‌های راست به "چپ" جبهه ملی، که سرانجام به تلاشی آنها منجر شد و حتی برخی از همین رهبران یک‌شبه کمونیست شده‌ی آنها را به سخنگویان و عاملان سیاست خارجی آمریکا نظیر "انقلابی معروف" آقای حسن ماسالی بدل کرد، رویدادهای درون کنفدراسیون را به صورت علمی نمی‌توان بررسی کرد و تاریخ کنفدراسیون را واقع‌بینانه و نه ضد کمونیستی نوشت. در مورد این آقای حسن ماسالی می‌شود کتاب‌ها نوشت و نقش وی را در لیبی، عراق، سوریه، لبنان، یمن و همکاری با جاسوسان روسیه و با مقامات این کشورها و پول‌های باد آورده آنها برملا کرد، ولی طبیعتاً باید این حق را نخست برای دوستان جبهه ملی و نزدیک ایشان محفوظ داشت که در یک انتقاد از خود جانانه، نقش جبهه ملی ایران و رهبرانش را در عراق و لیبی و دلارهای نفتی و خرج حامی‌وار آن در خارج از کشور را برملا کنند و به نقش جبهه ملی در خارج بپردازند و تاریخ این تشکل را مورد بررسی قرار دهند. ولی جبهه ملی‌ها ترجیح می‌دهند علیه کمونیست‌ها تاریخ بنویسند تا اطلاعات دست اول خودشان را که مسئله به روز بوده و همه شاهدان آن زنده‌اند بر ملا سازند، زیرا همه این رهبران از افشاء‌گری‌های متقابل هراس دارند و از قدیم گفته‌اند چاقو دسته خودش را نمی‌برد.

صرفنظر از این جنبه طبقاتی برخورد نمایندگان بورژوازی ملی به جنبش دانشجویی و به مبارزات مردم ایران، این سازمان برای استقلال ایران و بر ضد دیکتاتوری شاه، صمیمانه مبارزه می‌کرد. آنها خواهان انتخابات آزاد و اجرای بی‌وقفه قانون اساسی در ایران بودند. آنها شاهی را می‌خواستند که سلطنت کند و نه حکومت و کودتای خائنانه ۲۸ مرداد را ضد ملی و ضد حکومت قانونی دکتر مصدق اعلام کرده و در ایران خواهان استقرار یک حکومت قانونی بودند. جبهه ملی یک نیروی دموکراتیک بود و لذا به عنوان یک نیروی ملی و دموکراتیک در جبهه‌ای قرار داشت که برای آزادی، دموکراسی و استقلال ایران مبارزه می‌کرد. مبارزه ملی و دموکراتیک جبهه ملی طبیعتاً به علت ماهیت طبقاتی دوگانه بورژوازی ملی همیشه مشروط بود و مشروط هست و باقی می‌ماند. جبهه ملی با توجه به این ماهیت بود که نقش مثبتی در جنبش دانشجویی ایفاء می‌کرد و با نفی واقعیت وجود طبقات مدعی این بود که رهبر کل ایران است. جبهه ملی فکر می‌کرد اگر به صورت علمی ماهیت طبقاتی این حرکت بورژوازی را بیان کنند

عراق صورت می‌گرفت، اظهار نظر کند. در آن دوران آقایان حسن ماسالی، کامبیز روستا، خسرو پارسا و... تنی چند از آنها در محضر امام خمینی بودند و با دفتر ایشان مامشات می‌کردند. بورژوازی ایران همیشه مبارزه را زد و بند، دوز و کلک و گاوبندی می‌دید است و به نیروی توده‌ها اعتقاد نداشته است. آنها همیشه خواسته‌اند مسایل را بدون شرکت مردم در بالا حل و فصل کنند. اخاذی آنها از معمر قذافی که پرونده هایش را ساواک در زمان شاه رو کرد و اسناد آن در کتاب "مسایل مورد مشاجره" میان فدائیان و مجاهدین م- ل رو شد و نقش حسن ماسالی و خسرو پارسا برملا گردید زبان زد خاص و عام بود، ولی رهبران جبهه ملی ایران بر روی این همه فساد و کثافت‌کاری و همدستی با بیگانگان خاک می‌پاشیدند و هنوز هم می‌پاشند. تحریف تاریخ ایران برای آنها، در خطوط مقدم مبارزه قرار دارد، زیرا از داوری مردم ترس دارند. جالب این است که یک "پژوهشگر" پر مدعا و با پشتکار بورژوا را پیدا نمی‌کنید که چاقوی تیز جراحی را بر دارد و به کالبد شکافی این جبهه ملی ایران و تکاملش و نقشی را که از زمان مصدق تا به امروز چه در ایران، چه در خارج از کشور و چه در خاور میانه و چه در زمان انقلاب و چه بعد از انقلاب بازی کرده است، بشکافد و به اطلاع مردم برساند. تا بخواهید از خیانت کیانوری‌ها، حزب توده ایران و حزب کمونیست ایران کتاب نوشته‌اند، ولی از خیانت حسن ماسالی‌ها، خسرو پارساها و سایر رهبران جبهه ملی ایران که در آغوش البکر، صدام حسین، معمر قذافی، خسبیده بودند، و برای تجزیه ایران فراخوان صادر می‌کردند، سخنی در میان نیست. خود "پژوهشگران" مشهور جبهه‌ای که در متن فعالیت‌های دوستانشان قرار داشتند و شاهدان زنده‌اند و کتابخانه‌ها در مورد جعل تاریخ جنبش کمونیستی ایران و جهان نوشته‌اند، برای جمع جبهه ملی، آنقدر ارزش قایل نبودند تا حتی به نگارش یک کتاب در این زمینه بپردازند. واقعیت این است که بسیاری از رهبران این جبهه ملی به یکباره رنگ عوض کردند و با ماهیت ضدکمونیستی خویش نقاب "کمونیستی" به چهره زدند تا با کمونیست‌ها بهتر بتوانند مبارزه کنند. روشن است که این عده با این سوء سابقه نمی‌توانند در مورد گذشته ضدکمونیستی خویش به داوری شرافت‌مندان بنشینند. آری، نگارش چنین کتاب تاریخی و علمی، نقش برخی شخصیت‌های کاذب و دلال و خرابکار و کاسبکاری‌های سیاسی بسیاری از آنها را به خوبی نقش بر آب می‌کرد و می‌کند. آنها حتی شرم دارند نشریات قدیم جبهه ملی

جبهه ملی دوم ایران در خارج از کشور

سال‌ها بعد از کودتا هواداران جبهه ملی در اروپا و آمریکا که با حصر خانگی دکتر مصدق و محدودیت فعالیت‌های سیاسی وی روبرو شده و از کمبود شخصیت برای بسیج و سازماندهی رنج می‌برند، ناچار شدند با الهام از "راه مصدق" به ایجاد تشکل دست زده و خود را حفظ کنند. در این تشکیلات عوامل سرشناس ضدکمونیسم حضور داشتند و یکی از لبه‌های تیز مبارزه خویش را بر ضد کمونیسم گذارده بودند. جبهه ملی ایران در خارج از کشور امپریالیسم آمریکا را آزادی‌خواه جلوه می‌داد و با آنها برخورد دوستانه داشت. نشریه "ایران آزاد" در عین حمایت از دکتر مصدق و انتقاد به دربار و شخص شاه، به شدت با کمونیست‌ها و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به مبارزه بر می‌خاست. بروز رویزیونیسم در شوروی، روی کار آمدن خروشچف و انشعاب در حزب توده ایران، زمینه تحولاتی را در جبهه ملی گشود تا میدان را برای افراد انقلابی‌نما درون این تشکل باز نماید. البته فعالیت این تشکل بورژوازی ملی در خارج در افشاء استبداد سلطنت و در مبارزات دموکراتیک کنفدراسیون جهانی بسیار مفید و موثر بود. ولی به تدریج در رقابت با کمونیست‌های در حال پیشرفت، تا خود را "کمونیست ناب" جلوه داده و از جناح "چپ" به کمونیسم بتازد، به مصداق کلاگی که می‌خواست راه رفتن کبک را یاد بگیرد راه رفتن خودش را نیز فراموش کرد، تشکل سنتی آنها متلاشی شد. جبهه ملی ایران وقتی بوی "پول" و "انقلاب" به مشامش رسید، به خاور میانه کوچ کرد و برای "استفاده از تضادها" به دامن البکر و صدام حسین خزید و به فروش منافع ایران تن در داد و با جریان‌های مذهبی و از جمله خمینی محشور شد، برنامه‌ای منتشر کرد که در آن برای جلب نظر ساکنان نجف و کربلا و شخص آیت‌الله خمینی از تساوی حقوق زن و مرد سخنی به میان نیاورد. به خاطر دارم که جبهه ملی ایران این برنامه را اشتباهی به آدرس توفان ارسال کرده بود و توفان در یک مقاله انتقادی دل و روده این برنامه ارتجاعی در برخورد به زنان را به در آورد. جبهه ملی ایران به رهبری آقای حسن ماسالی و شرکاء برنامه خود را یواشکی جمع کرد و حتی یک نفر از رهبران، کادرها و اعضاء این تشکیلات "دموکراتیک"، تا به امروز هم پیدا نشده است که به ماهیت این برنامه و هدف از انتشار آن و زد و بندهای گنبدیده سیاسی پشت پرده که در

جبهه ملی و عدم شناخت از امپریالیسم

جبهه ملی ایران حتی بعد از سرنگونی دکتر مصدق نیز حاضر نبود ماهیت امپریالیسم آمریکا را برملا کند. آنها میان دو جناح دموکرات‌ها و جمهوریخواهان فرق ماهوی می‌گذاشتند و چنین جلوه می‌دادند که گویا توافق آمریکا با کودتا به علت بر سر کار آمدن آیزنهاور بوده است. جبهه ملی‌ها هرگز نفهمیدند که مصدق تا زمانی حق تنفس داشت که نزاع میان امپریالیسم قدرتمند آمریکا و امپریالیسم فرتوت و در حال تضعیف انگلستان بر سر تقسیم مناطق نفوذ و انرژی فسیلی در منطقه به پایان نرسیده بود. وقتی این مبارزه به پایان رسید و توافقات در سطح امپریالیست‌ها به سرانجام رسید، دیگر به سیاست مستقل مصدق که به طور عینی عامل فشاری به امپریالیسم انگلستان بوده تا آمریکا به خواسته‌هایش برسد، نیازی وجود نداشت. اطرافیان آمریکائی مصدق به یکباره جبهه عوض کردند و در مقابل وی ایستادند و مصدق بازهم خطر امپریالیسم آمریکا را حس نکرد. سیاست مصدق به بن‌بست رسیده بود و یا می‌بایست به جبهه زحمتکشان نزدیک می‌شد و با تکیه به مردم، با مبارزه علیه ارتجاع داخلی در ایران، بر ضد ملاکان، و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم در جهت تعمیق مبارزه برای کوتاه کردن دست استعمار انگلیس از صنعت نفت ایران تلاش می‌کرد و یا تسلیم می‌شد و کنج عزلت اختیار می‌کرد. مصدق راه دوم را انتخاب کرد. مصدق در حصر خانگی نیز هرگز مردم را به قیام، به مبارزه بر ضد ملاکان و یا امپریالیسم فرانخواند. پیروان مصدق چه در داخل ایران و چه در خارج از ایران برای روی کار آمدن کندی‌های دموکرات در انتخابات آمریکا سینه می‌زدند.

جبهه ملی ایران منکر آن می‌شد که مصدق به اصول سازماندهی و ایجاد تشکیلات اعتقادی نداشته است، زیرا چنین اعترافی نفی موجودیت جبهه ملی دوم بود. جبهه ملی می‌خواست با دست چند رجل سیاسی معتمد، دنیا و ایران را تغییر دهد. افکار وی ایدئالیستی و گمراه کننده بود. خود جبهه ملی دوم و سوم تلاش کردند بر این خطاهای مصدق سرپوش بگذارند، ولی آنها هرگز نتوانستند مبانی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تئوریک تشکلشان را مدون کنند. و به همین جهت نیز همیشه نوسان داشته و از هم پاشیدند. جبهه ملی تشکیلات نبود، جمعی از

ایران را، از جمله "ایران آزاد" ارگان این سازمان را در شبکه مجازی قرار دهند. زیرا اسناد تفکر اصلاح‌طلبانه و ضدکمونیستی آنها را برملا می‌کند. پاره‌ای رهبران آنها هنوز هم در محافل امپریالیستی فعالند و خود را "کمونیست ناب" جا می‌زنند و در روی آنتن‌های شبکه خبری امپریالیستی مستمرا معرفی می‌شوند تا برای خرابکاری‌های بعدی در پوست پیاز حفظ شوند. بعد از درگذشت دکتر مصدق هر کس و ناکسی خود را جبهه ملی جا می‌زند دلایلش یکی این است که مصدق دارای تشکلی نبود و به همین جهت نیز از یک مرامنامه و خطمشی دراز مدت برخوردار نبود. این وضعیت استمرار و تدام را در این جریان از بین می‌برد و کسی نمی‌توانست حقانیت وفاداری خود را به "خطمشی" جبهه ملی اثبات کرده و هویت ملی خود را نشان دهد. جبهه ملی ایران بعد از درگذشت مصدق به یک ملوک‌الطوایفی بیش‌تر شباهت داشت تا به یک مملکت متمرکز و مقتدر. این اوضاع مضحک در آستانه انقلاب چون تیر خلاصی به این سازمان بود. هر "شخصیت" جبهه ملی خود را ادامه دهنده "راه مصدق" جا می‌زد. کار به آنجا رسید که حتی تماس به پسر شاه نیز قباحت خود را از دست داد زیرا با منطق جبهه ملی می‌شد استدلال کرد که مصدق هرگز مخالف سلطنت نبوده است و ایجاد جبهه متحد با سلطنت طلبان و پیروان رضا پهلوی مغایرتی با نظریات دکتر مصدق نداشته است. جبهه ملی ایران البته تلاش فراوان کرد تا حرکت جبهه ملی و نظریات دکتر مصدق را تئوریزه کند و از آن در مقابله با کمونیست‌ها "مانیفست" بسازد که در این امر هرگز موفق نبود. آنها پیامبرگونه مدعی بودند که اگر مصدق زنده می‌ماند هوادار جمهوری می‌شد و این در حالی بود که مصدق سال‌ها بعد از کودتای ۲۸ مرداد زنده ماند ولی نظریه‌ای در مورد حقانیت حکومت جمهوری منتشر نکرد. وی تا آخر عمر خواهان اجرای دقیق و احترام به نص صریح قانون اساسی مشروطیت بود. زیرا مصدق شخصیت ملی‌ای بود که از سرمایه‌داری و دنیای سرمایه‌داری دفاع کرده و دشمن کمونیسم بود و سر هم‌بندی یک تئوری علمی برای جلب و فریب نیروهای انقلابی ایران از جانب جبهه ملی ایران آب در هاون کوبیدن بود. مانیفست جبهه ملی ایران همان کتاب سیاست موازنه منفی آقای حسین کی‌استوان بود که با استناد به مذاکرات مجلس چهاردهم پرچم بقائی به دست جبهه ملی ایران داده بود که مرتب به مسئله امتیاز نفت شمال اشاره کند تا چیزی برای گفتن داشته باشد.

موج عظیم مبارزه ضدامپریالیستی مردم جهان از الجزایر گرفته تا کنگو، فلسطین، ویتنام، کوبا و... ناچار بودند از این واژه استفاده کنند تا میان مردم ایران و جهان منفرد نشوند. جبهه ملی در واقع برای حفظ منافع طبقاتی خود رنگ عوض می‌کرد. این جبهه ملی حتی حاضر نیست برای آموزش نسل آینده ایران نشریات قدیمی خویش و یا ارگانش "ایران آزاد" و یا "باختر امروز" را منتشر کند و در شبکه مجازی در اختیار مردم ایران قرار دهد. زیرا این دو سند گویای نوسانات ضدکمونیستی آنها، صعودشان به پذیرش مصلحتی "کمونیسم" چریکی و همکاری با عراق، لیبی، یمن و... سایر ممالک سخاوتمند و دست و دل‌باز منطقه است. آنها حتی برای پیشبرد مقاصدشان به فشار دولت عراق تسلیم شده و به نوعی همکاری با تیمور بختیار در عراق تن در دادند. بعد از شکست انقلاب بهمن، به جز افراد معینی، سایر آنها به اصل خود بازگشتند و دوباره خواستار "دنیای آزاد" شدند، از به کار بردن مقوله امپریالیسم پرهیز کردند تا مبدا به یکباره "سنگ" شوند. در این عرصه نقش مخرب رویونیست‌ها را نباید از یاد برد.

شخصیت‌های بودند که تشخیص صلاحیتشان به عهده مصدق بود. طبیعتاً با این راه و روش هیچ کشوری را نمی‌شود با مداومت و مستمر اداره کرد. حتی از این راه نمی‌شود نان روز تهیه کرد و تناول نمود.

جبهه ملی همیشه از استعمال مقوله امپریالیسم طفره می‌رفت و آنرا ساخته و پرداخته لنینیسم و کمونیسم می‌دانست. برای آنها دنیای سوسیالیسم و دنیای امپریالیسم وجود خارجی نداشتند. آنها برای فرار از بیان واقعی دنیای زحمتکشان که دنیای سوسیالیسم بود، از ممالک پشت پرده آهنین و "دنیای آزاد" سخن می‌راندند و آنرا تبلیغ می‌کردند. در جایی نیز چنانچه مجبور بودند به امپریالیسم اشاره کنند، برای استتار ماهیت امپریالیست‌ها، از "امپریالیسم شوروی" در زمان استالین سخن می‌راندند. برای آنها شوروی همیشه "امپریالیست" بود و آمریکا همیشه "دنیای آزاد". جالب آنکه وقتی شوروی امپریالیستی شد، آنها با شم طبقاتی خویش به حمایت از امپریالیسم نوخاسته شوروی به رهبری خروشچف- برژنف- گورباچف پرداختند. آنها آزادی ممالک اروپای شرقی توسط ارتش سرخ، از چنگال هیتلر و بورژوازی فاشیستی این ممالک در جنگ کبیر میهنی به رهبری استالین را، که در اتحاد با هیتلر به شوروی تجاوز کرده بودند، به عنوان مناطق اشغالی روس‌ها بیان کرده و تبلیغ می‌کردند. این ماهیت جبهه ملی ایران بود. جبهه ملی چه در دورانی که مملو از چند شخصیت سرشناس و محبوب بود و چه در دوران جبهه ملی دوم که در ایران سازمانی از جمله با شرکت دشمنان سرشناس حزب توده ایران نظیر خنجی و حجازی سرهم بندی کرده بودند، سازمانی هوادار نظام سرمایه‌داری و سرمایه‌داران بود که متحدان خویش را در غرب به ویژه در آمریکا جستجو می‌کردند. این تشکل در ایران و در خارج ایران حتی حاضر نشده بود از تجربه کودتای ۲۸ مرداد بی‌آموزد و آنرا به نسل بعدی منتقل کند. جبهه ملی ایران حتی برای آموزش آیندگان حاضر نشده است گذشته خویش را مورد انتقاد قرار دهد و نتایج آنرا در اختیار نسل بعدی قرار دهد. این تشکل از انتقاد از خود می‌ترسد، زیرا وحشت دارد مردم به ارتباطات درونی و روابطش با ممالک بیگانه و حتی آمریکائی‌ها پی ببرند. البته در اواخر عمر، جبهه ملی سوم مجبور شده بود واژه امپریالیسم را بر زبان آورد، ولی نه از آن جهت که به آن اعتقاد درونی داشت، بیش‌تر از آن جهت که در دنیای قرن بیستم این واژه به وی تحمیل شده بود و آنها برای استتار ماهیت خویش در مقابل

ترس متهم شدن به تملقات کمونیستی و نزدیکی به شوروی همواره احتیاط می‌کرد موجبات ناراحتی آمریکائی‌ها را فراهم نیآورد و مک کارتی را در آمریکا تحریک نکند و به همین جهت همه پیشنهادات کشورهای سوسیالیستی برای خرید نفت ایران را که اسنادش رسماً منتشر شده است رد کرد. من در جلد نخست کتابم در این مورد به اندازه کافی سند و مدرک منتشر کرده‌ام. از این گذشته سبک نگارش نویسنده جالب است. وی مدعی است که:

"مصدق جهت افشای سیاست روسیه از دولت مزبور نیز تقاضای کمک بدون قید و شرط نمود..." (تکیه همه جا از منتقمی است).

نخست اینکه واژه نیز به این مفهوم است که مصدق از آمریکا هم تقاضای کمک بی قید و شرط کرده بود که سراپا کذب است و دوم اینکه اگر مصدق به فروش نفت نیاز داشت به چه دلیل به ریاکاری متوسل شد و پیشنهاد خودش را با نیت "جهت افشای سیاست روسیه" به میان آورد و نه برای اعلام صمیمیت در فروش نفت ایران به روسیه که به نفع مردم ایران بود. چرا مصدق اساساً باید با اعتقاد به "سیاست موازنه منفی" با آمریکا کنار بیاید ولی به روسیه کلک بزند؟

نویسندگان هم مصدق را خراب می‌کنند و هم به جعل تاریخ می‌پردازند و این ناشی از انگیزه ضدکمونیستی آنهاست.

زنده یاد خسرو شاکری زند که عضو هیات اجرائیه جبهه ملی و تاریخ‌نویس و پژوهشگر بود و در تمام این مدت در خارج از کشور به همه این مدارک دستیابی داشت، لب از کام نمی‌گشاید و بیان نمی‌کند که این اکاذیب نه با تاریخ جبهه ملی ایران و نه با تاریخ ایران نسبتی ندارد. خسرو همانگونه که گفتم درک ضدکمونیستی از تاریخ ایران داشت و هر جا احساس می‌کرد به زعم خود سندی بر ضد کمونیسم پیدا کرده تلاش وافر می‌نمود که آن سند را برای ایجاد اغتشاش فکری در میان کمونیست‌ها منتشر کند. فریدون کشاورز عامل روسیه خروش‌چفی یکی از منابع وی محسوب می‌شد. خیانت رویزیونیست‌ها نیز این امکان را برای وی فراهم می‌کرد.

دشمنی جبهه ملی ایران با سوسیالیسم

جبهه ملی ایران دشمنی خویش را با کمونیسم حتی در خارج از کشور نیز حفظ کرده بود و در نشریات خود به جعل تاریخ ایران می‌پرداخت. هواداران و اعضاء این جبهه در بحث‌های خویش همیشه به این جعلیات که خود منتشر کرده بودند به مصداق "خود گوئی و خود خندی" برای فریب دانشجویان ساده دل دست می‌زدند و کمونیست‌های صدیق نمی‌توانستند به صورت علنی دروغ‌های این ضدکمونیست‌ها را برملا کنند، زیرا با خوردن برچسب کمونیست به آنها فوراً تحت نظر ساواک قرار گرفته و لو می‌رفتند. از جمله اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا کتابی منتشر کرد به نام "مصدق و نهضت ملی ایران" که در آن کتاب در صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷ آورده بود:

"دولت مصدق در بهمن ماه ۱۳۳۰ به کلیه کشورها (من جمله روسیه و سایر کشورهای سوسیالیستی) اطلاع داد که می‌توانند نفت ایران را خریداری کنند و برای خنثی کردن دسیسه تحریم خرید نفت اعلام داشت که کسانی که حاضر شوند نفت ایران را بخرند، به مدت سه سال در قیمت، ۵۰ درصد تخفیف دریافت خواهند کرد، ولی هیچ یک از دول این دعوت مصدق را نپذیرفتند. بلوک غرب را انگلیس و آمریکا جلوگیری کرده بودند و بلوک شرق را روسیه شوروی".

توزیع‌گران این اکاذیب به منبع بی‌اعتبار دیگری به نام "خبرنامه جبهه ملی ایران" استناد می‌کردند. در همین کتاب جاعلین تاریخ ایران می‌نویسند:

"مصدق جهت افشای سیاست روسیه از دولت مزبور نیز تقاضای کمک بدون قید و شرط نمود و از دولت شوروی خواست که:

۱- یک کمک ۲۰ میلیون دلاری در اختیار دولت وی بگذارد

۲- از ایران نفت بخرد

۳- طلاها و مطالبات ایران را بازپس دهد" (همانجا صفحه ۱۰۷).

نگارندگان مدعی‌اند که این سند را از "خبرنامه جبهه ملی ایران" شماره ۲۲ مرداد ۱۳۵۰ بازگو کرده‌اند. روشن است که همه این ادعاها دروغ محض و جعل تاریخ ایران است. دکتر مصدق از

ایدئولوژیک دیگری عرضه می‌کرد تا بتواند آنها را به دور یک محور واحد حفظ کند. تدوین یک "ایدئولوژی" به نام "راه مصدق" نیز نمی‌توانست در دوران پرتلاطم انقلابی سال‌های ۶۰ و به ویژه اواخر سال‌های ۶۰ و ۷۰ راه نجاتی برای ضرورت بقاء جبهه ملی ایران فراهم آورد. به یکباره زیر پای جبهه ملی ایران خالی شده و این تشکل به بحران هویت دچار گشته بود. دیگر در شرایط کنونی جهان دنباله‌روی از "راه مصدق" که معلوم نبود و نیست که چه راهی است، امکان پذیر نبود. به ویژه اینکه حزب توده ایران و سازمان‌های سیاسی مارکسیستی لنینیستی موجود و یا سازمان‌هایی که مدعی بودند مارکسیست لنینیست هستند، دارای برنامه، اساسنامه و بر اساس علم مارکسیسم دارای خط‌مشی‌ای برای پیشبرد امر انقلاب ایران بوده و در عرصه مبارزه اجتماعی میدان‌های وسیعی را اشغال کرده بودند. با "راه مصدق" نمی‌شد از هیچ کوچه‌ای به میدان راه یافت. همه جا دیگر اشغال بود. وجاهت عمومی نیز بر قبول مارکسیسم لنینیسم قرار داشت. جبهه ملی ایران باید در این شرایط جدید ابراز وجود می‌کرد و هویت جدیدی برای خودش دست پا می‌نمود. این تشکل به یک باره به نفی قانون اساسی مشروطیت ایران که تا کنون از آن الهام می‌گرفت و فرش زیر پایش بود، پرداخت و خواهان سرنگونی رژیم و برچیدن بساط سلطنت به طور کلی و مبلغ راه مبارزه مسلحانه چریکی گروه‌های منتسب به مارکسیسم گردید. طبیعتاً این دگردیسی حساب‌گرانه و طبقاتی ربطی به مارکسیسم لنینیسم نداشت، ولی در تئوری و عمل نافی همه سیاست‌ها، برنامه و اهداف جبهه ملی سنتی ایران بود. و این در وضعیتی به وجود آمد که آنها علی‌رغم دگردیسی و تغییر هویت خود، برای فریب دانشجویان و مردم هنوز خویش را جبهه ملی ایران می‌نامیدند!!! و آنها تاجرانه از قبیل سرمایه‌گذاری بر روی خوشنامی دکتر مصدق ارتزاق می‌کردند. آنها همه نظریات مصدق را به دور افکنده و به مصداق کلاغی که آمد راه رفتن کبک را یاد بگیرد راه رفتن خودش را نیز از یاد برد، پرچم‌های "سرخ" به دست گرفتند و خود را یکشبه "کمونیست" نامیدند. و البته از آن جهت که لازم بود به عنوان یک سازمان متعهد و جدی مرزهای خویش را با سایر سازمان‌های موجود مدعی کمونیسم روشن کنند تا متهم به تفرقه در جنبش کمونیستی نشوند، خودشان را "کمونیست‌های ناب" جا زدند، که نه با انقلاب سوسیالیستی اکتبر کار دارند، نه با رفیق استالین، نه با حزب توده ایران و نه با ...، بلکه فقط با مارکس و

بحران هویت جبهه ملی ایران و دگردیسی آنها

جبهه ملی ایران سنت تشکیلاتی نداشت. بود و نبود جبهه ملی ایران، وابسته به شخصیت دکتر محمد مصدق می‌شد. همه برنامه‌اش اصلاحات روبنائی در پاره‌ای عرصه‌های دموکراتیک نظیر آزادی انتخابات بود. بر اساس نظریات دکتر مصدق، شاه باید سلطنت کند و نه حکومت، زیرا قانون اساسی شاه را از هر گونه مسئولیتی مبرا دانسته و کسی که به مردم و قوه مقننه پاسخگو نباشد، نمی‌تواند مسئولیت‌هایی را بپذیرد که وی را به پاسخگوئی وا می‌دارد. مقامی که از مسئولیت مبراست نمی‌تواند به خاطر اشتباهاتش مورد مواخذه قرار گیرد. دکتر مصدق هیچگاه مخالف رژیم سلطنت و قانون اساسی مشروطیت ایران نبود و بارها نیز این افکار خویش را بدون ابهام بیان کرده که به قانون اساسی مشروطیت و وفاداری به سلطنت پهلوی سوگند یاد کرده است. وی بعد از کودتا خود را حکومت قانونی ایران می‌دانست.

مصدق تا روز آخر زندگی خویش به این اصول وفادار ماند و هرگز خواهان سرنگونی رژیم سلطنت پهلوی نگردید.

جبهه ملی وقتی مجدداً در سال ۳۹ آغاز به فعالیت کرد همین روشن دکتر مصدق را در سرلوحه برنامه خویش نوشت و با نقض قانون اساسی از جانب شاه به مبارزه پرداخت. آنها مخالف استبداد شاهی بودند و نه مخالف نظام سلطنت.

جبهه ملی ایران که در خارج از کشور زندگی می‌کرد و خود را ادامه دهنده جبهه ملی دوم در ایران می‌دانست، از این افکار الهام می‌گرفت. تا زمانی که دکتر مصدق در قید حیات بود، با تکیه به وی و الهام از نظریات وی، برای خود در تلاش ایجاد یک هویت سیاسی بود. جبهه ملی در خارج از کشور مانند چکی بود که تا مصدق زنده بود از پشتوانه برخوردار می‌شد و بعد از درگذشت دکتر مصدق این منبع زنده الهام جبهه ملی ایران به یکباره از بین رفت و به چک بی‌محل تبدیل شد. درگذشت دکتر مصدق سیاستمدار الهام‌بخش جبهه ملی ایران، همزمان مرگ این جبهه ملی سنتی نیز بود.

جبهه ملی ایران در خارج از کشور که فاقد شخصیتی سرشناس و مورد قبول عموم بود با وضعیتی روبرو شده بود که خطر تلاشی‌اش را در برداشت. حال باید به هواداران خویش خوراک

می‌گرفت. این سازمان به همه آرمان‌های مصدق خیانت کرد و کسی خودش را در این عرصه پاسخگو نمی‌داند و در عوض با انبانی از اتهام و دروغ برای تخریب کمونیست‌ها به میدان می‌آیند و جزوات و آثار ضد کمونیستی با پول استخبارات عراق منتشر می‌کنند و...

بحران هویت و دگردیسی جبهه ملی ایران از جانب خود تاریخ نگاران جبهه ملی که فقط ماموریت مبارزه با کمونیسم را داشتند و دارند نوشته نمی‌شود، زیرا همه دست اندرکاران این سازمان که "کمونیست‌های دو آتشه" از کار در آمده‌اند باید در مورد دورانی که هنوز ضد کمونیست‌های دو آتشه بودند توضیح دهند و در مورد تحول و تکامل خود و سازمانشان تحلیل علمی ارائه دهند که افکار عمومی بپذیرد. این کار از عهده آنها خارج است و تا در قید حیات هستند کوچک‌ترین تلاشی برای روشن کردن این گوشه‌های تاریک تاریخ ایران نمی‌کنند. زیرا پای همه آنها در گیر پترودلارهای لیبی و عراقی است.

انگلس و لنین (که وی را نیز بعداً به دور انداختند) و "رفیق" تروتسکی "مارکسیست" دمخوردند. پیدایش جریان‌های خرده بورژوازی چریکی که بیان نظریه ضد حزبی و بی‌حزبی و التقاط ایدئولوژیک بود، روپوشی شد تا جبهه ملی ایران برای خود هویت جدید دست و پا کند، بدون اینکه در ایران حتی به صورت ذهنی دارای پایگاه طبقاتی باشد. فقدان حزبیّت که همان فقدان حزب طبقه کارگر باشد، بهترین داروی شفابخش جبهه ملی ایران بود، زیرا مسئله رهبری طبقه کارگر را در انقلاب منتفی می‌کرد و دست جریان‌های غیر پرولتری و ضد حزبی را در کسب قدرت سیاسی باز می‌گذاشت. یک مشت کاسبکار سیاسی دکانی راه انداختند تا اشتباهات فاجعه آمیز خویش در جنبش مردم ایران را ترمیم کنند و سنت مبارزه ضد کمونیستی خویش را و این بار در البسه "کمونیست" ادامه دهند. پذیرش خطامشی چریکی مبارزه مسلحانه که ماهیتاً خرده بورژوازی و انقلابی بود کاتالیزاتوری بود تا جبهه ملی سنتی ضد کمونیست خود با یافتن این حلقه مفقوده از حسیض ضد کمونیسم به اوج "کمونیسم ناب" برساند. جنبش چریکی به عنوان حلقه واسطه، برای جبهه ملی ایران در خارج از کشور نقش داروی شفا بخش را بازی کرد. این بحران هویت جبهه ملی در تمام عرصه‌های کار سیاسی و دموکراتیک، ضربات جبران ناپذیری به مبارزه مردم ایران زد. هیچکس در جبهه ملی ایران خود را پاسخگوی این اشتباهات و توضیحات لازم و مقنع به مردم ایران نمی‌داند.

هیچکس توضیح نمی‌دهد که چگونه جبهه ملی هوادار قانون اساسی و شرکت در انتخابات آزاد، راه پارلمانی، ضد کمونیست و دوست آمریکا، به یک‌باره ضد امپریالیست، هوادار سرنگونی رژیم سلطنت و استقرار سوسیالیسم در ایران به دست چریک‌های فدائی خلق ایران و سایر گروه‌های داخلی عجق و جغ خود ساخته و به رنگ سرخ درآورده و میرنده و ناچیز درونی خود گردید؟

هیچ کس در درون این جبهه ملی توضیح نمی‌دهد که بانی اخاذی‌های مالی آنها از سازمان استخبارات عراق و از دولت معمر قذافی، همکاری با سازمان استخبارات عراق در هم‌آهنگ ساختن "مبارزاتشان" با "مبارزه" تیمور بختیار در عراق، صدور اعلامیه مشترک در عراق با جریان‌های تجزیه طلب ایرانی و گمنام از جمله جبهه الاحواز که خوزستان را بخشی از عراق می‌داند و یا گروه گمنام هفت خواهران ناسیونالیست‌های آذری و... به چه منظوری صورت

کنند. به یکباره مصدق ضد سلطنت و انقلابی از کار در آمد تصویرهای وی را در دادگاه ارتش تغییر دادند و از دست معترض بلندشده وی مشت ساختند و به تفسیرهای خودسرانه از گفته‌های وی پرداختند، که البته به انشعاب درونی آنها منجر شد، بنی صدر و قطب زاده با این دروغ‌ها نمی‌توانستند سر کنند. آنها مصدق اصیل را می‌خواستند و می‌پرستیدند. بخش "چپ" جبهه ملی که با نظاره به عقب به جلو می‌آمد، فکر می‌کرد اگر رنگ کمونیست‌های ناب را به خود بزند و فقط با استالین به مخالفت برخیزد و به لنین انتقاد کند و ملقمه‌ای از لنین و تروتسکی و کاستریسم بسازد و با چریک‌های فدائی ضدحزبی دمخور گردد، امکان پیروزی بر مارکسیسم لنینیسم را دارد. رهبران این "چپ‌های ضدکمونیست که در اوج خوشنمایی جمهوری توده‌ای چین، لباس مائو به تن می‌کردند، به یکباره از "مائوئیسم" و نظریات ضدمارکسیستی وی سخن گفتند و با رویزیونیست‌ها هم صدا شدند و سر انجام نیز با آنها در خاورمیانه به همکاری پرداختند و این بهترین سند ماهیت طبقاتی و ضد کارگری آنها بود. همه جبهه ملی‌های "کمونیست" صفت "نوین" را به خودشان الصاق می‌کردند که مبادا با کمونیست‌های "سنتی" که همان مارکسیست لنینیست‌های واقعی بودند اشتباه شوند. روحیه و نفرت از کمونیست‌ها چون خط سرخی در تمام دوران عمر جبهه ملی ایران به چشم می‌خورد و بر خلاف نظر رویزیونیست‌ها هرگز نباید این مرزها را مخدوش کرد.

اندر داستان "کمونیست" شدن جبهه ملی ایران در خارج از کشور

جبهه ملی مصدق را دولت قانونی می‌نامید، زیرا بر این نظر بود که فرمان عزل دکتر مصدق توسط شاه مغایر روح قانون اساسی است و ناشی از کودتا بوده و لذا مصدق علی‌رغم اینکه محاکمه می‌شود و در حصر خانگی به سر می‌برد نخست وزیر قانونی ایران است. به این مفهوم همه نخست وزیرهای بعدی در زمان رژیم شاه غیر قانونی بودند به جز شخص شاه که قانونی بود، ولی به جای سلطنت حکومت می‌کرد. جبهه ملی ایران با الهام از مصدق همیشه خواهان آن بود که شاه سلطنت کند و نه حکومت و این اعتقاد خویش را تا روز آخر نیز حفظ کرد. بی‌جهت نبود پاره‌ای از کادرهای جبهه ملی ایران در زمان انقلاب به هواداری از شاپور بختیار که جزء رهبری جبهه ملی و مخالف انقلاب بود پرداختند. دکتر شاپور بختیار به صورت سنتی خواهان آن بود که سلسله پهلوی باقی بماند و شاه سلطنت کند و نه حکومت و برای تقویت استدلالش به نظریات دکتر مصدق استناد می‌کرد و تا روز آخر نیز از راه مصدق پیروی می‌نمود.

در خارج از کشور که جبهه ملی‌ها در مقابل کمونیست‌ها و ایده‌های انسانی و مترقی آنها توان مقابله نداشتند مرتب رنگ عوض می‌کردند و رهبران آن البسه "کمونیستی" و تاریخ‌نگاری به تن می‌کردند. ضدکمونیست‌های سرشناس غرب نیز که مرتب به تحریف تاریخ و مبارزه ایدئولوژیک با کمونیست‌ها مشغول بودند، با ایده‌های کارل پوپر و پوزیتیویسم منطقی به جنگ کمونیست‌ها آمده و با نفی دیکتاتوری پرولتاریا، بنای تاریخی سوسیالیسم در زمان استالین، نفی لنینیسم و حمایت از تروتسکی به نفی لنین رسیده و سپس با نفی لنین و بازگشت به مارکس و رجوع به آثار دوران جوانی کارل مارکس، یک مارکسیسم تمام عیار ضدکمونیستی از خود ساختند. برای پیوند زدن گذشته ضدکمونیستی با وضع کنونی خویش، کاتالیزاتور بازگشت به مارکس و شیرجه رفتن به منجلاب اکونومیسم بهترین کمربند نجات آنها بود. حال باید به آرایش مصدق می‌پرداختند و برای توجیه نوسانات سازشکارانه وی حزب توده ایران را که پس از خیانتش به مارکسیسم لنینیسم و دنباله‌روی از رویزیونیسم خروشچف و شوروی هدف موجه‌ای شده بود، آماج حملات خویش قرار می‌دادند، تا انظار را از خطاهای مصدق منحرف

عراق و اطلاعاتیه مشترک با حزب دموکرات کردستان ایران، و جبهه الاحواز و نشست و برخاست با "هفت برادران" ترک‌های ناسیونال شونیست آذری که از جانب سازمان امنیت عراق تغذیه می‌شدند به عهده کیست؟

معلوم نیست مسئولیت همدستی پاره‌ای از رهبران جبهه ملی ایران با شاپور بختیار و رضا پهلوی در بعد از انقلاب با کیست؟ چگونه این "کمونیست‌های نوین" و دو آتشه که پرچمدار جنبش چریکی در خارج از کشور بودند، به یکباره به دیروزگی رضا پهلوی رفتند؟

جبهه ملی ایران در مورد نقش حسن ماسالی رهبر کل این جبهه که با سازمان جاسوسی شوروی‌ها و استخبارات عراق و... تماس گرفته و در خواست کمک مالی کرده بود و یا در مورد نقش خسرو پارسا که در عراق با استخبارات صدام حسین تماس داشت و پول می‌گرفت و به یکباره کمونیست "دو آتشه" در ایران شده و کتب مارکسیستی را با جعل و تحریفات "لازم" تجدید ترجمه می‌کند، سکوت کرده است. جبهه ملی در مورد اتهام غیر مستقیم مجاهدین خلق در شورای ملی مقاومت به حسن ماسالی که وی اطلاعات درون شورا را به استخبارات عراق خبر می‌دهد سکوت می‌کنند. جبهه ملی ایران و هیچکدام از رهبران جبهه ملی دوم و یا سوم و... گزارشی در مورد اعمال خود رسماً و علناً منتشر نمی‌کنند و مسئولیت پاسخگویی به خلق ایران را بر عهده نمی‌گیرند و خودشان را پشت پرچم ملی کردن صنعت نفت از طرف مصدق پنهان کرده‌اند.

جبهه ملی ایران در ارگان سیاسی خویش به نام "ایران آزاد" از کشتار کمونیست‌ها در اندونزی توسط ارتجاع حاکم اندونزی به دست حزب لاه اندونزی با همکاری سازمان "سیا" حمایت می‌کرد و مدعی بود کمونیست‌ها مسئولیت شکست در همه جنبش‌های آزادیبخش را به عهده دارند. آنها همه دشمنان بشریت را با این روحیه ضدکمونیستی تبرئه می‌کردند.

جبهه ملی بر ضد علوم اجتماعی که جوامع بشری را جوامع طبقاتی می‌دانند بر می‌خیزد، زیرا واهمه دارد که وی را نماینده "بورژوازی ملی ایران" بیان کنند و ماهیت دوگانه آنها را بر ملا سازند. جبهه ملی خود را نماینده "ملت ایران" معرفی می‌کند و کمونیست‌ها را که متعهد به تحلیل طبقاتی و علمی هستند با همان روش‌های ضدکمونیستی و ارعاب، دشمنان مردم و

"انتقاد از خود" جبهه ملی ایران

یکی از انتقادات نیروهای انقلابی به دولت‌های ارتجاعی حاکم در ایران از شاه گرفته تا شیخ این بوده است، که این رژیم‌ها چون منتخب مردم نیستند و خود را بالای سر مردم قرار داده و برای آنها تصمیم می‌گیرند و اینکه آنها تنها تصمیماتشان را به مردم ابلاغ می‌نمایند و در مقابل مردم پاسخگو نیستند، رژیم‌های خودکامه و استبدادی هستند. رژیم‌هایی که حقوقی برای مردم قایل نباشند و اجازه ندهند در ایران، حتی یک انتخابات نسبتاً آزاد به همان مفهوم متعارف بورژوازی در سایر ممالک سرمایه‌داری، برگزار گردد، طبیعتاً نمی‌توانند و نمی‌خواهند از این مردم الهام بگیرند و به حرف آنها گوش فرا دهند. وقتی رژیمی مردم کشورش را شایسته و لایق حقوق انسانی و اجتماعی نداند، نیازی هم حس نمی‌کند که به این مردم پاسخگو باشد. خودش می‌برد و خودش می‌دوزد.

امری را که ما به رژیم‌های حاکم در ایران تا کنون ایراد گرفته ایم، خودمان نمی‌توانیم، اگر یک جو صمیمیت دارا باشیم، در روش مبارزه خود سرمشق قرار دهیم. همه سازمان‌های سیاسی که از منافع مردم ایران حمایت می‌کنند، باید به مردم ایران حساب پس دهند و به مردم ایران گزارش دهند و چنانچه مرتکب اشتباهی شده‌اند، آنرا به اطلاع مردم ایران برسانند و دلایل این اشتباهات را برای پرهیز از تکرار آنها، به صورت علمی و منطقی و با تجزیه و تحلیل لازم روشن گردانند. ابزار انتقاد از خود در تشکل‌های کمونیستی فقط بیان این نیست که این احزاب به یک وظیفه حزبی خویش عمل می‌کنند، در درجه اول به این مفهوم است که این احزاب برای مردم کشورشان و لیاقت آنها برای درک مسایل اجتماعی ارزش قایلند و به آن اهمیت می‌دهند. این عمل ملهم از اعتقاد عمیق به نقش توده‌ها و اهمیت مردم است. ملهم از احساس مسئولیت و علاقه به سرنوشت مردم و وفاداری به آرمان‌های مردمی است.

جبهه ملی ایران تا کنون در مبارزات خود به هیچ انتقاد از خودی دست نزده است و از انتقاد از خود نیز همواره فرار می‌کند. معلوم نیست مسئولیت همکاری‌های تدارکاتی و اخاذی از بیگانگان (لیبی، عراق، سوریه، یمن دموکراتیک و...) در خارج از کشور و یا همکاری با حکومت جمهوری اسلامی در بدو انقلاب و یا نزدیکی با تیمور بختیار رئیس سابق فراری ساواک در

ایران داشته و تمام مدارک آنها را نیز در اختیار دارند درمورد تاریخ جبهه ملی ایران قلم بر کاغذ نمی‌برند؟. از چه می‌ترسند؟ مگر قرار نیست با بررسی تاریخی مانع از تکرار اشتباهات شد؟ چرا این حکم در مورد تاریخچه جبهه ملی کاربرد ندارد؟.

حتی در شرایط خطر تعقیب استبداد کمونیست معرفی می‌کند تا عسس آنها را دستگیر کند. جبهه ملی در کنگره پنجم خود تصویب کرد:

"جبهه ملی ایران مرکز تجمع کلیه طبقات و قشرهای ضد استعمار است و عنوان بورژوازی ملی تنها از جانب دشمنان ملت بدان اطلاق می‌شود".

و یا پیشنهاد همکاری حزب توده ایران برای تشکیل جبهه واحد ملی را چنین محکوم و رد می‌کنند: "پیشنهادهای مکرر و تبلیغات پر هیاهوی پاره‌ای نشریات را مبنی بر تشکیل جبهه ملی به اصطلاح واحد ملی به عنوان یک خدعه سیاسی قویاً رد کرده، نقش اخلاک‌گرانه ناشرین آنرا که از حمله ائتلافی خود قصدی جز تفرقه افکندن در صفوف متحد ملت ندارند، بر یکایک وطن‌پرستان افشا می‌نمایند".

سراپای نشریات "ایران آزاد" در همان دوره نخستین مملو از این روح ضدکمونیستی بود. جبهه ملی ایران لازم نمی‌داند به خودش در این امر انتقادی کند و یا مسئولان ضدکمونیست تحقیق این سیاست در جبهه ملی ایران را افشاء گرداند. نام جبهه ملی روپوشی شده است تا عده‌ای منافع شخصی و ضدکمونیستی خویش را در پشت آن پنهان کنند و تصور کنند با تهاجم و یورش به دیگران بهترین روش را برای فرار از پاسخگوئی به ملت ایران انتخاب کرده‌اند. البته با گرد و خاک می‌شود برای یک دوره کوتاهی افکار مردم ایران را منحرف کرد، ولی همه را برای همیشه نمی‌شود فریب داد. به جز حزب توده ایران که به انتقاد از خود دست زده است که به نظر من از دیدگاه راست به مسایل برخورد نموده، جبهه ملی زحمت این انتقاد از خود را نیز به خود نمی‌دهد و این مردم ایران هستند که باید آنها را تحت فشار بگذارند که پاسخگوی اعمال خود باشند. این تشکل‌ها بعد از کودتای ۲۸ مرداد دارای رهبرانی بوده‌اند که ظاهراً همه آنها به یکباره "کمونیست‌های ناب" از کار در آمده‌اند ولی همین "کمونیست‌های ناب" نیز باید به مردم ایران پاسخگو باشند. جالب این است که همه کادرها و رهبران این تشکل هوای همدیگر را دارند و ضعف‌ها و حتی خیانت‌های پاره‌ای از افراد رهبری خویش را می‌پوشانند.

جبهه ملی ایران تاریخ‌نویسان مورد احترام خود را دارد که وظیفه آنها در درجه اول تاریخ‌نویسی بر ضد نهضت‌های کمونیستی ایران و جهان است. پرسش این است که چرا این تاریخ‌نویسان بر مسئولیت نسبت به سرنوشت مردم ایران که اطلاعات دست اول از مسایل درون جبهه ملی

حزب توده ایران برملا شد و رویزیونیسم از این بابت ضربات سهمگینی به جنبش کمونیستی ایران و جهان وارد ساخت. بسیاری از کمونیست‌ها منفعل شدند و متاسفانه آرزوی ضد کمونیست‌ها را که در نقشه‌های خویش موفق شده بودند، در بی‌عملی برآورده ساختند. در حالیکه باید به خود آمده و با این دشمنان ورزیده و مکار با ادامه فعالیت انقلابی مبارزه می‌نمودند و هنوز دیر نیست. من هیچ‌وقت امید به آینده و رهائی بشریت را از دست نادم و هرگز نیز از دست نخواهم داد زیرا ستم پا برجا نیست. تاریخ همه جوامع انسانی تاریخ مبارزه طبقاتی است و این مبارزه تعطیل بردار نیست و به پیش می‌رود. خوب است که باین کاروان همراه باشیم تا اینکه سدی را در مقابل آن بسازیم که زیرمان بگیرد.

حزب توده ایران با پشت کردن به دوران انقلابی خویش و دنباله‌روی از رویزیونیست‌ها و ضدانقلاب جهانی سرانجام مانند شوروی سوسیال امپریالیستی ضربه خورد و از درون فرو پاشید. آنچه از این حزب باقی مانده تنها نام آن و شکلی بدون محتوای انقلابی است. این حزب اکنون یک جریان انحرافی و از نظر ایدئولوژیک سردرگم بوده که آبروی گذشته خویش را نیز بعداً در حمایت از ارتجاع شاه به خواست روس‌ها برای فعالیت قانونی در ایران و سپس در همدستی با ارتجاع خمینی از دست داده است.

نسلی که در ایران در آن دوران به وجود آمد شاهد بود که قانقاریای رویزیونیسم چگونه دستاوردهای سوسیالیسم را نابود می‌کند و همدستی طبقاتی و همکاری با ارتجاع را جایگزین مبارزه طبقاتی می‌کند. این همدستی رویزیونیست‌ها با امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا، این مبارزه بی‌رحمانه رویزیونیسم خروشچفی بر ضد سوسیالیسم و آزادی ملت‌ها به طغیان نیروهای انقلابی بر ضد آنها منجر شد. یاس و ناامیدی نیز امکان حیات پیدا کرد و در مقابل سختی مبارزه پرحوصله و طولانی طبقاتی به عملیات مسلحانه شتاب‌زده چریکی برای نیل به پیروزی‌های زودرس منجر شد و در قالب رویزیونیسم "چپ"، در قالب دشمنی با حزبیت و رهبری طبقه کارگر در مبارزه اجتماعی، صدمات چندی به رشد جنبش کمونیستی ایران با تقویت تفکر انقلابیگری خرده بورژوائی وارد آورد. دشمن طبقه کارگر نه رویزیونیسم، بلکه حزب و حزبیت و دفتر سیاسی و "بروکراسی" حزبی قلمداد شد و میدان تبلیغات ضد کمونیست‌ها را با شم طبقاتی خویش گسترش داد. جنبش چریکی محصول انحراف

سقوط حزب توده ایران به منجلاب ضدانقلاب

من با این تحلیل علمی موافق بودم و هستم که ماهیت یک سازمان سیاسی را ایدئولوژی و سیاست حاکم بر آن سازمان تعیین می‌کند. حزب توده ایران تا موقعی که به ایدئولوژی مارکسیسم لنینیسم در حرف و در عمل اعتقاد داشت و بر اساس آن رفتار می‌کرد، علی‌رغم همه اشتباهاتش و یا اشتباهاتی که به پیش می‌نویسند، یک تشکل کمونیستی و انقلابی بود. ولی از زمانی که خطمشی رویزیونیستی خروشچفی را پذیرفت و دستاوردهای سوسیالیسم در شوروی را مورد حمله قرار داد و پرچم اتهام رویزیونیستی "کیش شخصیت" استالین را علم نمود، دیگر نمی‌توانست یک تشکل کمونیستی باشد. وقتی رویزیونیسم در شوروی حاکم شد و رهبری حزب و دولت را در دست گرفت به جای دیکتاتوری پرولتاریا دیکتاتوری بورژوازی مستقر گردید و دیکتاتوری بورژوازی هرگز برای تقویت و استحکام و توسعه سوسیالیسم عمل نکرده، بلکه می‌کوشد به لطایف‌الحیل سوسیالیسم را روز به روز بیش‌تر تضعیف کرده تا آنرا کاملاً از بین ببرد. امری که در شوروی اتفاق افتاد.

رویزیونیسم "کمونیست بد" نیست، ضد کمونیست و دشمن پرولتاریاست و بر اساس همین اعتقاد هم عمل می‌کند. سرنوشت اترناسیونال دوم و تاریخچه سوسیال دموکراسی در مقابل ماست.

البته این حزب ناچار بود واژه‌های کمونیستی را برای رد گم کردن تکرار کند و این موجب فریب انقلابیون بود، ولی یک کمونیست آگاه می‌دانست که به کلمات نباید دل ببندد و ماهیت ایدئولوژیک سیاسی این تشکل را باید مد نظر قرار دهد. حزب توده به تدریج از کمونیسم دور شد و به چماق سیاست خارجی ابرقدرت شوروی که فرزندان نظیر خروشچف، برژنف، گورباچف و یلتسین زائید بدل گردید. در اینجا دیگر نمی‌شد مدعی گردید که حزب توده ایران از مارکسیسم لنینیسم و منافع طبقاتی و ملی ایران دفاع می‌کند. این حزب آلت دست سیاست روس‌ها بود و به حزبی ضدانقلابی بدل شده بود. طبیعتاً سابقه تاریخ انقلابی این حزب و نفوذ معنوی دوران سوسیالیستی شوروی ابزار عوام‌فریبانه‌ای بودند تا این جریان‌های رویزیونیستی نیروهای انقلابی و کمونیست‌های ایرانی را فریب دهند. سال‌ها طول کشید تا نقش شوروی و

واکنش به نفی راه قهرآمیز انقلاب توده‌ای توسط روزیونیسم

خیانت حزب توده ایران به مبارزه طبقاتی پرولتری، نفی انقلاب و مبارزه قهرآمیز انقلابی و سقوطش به راه پارلمانتاریسم بورژوازی، به یک بحران فکری در میان کمونیست‌ها و انقلابیون ایران دامن زد.

بسیاری از انقلابیون آرمان پرست و عدالت‌خواه، ضد امپریالیسم و ضد صهیونیسم ایران که در تحت تاثیر انقلابات رهائی بخش خلق‌های جهان بعد از جنگ جهانی دوم قرار داشتند و قهرمانانه در پی آزادی ایران بودند، به یکباره به بی درونمائی و سردرگمی دچار آمدند و بدون شناخت علمی و آگاهی طبقاتی، معترضان دست به اسلحه بردند. آنها مبارزه قهرآمیز را تنها به شکل عمده آن که مبارزه مسلحانه باشد، خلاصه نمودند و عمدتاً از سایر اشکال مبارزه قهرآمیز دست کشیدند و تصور نادرستی را از مبارزه قهرآمیز برای جوانان تصویر کردند. در مبارزه انقلابی جوانان این دوره که منشاء طبقاتی اکثر آنها از روشنفکران و خرده بورژوازی سرچشمه می‌گرفت، عنصر فداکاری و جانباختگی در راه خلق نقش برجسته‌ای بازی می‌کرد. حقیقتاً از این لحاظ این انقلابیون نمونه بودند. ولی اگر ما طرفدار تاثیرات لحظه‌ای و زود گذر نباشیم و به نتایج پایدار اجتماعی توجه داشته باشیم باید بپذیریم که این جریانات مسلحانه چریکی نه در میان کارگران و نه در میان دهقانان نقشی بازی نمی‌کردند.

روزیونیستی است. اگر حزب توده ایران به انحراف روزیونیستی دچار نشده بود تمام جوانان چریک می‌توانستند اعضااً فداکار و با شهامت جنبش کمونیستی ایران باشند ولی افسوس که نشد.

جهت نیز به ده‌ها گروه منحرف و حتی توابع شکنجه نشده تجزیه شدند و در میان آنها سازمانی پیدا نشد که مارکسیسم لنینیسم را پذیرفته و ضرورت مبارزه با رویزیونیسم و ماهیت رویزیونیسم را درک کند. جریان‌ها و گروه‌های چریکی که از بطن مبارزه مسلحانه و بی‌توجهی به مبارزه علمی بیرون آمدند، نمی‌توانند به وحدت ایدئولوژیک با اعتقاد به مارکسیسم لنینیسم برسند. زیرا مبنای حرکت آنها الهام از قدرت "معجزه‌آسای" اسلحه بوده است، تا آموزش مارکسیسم - لنینیسم علمی به عنوان دانش مبارزه طبقاتی. آنها به علت فقر تئوریک در آغوش حزب توده و شوروی‌ها خوابیدند و نتوانستند هرگز منسجم شوند. آنها هرگز به اهمیت مبارزه ایدئولوژیک جهانی در جنبش کمونیستی پی نبردند، زیرا هرگز تئوری و ایدئولوژی و مطالعه برای آنها در درجه نخست اهمیت قرار نداشت، احساسات و شعار جای شعور را گرفته بود. البته این انحراف ایدئولوژیک از نقش انقلابی و آرمان‌پرستانه آنها برای کسب آزادی و استقلال ایران و مبارزه بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم نمی‌گاهد. این نسل که قربانی مبارزه مسلحانه بی‌دورنما و بدون پایگاه اجتماعی شد و از این نظر نادرست الهام می‌گرفت که انقلاب کار قهرمانان است و نه حرکت عظیم توده‌ها، البته الهام‌بخش مبارزه آزادی‌خواهانه جوانان و به ویژه روشنفکران ایران بود و تأثیرات مهمی در تاریخ ایران به جای گذارد. این نسل نسلی بود که جان خویش را چون شمع فدا می‌کرد تا از گرمای کوچک آن، محیط اطرافش گرم شود و کور سوئی در تاریکی خفقان دوران ستم‌شاهی نمایان گردد. این نسل دوره‌ای از تاریخ ایران را رقم زد و باید ماجراجویی مسلحانه و آرمان‌پرستانه آنها را به حساب خیانت رویزیونیست‌ها در شوروی و حزب توده ایران گذارد. تصور این امر دشوار نیست که اگر حزب به انحراف کشیده نمی‌شد، بر متن اعتقاد و وفاداری حزب توده ایران به مارکسیسم لنینیسم، مسلماً جای این جوانان در جبهه بزرگ کمونیست‌های ایران بود و خطر انحراف آنها ناچیز می‌بود.

رویزیونیسم "چپ" پاسخی نادرست به رویزیونیسم راست خروشچفی بود و از این تاریخ است که انحرافات متعددی در جنبش‌های آزادیبخش و کارگری جهانی رشد کرد که نسلی از مبارزان را در برگرفت و بی‌دورنما به قربانگاه برد. به نظر من باید شخصیت سیاسی، قهرمانی‌ها، آرمان‌پرستی، فداکاری، نوع دوستی، عشق به میهن و زحمتکش‌ان، فداکاری و قربانی دادن برای رهائی نسل آینده و.. را در متن این شرایط بر شمرده برای ارزیابی علمی نگاه و



در حالیکه مارکسیست لنینیست‌ها در پی تماس با توده‌ها و نفوذ در میان طبقه کارگر و هوادار مبارزه قهرآمیز بودند، در حالی که کمونیست‌ها می‌خواستند که طبقه کارگر به نیروی واقعی خویش پی ببرد، تفکرات سردرگم خرده بورژوازی انقلابی با تکیه به قدرت "معجزه‌آسای" اسلحه، انقلابیون ایران را از رفتن به میان توده‌ها در متن بی‌دورنمائی تئوریک خویش، منع کرده و آنها را به خانه‌های مخفی تیمی برای عملیات بی‌سرانجام مسلحانه گسیل می‌داشت. و تنها راه رهائی خلق را توسل به مبارزه مسلحانه تبلیغ می‌کردند. آنها چند نفر فعال کارگری را از کارخانه‌ها بیرون کشیده تا به عملیات مسلحانه دست زنند و این در حالی بود که طبقه کارگر نسبت به عملیات آنها بی‌تفاوت بود و ماند. برای آنها قهرمانان بودند که تاریخ را می‌ساختند. آنها می‌خواستند با موتور کوچک؛ بر اساس نظریات رژی دبره فرانسوی، موتور بزرگ را به حرکت در آورند. این در حالی بود که موتورهای کوچک آنها می‌سوخت، بدون اینکه موتور بزرگی به حرکت در آید. آنها هرگز مفهوم مبارزه طبقاتی ایدئولوژیک عظیمی را که در دنیا بروز کرده بود، و دو کشور بزرگ چین و شوروی را در مقابل هم قرار داد، درک نکردند و به همین

تلاش حزب توده ایران برای نفوذ در سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان

حزب توده ایران که نتوانسته بود در سازمان توفان رخنه کند به هر وسیله تلاش داشت جاسوسان خویش را به داخل توفان بفرستد. سازمان انقلابی و کادرها پر از ماموران حزب توده ایران بودند که در کار مبارزات دانشجویان تخریب می‌کردند. نخستین کسی که در این عرصه قدم گذارد زرتشت اعتمادزاده پسر به آذین بود که من از ایران با وی در زمینه سیاسی همکاری می‌کردم.

من به "زرتشت" در کنگره کنفدراسیون جهانی در فرانکفورت به عنوان نماینده دانشجویان ایرانی در مسکو برخورد کردم. وی به کنگره، با سیاست حساب‌شده آمده بود، تصویری از "مصدق"، تصویری از "خسرو روزه" و تصویری از چه گوارا به کنگره تقدیم کرد. خودش را نیز به سبک چه گوارداد آورده بود. وی خیلی تلاش کرد به علت آشنائی و اعتماد سابق میان ما، با من ارتباط تنگاتنگ برقرار کند و از این طریق مامورین روسیه را به داخل توفان نفوذ دهد. وی مامورین "حزب توده ایران" را که از شوروی می‌آمدند نظیر "محمد اسمنی" و "اکبر اغراقی" معروف به "اکبر مسکوویچ" به پیش من فرستاد تا من به آنها در مونیخ کمک کرده و از این طریق در توفان رخنه کنند که ما با هشیاری رفقای رهبری توفان این تلاش‌ها را خنثی کردیم. اکبر اغراقی بعدها به افغانستان رفت و بر ضد توفان در آنجا به تبلیغ دست زد و سپس در برلن ساکن شد و با نام مستعار علیه توفان اعلامیه منتشر می‌کرد. "اسمنی" در طی فعالیت سیاسی‌اش وابستگی خویش را به "حزب توده ایران" نشان داد و نقابش را به دور افکند. وی عضو مشاور کمیته مرکزی "حزب توده ایران" بود. توفان در ارتباط با همین خرابکاری‌های عمال "حزب توده ایران" بود که مقاله مشهور "مُشک آن است که خود بیوید و نه آنکه عطار بگوید" را در پاسخ به تحریکات اکبر اغراقی نوشت.

بررسی نمود. اگر این بُردار تاریخی در تحلیل‌ها از قلم بیفتد، آن تحلیل‌ها قابل فهم و آموزش برای نسل بعدی نیست. نسل بعدی نمی‌تواند درک کند که چرا نسل گذشته از این راه رفت. بخشی از آنها خود را قربانی کردند و دچار این توهم بودند که با این روش جدا از توده‌ها، به جای مردم "انقلاب" می‌کنند و جامعه را رها می‌سازند. تفکری که فقط زمینه روی کار آمدن جریان‌های ارتجاعی مذهبی را که به توده‌ها و سنت‌ها و عقب ماندگی فکری آنها که خود محصول سال‌ها استبداد طبقه حاکمه بود مساعد کردند.

البته تحلیل بالا را باید همه جانبه مطرح کرد و بررسی نمود، ولی برای درک شرایط آن روز همین طرح به نظرم کافی می‌آید. حداقل خطوط اساسی آن عواملی را که در زندگی من موثر بودند به همراه دارد.

سازمان چریک‌های فدائی خلق در عراق در چنبره جبهه ملی ایران بخش خاورمیانه که سازمان آلوده‌ای از ضدکمونیست‌ها و جاسوسان شوروی و حزب توده ایران بود گرفتار شد و رهبران جبهه ملی ایران از عراق و لیبی با اتکاء به شهادت اعضاء آن کیسه کیسه پول می‌گرفتند و خرج فعالیت ضدکمونیستی خود کرده و بخشی از آن را نیز در اختیار چریک‌ها قرار می‌دادند. کسانی که مدعی‌اند تاریخ ایران را می‌نویسند در مورد این وابستگی به عراق و لیبی قلمی بر کاغذ نبرده‌اند و خود چریک‌ها نیز ترجیح می‌دهند این دنباله‌روی خویش را که در شبکه ضدکمونیستی جبهه ملی بخش خاورمیانه گرفتار آمده بودند و به شدت مورد انتقاد مجاهدین مارکسیست لنینیست قرار گرفتند لاپوشانی کنند.

ضد اشغالگران و در این عرصه یافتن متحدان جدید با توجه به اهمیت تضادهای پدید آمده جدید، برای من بسیار جالب بود. ولی در کنار این خدمات بزرگ، من با همه نظریات مائو موافق نبودم و آنها را با درک فرهنگی جامعه و مردم چین توجیه می‌کردم. به عنوان نمونه تکیه و اهمیت دادن بیش از حد به نوع برخورد اعم از دشمنانه یا دوستانه به افراد و یا احزاب مخالف، که به نظر من بیش از حد مورد بزرگ‌نمایی واقع شده و جنبه کاملاً ذهنی پیدا می‌کند. این نوع اخلاقی برخورد طوری درک می‌شد که گویا موضع‌گیری‌های سیاسی افراد و یا گروه‌های سیاسی جنبه طبقاتی نداشته و با نوع برخورد خوب می‌شود آنها را به "راه راست" راهنمایی کرد. این مخدوش کردن مرزها و یا مبهم کردن مرز ذهنیات با عینیات در پاره‌ای آثار وی به چشم می‌خورد. نوع برخورد مائوتسه‌دون به بورژوازی ملی که تضاد آنها را با پرولتاریا در شرایط جامعه چین آشتی پذیر توصیف می‌کرد، برای من همیشه پرسش برانگیز بود. چین توده‌ای زمانی به قدرت رسید که خورشید پیروزی سوسیالیسم بر فاشیسم در بعد از جنگ جهانی دوم بر سراسر جهان می‌تابید. چین توده‌ای از تجارب پربار جامعه شوروی و ساختمان سوسیالیسم برخوردار بود. چین توده‌ای می‌توانست صنایع خویش را با مساعدت کمونیست‌های اتحاد شوروی و بدون دغدغه خاطر در یک دوران طولانی صلح آمیز تکامل دهد. کسانی که بر این همه واقعیات چشم می‌پوشند، نفسشان از جای گرم بر می‌آید. همین ناروشنی‌ها در آثار مائو این نتیجه را داشت که در پاره‌ای ممالک از جمله ایران نوع برخورد به بورژوازی ملی به رهبری جبهه ملی ایران راست‌روانه شود. بورژوازی ملی در چین باید برضد اشغالگران ژاپنی می‌جنگید و این امر محصول فشار و اعتقاد عمومی مردم چین بود. بسیج مردم در شرایط اشغال خارجی بسیار راحت و انگیزه مبارزه بسیار قوی است، ولی در شرایط ایران کشور ما در اشغال امپریالیست‌های آمریکا و انگلستان قرار نداشت. به این جهت ایران یک کشور نیمه‌مستعمره بود و نه مستعمره و تحت اشغال. همین تفاوت بزرگ باید در نوع برخورد ما به بورژوازی بازتاب می‌یافت. رونویسی از تجربه انقلاب چین بدون توجه به شرایط مشخص ایران موجب راست‌روی می‌شد که متأسفانه شد. بسیاری سازمان‌های سیاسی ایران از جمله سازمان انقلابی حزب توده ایران و یا اتحادیه کمونیست‌های ایران از برخورد انتقاد آمیز به جبهه ملی پرهیز می‌کردند و هندوانه زیر بغل آنها می‌گذاشتند و خودشان نیز سرانجام روح مصدق را در

آشنائی با آثار مائو تسه‌دون

من در اروپا تمام آثار مائو تسه‌دون را که به زبان فارسی منتشر شده بود و یا نظریات ضد وی را مطالعه کردم. تاریخ انقلاب چین را به زبان آلمانی و برخی آثار دیگر در مورد چین را به زبان آلمانی خواندم. قلم وی ساده و به همان نسبت نوع بیان تئوری‌هایش نیز ساده و قابل فهم است. این نوع بیان و تبلیغات حتما ناشی از نیاز جامعه عقب مانده چین در آن دروان بوده است. شخصا از انقلاب چین و تجارب ارزنده آن بسیار آموختم، به اهمیت نقش توده‌های مردم و به قول رفقای چینی "مشی توده‌ای" بهتر پی بردم. مرحله انقلاب دموکراتیک نوین را در انقلاب شناختم و به اهمیت سیاسی کردن و سیاسی نگهداشتن توده‌ها به رهبری حزب و انجام انقلاب فرهنگی برای زدودن آلودگی‌های تفکرات دوران سرمایه‌داری و نوع زندگی مصرفی و اندیویدوآلیستی آگاه گشتم. توجه کردم که انقلاب هرگز تا زمان وجود طبقات به پایان نمی‌رسد و به این جهت برای حفظ دستاوردهای مبارزاتی طبقه کارگر باید در همه زمینه‌ها به ویژه در عرصه فرهنگی که زمینه تبلیغاتی و ایدئولوژیک بورژوازی است همواره مسلح بود و مبارزه کرد. انقلاب فرهنگی مستمر، باید نهاد انسان را تغییر دهد، ولی این تغییر نهاد به طور اساسی بدون تغییر زیربنای اجتماعی ممکن نیست. مائو از دیکتاتوری دموکراتیک خلق سخن می‌راند و مفهوم آنرا به سادگی توضیح می‌داد. تمام دستاوردهای نظامی انقلاب چین به عنوان یک تاکتیک مبارزه برای مبارزات انقلابی از اهمیت فراوان برخوردار بود. اشاره مائو به نقش دهقانان در ممالک فئودالی و چگونگی بسیج آنان و ایجاد پایگاه‌های روستائی بسیار روان، ساده و آموزنده بیان شده بود، ولی علی‌رغم اینها به نظر من مائو تسه‌دون نظریاتش را از آسمان به دست نیآورده و تجربه عظیم ساختمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به رهبری استالین، آثار ارزنده تئوریک لنین و استالین که بسیار پربارتر و عمیق‌تر از نظریات مائو بودند و هستند، در دسترس وی قرار داشتند. مائو تسه‌دون نمی‌بایست چیز جدیدی خلق و یا کشف کند. هسته بسیاری نظریات وی را می‌شود در آثار دو رفیق اخیر یافت و مائو تلاش کرده است که آن تئوری‌ها را بر جامعه چین با زبان ساده منطبق گرداند. نوع بررسی طبقاتی جامعه چین و برخورد به فئودالیسم، مبارزه با اشغالگران ژاپنی و تلاش برای ایجاد جبهه واحد ملی بر

فعالیت در کنفدراسیون جهانی

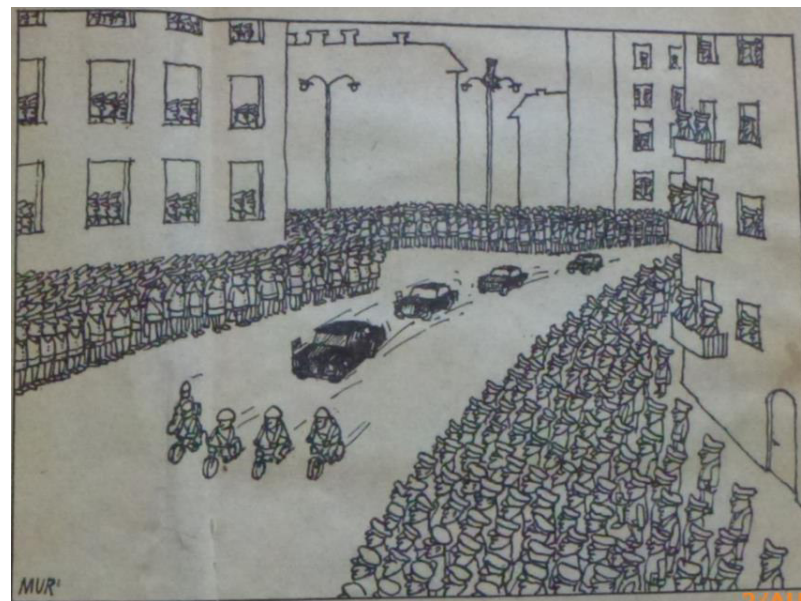
در انجمن مونیخ فعالیت دانشجویی ادامه داشت. این فعالیت‌ها شامل مقاله‌خوانی در عرصه‌های اجتماعی، تاریخی، هنری و علمی بودند و یا جشن‌های ملی ایران نظیر جشن نوروز یا مهرگان برگزار می‌شدند. طبیعتاً بحث و تبادل نظر در جلسات وجود داشت و در مواردی هم بسیار تند و با برافروختگی صورت می‌گرفت.

تا قبل از دستگیری نیکخواه محیط انجمن‌های دانشجویی بسیار صنفی بود و درگیری سیاسی کم‌تر در آن به چشم می‌خورد. دانشجویان از انتقاد به رژیم سخن می‌راندند ولی حمله به شاه در دستور کار واقع نبود. ترس از لو رفتن در نزد ساواک، تلاش برای جلب هر چه بیش‌تر دانشجویان هنوز بسیاری از پرده‌ها را ندیده بود. محاکمه گروه معروف به نیکخواه و اتهامات واهی رژیم شاه روز به روز بیش‌تر دانشجویان را در مقابل رژیم شاه و اقدامات ضد دموکراتیک و ضد بشری‌اش قرار می‌داد. این وضعیت زمانی به اوج خود رسید که شاه به خارج از کشور آمد و خواست با دولت وقت آلمان قراردادهای بازرگانی ببندد و کمک‌های مالی دریافت نماید. خرید یک وان حمام ساخته شده از کریستال و تزئین شده با جواهرات از آلمان، خرید چینی‌آلات دست اول در چند هزار دست از شهر نورنبرگ در آلمان که در مطبوعات آلمان بازتاب می‌یافتند، خشم دانشجویان ایرانی را برافروخت و تصمیم به مقابله با این رژیم خودفروخته گرفتند. وقتی شاه به آلمان آمد در اثر مقاومت و نمایشات اعتراضی دانشجویان ایرانی به رهبری کنفدراسیون جهانی پلیس آلمان به اقدامات سرکوب‌گرانه دست زد که حتی مورد انتقاد مطبوعات آلمان قرار گرفت.

در زیر کاریکاتورهایی را می‌بینید که شهر مونیخ را شهری در شرایط حکومت نظامی نشان می‌دهند.

زیر عباى خمینی پیدا کردند و به حمایت از رژیم جمهوری اسلامی پرداختند و این حمایت تا زمانی که خمینی آنها را طرد کرد و مورد تعقیب قرار داد ادامه داشت. بسیاری از کادرهای آنها نیز بعد از شکست انقلاب به ارتداد روی آورده، تروتسکیست و یا اکونومیست و هوادار لیبرالیسم شده و به نقد ساختمان سوسیالیسم پرداختند و دشمن لنین و استالین از کار درآمدند. من شخصا به مفهومی به عنوان "مائوئیسم" اعتقادی ندارم. این مفهوم را رویونیست‌های شوروی در جهان اختراع کردند تا مبارزه انقلابی و ضد رویونیستی احزاب چین و آلبانی را در دفاع از مارکسیسم لنینیسم و بر ضد رویونیست‌های حاکم در شوروی تخطئه کنند. این مفهوم مانند همان مفهوم "استالینیسم" است که تروتسکیست‌ها و دشمنان سوسیالیسم آنرا ساختند و پرداختند که چنین جلوه دهند که گویا "استالینیسم" و "مائوئیسم" چیزی جدا از مارکسیسم لنینیسم هستند و بر این مبنا رویونیست‌ها حق دارند.

مائو تسه‌دون رهبر کبیر انقلاب چین بود و چین عقب مانده و در آن زمان نیم میلیاردی را از زیر سلطه امپریالیست‌ها نجات داده به شاهره ترقی و پیشرفت سوق داد. انقلاب اکتبر چین در بعد از جنگ جهانی دوم یکی از تحولات بزرگ بشریت است. حزب کمونیست چین به رهبری مائو تسه‌دون این خدمت را به چین و به جهان انجام داد. حزب کمونیست چین از جانب کمیت‌ترن به رسمیت شناخته شده بود و رهبری با کیاست این حزب مورد احترام جنبش کمونیستی بود. به نظر من مقام مائو تسه‌دون نیز تا همین حد دارای اهمیت و ارزش است. وی مارکسیست لنینیست بزرگی بود، ولی نمی‌توان صفت کلاسیکر را مانند مارکس، انگلس، لنین و استالین به وی اطلاق کرد. مطالعه آثار مائو تسه‌دون چنانچه با دقت و انتقادی مورد بررسی قرار گیرند، بسیار آموزنده‌اند.



مشروب خواری تظاهر نمی‌کردند و کافه نشینی و مشروب خواری را نکوهیده می‌دانستند. سال‌ها طول کشید که این وضعیت تغییر کرد. به خاطر می‌آورم برای نخستین باری که دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا به آلمان برای شرکت در کنگره آمده بودند از اینکه بچه‌های آلمان در سر غذا به جای مشروبات غیر الکلی آبجو سفارش می‌دهند جا می‌خوردند. دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا همیشه چند قدمی از دانشجویان مقیم اروپا به علت طبقاتی و شرایط سیاسی آمریکا عقب تر بودند.

ورود شاه به مونیخ با موجی از اعتراضات دانشجویان برگزار شد و ما موفق شدیم در کالج مونیخ اعتصاب برقرار کرده و دانشجویان را به شرکت در نمایشات ضد شاه به خاطر نقض حقوق بشر در ایران تشویق کنیم. چندین هزار نفر دانشجوی ایرانی و آلمانی و سایر ملل در همبستگی با دانشجویان ایرانی در مقابل موزه نقاشی "آلت بیناکوته" و در مقابل اپرای مونیخ بسیج شدند. شاه از عصبانیت در داخل موزه با عینک دودی به تصاویر می‌نگریست که موجب تمسخر مطبوعات شد.



شاه یک کشور مسلمان در حال آبجو خوردن به صورت رسمی

فراموش نکنیم که نوشیدن الکل در ملاء عام برای فرهنگ ایرانی آنهم در یک کشور مسلمان در شرایط آن روز ایران خوشایند نبود. حتی دانشجویانی که اعتقادات مذهبی کم‌تری داشتند به



MIT GESICHTSMASKEN AUS PAPIER tarnten sich die Demonstranten beim Schah-Besuch in der Alten Pinakothek.

Die Staatsgäste aus dem Morgenland in München

Kaum Jubel für den Schah und Farah

Von Hans-Joachim Schütz

Chaos dauerte 26 Minuten

München (Ep. Dep.) - Ein Hund vor einer roten Barriere der Alten Pinakothek von unten fotografiert - München: Staatsgäste des Schahs von Iran. Die persische Kaiserin Farah ist im Vordergrund zu sehen. Die Königin Farah ist im Vordergrund zu sehen. Die Königin Farah ist im Vordergrund zu sehen.

Der Schah - im linken Bild - hat die Hand im Rücken. Die Königin Farah ist im Vordergrund zu sehen. Die Königin Farah ist im Vordergrund zu sehen.

Die Kaiserin Farah ist im Vordergrund zu sehen. Die Königin Farah ist im Vordergrund zu sehen.

Die Kaiserin Farah ist im Vordergrund zu sehen. Die Königin Farah ist im Vordergrund zu sehen.

نمایشات افشاءگرانه بر ضد شاه در مونیخ زمینه انفجاری مهمی برای ادامه این اقدامات در برلن فراهم کرد. شاه نیز که بسیار عصبانی بود دستور داد چاقوکش‌هایش را از ایران با هواپیما وارد آلمان کنند و آنها مورد پذیرائی پلیس آلمان قرار گرفتند. این عده وظیفه حمایت از شاه و انتقال سیاست سرکوب شاه از ایران به آلمان را به عهده گرفتند. در جریان نمایشات اعتراضی بر ضد شاه در برلن پلیس آلمان یک دانشجوی آلمانی را که لباس سرخ بیخ تنش بود با شلیک دو گلوله به قتل رسانید و پرونده آنرا با بی‌شرمی لاپوشانی کردند.

پس از کشته شدن "بنو اونه زورگ" Beno Ohnesorg دانشجوی آلمانی در برلین و تعطیل دانشگاه‌ها در آلمان و نمایشات اعتراضی دانشجویان به همراه سایر اعضای سازمان مونیخ در این نمایشات شرکت کردم. در آن زمان جنبش دانشجویی آلمان تحت تاثیر افکار کمونیستی قرار داشت. دانشجویان هر چند وقت یک بار بر ضد جنایات امپریالیسم آمریکا در ویتنام، کامبوج و لائوس به خیابان‌ها می‌ریختند و به افشاء امپریالیست‌ها و به ویژه امپریالیسم

آمریکا می‌پرداختند و خواهان خروج سربازان آمریکائی از هندوچین بودند. جنبش دانشجویی در اروپا تحت تاثیر خطمشی انقلابی رفقای چینی و انقلاب فرهنگی چین قرار داشت و به شدت سیاسی شده بود. این وضعیت نه تنها نقش کمونیست‌های ایرانی را تقویت می‌کرد حتی هواداران جبهه ملی را که در بدو امر برای دولت آمریکا حساب جداگانه‌ای باز می‌کردند و جناح راستشان اساساً آمریکائی بود و با انجمن "دوستان آمریکائی خاور میانه" در آمریکا همکاری و هم‌دستی می‌کرد، به تدریج وادار کرد که برای هم‌رنگ جماعت شدن امپریالیستی بودن ماهیت آمریکا را بپذیرند. مبارزه علیه امپریالیسم و شناخت نسبی از دشمنان مردم ایران به برکت مبارزه کمونیست‌های ایرانی و اوضاع جهانی حتی به بخشی از جناح راست آنها تحمیل شد. بخشی دیگر نیز جبهه ملی را ترک کردند.



چماق‌داران وارداتی شاه از ایران برای سرکوب مخالفان و منتقدان به آلمان و در شهر برلن



تصاویری از کتک زدن دانشجویان معترض به حضور شاه در آلمان توسط ماموران ساواک که شاه از ایران با خودش آورده بود و قتل دانشجوی آلمانی "بنو اون زورگ" (Beno Ohnesorg) توسط یک پلیس برلن غربی "آقای کوراس" (Kuras)^۳ که با فشار سیاسی دولت آلمان قوه به اصطلاح مستقل قضائیه آلمان وی را تبرئه کرد و ارتقاء درجه داد

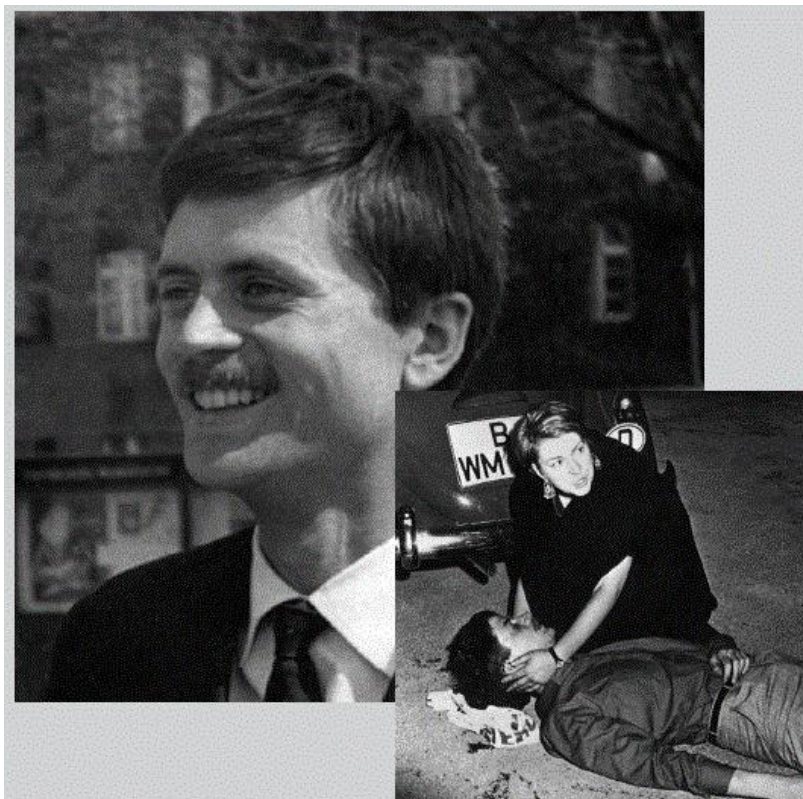
^۳ - بعد از فروپاشی دیوار برلن محافل دست‌راستی و امنیتی در آلمان غربی فوراً دست به کار شدند تا پرونده جاسوسی برای کوراس بسازند و وی را متهم کنند که با دستور سازمان امنیت آلمان دموکراتیک، "بنو اون زورگ" را کشته است. با این روش خواستند سرپوشی بر دادگاه مسخره محاکمه کوراس در برلن بیفکنند که با دروغ و جعلیات وی را تبرئه کردند.



دانشجویان و مردم آلمان به اعتراض به این اقدام پلیس پرداختند و کشتن وی را قتل سیاسی نامیدند

در چنین محیطی و در اثر فعالیت‌های گسترده‌ی رفقای توفان و از جمله من، برای توفان و تبلیغ نظریات کمونیستی، طبیعتاً امکان نداشت که بتوانم به موقع درس بخوانم و فارغ‌التحصیل شوم. این بود که تحصیل من مانند پاره دیگری از رفقای توفان به درازا کشید.

البته این وضعیت یک فضای عمومی بود و بسیاری دانشجویان حتی از جریان‌ات گوناگون فکری ترجیح می‌دادند که به کار سیاسی بپردازند تا به تحصیل خویش ادامه دهند. برخی از آنها ترک تحصیل کرده و تمامی وقت خویش را در خدمت کار انقلابی قرار دادند. فضای سیاسی و پذیرا بودن مردم برای افکار انقلابی و مترقی همه جا گیر شده بود و دانشجویان ایرانی تافته جدا بافته‌ای نبودند. در عین حال این امر نشان می‌داد که تا به چه حد روحیه فداکاری و خدمت به انسان‌ها و به وطن و ستمدیدگان در میان جوانان و در میان ایرانیان در



دانشجوی آلمانی "بنو اونه زورگ" که به دست پلیس با برنامه به قتل رسید

توسط کمیسیون فرهنگی تنظیم می‌شد، جمع‌آوری نمودم که متأسفانه بعد از انشعاب مسئولان جدید در حفظ و نگهداری این اسناد تاریخی بی‌توجهی کامل کردند، زیرا به حفظ وحدت کنفدراسیون و تاریخچه آن علاقه‌ای نداشتند و به سودجویی‌های لحظه‌ای خویش می‌اندیشیدند.

صفحه بزرگ سرودهای کنفدراسیون نیز که شامل اشعار و دکلمه "کاروان"، "سرود کوهستان" و "به فردا" بود در همین زمان منتشر شد. تمام موسیقی، گروه‌گر و تنظیم آنرا رفقای مونیخ توفان به ابتکار و سرپرستی زنده یاد رفیق سعید نعمتی در دست گرفته بودند که به یاری سایر دانشجویان غیر توفانی و جبهه ملی و اعضاء سازمان دانشجویی مونیخ آنرا به اجرا درآوردند. چندین سمینار در دوره دبیری من برگزار شد. سمینار اردوی تابستانی در ایتالیا به مدت یک هفته برای نخستین بار در تاریخ کنفدراسیون دارای بزرگ‌ترین و پردرآمدترین اردوها شد که درآمد آن به صندوق کنفدراسیون واریز گردید. ما در اردوی تابستانی نه تنها ترتیب تورهای مسافرتی به شهرهای نزدیک را دادیم، بلکه جشن گرفتیم، تاتر ساختیم، شب‌های دکلمه همراه با موسیقی و نمایش اسلاید مبارزات مردم برگزار کردیم و برنامه‌های تفریحی در نظر گرفتیم. "پیک اردو" را مرتب منتشر کردیم. شب‌ها کمیسیون تاپیک که به وجود آورده بودیم سخنرانی‌های اردو را تاپیک می‌کرد، به طوری که در پایان اردو تمام سخنرانی‌های سمینار آماده چاپ بود. جزوات به زبان خارجی منتشر کردیم و در پایان با کارکنان محل اردو که کمونیست‌های ایتالیایی بودند مشترکاً جشن گرفتیم. چنین سازماندهی در تاریخ کنفدراسیون بی‌نظیر بود.

دلیل موفقیت این امر را باید در برنامه ریزی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان بخش دانشجویی جستجو کرد. هدف ما تقویت و گسترش کنفدراسیون جهانی بود. توفان می‌خواست نشان دهد که مفهوم کار توده‌ای و دموکراتیک در یک سازمان ضدامپریالیستی چیست. هدف ما معطوف به پرورش سیاسی، اجتماعی دانشجویان بوده و می‌خواستیم آگاهی آنها را با شرکت دادن خودشان در برنامه‌ها افزایش دهیم. سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان برای برگزاری موفق و نمونه این اردو در آستانه خرابکاری و انشعاب در کنفدراسیون بسیار اهمیت قایل بود، زیرا این کار هم می‌توانست به گسترش نفوذ ما در بین توده دانشجوی کمک کند که کرد و هم

حال رشد است. منافع خصوصی در پای منافع عمومی قربانی می‌شد و این به نظر من علی‌رغم خسارت فردی مشخص برای رشد عمومی جامعه و اجتماع مفید بود.

در اثر همین فعالیت‌ها ساواک در ایران مرا تحت فشار قرار داد و به بازجویی برد و می‌خواست از وی به زور سندی بگیرد که پسرش جاسوس چین و شوروی است زیرا از آنها پول می‌گیرد. مادرم در مقابل فشار آنها مقاومت کرد و اعلام کرد که مخارج زندگی مرا ماهانه می‌پردازد و قبض‌های بانکی را که برای من حواله پولی فرستاده بود ارائه داده بود. این فشارها به جایی رسید که آنرا با رفقای مرکزیت توفان طرح کردم و رهبری توفان موافقت کرد که من از شهر مونیخ به شهر فریدبرگ Friedberg در شمال شهر فرانکفورت که در یک ایالت دیگر آلمان قرار داشت نقل مکان کنم. در این محل هم می‌توانستم وظایف متناسب با وضعیت جدیدم را به عهده بگیرم و هم در رشته خودم ادامه تحصیل دهم. من در مرکز آلمان به رابط میان سازمان م-ل توفان با سایر سازمان‌های سیاسی که اغلب در مرکز آلمان بودند و همچنین به مسئول منطقه مرکز و رابط با حوزه‌های منطقه‌ای سازمان م-ل توفان در محل بدل شدم. شهرهای گیسن، فریدبرگ، ماینس، دارمشتات و بن و کلن را اداره می‌کردم و یا تحت نظارت من قرار داشتند. در شهر فریدبرگ در رشته برق فشار قوی فارغ‌التحصیل شدم.

در سال ۱۹۷۲ پس از پایان تحصیلاتم در حالیکه که سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان به نیروی مهمی در فعالیت‌های جنبش دانشجویی بدل شده بود و فدراسیون آلمان را که ستون قدرتمند کنفدراسیون بود در دست داشت، از طرف نمایندگان کنگره ۱۴ کنفدراسیون با دو نفر از اعضای جبهه ملی (کوروش افسوسی و سعید میرهادی) و دو نفر از کادرها (کاظم کردوانی و حسن حسینیان) در سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۴ به دبیری کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایران بخش فرهنگی انتخاب شدم. به اعتراف دوست و "دشمن" در دوره فرهنگی دبیری من، اوج فعالیت فرهنگی در تاریخ کنفدراسیون بود. در این دوره من به تمام وظایفی که کنگره در اختیار بخش فرهنگی قرار داده بود عمل کرده و حتی بیش از آن انجام دادم که انتظار می‌رفت. چهار نامه پارسی منتشر شد که در تاریخ کنفدراسیون بی‌نظیر بود، دو جزوه تحقیقاتی منتشر شد. به ابتکار بخش فرهنگی تمام روزنامه‌های خارجی به زبان آلمانی و یا فرانسه را که مطالبی در مورد ایران می‌نوشتند آبنه شدیم و اخبار مقالات ایران را به عنوان سند در ده‌ها پرونده که

تجربه نشان داد که در آن کنگره نتوانستیم دبیری انتخاب کنیم و در کنگره ۱۶ کار کنفدراسیون به انشعاب کشید. در فاصله دو کنگره که توده دانشجوی برای مسئولان منتخب ارزشی معادل دبیران سنتی قایل نبود وظیفه و رهبری جنبش دانشجویی به گردن فدراسیون آلمان افتاد که ستون فقرات کنفدراسیون جهانی بود. رهبری این فدراسیون در دست رفقای سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان قرار داشت. از همان کنگره ۱۴ که من به دبیری انتخاب شدم معلوم بود که دست‌های ناپاکی در پی برهم زدن وحدت کنفدراسیون جهانی و تغییر خط‌مشی سنتی و انقلابی آن است.

حزب توده ایران به انتشار نشریه دانشجویی "پیکار برای دانشجویان" در خرداد و تیر ۱۳۵۰ دست زده بود و به شدت در آن به کنفدراسیون و به مارکسیست لنینیست‌ها تحت عنوان "مائوئیست‌ها" حمله می‌کرد. با نزدیکی جمهوری توده‌ای چین با ایران و دعوت رسمی از اشرف پهلوی به چین، دست‌آویزی به دست حزب توده ایران افتاد؛ تا حملات خویش را بر ضد مارکسیست لنینیست‌ها تشدید کرده و در دل جبهه ملی، که از رشد مارکسیسم لنینیسم به شدت رنج می‌برد، قند آب نماید.

در همین دوران‌ها بود که جبهه ملی ایران بخش خاور میانه و حزب توده ایران از طرفی در نتیجه تماس‌هایی که در ممالک عربی خاورمیانه و از جمله در عراق، یمن دموکراتیک، سوریه و لبنان با یکدیگر داشتند؛ و از جانب دیگر در اثر تبلیغات عوامل توده‌ای‌ها در درون جبهه ملی ایران که در این راستا به شدت فعال بودند و تبلیغ می‌کردند، به یکدیگر نزدیک شدند.

جبهه ملی ایران که دیگر نمی‌توانست نفوذ خویش را در میان توده دانشجوی با "سیاست موازنه منفی" دکتر مصدق و یا خوشروئی نسبت به دموکرات‌های آمریکا و سیاست‌های سنتی جبهه ملی و به ویژه دشمنی با کمونیسم به پیش برد، تلاش می‌کرد چهره "انقلابی و چپ" به خود گرفته و دشمنی طبقاتی خود را با کمونیسم با پرچم "کمونیسم ناب" ادامه دهد. پیدایش جنبش چریکی که یک حرکت روشنفکرانه مسلحانه و رونوشتی از جریان‌های مسلح آمریکای لاتین و نافی نقش حزب طبقه کارگر و رهبری آن در مبارزه انقلابی به شمار می‌رفت، به داد جبهه ملی رسید و این سازمانی را که در حال آب رفتن بود، نجات داد. آنها با علم کردن پرچم حمایت از جنبش مسلحانه چریکی که جریانی خرده بورژوازی محسوب می‌شد؛ و عملاً رهبری

نشان می‌داد که سازماندهی تشکیلات ما با چه قدرت، به چه خوبی و با چه ایده‌های نو و جالب و ابتکارات وسیع رفقای توفان می‌تواند به رهبری و اداره نشس‌تها و مراسم بپردازد.

هدف ما پیاده کردن **خط‌مشی دانشجویی** سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان بود و نه خط‌مشی سیاسی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان. ما می‌خواستیم بخش بزرگی از توده دانشجوی را به کنفدراسیون جلب کنیم و مانع شویم که عده‌ای از کنفدراسیون یک سازمان پیشقراول و به قول خودشان **آوانگارد** بسازند. سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در این زمینه کاملاً موفق بود. به طوری که در کنگره ۱۵ کنفدراسیون زبان همه دشمنان سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان بسته بود و ناچار بودند در سخنرانی‌های خویش بر تمام فعالیت‌های فرهنگی دبیر توفانی صحه بگذارند. ولی سایر دبیران به ویژه دبیرانی که از جناح کادرها انتخاب شده بودند به چیزی که نمی‌اندیشیدند تقویت کنفدراسیون بود. آنها تقویت خودشان را در نظر داشتند و دست از دسیسه و توطئه برای برهم زدن وحدت کنفدراسیون و بحث‌های تحمیلی ایدئولوژیک بر نمی‌داشتند. آنها وضعیت بسیار متشنجی در کنفدراسیون به کارگردانی مهدی خانابا تهرانی و مجید زربخش ایجاد کرده بودند. کنفدراسیون را ابزار مبارزه توده دانشجوی و یا مرکزی برای جلب توده دانشجوی نمی‌دانستند، برای آنها پیشبرد امیال گروهی شان مطرح بود و با همین برداشت نیز به مسایل برخورد می‌کردند. وضعیت میان دبیران بسیار متشنج و شکننده بود. به طوری که من در کنگره ۱۵ کنفدراسیون از همه نمایندگان خواستم که به گزارش دبیران کنفدراسیون که خودم هم جز آنها بودم رای منفی دهند. زیرا این دبیران به وحدت کنفدراسیون ضربه زده و می‌زنند. چنین اقدامی در تاریخ کنفدراسیون بی‌همتا بود.

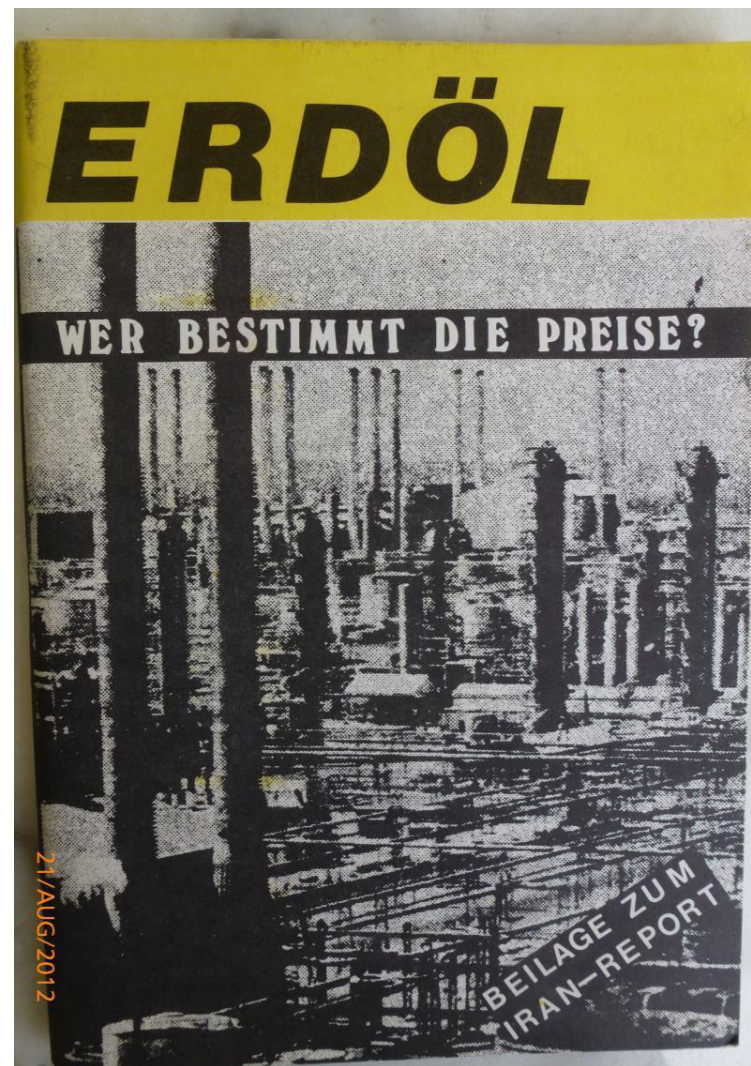
توده عظیم شرکت کنندگان در کنگره که با خط‌مشی ما موافق بود، بعد از طرح پیشنهاد من بپاخواست و یک صدا سرود استالین گراد را سرداد. مخالفان به شدت هراسیدند زیرا می‌دیدند که توده دانشجوی با آنها نیست. مهدی خانابا تهرانی از عوامل پشت پرده و گرداننده کادرها به دوستانش گفت آنها از نظر سیاسی کنگره را بردند. و واقعیت هم همین بود. مهم نبود که جبهه ملی به یاری کادرها و کمیته مرکزی حزب توده، کار کنفدراسیون را با زد و بند تشکیلاتی و حذف نمایندگان واقعی منتخب و ساز و کار نشست "شورایعالی" که در دست آنها بود، از اکثریت واقعی انداخت، مهم این بود که توده دانشجوی با ما بود.

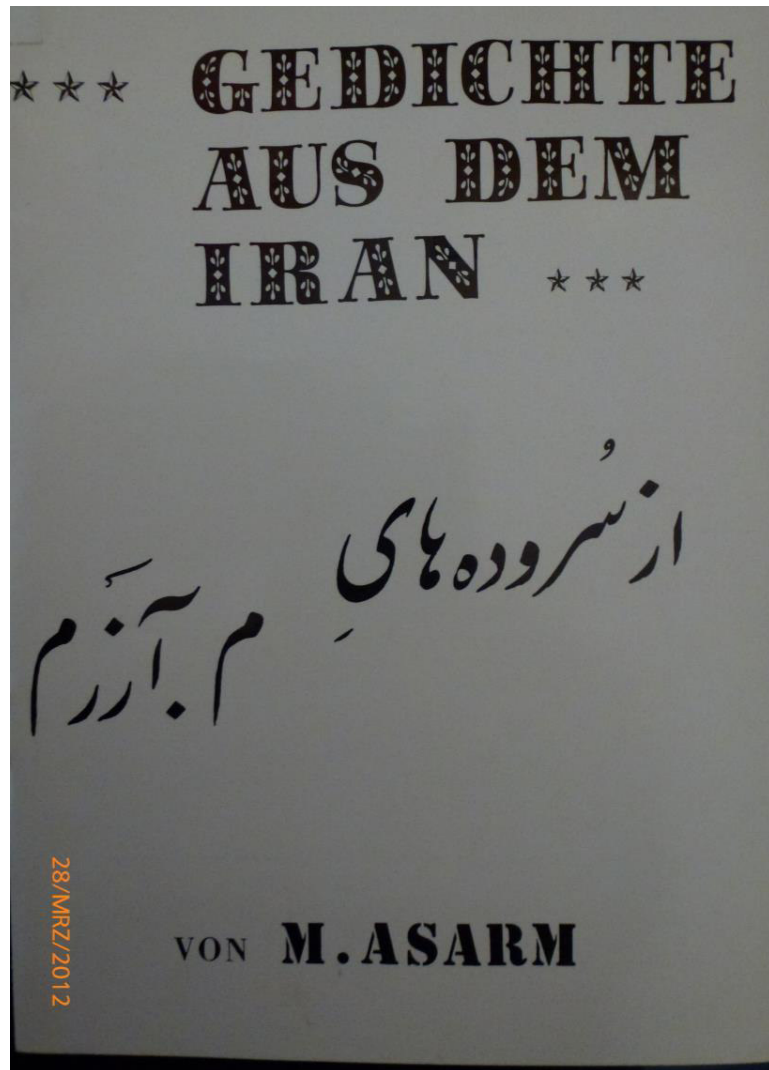
تأییدشان بود که تنها در خدمت سیاست راهبردی آنها قرار داشته باشد، از افشاء عملکردهای ضد خلقی شوروی و افشاء سرسپردگی "حزب توده ایران" به شوروی‌ها انصراف جوید و تهاجمش را فقط معطوف به مبارزه با امپریالیسم آمریکا و افشاءگری آنها بنماید. سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان، کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور را یک سازمان توده‌ای می‌دانست که باید در جلب توده وسیع دانشجویان بکوشد و سطح فکری و آگاهی سیاسی و اجتماعی آنها را ارتقاء دهد و آنها را با فعالیت دموکراتیک برای آموزش آنها آشنا کند. امر سرنگونی رژیم حاکم در ایران وظیفه کنفدراسیون نبود. ما حداکثر می‌توانستیم لزوم سرنگونی شاه را در سمینارها و جلسات فرهنگی به بحث و تبادل نظر گذاشته و حقانیت این خواست را ثابت کنیم. برداشتن گام‌های بیش از آن، به ماهیت کنفدراسیون صدمات جدی می‌زد، که زد. خوب است برای دانستن بیشتر در این مورد به سایر نوشته‌های من مراجعه شود. (نوشتارم در مورد مرگ مادرم و یا پاسخ به پرسش‌های خسرو شاکری که در مورد کنفدراسیون اظهار نظر کرده‌ام و تلاش‌های سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان را برای حفظ وحدت کنفدراسیون توضیح داده‌ام). جریانی به نام اتحادیه کمونیست‌های ایران نیز که در کنفدراسیون مرتب در نوسان بود و به طعنه آنها را **پاندول** می‌گفتند هرگز نتوانست در تمام طول تاریخ زندگی سیاسی‌اش نظریات روشن ارائه دهد و همواره در نوسان خود چرخ می‌خورد. آنها با سیاست به در و به تخته زدن راه تحمیل خطمشی چریکی به کنفدراسیون را هموار می‌کردند که با تلاشی کنفدراسیون آنها نیز ناچار شدند از متحدان سابق خود که قبولشان نداشتند ولی دنباله‌روی آنها بودند، فاصله گرفته و خواهان **احیاء کنفدراسیونی** شوند که چند ماه قبل خود آنها با بی‌مسئولیتی و فرقه‌گرایی موجب تفرقه و برهم خوردنش بودند. دوره دبیری من آغاز تحولات بزرگ در کنفدراسیون بود. به نظر من در این دوره سنگ بنای انشعاب در کنفدراسیون که از مدت‌ها قبل تدارک دیده شده بود، گذارده شد. مبارزه توفان با عوامل آشکار و مخفی حزب توده ایران در کنفدراسیون دسیسه‌های آنها را به صورت زودرس برملا کرده بود. دبیران جریان کادرها، با الهام از همان سیاست تخریبی کادرها که مملو از روحیه انحلال طلبی و ضدحزبی و نیهیلیستی بود، در ایجاد تفرقه در کنفدراسیون تلاش ورزیدند و بعد هم که

مبارزه طبقه کارگر را با تئوری‌های نادرستش به دست بورژوازی ایران می‌داد، تلاش کردند از کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی؛ سازمانی در خدمت سرنگونی رژیم شاه ساخته و این سازمان را به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی در ایران بدل کنند. برای این منظور جبهه ملی ایران به یکباره به "کمونیست‌های دو آتش و ناب"، "ناب تر" از "کمونیست‌های سنتی" تبدیل شده و در هم‌آهنگی با سازمان‌های مسلح چریکی که آکنده از فقر تئوریک بودند، و با جبهه ملی در خاورمیانه و لیبی و فلسطین و... در تماس قرار داشتند، به همکاری مشترک پرداختند.

چریک‌های فدائی خلق که شرط وجودشان اتکاء بر اسلحه و حرکت دائمی و بی‌اعتمادی به توده‌ها بود، به علت فقر تئوریک و بی‌توجهی به مطالعه کتب و کسب آگاهی تئوریک، شعار را بر شعور ترجیح داده و به همین علت نسبت به ماهیت امپریالیسم شوروی فاقد شناخت علمی بودند و این کشور را سوسیالیستی و در جبهه انقلاب ایران به حساب می‌آوردند. آنها به علت نزدیکی با عناصر هوادار شوروی در عراق و لیبی، سوریه، و تماس با سازمان‌های فلسطینی در بیروت و دریافت کمک‌های مالی و تدارکاتی از آنها، شوروی را کشور سوسیالیستی دانسته و با آنها همکاری نزدیک می‌کردند و به این جهت تلاش می‌شد از طریق سیاست‌های تفرقه افکنانه جریان "کادرها" در کنفدراسیون؛ که به حزب توده ایران و شوروی‌ها مربوط بودند؛ و به یاری جبهه ملی ایران و توده‌ای‌های آشکار و پنهان و همه عوامل نفوذی آنها، قطعنامه‌های کنفدراسیون در مورد افشاء سیاست‌های ضد خلقی شوروی و حزب توده ایران پس گرفته شود و مسئله کسب قدرت سیاسی در ایران با سرنگونی رژیم شاه از طریق مبارزه مسلحانه چریکی در دستور کار کنفدراسیون قرار گیرد. حسن ماسالی، کامبیز روستا و خسرو پارسا با این خطمشی موافق بودند و آنرا تبلیغ می‌کردند. حسن ماسالی یکی از رهبران جبهه ملی ایران بخش خاورمیانه همراه با حرمتی‌پور و اشرف دهقانی از چریک‌های فدائی خلق به اعتراف رسمی خود آنها که در مصاحبه‌های تلویزیونی به صورت ویدئو منتشر شده است، با نمایندگان سازمان امنیت شوروی تماس گرفتند. این نزدیکی طبیعتاً مشروط به اعاده حیثیت از حزب توده ایران و تخریب کنفدراسیون با خطمشی سنتی‌اش بود و سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان با این خطمشی جدید مخالفت داشت و با آن مبارزه می‌کرد. شوروی‌ها چنان تشکیلاتی مورد

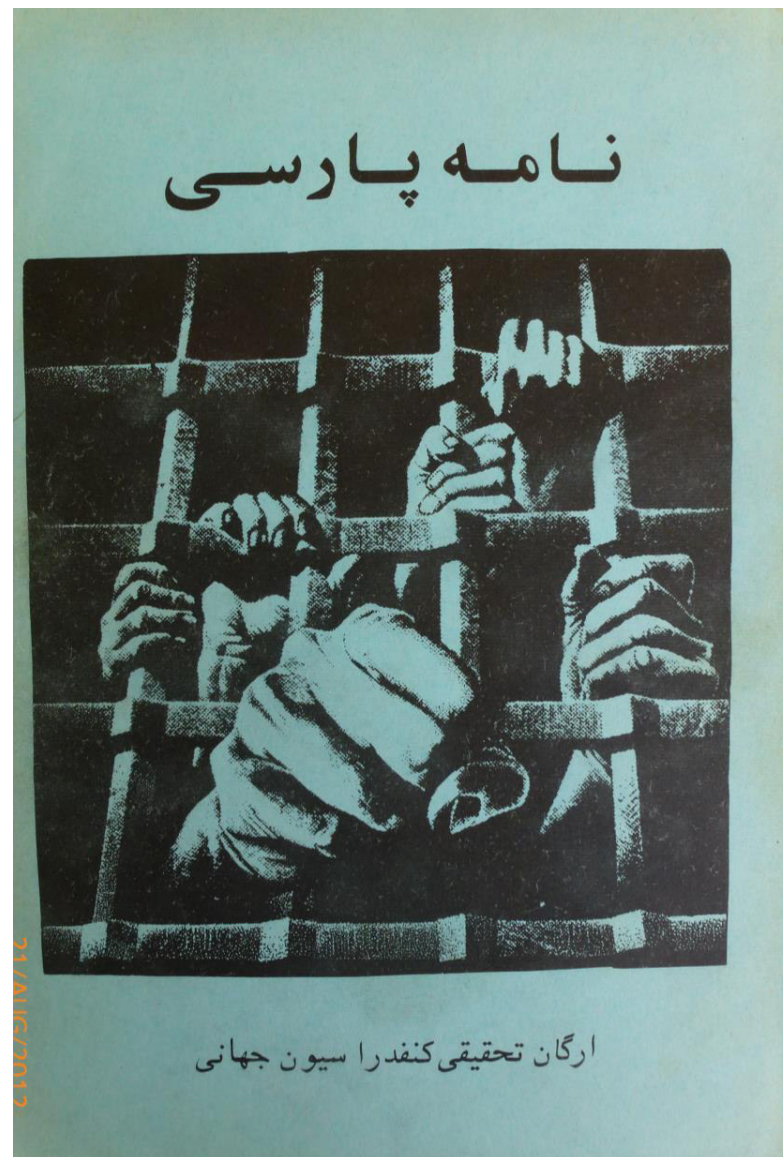
نقششان خاتمه یافت خودشان متلاشی شده و هر بخشی از آنها بعد از انجام ماموریت، پی کار خود رفت تا وظایفش را در جای دیگری انجام دهد.







تهیه صفحه کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی با محتوی سرودهای "کاروان"، "به فردا" و "کوهستان" از دستاوردهای دوران دبیری من بود. این دوره بهترین دوره کار فرهنگی در تاریخ کنفدراسیون جهانی به اعتراف مخالفان و موافقان بوده است. در ضمن در این تصاویر عنوان ارگان ماهانه تبلیغاتی کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی به نام ۱۶م آذر نیز دیده می‌شود. در کنار آنها دو جزوه دیگری به زبان آلمانی منتشر شده بود که برگردان اشعار نعمت میرزاده (م.آذرم) به زبان آلمانی و جزوه دیگری نیز در مورد سیاست‌های نفتی به زبان آلمانی نوشته شده بود



نامه پارسی



28/MAR/2012

ارگان تحقیقی کنفدراسیون جهانی

نامه پارسی





انتشار ۴ عدد نامه پارسی ارگان تحقیقی کنفدراسیون جهانی



دو عدد کتاب تحقیقاتی به عناوین "گوشه‌ای از غارت خلق ایران" و "سیاست نظامیگری رژیم ایران"



فعالیت در سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان و بروز اختلافات

من در سال ۱۹۶۹ به عضویت کمیته تشکیلات سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان درآمدم و چند ماه بعد به عضویت هیات مرکزی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان پذیرفته شدم. در هیات مرکزی سازمان کمیسون‌های گوناگونی برای پیشبرد امور وجود داشت از جمله کمیسون تشکیلات، کمیسون دانشجویی، کمیسون ایران، هیات تحریریه و... کمیسون دانشجویی در مورد خطامشی جنبش دانشجویی نظر داده تحولات درون کنفدراسیون و اعتلاء جنبش دانشجویی را مورد بررسی قرار می‌داد. توفان برنامه روشن و معینی در مورد کنفدراسیون داشت که آنرا در اسناد داخلی و ارگان رسمی تشکیلات منتشر کرده است.

انتخاب من در مرکزیت نه تنها به این علت بود که فعالیت گسترده‌ای داشتم و دانش کمونیستی و اطلاعات عمومی ام به طور نسبی از سطح متوسط بهتر بود، بلکه انگیزه اصلی و جلب توجه رفقا قاسمی و فروتن در آن بود که من به ابتکار خودم، بعد از اینکه سازمان انقلابی حزب توده ایران جزوه‌ای به نام "پیش به سوی وحدت اصولی مارکسیست-لنینیست ها! در باره دارو دسته "توفان" "به قلم کورش لاشائی مامور آتی ساواک و اندیشمند شاه، بر ضد توفان منتشر کرد که مملو از لجن پراکنی و تحریف بود، به آن جزوه پاسخ دندان شکنی دادم. متن جزوه را برای رفقای هیات مرکزی فرستادم که بسیار مورد توجه قرار گرفت و همان امر باعث شد که توفان جزوه "نمونه منفی" در افشاء "سازمان انقلابی" حزب توده را منتشر کند که همواره بیان نظریات و خطامشی سازمان ما در مورد "سازمان انقلابی" حزب توده باقی ماند. از آن تاریخ رفیق قاسمی که به استعداد نویسندگی من پی برده بود، تلاش می‌کرد مرا با سبک نگارش مطبوعاتی و شیوه کار در این زمینه آشنا کند تا بتوانم در کادر نشریه ارگان فعال شوم. وی کار آموزش را با پیشنهاد نگارش مقالات در عرصه‌های معینی آغاز کرد و راهنمایی‌های لازم را انجام داد. سپس مقالات را تصحیح می‌کرد و اشتباهات مرا متذکر می‌شد تا آنها را برطرف کنم. به من می‌گفت در قلم شما نیشی هست که آنرا از مادرت به ارث برده‌ای. قاسمی برای آشنائی با وضعیت ایران نامه‌های مادر مرا که از ایران با توضیحات سیاسی و تحلیلی فراوان و با قلم زیبایی نوشته می‌شد و برای من می‌فرستاد، می‌خواند و حتی

کنفدراسیون در حمایت از زندانیان سیاسی به شرکت تیم فوتبال ارتش ایران در مسابقات جهانی ارتشهای جهان به میزبانی ارتش آلمان اعتراض کرد. من و یکی دیگر از اعضای کنفدراسیون با حمل شعار زندانیان سیاسی را آزاد کنید و به وسط زمین فوتبال رفتیم و بازی متوقف شد و تصاویر ما با خواست‌های سیاسی ما در سراسر جهان پخش شد. دژبان‌ها که زمین را با سگ‌های خویش پاسداری می‌کردند به ما هجوم آورده و ما را دستگیر کردند. وکیل کنفدراسیون در محل حاضر شد و ما را از زندان آزاد ساخت. این مسابقات جهانی ارتش‌ها در شهر هاگن آلمان در تاریخ ۱۹۷۵/۰۷/۰۱ برگزار شد.

شوهر آهو خانم که رمانی اجتماعی و واقعی و مبتلابه جامعه ایران بود نمی‌دانست. این نقد قاسمی و سایر نقدهایش در مورد آثار نادر ابراهیمی، فریدون تنکابنی، امین فقیری، اصغر الهی، غلامحسین ساعدی (گوهر مراد)، اشعار نعمت میرزا زاده (می آزر)، سعید سلطانیور، سیاوش کسرائی، خسرو گلسترخی و... درک مرا از خواندن کتاب و نوع بررسی مارکسیستی و علمی آنها به کلی تغییر داد. پیش خودم فکر می‌کردم که اگر وقتم اجازه دهد همه کتبی را که در دوران جوانی بدون راهنمایی انسان‌های مدبر مطالعه کرده‌ام، دوباره بخوانم. افق درکم به کلی تغییر کرد و ارزش نقادانه به قلم من داد. با توصیه قاسمی جلد چهارم نامه پارسی سال دوازدهم در دوران دبیری کنفدراسیون را به انتشار آثاری تخصیص دادم که خود رفیق قاسمی برگزیده بود و مطالعه آنها را مفید می‌دانست.

در درون هیات مرکزی برای ارتقاء آگاهی تاریخی‌ام مرتب از رفقا پرس و جو می‌کردم. قاسمی به من پیشنهاد داد مقاله بنویسم و دو سانتیمتر کنار صفحه را برای تصحیحات وی خالی بگذارم تا وی بتواند مرا در نگارش مقاله راهنمایی کرده و آموزش دهد. وی می‌گفت قلم شما خوب است و دانش و اطلاعات کافی برای نوشتن دارید ولی بر سر یک موضوع نمی‌مانید. مقاله باید محدود به یک موضوع باشد نمی‌شود نگارنده همه دانسته‌های خود را در یک مقاله به رشته تحریر در آورد. این مقاله‌ها را کسی نمی‌خواند. مقاله باید آغاز روشنی داشته باشد و نتیجه‌گیری در پایان مقاله باید برای همه معلوم باشد. شما مقاله را قبل از دست به قلم بردن باید در مغز خود به عنوان ایده بیوروانید و سپس آنرا بر کاغذ آورید و بیوروانید. واژه‌ها و عبارات را می‌شود روز بعد بهتر و گویاتر کرد. وی در مورد گذشته حزب توده به من توصیه کرد که من پرسش‌هایم را طرح کنم و وی نظرات خودش را برای من می‌نویسد. و من از این طریق در مواردی که پرسش داشتیم با نظریات وی آشنا گردیدیم که می‌توانم به عنوان نظر این رفیق در مورد گذشته حزب توده ایران مطرح کنم. اگر فرصتی دست داد آنها را یا جداگانه و یا در همین دفتر منتشر می‌کنم.

اعضاء مرکزیت توفان عبارت بودند از رفقا قاسمی مسئول ارگان و امور بین‌المللی، فروتن مسئول تشکیلات، تعلیمات و امور مالی، ه - ج، م - آ، م - ط، ک - ث، ع - س و من. قبل از عضویت من ه - ج برای ادامه مبارزه به ایران رفته بود. در درون هیات مرکزی، من با یک

از آنها برای نگارش مقاله ایده می‌گرفت. و این امر نیز برای من بسیار آموزنده بود. می‌دیدم که آنچه برای من "هیچ" بود چگونه از نظر یک انسان سیاسی با تجربه به "همه چیز" بدل می‌گردید و شکل می‌گرفت و این منجر به آن می‌شد که من با موشکافی و تعمق به مسایل نگاه کنم و از کنار چیزهای خرد براحتی گذر نکنم. مقالات چندی با تصحیحات رفیق قاسمی برای توفان ارگان مارکسیستی لنینیستی توفان نوشتم که در نشریه چاپ شد و همه فکر می‌کردند که این مقالات به قلم قاسمی است.

رفیق احمد قاسمی نویسنده توانائی بود و خودش نیز داستان می‌نوشت. من کتب داستان‌های خودم را به وی می‌دادم و وی بعد از مطالعه هر اثری نقدی بر آن نوشته به من پس می‌داد. من از نقدهای علمی وی حیرت می‌کردم و بیش‌تر متوجه می‌شدم که من چقدر نادانم. کتاب شادکامان دره قره سو را به وی برای مطالعه دادم زیرا قبلاً نقد وی را بر کتاب دیگر علی محمد افغانی به نام شوهر آهو خانم خوانده بودم. به نظر من کتاب شادکامان دره قره سو زیباتر و بهتر از شوهر آهو خانم بود. وقتی نقد قاسمی به دستم رسید بنای فکریم برهم خورد. قاسمی نوشته بود که این کتاب علی‌رغم مطالب زیبایی که در درون دارد و به بیان شرایط اجتماعی آن زمان از جمله روابط فئودالی و مبارزات کارگری و وضعیت اجتماعی مردم اشاره می‌کند، ولی موضوع اساسی آن تبلیغ آشتی طبقاتی و نه مبارزه طبقاتی است. وی به درستی بیان می‌کرد که اطلاعاتی را که نگارنده در دهان دختر زیبای یک ارباب گذارده که شیفته دکتر تقی ارانی است و در خانه پیانو می‌زند نمی‌تواند با واقعیت همراه باشد زیرا در آنروز دختران فئودال‌ها حق درس خواندن هم نداشتند چه برسد به اینکه پیانو بزنند و از جنبش کمونیستی ایران آگاه بوده و مرید دکتر تقی ارانی باشند. وی انتقاد می‌کرد که دختر یک ارباب ثروتمند نمی‌تواند عاشق یک پسر کارگر شود که در عشق وی سر از پا نشناسد و از منافع طبقاتی خویش بگذرد. این توصیفات که بسیار زیبا نگاشته شده‌اند افسانه‌اند و با واقعیت مبارزه طبقاتی در ایران ربط ندارند. وی منتفی نمی‌دانست که ممکن است یک رویداد ناممکن به یکباره ممکن شود ولی وی آنرا استثناء و نه قانون می‌دانست و لذا هرگز جنبه عمومی برای جامعه نداشت. قاسمی می‌گفت وظیفه نویسنده آن است که حقایق در جامعه را بازتاب دهد و نه آنکه به افسانه سرائی متوسل شود. وی کتاب زیبای شادکامان دره قره سو را به اهمیت کتاب زیبای

۱- اختلاف بر سر حزبیت

یکی از مسایل مهمی که در این مدت اتفاق افتاد و مانند خط سرخی در تمام طول تاریخ توفان تاثیر خود را به جای گذارد مسئله حزب بودن سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان است. سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان با شعار "احیاء حزب طبقه کارگر ایران" به میدان آمده بود و خود را ادامه دهنده راه حزب توده ایران می‌دانست. سازمان توفان از صفر شروع نمی‌کرد و دستاوردهای حزب توده ایران را از آن خود می‌دانست. حتی زمانی که رفقا قاسمی، فروتن و سغائی از حزب رویزیونیستی توده ایران جدا شدند، خود را ادامه دهنده راه حزب توده ایران می‌دانستند و طبیعی بود که برخورد به ماهیت سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان باید از این منظر مورد بررسی قرار گیرد.

برای نخستین بار م - آ بعد از بازگشت از سفر آلبانی در نشست هیات مرکزی سازمان توفان این پرسش را مطرح کرد که آیا سازمان توفان، حزب طبقه کارگر ایران است یا خیر. در این زمینه دو نظر پیدا شد. نظر رفیق قاسمی که رفقا ع - س، م - ط، م - آ و من با آن موافق بودیم و نظر رفیق فروتن که مخالف حزب بودن توفان بود که تنها رفیق ک - ث با آن موافقت داشت. در رای‌گیری نسبت به این پیشنهاد با مضمون "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان ماهیتا حزب طبقه کارگر ایران است" رفیق فروتن رای ممتنع داد و تنها رفیق ک - ث با آن مخالفت نمود.

استدلال رفیق قاسمی روشن بود. حزب طبقه کارگر بر اساس سه ملاک ساخته شده است. ملاک ایدئولوژی، سیاسی و سازمانی. سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان هم دارای ایدئولوژی مارکسیستی لنینیستی است، هم کسب قدرت سیاسی را از طریق یک انقلاب دموکراتیک نوین در برنامه و دستور کار خویش قرار داده و هم از نظر سازمانی موازین لنینی سازمانی را پذیرفته است. به این جهت دارای هر سه ملاک حزبیت بوده و ماهیتا حزب طبقه کارگر ایران است.

رفیق فروتن در واقع در بدو امر استدلال روشنی نداشت و احتمالا از حمله دشمنان توفان بیش‌تر هراس داشت تا از حزب بودن توفان. زیرا اعلام چنین تصمیمی مسلما کینه جبهه ملی ایران، "سازمان انقلابی" حزب توده ایران و حزب توده ایران و سایر نیروهای پراکنده و

دوره کامل آموزش مارکسیسم لنینیسم، مفهوم رویزیونیسم و آثار رفقای چینی و آلبانی و اسناد اختلافات آشنا شدم. به فن رهبری و تاریخ گذشته حزب توده ایران آشنائی پیدا کردم. هنوز مجالات دنیا برایم می‌آمد و می‌خواندم، ولی دیگر تصمیم خودم را نیز گرفته بودم. قاسمی را که راه زندگی را به من نشان داده بود در کنار خود داشتم و برای من در زندگی سیاسی آموزش بزرگی بود. من از تجربه رفقا قاسمی و فروتن بسیار آموختم. آنها نماینده دو نسل کمونیست‌های ایران بودند.

در این دوره من مسئول اطلاعات شدم و برای تنظیم و انتشار توفان تایپ زدن دو انگشتی را یاد گرفتم و همراه با مانی علوی پسر بزرگ علوی که عضو سازمان توفان بود و رفیق ناصر لیراوی مخفیانه توفان را تایپ زده و در مونیخ چاپ می‌کردیم. بعد از کنار گذاشتن مانی علوی از سازمان م - ل توفان به علت سردرگمی ایدئولوژیک و انحراف از مارکسیسم - لنینیسم که به شدت روحیه خرده بورژوائی داشته و تحت تاثیر تلقینات پدرش قرار می‌گرفت، این وظیفه را من و ناصر با هم انجام می‌دادیم. ناصر که رفیقی ناشناخته بود بعدا برای ادامه مبارزه به ایران رفت و به توسعه سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان همت گذارد. در جریان دستگیری رفقای ما در ایران دستگیر شد و در زیر شکنجه رفقای حوزه خویش را لو نداد. بر اساس قرار قبلی برای کاهش فشار و تظاهر به دادن اطلاعات، اعتراف کرد که مسئول تماسش فریدون منتقمی در آلمان است. بر اساس این اعتراف مورد توافق، من به سه سال زندانی غیابی در زمان شاه محکوم شدم. دائی من حسن صفاکیش که ارتشی و یکی از اعضاء دادستانی ارتش بود خبر آن را از طریق مادرم به من رساند و مرا از آمدن به ایران برحذر داشت.

شرط چهارم حزبیت، بلکه وجود شرایط عینی و ذهنی تحقق برنامه سیاسی حزب است. یعنی اینکه حزب نمی‌تواند به یکی از ملاک‌های خصوصیات خویش تحقق بخشد. به زبان رفیق فروتن:

"گفته می‌شود، هر سازمان سیاسی که ایدئولوژی طبقه کارگر را راهنمای خویش قرار دهد، سیاست خود را براساس مارکسیسم-لنینیسم و در انطباق با شرایط عینی کشور تنظیم نماید و در درون سازمان اصول سازمانی طبقه کارگر را بپذیرد و به کار بندد چنین سازمانی حزب طبقه کارگر است در هر کجا که باشد ولو آنکه مبارزه آن در زمینه سیاسی و ایدئولوژیک و سازمانی به تمامی در خارج از کشور آغاز گردد و در خارج از کشور ادامه یابد. با این تعبیر آنچه که از حزب حزب می‌سازد یعنی مبارزه به خاطر تصرف قدرت سیاسی به دست فراموشی سپرده می‌شود یا از جمع خصوصیات دیگر حزب که در فوق بدانها اشاره شد به طور مکانیکی جدا می‌گردد. در حالی که هدف تصرف قدرت سیاسی و خصوصیات ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی حزب در پیوند با یکدیگرند و این هدف حزب از خصوصیات دیگر آن تفکیک ناپذیر نیست.

...

پاره‌ای از رفقا این نظر را که احیاء حزب جز در صحنه کشور نمی‌تواند صورت گیرد با توسل به اصطلاح "عامل جغرافیائی" مردود می‌شمارند و برآنند که عامل جغرافیائی هرگز ملاک تشخیص حزب نبوده است و نمی‌تواند باشد. اما رفقا در اینجا فقط به ظاهر امر توجه دارند، فقط در سطح پدیده می‌مانند. "عامل جغرافیائی" در واقع به معنی بودن در میان توده‌ها، تماس با توده‌ها، امکان بسیج و متشکل ساختن توده‌ها و به مبارزه کشاندن آنها است، امکان برداشتن گام در راه تصرف قدرت سیاسی است که بدون آن تحقق وظایف انقلاب امکان پذیر نیست. بدیهی است یک چنین تفاوت ماهوی

ضدکمونیست را علیه ما بر می‌انگیخت و موجی از دشنام علیه ما آغاز می‌شد. وی طرح این مسئله را مشکلاتی برای سازمان می‌دانست که مصنوعاً ایجاد شده است. رفیق فروتن بعد از چندی برای اثبات نظریاتش به استدلال‌های گوناگون توسل جست از جمله:

حزب باید در درون ایران باشد تا بتواند رژیم را سرنگون کند.

حزب باید با توده‌ها پیوند داشته باشد تا بتواند رژیم را سرنگون کند...

این استدلال‌ها از طرف رفقا به صورت زیرین رد می‌شدند:

ادعای اینکه حزب باید در درون ایران باشد به این مفهوم بود که به سه ملاک‌های بیان شده در مورد حزبیت باید ملاک "عامل جغرافیائی" را نیز افزود. حضور رهبری در درون ایران و یا غیبت آنها از ایران را به علت شرایط تحمیلی موجود و سرکوب بی‌رحمانه رژیم پهلوی، نمی‌شود به ماهیت حزب ربط داد. سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان بر اساس شرایط تاریخی و مستقل از خواست جداگانه افراد در خارج از ایران بر اساس سه اصل لنینی حزب طبقه کارگر به وجود آمده بود نه از آن جهت که مشغولیتی برای خودش در اروپا فراهم کرده باشد و مبلغ آن باشد که همه اعضاء توفان در غرب سکنی گزینند بلکه با این هدف تاسیس شد که به داخل ایران برود و در ایران با طبقه کارگر و دهقانان پیوند برقرار سازد. اینکه در چه زمانی این اهداف عملی می‌شوند به امکانات ما و شرایط عینی بستگی دارد. اگر تشکیلی هدفش این باشد که در خارج برای همیشه رحل اقامت بیفکند و به ایران نرود، طبیعتاً به نفی برنامه سیاسی خود برخاسته و نمی‌تواند خود را حزب طبقه کارگر بنامد وگرنه این نقل مکان رهبری حزب از خارج به درون ایران تنها یک امر زمانی است.

رفیق فروتن به تدریج در پی مستدل سازی نظریاتش برآمد و مدعی شد که ما از یک "عامل جغرافیائی" نه به مفهوم هندسی بلکه به مفهوم سیاسی حرکت می‌کنیم. در اینجا حضور در ایران بیان این واقعیت است که ما در درون کشور می‌توانیم با توده‌ها پیوند برقرار کرده و مسئله کسب قدرت سیاسی را در دستور کار خود قرار دهیم که نه تنها جنبه تئوریک بلکه جنبه عملی نیز دارد، حال آنکه از خارج از کشور نه پیوند با توده‌ها ممکن است و نه کسب قدرت سیاسی و به این جهت آنچه بر سر آن اختلاف نظر وجود دارد نه "عامل جغرافیائی" به منزله

به نظر من در حقیقت این حزب است که باید همه این مشکلات را در دستور کار خود قرار داده و گام به گام آنها را حل کند. این مشکلات تمامی ندارند و مضحک جلوه می‌کند اگر هربار با توسل به وجود مشکلی که می‌تواند در راه پیوند ما با توده‌ها و یا کسب قدرت سیاسی اخلال به وجود آورد، از اعلام حزب بودن طفره رویم. حزب "شسته و رفته" از آسمان خلق نمی‌شود و محصول مبارزه مستمر و خستگی ناپذیر است. حزب خود نهال کوچکی است که باید در عرصه چنین مشکلاتی رشد کند و ساخته شود. اطلاق مفهوم حزب را به هر تشکیلاتی، منوط به درجه موفقیت‌های وی کردن طبیعتاً افزودن شرط جدید به ملاک‌های سه‌گانه لنینی حزب است که مستقل از شرایط جغرافیائی، درجه موفقیت، تخیل پیروزی صد در صد و نفی هرگونه شکست در مبارزه حزب طبقه کارگر وجود دارد.

بیان واقعیت ولی چنین است: سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان از نظر تحول تاریخی با بروز رویزیونیسم و انشعاب در درون حزب توده ایران از درون این حزب بیرون آمده و خود را ادامه دهنده راه حزب توده ایران می‌داند. این سازمان از همان بدو تاسیس‌اش تلاش کرده که به ایران نقل مکان کرده و برای تحقق برنامه سیاسی‌اش فعالیت کند. سازمان توفان هرگز این برنامه را نه تنها از دستور کار خود خارج نکرده است بلکه در جهت تحقق آن نیز گام برداشته و در آینده نیز این راه را تا به آخر ادامه می‌دهد. آنچه موجبات کندی در این عرصه را به وجود می‌آورد شرایط تحمیلی عینی است که حزب باید برآن غلبه کند.

اگر استدلال رفیق فروتن را بپذیریم باید پرسید که اگر گزینش نام حزب در خارج از کشور به علت عامل جغرافیائی غیرموجه است، به چه دلیل انتخاب نام سازمان و یا گروه در خارج از کشور به همان علت موجه جلوه می‌کند؟ سازمان و یا گروهی که مقیم خارج باشد و نتواند در درون کشور با توده‌ها پیوند برقرار کرده و قدرت سیاسی را کسب کند خود نقض غرض است و شامل همان توصیفی می‌شود که در مورد حزب بیان شده است و منطقاً نباید چنین نامی را برگزیند و افرادی را به دور خود گرد آورد و در اعضایش این توهم را ایجاد کند که گویا آنها در پی پیوند با توده‌ها و کسب قدرت سیاسی آنها در خارج از کشور هستند. نمی‌شود مدعی شد سازمان و یا گروه صفت جریان‌هایی است که در حرف انقلابی بوده و در عمل غیرانقلابی و ناموفق و حزب صفت تشکیلی است که در حرف و عمل انقلابی بوده و مستمراً به موفقیت‌های

بزرگ یعنی امکان انجام انقلاب یا عدم امکان آن را با "عامل جغرافیائی" نمایاندن و آنرا طرد کردن عدم توجه به ماهیت امر است."

استدلال رفیق از آن جهت نادرست است که برای سهولت استدلالش به نادرستی مدعی شده است:

"گفته می‌شود، ... چنین سازمانی حزب طبقه کارگر است در هر کجا که باشد ولو آنکه مبارزه آن در زمینه سیاسی و ایدئولوژیک و سازمانی به تمامی در خارج از کشور آغاز گردد و در خارج از کشور ادامه یابد." (تکیه از نگارنده).

رفیق فروتن برای تسهیل استدلالش دو بدیل از خودش می‌سازد: یکی اینکه رفقائی وجود دارند که در خارج کشور سازمان و حزب تاسیس کرده و قصد دارند تا ابد در خارج بمانند و بدیل دوم اینکه رفقائی هستند که به اصل سازمان اعتقاد داشته و می‌خواهند به درون کشور رفته با توده‌ها تماس گرفته و قدرت سیاسی را به کف آورند. این گروه‌بندی ساختگی در این واقعیت مشخص کوچک‌ترین تغییری نمی‌دهد که هر دوی این گروه‌های ساختگی مقیم خارج‌اند و از شرایط مشابه در درون توفان برخوردارند و اگر توفیقی برای پیوند با توده‌ها و یا کسب قدرت سیاسی حاصل نیاید برای هر دوی این "گروه‌ها" به یک نسبت خطرناک و منفی است. به این جهت این حکم ساختگی که گویا "... به تمامی در خارج از کشور آغاز گردد و در خارج از کشور ادامه یابد" سیاست مصوبه و سرنوشت هر دوی این گروه‌های ساختگی رفیق فروتن است. اگر تمام فعالیت‌ها و فداکاری‌های رفقا برای رفتن به ایران و تحقق برنامه سیاسی سازمان با شکست روبرو شود، فرقی نمی‌کند که نام آن تشکل "حزب" باشد و یا "سازمان". رفیق فروتن یک مشکل اساسی سازمان توفان را که مشکل همه سازمان‌های سیاسی خارج از کشور بود نه به عنوان مشکلی که باید آنها آن را حل کنند، بلکه به منزله مشکلی بر سر راه اعلام حزب و نفی خصوصیات حزب جلوه می‌دهد.

نامی بی‌مسئمی است ولو آنکه در خارج از کشور افرادی را نیز گرد آورد و به مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی نیز دست زند.

با این بیان گزینشی همواره القاء می‌گردد که برای سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان "به علت زندگی در خارج از کشور و دوری از توده‌ها" مقدور و میسر نیست که به چنین هدفی برسد. این همان تکیه بر بدیل نادرستی است که رفیق برای تسهیل استدلالات خود ساخته‌اش است. اما در مورد پیوند با توده‌ها نیز نظر رفیق نادرست بود.

من بر این نظر بودم که مسئله پیوند با توده‌ها شرط تشکیل حزب نیست، بلکه محصول مبارزه حزبی است. تا حزبی وجود نداشته باشد، نمی‌شود از پیوند حزب با توده‌ها سخن راند. از این گذشته پیوند یک مسئله صرفاً ذهنی و نه عینی است. زیرا در این استدلال معلوم نیست در چه درجه از تماس با توده‌ها و پیوند با آنها می‌توان مدعی شد که کفایت این پیوند تامین شده و از این به بعد می‌توانیم سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان را حزب مارکسیستی لنینیستی توفان بخوانیم. رفقا استدلال می‌کردند که از این گذشته دامنه و عمق پیوند را نمی‌توان همیشه و در همه دوران‌ها و ممالک یکسان تصور کرد. در ایران استبدادی برگزاری یک تظاهرات صد نفری می‌تواند پیوند با توده‌ها محسوب شود، ولی در یک کشور دموکراتیک که اتحادیه‌های کارگری می‌توانند چند میلیون را به خیابان‌ها آورند، حتی بسیج چند هزار نفر، الزاما پیوند با توده‌ها به حساب نمی‌آید. از این گذشته احزاب رویزیونیستی در غالب ممالک سرمایه‌داری پیوند گسترده‌ای با طبقه کارگر دارند تا احزاب مارکسیستی لنینیستی، و قدرت تشکیلاتی آنها نیز از کمونیست‌ها بیش‌تر است، ولی از این واقعیات نمی‌شود نتیجه گرفت که رویزیونیست‌ها چون هم در درون کشورند و هم با توده‌ها پیوند دارند "حزب طبقه کارگر" محسوب می‌شوند و احزاب کوچک و ضعیف مارکسیستی لنینیستی که فاقد این پیوند ماهیتا حزب طبقه کارگر نیستند. این نوع استدلال نه تنها نفی جنبش کمونیستی بود، بلکه میدان را برای تبلیغات و تضعیف روحیه کمونیست‌ها باز می‌گذاشت.

مسئله پیوند با توده‌ها آشنائی یک فرد با طبقه زحمتکش و یا خلق ایران در درون کشور نیست. این پیوند رابطه حزب با طبقه است و می‌تواند هم سال‌ها به وجود نیاید. برای برقراری

یکی بهتر از دیگری دست می‌یابد. نمی‌شود برای موجه جلوه دادن استدلالی "عامل جغرافیائی" به تحقیر ارزش و رتبه تشکلهای نظیر "سازمان" و یا "گروه" پرداخت. نمی‌شود از حزب "غولی" منزه ساخت که کسی را قابل دسترسی به آن نیست. اگر از قبل اصل بر این است که همه باید به ایران بروند و در آنجا "انقلاب" کنند دیگر لزومی برای تاسیس هیچ سازمان ضدزیمی برای کمونیست‌ها و حتی غیرکمونیست‌ها در خارج از کشور باقی نمی‌ماند. این تئوری رفیق فروتن شیوه استدلال را طوری برگزیده که در واقع اتهام عوام‌فریبی به همه سازمان‌های سیاسی خارج از کشور می‌زند. زیرا اگر اساسا امکان حرکت به سوی ایران وجود ندارد، اگر نیت و تمایل به این سیاست دیده نمی‌شود پس این سازمان‌ها همه باید برای مشغولیات و سرگرمی ایجاد شده باشند و نه آنها که نام حزب را برای خود برمی‌گزینند. طبیعی است مشکل "جغرافیائی" را اگر حزب نتواند حل کند، سازمان به طریق اولی قادر به حل آن نیست.

البته توجه به این امر نیز اهمیت دارد که یکی از رهبران سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان با هدف ایجاد شرایط مناسب برای انتقال رهبری به داخل، به ایران رفته بود و در آنجا فعالیت می‌کرد و این خود گواه آن بود که کسی نمی‌خواهد در خارج از کشور رحل اقامت بیفکند و القاء این تصور که سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان رحل اقامت در خارج انداخته است با واقعیات زندگی توفان نمی‌خواند.

استدلال دوم رفیق مسئله پیوند با توده‌ها بود. وی در مورد تصرف قدرت

سیاسی نوشت:

"و نیل به این هدف فقط با دست توده‌های مردم و در درون کشور امکان پذیر است. از اینرو سازمانی که هدف تصرف قدرت سیاسی را در برابر خود نگهدارد یا به علت زندگی در خارج از کشور و دور از توده‌ها دست یافتن به چنین هدفی برای وی مقدور و میسر نباشد، وجود خود را به مثابه حزب نفی می‌کند، چنین سازمانی نمی‌تواند نام حزب بر روی خود بگذارد. چنین

آنوقت منطقیاً حزب توده ایران نباید خود را حزب طبقه کارگر معرفی کند و باید خود را به نام "سازمان" بنامد و تبلیغات خویش را عوض کند. طبیعتاً چنین تصویری خیالی باطل است. از این گذشته حضور در ایران هنوز به مفهوم پیوند با توده‌ها نیست. برای پیوند با توده‌ها باید به میان آنها رفت، با آنها ارتباط برقرار کرد، به خواست‌های آنها توجه کرد و در عمل اعتماد آنها را جلب نمود که رهبری شما را بپذیرند. در غیر این صورت می‌شود با شعارهای کاذب و سبک کار نادرست وضعیتی را به وجود آورد که توده‌ها از شما بری شوند. پس عامل جغرافیائی الزاماً حلال مشکلات در امر پیوند با توده‌ها نیست. این عامل تنها می‌تواند زمینه لازم را برای این فعالیت فراهم کند.

از نظر عملی وضع چگونه خواهد بود؟ وقتی شما به ایجاد ارتباط دست می‌زنید باید به تدریج با توجه به همه اصول پنهانکاری به مخاطبان خود بگوئید که از کدام منبع الهام می‌گیرید. برای توده‌ها تفاوت میان "حزب" و یا "سازمان" کاملاً ذهنی و غیرقابل فهم است. برای آنها با توجه به سابقه مبارزات سیاسی در ایران مفهوم "حزب" قابل پذیرش‌تر و قابل فهم‌تر است تا مفهوم "سازمان". برای آنها مفهوم نیست که چرا ما خود را "سازمان" می‌نامیم و قصد داریم در آینده نامعلوم که به "درجه پیوند ما با توده‌ها" وابسته است خود را "حزب" بنامیم. برای توده‌ها قابل هضم‌تر است که کادرهای ما در این تماس‌ها با کارگران و زحمتکشان خود را حزب آنها معرفی کنند و از تقسیم بندی احیاء حزب به دو دوره، دوران آمادگی و تهیه و دوران بلوغ و تکامل پرهیز نمایند. این گونه تبلیغات تنها موجب سردرگمی زحمتکشان و درافتادن در کلاف سردرگم بحث‌های روشنفکری است و اصل پراگندگی و فرقه‌گرایی را تقویت می‌کند.

رفیق فروتن در مقابل استدلالات رفقا مبنی بر اینکه ما حزب طبقه کارگر ایران هستیم نمی‌توانست مقاومت کند. این است که هر لحظه با استدلال جدیدی به میدان می‌آمد. از وی پرسیده شد که به نظر شما چه وقت توفان می‌تواند خود را حزب طبقه کارگر ایران بیان کند؟ وی پاسخ داد در روزی که حداقل "یک یا دو هسته فعال و امید بخش" در ایران داشته باشد. طبیعتاً این استدلال بسیار بی‌معنا و ذهنی بود. هیچکس نمی‌توانست درجه "فعال" بودن یک هسته را تعیین کند. تعریفی بر این خصلت وجود نداشت. از این گذشته مسئله تعیین "امید بخش" بودن یک هسته "فعال" دیگر مربوط به توانائی تئوریک هیات مرکزی نمی‌شد، بلکه

پیوند نخست باید شیوه و راه‌های انجام این وظیفه را یافت. این به آن مفهوم است که مسئله پیوند خود دارای روندی تکاملی بوده و امر امروز و فردا نیست. سرنوشت حزب طبقه کارگر و تبلیغ برای آن را که برای ما عرصه‌های نوین تبلیغاتی می‌آفریند و به بحث‌های ضدحزبی که برای ممانعت از احیاء حزب و تبلیغ تفرقه‌افکنی جریان دارد پایان می‌دهد، وابسته به این پیوندهای تخیلی نمودن مسلماً به حزب طبقه کارگر صدمه زده تفکر تفرقه، پراکندگی و فرقه‌گرایی را تبلیغ می‌کند. تعدد گروه‌ها و گروهک‌ها جای حزب واحد را می‌گیرد و بذر تئوریک آن از انبان "حزب خیر، سازمان آری" پاشیده می‌گردد تا همه چیز پاشیده گردد.

ناگفته نماند که مسئله حزب بودن توفان در بدو امر با توجه به گزارشاتی که از ایران می‌رسید مورد تأیید رفیق فروتن نیز قرار داشت و حتی قرار بود به زودی بر سر آن تصمیم گرفته شود. موفقیت‌های سازمان در ایران طبیعتاً نظریه حزب بودن توفان را تأیید می‌کرد و به این نظریه در هیات مرکزی سنگینی دیگری می‌بخشید.

ولی دستگیری رفیق ه - ج در ایران به همراه ۶۰ نفر دیگر از رفقای توفان و ضربه‌ای که سازمان از این وضعیت خورد نظر وی را تغییر داد.

این رخداد اکنون به استدلالی بر ضد خود نظر رفیق فروتن تبدیل شده بود. رفقا و از جمله خود من استدلال می‌کردیم که فعالیت رفیق ه - ج هم در درون کشور بوده و هم به گسترش تشکیلات سازمان پرداخته است. چنانچه عضوگیری در این حد را بتوانیم پیوند با توده‌ها جلوه دهیم پس همه شرایط برای اعلام کردن حزب مهیا است. اگر دستگیری رفیق ه - ج در یکماه دیگر صورت گرفته بود ما امروز حزب بودن توفان را اعلام کرده بودیم و بعد از دستگیری رفیق، دیگر امکان پس گرفتن آن به علت بازگشت به وضع سابق موجود نبود. همین نمونه نشان می‌دهد نه عامل جغرافیائی تعیین کننده ماهیت حزبیت است و نه عامل پیوند با طبقه کارگر و توده‌ها. هر دوی این عوامل باید از خواص حزب باشند و بخشی از فعالیت‌های حزب را تشکیل دهند. در همین زمینه من تاریخ حزب توده ایران را مثال می‌زدم که حزب طبقه کارگر ایران بود و حال که بعد از سرکوب مجبور به مهاجرت شده و ارتباط خویش را با توده‌ها از دست داده و پیوندی با طبقه کارگر ایران ندارد هنوز هم "حزب طبقه کارگر ایران" است و خود را حزب طبقه کارگر ایران می‌داند. بر اساس نظریه رفیق فروتن

اختلاف نظر در زمینه حزب و یا سازمان، بلکه بر سر درک از وحدت در درون سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان بود. اختلاف نظر در درون یک سازمان سیاسی امری طبیعی است و حتی می‌شود بر سر مسایل مهم‌تری نیز به وحدت نظر نرسید ولی نمی‌شود به بهانه اختلاف نظر خودسرانه ماهیت یک سازمان را به زیر پرسش برد و وحدت آنرا لگدمال ساخت. وحدت تنها زمانی مجاز است به انشعاب بدل شود که ماهیت سازمان و یا حزب از ریشه تغییر کرده باشد و مثلا رویزیونیسم در مقابل مارکسیسم لنینیسم قرار گرفته باشد و نه اینکه بر سر مسئله حزب و یا اینکه ایران سرمایه‌داری و یا نیمه فئودالی است توافق نظری نباشد.

تشخیص این امر دیگر کار خدا بود. همواره می‌شد بر سر "فعال" و یا "امید بخش" بودن این هسته‌ها چانه زد و آنها را به عنوان استخوان لای زخم در درون توفان پذیرفت و با دردشان همواره ساخت.

توجه باید داشت که در زمان طرح این مسایل در عرصه مبارزات سیاسی در ایران ما با حزب رویزیونیست توده ایران و با سازمان ماجراجو و کاستریست "سازمان انقلابی حزب توده ایران" که خود رویزیونیست "چپ" بود روبرو بودیم. در این عرصه سازمان دیگری نه وجود داشت و نه فعالیت می‌کرد.^۴

سال‌ها بعد که سازمان توفان با فعالیت خویش چندین هسته در ایران به وجود آورد، نتوانست این مشکل پیوند با توده‌ها، "فعال" بودن و یا "امید بخش" بودن و یا عامل جغرافیائی را که ملاک‌های تصنعی و ذهنی برای تعیین ماهیت حزب بودند، حل کند. آنچه در زمان خودش ذهنی و مبهم بود در عمل نیز نتوانست به مشکلات پاسخ روشن و راه‌گشائی بدهد.

حتی وقتی یک هیات نمایندگی از طرف رفقای جنوب و غرب ایران به خارج آمد و گزارش داد که آنها در جنوب و غرب ایران چندین حوزه فعال دارند که به نام حزب فعالیت می‌کنند، گرچه در نظریات رفیق فروتن تزلزلاتی ایجاد کرد که وی را به طرح مجددا مسئله حزب در هیات مرکزی علاقه‌مند نمود، ولی عملی اقدام مشخص و روشنی در این زمینه نکرد.

این اختلاف نظر در درون توفان از زمان حضور رفیق قاسمی و بعد از درگذشت وی در توفان تا انشعاب در آن وجود داشت.

من در این زمینه بسیار توضیح دادم تا روشن نمایم چه بحث‌هایی در این زمینه وجود داشت. از جمله دلیل دیگر من این است که چنین بیان می‌شود علت انشعاب در درون توفان طرح مسئله حزب و سازمان بوده است. و من می‌خوام ثابت کنم که برهم خوردن وحدت توفان نه بر سر

^۴ - طبیعتاً منظور سازمان کمونیستی با خط کشی روشن ضد رویزیونیستی است. سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان تنها سازمان ضد رویزیونیستی و مارکسیستی لنینیستی در درون ایران بود و منطقیاً تنها سخنگوی منافع طبقه کارگر ایران محسوب شده و حزب این طبقه بود. از نظر جغرافیائی گروه‌های دیگری در اپوزیسیون وجود داشتند که در ایران مبارزه می‌کردند ولی این تشکل‌ها مارکسیستی لنینیستی نبودند و نشان نیز دادند که کمونیستی نیستند. این حقیقت را تمام سیر تاریخ ایران نشان داد.

وضعیت دیگر که آغاز کرد و وضع دیگر که او می باید

باین تغییر که در حزب حزب سبز می مابده با هر طرف قدرت سیاسی است فراموش کرد با درج صورت
و هر حزب که در وقت این کار شده بود ملکاتی جدا کرد. در آن که اشرف قدرت سیاسی و صورت دیگر که
برای حزب در این کار کرد و این حزب از صورت دیگر که اشرف قدرت سیاسی
تفویض فرق سازمان سیاسی عقیده کار در حزب عقیده کار در این است. که این سازمان سیاسی عقیده کار در این
از گروه است در این وقت که ای مردم و چه صورت ایده سیاسی و برای حزب به ولی انقلابی که در این کار
در میان بود ای مردم است. آنانی که در این وقت که ای مردم است. آنانی که در این وقت که ای مردم است.
حق گامی است تا امروز در حزب است. در این حزب بر خیزند.

پس که کمیسرینیم و مابده سیاسی پرگار با سازمانی در این کار. امروز باشد میباید تمام حزب قدرت سیاسی
ای باشد. میباید کمیسرینیم و مابده سیاسی که کار انقلابی کرد. سیاسی خردی را با بی بود ولی که کار
دیگر در سیاسی با شکل بود؟ و مابده شکل و در این است که هر سازمانی بر آید باشد هرگز که ای صورت قدرت سیاسی که
کتابت میباید در صورتی که از آنکه قدرت. در این کار مابده شکل و در این است که هر سازمانی بر آید باشد هرگز که ای صورت قدرت سیاسی که
مده عمل عقیده کرد. برای گرفتن خرد صورت و طرف قدرت است. چه هر که خبر در این کار که ای حزب
در این سازمانی که وضع دیگر که بر آید تا زمانی که در این کار که در این کار که ای مردم و مابده شکل و در این است که هر سازمانی بر آید باشد هرگز که ای صورت قدرت سیاسی که
و مابده شکل و در این است که هر سازمانی بر آید باشد هرگز که ای صورت قدرت سیاسی که

سازمان، این نامه مستقی نیست
گفته بود: اما سازمان، این نامه مستقی نیست
و گفته بود: اما سازمان، این نامه مستقی نیست
ولی عملی در این است که ای مردم و مابده شکل و در این است که هر سازمانی بر آید باشد هرگز که ای صورت قدرت سیاسی که

در حزب عقیده کار ۷/۱۸/۱۷

در حزب عقیده کار ۷/۱۸/۱۷. این موضع مابده شکل و در این کار که ای سازمان
حزب است و این در وقت که حزب بود است ۱ سازمان در عمل است که بر سر این بود. و بر سر این بود
که است که هر حزب عقیده کار در این است. در این کار که ای مردم و مابده شکل و در این است که هر سازمانی بر آید باشد هرگز که ای صورت قدرت سیاسی که
تقدیر که سازمان ای کم یون عقیده کار است که در وقت که حزب بود است. در این کار که ای مردم و مابده شکل و در این است که هر سازمانی بر آید باشد هرگز که ای صورت قدرت سیاسی که

اینک تقویت می کند این مستند با توجه بر این که در صورت گرفت

حزب سیاسی عقیده کار بر این است که مابده شکل و در این کار که ای سازمان
در این کار که ای مردم و مابده شکل و در این است که هر سازمانی بر آید باشد هرگز که ای صورت قدرت سیاسی که
باید بود. و مابده شکل و در این است که هر سازمانی بر آید باشد هرگز که ای صورت قدرت سیاسی که
تصرف قدرت سیاسی را در هر طرف خود مملود با مابده شکل و در این کار که ای سازمان
ولی مابده شکل و در این است که هر سازمانی بر آید باشد هرگز که ای صورت قدرت سیاسی که
چنین نامی با مابده شکل و در این است که هر سازمانی بر آید باشد هرگز که ای صورت قدرت سیاسی که
گفته بود: اما سازمان، این نامه مستقی نیست
کمیسرینیم و مابده شکل و در این است که هر سازمانی بر آید باشد هرگز که ای صورت قدرت سیاسی که
چنین سازمانی عقیده کار است که در وقت که حزب بود است. در این کار که ای مردم و مابده شکل و در این است که هر سازمانی بر آید باشد هرگز که ای صورت قدرت سیاسی که

"ما برای آنکه در کلمه "پایه گرفتن" مفهومی به دست داده باشیم در یکی از جلسات همگانی فرمولی را پذیرفتیم. در این فرمول کیفیتی و کمیتی خوابیده است. کیفیت آن اینکه سازمان ما از خارج به درون کشور می‌رود، در میان مردم هسته‌هایی ایجاد می‌کند، "پایه می‌گیرد". این واقعیتی است که بر اثر کوشش ما پدید می‌آید. اما در مورد کمیت، در این مورد که تعداد هسته‌های ما و افراد آنها چه باشد برای آنکه سازمان ما بتواند نام حزب بر خود بگذارد، این امر دارای اهمیت درجه دوم است و فرمولی که ما پذیرفته‌ایم کافی و رسا است. بعضی از رفقا کیفیت موضوع را رها می‌کنند، و به کمیت می‌چسبند. از کمیت مشکل می‌سازند که گویا حل نشدنی است. به نظر من در هیچ حزبی نه در گذشته دور و نه در حال حاضر این موضوع مطرح نبوده و نیست که تعداد افراد یا حوزه‌ها باید به چه میزانی برسد تا حزب تاسیس گردد. احزاب مختلف در موقع تاسیس کمیت مختلف داشته‌اند و این اختلاف کمیت در پایه‌گذاری حزب تاثیری نبخشیده است. هرگز برای پایه‌گذاران حزب این مسئله شاید مطرح نبوده است که با چه کمیتی حزب را پایه گذارند. هیچ دلیلی ندارد که سازمان ما در جریان احیاء حزب مصنوعاً چنین مشکلی را در برابر خود قرار دهد.

در نتیجه مساعی سازمان ما برای احیاء حزب در صحنه ایران و بر اثر فعالیت موفقیت‌آمیز رفیق ما حمید سال گذشته شاید شرایط لازم برای اعلام حزب فراهم آمده بود و سازمان در صورتی که گرفتاری رفیق حمید پیش نیامده بود شاید می‌توانست به نخستین هدف خود که احیاء حزب است دست یابد. اما متأسفانه به علت گرفتاری شرایط مذکور از میان رفت و سازمان ما به این هدف خود نایل نیامد.

این ناکامی پاره‌ای از رفقا را در برابر چنین سئوالی قرار می‌دهد: به فرض آنکه گرفتاری رفقای ما در تهران نه قبل از اعلام احیاء حزب بلکه پس از آن پیش می‌آمد آیا حزبی که اعلام شده بود دیگر وجود نمی‌داشت و بایستی از نو به احیاء آن می‌پرداختیم؟ سپس از این سئوال چنین نتیجه می‌گیرند که سازمان ما هم اکنون حزب است و در خارج از کشور بدون داشتن پایه‌ای در میان توده‌های مردم می‌توان حزبی را تاسیس یا احیاء کرد. زیرا در آینده نیز هیچ تضمینی وجود ندارد که پس از احیاء حزب دشمن بدان دستبرد نزنند و سازمان‌های حزبی را متلاشی

توضیح رفیق فروتن در مورد نظرش

رفیق فروتن بعد از مواجه گشتن با مخالفت رفقا در مورد شرایط احیاء حزب طبقه کارگر در ایران به نگرارش کتبی نظریاتش در مورد بحث هیات مرکزی در نشست ۱۹۷۱/۰۸/۰۷ پرداخت که این توضیحات اخیر وی نه تنها گشایشی در بحث‌های ما نگشود بلکه تناقض خود گفتار رفیق و ایجاد ابهام بیش‌تر در بحث را موجب گشت. اینکه معیار حزب را مسئله کمی و درجه فعالیت این کمیّت فرضی قرار دهیم، نظریه خود رفیق فروتن که در زیر آمده است، بود که حال آنرا به دیگران نسبت می‌دهد. اینکه اگر ما قبل از گرفتاری رفیق حمید حزب را اعلام کرده بودیم و بعد از گرفتاری وی نمی‌توانستیم آنرا پس بگیریم و نام ما حزب طبقه کارگر می‌ماند، ایراد مخالفان نیست اشاره به تناقض گفتار رفیق فروتن است که هنوز هم به این مسئله پاسخ روشنی نمی‌دهد، بلکه برعکس می‌کوشد تناقض گفتار خود را با تهاجم به مخالفان نظراتش مبنی بر اینکه "سپس از این سئوال چنین نتیجه می‌گیرند که سازمان ما هم اکنون حزب است و در خارج از کشور بدون داشتن پایه‌ای در میان توده‌های مردم می‌توان حزبی را تاسیس یا احیاء کرد" موضوع بحث را عوض می‌کند. پس از این همه گفتار و توضیحات و تفسیرات گوناگون و متناقض، خلاصه معلوم نمی‌شود که در چه زمان سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان حزب طبقه کارگر ایران است. دلیل این ابهام گوئی رفیق فروتن در این است که خودش ایده روشنی ندارد و از بیان این واقعیت که ما حزب طبقه کارگر هستیم واهمه دارد و لذا بیش‌تر به تئوری‌بافی می‌پردازد تا از بحث مشخص بگریزد. سیر تاریخ خود زندگی سیاسی رفیق فروتن نشان داد که وی هرگز قادر نبود با تئوری‌های گوناگونی که عرضه کرد تشکل خویش را حزب طبقه کارگر اعلام کند. حداقل باید بر مبنای نظریات رفیق فروتن بخشی از توفان که نام خود را همان سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان نهاده بود بعد از انقلاب در درون ایران نام حزب طبقه کارگر را بر خود می‌گذارد که برخلاف اعتقادات ادعایش انجام نداد. حال به گفتار رفیق فروتن اشاره کنیم:

با این تعبیر آنچه که از حزب حزب می‌سازد یعنی مبارزه به خاطر تصرف قدرت سیاسی به دست فراموشی سپرده می‌شود یا از جمع خصوصیات دیگر حزب که در فوق بدانها اشاره شد به طور مکانیکی جدا می‌گردد. در حالی که هدف تصرف قدرت سیاسی و خصوصیات ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی حزب در پیوند با یکدیگرند و این هدف حزب از خصوصیات دیگر آن تفکیک پذیر نیست.

به نظر من فرق سازمان سیاسی طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر در همین جاست. یک سازمان سیاسی می‌تواند مسلماً به علت بودن در خارج از کشور، به علت دور بودن از توده‌های مردم واجد خصوصیات ایده‌ای، سیاسی و سازمانی حزب باشد ولی هنگامی که در درون کشور پایه نگرفته و در میان توده‌های مردم نیست، تا بتواند برای بسیج و متشکل ساختن آنها و کشاندن آنها به مبارزه حتی گام‌های نخستین را بردارد حزب نیست ولو آنکه نام حزب بر خود نهد."

در نظریات رفیق فروتن چند نکته به خواننده القاء می‌شود که با واقعیت منطبق نیست از جمله:

"از اینرو سازمانی که هدف تصرف قدرت سیاسی را در برابر خود نگذارد یا به علت زندگی در خارج از کشور و دور از توده‌ها دست یافتن به چنین هدفی برای وی مقدور و میسر نباشد وجود خود را به مثابه حزب نفی می‌کند."

و یا چنانچه سازمانی میانی لینی تعریف حزب را بپذیرد:

"چنین سازمانی حزب طبقه کارگر است در هر کجا که باشد ولو آنکه مبارزه آن در زمینه سیاسی و ایدئولوژیک و سازمانی به تمامی در خارج از کشور آغاز گردد و در خارج از کشور ادامه یابد." (تکیه همه جا از منتقمی).

نگرداند و بدین ترتیب تضمینی وجود ندارد که سازمان ما به احیاء حزب در صحنه ایران توفیق یابد در حالی که اگر ما خود را حزب بخوانیم ولو آنکه سازمان‌های ما در ایران برچیده شود حزب همچنان باقی است و به کار خود ادامه می‌دهد..."

البته رفیق فروتن که خودش نیز متوجه بود این معیارهای کمی و کیفی و عوامل جغرافیائی استدلالات قوی و مطلوبی برای وی نیستند یک عامل جدید به این بحث‌ها افزود و آن عامل "کسب قدرت سیاسی" بود:

"حزب سیاسی طبقه کارگر برای آنکه نیت و آرمان‌های طبقه کارگر را به تحقق در آورد، قبل از هر چیزی این هدف را در برابر خود می‌گذارد که قدرت سیاسی را به دست گیرد. بدون تصرف قدرت سیاسی سخنی هم از تحقق آرمان‌های طبقه کارگر نمی‌تواند به میان آید. و نیل به این هدف فقط با دست توده‌های مردم و در درون کشور امکان پذیر است. از اینرو سازمانی که هدف تصرف قدرت سیاسی را در برابر خود نگذارد یا به علت زندگی در خارج از کشور و دور از توده‌ها، دست یافتن به چنین هدفی برای وی مقدور و میسر نباشد، وجود خود را به مثابه حزب نفی می‌کند. چنین سازمانی نمی‌تواند نام حزب بر روی خود بگذارد. چنین نامی بی‌مسمی است ولو آنکه در خارج از کشور افرادی را نیز گردآورد و به مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی نیز دست زند. گفته می‌شود، هر سازمانی که ایدئولوژی طبقه کارگر را رهنمای خویش قرار دهد، سیاست خود را براساس مارکسیسم-لنینیسم و در انطباق با شرایط عینی کشور تنظیم نماید و در درون سازمان، اصول سازمانی طبقه کارگر را بپذیرد و به کار بندد، چنین سازمانی حزب طبقه کارگر است در هر کجا که باشد ولو آنکه مبارزه آن در زمینه سیاسی و ایدئولوژیک و سازمانی به تمامی در خارج از کشور آغاز گردد و در خارج از کشور ادامه یابد.

نخواهند رسید. آنها هم در درون ایران بودند و هم برای کسب قدرت سیاسی مبارزه می‌کردند ولی توده‌های مردم را به دنبال خود نداشتند. بر اساس تئوری رفیق فروتن این عده حزب طبقه کارگر بودند ولی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان تنها سازمان بود و نه حزب.

به هر حال افزودن یک کیفیت استثنائی به مبانی سه‌گانه حزب که مخالفت با لنینیسم است، مسایل دیگری را مطرح می‌کند که رفیق فروتن برای آنها پاسخی ندارد. فرض کنیم که "حزبی" با خصوصیات اختراعی رفیق فروتن در ایران حضور داشته باشد، چه تضمینی وجود دارد که این حزب بتواند در میان توده مردم پایه بگیرد و یا در توده‌ها نفوذ کند؟ اعتبار کسب کند، مورد احترام واقع شود تا مردم از رهبری این حزب تبعیت کنند؟ هیچ تضمینی وجود ندارد. طبیعتاً هر حزب و یا سازمانی باید تلاش کند راه‌های مناسب جلب توده‌ها، طرح شعارهای صحیح، کسب ابتکار عمل در مسایل مهم سیاسی و اقتصادی و... را بیابد، ولی همه این تلاش‌ها هنوز به مفهوم موفقیت آنها نیست و در عمل می‌تواند نتیجه مورد انتظار به دست نیاید. توده‌های کارگران و دهقانان که باید ارتش انقلاب باشند و راه کسب قدرت سیاسی را تسهیل کنند، می‌توانند منحرف شوند و به زیر نفوذ نیروهای ارتجاعی، سوسیال دموکرات و یا لیبرال بروند و عملاً مسئله کسب قدرت سیاسی توسط حزب طبقه کارگر به تاخیر طولانی افتد. آیا می‌توان از این وضعیت نتیجه گرفت که چون حزبی نمی‌تواند و یا نتوانسته است در میان توده‌ها که عامل انقلابند نفوذ کرده و در میان آنها پایگاه ایجاد نماید پس این حزب علی‌رغم ادعایش قادر نیست قدرت سیاسی را کسب نماید و لذا حزب طبقه کارگر نیست. به این ترتیب همه احزاب کمونیستی کشورهای غربی که در اقلیت بوده و در شرایط کنونی فاقد توانائی برای کسب قدرت سیاسی‌اند نباید نام "کمونیست" بر خود بگذارند.

به نظر رفیق فروتن سازمان "هنگامی که در درون کشور پایه نگرفته و تا زمانی که در میان توده‌های مردم نیست تا بتواند برای بسیج و متشکل ساختن آنها و کشاندن آنها به مبارزه حتی گام‌های نخستین را بردارد حزب نیست ولو آنکه نام حزب بر خود نهد." (تکیه از منتقمی).

روشن است که سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان هم کسب قدرت سیاسی را در برنامه کار خود قرار داده و در ارگان مرکزیش تبلیغ نموده است و هم هدفش را رفتن به درون ایران و فعالیت در میان مردم و طبقه کارگر بیان داشته و بدان عمل کرده است. در هیچ کجای کارنامه فعالیت توفان دیده نمی‌شود که این سازمان خواسته باشد "به علت زندگی در خارج از کشور و دور از "توده‌ها" و یا "مبارزه آن ... به تمامی در خارج از کشور آغاز گردد و در خارج از کشور ادامه یابد" از مبارزه انقلابی و رفتن به درون کشور دست بکشد. چنین القائاتی از ضعف استدلال ناشی می‌شود. اعزاز رفیق حمید در عرض همین چهار سال نخست فعالیت توفان به ایران و اعزام رفقائی به منطقه برای نفوذ در میان کارگران ایرانی و تدارک ورود به ایران، حاکی از هدف سازمان برای نفوذ در درون کشور است. پس القاء این نظریه که گویا تمامی فعالیت توفان به خارج از کشور محدود شده و یا اینکه توفان می‌خواهد فعالیتش را در خارج ادامه دهد آنهم تنها بعد از گذشت چهار سال از فعالیت توفان، با واقعیت نمی‌خواند و تنها برای قوت بخشیدن به استدلال‌های نادرست رفیق فروتن است.

رفیق فروتن با افزودن ملاک "تعیین کننده"ی "کسب قدرت سیاسی" به سه مبانی لنینی حزب طبقه کارگر برای اینکه بتواند یک سازمان را حزب خطاب کند، به یکباره فاتحه حزب را خوانده است. کیفیت "کسب قدرت سیاسی" که بیان دورنمای کار حزبی است، محصول مبارزه حزب در طی سال‌ها زندگی مبارزاتی‌اش است و نه شرط موجودیت آن. هرگز احزاب کمونیستی را نمی‌شود به دو دسته تقسیم کرد دسته‌ای که خواهان تصرف قدرت سیاسی‌اند و دیگری که از تصرف قدرت سیاسی پرهیز می‌کنند. منطقی نیست که مدعی شویم حزب طبقه کارگر به جز سه وجهی که لنین نامیده باید با کیفیت "کسب قدرت سیاسی" نیز مزین شود تا بتوانیم آنرا حزب بنامیم، ولی اگر تشکیلی مارکسیستی-لنینیستی بود و نام سازمان و نه حزب بر خود نهاد، قصدش آنست که که قدرت سیاسی را تصرف نکند و چون چنین قصدی دارد پس شایسته انتخاب نام سازمان و نه حزب است. توگوئی سازمان برای کسب قدرت سیاسی مبارزه نمی‌کند. ما دیدیم که تمام جریان‌های منحرف چریکی که خود را "کمونیست" جا می‌زدند، برای کسب قدرت سیاسی مبارزه می‌کردند و ما می‌دانستیم که هرگز به مقصود

گام به گام می‌کشاند تا قانع شوند که راه نجات دیگری جز سرنگونی رژیم حاکم برای رهائی باقی نمانده است. در بسیاری از جوامع سرمایه‌داری کمونیست‌ها برای کسب قدرت سیاسی و انقلاب سوسیالیستی مبارزه می‌کنند. اتفاقاً به علت نفوذ فراوان رویزیونیست‌ها، مارکسیست لنینیست‌ها در این زمینه بسیار ضعیفند و قادر نیستند به کسب قدرت سیاسی در آینده قابل پیش‌بینی دست زنند. نفوذ رویزیونیست‌ها در میان توده‌ها به مراتب بیش‌تر از کمونیست‌هاست، آیا می‌شود از این فقدان توانائی علی‌رغم بیان خواست‌های روشن نظیر کسب قدرت سیاسی به این نتیجه رسید که این احزاب دیگر مارکسیستی- لنینیستی نیستند و یا باید نام خود را از حزب به سازمان تغییر دهند؟ این تشکله‌ها به توده مردم و طبقه کارگر در کشورشان در باره انتخاب نام "سازمان" به جای "حزب" چه خواهند گفت؟ "اعتراف" می‌کنند که در نفوذ در توده‌ها، بسیج آنان و لذا کسب قدرت سیاسی ناتوانند؟ آنوقت از تشکلی به این ناامیدی چیزی باقی نمی‌ماند. این درک نفهمیدن روند یک انقلاب اجتماعی و نقش کمونیست‌ها و رهبری حزب در آن در زمان‌های بحرانی است.

ما و از جمله رفیق فروتن بر آن بودیم و هستیم که حزب توده ایران در گذشته‌ی غیر رویزیونیستی خود، حزب طبقه کارگر ایران بوده ولی این حزب سال‌ها مسئله کسب قدرت سیاسی و سرنگونی رژیم سلطنت را در دستور کار خود قرار نداده است. آیا می‌شود از این "نوآفرینی‌های" غیرمارکسیستی ماهیت حزب توده ایران و اولی‌تر از آن حزب طبقه کارگر ایران را تعیین کرد و ماهیت حزب توده ایران را به زیر سؤال برد؟

و بر این مینا سازمانی که در درون کشور حضور دارد ولی پایه نگرفته و نتوانسته در میان توده‌های مردم نفوذ کرده تا بتواند برای بسیج و متشکل ساختن آنها و کشاندن آنها به مبارزه گام بردارد، آن سازمان هم بنا بر این منطق علی‌رغم حضورش در ایران حزب نیست. حتی اگر در ایران باشد و مسئله کسب قدرت سیاسی را که صرفاً یک خواست "دست نیافتنی" است بر پرچم خود نوشته باشد.

رفیق فروتن می‌نویسد:

"بدون تصرف قدرت سیاسی سخنی هم از تحقق آرمان‌های طبقه

کارگر نمی‌تواند به میان آید. و نیل به این هدف فقط با دست توده‌های مردم

و در درون کشور امکان پذیر است".

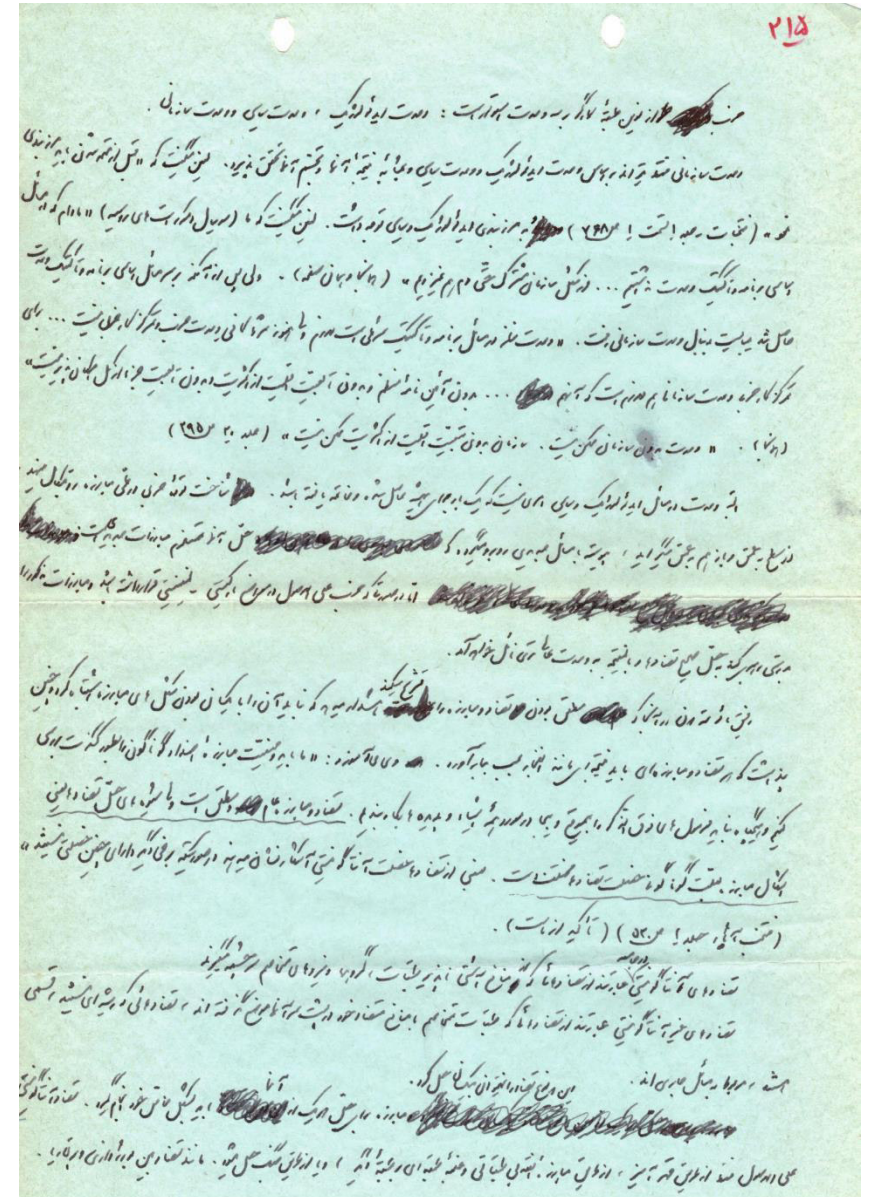
آنوقت مطالعه تئوری رفیق فروتن این نتیجه را به ما می‌دهد که به خصوصیت "تصرف قدرت سیاسی"، باید خصوصیت جدیدی نیز افزود که عبارت باشد از "نفوذ در توده‌ها، بسیج و رهبری آنها" در وسیع‌ترین شکل خود، تا اساساً حزب طبقه کارگر قادر باشد قدرت سیاسی را در عمل به کف آورد. زیرا انقلاب و کسب قدرت سیاسی کار توده‌های مردم است و حزب طبقه کارگر تنها رهبری این مبارزه را در دست دارد و لذا تا زمانی که نه نفوذ در توده‌ها داشته باشد و نه قدرت بسیج حزب و یا تمکین توده‌ها از حزب به درجه معینی از رشد و اعتبار رسیده باشد شعار "کسب قدرت سیاسی" از نظر عملی باد هواست و تنها بر روی کاغذ است. و حالا ما با پنج معیار برای تعیین ماهیت حزب طبقه کارگر روبرو هستیم. زیرا خود تحقق کسب قدرت سیاسی منوط به کسب رهبری و نفوذ در توده‌ها و امکان بسیج آنهاست.

یک حزب طبقه کارگر می‌تواند ۵۰ سال هم حزب طبقه کارگر در درون کشورش باشد، ولی قادر نباشد قدرت سیاسی را کسب کند و حتی وضعیت طوری باشد که کسب قدرت سیاسی در دستور روز کارش قرار نداشته باشد. طرح هدف کسب قدرت سیاسی دورنمائی است که حزب به اعضاء و توده‌ها برای آموزش آنها می‌دهد و آنها را به سمت آن و برای تحقق آن خواست‌ها

۲- درک از امر وحدت در درون حزب طبقه کارگر

رابطه مبارزه درون حزبی با برون حزبی

با توجه به اختلاف نظری که بر سر درک از وحدت در درون یک سازمان مارکسیستی لنینیستی وجود داشت و با توجه به اینکه رفیق فروتن خود را موظف به رعایت موازین سازمانی در عرصه‌هایی که مخالف نظر سازمان بود، نمی‌دانست و برای تحمیل نظریاتش به شیوه‌های غیراصولی متوسل می‌شد و نشست هیات مرکزی را ترک می‌کرد و نظایر آن، رفیق قاسمی نظریات خویش را در مورد وحدت در درون حزب طبقه کارگر تدوین کرد و به اطلاع هیات مرکزی رسانید. این استدلال‌ها در مقابل نظریه رفیق فروتن بود که با استناد به یک اصل صحیح دیالکتیکی که همه چیز در حال حرکت بوده و تضادها عامل این حرکت‌اند، به نتایج نادرستی در امر وحدت و مبارزه در درون سازمان طبقه کارگر می‌رسید. به نظر وی از آنجا که حرکت مطلق و سکون نسبی است در مورد مسئله مبارزه و وحدت در درون حزب طبقه کارگر با تکیه بر اینکه مبارزه جنبه اصلی و وحدت جنبه فرعی دارد به این نتیجه انحرافی می‌رسید که در درون حزب، ما باید اصل را بدون توجه به خصلت تضادهای درون و برون خلق بر اساس مبارزه قرار دهیم و نه بر اساس وحدت. به این ترتیب ماهیت مبارزه با دشمنان طبقه کارگر در برون حزب برای نابودی آنها، و مبارزه در درون دوستان طبقه کارگر در داخل حزب برای نیل به وحدت آنها مخدوش می‌شد و یکسان تصور می‌گردید. به این ترتیب خصلت تضادها و شیوه برخورد به حل تضادها معیوب می‌گردید. رفیق قاسمی با توجه به تجربه جنبش کمونیستی مطالب زیر را به عرض هیات مرکزی رساند. وی نوشت:



رفیق مائوتسه‌دون در آنجا که مطلق بودن تضاد و مبارزه را تشریح می‌کند هشدار می‌دهد که نباید آن را با یکسان بودن شکل‌های مبارزه اشتباه کرد و چنین پنداشت که هر تضاد و مبارزه‌ای باید نتیجه‌ای مانند انفجار بمب به بار آورد. وی می‌آموزد: "ما باید وضعیت مبارزه اضداد گوناگون را به طور کنکرت بررسی کنیم و هیچگاه نباید فرمول‌های فوق‌الذکر را بی‌موقع و بی‌جا در مورد همه اشیاء و پدیده‌ها به کار بندیم. تضاد و مبارزه عام و مطلق است ولی شیوه‌های حل تضادها یعنی اشکال مبارزه به علت گوناگونی خصلت تضادها مختلف است. بعضی از تضادها خصلت آنتاگونیستی آشکار نشان می‌دهند در صورتیکه برخی دیگر دارای چنین خصلتی نیستند" (منتخب آثار جلد ۲ ص ۵۲۰) (تاکید از ماست).

تضادهای آنتاگونیستی در جامعه عبارتند از تضادهائی که از منافع آشتی‌ناپذیر طبقات، گروه‌ها و نیروهای متخاصم سرچشمه می‌گیرند. تضادهای غیرآنتاگونیستی عبارتند از تضادهائی که طبقات متخاصم با منافع متضاد خود در پشت سر آنها موضع نگرفته‌اند، تضادهائی که ریشه‌ای نیستند، قسمی هستند، مربوط به مسائل جاری‌اند.

این دو نوع تضاد را نمی‌توان به یکسان حل کرد. مبارزه برای حل هر یک از آنها باید به شکل خاص خود انجام گیرد. تضاد آنتاگونیستی علی‌الاصول فقط از طریق قهرآمیز، از طریق مبارزه انقلابی طبقاتی و غلبه طبقه‌ای بر طبقه دیگر، و یا از طریق جنگ حل می‌شود. مانند تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا.

تضاد غیرآنتاگونیستی را می‌توان و باید به طریق دموکراتیک، بحث، انتقاد، اقناع و آموزش حل کرد. مانند تضاد بین طبقه کارگر و دهقانان.

البته اگر تضاد غیرآنتاگونیستی به موقع خود و به درستی حل نشود ممکن است به تضاد آنتاگونیستی بینجامد. مثلاً در جامعه سوسیالیستی تضادی که میان رشد نیروهای تولید و روابط تولید بظهور برسد تضاد آنتاگونیستی نیست

"حزب طراز نوین طبقه کارگر بر سه وحدت استوار است: وحدت ایدئولوژیک، وحدت سیاسی و وحدت سازمانی.

وحدت سازمانی فقط می‌تواند بر اساس وحدت ایدئولوژیک و وحدت سیاسی و به مثابه نتیجه آنها و تجسم آنها تحقق پذیرد. لنین می‌گفت که "قبل از متحد شدن باید مرزبندی نمود." (منتخابات - جلد ۱ قسمت ۱ ص ۷۶۸) و به مرزبندی ایدئولوژیک و سیاسی توجه داشت. لنینی می‌گفت که ما (سوسیال دموکرات‌های روسیه) "مادام که در مسائل اساسی برنامه و تاکتیک وحدت نداشتیم... از شکل سازمان مشترک حتی دم هم نمی‌زدیم" (همانجا و همان صفحه). ولی پس از آنکه برسر مسایل اساسی برنامه و تاکتیک وحدت حاصل شد می‌بایست به دنبال وحدت سازمانی رفت. "وحدت نظر در مسایل برنامه و تاکتیک شرطی است لازم ولی هنوز شرط کافی وحدت حزب و تمرکز کار حزبی نیست... برای تمرکز کار حزبی وحدت سازمانی هم لازم است که آنهم ... بدون آئین نامه منظم و بدون تابعیت اقلیت از اکثریت و بدون تابعیت جزء از کل امکان پذیر نیست" (همانجا). "وحدت بدون سازمان ممکن نیست. سازمان بدون تبعیت اقلیت از اکثریت ممکن نیست" (جلد ۲۰ ص ۲۹۵).

البته وحدت در مسایل ایدئولوژیک و سیاسی امری نیست که یک بار برای همیشه حاصل شده و خاتمه یافته باشد. شناخت توده حزبی در طی مبارزه رو به تکامل می‌نهد، از سطح به عمق و بازهم به عمق می‌گراید، پیوسته با مسایل جدیدی روبرو می‌گردد که حل آنها مستلزم مبارزات جدیدی است. اما در صورتی که حزب علی‌الاصول در مواضع مارکسیستی - لنینیستی قرار داشته باشد و مبارزات مذکور را به درستی رهبری کند به حل صحیح تضادها و بالتیجه به وحدت عالی‌تری نائل خواهد آمد.

نوبین دست یابیم. این شیوه‌ای بود که در حین "جنبش سبک کار" در سال ۱۹۴۲ به کار رفت. چند سال بعد یعنی در سال ۱۹۴۵، هنگامی که کنگره هفتم حزب کمونیست چین تشکیل شد، وحدت سرتاسری حزب واقعا به دست آمده بود و در نتیجه، انقلاب توده‌ای به پیروزی عظیمی نائل گشت. در به کار بردن این شیوه باید قبل از هر چیز آرزوی وحدت در میان باشد. زیرا اگر تمایل ذهنی به وحدت وجود نداشته باشد آنگاه مبارزه خواه ناخواه از هم‌پاشیدگی شدید تشکیلاتی منجر می‌شود. آیا در غیراین صورت، این همان شیوه "مبارزه بی‌رحمانه و سرکوب بی‌امان" نخواهد بود؟ و آیا دیگر می‌تواند وحدتی در حزب وجود داشته باشد؟ ("در باره حل صحیح تضادهای درون خلق" فصل اول - تکیه کلمات از ماست).

اصل "تبعیت اقلیت از اکثریت"، "تبعیت جزء از کل" فقط در حزب طبقه کارگر که علی‌الاصول در مواضع مارکسیستی - لنینیستی قرار دارد لازم اجراء است. هرگاه حزب یا رهبری آن از مواضع مارکسیستی - لنینیستی دور شود در آن حالت وحدت ایدئولوژیک و سیاسی حزب علی‌الاصول منتفی گردیده و حزب از صورت حزب طبقه کارگر خارج شده است. در چنین شرایطی تمایل ذهنی به وحدت در چارچوب موجود حزب نمی‌تواند وجود داشته باشد. اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و جزء از کل نمی‌تواند مصداق پیدا کند.

ولی هرگاه حزب علی‌الاصول در مواضع مارکسیستی - لنینیستی قرار دارد در آن صورت تضادهائی که ضرورتاً در درون حزب پدید می‌آید قاعداً - جز در مورد تشبثات منحرفان و تفرقه‌افکنان و عوامل دشمن - تضادهای قسمی و مربوط به مسایل جاری است و در حل آنها باید وحدت را هدف گرفت و در شیوه حل آنها باید دموکراسی، بحث، اقناع و تبعیت اقلیت از اکثریت، جزء از کل را به کار برد. در اینجاست که مراعات موازین سازمانی در حفظ وحدت حزب طبقه کارگر و موجودیت آن نقش درجه اول بازی می‌کند.

و کاملاً از طریق اقدامات متناسب دولت سوسیالیستی قابل حل است. ولی اگر دولت سوسیالیستی از دیدن این تضاد و یا از حل به موقع و صحیح آن عاجز بماند تضاد مذکور به صورت آنتاگونیستی در خواهد آمد.

همچنین در درون حزب طبقه کارگر که علی‌الاصول در مواضع مارکسیستی لنینیستی قرار دارد - جز در مورد عوامل دشمن که در حزب نفوذ کرده باشند - تضادهائی که به‌ظهور می‌رسد و باید به‌ظهور برسد (زیرا پیدایش و حل آنها وسیله رشد و تکامل حزب است) عموماً تضادهای غیرآنتاگونیستی است، و بنا براین، شیوه حل آنها شیوه اعمال زور، تضاد طرد و قهر نیست بلکه شیوه دموکراتیک، بحث، انتقاد، اقناع و آموزش است. هدف این مبارزه عبارتست از جدا کردن درست از نادرست، طرد مرض و معالجه بیمار، و تقویت وحدت حزب.

رفیق مائوتسه‌دون می‌گوید: "ما در سال ۱۹۴۲ این شیوه دموکراتیک حل تضادهای درون خلق را به صورت فرمول "وحدت - انتقاد - وحدت" درآوردیم. اگر مشروح‌تر بگوئیم این فرمول بدین معنی است که با داشتن آرزوی وحدت، از طریق انتقاد و یا مبارزه باید تضادها را حل کنیم تا بدین وسیله بتوانیم به وحدتی نوبین برپایه‌ی نوبین دست یابیم. به طوری که تجربه ما نشان می‌دهد این شیوه برای حل تضادهای درون خلق شیوه درستی است. در سال ۱۹۴۲ ما این شیوه را برای حل تضادهای داخلی حزب کمونیست، یعنی برای حل تضادهای موجود میان دگماتیست‌ها و توده‌های عظیم اعضای حزب، برای حل تضاد میان دگماتیسم و مارکسیسم به کار بستیم. در گذشته دگماتیست‌های "چپ رو" در مبارزه درون حزبی شیوه به اصطلاح "مبارزه بی‌رحمانه و سرکوب بی‌امان" را اعمال می‌کردند. این شیوه نادرستی بود. ما هنگام انتقاد از دگماتیسم متمایل به "چپ" از این شیوه کهنه احتراز جستیم و شیوه نوینی به کار بستیم: ما با داشتن آرزوی وحدت از طریق انتقاد و یا مبارزه مرز دقیقی بین حق و باطل کشیدیم تا برپایه‌ی نوبین به وحدتی

مبارزات سرسخت این حقیقت را به کرسی نشانید که وحدت حزب فقط با وحدت برنامه و تاکتیک تحقق نمی‌پذیرد. "وحدت بدون سازمان" و "سازمان بدون تبعیت اقلیت از اکثریت" ممکن نیست. لنین در این باره می‌گوید: "چرا سابقاً آئین‌نامه برای ما لازم نبود؟ زیرا حزب از محفل‌های جداگانه‌ای تشکیل می‌شد که بین آنها هیچ‌گونه ارتباط سازمانی وجود نداشت. انتقال از یک محفل به محفل دیگر فقط مربوط به "میل و اراده" فردی بود که در برابر خود هیچ‌گونه مظهر متشکل اراده‌ی عموم را نمی‌دید. مسائل مابه‌النزاع در داخل محفل‌ها از روی آئین‌نامه حل نشده" بلکه از راه مبارزه و تهدید به بیرون رفتن "حل می‌شد" (منتخابات جلد ۱ قسمت ۱ ص ۷۷۵). "ارتباط در داخل محفل یا بین محافل" متکی بود به رفیق‌بازی یا به "اعتماد" خودسرانه و غیرمستدل" (همانجا ص ۷۷۶). لنین تأکید می‌کند که: اما در ارتباط حزبی نمی‌تواند و نباید نه بر این و نه بر آن دیگری متکی باشد". یعنی ارتباط حزب را نباید به رفیق‌بازی و یا براعت‌مداد خودسرانه و غیرمستدل مبتنی ساخت. "من وقتی عضو محفل ... بودم حق داشتم برای اینکه مثلاً عدم تمایل خود را به کار کردن با زید و عمر توجیه کنم تنها به یک عدم اعتماد خودسرانه غیر مستدل استناد ورزم. ولی هنگامی که من عضو حزب شدم دیگر حق ندارم فقط به عدم اعتماد مبهم استناد ورزم، زیرا این گونه استناد راه را برای هر نوع خودسری و خود کامی محفل بازی سابق می‌گشاید... من موظفم برای توجیه "عدم اعتماد" خود و برای عملی نمودن نظریات و منویاتی که از این عدم اعتماد ناشی می‌شود راهی را پیروی کنم که رسماً تجویز شده است" (همانجا ص ۷۷۷) و منظور لنین طرح نظریه خود در ارگان حزبی و پیروی از تصمیم آن ارگان است. لنین نتیجه می‌گیرد که "آئین‌نامه رسمی به‌خصوص برای این لازم است که روابط محدود محفل به یک ارتباط وسیع حزبی تبدیل شود" (همانجا ص ۷۷۶).

در طرح قطعنامه معروف "در باره وحدت حزب" کمونیست اتحاد شوروی، لنین لزوم مراعات هر نکته را از لحاظ شکل و مضمون انتقاد حزبی متذکر شد و خاطر نشان ساخت که "هر انتقادکننده‌ای باید ... در مورد شکل انتقاد موقعیت حزب را در بین دشمنان احاطه کننده آن در نظر گیرد و از لحاظ مضمون انتقاد باید با شرکت مستقیم خود در کارهای اداری و حزبی، رفع اشتباهات حزب یا اعضاء جداگانه آن را عملاً آزمایش نماید"، باید "همواره کوشش شود که انتقاد به ماهیت امر مربوط باشد و به هیچ وجه شکل‌هایی به خود نگیرد که بتواند به دشمنان طبقاتی پرولتاریا کمک نماید". (منتخابات جلد ۲ قسمت ۲ صفحات ۶۰۱-۶۰۲) (تاکید از ماست).

لنین در طرح قطعنامه مذکور هرگونه مبارزه درون حزبی را که در ورأ موازین سازمانی به عمل آید و شکل فراکسیون بگیرد محکوم می‌کند و نظر می‌دهد که به منظور "نیل به حداکثر وحدت" به کمیته مرکزی اختیار داده شود "در صورت تخطی از انضباط یا احیاء فراکسیون‌بازی و یا توسل به آن، کلیه مجازات‌های حزبی را تا اخراج از حزب به کار برد" (همانجا ص ۶۰۳).

بودند روشنفکرانی که به بهانه اینکه تئوری و فعالیت حزب، مضمون آن را تشکیل می‌دهد و سازمان حزب، اصول تشکیلاتی، اساسنامه چیز دیگری جز شکل نیست به اینها با دیده تحقیر می‌نگریستند. روشنفکران مذکور گریز از مقررات سازمانی را با این عبارت توجیه می‌کردند که "مبارزه مسلکی یک نوع پروسه حرکت است ولی شکل‌ها فقط شکل هستند" و لنینیست‌ها را بدان متهم می‌ساختند که "مستعداند به خاطر شکل، مضمون را از نظر دور بدارند"، غافل از آنکه مضمون حزب تراز نوین مقتضی شکل سازمانی تراز نوین است. (منتخابات جلد ۱ قسمت ۱ ص ۷۷۰).

پیش از آنکه حزب کارگری سوسیال دموکرات سراسری روسیه تشکیل شود و برنامه و تاکتیک روشنی را بپذیرد- و تا مدتی بعد از آن- سوسیال دموکرات‌ها در محافل پراکنده و فاقد وحدت فعالیت داشتند. لنین در طی

البته آئین‌نامه به خودی خود هیچ مسئله مشخصی را حل نمی‌کند ولی حل مسائل درون حزبی فقط بر زمینه اصول آئین‌نامه می‌تواند صورت پذیرد. آئین‌نامه است که شکل مبارزات درون حزبی، شیوه حل تضادهای درون حزبی را معین می‌سازد و حزب را از شیوه‌های نادرستی که اعمال آنها فقط در رابطه بین ما و دشمنان ما جائز است برکنار نگه می‌دارد. لنین می‌گفت: "من می‌دانم که، به طور کلی، مبارزه ناگزیر است. ولی مبارزه داریم و مبارزه. شیوه‌هایی از مبارزه وجود دارد که به هیچوجه عادی نیست و در هیچ حزب قابل بقائی جائز نیست". شورای حزب (یعنی کمیته مرکزی و ارگان مرکزی) طرفدار مرزبندی بین شکل‌های جائز و غیر جائز مبارزه در حزب" است. (جلد ۷ ص ۱۴۰).

لنین برای شکل‌های جائز و غیر جائز در حزب نمونه ذکر می‌کرد: "مبارزه عادی، مبارزه نظری، مبارزه‌ای که در چارچوب معینی صورت گیرد جائز است. ولی آنچه جائز نیست عبارتست از: بایکوت، امتناع از کار تحت رهبری کمیته مرکزی، امتناع از تقویت صندوق مرکزی حزب از طریق کمک مالی و غیره" (همانجا ص ۱۴۲). "هرگونه کناره‌گیری از کار، هرگونه خودداری از تقویت مادی صندوق مرکزی حزب، هرگونه بایکوت که جز اینکه مبارزه صرفاً نظری بین افکار، عقاید و Schattierungen را به شیوه واکنش‌های خشن و مکانیکی و نزاع‌های نکوهیده بکشد نتیجه دیگری ندارد" (همانجا ص ۱۳۰)^۵

Als höchste Instanz der Partei verurteilt der Rat der Partei entschieden alle Versuche der Desorganisation, von wem sie auch ausgehen mögen, jede Verweigerung der Mitarbeit, jede Weigerung, die zentrale Parteikasse materiell zu unterstützen, jeden Boykott, der lediglich dazu dient, den rein ideologischen Kampf der Meinungen, Ansichten und Schattierungen auf das Niveau von Methoden grob mechanischer Einwirkung, auf das Niveau einer unwürdigen Katzbalgerei herabzudrücken. Die Partei ist der Streitigkeiten müde, die schon fast ein halbes Jahr andauern, sie fordert dringend Frieden. Keinerlei Meinungsverschiedenheit unter den Parteimitgliedern, keinerlei Unzufriedenheit mit der personellen Zusammensetzung dieser oder jener Zentralstelle kann den Boykott und ähnliche Kampfmethoden rechtfertigen, die gerade davon zeugen, daß es an Prinzipienfestigkeit und ideologischer Klarheit fehlt, die davon zeugen, daß die Interessen der Partei den Interessen eines Zirkels, die Interessen der Arbeiterbewegung den Interessen eines engstirnigen Rangstreits geopfert werden. Es ist natürlich bei uns vorgekommen – und wird in einer großen Partei immer vorkommen –, daß eine größere oder kleinere Zahl von Mitgliedern mit einer bestimmten Schattierung in der Tätigkeit dieser oder jener zentralen Parteistelle, mit bestimmten Einzelheiten ihrer Richtung oder mit ihrer personellen Zusammensetzung usw. unzufrieden ist. Solche Mitglieder können und müssen die Ursachen und den Charakter ihrer Unzufriedenheit in einem kameradschaftlichen Meinungsaustausch und durch eine Polemik in den Spalten der Parteipresse klären, aber es

از آنچه در بالا گفته می‌شود می‌توان این چند نکته را استخراج کرد:

- ۱- یکی اینکه مبارزه درون حزبی مبارزه ایدئولوژیک است. پس، شکل‌های دیگر مبارزه را در آن راه نیست. اعتصاب کردن، خواه اعتصاب کار و خواه اعتصاب غذا و غیره. تظاهرات راه انداختن؛ ابستروکسیون کردن، ارگان‌ها یا رفقا و مسئولین حزبی را بایکوت کردن، از شیوه اقتناع خارج شدن و اعمال فشار کردن، نزاع و تصادم راه انداختن، رفتار دشمنانه داشتن کار فلان ارگان یا فلان رفیق را لنگ کردن، هیچیک از اینها در دائره مبارزه درونی حزبی نمی‌گنجد. توسل به این گونه شکل‌های مبارزه موجب فلج شدن مبارزه درونی حزبی و شکننده وحدت است.

^۵ - در اصل سند که به زبان روسی بوده و رفیق قاسمی ترجمه کرده است وی موفق نشده به سرعت یک واژه گویا و معادل برای لغت Schattierungen که در اینجا به زبان آلمان آمده است، پیدا کند. وی چون ترجمه را از متن روسی انجام داده در متن فارسی همان الفبای روسی را مورد استفاده قرار داده است و قصد داشته به علت تعجیل در ارائه مطلب، فعلاً همان واژه روسی را به کارگیرد تا سر فرصت مناسب، معادل سیاسی و دقیق فارسی آنرا پیدا نماید. من که نظر رفیق را مطالعه و منتشر می‌کنم متوجه شدم که در متن فارسی یک واژه روسی وارد شده که معنای آنرا نمی‌فهمم. به این جهت متن آلمانی را برای مقایسه به پیش کشیدم و متوجه شدم صحبت بر سر واژه Schattierungen

به زبان آلمانی است که از متن روسی ترجمه شده است. یافتن یک معادل دقیق فارسی برای این واژه کار ساده‌ای نیست و مترجم با همان مشکل رفیق قاسمی روبرو می‌شود. شاید بشود این واژه به فارسی را "سایه روشن‌های نظری"، و یا "گونه‌گونی نظری" و یا "ناهمگونی‌های نظری" برگرداند. ظاهراً این صفت شامل کسانی می‌شود که با اصول کلی موافقت ولی در برخی زمینه‌های نظری نقطه نظرات دیگری بیان می‌کنند و مسئله را از زوایای دیگری مورد بررسی قرار می‌دهند.

۴- دیگر اینکه انتقاد باید مشخص و حتی‌المقدور با پیشنهاد سازنده همراه باشد. نباید منتظر بود که رفیقی و یا ارگانی اشتباه کند و بعد سراغ او رفت. هر فرد حزبی که درباره گوشه‌ای از کار حزب پیشنهاد مفیدی به نظرش می‌رسد باید فوراً آن را در اختیار رفیق و یا ارگان مسئول بگذارد. حتی‌المقدور شخصا در راه پیش‌برد آن بکوشد. نباید انتقاد را بر مبنای شرایطی که وجود ندارد مبتنی ساخت و چیزی طلبید که در شرایط عینی موجود قابل تحقق نیست. در چنین صورتی انتقاد به عیب‌جوئی و خرده‌گیری بدل می‌شود."

۲- دوم اینکه مبارزه درونی حزب در چارچوب اصول سازمانی حزب طبقه کارگر و اساسنامه‌ی وی انجام می‌گیرد. مبتنی بر اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و جزء از کل است.

هر مسئله‌ای و هر انتقادی باید به طریقی و در ارگانی مطرح شود که اساسنامه معین کرده است. و پس از آنکه بحث شد و تصمیمی اتخاذ گردید برای همه، اعم از موافق و مخالف، لازم الاجراء است. طرح هر مسئله‌ای و انتقادی حق عضو حزب و در مواردی وظیفه اوست. ولی حق اتخاذ تصمیم فقط با ارگان است. هیچکس نمی‌تواند پیش از آنکه نظریه‌ی ارگان اعلام شود به اعمال نظریه خود بپردازد. مثلاً اگر مسئله مهم سیاسی است که باید در ارگان صلاحیت‌داری مطرح شود، هیچکس نمی‌تواند پیش از اعلام نظریه‌ی ارگان مذکور، به انتشار نظریه شخص خود در داخل حزب بپردازد. و یا اگر مسئله‌ای سازمانی و مثلاً شکایت از رفیقی و یا ارگانی مطرح است هیچکس نمی‌تواند پیش از اعلام نظریه ارگان صلاحیت‌دار حزبی، طبق حقی که شخصا به خود و یا رفیق دیگر می‌دهد عمل کند و در واقع منفرداً مجری مجازات‌های حزبی باشد. عدم مراعات این اصل موجب از هم‌پاشیدن حزب خواهد شد.

چنانکه گفتیم مبارزه درونی حزبی باید از طریق مجاری حزبی صورت گیرد. هر جریانی که اندکی از این مجاری جدا شود دیر یا زود به فراکسیون‌یسم می‌کشد که براندازنده تشکیلات حزب است و محکوم است.

۳- دیگر اینکه انتقاد باید در درجه اول متوجه معایب و نقایص باشد نه اشخاص. انتقاد باید به منظور معالجه مرض و شفای بیمار صورت گیرد نه به منظور کوبیدن و درهم شکستن بیمار. باید از طریق یافتن بیماری‌ها به سوی افراد رفت و نه اینکه از طریق تعقیب افراد معین در صدد خرده‌گیری و عیب‌جوئی برآمد.

این تز سازمان برانداز وی نیز توسط مقاله ذکر شده که توسط رفیق قاسمی نگاشته شد نقش بر آب گردید. من قبلاً عین مقاله رفیق قاسمی را جهت آموزش رفقا و کلیه انقلابیون نقل نمودم. البته در درون مرکزیت مستمراً تلاش‌هایی برای ایجاد وحدت انجام می‌گرفت.

در ۱۴ ژوئیه ۱۹۷۳ جلسه‌ای برای تأمین وحدت تشکیل شد. رفیق بهرام طرحی داد و سپس طرح زیرین از طرف رفیق کورش داده شد. ولی در جلسه ۱۷ ژوئیه رفیق بهرام پیشنهاد کرد که طرح خود را پس بگیرد و طرح رفیق کورش نیز پس گرفته شود. از این جهت طرح زیرین و نامه دیگری که در جلسه ۱۷ ژوئیه به وسیله رفیق بهرام آورده شده بود پس گرفته شد. نامه اخیر حتی قبل از قرائت در جلسه پس گرفته شد.

"رفقای عزیز

بحران وخیمی هیئت مرکزی ما را فرا گرفته است و خطر انشعاب سازمان ما را تهدید می‌کند و این امر ناشی از روشی است که رفیق بهرام از چندی پیش اتخاذ کرده است، روشی مبتنی بر خودرایی و خود کامی و بی‌اعتنائی به تصمیمات هیئت مرکزی. رفیق بهرام چندین بار جلسه هیئت مرکزی را به عنوان اعتراض ترک کرد و یک مرتبه بمدت هفت ماه (از ۷/۳ تا ۷۳/۲/۱۰) در جلسه حاضر نشد و متغذر گردید به اینکه حاضر نیست با رفیق کورش در یک جا بنشیند و در یک ارگان کار کند. من بعداً توضیح خواهم داد که ناسازگاری رفیق بهرام با رفیق کورش فقط پرده‌ای است که وی بر ناسازگاری خود با موازین سازمانی می‌کشد و بهانه‌ای پیش نیست ولی قبلاً می‌خواهم این بهانه را روشن گردانم و نشان دهم که حتی اگر واقعاً فقط مبارزه با رفیق کورش برای رفیق بهرام مطرح باشد راهی که او در این مبارزه انتخاب کرده راه پامال کردن اصول و موازین سازمانی است. البته در حزب و سازمان طبقه کارگر هر کسی حق دارد با رفیقی مخالف باشد و مبارزه کند و حتی پیشنهاد اخراج او را مطرح سازد. ولی هیچکس حق ندارد در باره رفیقی راساً تصمیم بگیرد و به تصمیم خود عمل کند، و این کاری است که رفیق بهرام انجام می‌دهد. او تصمیم می‌گیرد که رفیق کورش چنین و چنان است و بنابر قضاوت خود تصمیم می‌گیرد که با او در هیچ جلسه‌ای ننشیند و به هیچ همکاری دست نزند. رفیق بهرام در اینجا برای خود و کام

توسل به خطاهای جدید برای توجیه اشتباهات قبلی

نقض مستمر موازین سازمانی لنینی و تفسیر خودسرانه

ولی رفیق فروتن به جای آنکه پند گیرد و از جنبه تئوریک اشتباهات خویش را بر طرف نماید، کینه‌ای بس بزرگ نسبت به رفیق قاسمی در دل پروراند زیرا او را بانی و رهبر جریانات ضد خود می‌دانست و معتقد بود که اوست که مصممانه و صمیمانه رفقای هیئت مرکزی را علیه وی رهبری می‌کند.

نخستین اقدام رفیق فروتن برای برهم زدن وحدت سازمان تکیه به ضعیف‌ترین حلقه مرکزی که به شدت در سازمان مورد انتقاد بود و از سازمان سرانجام به علت توزیع اکاذیب و افتراءات دروغ و بی‌اساس کنار گذارده شد یعنی مهرداد آدرم با نام مستعار مهدی بود. رفیق فروتن بر ضد رفیق قاسمی نخست به حمایت از مهدی که به اقدامات دشمنانه در سازمان دست زده بود، برخاست به این امید که گزافه‌گوئی‌های وی واقعیت است و امید وی را مبنی بر تقویت موضعش در هیئت مرکزی تقویت می‌کند. چون برنامه رفیق فروتن که می‌بایست به وسیله "مهدی" عملی می‌شد کارگر نیافتاد، به فکر برهم زدن وحدت هیئت مرکزی افتاد. به این ترتیب طرحی ارائه داد که بر مبنای آن برای نیل به وحدت می‌بایست هیئت مرکزی دوشقه شود. این طرح که در ماه ژوئیه ۱۹۷۳ به جلسه ارائه شد چنین است: "مرکز سازمان ما به دو شعبه تشکیلات و انتشارات تقسیم گردد و تمام امور جاری بر این مبنی سازمان داده شود. این دو بخش هر ماه یکبار جلسه عمومی تشکیل خواهند داد و بر فعالیت یکدیگر اطلاع خواهند یافت و در مورد مسائل تصمیم خواهند گرفت."

این پیشنهاد با اکثریت شکننده رد شد و این رد شدن پیشنهاد، نقشه انشعاب او را بر هم زد. افشاء ماهیت این پیشنهاد که تمام رفقای هیئت مرکزی به غیر از او به آن رای مخالف داده بودند رفتار او را دیوانه تر کرد. فروتن حتی تا به آنجا پیش رفت که تزی به هیئت مرکزی ارائه داد که بنابر آن در داخل سازمان سیاسی طبقه کارگر "مبارزه عمده است نه وحدت!"

محفل‌بازی سابق می‌گشاید" و اضافه می‌کند که در حزب "من موظفم برای توجیه "عدم اعتماد" خود و یا برای عملی نمودن نظریات و منویاتی که از این عدم اعتماد ناشی می‌شود راهی را طی کنم که رسماً تجویز شده است" (یک گام به پیش دو گام به پس، ترجمه فارسی، صفحه ۱۷۷)

لنین زیر جمله "رسماً تجویز شده است" خط کشیده است تا تاکید کند که یگانه راه برای ابراز نظریات و منویات هر کس نسبت به رفیق دیگر همان راهی است که رسماً تجویز شده است، یعنی راه سازمانی، یعنی طرح در ارگان‌ها و اطاعت از تصمیمات آنها. در حزب طبقه کارگر هیچ راه دیگر، هیچ راه اعیانی و اشرافی و شاهنشاهی که مخصوص فرد یا افراد معین باشد وجود ندارد، هر راه دیگری به سوی خودسری و خودکامی است. ما این تعلیم لنینی را به موقع خود عیناً "در نشریه" وحدت اندیشه و عمل" درج کردیم تا رفقای سازمانی بدانند و بر طبق آن عمل کنند. حالا رفیق مسئول این نشریه و عضو هیئت مرکزی بنقض این اصل کمر بسته و مصرانه مدعی است که خود او می‌تواند راساً در باره این یا آن فرد تصمیم بگیرد و به تصمیم خود عمل کند. بدیهی است که نمی‌توان با چنین روشی موافقت کرد.

همچنانکه دیده می‌شود در اینجا ما با برخورد به یک اصل لنینی سازمان طبقه کارگر روبرو هستیم نه با چگونگی برخورد با شخص رفیق کورش. رفیق کورش در ایجا پوششی است برای برهم زدن اصل لنینی سازمان طبقه کارگر.

رفیق بهرام با این روش خود سرمشق بسیار بدی به جلسه ما داد. وی در جلسه ۱۹۷۱/۱۰/۷ که شکایات مهدی و رفیق کورش از یکدیگر مطرح بود پس از حملاتی که به این رفیق روا داشت اعلام کرد که اصولاً او نمی‌تواند در جایی که کورش وجود داشته باشد کار کند و کار را به آنجا رسانید که به گذشته کورش اشارات شبهه افکنی کرد. من به مناسبت این روش نامه‌ای به عنوان هیئت مرکزی تهیه کردم و در جلسه ۱۹۷۱/۱۰/۱۴ با خود آوردم ولی

خود عمل می‌کند و سازمان در نزد او محلی از تصمیم ندارد. اگر رفیق بهرام در مورد رفیق کورش می‌تواند چنین تصمیمی بگیرد پس در مورد رفیق و یا رفقای دیگر هم می‌تواند چنین باشد و آنگاه صورت تعمیم یافته تصمیم مذکور اینطور می‌شود: من در سازمان با هر کس که بخواهم کار می‌کنم و با هر کس که نخواهم کار نمی‌کنم. و اگر رفیق بهرام دارای چنین حقی است باید این حق را برای هر عضو دیگر نیز شناخت. و آنگاه میزان جدیدی در سازمان به وجود می‌آید که: هر کس حق دارد با رفیقی که دلخواه اوست کار کند و با رفیقی که دلخواه او نیست کار نکند. و بدیهی است که در این صورت سنگ بر روی سنگ باقی نمی‌ماند و سازمان از پایه فرو می‌ریزد.

من از رفقا خواهشمندم صرف نظر از اشخاص، صرف نظر از رفقا بهرام و کورش، به این اصل سازمانی توجه کنند که تعیین مقام و مسئولیت هر کس در سازمان، تعیین همکاری‌های هر رفیقی در سازمان با کیست؟ با خود اوست یا با سازمان؟ هر کس در جایی می‌نشیند که دلخواه اوست و یا در جایی که سازمان او را می‌نشانند؟ به نظر من جواب دقیق به این مسئله برای سازمان طبقه کارگر دارای جنبه حیاتی است. من بارها در جلسه گفته‌ام که تابع تصمیم رفقا هستیم. هر گاه هیئت مرکزی بنا بر اظهارات و ارزیابی‌های رفیق بهرام و یا به دلایل و ملاحظات دیگر صلاح ببیند که من در هیئت مرکزی و یا ارگان‌های دیگر شرکت نداشته و عضو ساده باشم با کمال انضباط اطاعت خواهم کرد و در جایی خواهم نشست که سازمان مرا بنشانند. رفقا مطمئن باشند که کم‌ترین تخلفی در اجرای تصمیم آنها از من به ظهور نخواهد رسید. اما با این التیماتوم رفیق بهرام که می‌گوید در هیئت مرکزی و یا در هر ارگان دیگر با جای رفیق کورش است یا جای من، نمی‌توانم موافق باشم و مبارزه نکنم.

لنین در "یک گام به پیش دو گام به پس" توضیح می‌دهد که با برچیده شدن محفل‌بازی‌های سابق و با تشکیل حزب سوسیال دموکرات روسیه دوران اعتمادها و عدم اعتمادهای خودسرانه نیز طی می‌شود و جای خود را به تصمیمات حزبی میسپارد. وی می‌گوید: "هنگامی که من عضو حزب شدم دیگر حق ندارم فقط به عدم اعتماد مبهم استناد ورزم، زیرا اینگونه استناد راه را برای هر نوع خودسری و خودکامی

اگر اینها موارد منفردی در نزد رفیق بهرام بود می‌شد گذشت کرد. ولی متأسفانه رفیق بهرام از نظریات و روش‌های مذکور مصرا نه دفاع می‌کند و از آنها یک سیستم لیبرالیسم تشکیلاتی ساخته است. من برای مثال نامه‌ای را که به جلسه ۲۱ ماه مه ۱۹۷۱ داده است یاد آور می‌شوم. در آن جلسه مهدی به رفیق کورش نسبت داد که وی از هر صحبت مهدی سوءاستفاده می‌کند، و رفیق کورش پیشنهاد داد که این مسئله مطرح و مورد رسیدگی قرار گیرد. در چنین مواردی شیوه تشکیلاتی روشن است: یا جلسه طرح مسئله‌ای را با اتفاق یا با اکثریت آراء لازم تشخیص نمی‌دهد و در آن صورت طرح آن منتفی و یا لازم تشخیص می‌دهد و در آن صورت، یعنی در صورتیکه طرح مسئله به اتفاق یا با اکثریت آراء لازم تشخیص داده شد همه اعضای جلسه، چه آنها که با طرح موافق و چه آنها که مخالف بوده‌اند، در بحث و سپس در رای شرکت می‌جویند. هیچکس نمی‌تواند بحث مسئله‌ای را که اکثریت به طرح آن نظر داده است بایکوت کند و یا از شرکت در رای امتناع جوید.

در مورد پیشنهاد رفیق کورش جلسه به اکثریت نظر داد که مسئله مطرح شود. ولی رفیق بهرام بنا بر شرحی که ضمیمه صورت جلسه است نظر دیگری داشت از این قرار: "من... با طرح این مسائل در هیئت مرکزی مخالفم و حاضر نیستم در عملی شرکت جویم که زیانبخش به کار سازمان است. از این لحاظ در این بحث شرکت نخواهم جست، علی‌رغم اینکه جلسه با اکثریت سه رای در مقابل ۲ به طرح مسئله تصمیم گرفته است..."

عملاً هم رفیق بهرام نه در بحث مسئله شرکت کرد و نه در رای آن. در اینجا نیز پای نقض یک اصل سازمانی در میان است و بنا بر نظر و عمل رفیق بهرام: هر فردی حق دارد در هر بحثی که خود لازم تشخیص می‌دهد شرکت جوید و در هر بحثی که خود لازم تشخیص نمی‌دهد شرکت نجویید، در هر رایی که خود مفید تشخیص می‌دهد شرکت جوید و در هر رایی که خود مفید تشخیص نمی‌دهد شرکت نجویید. عامل تشخیص در اینجا فرد

چون رفیق بهرام از تهدید جلسه پیشین صرف‌نظر کرده و در جلسه حاضر شده بود آنرا پیش از آنکه قرائت شود پس گرفتیم. ظاهراً موضوع پایان یافته بود. ولی روش رفیق بهرام تاثیر خود را گذاشت و فوراً مهدی به جای پای او گام نهاده در جلسه بعدی (۱۹۷۱/۱۰/۱۴) نامه دشنام آمیزی راجع به رفیق کورش به جلسه داد که در آنجا گفته بود: "...تا اتخاذ تصمیم در این باره به هیچ وجه آماده نیستیم با کسی که چنین روحیه‌ای و چنین نظریاتی نسبت به من دارد یک لحظه حتی کوتاه نیز طرف صحبت شوم چه رسد که در شعبه‌ای که او نیز باشد با او همکاری کنم". بدیهی است که این روش غیر حزبی بود اما آنکه این روش را به مهدی آموخت رفیق بهرام بود که در جلسه پیشین گفته بود حاضر نیست در جایی که کورش وجود داشته باشد کار کند و هنوز هم بر این تصمیم خود، بدون اعتناء به تصمیم جلسه، باقی است و بدان عمل می‌کند.

برای اینکه این بی‌اعتنائی به تصمیم جلسه را روشن تر گردانم مثالی می‌زنم: جلسه وسیع هیئت مرکزی مورخ ۷/۸/۷۲ بنا بر پیشنهاد شعبه تعلیمات تصویب کرده بود که برای نشریه "وحدت اندیشه و عمل" هیئت تحریریه‌ای مرکب از مسئول تشکیلات، مسئول فعالیت دانشجویی و مسئول روزنامه تشکیل گردد. اما چون در همین اوان خصومت‌های رفیق بهرام با رفیق کورش بالا گرفت رفیق بهرام که تصمیم به عدم همکاری با کورش گرفته بود هیچگاه این هیئت تحریریه را تشکیل نداد و تصمیم جلسه را اجرا نکرد. هنوز که هنوز است رفیق کورش طبق تصمیم هیئت مرکزی عضو هیئت تحریریه مجله "وحدت اندیشه و عمل" است و طبق تصمیم رفیق بهرام چنین هیئت تحریریه‌ای اصولاً به وجود نیامده است تا جایی برای این رفیق باشد. در واقع هیئت مرکزی با انتخاب رفیق کورش به عضویت هیئت تحریریه مجله "وحدت اندیشه و عمل" چک بی‌محل کشیده است.

که در آنجا می‌گوید: "حزب علی‌الاصول تکیه را بر روی اقتناع می‌گذارد" و آنگاه اضافه می‌کند: "تکیه را بر روی اجبار گذاردن و مسائل را همیشه یا غالباً از طریق موازین سازمانی حل کردن کار سانتراالیسم دموکراتیک را به سانتراالیسم بوروکراتیک خواهد کشانید".

چنانکه دیده می‌شود به عقیده رفیق بهرام "مسائل را همیشه یا غالباً از طریق موازین سازمانی حل کردن" به معنای "تکیه را بر روی اجبار گذاردن" است، و از اینجا طبیعتاً نتیجه می‌شود که لااقل غالب مسائل را نباید از طریق موازین سازمانی حل کرد. به عقیده رفیق بهرام تکیه را بر روی اقتناع گذاشتن یک چیز است و مراعات موازین سازمانی کردن یک چیز دیگر.

بدیهی است که این نظر نادرست است و موازین سازمانی را از اعتبار می‌اندازد. آن موازین سازمانی که غالباً نباید مراعات شود موازین سازمانی نیست. تجملی است که می‌توان به رخ دیگران کشید.

واقعیت اینست که در حزب طبقه کارگر هر رایی در هر ارگانی مسبوق به بحث است و بدیهی است که بحث به قصد اقتناع انجام می‌گیرد. منتها در آنجا بحث به اقتناع و توافق همگان نمی‌انجامد برای آنکه حزب قدرت عمل داشته باشد به ناچار رای اکثریت انجام می‌شود. هم بحث و کوشش برای اقتناع و احراز توافق جزء موازین سازمانی است و هم عمل به رای اکثریت.

بدیهی است که ارگان رهبری حزب می‌کوشد مسائل مهم و به ویژه مسائل ایدئولوژیک را با حوصله کامل حل کند و برای احراز توافق و یا نزدیک شدن به توافق حتی‌الامکان مهلت بدهد، ولی اینگونه ملاحظات به هیچ وجه نه با کنار گذاشتن موازین سازمانی بلکه در چارچوب آنها صورت می‌پذیرد.

پس در اینجا دو نظر در مقابل هم قرار دارد: یکی نظریه رفیق بهرام که می‌گوید در حزب نباید مسائل را غالباً از طریق موازین سازمانی حل کرد زیرا

است و نه ارگان. و فرد حق دارد تصمیم ارگان را در طرح مسئله، هرگاه موافق دلخواه او نباشد، بایکوت کند، در بحث سکوت پیشه گیرد و در رای به کناری بنشیند.

عجیب است که رفیق بهرام در جای دیگر همین نامه می‌نویسد: "رای اکثریت تصمیم سازمان است که باید همه و از آن جمله اقلیت که عقیده خود را کماکان حفظ کرده بدان عمل کند".

اگر چنین است پس چرا وقتی که اکثریت به بحث و طرح مسئله‌ای تصمیم می‌گیرد رفیق بهرام آن تصمیم را بایکوت می‌کند و از شرکت در بحث و در رای امتناع می‌ورزد؟ مگر رفیق بهرام در عمل به تصمیمات سازمانی در کنار همه قرار ندارد؟

در اینجا اجازه می‌خواهم کمی از موضوع دور شوم و دلیل رفیق بهرام را در مخالفت با طرح پیشنهاد رفیق کورش مبنی بر تقاضای رسیدگی به اتهام وارده از طرف مهدی یاد آور شوم. رفیق بهرام در نامه خود می‌نویسد من "با طرح این مسائل در هیئت مرکزی مخالفم" زیرا که "بحث در زمینه مسائل مورد اختلاف را زیانبخش به حسن تفاهم و حسن روابط میان رفقا که در حال حاضر از مهم‌ترین عامل پیشرفت سازمان است می‌دانم". این جمله را رفیقی نوشته است که از آن به بعد به سرعت در جهت سوءتفاهم و سوء روابط با رفیق کورش قدم نهاد و هرگز نیاندیشید و نمی‌اندیشد که این امر زیان بزرگی به پیشرفت سازمان وارد می‌کند.

از این معترضه می‌گذرم و به بحث در باره اینکه روش رفیق بهرام مشعر بر نقض موازین سازمان سیاسی طبقه کارگر و حاکی از لیبرالیسم تشکیلاتی است ادامه می‌دهم:

به نظر من رفیق بهرام درک درستی از برخی از موازین سازمانی ندارد و آنها را مطلقاً مترادف با اجبار و نفی آزادی عقیده می‌شمارد و از این جهت از برخی موازین سازمانی بیمناک است. به نامه ۷۱/۱۱/۱۱ او مراجعه می‌دهم

آنها برساند، در مورد حزب طبقه کارگر ایران به جای اینکه تصمیم هیئت مرکزی را بیان دارد از وجود دو نظر صحبت کرد، و غیره. و همه اینها را بر آن مبتنی ساخت که او از دفاع از نظریه‌ای که خود به آن معتقد نباشد ناتوان است.

در اینجا نیز ما با مورد منفردی روبرو نیستیم بلکه سر و کار ما با اصل جدیدی است که به جای یکی از اصول اساسنامه حزب طبقه کارگر آورده می‌شود. اگر رفیق بهرام حق دارد از دفاع از هر تصمیمی که مخالف نظریه اوست باز ایستد و عدم توانائی خود را به پیش بکشد در آن صورت این حق را باید به کلیه اعضای سازمان داد و آنگاه باید اصل اساسنامه را چنین اصلاح کرد: کلیه اعضاء سازمان موظف به دفاع از تصمیمات سازمانند، مگر آنها که نتوانند. و تشخیص توانستن و نتوانستن با کیست؟ با خود آنها. به این طریق وظیفه دفاع از تصمیمات سازمانی منتفی می‌شود و وحدت عمل که به خاطر ایجاد آن، نشریه نیز منتشر می‌کنیم از میان بر می‌خیزد.

در نظر داشته باشیم که دفاع از تصمیمات سازمانی فقط یکی از وظائف اعضاء سازمان است، و اگر قرار باشد این وظیفه به بهانه عدم توانائی قابل اجرا نباشد سایر وظائف نیز به همین بهانه بدون اجرا خواهد ماند. مثلاً از این به بعد باید گفت: اجراء دستورات سازمان بر همه واجب است مگر آنها که نتوانند، حفظ اسرار حزبی بر همه واجب است مگر آنها که نتوانند، انتقاد و انتقاد از خود بر همه واجب است مگر آنها که نتوانند، و غیره.

واقعاً هم ممکن است افرادی نتوانند، ولی آنها که نمی‌توانند جائی در سازمان سیاسی طبقه کارگر ندارند. لازمه عضویت در این سازمان تعهد به این توانستن‌ها و عمل به آنهاست. نفی این تعهد و این عمل به معنای انحلال سازمان سیاسی طبقه کارگر است.

رفقا را توجه می‌دهم که منظور من در اینجا ماهیت تصمیمات نیست. ممکن است این نظر یا آن نظر، این یا آن تصمیم هیئت مرکزی ما صحیح

که این طریق مابین با شیوه اقتناع است و به سانترالیسم بوروکراتیک منتهی می‌شود.

و دیگر نظریه لنینی که می‌گوید در حزب باید کلیه مسائل را از طریق موازین سازمانی حل کرد که به هیچ وجه مابین با شیوه اقتناع نیست و به تحکیم سانترالیسم دموکراتیک می‌انجامد.

به گمان من اینکه رفتار رفیق بهرام در موارد عدیده‌ای با موازین سازمانی نمی‌خواند نتیجه همین بی‌اعتقادی او به موازین سازمانی است که او مراعات اکید آنها را سانترالیسم بوروکراتیک می‌شمارد.

در اینجا باز اجازه یک جمله معترضه می‌خواهم: این رفیق که این قدر شیفته لزوم اقتناع است چندین ماه بر خلاف کلیه موازین سازمانی از شرکت در هیئت مرکزی خودداری ورزید و در این مدت لازم ندید رفقای خود را به درستی روش خویش قانع گرداند. حتی یک نفر موافق هم به دست نی‌آورد و معذالک به رای خود و به کام خود عمل کرد. آیا این روش با سانترالیسم دموکراتیک و با شیوه اقتناع مطابقت دارد یا با اندیویدوالیسم و خودسری؟ آیا بی‌اعتبار ساختن موازین سازمانی از طرف رفیق بهرام به منظور راه گشودن برای این اندیویدوالیسم و خودسری صورت نمی‌گیرد؟

ببینیم رفیق بهرام عملاً به موازین سازمانی چگونه بی‌اعتناست:

از موقعی که هیئت مرکزی ما در مورد چند مسئله مهم و از انجمله تدارک اعلام حزب طبقه کارگر ایران تصمیماتی گرفت که مورد موافقت رفیق بهرام نبود این رفیق از دفاع از این تصمیمات باز ایستاد و بهانه آورد که این کار از عهده‌اش خارج است، نمی‌تواند این کار را انجام دهد. به حوزه‌های شمال آلمان رفت دفاع نکرد، به حوزه‌های جنوب غربی آلمان رفت دفاع نکرد، نزد رفقای آلبانی حتی حاضر نشد نظریه هیئت مرکزی ما را مبنی بر اینکه سازمان ما ماهیتاً سازمان سیاسی طبقه کارگر است - با آنکه این نظریه بدون هیچ مخالفی و فقط با یک ممتنع به تصویب رسیده بود - به اطلاع

لنین در "نامه‌ای به رفیق در باره وظائف سازمانی ما" (۱۹۰۲) پس از تشریح لزوم کمیته‌های کارخانه می‌نویسد: "همه اعضای کمیته کارخانه باید خود را به منزله عوامل کمیته بدانند، عواملی که موظفند مطیع کلیه دستورهای کمیته باشند، همه "قوانین و رسوم" این "ارتش در حال جنگ" را که وارد آن شده‌اند و حق ندارند در موقع جنگ بدون اجازه فرماندهی ار آن خارج شوند مراعات کنند" (جلد ۶ صفحه ۲۱۷). البته ما سازمان کوچکی هستیم و باید بی‌ادعائی شعار ما باشد ولی آیا در این واقعیت تردیدی می‌توان داشت که سازمان نیز که در شرایط بسیار دشوار و در محاصره امپریالیسم و رویزیونیسم و ارتجاع پیکار می‌کند ارتش در حال جنگ است؟ آیا درست نیست اگر بگوئیم که در این ارتش هیچکس، و به ویژه آنان که متصدی مهم‌ترین و حساس‌ترین مقاماتند، حق ندارند بدون اجازه فرماندهی لنینی هیئت مرکزی پست خود را رها کنند؟

حتماً رفیق بهرام می‌گوید من برای ترک پست خودم دلیل دارم. ولی در سازمان سیاسی طبقه کارگر دلیلی که بر مبنای آن بتوان عمل کرد فقط آنست که مورد تائید ارگان باشد، وگرنه اگر هر کسی بنا بر دلیل خود عمل کند در عمل جائی برای دلیل ارگان باقی نمی‌ماند. هر رفیقی که قصد کناره‌روی از مقامی و مسئولیتی دارد باید دلائل خود را با ارگان در میان بگذارد. دلائل او مورد بررسی قرار خواهد گرفت و آخرین تصمیم با ارگان خواهد بود. هر کس که در سازمان سیاسی طبقه کارگر از مقام و محل مسئولیت خود بنا بر دلائل خود و نه بنا بر تصمیم ارگان کناره جوید مانند سربازی است که بنا بر دلائل خود و بدون تصمیم فرماندهی به ترک پست خویش مبادرت جسته باشد. بدیهی است که اگر چنین شیوه‌ای تعمیم یابد هر سازمان سیاسی و هر ارتشی محکوم به فقدان قدرت عمل، تلاشی و شکست خواهد بود.

نباشد و هر رفیق حق دارد نظر یا تصمیمی را نپسندد و نادرست بداند و از طریقی که اصول سازمانی مقرر می‌دارد به مبارزه با آن بر خیزد ولی راه مبارزه در سازمان ما همانست که بقول لنین "رسماً تجویز شده است" یعنی راه اساسنامه‌ای و نه راه لیبرالیستی و آنارشستی.

در مورد مشخصی که ما با آن روبرو هستیم مسلماً نظر و تصمیم هیئت مرکزی آنقدر بی‌پایه و دور از منطق نیست که حتی نتوان آنرا بیان کرد به ویژه که در این مورد در جلسات ۱۹۷۱/۸/۷ و ۱۹۷۲/۳/۱۸ فرمول‌های مشخصی از طرف هیئت مرکزی به تصویب رسیده است. کاملاً روشن است که توسل رفیق بهرام به عدم توانائی در دفاع از نظر و تصمیم هیئت مرکزی بهانه‌ای بیش نیست و ریشه عمل او را در عدم انتقاد به لزوم چنین دفاع و در گرایش او به لیبرالیسم تشکیلاتی باید جست.

رفیق بهرام مدتی بیش از هفت ماه (از ۷۲/۷/۳ تا ۱۵ فوریه ۱۹۷۳) از شرکت در جلسات هیئت مرکزی خودداری کرد. این خودداری بر چه محملی متکی است؟ اگر استعفاء است، هیچ عضو سازمان اگر چه استعفاء بدهد حق ندارد پیش از آنکه استعفایش مورد موافقت ارگان قرار گیرد به استعفاء خود عمل کند. در غیر این صورت ارگان‌ها بنا بر اراده افراد دستخوش تغییر و حتی انحلال خواهند بود. رفیق بهرام با این عمل خود می‌گوید: من ناچار نیستم در مقامی کار کنم که هیئت مرکزی مرا می‌گمارد. من در جائی کار می‌کنم که دلخواه خود من است، به عبارت دیگر: من تابع تصمیم خود هشتم نه تابع تصمیم هیئت مرکزی. بسیار عجیب است که در هیئت مرکزی سازمان سیاسی طبقه کارگر رفیقی به میل خود برود و به میل خود بیاید. و عجیب‌تر اینکه رفیق بهرام نه فقط از این عمل خود انتقاد نمی‌کند بلکه گاهی اظهاراتی بر زبان می‌راند که گویا چنین روشی می‌تواند تعمیم یابد و شرکت در ارگان‌های سازمان گویا "داوطلبانه" است! این تعمیم به معنای نفی ارگان‌ها و تبدیل سازمان به مجموعه‌ای از افراد خود مختار است.

برخی از اصول مهم تشکیلاتی ماست و اگر کورش در اینجا هدف گرفته می‌شود به علت پایداری کورش در دفاع از این اصول است.

اینک مدت نسبتاً مدیدی است که جلسات هیئت مرکزی ما به علت همین روش‌های رفیق بهرام دچار تشنج است و آنچه وضع را در نظر من وخیم تر می‌گرداند اینست که رفیق بهرام نام این تشنجات را مبارزه گذشته و مدعی است که ظهور آنها کاملاً امر طبیعی است.

به نظر من طرحی که رفیق بهرام به جلسه ۱۹۷۱/۱۱/۱۱ داد یکی از مبانی شیوه عمل نادرست اوست. در آن جلسه رفیق بهرام مطرح کرد که در حزب طبقه کارگر کدام یک از دو طرف تضاد عمده است: وحدت یا مبارزه. و جواب داد: "جهت عمده مبارزه درونی حزبی است و نه وحدت".

با آنکه طرح فلسفی مسئله در میان است و احتمال اشتباه بسیار، ولی از آنجا که نتیجه عملی مهمی بر این بحث مترتب است من ناچارم گستاخانه به اظهار نظر بپردازم.

نخست یادآوری می‌کنم که بین تضاد عمده و جهت عمده تضاد اشتباه نشود. در هر تضاد، خواه عمده و خواه غیر عمده، دو جهت وجود دارد که یکی از آنها عمده است. "جهت عمده جهتی است که نقش رهبری کننده را در تضاد بر عهده دارد. خصلت یک شیئی یا پدیده اساساً به وسیله جهت عمده تضاد معین می‌شود، جهتی که موضع مسلط گرفته است." "چنانچه در جهت عمده تضاد که موضع مسلط را به دست آورده تغییری رخ دهد خصلت شیئی یا پدیده نیز طبق آن تغییر می‌یابد" (مائوتسه‌دون).

مثلاً در جامعه سرمایه‌داری، تضاد بین کار و سرمایه دو جهت دارد: بورژوازی و پرولتاریا. جهت عمده تضاد یعنی جهتی که موضع مسلط دارد بورژوازی است. خصلت جامعه نیز از روی این جهت تضاد معین می‌شود. چنین جامعه‌ای جامعه بورژوازی است. اما هرگاه دو جهت تضاد جای خود را

متأسفانه رفیق بهرام در حل بسیاری از مسائل تشکیلاتی، فرد را و به خصوص شخص خود را در مرکز قرار می‌دهد نه جمع را و ارگان را. قضاوت‌های او مبتنی بر اندیویدوالیسم است و آنجا که این اندیویدوالیسم تنوره می‌کشد رفیق بهرام از مهار زدنش عاجز است. برخورد او با رفیق سنجر در پاریس و سفر به آلبانی از این حیث حیرت انگیز است. رفیق بهرام فقط در اثر اینکه دو رفیق دیگر در مورد رفتن یا نرفتن به مهمانخانه نظر دیگری داشتند چنان از جا در رفت که از پرخاش و تشدد و قهر در حضور نماینده حزب برادر و از به هم خوردن مسافرت به آلبانی و بر باد رفتن حیثیت سازمان ما نتوانست ببیندیشد و بلائی بروز ما آورد که گزارش آنرا رفیق سنجر در جلسه داده است و من تکرار نمی‌کنم. به نظر من اگر کسی خود را برابر با دیگران بداند، اگر برای نظریه دیگران در موارد کوچک و بزرگ ارزشی قائل باشد، اگر خود را فردی در جمع بشمارد، اگر مصالح سازمان را از نظر دور ندارد ممکن نیست به چنین کردار بی‌مسئولیتی دست بزند. عجیب‌تر اینست که رفیق بهرام پس از بیست روز استراحت و آرامش اعصاب هم باز کم‌ترین انتقادی بر این کردار خویش وارد ندید، و این به آن معنی است که این نوع کردار برای او به صورت قاعده و قانون در آمده است و می‌خواهد بار دیگر و بار دیگر آن را تکرار کند. یعنی هر وقت که شما در جلسه یا در خارج از جلسه، بر سر مسائل مهم سیاسی و تشکیلاتی و یا بر سر مسائل دم پا افتاده‌ای مانند رفتن یا نرفتن به مهمانخانه، نظری مخالف نظر رفیق بهرام ابراز کنید باید در دلهره پرخاش و تشدد و - بدتر از همه - قهر کردن و رفتن او باشید.

اینک مدت نسبتاً مدیدی است که رفیق بهرام خود را به صورت مسئله‌ای در سازمان در آورده است. او یک بلا گردان به نام کورش پیدا کرده است و می‌خواهد همه روش‌های خود را با وجود او توجیه کند. ولی مواردی که در فوق ذکر کردم همگی گواه آنست که مخاصمه رفیق بهرام در کنه مطلب با

لنینیستی متکی است و پیوسته با مبارزات درونی خود این وحدت را تحکیم کرده و می‌کند. هر مبارزه در درون سازمان توفان به قصد تحکیم وحدت به عمل می‌آید.

اما رفیق بهرام مدعی است که نه فقط در سازمان توفان بلکه در هر سازمان سیاسی طبقه کارگر "جهت عمده مبارزه درون حزبی است و نه وحدت"، "خصلت حزب طبقه کارگر در وحدت آن نیست و در مبارزه آن است". توجه داشته باشید که در اینجا صحبت از وحدت و مبارزه به عنوان دو طرف تضاد در درون حزب است، و آنگاه سخن رفیق بهرام به آن معنی است که در درون سازمان سیاسی طبقه کارگر مبارزه در موضع مسلط قرار دارد و نه وحدت. و نتیجه می‌شود که وحدت باید وسیله تقویت مبارزه باشد و نه مبارزه وسیله تحکیم وحدت.

ما ماه‌هاست که این نتیجه را در عمل احساس می‌کنیم، از تشنجی به تشنج دیگر می‌رویم و ناظر ذوب شدن وحدت در هیئت مرکزی هستیم. من با توجه به این نظریات اشتباه آمیز و زیانمند بود که طرحی تهیه و جلسه ۷۲/۱/۱ تقدیم داشتم و امیدوار بودم که بحث خلاق و رفیقانه در باره آن به اتخاذ شیوه‌ای صحیح در حل مسائل و به تحکیم وحدت منجر گردد. متأسفانه طرح مذکور به محیط سرد و یخ زده‌ای برخورد. عبارتی که در صورت جلسه نوشته شده انعکاس دهنده خوبی از محیط آن جلسه است. در صورت جلسه نوشته شده است: "در باره چگونگی حل اختلافات داخل سازمانی و چگونگی مبارزات داخلی سازمانی رفیق کورش در این مورد نوشته‌ای تهیه کرده خواند و در صورت جلسه حفظ گردید". حتی یک فاتحه هم برای این طرح جوانمرد خوانده نشد.

مطالب گذشته را خلاصه می‌کنم:

چنانکه دیده می‌شود، صرفنظر از اختلاف‌های عادی و طبیعی که بر سر مسائل ایدئولوژیک و سیاسی در هیئت مرکزی پیش آمده و می‌آید و نشانه

عوض کنند و در اثر انقلاب پرولتاریائی، پرولتاریا در موضع مسلط قرار گیرد خصلت جامعه عوض می‌شود و به صورت جامعه پرولتاریائی در می‌آید.

در حزب طبقه کارگر که برنامه عام کمونیستی را پذیرفته و یا برنامه‌ای در انطباق مارکسیسم-لنینیسم با شرایط خاص کشور خویش تنظیم کرده و مبنای عمل قرار داده است، که بر اساس اصول و موازین تشکیلاتی مارکسیستی-لنینیستی بنیاد نهاده شده است، که در مبارزات سیاسی روز بر پایه برنامه خویش شرکت می‌جوید، در تضاد بین وحدت و مبارزه، عمده وحدت است، زیرا که وحدت بر روی برنامه و اساسنامه استوار است و موضع مسلط دارد. البته در حزب طبقه کارگر پیوسته مبارزه در گیر است زیرا که بدون مبارزه حیات حزب متوقف می‌شود و تکامل صورت نمی‌پذیرد ولی هر مبارزه که بر پایه برنامه و اساسنامه مارکسیستی-لنینیستی صورت می‌گیرد به وحدت استوارتری منتهی می‌گردد. جهت مبارزه فقط آنگاه به صورت عمده در می‌آید که وحدت حزب در برنامه و اساسنامه و مشی مارکسیستی-لنینیستی، موضع مسلط را از دست داده باشد. چنین حزبی در معرض انشعاب است: یا مجدداً وحدت در اثر مبارزه در سراسر حزب در موضع مسلط قرار می‌گیرد و یا حزب به انشعاب کشیده می‌شود و آنگاه، باز در بخش مارکسیستی-لنینیستی آن، جهت عمده وحدت خواهد بود.

برای مثال می‌توان از حزب توده ایران یاد کرد که پیش از آنکه رهبری حزب از مارکسیسم-لنینیسم روگردان شود با وجود مبارزات عدیده درون حزبی، جهت عمده در حزب توده ایران وحدت بود و آنگاه که رهبری منحرف شد و وحدت موضع مسلط خود را از دست داد جهت عمده تضاد، مبارزه شد و به انشعاب منجر گردید، و آنگاه در بخش مارکسیستی-لنینیستی یعنی در سازمان توفان وحدت موضع مسلط یافت و هر روز تحکیم شد.

در سازمان توفان جهت عمده تضاد (تضاد میان وحدت و مبارزه) وحدت است زیرا که سازمان توفان بر برنامه و اساسنامه و مشی مارکسیستی-

۱- حفظ وحدت اصولی در هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی
توفان برای ادامه کار ثمر بخش این هیئت، برای حفظ وحدت در تمام پیکره سازمان، برای احیاء حزب طبقه کارگر در عرصه ایران، برای رهبری مبارزات خلق ایران اهمیت حیاتی دارد. نیل به هدفهای مقدس سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان بدون حفظ و تقویت وحدت غیر ممکن است. از این جهت وظیفه هیئت مرکزی و یکایک اعضای آن است که تمام نیروی خود را با تکیه بر اصول و موازین مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه‌دون در راه پاسداری از وحدت و تحکیم آن به کار اندازند، و در این زمینه نقش خاصی بر عهده رفقا بهرام و کورش است که طبیعتاً در اثر سوابق ممتد مبارزات خود باید با تجربه اندوزی از گذشته حزب توده ایران در همه حال از برخوردهای زیانمند بر سر مسائل خصوصی و فرعی و قابل گذشت بپرهیزند و پیوسته پرچمدار وحدت اصولی در میان رفقای هیئت مرکزی و تمام سازمان باشند.

۲- بدیهی است که خمیرمایه وحدت سازمان ما وفاداری به مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه‌دون است که سازمان ما استراتژی و تاکتیک خود را در انطباق آن با شرایط ایران در سند "وظایف مبرم مارکسیست‌ها-لنینیست‌های ایران" و در طرح برنامه و اساسنامه حزب طبقه کارگر ایران تنظیم کرده است.

۳- مبارزه در درون هیئت مرکزی و سایر ارگان‌های سازمان ما به عنوان سازمان‌های زنده و فعال امری طبیعی است و تا وقتی که این مبارزه میان نظر درست و نادرست، افکار نو و کهن، شیوه‌های سالم و ناسالم، بر اساس مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه‌دون و با مراعات موازین و اصول تشکیلاتی و به قصد تامین و تقویت وحدت انجام می‌گیرد نیروبخش سازمان ما خواهد بود. ولی هرگاه این مبارزه به تصادمات شخصی بدل شود، در درجه اول متوجه افراد و نه افکار باشد، با شیوه‌های غیر رفیقانه تظاهر یابد، در

زنده بودن آنست و در چارچوب موازین سازمانی کاملاً قابل حل است، اختلافات تشنج آور و بحران خیز کنونی زائیده دو روش یکی مبتنی بر تقید و دیگری مبتنی بر عدم تقید به موازین تشکیلاتی است. پرخاش‌های رفیق بهرام به رفیق کورش در واقع سمبلیک است و هدف آنها موازین تشکیلاتی است که رفیق اخیر از آنها دفاع می‌کند. اگر رفیق کورش هم در هیئت مرکزی نباشد هر گاه هیئت مرکزی در دفاع از موازین تشکیلاتی پایداری کند اختلافات کنونی باقی خواهد ماند و حل قطعی خواهد طلبید.

از این جهت صرف نظر از هر تصمیمی که هیئت مرکزی در باره من اتخاذ کند - و از هم اکنون یقین داشته باشد که تصمیم او برای من کاملاً مطاع و لازم‌الاتباع خواهد بود - باید مسائل مشروح در فوق را نیز مورد بررسی قرار دهد و حل کند. منظور من نیز از طرح آنها حمله شخصی بر رفیق بهرام نیست بلکه حمله بر روش‌های زیانمندی است که از چندی پیش در نزد او بظهور رسیده است. من به این امیدم که انتقاد از رفیق بهرام به بهبود او و هیئت مرکزی ما یاری رساند و نقش مثبت او را در هیئت مرکزی ما تحکیم کند و باعث شود که رفیق بهرام در مبارزات سازمان ما و خلق ایران در آینده نیز نقشی شایسته گذشته خویش و به از آن داشته باشد. اینک به منظور روشن ساختن راه و روش ما در مبارزات درونی سازمان و نیل به وحدت طرح نوین زیرین را به هیئت مرکزی تقدیم و پیشنهاد می‌کنم مورد بحث و اصلاح و تصویب قرار گیرد:

طرح قطعنامه وحدت

هیئت مرکزی سازمان توفان در جلسه (تاریخ خوانا نیست) مسئله وحدت در هیئت مرکزی و پیکره سازمان را مورد بحث و تبادل نظر قرار داده به نتایج زیرین رسید:

۸- اعضاء هیئت مرکزی مانند کلیه اعضاء سازمان و به طریق اولی، موظفند که نسبت به یکدیگر روشی کاملاً رفیقانه و برادرانه داشته باشند. و اگر احیاناً برخورد تند و نامناسبی بین دو رفیق روی دهد باید طرفین نهایت بردباری و حسن نیت را در رفع نثار به خرج دهند و در آخرین مرحله خواستار قضاوت هیئت مرکزی باشند. هیچکس حق ندارد بنا بر تشخیص خود به بایکوت کردن رفیق دیگر، قطع سلام و علیک با او و حذف عنوان رفیق از او توسل جوید.

۱۳ ژوئیه ۱۹۷۳

البته فروتن تره‌های انحرافی دیگری نیز داشت. رفیق فقید در این مورد چنین می‌نویسد:

از صفحه ۷۹-۱۰۲

"رفقای عزیز

برخورد رفیق بهرام با رفیق کورش از جلسه ۱۹۷۳/۹/۲۹ به مرحله جدیدی رسید و تغییر کیفی پیدا کرد. تا این تاریخ برخورد رفیق بهرام چنین بود: از ۷۲/۷/۳ تا ۱۰/۲/۷۳ از حضور در جلسه هیئت مرکزی خودداری کرد و حرفش آن بود که نمی‌خواهد با رفیق اکبر در یک جا کار کند. سپس در تاریخ ۱۹۷۳/۲/۱۰ از این تصمیم خودسرانه منصرف شده در جلسه حضور به هم رسانید. اما در جلسه ۱۹۷۳/۶/۲۳ مجدداً تصمیم خود را مبنی بر عدم همکاری با رفیق کورش به پیش کشید و این امر باعث شد که از یک طرف رفیق "ف" که دیگر تاب اینهمه تشنجات را نداشت از هیئت مرکزی و از سازمان کناره گیری کند و از طرف دیگر هیئت مرکزی به قصد کاهش تشنجات تصمیم گرفت دیگر جلسات محدود تشکیل نشود و فقط جلسات وسیع یکماهه برقرار باشد. جلسه ۱۹۷۳/۷/۱۴ به بحث در باره چگونگی رفع بحران هیئت مرکزی گذشت. در جلسه ۱۹۷۳/۷/۱۷ که همین بحث ادامه یافت رفیق بهرام پیشنهاد کرد که یا او و یا رفیق کورش از هیئت مرکزی

چارچوب موازین و اصول تشکیلاتی و بقصد تامین و تقویت وحدت صورت نگیرد زیانمند و سازمان برافکن خواهد بود.

۴- مبارزه درون سازمانی فقط از طریق توسل به بحث و اقتناع و موازین و مقررات تشکیلاتی صورت می‌پذیرد. شکل‌های دیگر مبارزه از قبیل بایکوت کردن جلسات، اعتصاب کار و یا اعتصاب غذا، تهدید و یا توسل به قهر و استعفاء کم‌ترین نسبتی با مبارزه درون سازمانی ندارد و در کلیه احوال مردود و محکوم است.

۵- در حل مسائل ایدئولوژیک باید حوصله بسیار به کار برده شود و کوشش به عمل آید که به ویژه این قبیل مسائل حتی المقذور به اتفاق آرا بیانجامد. مسلماً گذشت زمان و بررسی‌های مستمر رفقا و تجارب آنها به حل این مسائل کمک خواهد کرد.

۶- به طور کلی هر عضو هیئت مرکزی موظف است که در حوزه‌ها و محافل سازمانی و خارج از آن، مبلغ نظریات و تصمیمات هیئت مرکزی باشد و از آنها نه به طور صوری بلکه با پروراندن کلیه موجبات و دلایل دفاع کند. این امکان منتفی نیست که هیئت مرکزی در موارد خاصی، خواه به منظور نمایاندن وحدت خویش در اجرای تصمیمات و خواه به منظور خنثی کردن تبلیغات نفاق‌افکنانه دشمنان، دفاع از نظریه و تصمیم خود و اجرای آن را به ویژه به رفیق یا رفقای که احیاناً در جلسه هیئت مرکزی رای اقلیتی داشته‌اند واگذارد. در آن صورت رفیق یا رفقای مذکور باید نهایت مساعی خود را در تامین نظر هیئت مرکزی به کار اندازند.

۷- هیچ عضو سازمان و هیئت مرکزی حق ندارد مسئولیت خود را در این هیئت و یا در سایر ارگان‌ها به عذر استعفاء فرو گذارد. استعفاء هر عضو فقط آنگاه قابل اجرا است که به تصویب ارگان مسئول برسد و تا وقتی که تصمیم ارگان مبنی بر موافقت با استعفاء اتخاذ و ابلاغ نشده است عمل به استعفاء در حکم شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت و نقض انضباط حزبی است.

"به نظر من مسائل مورد اختلاف در هر سازمانی موجود است و تنها راه حل آن از طریق حفظ موازین سازمانی است و برای من مفهوم نیست چگونه می‌شود مخالف خط‌مشی سازمان بود و به جای مبارزه اصولی در درون هیئت مرکزی، از آن کناره گرفت و آنگاه در خارج از این ترکیب به تصمیمات هیئت مرکزی گردن نهاد".

رفیق بهرام جوابی نداشت که بدهد و جلسه را با این جمله ترک گفت:

"استغفاء مرا تایید هم نکنید در واقعیت تغییری نمی‌دهد. می‌خواهید بکنید، می‌خواهید نکنید".

کاملاً روشن است که روش رفیق بهرام فقط از اغراض خصوصی سرچشمه می‌گیرد. کینه نسبت به کورش - متأسفانه - کلیه مسامات مشاعر این رفیق را مسدود کرده است. او ماه‌ها کوشید که با بایکوت کرده جلسه و اعمال فشار و انواع پیشنهادهای مضر، رفیق کورش را از هیئت مرکزی برکنار کند. ماه‌ها اصرار ورزید و چون موفق نشد در جلسه ۱۷ ژوئیه پرده برانداخت و صریحاً پیشنهاد اخراج او را داد و چون باز هم موفق نشد در پیروی از کینه‌جوئی خود در صدد لکه‌دار ساختن مشی سازمان ما بر آمده است تا تمام سازمان را که رفیق کورش هم جزو آن است یکجا بخاک بیفکند. افسوس و هزار افسوس که چنین است.

همان طور که رفیق "ک" در جلسه گفت، و هر مبتدی سازمانی تأیید می‌کند، وجود اختلاف نظر در حزب و در هیئت مرکزی، امری خلاف طبیعت و زیانمند نیست بلکه منطبق با قانون تکامل و سودمند است.

در برابر سازمان سیاسی طبقه کارگر که بر اساس مارکسیسم - لنینیسم و اندیشه مائوتسه‌دون و برنامه و اساسنامه خویش شروع به کار می‌کند هر روز

کناره‌گیری کنند. رفیق بهرام هیچگاه در عرض این ۷ ماه علت عدم همکاری خود با رفیق کورش را بر عدم صلاحیت ایدئولوژیک و سیاسی او مبتنی نساخته و یا هرگز ایرادی به خط‌مشی سازمان ما وارد نکرده بود. این عجیب نیست که رفیقی به صلاحیت ایدئولوژیک و سیاسی رفیق دیگر انتقاد داشته باشد. راه تشکیلاتی اینست که انتقاد را در ارگان صلاحیت‌دار به میان گذارد و تابع نظر ارگان باشد. در مورد ایراد به خط‌مشی سازمان نیز جز این راهی نیست، اگر چه به جدائی منتهی شود. ولی رفیق بهرام هیچگاه چنین انتقاد و ایرادی را بر رفیق کورش و بر خط‌مشی سازمان مطرح نساخته بود. همین امر که در جلسه ۱۹۷۳/۷/۱۷ پیشنهاد می‌کرد که یا او از هیئت مرکزی کناره‌گیری کند یا رفیق کورش، و در هر حال مسئولیت ماهنامه توفان بر عهده رفیق کورش باقی بماند، دلیل بر آنست که او ایرادی به صلاحیت ایدئولوژیک و سیاسی رفیق کورش نداشته است. وگرنه چگونه ممکن است فردی که خود را از لحاظ مارکسیسم - لنینیسم صالح تشخیص می‌دهد فرد دیگری را که از این لحاظ ناصالح می‌داند با خود از حیث شرکت در رهبری برابر نهد و مسئولیت ماهنامه ارگان را با او واگذارد!

اما چنانکه گفتم برخورد رفیق بهرام با رفیق کورش و با هیئت مرکزی در جلسه ۱۹۷۳/۹/۲۹ به مرحله جدیدی رسید و تغییر کیفی پیدا کرد. وی چنین نظر داد:

"از آنجائی که مرکز سازمان خط‌مشی را دنبال می‌کند که من با آن موافق نیستم و آن را چپ‌روانه می‌دانم و از آنجا که مسئولیت چنین خط‌مشی را نمی‌خواهم به عهده بگیرم، از این جهت از مرکز سازمان کناره‌گیری می‌کنم".

در همان جلسه رفیق "ک" کاملاً به درستی متذکر شد که:

به مواردی چند از اختلاف نظر رفیق کورش و یا هیئت مرکزی سازمان به او اشاره کنم:

۱- یکی از نخستین اختلاف نظرها با رفیق بهرام، که هنوز باقی است، بر سر مقام امپریالیسم است. اختلاف نظر مذکور اول بار در موقع انتشار جزوه "روزیونیسم در تئوری و در عمل" در تابستان ۱۹۶۸ در بحث "تضادهای جهان ما" مطرح شد. توضیح آنکه: در دوران کنونی یعنی در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم چهار تضاد اساسی در جهان وجود دارد، و منظور از تضاد اساسی تضادی است که تا پایان دوره باقی خواهد بود. (مائوتسه‌دون جلد اول انتخابات، صفحه ۴۹۳). این چهار تضاد را حزب کمونیست چین بارها فرمول بندی کرده است، منجمله در سه سند زیرین:

"بار دیگر در باره اختلافات رفیق تولیاتی با ما" (مقاله مجله خون سی شماره ۳-۴ سال ۱۹۶۳)

در فصل: "دو نظریه اساساً متضاد در باره وجود تضادهای جهان". طرح مشی عام جنبش کمونیستی بین‌المللی (معروف به طرح ۲۵ ماده) ماده ۴. گزارش به کنگره نهم حزب کمونیست چین فصل ۷: "در باره مناسبات کشور ما با کشورهای خارجی".

نخستین فرمول بندی عیناً چنین است:

"مارکسیست‌ها- لنینیست‌ها پیوسته بر آن بوده‌اند که آنها (یعنی تضادهای اساسی) از این قراراند:

تضاد میان اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی.

تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی در درون کشورهای سرمایه‌داری.

تضاد میان خلق‌های ستمدیده و امپریالیسم.

تضاد میان کشورهای امپریالیستی، میان گروه‌های انحصاری".

بعدها به مناسبت پیدایش سوسیال امپریالیسم تغییری در فرمول فوق داده شد و به صورت زیرین آمد:

مسائل تازه‌ای مطرح می‌گردد که جز با برخورد عقاید و آراء، جز با بحث رفیقانه در دائره اصول تشکیلاتی قابل حل نیست. گذشت زمان و تجربه سازمان سیاسی طبقه کارگر تصمیمات او را محک خواهد زد و او را به درجه عالی‌تری از درک ایدئولوژیک و سیاسی و وحدت اصولی رهبری خواهد کرد. به ویژه در شرایط بغرنج کنونی و با اینهمه آشفتگی که رویزونیست‌های خروشچنی و خواجه‌تاشانشان در مسائل ایدئولوژیک و سیاسی ایجاد کرده‌اند عجیب نیست که بر سر این یا آن مسئله در سازمان سیاسی طبقه کارگر نظریات گوناگونی به وجود آید. عجیب آنست که سازمان سیاسی طبقه کارگر نتواند مباحث خلاق را سازمان دهد و به موقع خود تصمیمی به اتفاق یا با اکثریت اتخاذ کند و قدرت عمل خویش را از دست بدهد.

بسیاری از احزاب مارکسیست- لنینیست نو پای اروپا بارها و بارها نوشته‌اند که مسائل بسیاری از مبارزات طبقاتی کشورشان هنوز حل نشده مانده است.

در سازمان ما تعداد چنین مسائلی بسیار اندک است. بر سر این مسئله یا مسئله دیگر بین این رفیق از هیئت مرکزی با آن رفیق دیگر اختلاف نظرهایی وجود داشته و دارد ولی هیچگاه این اختلاف نظرها به نقض وحدت ما در پیروی از مارکسیسم- لنینیسم و اندیشه مائوتسه‌دون و در اجرای برنامه خویش نیانجامیده و ما را از اتخاذ تصمیم به موقع و وحدت عمل باز نداشته است.

رفقای هیئت مرکزی به خوبی می‌دانند که توسل رفیق بهرام به اختلاف نظرها در هیئت مرکزی و نادرستی خطمشی سازمان ما فقط توسلی است برای رنگ آمیزی کردن اغراض خویش و محمل تراشیدن برای نقض موازین سازمانی.

معدالک اینک که رفیق بهرام بر آن سراسر است که از اختلاف نظرها صحبت بدارد و بر سر خطمشی سازمان ما تعلیمی بلند کند اجازه می‌خواهم

معدالک در نگارش "رویزیونیسم در تئوری و در عمل" به چنان فرمول‌بندی که این مسئله را مسکوت بگذارد رضایت داده شد. در اثر مذکور زیر عنوان "تضادهای جهان ما" - و نه "تضادهای اساسی جهان ما" - چنین آمده است: "در تکامل بغرنج جهان کنونی یک سلسله تضاد مهم وجود دارد که تضاد میان اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی یکی از آنهاست... این تضاد بی‌شک بسیار حاد است ولی در کنار این تضاد، تضادهای مهم دیگر نیز هست که به نوبه خود در تکامل جامعه انسانی، در پیشروی انسان به سوی سوسیالیسم، نقش برجسته‌ای بازی می‌کند. تضاد میان کار و سرمایه در کشورهای سرمایه‌داری و تضاد میان کشورهای مستعمره و وابسته به امپریالیسم و تضاد امپریالیسم‌ها با یکدیگر از زمره آنهاست".

در طرح برنامه که به وسیله رفیق بهرام تنظیم شد و در تابستان و پائیز ۱۹۷۰ مورد بحث قرار گرفت اصولاً از شمارش تضادهای اساسی جهان صرف نظر شده بود تا اختلاف نظر در این مورد مسکوت بماند. رفیق کورش در طرح پیشنهادی خود تضادهای اساسی جهان امروز را طبق گزارش به کنگره نهم حزب کمونیست چین ذکر کرده بود ولی برای نیل به توافق با طرح پیشنهادی رفیق بهرام موافقت کرد.

خلاصه آنچه گذشت اینست که به عقیده رفیق بهرام "تضاد میان اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی"، "تضاد میان خلق‌های ستم دیده و امپریالیسم" و "تضاد میان کشورهای امپریالیستی" در شمار تضادهای اساسی دنیای معاصر نیست، و به نظر من عقیده اشتباه آمیزی است که مقام امپریالیسم را در طول دوران کنونی به درستی ارزیابی نمی‌کند. اما ضمن بحث برنامه اختلاف نظر دیگری نیز به میان آمد که سابقه داشت و در واقع باز هم مربوط به ارزیابی مقام امپریالیسم بود. اختلاف نظر مذکور مربوط می‌شد به تضاد عمده در جامعه کنونی ایران.

"در جهان کنونی چهار تضاد اساسی موجود اند که عبارتند از: تضاد بین ملل ستم‌دیده از یک طرف و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم از طرف دیگر. تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای سرمایه‌داری و رویریونیستی. تضاد بین کشورهای امپریالیستی و کشور سوسیال امپریالیستی و بین خود کشورهای امپریالیستی. تضاد بین کشورهای سوسیالیستی از یک طرف و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم از طرف دیگر".

در موقع نگارش "رویزیونیسم در تئوری و در عمل" رفیق بهرام استدلال می‌کرد که چون ممکن است پیش از آنکه دوران کنونی (یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم) به پایان برسد امپریالیسم از میان برود، پس "تضاد میان اردوگاه سوسیالیستی و اردوگاه امپریالیستی" و "تضاد میان خلق‌های ستم‌دیده و امپریالیسم" و "تضاد میان کشورهای امپریالیستی" را نمی‌توان در جزو تضادهای اساسی بشمار آورد. به نظر رفیق بهرام ممکن است امپریالیسم در اثر مبارزات خلق‌ها نابود شود ولی سرمایه‌داری در یک سلسله از کشورها هنوز باقی باشد. در آن صورت دوران گذار به سوسیالیسم هنوز به پایان نرسیده و حال آنکه امپریالیسم از میان برخاسته است. این فرض پن، فرانسه، ایتالیا و غیره سوسیالیستی شوند و معدالک عده‌ای از کشورهای غیر امپریالیستی و غیر سوسیالیستی تا مدت قابل توجهی در رژیم سرمایه‌داری باقی بمانند. البته مبارزه میان راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری در درون کشورهای سوسیالیستی ادامه خواهد داشت ولی بقاء نسبتاً طولانی کشورها در رژیم سرمایه‌داری غیرامپریالیستی، پس از بر افتادن امپریالیسم از جهان و استقرار و احاطه سوسیالیستی، برای من قابل تصور نیست.

"این دو تضاد، یعنی تضاد خلق‌های ایران با امپریالیسم و تضاد توده‌های وسیع دهقانان با نظام کهنه قرون وسطائی، تضادهای اساسی جامعه ما می‌باشند و تنها انقلاب به این دو تضاد پایان می‌دهد".

"انقلاب دموکراتیک نوین جز انقلاب دهقانی به رهبری طبقه کارگر نیست. از این رو طبقه کارگر از راه حزب سیاسی خود باید به روستا بشتابد، دهقانان را بسیج و متشکل ساخته آنها را تحت رهبری خود در راه انجام انقلاب ارضی سوق دهد. بدون انقلاب دهقانی از انقلاب ملی سخنی هم نمی‌تواند به میان آید".

طرح رفیق بهرام نه فقط تضاد عمده جامعه ایران را - با عبارت فوق - تضاد میان دهقانان و فئودالیسم قلمداد می‌کرد بلکه نقش امپریالیسم را به طرز - بایسته مجسم نمی‌ساخت. رفیق کورش در ملاحظاتی که در باره طرح مذکور به جلسه تقدیم داشت منجمله نوشت:

۱- به نظر من افشاء امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا در برنامه ما در قسمت مربوط به ایران جای بایسته خود را اشغال نمی‌کند. از این جهت به نظر من به جاست که پاراگراف سوم و چهارم صفحه ۱۱ راجع به امپریالیسم در ایران بسط داده شود.

۲- همچنین به نظر من به اهمیت جنبه ضدامپریالیستی انقلاب ایران در برنامه حاضر مقام شایسته داده نشده است. در صفحه ۱۰ در بیان ارتباط میان انقلاب دهقانی و انقلاب ضدامپریالیستی (ملی) چنین گفته شده است: "بدون انقلاب دهقانی از انقلاب ملی سخنی هم نمی‌تواند به میان آید". این عبارت البته از آن لحاظ که معین می‌کند که بدون تجهیز دهقانان و راندن آنها به انقلاب ملی و دموکراتیک نمی‌توان این انقلاب را به پیروزی رسانید صحیح است ولی رابطه میان انقلاب دهقانی و ملی و ضدامپریالیستی را به روشنی معین نمی‌کند. از این جهت من پیشنهاد می‌کنم که در اینجا از تحلیل رفیق مائوتسه‌دون در بیان این رابطه استفاده شود. رفیق مائوتسه‌دون در اثر خود:

رفیق بهرام معتقد بود که از میان دو تضاد اساسی جامعه ایران: تضاد خلق با امپریالیسم و تضاد توده‌های دهقان با نظام کهنه قرون وسطائی و رژیم نماینده آن، تضاد اخیر عمده است.

به عقیده رفیق کورش: تضاد عمده جامعه ایران عبارتست از تضاد میان جبهه خلق (کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهر، روشنفکران، بورژوازی ملی) و جبهه متحد ملاکان بزرگ، بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم. این تضاد از آن جهت عمده است که حل آن حل سایر تضادهای جامعه را ممکن می‌گرداند و تسهیل می‌کند و بدون حل آن نمی‌توان تضادهای اخیر را حل کرد.

هر یک از طرفین تضاد عمده جامعه ما بغرنج است به این معنی که از قشرها و طبقات مختلفی با تضادهای گوناگون تشکیل می‌شود ولی همه قشرها و طبقات مذکور در تکامل و رشد تضاد عمده جامعه ما مشترکاً عمل می‌کنند. کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهر، روشنفکران، بورژوازی ملی مشترکاً با ملاکان بزرگ، بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم مشترکاً در مبارزه‌اند، و بالعکس. کلیه اعضاء متشکله هر یک از طرفین تضاد عمده در این مبارزه اراده واحدی دارند که نفی کننده تضادهای آنها با یکدیگر نیست. هم وحدت اراده و هم تضادهای هر یک از طرفین تضاد عمده، زائیده شرایط عینی و ناشی از منافع طبقاتی خاص هر یک از اعضاء متشکله آن طرف است.

نظیر این بغرنجی طرفین تضاد را می‌توان در آثار لنین یافت. آنجا که از "دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" دفاع می‌کند و "حکومت مطلقه، سرواژ، سلطنت و آریستوکراسی" را در برابر "وحدت اراده" پرولتاریا و دهقانان قرار می‌دهد. (لنین منتخبات جلد ۱ قسمت ۲ صفحه ۱۰۰-۱۰۱). در طرح برنامه، تنظیمی رفیق بهرام، تضاد عمده مسکوت مانده و مطلب چنین ادا شده بود:

دموکراتیک جدا می‌کند و آن را بر این مقدم می‌دارد در اشتباه است. به عقیده من - همان طور که در سطور پیشین گفتم - تضاد عمده جامعه ایران عبارتست از تضاد میان جبهه خلق (کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهر، روشن فکران، بورژوازی ملی) و جبهه متحد ملاکان بزرگ، بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم.

۲- یکی دیگر از اختلاف نظرها با رفیق بهرام بر سر مسئله طرفین تضاد، طرف عمده تضاد، و طرف عمده تضاد در وحدت و مبارزه در درون حزب است.

رفیق بهرام در جلسه ۱۹۷۱/۱۱/۱۱ شرحی قرائت کرد و در آنجا گفت:

"جهت عمده، مبارزه درون حزبی است و نه وحدت... جهت مبارزه عمده است زیرا که اگر صحیح است که جهت عمده تضاد خصلت پدیده را تعیین می‌کند آنچه که مبین خصلت حزب طبقه کارگر است مبارزه جوئی آنست... خصلت حزب طبقه کارگر در وحدت آن نیست، در مبارزه آنست..."

به نظر من این نوشته از اشتباه در مورد مسئله "طرفین تضاد" و "طرف عمده تضاد" حکایت می‌کند.

نخست این مسئله را روشن کنیم. رفیق مائوتسه‌دون می‌آموزد که:

"در هر تضاد دو جهت متضاد به طور ناموزون رشد و تکامل می‌یابند. گاهی چنین به نظر می‌رسد که میان آنها تعادلی برقرار است ولی این تعادل موقتی و نسبی است در حالی که تکامل ناموزون همچنان اساسی باقی می‌ماند. یکی از دو جهت متضاد لاجرم عمده و دیگری غیر عمده است."

آنگاه رفیق مائوتسه‌دون می‌گوید:

"جهت عمده جهتی است که نقش رهبری کننده را در تضاد بر عهده دارد. خصلت یک شیئی یا پدیده اساساً به وسیله جهت عمده تضاد معین می‌شود، جهتی که موضع مسلط گرفته است."

باز می‌گوید:

"انقلاب چین و حزب کمونیست چین" (صفحه ۲۸) می‌گوید: "این وظیفه از یک طرف عبارتست از اجرای انقلاب ملی که هدف آن رهائی از یوغ امپریالیسم خارجی است و از طرف دیگر اجرای انقلاب دموکراتیک است که هدف آن رهائی از مالکین فئودال در داخل کشور است. ولی بین این دو وظیفه همانا مهم‌تر انقلاب ملی است که هدفش واژگون کردن امپریالیسم است. این دو وظیفه بزرگ انقلاب چین با یکدیگر پیوند دارند. بدون واژگون کردن سلطه امپریالیسم نمی‌توان سلطه طبقه مالکین فئودال را از میان برد. زیرا امپریالیسم آن قدرت سیاسی است که از این طبقه پشتیبانی می‌کند. از طرف دیگر اگر به دهقانان برای سرنگون کردن طبقه مالکین فئودال کمک نشود نه در تشکیل ارتش انقلابی نیرومند توفیق حاصل خواهد شد و نه به سرنگون کردن سلطه امپریالیسم، زیرا طبقه مالکین فئودال پایگاه اجتماعی عمده سلطه امپریالیستی در چین است و دهقانان ارتش عمده انقلاب چین هستند. بدین ترتیب این دو وظیفه اصلی مختلف یعنی انقلاب ملی و دموکراتیک مجموعه واحدی را تشکیل می‌دهند."

این پیشنهادها با مقاومت عنودانه رفیق بهرام روبرو شد. بخش‌های راجع به امپریالیسم همچنان کوتاه باقی ماند و در مورد توضیح پیوند میان انقلاب ارضی از یک سو و انقلاب ملی و ضدامپریالیستی از سوی دیگر، به افزایش این جمله اکتفاء شد: "میان این دو وظیفه که با یکدیگر پیوند ناگسستنی دارند مهم‌تر همان انقلاب ملی است."

اما این جمله - چنانکه برخی از رفقا نیز توجه کرده‌اند - با جمله دیگر برنامه که می‌گوید: حزب طبقه کارگر باید "دهقانان را بسیج و متشکل ساخته آنها را تحت رهبری خود در راه انجام انقلاب ارضی سوق دهد" نمی‌خواند.

به این طریق در برنامه پیشنهادی سازمان ما تضادی پیدا شده است. به نظر من رفیق بهرام که تضاد عمده جامعه ما را میان توده دهقانان و نظام پوسیده قرون وسطائی می‌بیند و انقلاب ارضی را از انقلاب ملی و

که مبارزه کنیم تا وحدت مارکسیستی-لنینیستی، همچنان به صورت جهت عمده تضاد باقی بماند. زیرا که این جهت عمده از بین برود حزب از بین رفته است. در حزب مارکسیستی-لنینیستی هر مبارزه‌ای که هدفش تامین این وحدت نباشد مبارزه‌ای است انحرافی و زیانمند.

رفیق بهرام در استدلال به اینکه "جهت عمده، مبارزه درون حزبی است و نه وحدت" می‌گوید: "آنچه که مبین خصلت حزب طبقه کارگر است مبارزه‌جویی آنست... خصلت حزب طبقه کارگر در وحدت آن نیست، در مبارزه آن است...". ولی این سخن به هیچ وجه با بحث راجع به جهت عمده تضاد در درون حزب مربوط نیست. اینجا فقط تشابه کلمات وجود دارد نه تشابه معنی. آری، خصلت حزب طبقه کارگر مبارزه‌جویی آنست. ولی برای اینکه حزب طبقه کارگر چنین خصلتی داشته باشد لازم است که در درون آن، وحدت مارکسیستی-لنینیستی در موضع مسلط قرار گیرد. حزبی که در درون خود فقط مبارزه دارد و فاقد وحدت است - و در واقع حزب نیست - هرگز نمی‌تواند خصلت مبارزه‌جویی داشته باشد. ما از تضادهای درونی حزب صحبت می‌کنیم نه از خواص برونی حزب. رفیق بهرام نظریه خود را مبنی بر عمده بودن جهت مبارزه در حزب طبقه کارگر، در همان ایامی تنظیم کرد که روش‌های غیر اصول خود را در سازمان آغاز نهاده بود. این نظریه در واقع برای تبرئه و ترویج آن روش‌های غیر اصولی تنظیم شده است.

۳- اختلاف نظر دیگر با رفیق بهرام بر سر کار در سازمان‌های توده‌ای و به طور مشخص در کنفدراسیون دانشجویان است.

سابقاً که سازمان انقلابی در کنفدراسیون نفوذ زیاد داشت روش چپ‌روانه و سکتاریستی برگزیده بود و به آن دلخوش بود که شعارهای هر چه تندتر و چپ تر را در ارگان‌های کنفدراسیون به تصویب برساند و یا در ماهنامه کنفدراسیون بیاورد، بدون آنکه شعارهای مذکور قابل هضم برای توده دانشجو باشد.

"چنانچه در جهت عمده تضاد که موضع مسلط را به دست آورده تغییری رخ دهد خصلت شیئی یا پدیده نیز طبق آن تغییر می‌یابد".

و مثال می‌زند که در جامعه فتودالی دو جهت تضاد عبارتند از روابط فتودالی و سرمایه‌داری. تا وقتی که جهت روابط فتودالی در موضع مسلط قرار دارد خصلت جامعه فتودالی است و آنگاه که جهت روابط سرمایه‌داری در موضع مسلط قرار می‌گیرد خصلت جامعه سرمایه‌داری می‌شود.

در جامعه سرمایه‌داری در یک جهت طبقه سرمایه قرار دارد و در جهت دیگر طبقه کارگر. اینها دو جهت تضاد جامعه‌اند. تا وقتی که طبقه سرمایه‌دار در موضع مسلط قرار دارد خصلت جامعه سرمایه‌داری است و آنگاه که طبقه کارگر در موضع مسلط قرار می‌گیرد خصلت جامعه سوسیالیستی می‌شود.

اینک این تعالیم را بر حزب طبقه کارگر انطباق دهیم:

حزب طبقه کارگر در اثر وحدت ناشی از مبارزه به وجود می‌آید. تا وقتی که بین پیش‌آهنگان طبقه کارگر یا بخشی از آنها وحدت ایدئولوژیک و سازمانی حاصل نشده، یعنی تا وقتی که هنوز مبارزه ایدئولوژیک در موضع مسلط قرار دارد نه وحدت، در آن صورت حزبی وجود ندارد. حزب طبقه کارگر فقط آنگاه به وجود می‌آید که وحدت بر اساس مارکسیسم-لنینیسم حاصل شود، یعنی وحدت در موضع مسلط قرار گیرد. البته هیچگاه وحدت تنها نیست و هرگز مبارزه از صحنه خارج نمی‌شود. ولی تا وقتی که حزب خصلت مارکسیستی-لنینیستی دارد جهت عمده تضاد وحدت است نه مبارزه. مبارزه آنگاه در موضع مسلط قرار می‌گیرد و عمده می‌شود، و باید قرار بگیرد و عمده بشود، که خصلت مارکسیستی-لنینیستی حزب از دست رفته باشد. پس در حزب مارکسیست-لنینیست، تاءکید می‌کنم: در حزب مارکسیست-لنینیست جهت عمده تضاد، وحدت است و مبارزه به قصد تحکیم این وحدت به عمل می‌آید. اگر لنین کبیر وصیت می‌کرد که وحدت حزب را مانند مردمک چشم گرامی بداریم، منظورش وحدت مارکسیستی-لنینیستی بود و تاکید می‌کرد

است به مبارزه بر خیزند و نه به نام اینکه از طرف نماینده این یا آن سازمان سیاسی به میان آمده است.

اما این به آن معنی نیست که ما نباید در کنفدراسیون مسائل تازه مطرح کنیم، نباید به مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی بپردازیم، نباید در بهبود و تعالی منشور کنفدراسیون بکوشیم و باید پیوسته در چارچوب آن محبوس باشیم، نباید با سازمان‌های سیاسی دیگر در احراز رهبری کنفدراسیون رقابت کنیم، و غیره.

کنفدراسیون مانند هر پدیده اجتماعی دیگر در حال تحول و تکامل است، و این امر بدون مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی در بیرون و در درون کنفدراسیون میسر نیست. و اگر رهبری این مبارزه در دست ما نباشد مسلماً در دست نیروهای سیاسی دیگر خواهد بود.

به نظر من درست نمی‌آمد و نمی‌آید که کشورهای بزرگ امپریالیستی مانند آمریکا، آلمان، ژاپن

من در اینجا رفا را به مقاله لنین تحت عنوان "وظایف جوانان انقلابی" مورخ سپتامبر ۱۹۰۳ رجوع می‌دهم. من مقاله مذکور را به طور خلاصه ترجمه کردم و در دسترس رفقا قرار دادم تا مبنای مبارزه با نظریه راست روانه رفیق بهرام قرار گیرد. لنین در مقاله مذکور می‌گوید:

"مرزبندی کامل جهت‌گیری‌های سیاسی به هیچ وجه به معنای "پاشاندن" اتحادیه‌های حرفه‌ای دانشجویی نیست. سوسیال دموکراتی که وظیفه خود می‌داند که میان دانشجویان کار کند، پیوسته می‌کوشد که شخصاً و یا به وسیله نمایندگان خویش در تعدادی هر چه بیش‌تر از محافل "صرفاً دانشجویی" و خود آموزی نفوذ یابد، می‌کوشد که افق دید کسانی را که فقط خواستار آزادی آکادمیک‌اند توسعه دهد، می‌کوشد که به ویژه برنامه سوسیال دموکراسی را بین کسانی که هنوز در جستجوی برنامه‌های هستند تبلیغ کند."

سازمان توفان با این روش به مبارزه پرداخت و لزوم توجه به توده دانشجوی و کوشش در افزایش کمیت کنفدراسیون را به پیش کشید و موفقیت زیادی در این مورد به دست آورد.

ولی مبارزه با این روش چپ‌روانه موجب پیدایش روش راست روانه‌ای در نزد رفیق بهرام گردید که معتقد شد که ما اصولاً نباید در کنفدراسیون به طرح مسائل و شعارهایی خارج از دایره منشور کنفدراسیون بپردازیم. در نامه‌ای که رفیق بهرام در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۲ از طرف شعبه تشکیلات به رفقای آمریکا نوشت چنین می‌خوانیم:

" نکته‌ای که محققاً بر خود شما معلوم است ولی تکرار آن بی‌فایده نیست آنست که در درون سازمان دانشجویی باید در پی اجرای برنامه کنفدراسیون، منشور کنفدراسیون بود. از بردن افکار، ایدئولوژی و سیاست‌های خاص سازمان ما به درون کنفدراسیون جداً پرهیز کرد و دیگران را نیز از این کار بازداشت تا کنفدراسیون واقعاً شخصیت خود را حفظ کند و میدان رقابتی برای سازمان‌های سیاسی و به ویژه سازمان‌های منحرف نباشد."

این رهنمود با آموزش لنینی کار در سازمان‌های توده‌ای متباین است و کنفدراسیون را به دست ایدئولوژی و سیاست گروه‌های غیر مارکسیستی-لنینیستی رها می‌کند.

البته ما معتقدیم که رفقای ما در کنفدراسیون باید بر طبق منشور کنفدراسیون که به آن رای داده‌اند عمل کنند، باید موازین و مقررات سازمانی کنفدراسیون را محترم بدارند، در طرح هر مسئله و هر شعاری باید حفظ وحدت کنفدراسیون و جلب همه و یا اکثریت دانشجویان را در نظر داشته باشند، به ویژه در شرایط مخفی باید در کنفدراسیون به نام عضو کنفدراسیون عمل کنند نه به نام عضو توفان، با هر نظریه و روش غلط به علت آنکه غلط

سر می‌بریم که شعارهای صنفی خیلی زود به شعارهای ملی و ضدامپریالیستی می‌انجامند و توده‌ها در عمل به لزوم سرنگونی رژیم موجود می‌رسند. ما نباید جلوی این تکامل بایستیم و سازمان‌های توده‌ای را از حق خواستاری سرنگونی رژیم محروم بشماریم.

ایراد می‌شود که سازمان توده‌ای باید در برگیرنده تمام و یا اکثریت توده خود باشد و شعار سرنگونی رژیم با گسترش کمی سازمان توده‌ای منافات دارد. ولی این مطلب همیشه درست نیست. سازمان توده‌ای نیز در تکامل است و ممکن است روزی فرابرسد که آنچه مانع جلب اکثریت توده و باعث سکتاریسم گردد خود داری از اعلام شعار سرنگونی رژیم باشد و نه اعلام آن. سازمان توده‌ای بخشی از نهضت عموم خلق است و بدون تردید شعار سرنگونی رژیم دیر یا زود به صورت شعار عملی عموم خلق در می‌آید و آنگاه سازمان توده‌ای نمی‌تواند از این شعار عقب بماند. هم اکنون دانشجویان انقلابی ایران در تظاهرات خود شعار سرنگونی رژیم را می‌دهند. پس چگونه رواست که ما اصولاً امکان قبول چنین شعاری را برای کنفدراسیون دانشجویان بکلی نفی کنیم.

اگر امروز ما با تغییر منشور کنفدراسیون مخالفیم به آن علت نیست که این منشور را برای همیشه جامد و غیر قابل تغییر می‌شماریم بلکه به دو علت زیرین است: یکی اینکه برخی از گروه‌های سیاسی می‌خواهند از طریق تغییر منشور مذکور مشی غلط چریک‌های شهری را بر کنفدراسیون تحمیل کنند، و دیگر اینکه منشور مذکور را در شرایط کنونی برای جلب تمام و اکثریت توده دانشجویان - که متأسفانه هنوز از کنفدراسیون به دورمانده است - مناسب‌تر تشخیص می‌دهیم. ولی شرایط مذکور ثابت نیست، و نباید باشد، و ما باید در تغییر آنها در جهت انقلابی بکوشیم و آنگاه به همان نسبت منشور کنفدراسیون را نیز تکامل بخشیم. خلاصه اینکه: راه را بر تکامل سیاسی کنفدراسیون نباید بست بلکه باید گشود.

این نوشته را با نوشته رفیق بهرام مقایسه کنید که دستور می‌دهد: باید "از بردن افکار، ایدئولوژی و سیاست‌های خاص سازمان ما به درون کنفدراسیون پرهیز کرد!"

البته استنتاج از نظریه لنینی این نیست که ما همیشه و در همه جا در کنفدراسیون باید تمام ایدئولوژی و سیاست سازمان خود را پخش کنیم. این اقدام ما باید با درجه رشد کنفدراسیون، با آمادگی قبول دانشجویان، با حفظ وحدت کنفدراسیون همراه باشد. اما هیچ یک از این عوامل ثابت نیست و در تکامل است. کار تبلیغاتی ما نیز باید در تکامل باشد و تکامل کنفدراسیون را تسریع کند. اگر منظور از "شخصیت" کنفدراسیون که رفیق بهرام در رهنمود خویش از آن یاد می‌کند شخصیت سیاسی کنفدراسیون است باید توجه داشت که این شخصیت به وسیله نمایندگان طبقات مختلف، به وسیله سازمان‌های سیاسی به وجود می‌آید، و اگر ما نقش فعال و شایسته‌ای در تکامل آن نداشته باشیم شخصیت مذکور ساخته و پرداخته نمایندگان طبقات دیگر، بورژوازی و خرده بورژوازی خواهد بود.

در طرح رهنمود "ما و کنفدراسیون" که در جلسه ۱۹۷۲/۵/۲۷ مورد بحث قرار گرفت در پاراگراف چهارم چنین گفته شده است:

"هرگونه انحراف از این خطمشی در جهت راست یا چپ، هرگونه انحرافی از این خطمشی که نتیجه‌اش تبدیل کنفدراسیون از سازمان توده‌ای به سازمان سیاسی باشد... بدون شک به تضعیف کنفدراسیون و تضعیف مبارزات آن خواهد انجامید."

من پرسیدم منظور از "تبدیل سازمان توده‌ای به سازمان سیاسی" چیست و فرق بین این دو سازمان کدام است. جواب گفته شد که سازمان سیاسی خواستار سرنگونی حکومت است ولی سازمان توده‌ای در چارچوب حکومت موجود فعالیت می‌کند و شعار سرنگونی حکومت نمی‌دهد. به نظر من این محدود کردن و منجمد ساختن سازمان توده‌ای درست نیست. ما در دورانی به

ترمز کردن آنهاست. کنفدراسیون و هر سازمان توده‌ای دیگر باید از قانون اساسی استفاده کند بدون اینکه اسیر چهار دیوار آن باشد.

بعداً مقاله نیرومند در سمینار ما قبل کنگره سیزدهم کنفدراسیون انتشار یافت - مقاله‌ای که نیرومند در آنجا رویزیونیست‌های حزب توده ایران را به حق در مورد محدود ساختن کنفدراسیون به مبارزات صنفی و در مورد اعتقاد خرافی آنها به قانون اساسی افشاء کرده بود و اشاره‌ای هم به طرفداران "روح قانون اساسی" داشت - رفیق بهرام با عجله مقاله "در باره قانون اساسی" (توفان ۵۹) را نوشت و در آنجا گفت:

"صحبت بر سر قبول داشتن روح قانون اساسی نیست و کم‌تر از آن بر سر تحمیل این روح به کنفدراسیون که در واقع هیچ معنی و مفهومی ندارد... امروز دفاع از قانون اساسی بازگشت به عقب است."

البته این عبارات در موقع چاپ از طرف مسئول روزنامه حذف و اصلاح شد. تضاد عبارت مذکور با مقاله قبلی رفیق بهرام کاملاً روشن است و اگر انتشار می‌یافت حربه‌ای به دست مخالفان ما می‌داد. رفیق بهرام ناگهان از دنده‌ای به دنده دیگر افتاده بود. همان کس که می‌گفت که کنفدراسیون در چارچوب قانون اساسی فعالیت می‌نماید و مدافع قانون اساسی است اینک یکباره نظر می‌داد که دفاع از قانون اساسی بازگشت به عقب است. این هر دو نظریه ناشی از عدم برخورد تاریخی به قانون اساسی است. این تزلزل نشانه عدم استقرار در موضع محکم ایدئولوژیک است.

چنانکه دیده می‌شود ارزیابی قانون اساسی و ارتباط کنفدراسیون با آن یکی از موارد اختلاف با رفیق بهرام بوده است.

۵- مورد اختلاف دیگری که اخیراً به ظهور رسید بر سر نقش سوسیال امپریالیسم شوروی در خلیج فارس بود. رفیق بهرام مقاله‌ای برای شماره ۷۲ توفان تحت عنوان "سیاست اسارت‌بار ایران در خلیج" نگاشت که به دلایلی که در گزارش مسئول ماهنامه به هیئت مرکزی آمده است درج نشد. رفیق

۴- رفیق بهرام نظیر همین نظریه راست‌روانه را در برخورد به قانون اساسی اتخاذ کرد. مسئله قانون اساسی در هیئت مرکزی مورد بحث قرار گرفت و نظر مشترک این بود که ما باید برخورد تاریخی به قانون اساسی داشته باشیم. قانون اساسی همچنان که ارانی در دادگاه اظهار داشت خونبهای شهیدان انقلاب مشروطه است. آنچه در قانون اساسی تازگی دارد مواد ارتجاعی آن نیست بلکه مواد جدیدی است که در مورد محدود ساختن سلطنت مطلقه و تأیید برخی از حقوق خلق ایران در آن گنجانیده شده است. ما از قانون اساسی در برابر محمدعلی شاه معاصر و همه ارتجاع ایران دفاع می‌کنیم ولی در دایره قانون اساسی محصور نمی‌مانیم و خواهان قانون اساسی جدیدی مناسب مرحله انقلاب دموکراتیک نوین هستیم.

رفیق بهرام به قانون اساسی زیاده بها می‌داد و احکامی از این قبیل می‌آورد که: "قانون اساسی مال همه مردم است"، "کنفدراسیون باید در چارچوب قانون اساسی فعالیت کند"، "کنفدراسیون نمی‌تواند شعاری برخلاف قانون اساسی بدهد". و پس از این بحث نیز در مقاله "قانون اساسی و کنفدراسیون" (توفان ۴۵) نوشت:

"فعالیت کنفدراسیون ... دفاع از منافع دانشجویان، دفاع از مبارزات خلق ایران علیه امپریالیسم و ارتجاع است، در چارچوب قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر و در واقع به خاطر دفاع از قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر."

"کنفدراسیون... در چارچوب قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر تشکیل شده و فعالیت می‌نماید" که عبارت اخیر در آخرین وهله قبل از چاپ اصلاح شد و به این صورت درآمد: "کنفدراسیون براساس قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر تشکیل شده و فعالیت می‌نماید".

بدیهی است که در شرایط کنونی جامعه ایران محدود ساختن کنفدراسیون و هر سازمان توده‌ای دیگر در چارچوب قانون اساسی در حکم

رفیق بهرام می‌گوید: "مرکز سازمان خطامشی را دنبال می‌کند که من با آن موافق نیستم و آنرا چپ‌روانه می‌دانم... و از این جهت از مرکز سازمان کناره‌گیری می‌کنم."

ولی همه می‌دانیم که رفیق بهرام از تاریخ ۷۲/۷/۳ از مرکز سازمان کناره‌گیری کرد و دلیلش در آن موقع عدم رضایت به همکاری با رفیق کورش بود. اگر روش چپ‌روانه سازمان از همان موقع بر رفیق بهرام آشکار بود، او ماه‌ها با سازمان ما صداقت و صراحت نشان نداده و نظریه خویش را پنهان داشته است. و اگر روش چپ‌روانه سازمان امروز بر رفیق بهرام آشکار شده است او نمی‌تواند کناره‌گیری خود را از تاریخ ۷۲/۷/۳ با دلایل سیاسی توجیه کند. حقیقت اینست که رفیق بهرام در کلافی از تضادهای ناشی از نقض موازین مارکسیسم-لنینیسم و اغراض خصوصی و کین توزی بی‌پایان نسبت به رفیق کورش دست و پا می‌زند

کورش

"۱۹۷۳/۱۱/۱"

"رفقای عزیز"

هئیت مرکزی ما روز شنبه ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۳ بنا بر پیشنهاد رفیق بهرام تصمیم گرفته است که جلسه خاصی برای "رفع بیماری موجود در هیئت مرکزی" تشکیل دهد. اجازه می‌خواهم نظر خود را در باره این موضوع بیان دارم. قبلاً به تاریخچه امر می‌پردازم:

شروع بحران در هیئت مرکزی همزمان با فعالیت خرابکارانه مهدی در هیئت مرکزی است (اکتبر ۱۹۷۱) که در آغاز در زیر پوشش مخالفت و مبارزه با شخص رفیق کورش پنهان بود. کشمکش با مهدی که کشمکش‌های بین سایر رفقا و به ویژه رفقا بهرام و کورش را نیز در برداشت سرانجام در آوریل ۱۹۷۲ به علت دشمنی آشکار او با سازمان توفان و فعالیت صریحاً

بهرام در مقاله مذکور این نکته را پرورده بود که "در حال حاضر اتحاد شوروی در منطقه خلیج خطر روز نیست"، برای خلق‌های این منطقه "سوسیال امپریالیسم شوروی خطر بالقوه‌ای است" نه خطر بالفعل.

خط حرکتی که مقاله مذکور در مورد سیاست ما در خلیج فارس نشان می‌داد بکلی با واقعیت اوضاع منطقه و با ارزیابی‌های سازمان ما و قطعنامه‌های وی مابینت داشت و از این جهت از درج آن خودداری شد. چون تحلیل مقاله مذکور در گزارش مسئول ماهنامه تحت عنوان "چرا مقاله" سیاست اسارت بار ایران در خلیج "درج نشد" آمده است من از ورود به جزئیات می‌گذرم و به ذکر این جمله از گزارش مذکور اکتفا می‌کنم:

"اگر این مقاله در ماهنامه ما منتشر شود و طبق معمول به دست سازمان‌های انقلابی منطقه خلیج و از آن جمله "جبهه توده‌ای رهائی بخش عمان و خلیج عربی" برسد بدیهی است که تکیه گاهی خواهد بود برای آن جناحی که از موضع‌گیری در برابر سوسیال امپریالیسم شوروی خودداری می‌کند (...)

اینهاست برخی از موارد اختلاف با رفیق بهرام.

بدیهی است که اشتباه کردن برای سازمان و هر عضو سازمان امر عجیبی نیست. مسلماً در نزد هر یک ما اشتباهاتی در طی فعالیت وجود داشته و خواهد داشت. شاید در برخی از نظریاتی که در فوق از طرف من اظهار شد نیز اشتباهاتی موجود باشد. اما اگر اشتباه، امری عادی است، در اشتباه اصرار ورزیدن و آن را به سیستم فکری تبدیل کردن، به جای طرح مسائل در ارگان‌های صالح سازمان به نقض موازین سازمانی مبادرت جستن، امری است که به دشمنی با مارکسیسم-لنینیسم و با سازمان خواهد انجامید و متأسفانه این راهی است که رفیق بهرام در پیش گرفته است.

خود مساعد نیافت نامه مذکور را پس گرفت و دوباره عنوان رفیق را در صحبت‌های خود به کورش باز داد. اما این عمل رفیق بهرام به دنبال عمل او در پاریس چنان ضربه‌ای بر روحیه برخی از رفقا زد که رفیق "ف" اصولاً از عضویت هیئت مرکزی و سازمان توفان کناره گرفت. به این طریق بحران هیئت مرکزی به مرحله جدیدی از اوج گام گذاشت. جلسه تأمین وحدت در هیئت مرکزی بدون رفیق "ف" در ۱۹۷۳/۷/۱۴ تشکیل شد و رفیق بهرام شرحی در جلسه قرائت کرد که بحران هیئت مرکزی معلول روش‌های رفیق کورش است و پیشنهاد کرد که برای تأمین وحدت یا باید رفیق کورش از هیئت مرکزی کنار برود و یا رفیق بهرام. رفیق کورش هم شرحی در جلسه قرائت کرد و برای نخستین بار با اتکاء به جریانات درونی هیئت مرکزی به تشریح روش‌های رفیق بهرام پرداخته نشان داد که ناسازگاری رفیق بهرام با رفیق کورش فقط پرده‌ای است که وی بر ناسازگاری خود با موازین سازمانی می‌کشد. و در پایان شرح مذکور قطعنامه‌ای به منظور تأمین وحدت هیئت مرکزی پیشنهاد کرد. هیئت مرکزی از رفیق بهرام خواست که به مسائل مطروحه از طرف رفیق کورش جواب گوید و نیز هر ادعائی که بر این رفیق دارد اقامه کند تا جلسه بتوانند با بحث همگانی به حل تضاد و نتیجه‌گیری نائل آید. قرار شد جلسه خاص دیگری تشکیل گردد که در ۱۷ ژوئیه تشکیل گردید به این طریق هیئت مرکزی به مسائل مشخص و بحث مشخص نزدیک می‌شد. ولی رفیق بهرام در جلسه ۱۷ ژوئیه برداشت تازه‌ای از بحث به پیش آورد. او گفت: تجربه حزب توده ایران نشان داده است که کوشش رهبران حزب در جستجوی نقاط ضعف یکدیگر و گسترش آنها نتیجه مثبتی به بار نمی‌آورد و از این جهت با آنکه نوشته‌ای در جواب رفیق کورش به همراه آورده هر گاه رفیق کورش حاضر به استرداد نامه خود (خوانده شده در جلسه ۱۴ ژوئیه) باشد رفیق بهرام نامه خود (خوانده شده، در همان جلسه) را مسترد خواهد داشت و از خواندن شرح جدیدی نیز که نگاشته است خودداری

ضدسازمانی‌اش با تصمیم هیئت مرکزی در ۱۹۷۲/۴/۲۰ در باره "خروج مهدی" - نه اخراج مهدی - پایان یافت. هیئت مرکزی ما مرحله‌ای از بحران را پشت سر گذاشت. اما دو ماه و نیم دیگر (از ۳ ژوئیه ۱۹۷۲) رفیق بهرام بدون آنکه دلیلی در برابر جلسه مطرح سازد و با اکتفاء به پراکندن سخنانی در گوشه و کنار بر علیه رفیق کورش، از حضور در جلسات خود داری ورزید و مدتی بیش از ۷ ماه (تا ۱۵ فوریه ۱۹۷۳) به این شیوه ادامه داد. پس از حضور مجدد رفیق بهرام در هیئت مرکزی امیدواری میرفت که مرحله دیگری از بحران طی شده باشد، به ویژه که این رفیق بعد از مدت‌ها اصرار و ابرام بالاخره به مسافرت به آلبانی تن در داده و هیئت مرکزی نفس راحتی کشیده بود. ولی در طی این ماموریت ماجرای تاءسف آور و تکان دهنده پاریس یعنی قهر و اعتراض و تعرض رفیق بهرام پیش آمد که برای کلیه رفقای هیئت مرکزی ضربه هولناکی بود. معذالک هیئت مرکزی ما امید داشت که این رفیق در اثر بازدید از کشوری چون آلبانی و در اثر مدتی استراحت و امکان تفکر و تأمل در روش خویش به رفع بحران هیئت مرکزی یاری رساند. اما نتیجه بر خلاف انتظار و معکوس شد و رفیق بهرام یک برخورد خصوصی خود با رفیق کورش در مسائل جاری زندگی را بهانه قرار داده در همان نخستین جلسه پس از مسافرت آلبانی (در ۱۹۷۳/۶/۲۳) نامه‌ای مهدی‌وار قرائت کرد. می‌گوییم "مهدی‌وار" زیرا که مانند مهدی به خود اجازه داده بود حتی عنوان رفیق را نیز از جلوی اسم کورش حذف و مانند مهدی تکرار کند که دیگر حاضر نیست به هیچ قیمتی با رفیق کورش در جایی کار کند. بدیهی است که هیئت مرکزی نمی‌توانست به واقعه‌های خصوصی که در خارج از جلسه بین دو نفر روی داده بود رسیدگی کند ولی به درستی تشخیص داد که این نامه تظاهری از تضاد پوشیده دیگری است و مقرر داشت که هر چه زودتر جلسه‌ای به منظور بحث اصولی و اعاده وحدت هیئت مرکزی تشکیل گردد. البته رفیق بهرام که واکنش هیئت مرکزی را نسبت به نامه مهدی‌وار

بهرام به نتیجه نرسید منتها رفیق بهرام که اصولاً مدت‌هاست از "وحدت" وحشت دارد نام تازه‌ای برای جلسه انتخاب کرده است. و عجیب آنکه رفیق بهرام ضمن پیشنهاد تشکیل جلسه تقاضا کرد که نامه رفیق کورش - همان نامه‌ای که بنابر پیشنهاد رفیق بهرام در جلسه ۱۷ ژوئیه از دستور خارج شده بود - برای جوابگویی در اختیار او قرار گیرد! آیا در این مدت چه گذشته است که رفیق بهرام همان سلاحی را که از دست انداخته بود دوباره به دست می‌گیرد!

چنین است تاریخچه بحران هیئت مرکزی تا امروز. من از آنجهت این تاریخچه را از نظر رفقا گذارندم تا به خوبی دیده شود که رفیق بهرام به این در و آن در می‌زند، از این شاخ به آن شاخ می‌پرد، از این خاشاک به آن خاشاک متوسل می‌شود، و تو گوئی که نمی‌داند چه می‌خواهد بکند. ولی او یک چیز را خوب می‌داند و با پیگیری دنبال می‌کند و آن اینست که: آنقدر در جلسه کشش ایجاد کند که هیئت مرکزی بالاخره مستاصل و عاجز شود و به نظریات تحمیلی او تن در دهد. چنین است تاکتیک دو سال اخیر رفیق بهرام: گریز از جنگ جبهه‌ای و مبادرت به جنگ ایذائی و فرساینده در درون هیئت مرکزی.

پس از این تاریخچه می‌پردازم به اصل موضوع که بیان علت بحران در هیئت مرکزی است.

البته در هیئت مرکزی برخی مسائل مورد اتفاق نظر نیست و رفقا بهرام و کورش هم در مسائلی در دو طرف مناظره قرار دارند. نمونه هائی از این مسائل عبارتست از: سازمان توده‌ای و چگونگی شعارهای آن، تضاد عمده در جامعه ایران، برخورد به قانون اساسی، طرف عمده تضاد در ایران، حزب طبقه کارگر (وحدت یا مبارزه؟)، برخورد به جبهه ملی و سازمان انقلابی و غیره. ولی آیا وجود اینگونه مسائل مورد اختلاف است که رهبری را بیمار می‌گرداند؟

خواهد کرد. رفیق کورش به گمان اینکه این پیشنهاد مبتنی بر توجه به مصالح سازمان و مقدمه حسن تفاهم است آنرا پذیرفت و از قرائت شرح جدیدی که باز در مورد روش‌های رفیق بهرام نگاشته بود خودداری کرد. سایر رفقا نیز موافقت کردند. به این طریق، اوراق مشاجره‌ای که با نامه رفیق بهرام در ۱۹۷۳/۷/۱۴ آغاز شده بود از صورت جلسه برداشته شد. اما اصل معضل باقی بماند. همان رفیقی که ظاهراً به منظور جلوگیری از حدت جریان، پیشنهاد استرداد اوراق را داده بود یعنی رفیق بهرام، در ضمن ادامه بحث صریحاً اظهار داشت: اگر من زورم می‌رسد رفیق کورش را از سازمان اخراج می‌کردم. این اظهار صریح و کوتاه اولاً بیش از هر نامه مفصلی به ایجاد بدگمانی و تشنج دامن می‌زد و ثانیاً گواهی می‌داد بر اینکه رفیق بهرام طی ماه‌ها زیر پوشش‌های مختلف، در واقع چه هدفی را دنبال می‌کرده است و دنبال می‌کند. معذالک رفیق کورش این سخن را برای جلوگیری از تشنج جلسه به روی خود نیآورد و جلسه به بحث ادامه داد. پیشنهادهائی از طرف رفیق بهرام مطرح شد که همگی از تثبیت و تسجیل عدم همکاری با رفیق کورش سرچشمه می‌گرفت و از این جهت به احراز اکثریت نمی‌انجامید. منجمله پیشنهاد شد مرکز سازمان بدو شعبه تشکیلات و انتشارات تقسیم شود تا رفیق بهرام در یک قطب و رفیق کورش در قطب دیگر و دور از هم فعالیت کنند. با این پیشنهاد موافقت به عمل نیامد و روح جلسه کاملاً روشن بود و آن اینکه رفع بحران هیئت مرکزی را در مراعات اصول و همکاری همه اعضاء آن، و منجمله رفیق کورش و بهرام با یکدیگر جستجو می‌کرد نه در تفرقه. اما رفیق بهرام به این روح همچنان بی‌اعتنا ماند و به عدم همکاری با رفیق کورش ادامه داد و بحران را تشدید کرد و آنگاه در نخستین جلسه بعدی یعنی در ۷۳/۹/۲۲ پیشنهاد کرد که جلسه‌ای برای "بحث در مورد بیماری هیئت مرکزی" تشکیل شود. چنین جلسه‌ای در واقع ادامه همان جلسه ۱۹۷۳/۷/۱۷ یعنی جلسه تامین وحدت است که به علت روش رفیق

بحرانی در سازمان پیش نخواهد آمد و هیئت مرکزی به بیماری دچار نخواهد شد. بیماری هیئت مرکزی ما در پیش آمد چنین مسائلی نیست بلکه در آنجاست که رفیق بهرام اصل سازمانی تبعیت از اکثریت را زیر پا گذاشته است. بیماری هیئت مرکزی ما از آنجا سر چشمه گرفت که فردی در مقابل او ایستاد و صریحاً گفت: من از هر تصمیم هیئت مرکزی که با آن موافق نباشم دفاع نمی‌کنم، من در هر بحثی که خود لازم بدانم شرکت می‌جویم و در هر بحثی که خود لازم ندانم شرکت نمی‌جویم، من هر وقت اراده خودم تعلق گرفت در هیئت مرکزی حاضر می‌شوم و هر وقت اراده خودم تعلق نگرفت در هیئت مرکزی حاضر نمی‌شوم، من با هر کس در هیئت مرکزی که دلم خواست همکاری می‌کنم و با هر کس که دلم نخواست همکاری نمی‌کنم، من ماموریت‌های خودم را طبق تشخیص خودم انجام می‌دهم نه طبق دستورهای هیئت مرکزی. آری، فردی پیدا شد که چنین گفت، و آن فرد رفیق بهرام بود. او این شیوه‌ها را صریحاً به پیش کشید و مورد عمل قرار داد و هیئت مرکزی به جای آنکه او را بالاخره با اتخاذ تدابیر تشکیلاتی به حفظ اصول سازمانی باز آورد بدون تصمیم، تاسف‌خوران و انگشت‌گزان به نظاره مشغول شد. بیماری هیئت مرکزی ما از آن تصمیم لجوجانه رفیق بهرام و نقض اصول سازمانی، از این بی‌تصمیمی هیئت مرکزی در دفاع از اصول مذکور به وجود آمده است.

در "نامه به رفقا" که رفیق بهرام یکی از امضاء کنندگان آنست رهبران سازمان انقلابی به درستی استدلال می‌شود که "اصول تشکیلاتی سازمان مارکسیستی-لنینیستی از ماهیت ایدئولوژیک و سیاسی سرچشمه می‌گیرد و مانند اصول ایدئولوژیک و سیاسی باید مصون از دستبرد بماند". و این استدلال امروزی نیست. رفیق بهرام در پانزده سال پیش در مجله مسائل حزبی (بهمن ۱۳۳۷) در برابر رفقای که اصول تشکیلاتی را به نام تقدس مبارزه زیر پا می‌گذاشتند نوشت:

البته نه. زیرا که وجود اختلافات در مسائل نو ظهور گوناگون امری طبیعی است و بدون آنها حرکت و نشاط و تکامل حزب و تحکیم وحدت او غیرممکن است. در هر حزب مارکسیستی-لنینیستی مسائل مورد بحث قرار می‌گیرد و اگر اتفاق آراء حاصل نشد به رای اکثریت عمل می‌شود و اگر در مواردی هیئت رهبری لازم دید رفیق یا رفقای را به علت پافشاری در نظریات و عقاید غلط و خودسری از هیئت رهبری کنار گذارد، یا اصولاً از هر گونه مسئولیتی خلع کند و یا در صورت ارتکاب گناه بزرگ یکبار از حزب اخراج کند هر فرد مومن به ماهیت مارکسیستی-لنینیستی حزب از تصمیمات رهبری - اگر چه به نظر او نادرست آید - تبعیت می‌کند. پس صرف وجود مسائل مورد اختلاف باعث پیدایش بحران و یا بیماری و یا رکود رهبری نیست.

در اینجا لازم است یاد آور شویم که پس از جلسه "تامین وحدت در هیئت مرکزی" (۱۷) مسئله‌ای پیش آمد که به نظر من اختلاف بر سر آن مهم‌تر از کلیه موارد پیشین است. واقعه چنین بود که رفیق بهرام مقاله‌ای برای شماره ۷۲ توفان نوشت تحت عنوان "سیاست اسارت‌بار ایران در خلیج"، در آنجا نظریه جدیدی مخالف نظریه سازمان در مسئله نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی در خلیج فارس مطرح ساخته مدعی شد که اتحاد شوروی در خلیج فارس خطر بالقوه است و خطر روز نیست. این ارزیابی از نقطه نظر همه خلق‌های این منطقه و به ویژه خلق‌های ایران و عراق نادرست است و با اعلامیه نهم مهر ماه ۱۳۴۶ سازمان ما در مورد وضع در خلیج فارس مغایرت دارد. اگر مقاله مذکور درج می‌شد جهت مبارزات ملی و ضدامپریالیستی ما را در خلیج فارس عوض می‌کرد و بر ماهیت سیاسی سازمان ما سایه می‌افکند، و از این جهت درج نشد. ولی حتی چنین اشتباه بزرگ سیاسی و اختلاف نظر جدی با سازمان، هر گاه به صورت اشتباه گذرا باشد و رفیق بهرام یا هر اشتباه‌کار دیگر تابع مشی و تصمیمات سازمان باشد

رفقا" در طعنه به رهبران سازمان انقلابی که او و رفیق کورش را بدون توجه به اصول تشکیلاتی اخراج کرده بودند می‌نوشت: "هر مبتدی حزبی می‌داند که اخراج عضو دستگاه رهبری به آسانی تراشیدن ریش و سبیل نیست. اینکار مقررات جدی و نقض‌پذیری دارد". اما امروز معتقد است که یگانه مقررات این امر اراده شخص اوست و با انواع مانورها می‌خواهد رفیق کورش را به آسانی تراشیدن ریش و سبیل از ریشه بکند. هسته بحران هیئت مرکزی ما در این مانوراست.

رفقای عزیز

همه می‌دانیم که مبارزات درون حزبی انعکاسی از مبارزات طبقاتی بیرون حزبی است. این انعکاس همیشه مستقیم نیست و یک‌رنگ و یک‌شکل ندارد. بر مارکسیست-لنینیست هاست که رابطه این دو مبارزه را بیابند.

بحران هیئت مرکزی ما همزمان با شرایط خاصی در عرصه ایران و جهان است که برخی از آنها را از نظر رفقا می‌گذرانم: گسترش و تعمیق همکاری امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم و حدت تضاد سوسیال امپریالیسم شوروی با جمهوری توده‌ای چین، اوج‌گیری تبلیغات امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم بر علیه سیاست خارجی انقلابی جمهوری توده‌ای چین به منظور بی‌اعتبار ساختن آن، پیدا شدن زمینه مساعد برای این تبلیغات در ایران به علت برخورد اشتباه آمیز رفقای چینی به رژیم ایران، و جنب و جوش عناصر ضدکمونیست، سرکار آمدن دارودسته جدید رهبری رویونیستی در حزب توده ایران که به اتخاذ شیوه‌های مودیانه تری در تبلیغات بر علیه نیروهای انقلابی و مارکسیستی-لنینیستی دست زده و نمای دکان خود را رنگ آمیزی کرده است، بسط شیوه‌های گوناگون و مزورانه‌ای که رویونیست‌ها و یادی آشکار و پنهان آنها و همچنین سازمان امنیت در تفرقه افکنی میان رفقای دوگانه، بهرام و کورش، به کار می‌برند و لبه تیز حملات خود را متوجه رفیق

"منظور از اصول تشکیلاتی آن اصولی است که ... بدون رعایت آنها حزب خصلت طراز نوین خود را از دست می‌دهد... اگر مبارزه درونی حزب و غلبه بر آن تنها عامل رشد و تکامل حزب است ولی یک لحظه هم نباید فراموش کرد که این مبارزه هنگامی به تکامل حزب کمک می‌کند که درچار چوب اصول و موازین حزبی صورت گیرد". رفیق بهرام آن موقع خوب مینوشت. حالا هم اگر برای دیگران بنویسد خوب می‌نویسد. رفیق مائوتسه‌دون در باره لیبرال‌های حزبی می‌گوید: "این اشخاص، هم صاحب مارکسیسم خاص خوداند و هم لیبرالیسم خویش را حفظ می‌کنند، در مورد دیگران مارکسیسم را به کار می‌بندند ولی در مورد خود لیبرالیسم را. در انبان آنها هم این موجود است و هم آن، و هر کدام مورد استعمال ویژه‌ای دارد" (علیه لیبرالیسم).

فرض کنیم که واقعاً رفیق بهرام، همان کسی که در نامه به رفقا در جواب لجن‌پراکنی‌های سازمان انقلابی می‌نوشت: "عمل تهمت‌دیدگان (یعنی بهرام و نیز کورش) بهترین پاسخ است به تهمت زنان"، همان کسی که در نامه مذکور تاکید می‌کرد که: "خط اصلی فعالیت ما (یعنی بهرام و نیز کورش) به شهادت واقعیات، مبارزه با رویونیسم معاصر است"، به این نظریه رسیده باشد که اخراج رفیق کورش از سازمان به سود مبارزه با رویونیسم معاصر و ارتجاع و امپریالیسم است. فرض کنیم چنین باشد. ولی نظریه مذکور فقط آنگاه می‌تواند عملی شود که از راه بحث و اقناع به صورت نظریه هیئت مرکزی در آید نه اینکه از بالا به منزله وحی آسمانی و به زور بایکوت و قهر و تهدید بر او تحمیل شود. بیماری هیئت مرکزی از آنجاست که رفیق بهرام این اصل بی‌چون و چرا را زیر پا می‌گذارد و آشکارا می‌گوید که من به قضاوت هیئت مرکزی پابند نیستم، من می‌خواهم طبق قضاوت خودم عمل کنم، حالا که رفیق کورش را اخراج نمی‌کنید من تصمیم دارم در هیچ ارگانی با او همکاری نکنم. روزی و روزگاری رفیق بهرام در "نامه به

انگیزترین راه رفع بحران هیئت مرکزی است. ولی هرگاه رفیق بهرام بار دیگر به لجاج دیرینه ادامه دهد و از خود به شیوه حزبی انتقاد نکند آنگاه پیشنهاد می‌کنم این رفیق بنابر دلایل فوق از ترکیب هیئت مرکزی برکنارگردد.

در پایان این نامه - اگر چه مفصل شد - اجازه می‌خواهم کلمه‌ای چند در باره رفیق کورش بگویم:

رفیق کورش همچنان که در صدر نامه به رفقا نوشته: بیش از بیست سال در حزب توده ایران فعالیت داشته است و عجب نیست اگر اشتباهاتی در کارنامه سیاسی او به چشم بخورد. وی امروز نیز که در سازمان توفان فعالیت می‌کند همین قضاوت را در باره خود صادق می‌داند. ولی رفقا می‌توانند اطمینان داشته باشند که رفیق کورش پیوسته به مثابه سرباز سازمان مارکسیستی - لنینیستی و تابع تصمیم‌ها و دستورهای وی عمل خواهد کرد. ممکن است با این یا آن تصمیم رهبری موافق نباشد و در آنصورت با تمام حرارت از نظریه خود در ارگان‌های صالح دفاع می‌کند. اما هیچگاه نظریه خود را در مقابل تصمیم رهبری و یا به جای آن نخواهد گذاشت. خود او به رفقا هشدار می‌دهد که هر لحظه که رفیق کورش از این یگانه راه صحیح دور شد و کوشش‌های اقلیتی هیئت رهبری بی‌نتیجه ماند او را با اتخاذ تدابیر قاطع تشکیلاتی به راه آورید. و در باره یکایک اعضای رهبری و کادرها و اعضای سازمان نیز چنین باشید. زیرا که برای سازمان مارکسیستی - لنینیستی هیچ چیز شکننده تر از آن نیست که تصمیماتش قدرت اجرایی نداشته باشد. هر فردی هر قدر دانا و کاربر و پرکار باشد هرگاه انضباط آهنین حزب را مراعات نکند و به نقض آن دست بزند ضررش بیش از فائده است.

کورش

۲۵ سپتامبر ۱۹۷۳

اخیر می‌سازند، بر آورده نشدن توقع افرادی که برای سازمان توفان پیشرفت‌های خیالی در مخیله می‌پروراندند، و غیره.

ما نمی‌توانیم انعکاس این شرایط را در درون سازمان خود ندیده بگیریم. بحران هیئت مرکزی ما بیش از آن بطول انجامیده است که دیگر قابل تحمل باشد. این بحران به سازمان ما، به احیاء حزب طبقه کارگر در عرصه ایران، به نهضت نجات بخش خلق ایران زبانی عظیم وارد می‌سازد. وظیفه ماست که به طور قاطع بر آن فائق آئیم. البته نظاره کردن، تصمیم نگرفتن، به ماماشات گذاراندن موضع آسوده و بی‌دردسری است ولی مسلماً شیوه ما نیست. کجا رواست که کسی به خیال خود گلیم خویش را از موج به در برد و سازمان به جان پرورده ما را به دست موج سپارد؟

من بنا بر تحلیلی که از بحران هیئت مرکزی به دست دادم معتقدم که هر مسئله‌ای که برای سازمان ما پیش آید بر اساس جهان‌بینی مارکسیستی - لنینیستی سازمان ما و برنامه تنظیمی وی قابل حل و موید وحدت خواهد بود، مشروط بر اینکه طرح و بحث مسائل مذکور در چارچوب اصول سازمانی حزب طبقه کارگر صورت گیرد، همان اصولی که از طرف رفیق بهرام به بازی گرفته شده است. از این جهت پیشنهاد من اینست که رفیق بهرام در موارد زیرین از خود انتقاد کند:

- غیبت چند ماهه خودسرانه از جلسات هیئت مرکزی.

- عدم دفاع از آن تصمیمات هیئت مرکزی که مورد قبول شخص او نیست.

- تصمیم خودسرانه مبنی بر عدم همکاری با رفیق کورش.

- قهر و اعتراض و تعرض در ماموریت سفر به آلبانی.

از رفیق بهرام انتظار می‌رود که مصالح سازمان ما و خلق ما را بالاتر و والاتر از هر ملاحظه خصوصی بشمرد و صمیمانه و با همت مارکسیستی - لنینیستی در راه انتقاد از خود گام گذارد. این بهترین و مفیدترین و نشاط

برای هر شیئی یا پدیده مشخص مشروط، موقتی و گذراست و از این رو نسبی است، در حالیکه مبارزه اضداد مطلق است. لنین این قانون را به وضوح تمام بیان کرده است. در کشور ما پیوسته انسان‌های بیش‌تری به درک این قانون دست می‌یابند. (مائو تسه‌دون - چهار رساله فلسفی صفحه ۹۰).

و یا در جای دیگر:

"رفیق مائو تسه‌دون در اوت ۱۹۳۷ در رساله خویش "در باره تضاد" نوشت:

قانون تضاد ذاتی اشیاء و پدیده‌ها، یا قانون وحدت اضداد، اساسی‌ترین قانون دیالکتیک ماتریالیستی است. لنین می‌گوید: "دیالکتیک به معنای واقعی کلمه، مطالعه تضاد در خود جوهر اشیاء و پدیده‌هاست."

لنین این قانون را اغلب جوهر دیالکتیک، و همچنین هسته دیالکتیک می‌نامید. (چهار رساله فلسفی صفحه ۲۳)

و یا

"سرشت متضاد ذاتی هر شیئی یا پدیده است و از همین جاست که حرکت و تکامل اشیاء و پدیده ناشی می‌شود" (همانجا صفحه ۲۶).

مائو تسه‌دون در اثر خود به عام بودن تضاد یعنی اینکه تضاد جنبه عمومی داشته و در همه جا یافت می‌شود اشاره نموده و آورده است:

"عام بودن تضاد یا مطلق بودن تضاد معنای دو گانه دارد: اول اینکه، تضاد در روند تکامل کلیه اشیاء و پدیده‌ها موجود است؛ دوم اینکه، حرکت اضداد از ابتداء تا انتهای روند تکامل هر شیئی و پدید دیده می‌شود." (همانجا صفحه ۳۱).

تا اینجا من به وجود تضاد و مطلق بودن حرکت اشاره کردم، ولی مطلق بودن حرکت و مبارزه اضداد هرگز به این مفهوم نیست که همه اضداد دارای خصلت یکسان هستند. این است که برای مبارزه اجتماعی به خصوص باید خصلت تضادها را شناخت و سیاست خویش را بر اساس این شناخت تعیین کرد.

رفیق مائو تسه‌دون آورده:

ریشه واقعی انشعاب آتی را خلاصه کنم:

رفیق فروتن درک نادرستی از حل صحیح تضادهای درون خلق داشت. وی با توسل به یک حکم کلی دیالکتیک که حرکت مطلق و سکون نسبی است و یا مبارزه مطلق و وحدت نسبی است وحدت حزب طبقه کارگر را با نادیده گرفتن خصلت تضادها و نوع برخورد به آنها برهم می‌زد و امکان بحث درونی در داخل حزب طبقه کارگر را که باید با نیت "وحدت - انتقاد - وحدت" صوت می‌گرفت می‌بست. به زعم وی در درون حزب طبقه کارگر وحدتی در کار نیست و این مبارزه است که حرف اول را می‌زند. همه می‌دانند که مبارزه درون خلق و با دوستان خلق با مبارزه بیرون از خلق و با دشمنان خلق ماهیتا متفاوت و دو نوع مبارزه متفاوت است. مبارزه درون خلق با هدف تحکیم وحدت و رفع اشتباه برای تحکیم وحدت صورت می‌گیرد و نه مبارزه برای برهم زدن وحدت. در حالی که مبارزه با دشمنان خلق برای نابودی آنها و نه وحدت با آنها انجام می‌پذیرد.

به نظر من درک ناسالم و نادرست از مبارزه درون حزبی و از اصل دیالکتیکی مبارزه مطلق و وحدت نسبی است اساس انشعاب در درون توفان بود. رفیق فروتن چگونگی برخورد به حل تضادهای درون خلق را نفهمیده بود.

ماتریالیسم دیالکتیک به ما می‌آموزد که همه چیز در حال حرکت است و حرکت خود محصول مبارزه اضداد می‌باشد. سکون همواره نسبی و حرکت مطلق است.

"فلسفه مارکسیستی برآنست که قانون وحدت اضداد قانون اساسی عالم است. این قانون در همه جا صدق می‌کند - خواه در طبیعت باشد و خواه در جامعه بشری و یا در تفکر انسان‌ها. دو جهت یک تضاد^۶ در ضمن وحدت با یکدیگر در مبارزه‌اند و درست همین وحدت و مبارزه است که موجب حرکت و تغییر اشیاء و پدیده‌ها می‌گردد. تضادها در همه جا موجودند، ولی ماهیت آنها برحسب ماهیت مختلف اشیاء و پدیده‌های متنوع گوناگون است. وحدت اضداد

^۶ - پرولتاریا و بورژوازی دو جهت یک تضاد در جامعه سرمایه‌داری هستند. وجود یکی به وجود دیگری وابسته است. پرولتاریا بدون بورژوازی و برعکس معنا ندارد. وحدت این ضدین پدیده تضاد در درون این جامعه را بیان می‌کند.

برخوردار نبود و تفرقه و پراکندگی سرپای آن را فراگرفته بود. درک اشتباه از این مفهوم دیالکتیکی کار را به آنجا می‌رسانید که وحدت در درون حزب ناپایدار و متزلزل باشد. حزبی که فاقد اراده واحد و استحکام و وحدت ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی باشد طبیعتاً قادر نیز نخواهد بود گسترش یافته و رهبری مبارزات مردم را به کف آورد. با عدم توجه به خصلت تضادها و راه حل متناسب با حل این تضادها وحدت حزب همواره ملعبه دست کسانی بود که فقط بر مبارزه تا نابودی کامل طرف مخالف پیش می‌رفتند. این روشی بود که رفیق فروتن در پیش گرفته بود.

برای حزب کمونیست چین مهم آن بود که خصلت تضادها را بشناسد و متناسب با آن راه حل لازم را برگزیند. نخست باید تشخیص داد که تضادها دارای چه خصلتی هستند آیا از نوع تضادهای درون خلق بوده و دارای خصلت غیرآنتاگونیستی (آشتی‌پذیر) می‌باشند یا از زمره تضادهای برون خلقی و آنتاگونیستی (آشتی‌ناپذیر) محسوب می‌شوند. بر اساس این تشخیص شیوه حل تضادها تعیین می‌شد.

"در این مورد باید قبل از هر چیز از مبداء تمایل به وحدت حرکت کرد. زیرا اگر تمایل ذهنی به وحدت وجود نداشته باشد، مبارزه از همان آغاز کار ناگزیر به هرج و مرج می‌گراید تا اینکه سامان‌پذیر نخواهد بود. در این صورت، آیا این همان "مبارزه بی‌رحمانه و سرکوب بی‌امان" نخواهد بود؟ آیا باز می‌توان از وحدت در درون حزب صحبتی کرد؟ با این تجارب بود که ما به فرمول "وحدت - انتقاد - وحدت" و یا به عبارت دیگر به شعار "انتقاد از اشتباهات گذشته به منظور اجتناب از اشتباهات آینده و معالجه بیماری به منظور نجات بیمار رسیدیم." (همانجا ص ۸۶).

"درک نکردن ویژگی‌های دو جهت یک تضاد. این درست به معنای برخورد یکجانبه به مسایل، یا دیدن جزء و ندیدن کل، دیدن درختان و ندیدن جنگل است. از این راه غیرممکن است که بتوان اسلوب حل تضادها را پیدا کرد، وظایف انقلاب را به انجام رساند، امور محوله را به نحو احسن انجام داد و مبارزه ایدئولوژیک درون حزبی را به طور صحیح بسط و توسعه داد." (همانجا ص ۴۱).

وقتی خصلت تضاد شناخته شد آنوقت باید به شیوه‌های حل تضاد مبادرت ورزید. بر اساس گونه‌گونی خصلت‌ها گونه‌گونی شیوه‌های حل تضاد وجود دارد.

"تضادهائی که از نظر کیفی گوناگونند، فقط با اسالیبی می‌توانند حل شوند که از نظر کیفی متفاوتند. فی‌المثل: تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی با اسلوب انقلاب سوسیالیستی حل می‌شود ... تضاد درون حزب کمونیست با اسلوب انتقاد و انتقاد از خود حل می‌شود." (همانجا ص ۳۹).

"در درون حزب مقابله و مبارزه بین نظرات مختلف دائماً در جریان است؛ این در درون حزب واکنشی است از تضاد بین طبقات در جامعه و تضاد بین نو و کهنه. چنانچه در حزب تضاد و مبارزه ایدئولوژیک برای حل آن وجود نداشته باشد، زندگی حزب پایان می‌یابد." (همانجا ص ۳۲)

مأثو تسه‌دون که به اهمیت این تفاوت‌های کیفی واقف است و از این شناخت در تجربه حل تضادهای جامعه و حزب استفاده کرده است می‌آورد:

"تضادهای بین ما و دشمن تضادهای آنتاگونیستی‌اند.^۷ تضادهای درون خلق، اگر منظور تضادهای بین زحمتکشان باشد، غیرآنتاگونیستی^۸ هستند، حال آنکه تضادهای بین طبقات استثمارشونده و استثمارکننده علاوه بر جنبه آنتاگونیستی دارای جنبه غیرآنتاگونیستی نیز می‌باشند." (همانجا ص ۷۹).

در حزب کمونیست چین عده‌ای دگماتیست وجود داشتند که با استناد به این اصل دیالکتیکی که حرکت مطلق و سکون نسبی است و یا مبارزه مطلق و وحدت نسبی است مانع از آن می‌شدند که آب خوش از گلوی حزب پائین رود. حزب طبقه کارگر هرگز از وحدت دائمی

^۷ - تضادهای آشتی‌ناپذیر مانند تضاد خلق‌های مستعمرات بر ضد استعمارگران.

^۸ - تضادهای آشتی‌پذیر مانند تضاد میان کارگران شهر و روستا و یا تضاد میان کمونیست‌ها.

ضدانقلابی بدل گشته است. اگر این مورد را به نمونه حزب توده ایران برای قیاس و قضاوت مربوط کنیم، خواهیم دید که اختلاف رفقا قاسمی و فروتن با رهبری حزب توده ایران بر سر این نبود که آنها داوری دیگری بر سر تأثیرات عمیق اصلاحات ارضی نواستعماری در ایران داشتند. حزب توده ایران، ایران را سرمایه‌داری می‌دانست ولی حداقل رفیق فروتن ایران را جامعه‌ای نیمه‌مستعمره و نیمه‌فئودال ارزیابی می‌کرد ولی تا قبل از بروز رویزیونیسم در حزب توده ایران، در درون این حزب فعالیت داشته و این حزب را انقلابی ارزیابی می‌نمود. آنچه ماهیت حزب توده ایران را تغییر داد قبول سرمایه‌داری بودن جامعه ایران و یا تعیین مرحله انقلاب ایران نبود، بلکه پذیرش رویزیونیسم خروشچفی بود که از یک حزب مارکسیستی لنینیستی یک حزب رویزیونیستی می‌ساخت. این حزب در اساس و ماهیت خود به دنبال قدرت‌یابی پرولتاریا نبود و متحد بورژوازی محسوب می‌شد. این کیفیت بود که ماهیت انقلابی حزب را تغییر می‌داد.

از نظر رفیق قاسمی و من و تا آن روز حتی رفیق ع - س (علی سعادت) پذیرش این امر که حزب بودن توفان بحثی درونی و کمونیستی بوده و در تغییر ماهیت سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان تأثیری ندارد، امری مسجل و منطقی محسوب می‌شد. ماهیت سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان به نام "سازمان" و یا به نام "حزب" تغییری نکرده مارکسیستی لنینیستی باقی می‌ماند. سایر رفقای هم که رهبری توفان و یا سازمان را ترک کردند از جمله رفیق ک - ث (کیومرث ثریا) و یا رفیق م - ط (مصطفی طاهری)، سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان را بعد از این تصمیم، سازمانی انقلابی و کمونیستی به شمار می‌آوردند. ولی رفیق فروتن یک‌تنه با این نظریه مخالف بود. وی بر این نظر بود که تصمیم حزب‌شمردن توفان ماهیت سازمان توفان را تغییر داده است و نتیجه منطقی این تفسیر و درک نادرست نتیجه‌ای نداشت جز برهم زدن وحدت توفان و تدارک انشعاب در آن.

مدت‌ها بحث رفقای مرکزی نیز به این مسئله معطوف شد که درک از وحدت و حل تضادهای درون خلقی در درون یک سازمان کمونیستی چگونه است. رفیق فروتن با اختلاط تضادهای درون خلقی و ماهیتا آشتی پذیر با تضادهای برون خلقی و ماهیتا آشتی‌ناپذیر، وحدت سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان را به موئی بند کرده بود.

۳- ادعای تغییر ماهیت حزب و نقض وحدت

اختلاف نظر بر سر حزب نشان داد که اختلاف ریشه‌دارتری در درون سازمان توفان وجود دارد و آن، درک از ملاک‌های وحدت در درون یک تشکیلات کمونیستی است.

رفیق فروتن به علت این تصمیم سازمانی مبنی بر اینکه "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان ماهیتا حزب طبقه کارگرایران است" از کار در هیات مرکزی روی برتافت و سرناسازگاری را آغاز کرد.

در اینجا نیز دو نظر به تدریج شکل گرفت. آیا تصمیم بر سر اینکه سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان ماهیتا حزب طبقه کارگر ایران است، یک اقدام ضدانقلابی برای تغییر ماهیت کمونیستی سازمان توفان است و یا اینکه اختلاف نظر و تصمیم بر سر چنین مسایلی یک امر درونی و طبیعی ناشی از اختلاف نظر در درون یک سازمان کمونیستی محسوب می‌شود؟ آیا با این تصمیم، ماهیت سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان تغییر کرده و این سازمان دیگر یک سازمان با ماهیت مارکسیستی لنینیستی نیست و یا اینکه تصمیم‌هایی از این نوع و اختلاف نظر داشتن در چنین مواردی بسیار طبیعی و شرط زنده بودن یک سازمان بوده و در ماهیت کمونیستی این سازمان تغییری نمی‌دهد.

حال مسئله اختلاف بر سر حزیت در درون سازمان توفان به امر مهم‌تری تبدیل شده بود که همه مسایل مطروحه در درون رهبری توفان را در برمی‌گرفت. هر مسئله اعم از مهم و یا بی‌اهمیت، عمده و یا غیر عمده می‌توانست از نظر ذهنی و شخصی به ابزاری برای برهم زدن وحدت سازمانی بدل شود.

اکثریت رفقا در برخورد به چنین برداشتی از امر وحدت حزبی، بر این نظر بودند که بحث در مورد ماهیت انقلاب ایران نیز دارای چنان اهمیتی مانند بحث بر سر درک از حزیت است. بر اساس اینکه ما ایران را کشوری نیمه مستعمره و نیمه فئودال بدانیم و یا سرمایه‌داری، مرحله انقلاب ایران تغییر اساسی می‌کند و در اساس خطمشی توفان، تغییر ایجاد می‌نماید. ولی از این اختلاف نظر که چنین دامنه تأثیرات فراوانی را در حزب و جامعه به دنبال می‌آورد، نمی‌توان نتیجه گرفت که ماهیت حزب و یا سازمان عوض شده و یک نیروی انقلابی به نیروی

وضعیت ادامه داشت ولی با درگذشت رفیق قاسمی نه تنها مغز رهبری سازمان صدمه دیده بود حال نقاط ضعف رفیق ع - س نیز در عمل مشهودتر می‌گردید. سرنوشت سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در دست دو نفر قرار گرفته بود. با توجه به اینکه من همزمان در رهبری کنفدراسیون جهانی قرار داشتم که چهارنعل به سمت انشعاب می‌رفت و مبارزات درونی آن تشدید شده بود، می‌شود تصور کرد که چگونه رهبری به مرزهای توانائی فیزیکی خویش می‌رسید.

این بود که بازگشت رفیق ک - ث در تحت تاثیر احساسات شخصی و توصیه رفیق احمد قاسمی در بستر مرگ که به توفان یاری رساند در آن شرایط اضطراری به رهبری مجدد حزب و اهمیت تقویت رهبری سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان برجستگی خاصی پیدا می‌کرد. رفیق فروتن تنها به شرطی حاضر بود مجدداً در رهبری توفان شرکت کند که مصوبه مربوط به حزب بودن توفان پس گرفته شود؛ امری که وی آنرا بانی تفرقه و انشعاب می‌دانست. طبیعتاً رفقا علی سعادت و من نیز ورود مجدد فروتن به ترکیب رهبری را مشروط به تجلیل وی از رفیق قاسمی می‌دانستیم که وی به آن تن در داد و ایرادات و انتقادات سابق خویش را باطل شده اعلام کرد. ولی علی‌رغم این تصمیم، رفقا ک - ث و ع - س با بازگشت فروتن موافقت کردند و من در بحث‌های نخست مخالفت نموده ولی در نهایت برای ممانعت از ضرر بیش‌تر به این نظر رای ممتنع دادم.

علت رای ممتنع من روشن بود. من از نظر تئوریک اختلاف و یا تضاد بر سر حزب و یا سازمان بودن تشکل توفان را هرگز تضاد آشتی ناپذیر ندانسته و بر این نظر نبودم که این نزاع، نزاعی در میان دوستان و دشمنان کمونیسم محسوب می‌شود. من معتقد نبودم که مخالفت و یا موافقت با این نظریه، یعنی حزب دانستن سازمان توفان ماهیت سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان را به زیر پرسش می‌برد. من از نظر تئوریک روش رفیق فروتن را نقض وحدت حزبی می‌دانستم که ملاک‌های ذهنی را ابزاری می‌کرد که هر انشعابی را در توفان توجیه کند. مبارزه و تلاش برای حفظ وحدت به مبارزه برای تشدید تضاد و نابودی وحدت منجر می‌شد. از نظر عملی نیز من بازگشت رفیق فروتن را که به نظر من نظریات اشتباهی داشت ولی به هر صورت کمونیست قابل احترامی بود به مرکزیت توفان بعد از درگذشت قاسمی در مجموع و با

رفیق استالین به نقل از لنین می‌گفت که باید میراث لنینی را از جمله پاسداری از وحدت حزب را چون مردمک دیده گرامی بداریم. به امر وحدت حزبی نباید غیرمسئولانه برخورد کرد زیرا سیاست تخریب ساده و سیاست ساختمان مشکل خواهد بود. وحدت حزبی را زمانی باید برهم زد که ماهیت یک سازمان تغییر کرده باشد و راه دیگری برای درمان آن ممکن نباشد. این امر در مورد سازمان توفان بعد از پذیرش حزبیت صادق نبود.

به این ترتیب بحث بر سر حزب، بحث را به مرحله دیگری ارتقاء داد که همه چیز را تحت الشعاع خود گرفت. و آن بحث مربوط به معیارهای وحدت و همکاری در درون سازمان توفان بود. و به نظر من این معیارهای نادرست سنگ بنای انشعاب و تزلزل در رهبری توفان را بر زمین نهاد. زیرا از این به بعد هر مسئله ساده‌ای می‌توانست موجودیت سازمان توفان را بر باد دهد که چنین نیز شد. در این زمان با اخراج م - آ، استعفای م - ط و خروج رفیق ک - ث از رهبری و کناره‌گیری رفیق فروتن که با مشی سازمان به مخالفت برخاسته بود، هیات مرکزی به سه نفر تقلیل یافت: رفیق قاسمی، رفیق ع - س و من.

در زمان انشعاب توفان وضعیتی پیش آمده بود که نه رفقای سازمانی و نه مخالفان توفان از ماهیت نزاع‌ها سر در نمی‌آوردند. زیرا ریشه انشعاب به زمان وقوع علنی انشعاب بر نمی‌گشت، بلکه ریشه‌ای قدیمی‌تر داشت که به این جا تحول یافته بود و من در بالا تلاش کردم آنرا از نظر تاریخی برای خوانندگان روشن گردانم. انشعاب در توفان در سال‌های آخر با تغییر مستمر نظر رفیق فروتن که هر روز به رنگی در می‌آمد غیرشفاف بوده و در اثر مماشات و مصالحه هیئت مرکزی با وی به درازا کشیده بود و از نظر تئوریک کسی را قانع نمی‌کرد.

سیر رویدادهای غیرقابل انتظار که مستقل از تحولات درون توفان بود، در امر وحدت و تفرقه در درون توفان موثر افتاد.

با درگذشت رفیق قاسمی بار سنگین رهبری توفان تنها بر دوش دو نفر قرار گرفت. رفیق ع - س و من. رفیق ع - س در حالی که رفیقی فعال و سیاسی بود ولی از نظر تئوریک ضعف‌های فراوانی داشت و تلاش نمی‌کرد این کمبودهای خویش را با مطالعه جبران کند. تا زمانی که رفقا قاسمی و فروتن در رهبری حضور داشتند ضعف تئوریک رفیق ع - س تحت الشعاع این برتری تئوریک در سطح رهبری قرار می‌گرفت و حتی بعد از کناره‌گیری رفیق فروتن نیز این

روشن است وقتی رفیقی مسئله احیاء حزب را منوط به وحدت سازمان‌های مارکسیستی لنینیستی می‌کند باید دو نکته را ثابت کند. نخست اینکه در ایران سازمان‌های مدعی مارکسیست لنینیست وجود دارند و دوم اینکه این سازمان‌های مدعی مارکسیست لنینیست واقعا مارکسیستی لنینیستی هستند که وحدت با آنها مجاز باشد. از این گذشته آنها نیز باید ماهیت کمونیستی ما را برای وحدت بپذیرند و این نزدیکی نیاز به رضایت طرفین داشت.

اثبات هر دوی این مسایل برای رفیق فروتن مشکل بود.

این وضعیت در بن‌بست، موجب آن شد که رفیق فروتن به تدریج برای اثبات و تحقق تئوری احیاء حزبش از نظریات توفان در مورد ماهیت "سازمان انقلابی" حزب توده ایران افول کند و این سازمان دست‌راستی و نمونه منفی را که به تدریج در پی پذیرش تئوری ارتجاعی "سه دنیا" بود، به عنوان سازمانی در جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران جا زند و تمام تلاش و مهارت سیاسی و دیپلماتیک خویش را برای نزدیکی با آنها به کار برد. این سیاست با سدی محکم در درون رهبری توفان روبرو شد. حال نتایج عملی سیاست اشتباه آمیز رفیق فروتن در برخورد به حزبیت میوه‌های سمی به بار می‌آورد. به این دلیل که کسانی که مخالف با وحدت با "سازمان انقلابی" حزب توده ایران بودند بر اساس نظریه رفیق فروتن در راه احیاء حزب طبقه کارگر سنگ انداخته و مسئله ضرورت وجود حزب را نفی می‌کردند. رفیق فروتن یکبار در این مورد نظر داده بود که تفاوت قایل شدن میان حزب و سازمان یک مسئله اساسی و تعیین کننده‌ی ماهیت طرفین مشاجره تئوریک است. حال کسانی که مخالف وحدت با "سازمان انقلابی" بودند، ضدحزبی محسوب شده و مالا بر اساس منطق رفیق فروتن ماهیتا ضدمارکسیسم لنینیسم بودند و به این ترتیب هرگونه انشعابی در درون سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان مجددا توجیه‌پذیر می‌گردید. رفیق فروتن مجددا امر وحدت حزب و سازمان را به سر موئی وصل کرده بود که بر اساس تحلیل‌های ذهنی خود به آن برخورد می‌کرد. پیدایش جنبش چریکی بهانه تازه‌ای به رفیق داد تا استدلالات خویش را با چاشنی مبارزه درون کشور نیز آرایش دهد. وی هر روز از دنده‌ای به دنده دیگر می‌غلطید و در سردرگمی غوطه می‌زد که ناشی از نظریات نادرست وی بود. استدلال وی آن بود که چون مسئله کسب قدرت سیاسی در برنامه ما قرار دارد و این امر تنها با حضور در ایران قابل تحقق است پس سازمان مارکسیستی

توجه به خسارت ناشی از انشعاب و بروز اختلافات علنی در آن دوران مثبت ارزیابی می‌کردم و این امر را ناقص نظریات اصولی خودم نمی‌دانستم. برای من حزب بودن و یا نبودن توفان امری نبود که به بود و نبود جنبش کمونیستی وابسته باشد و ماهیت توفان را دگرگون سازد. به این جهت اختلاف نظر بر سر این امر را در کادر حفظ وحدت توفان سرانجام امری طبیعی ارزیابی کردم. به نظر من تمامی اختلافات با رفیق فروتن اختلافاتی طبیعی و لازمه وجود یک سازمان زنده بود که باید در مورد آنها بحث شده و تصمیم گرفته می‌شد و طبیعتا اقلیت باید مصوبه اکثریت را تمکین می‌کرد.

رفیق فروتن در درون رهبری توفان نیز به این نظریات نادرست خود پافشاری می‌کرد و این تصور را داشت که با گسترش و گزینش رفقای با تجربه و جوان از بدنه توفان به ترکیب رهبری توفان می‌تواند نظریات خویش را به کرسی بنشاند. این سیاست وی در عمل با شکست روبرو شد. زیرا همه رفقائی که به رهبری توفان پیوستند از حزب بودن توفان به دفاع برخاستند و با نظریات رفیق فروتن مخالفت کردند. حال رفیق فروتن با درکی که از امر وحدت توفان داشت مجددا باید سر ناسازگاری را آغاز می‌کرد و به راه انشعاب می‌رفت ولی این بار قاسمی نبود تا وی را بهانه خودسری‌های خود قرار دهد.

رفیق فروتن تئوری "وجود یک یا دو هسته فعال و امید بخش" را که نادرستی آن در عمل ثابت شده و دیگر برائی نداشت به دور افکنده بود و حال برای اثبات نظریه "حزبیت" خودش با نظریه جدیدی به میدان آمد. وی مدعی بود که برای احیاء حزب باید وحدت مارکسیست لنینیست‌ها را به وجود آورد. حزب از درون وحدت مارکسیست لنینیست‌ها بیرون می‌آید. بر سر این که این وحدت با کدام نیرو باید صورت بگیرد و کدام نیرو به صورت مشخص مارکسیستی لنینیستی است، نتایج مورد نظر رفیق فروتن به دست نیامد و به این ترتیب مسئله احیاء حزب طبقه کارگر ایران نه تنها به تعویق افتاد، بلکه منوط به آینده دور و تاریکی گردید که سایر نیروها در مورد اینکه ما را مارکسیست لنینیست دانسته و شایسته وحدت بشمارند تصمیم بگیرند. در واقع ابتکار عمل از دست ما خارج شد زیرا ما سایر نیروها را مارکسیست لنینیست به حساب نمی‌آوردیم و لذا نمی‌توانستیم برای وحدت با آنها و احیاء حزب طبقه کارگر نیز گام برداریم. سیاست رفیق فروتن در این عرصه نیز به بن‌بست رسید.

"تشکیل حزب طبقه کارگر" استفاده کند. در این بحث‌ها بود که به وی گفته شد پیوستن به "سازمان انقلابی" مشکل وی را در مورد مسئله حزبیت حل نخواهد کرد زیرا اگر به تئوری‌های خویش معتقد باشد آنوقت باید در درون "سازمان انقلابی" نیز برای تشکیل حزب طبقه کارگر با سایر سازمان‌های مارکسیستی لنینیستی وحدت کند که در آن صورت مجدداً در درون "سازمان انقلابی" این مسئله طرح خواهد شد که آیا سازمان توفان سازمانی مارکسیستی لنینیستی است و باید با آن وحدت کرد و یا خیر و آنوقت رفیق فروتن در وضعیت بدی قرار خواهد گرفت. زیرا نمی‌شود در درون توفان وحدت را برهم زد و به "سازمان انقلابی" پیوست و در آنجا خواهان وحدت مجدد با توفان شد. مگر اینکه بپذیریم بعد از پیوستن رفیق فروتن به "سازمان انقلابی" این رفیق از نظریه خود مبنی بر وحدت مارکسیست لنینیست‌ها به منزله شرط تشکیل حزب دست بر می‌داشت و با سازمان مارکسیست لنینیستی توفان به منزله سازمانی رویزیونیستی به مبارزه بر می‌خاست. در همین عرصه بود که رفیق فروتن برای پیشبرد نظریات سیاسی خویش از نقض موازین سازمانی نیز خودداری نمی‌کرد که هیأت مرکزی توفان مرتب با آن درگیر بود.

در برخورد به این اختلافات در درون سازمان توفان نظریات متفاوت شکل گرفت. رفیق فروتن در کنار مسئله حزب مسایل جانبی و کم‌اهمیت را به عنوان اختلافات اساسی مطرح می‌کرد. به غیر از مسئله حزب که من ریشه‌های آن را بر شمردم یکی این بود که رفقای و از جمله شخص من موازین حزبی لنینی را رعایت نمی‌کنند و هر کس یکی از اصول سازمانی لنینی را رعایت نکند اصول حزبی و کمونیستی را رعایت نکرده و کمونیست نیست. روشن است که

ادامه دهنده حزب توده ایران را مورد تهاجم قرار می‌داد. و هویت جنبش کمونیستی ایران را به زیر سؤال می‌برد. رفقا این فعالیت را بطور روزانه شاهد بودند. آنها از رفقای چینی حداقل سالانه ۲۰۰ هزار دلار و اگر نه بیشتر دریافت می‌کردند تا مانع شوند حزب طبقه کارگر در ایران احیاء شود و آنها بتوانند مانند سال‌ها کاستریسم و بعد تئوری "سه دنیا" را در جنبش کمونیستی تبلیغ کنند که ضربات مرگ‌باری به جنبش کمونیستی ایران زد. اسناد منتشر شده در مورد یکی از رهبران برجسته این سازمان به نام کورش لاشائی نشان داد که وی سال‌ها با ساواک همکاری داشته است.

لنینیستی توفان هرگز نمی‌تواند در خارج از کشور خود را حزب اعلام نماید توگوئی که همه سازمان‌های سیاسی که در ایران فعال حضور داشتند سرموی از آن توانائی برخوردار بودند که رژیم محمدرضا شاه را سرنگون کنند. سیاست کسب سرنگونی رژیم در درجه نخست یک سیاست دورنمایی و نشان دادن راه آینده و پیشرفت مرحله به مرحله انقلاب است و نه اینکه این خواست به طور قریب‌الوقوع قابل تحقق باشد. احزاب کمونیستی‌ای هستند که چند دهه در ممالک خود فعالیت می‌کنند ولی قادر نیستند قدرت سیاسی را کسب کنند. آیا می‌شود از این ضعف گذرای آنها نتیجه گرفت که آنها دیگر کمونیست نیستند؟ پیدا کردن چنین شبه استدلالاتی برای محق جلوه دادن تئوری‌های اشتباه آمیز طبیعتاً نتایج وخیمی به دنبال دارد که درجه وخامت آن با گذشت زمان مخاطره انگیزتر خواهد شد.

این امر ناشی از آن بود که رفیق فروتن می‌خواست تئوری نادرست خود در مورد حزبیت را به کرسی بنشاند. این تلاش‌ها خطر تلاشی توفان را افزایش می‌داد. به همین خاطر بود که رفیق فروتن تلاش داشت رهبری توفان را مطابق تمایلات سیاسی خویش تصفیه کند که در این زمینه در مقابل مقاومت سایر رهبران توفان با موفقیت روبرو نشد. وی تا به جایی پیش رفت که نظرات رفقای رهبری توفان مبنی بر آلودگی "سازمان انقلابی" به تئوری "سه دنیا" را نفی کرده و مدعی بود در نشریه "ستاره سرخ" این سازمان دلایلی مبنی بر تأیید این نظریه نیافته است. به خاطر دارم که از رفیق فروتن پرسیده شد که آیا وی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان را هنوز مارکسیستی لنینیستی می‌داند و وی اظهار نظر روشن در این زمینه را وابسته به این نظر می‌کرد که آیا توفان برای احیاء حزب طبقه کارگر از گذر وحدت سازمان‌های مارکسیستی لنینیستی عبور خواهد کرد و یا خیر. رفیق فروتن حتی حاضر بود از شعار "احیاء حزب طبقه کارگر" نیز دست برداشته و برای نزدیکی به "سازمان انقلابی"^۹ از عبارت

^۹ - مسئله نزدیکی رفیق فروتن به "سازمان انقلابی" علی‌رغم مخالفت اکثریت قریب به اتفاق رفقای توفان چه در مرکزیت و چه در بدنه سازمان با نقض موازین روشن سازمانی و تصمیمات رهبری توفان همراه بود.

رفقای توفان از "سازمان انقلابی" خاطرات منفی بسیار داشتند. تمام هم و غم این سازمان مبارزه با "پورتونیسیم تاریخی حزب توده ایران" بود که در واقع سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان به منزله

برای نظر لنینی تره هم خورد نمی‌کند و آنرا نادرست دانسته از محفل‌بازی و لیبرالیسم تشکیلاتی دفاع می‌کند. این دو را یک کیسه کردن خطاست. رفیق فروتن این دو مقوله را عمداً یا سهواً مخلوط می‌کرد. در درون توفان همه رفقا این سه اصل حزبی را قبول داشتند و کسی مدعی نبود که یکی از این اصول زیادی و یا نادرست است. کسی به اصل محفل‌بازی و فقدان اراده و عمل واحد اعتقادی نداشت و با آن مبارزه می‌کرد. این امر بود که به نظر من تعیین‌کننده ماهیت سازمان بود و نه این یا آن اشتباه و یا خطاهای اختراعی که به پای رفیقی و یا کل سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان می‌نوشتند.

نظر دوم رفیق که آنرا طرح می‌کرد همان مسئله حزبی بود که من در بالا به آن پاسخ دادم. این نوع بحث در درون توفان این توهم را ایجاد کرد که گویا ماهیت نزاع درون توفان و در این رابطه نقض موازین لنینی، برای پیشبرد نظریات نادرست، ماهیت واقعی تضادها را در درون سازمان تعیین می‌کند. من شخصاً نه اختلاف نظر بر سر حزبی، نه اختلاف نظر بر سر نقض قسمی موازین سازمانی و حتی اختلاف نظر با رفیق فروتن بر سر وحدت با "سازمان انقلابی" را مضمون اساسی انشعاب نمی‌دانستم. تمام این مسائلی که امروز پیش آمده بود و وحدت توفان را بر هم می‌زد، خود ناشی از مسئله مهم‌تر دیگری بود که مقوله وحدت در حزب را در بر می‌گرفت. من بر این نظر بودم که در درون یک حزب کمونیستی همه این مسائل می‌تواند پیش آید و قابل بحث باشد و بر سر آنها تصمیم گرفته شود. اینکه ما حزب طبقه کارگر هستیم یا نیستیم در ماهیت مارکسیستی لنینیستی سازمان ما تغییری نمی‌دهد و چون ما مارکسیست لنینیست باقی می‌مانیم، هیچ کس محق نیست صفوف سازمان را خودسرانه ترک کند و به سازمان پشت نماید. به این جهت سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان ماهیتاً تغییری نکرده است و انشعاب از این سازمان نادرست بوده و ماهیتاً بر سر این است که آیا رفقا درک نادرستی از خصلت تضادهائی در درون سازمان ما دارند و ماهیت آشتی‌پذیر آنرا نادیده می‌گیرند و یا درک درستی ارائه می‌دهند. تضادهای درون توفان ماهیت آشتی‌پذیر بوده و در چارچوب ماهیت کمونیستی آن قابل حل بر اساس همان موازین سازمانی بود.

البته من هم بر این نظر بودم که رفیق فروتن برای اثبات تئوری "حزبش" با تمام قوا و با نقض تصمیمات رهبری به سوی نزدیکی و وحدت با "سازمان انقلابی" پیش می‌رود. در بدو

صرفنظر از اینکه چنین اتهاماتی بی پایه و اساس بود این تئوری از ریشه نیز نادرست بود. نقض موازین سازمانی در هر سازمانی به ویژه اگر آن سازمان جوان و بی‌تجربه باشد، همواره پیش می‌آید. این امر در بدو امر در مورد رفقای جوان بسیار پیش خواهد آمد زیرا باید انضباط را آموخت و درک کرد چگونه به موازین سازمانی احترام گذاشت و آنها را رعایت کرد. چنین کیفیتی یک روزه تأمین نمی‌شود و حزب همواره در مورد رفقای جوان با آن روبروست و این امر هرگز کسی را ضدکمونیست نخواهد کرد و ماهیت هیچ سازمان کمونیستی را هم تغییر نخواهد داد. آنچه از نظر مارکسیسم لنینیسم در مورد اصول سازمانی لنینی بیان می‌گردد با آنچه رفیق فروتن بیان می‌کرد ماهیتاً زمین تا آسمان با هم متفاوت بودند. حزب کمونیست بر سه ستون استوار است. ایدئولوژی، سیاست و سازمان. سازمان کمونیستی بر اساس موازین لنینی ساخته شده است. لنین سال‌ها مبارزه نمود تا قبول این موازین لنینی را به منزله شرط عضویت در حزب یعنی پذیرش یکپارچگی، وحدت اراده پرولتاریا، تمکین نظر اکثریت و کنگره حزبی را به جای رفیق‌بازی و محفل‌پروری و خودسری و بی‌عملی به کرسی بنشاند. هر کس اصول سازمانی لنینی را قبول نداشته باشد جایش در حزب کمونیست نیست. اثر "یک گام به پیش و دو گام به پس" لنین، در مبارزه برای اثبات حقانیت چنین اصولی با کسانی که گرفتار محفل‌بازی بوده و به مبارزه جدی اعتقادی نداشتند درگیر شد. مخالفان لنینی به سازمان و رعایت ضوابط درون آن اعتقادی نداشتند. آنها به جریان بی‌در و پیکر و در یک کلمه به "خانه خاله" اعتقاد داشتند. هیچ انضباطی را به بهانه "دیکتاتوری لنینی" نمی‌پذیرفتند. طبیعی بود که قبول اصول سازمانی لنینی باید شرط ماهیت حزب و تعیین ماهیت کمونیستی برای وحدت اراده و عمل حزب باشد. بدون تشکیلی منضبط امکان رهبری طبقه کارگر وجود نداشت. فرق است میان کسی که اصول لنینی حزب را پذیرفته ولی در عمل دچار اشتباه می‌شود و کسی که اساساً این اصول لنینی را از ریشه قبول ندارد و هوادار محفل‌بازی بوده، به مرکزیت دموکراتیک و تمکین از تصمیم اکثریت باور نداشته آن را ضددموکراتیک تلقی می‌کند که آنوقت طبیعتاً اعمال خود را بر اساس آن تلقی نادرست، اشتباه ارزیابی نمی‌کند. می‌تواند فردی اصول لنینی را در مشاجره با اپورتونیست‌ها پذیرفته بوده، به آن اعتقاد داشته و بر اساس آن عضو حزب شود، ولی وی در عمل در مواردی به اشتباه دچار گردد و کسی نیز وجود دارد که

مبالغه‌آمیز اطرافیان‌ش به خود که به وی نقش تعیین کننده در توفان می‌دادند که گویا با یک فریاد همه اعضا را به پشت خویش به صف می‌کند با شگفتی شاهد بود که اکثریت اعضا توفان و کادرهای با تجربه به وی پشت کردند و به مصداق "علی ماند و حوضش" به کلی منزوی و منفرد شد و این انزوا را که نتیجه شکست نظریات تئوریک و سیاسیش بود تا آخر عمر حفظ کرد. وی در داخل جمع "راه آینده" که آنرا ایجاد کرده بود نیز به خودسری و عدم انضباط لنینی ادامه داد و حتی خودسرانه انحلال نشریه "راه آینده" را که گویا نشریه شخصی خود وی است اعلام داشت.

با توجه به این سابقه امر در درون توفان سه جریان پدید آمد. جریانی به رهبری رفیق ع - س که بر اساس همان سابقه امر سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان را حزب می‌دانست و رسماً نیز آنرا اعلام کرد. این رفیق با نظر من مبنی بر نقض موازین سازمانی از طرف رفیق فروتن و نزدیکی وی به "سازمان انقلابی" به مخالفت برخاست و مدعی شد دعوی اصلی بر سر حزب است و مسایل مورد اشاره من همه جنبه فرعی داشته و همگی از اختلاف بر سر حزبیت ناشی می‌شوند و لذا باید تکیه را بر دفاع از حزبیت گذاشت. رفیق ع - س ابراز می‌داشت اگر رفیق فروتن موازین سازمانی را برای وحدت با "سازمان انقلابی" به زیر پا می‌گذارد و قصد دارد هیات مرکزی را بر این اساس تصفیه کرده و موجود حرف شنو از آن به بار آورد، تنها به این خاطر است که می‌خواهد تئوری حزبیت‌اش را مستدل سازد. رفیق ع - س با این استدلالش عملاً به همان استدلالات قدیمی رفیق فروتن که گویا اختلاف نظر بر سر حزب می‌تواند ماهیت کمونیستی یک سازمان را تغییر دهد و مجاز است مبنای انشعاب قرار گیرد، پیوسته بود. وی نیز مسئله بود و نبود توفان را به مسئله حزبیت وابسته می‌کرد و در واقع نظریاتش با نظریات رفیق فروتن ماهیتاً فرقی نمی‌کرد و با وی در دو طرف یک جبهه قرار می‌گرفت. علی‌رغم اینکه در شکل انشعاب تفاوتی میان آنها بود، ولی در ماهیت آن تفاوتی دیده نمی‌شد زیرا یکی با اعتقاد به حزبیت و دیگری با همان نوع استدلالات با عدم اعتقاد به حزبیت، برهم زدن وحدت و تحقق انشعاب را مجاز دانسته و توجیه می‌کردند. هر دوی این جریانات ضرورت وحدت سازمان توفان را وابسته به تصمیم این سازمان در مورد حزبیت می‌دانستند. این اصل

امر رفیق ع - س نیز با این تحلیل‌ها موافق بود، ولی بعد از اینکه رفیق فروتن همراه با پ - س (پرویز سیروس نیا) که از هیات مرکزی اخراج شده بود اعلام فراکسیون جداگانه کرد و ماهیت سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان را به زیر پرسش برد و نزدیکی وی به "سازمان انقلابی" دیگر غیر قابل کتمان برای مجموعه رهبری توفان بود^۱، رفیق ع - س شخصا دست به کار شد و با اعلام خودسرانه "حزب کمونیست کارگران و دهقانان" کار انشعاب در توفان را به نحو غیرقابل بازگشتی به اوج خود رساند و با این عملش بدون اطلاع اکثریت هیئت مرکزی تنها به آسیب اتهامات واهی رفیق فروتن آب ریخت و عملاً نه تنها در یک سازمان کمونیستی انشعاب کرد بلکه موازین لنینی سازمانی را نیز به زیر پا گذارد و در این دو عرصه بر رفیق فروتن پیشی گرفت. وی که دست رفیق فروتن را در تدارک انشعاب خوانده بود به جای اتخاذ روش درست آن‌طور که حزب برای حل معضل تجویز می‌کرد پیش دستی کرد و فروتن را در بن‌بست سیاسی قرار داد. رفیق فروتن که توسن خودمرکزینی برش داشته بود و از تلقین

^۱ - هیات مرکزی توفان به هیات نمایندگی توفان برای مذاکره با رهبری "سازمان انقلابی" وظیفه داده بود که با آنها تنها در مورد جنبش دانشجویی و امر وحدت کنفدراسیون جهانی مذاکره کنند و نه در مورد وحدت مارکسیست لنینیست‌ها. در زمان گزارش هیات نمایندگی توفان به هیات مرکزی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در مورد جریان تماس میان دو عضو هیات نمایندگی (فروتن و من) بر سر اینکه ما به چه بحث‌هایی دست زده و چه نتایجی گرفته‌ایم اختلاف نظر پیدا شد. رفیق فروتن مدعی بود که ما با رهبران "سازمان انقلابی" بر سر وحدت مارکسیست‌ها لنینیست‌ها نیز صحبت کرده‌ایم و کمیسیونی برای این امر در نظر گرفته‌ایم. این ادعا مورد مخالفت من قرار گرفت زیرا مطمئن بودم تا زمانی که من در جلسه حضور داشتم چنین مباحثی مطرح نشده بود. تنها می‌توانست این بحث‌ها در زمان غیبت من در جلسه صورت گرفته باشد و چون هیات مرکزی با وضعیت عجیبی روبرو شده بود که نمی‌توانست صحت و سقم گفتار یکی از نمایندگان را تأیید و یا رد کند با پیشنهاد راهگشای من روبرو شد. من برای این که روشن کنم که هرگز موافق وحدت با "سازمان انقلابی" نبوده و به تصمیم سازمان در مذاکرات عمل نموده‌ام پیشنهاد دادم که هیات مرکزی توفان اقدام نمایندگانش را تقبیح نموده و محکوم نماید. به پیشنهاد من هر دو نفر هیات نمایندگی به خاطر اینکه رهنمودهای مصوب هیات مرکزی سازمان توفان را که به اتفاق آراء بود نقض کرده و نادیده گرفته بودند محکوم شدند و قرار شد که به "سازمان انقلابی" حزب توده ایران اطلاع داده شود که نظریات بیان شده از جانب هیات نمایندگی توفان مغایر تصمیمات هیات مرکزی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان بوده و تنها نظر شخصی آنهاست.

نادرستی در برخورد به حزب کمونیست چین از بدو تاسیس این حزب و ارزیابی نادرست از شخصیت رفیق ماوتسه‌دون نیز به چشم می‌خورد. رفقائی که تحت تاثیر تبلیغاتی "ابهت حزبیت" قرار داشته و نظریات رفیق ع - س را پذیرفته بودند، ولی هنوز در تزلزل به سر می‌بردند، با اظهار نظر علنی رفقای آلبانی و موافقت "حزب کمونیست کارگران و هقانان ایران" با این اظهارات، سریعا به آن سمت کشیده شده و دیواری به دور خود کشیدند و اظهار داشتند که مسئله برخورد "به نقض اصول سازمانی" و یا "حزبیت و امر وحدت"، وحدت با "سازمان انقلابی" در توفان در شرایط کنونی برای آنها نقش درجه دوم را بازی می‌کند و اکنون باید همه بر ضد تئوری "سه دنیا" و تئوری‌های ماوتسه‌دون برخیزند.

رفیق فروتن نیز که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بود باید به تئوری‌های تازه‌تری برای نفی حزبیت متوسل می‌شد و به ایجاد سازمانی با روحیه ضدحزبی اقدام می‌کرد. این بود که که "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" را ضدخلقی و خائن به طبقه کارگر و حزب دو طبقه معرفی کرد^{۱۱}. مشکلی که رفیق فروتن با آن روبرو شده بود حمایت آشکار "سازمان انقلابی" از تئوری "سه دنیا" بود. ناگفته نماند که قبل از این درگیری آشکار جهانی، همیشه در درون رهبری سازمان توفان به این مسئله که "سازمان انقلابی" هوادار تئوری "سه دنیا" بوده ولی جسارت بیان علنی آنرا نداشته و هراس دارد از این تئوری دفاع کند، اشاره می‌شد. رفیق فروتن با این نظریه هیات مرکزی موافق نبود و مدعی بود که اسناد منتشر شده این سازمان نشان نمی‌دهند که آنها مدافع این تئوری هستند. در حالیکه رفیق فروتن این نکته را به منزله نشانه قدرت "سازمان انقلابی" طرح می‌کرد، هیات مرکزی آنرا نشانه دورویی و فقدان صمیمیت این سازمان می‌دانست. طبیعتا با این سابقه امر وقتی "سازمان انقلابی" به مخالفت با رفقای آلبانی برآمد دیگر برای رفیق فروتن راهی باقی نمانده بود تا تئوری‌های گذشته خود مبنی بر وحدت با مارکسیست لنینیست‌ها برای تشکیل حزب طبقه کارگر را کنار گذارد. بن‌بست نظری و عملی رفقای حامی نظریات رفیق فروتن مشهود بود.

^{۱۱} - در نشست ۱۹۷۶/۱۰/۲۱ رفقای هیات مرکزی به اتفاق آراء موافقت کردند که نام سازمان مارکسیست لنینیستی توفان به "سازمان کارگران و دهقانان ایران" تغییر کند. (صفحه ۲۴۷ صورتجلسات).

ناسالمی بود که هر روز می‌توانست غیرمسئولانه وحدت حزبی را در سایر عرصه‌های مورد اختلاف آتی نظری نابود کند.

در کنار نظر رفیق ع - س نظر رفیق فروتن قرار داشت که مخالف حزب بودن توفان بوده و تلاش داشت از طریق نزدیکی با "سازمان انقلابی" نظریات خویش را که به آن اشاره رفت به کرسی بنشانند.

نظریه سوم که در آن زمان به "خط میانه" نامیده می‌شد نظریه من بود که اساسا مخالف برهم خوردن وحدت توفان به بهانه "حزبیت" بودم و اعتقاد داشتم ریشه انشعاب در توفان در درک نادرست از مبارزه درونی کمونیستی و بی‌توجهی به ارزش وحدت در درون یک شکل کمونیستی است. اگر این مسئله حل نشود که در داخل توفان متاسفانه حل نشد، هر روز زمینه تازه‌ای برای برهم زدن وحدت که صرفا ذهنی و به تمایلات شخصی افراد برمی‌گردد، پدید می‌آید.

با توجه به اینکه وحدت توفان را ضروری می‌دانستم ولی معتقد بودم که در درون سازمان اقداماتی در جهت نقض موازین سازمانی از جمله زمینه‌چینی برای کودتا در رهبری سازمان پدید آمده است که باید نتیجه آن به وحدت کامل با "سازمان انقلابی" منجر شود که محصول این ازدواج تولد حزب است. رسیدگی به این امر در کادر تشکیلات واحد مقدور بود و باید هم مقدور می‌بود و به آن رسیدگی می‌شد. یعنی در درون توفان متحد هم می‌شد به نقض موازین سازمانی رسیدگی کرد و هم امر وحدت با "سازمان انقلابی" را منتفی گردانید.

تحولات توفان بعد از انشعاب به علت رخدادهای گوناگون به همان سمتی نرفت که در شرایط عادی می‌توانست پیموده شود. به نظر من اگر شرایط عادی ادامه پیدا می‌کرد، ترکیب بخش‌های توفان به صورت وضعیتی نمی‌ماند که باقی ماند. زیرا هنوز بعد از انشعاب نیز بحث‌های شدید و عمیقی در زمینه حزبیت، ملاک‌های وحدت در یک سازمان مارکسیستی لنینیستی، مفهوم نقض موازین لنینی سازمانی و یا وحدت با "سازمان انقلابی" در جریان بود که می‌توانست در سرنوشت انشعاب موثر افتد. شرایط غیر عادی که پیش آمد جدائی علنی رفقای آلبانی از همکاری با رویزیونیست‌های چینی بود که تئوری "سه دنیا" را به میدان آورده بودند. در نظریه رفقای آلبانی نه تنها رویزیونیسم "سه دنیا" افشاء می‌شد، بلکه نظریات

دهقانان که نه محدودیت جغرافیائی داشت و نه سدی در مقابل پیوند با توده‌ها در مقابل پایش بود، در واقع بر اساس همان منطق رفیق فروتن کار حزب خود را به پیش برد و به فعالیت پرداخت. ولی رفیق فروتن که به ایران رفته بود و عامل جغرافیائی را برطرف نموده و بیش از یک تا دو هسته فعال و امید بخش داشت و می‌توانست به پیوند با توده‌ها بپردازد، قادر نشد وفاداری به تئوری‌های خویش را در عمل نشان دهد و سازمان خویش را حزب اعلام کند. وی وقتی به خارج برگشت حاضر بود حتی با حزب کار ایران یعنی ادامه دهندگان "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" وحدت کرده و در چارچوب آن حزب فعالیت نماید و این بار این تلاش را مغایر تمام داده‌های فکری خود در گذشته که نتایج نادرستش را تاریخ ثابت کرد، نمی‌دانست. وی حتی تلاش مجدد کرد که با حزب رنجبران ایران وحدت کند که این تلاش نیز با شکست روبرو شد زیرا خود رفیق به این حقیقت پی برد که این عده مارکسیسم لنینیسم را نمی‌فهمند.

امروز خوشبختانه همه بخش‌های منشعب توفان که به هم رسیده‌اند بر این نظرند که انشعابات درون توفان نادرست و مضر بوده است. انشعابات در زمانی صورت گرفته است که این سازمان ماهیتا مارکسیستی لنینیستی بوده و ضرورت انشعابی در کار نبوده است. این امر نشان داد که تا به چه حد باید برای وحدت حزب ارزش قابل بود و به آن با احترام و با مسئولیت برخورد کرد. این انشعابات بی‌مسئولیت طبیعتا در نتایج انقلاب ایران نیز تاثیر ناگوار داشت.

البته دوران اختلافات درونی دوره سوم توفان نیز برای من در عین تلخی، بسیار آموزنده بود. تمام تفکر و ذهنیات من نسبت به افرادِ خطا ناپذیر شکست، و به ضعف‌ها و نقاط قدرت رهبران بزرگ پی بردم. در این دوران مسایل را واقع‌بینانه تر می‌دیدم و مورد قضاوت قرار می‌دادم. برای من کمونیست‌ها همیشه مردمانی از زمره ویژه بودند و انسان‌ها بدون خطا محسوب می‌شدند. من در این دوره به نسبی بودن این حکم در دوران وجود طبقات و تاثیراتش در سازمان و بر روی افراد پی بردم. هیچکس به اعتبار اینکه یکبار کمونیست بوده است برای همیشه از خطا مصون نیست. البته این بروز خطا و لغزش‌ها ارزش این حکم را که کمونیست‌های انسان‌های والائی هستند که از همه چیز خویش برای آسایش انسان‌ها می‌گذرند نمی‌کاهد. باید انسانی از سرشت ویژه بود تا توانست از این راه مملو از خطر و مشکلات عبور کرد.

ولی من با توجه به سابقه امر هر دو بخش منشعب را کمونیستی ارزیابی می‌کردم و انشعاب در درون توفان را ضروری نمی‌دانستم. زیرا در کم از امر وحدت و مبارزه برای وحدت چیز دیگری به غیر از درک رفیق فروتن بود. آنچه مربوط به برخورد به نظریات رفیق مائو تسه‌دون می‌شد ما بر آن بودیم که علی‌رغم نکات نادرست و یا قابل تفسیری که در نظریات وی وجود دارد وی نه یک کلاسیکر مارکسیسم لنینیسم بلکه مارکسیست لنینیست بزرگی است که خلق چین را با رهبری حزب کمونیست از چنگال استعمار نجات داده و با انجام انقلاب دموکراتیک نوین شالوده سوسیالیسم را در چین ریخته است. حزب کمونیست چین عضو کمینترن بوده و از جانب سایر احزاب کمونیستی نیز به رسمیت شناخته شده است. برخورد رفقای آلبانی به جمهوری توده‌ای چین شتاب‌زده و نافی همه دست‌آوردهای مبارزه کمونیست‌ها و خلق چین است. از این گذشته ما با این برخورد شتاب‌زده "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" که بیش‌تر جنبه خلاصی از بن‌بست سیاسی برایشان مطرح بود تا ارزیابی واقع‌بینانه و کمونیستی و با تعمق و مسئولانه به جنبش کمونیستی در چین، مخالف بودیم و لازم می‌دانستیم که احزاب کمونیستی خود مستقلا بدون اینکه نظریات رفقای آلبانی را بدون بررسی و تعمق بپذیرند، راسا اقدام به ارزیابی کنند. این روش پیروی کورکورانه، ما را به یاد مبارزه با "کیش شخصیت استالین" می‌انداخت که نتایج وخیمی برای جنبش کمونیستی داشت. این شرایط جدید هرگونه بختی برای وحدت مجدد را در آن زمان از بین برد و سر رسیدن سریع انقلاب توده‌ای ایران در بعد از انشعاب در توفان به این روند خاتمه داد.

واکنش رفیق فروتن به حملات رفقای آلبانی به رفیق مائو تسه‌دون عنودانه دفاع صد در صد از نظریات رفیق مائو حتی نظریات نادرست وی این رفیق در همه زمینه‌ها بود و حتی کتابی در دفاع از انقلاب فرهنگی چین و تئوری پذیرش وجود دو خطمشی در داخل حزب به نام "مبارزه دو خطمشی" آنها نوشت.

در عمل چه اتفاقی افتاد. "سازمان انقلابی" حزب توده ایران که مخالف حزیت بود و مغز رفیق فروتن را خورده بود خود به یکباره در آستانه انقلاب ایران به اقتضای روز به حزب رنجبران ایران با پرچم روشن تئوری "سه دنیا" تغییر ماهیت داد. حزب توده ایران در درون ایران به عنوان حزب طبقه کارگر ایران به فعالیت پرداخت و حزب کمونیست کارگران و

درگذشت رفیق احمد قاسمی رهبر برجسته جنبش کمونیستی ایران

در این دوره وقت سرخاراندن نبود.

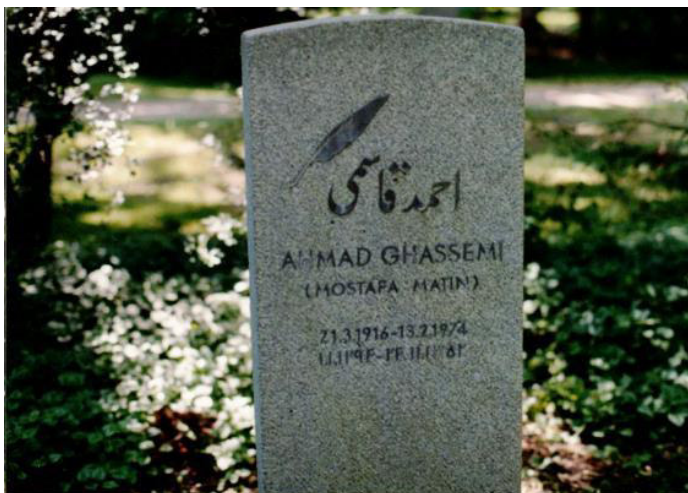
فشار کار به قدری افزایش یافته بود که توصیف آن مقدور نیست. در یک اطاق رفیق احمد قاسمی برای پیشبرد کار توفان فعالیت می‌کرد و زندگی خویش را در اختیار جنبش کمونیستی ایران قرار داده بود و در اطاق کناری رفیق فروتن مترصد آن بود که از تاثیر این مبارزه بکاهد و کار فعالیت کمونیستی ما را به بن‌بست بکشاند. در اثر این فشار فزاینده رفیق قاسمی در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۵۲ در اثر حجم کار زیاد در اثر سکنه قلبی در شرایط مخفی که دسترسی فوری به پزشک مقدور نبود درگذشت. رفیق قاسمی در شرایط مخفی، در خانه مخفی با مدارک مخفی زندگی می‌کرد، حضور پزشک اضطراری در خانه مخفی برای کسی که بیمه درمانی نداشت و مدارکش نیز جعلی بود یعنی دستگیری وی و رفیق فروتن و لو رفتن اسناد سازمان م-ل توفان. این بود که رفیق برای این که خانه لو نرود و رفیق فروتن در امان بماند، در وضعیت خطرناک سلامتی، خودش را کشان‌کشان از خانه خارج کرده به کابین تلفن در سر کوچه رسانده تا بتواند با شماره تلفن اضطراری حزب، از رفیق رابط حزبی تقاضای کمک بکند. وی در همان کابین تلفن از حال می‌رود.

فراموش نکنیم در آن تاریخ از شبکه مجازی خبری نبود و برای توجه به اصول مخفی‌کاری، خانه مخفی رفقای دوگانه فاقد تلفن خصوصی برای تماس بود که امکان هر کنترلی از جانب دشمن از میان برود. وقتی رفیق رابط حزبی به محل می‌رسد و آمبولانس نیز همراه با پزشک خود را به رفیق می‌رساند دیگر رفیق قاسمی قادر نبوده است حرکت کند و پزشک اضطراری می‌گوید اگر حرکت نمی‌کرد صدمه به قلبش کم‌تر بود و امید نجات وی می‌رفت. ولی رفیق احمد قاسمی جان خود را بر سر آرمانش، بر سر حفظ اسرار سازمانی، نجات خانه حزبی و شخص رفیق فروتن گذارد. وی اگر حرکت نمی‌کرد و خانه را ترک نمی‌نمود آنوقت یا باید در درون خانه معاینه می‌شد و یا در همان درون خانه جان می‌باخت که در هر دو صورت پای پلیس به خانه کشیده می‌گردید. این ضایعه بزرگی برای جنبش کمونیستی و سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان و جنبش کارگری ایران بود. از این ضایعه همه دشمنان

در درون هیات مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان من با مسایلی روبرو شدم که با انتظارات من همخوانی نداشت. از جمله می‌توانم به مسئله زیر اشاره کنم. برای من رفتار رفیق فروتن در رهبری سازمان، وقتی در اقلیت قرار می‌گرفت و ناقض انضباط حزبی می‌گشت، حیرت آور بود. تصورش را هم نمی‌توانستم بکنم. من می‌دیدم که چگونه می‌شود انسان‌های والا و کسانی را که من از آنها در ذهنم غول‌هایی دست نیافتنی ساخته بودم درهم می‌شکستند. آنوقت برایم مسئله انشعابات در تمام احزاب بزرگ و یا در قدرت قابل لمس می‌شد. من از این شکست‌ها به روحیه یاس دچار نمی‌شدم، ولی از سختی راه پرمشقت مبارزه طبقاتی و چگونگی دستیابی به انسان واقعی آگاه می‌شدم. من نه از اختلافات انور خوجه با محمد شیخو در شگفت شدم و نه از سرکشی لین پیانو و انشعابات و خرابکاری‌های بخشی از رهبران حزب کمونیست بلشویک شوروی در زمان استالین. می‌دیدم که می‌شود حتی "همه موازین حزبی" را، از لحاظ صرفاً حقوقی رعایت کرد، ولی در حزب خرابکاری و یا خودسری نمود و حزب را عملاً از فعالیت بازداشت. حزب را مرتب به خودش مشغول کرد. آگاهانه پیشنهادات غیر عملی داد که سنگ‌های بزرگ در مبارزه برای نزدن باشند. می‌شود هر روز و هر شب وقت خود را صرف آن کرد که به این مقاله و یا آن مقاله، به این موضع‌گیری و یا آن موضع‌گیری توفان ایراد گرفت و در نکوهش آن ده‌ها صفحه سیاه کرد و از رهبری خواست که به این انتقادات پاسخ دهد. این روش گرچه ظاهر دموکراتیک داشت و با برچسب ممانعت از انحراف سازمانی صورت می‌گرفت ولی در عمل کار رهبری یک سازمان جدی را فلج می‌کرد به طوری که برای رهبری راه دیگری نمی‌ماند تا وقت گرانبهایی خویش را مصروف پاسخ به مسایلی نماید که بیش‌تر جنبه بهانه‌گیری دارد تا راه‌گشایی. اینجا بود که می‌فهمیدم برای مبارزه، به ایمان و اعتقاد به طبقه کارگر، به امید بی پایان، به اعتماد رفیقانه متقابل نیاز هست و گر نه هر تئوری و ضابطه‌ای را می‌شود به پوچی و بیهودگی کشاند. این است که اتخاذ جبهه و جانب‌گیری طبقاتی نیز برای الهام از مبارزات کارگران و جنبش‌های انقلابی مهم است. این جانب‌گیری ناشی از شم طبقاتی و آگاهی طبقاتی است و محصول یک تحول تاریخی در اعضاء حزبی است. بدون این روحیه انقلابی و وفاداری به اصول کمونیستی می‌شود همه چیز را به یک دستگاه بروکراتیک عقیم و فلج بدل نمود.

جبهه ملی ایران حضور داشتند و می‌خواستند همانگونه که گفته شد کنفدراسیون را به بی‌راهه همکاری با شوروی بکشانند، مبارزه می‌کردیم. جبهه ملی خاور میانه می‌خواست خط‌مشی چریکی را به کنفدراسیون جهانی تحمیل کند و از کنفدراسیون سازمانی برای حمایت از جنبش مسلحانه درون ایران بسازد. کنفدراسیون دانشجویی باید به پشت جبهه مبارزات چریکی مسلحانه بدل می‌شد. وضعیت سیاسی بسیار بغرنجی در آن زمان به وجود آمده و کنفدراسیون جهانی به مرکز برخورد این تضادها بدل شده بود. "سازمان انقلابی" تئوری‌های "سه دنیا"ی رویزیونیستی چینی‌ها را پذیرفته و خط‌مشی راست‌روانه‌ای در کنفدراسیون جهانی اتخاذ کرده بود. تبلیغات عوام‌فریبانه و "انقلابی"‌اش این بود که مبارزه در خارج به درد نمی‌خورد و همه باید به ایران بروند. تعطیل کنفدراسیون جهانی در خارج که تیر موثری به قلب رژیم پهلوی بود و شاه را در عرصه جهانی افشاء می‌کرد و نقش بسیار مهمی در آموزش و بسیج دانشجویان ایرانی داشت، طبیعتاً با سیاست وقت چینی‌ها و تئوری "سه دنیا" نمی‌خواند. این بود که ما با شک و تردید به فعالیت‌های راست‌روانه "سازمان انقلابی" نگاه می‌کردیم که تلاش می‌کرد از بُرندگی مبارزات دانشجویی در خارج از کشور بکاهد. همکاری ما با آنها در آن دوران بسیار محتاطانه و با بدبینی فراوان بود.

مارکسیسم-لنینیسم از جمله حزب توده ایران، "سازمان انقلابی" و "سازمان انقلابیون کمونیست (مارکسیست-لنینیست)" (اتحادیه کمونیست‌های ایران) مسرور شدند و تشکیلات اخیر یعنی اتحادیه کمونیست‌های ایران این درگذشت را ذیل شعار "یک اپورتونیست کم‌تر" در شهر ساربروکن در آلمان جشن گرفت.^{۱۲}



قبل از درگذشت وی اختلافات در درون سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان اوج گرفته بود و فروتن از رهبری که نقشی جز خرابکاری و از کارانداختن آن نداشت کنار گذاشته شده بود. با درگذشت رفیق قاسمی من و علی سعادت عملاً به تنهایی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان را می‌گردانیدیم و من در عین حال رهبری کنفدراسیون جهانی را نیز به عهده داشتیم. در درون کنفدراسیون نیز اختلافات با عوامل "حزب توده ایران" که در میان گروه "کادرها" و

^{۱۲} - نخستین سنگی که بر مزار رفیق قاسمی گذارده شد با نام مستعار مصطفی متین به عنوان یک نویسنده بود. زیرا سنگی با نام حقیقی وی می‌توانست برای سازمان عواقب فراوان داشته باشد تنها بعد از انقلاب ۱۳۵۷ که پنهان‌کاری بی‌معنا بود رفیق اعظم با تماس با مسئولان آرامگاه "والدفریدهوف" در مونیخ و معرفی خویش به عنوان همسر احمد قاسمی قادر شد سنگ مزار مصطفی متین را به نام واقعی وی رفیق احمد قاسمی تغییر دهد.

۱- حل مسئله ملی در ایران

- حل مسئله ملی در ایران تنها در راستای مبارزه ضدامپریالیستی و انقلاب ملی دموکراتیک و از طریق سرنگونی رژیم شاهنشاهی مقدور است.

- رفیق فروتن در مورد حل مسئله ملی معتقد بود که این مسئله همیشه قابل دفاع است و می‌تواند در چارچوب رژیم‌های ارتجاعی نیز متحقق شود. وی کسب حقوق کردها در کردستان عراق در زمان حکومت حزب بعث را حل مسئله ملی کرد بیان کرد. در همین نمونه دیده می‌شد که حل مسئله ملی برای رفیق فروتن یک مسئله قائم بالذات بود و آنرا در ارتباط با مبارزه عمومی دموکراتیک و ضدامپریالیستی در نظر نمی‌گرفت، در حالی که در دوران معاصر دیگر نمی‌شد به حل مسئله ملی صرفاً از دیدگاه پیدایش دولت‌های ملی در اروپا در آغاز پیدایش امپریالیسم برخورد کرد. حل مسئله ملی در دوران امپریالیسم، باید با مضمون مبارزه ملت‌ها برای آزادی ملی از قید امپریالیسم صورت می‌گرفت و تنها در این راستا که این امر در خدمت حرکت عمومی ضدامپریالیستی قرار بگیرد، قابل دفاع خواهد بود. بعد از پیدایش امپریالیسم، تقسیم جهان تکامل یافته و تقسیم مجدد آن و تعیین مرزهای جدید بدون تفاهم و تأیید آنها به راحتی مقدور نیست. فقط کم بهاء دادن به مقام امپریالیسم می‌توانست به این اشتباه منجر شود. این جدائی میان مبارزه دموکراتیک و ضدامپریالیستی می‌توانست کمونیست‌ها را به بی‌راهه ببرد. به این جهت این رفیق اهمیتی را که در قرن بیستم باید به مقام و نقش امپریالیسم داده می‌شد نادیده می‌گرفت. وی مقاله‌ای در مورد پیروزی خلق کرد در کسب حقوق ملی در زمان حسن البکر در عراق نوشت که حل مسئله ملی را در اساس جدا از مبارزه ضدامپریالیستی طرح می‌کرد. مبارزه ملی برای رفیق فروتن نزاع بین طبقات بورژوازی ملل متفاوت بود. در ایران به صورت نزاع ترک فارس یا ترک و عرب و... در می‌آمد. وی مبارزه ملی خلق‌ها و کسب حقوقشان را در متن مبارزه ضدامپریالیستی قرار نمی‌داد و می‌خواست به حل مسئله ملی جدا از مبارزه با امپریالیسم دست یابد. تصورش را بکنید که در آن زمان ملتی از ملت‌های ایران به جدائی از ایران دست می‌زد و مورد تأیید شوروی‌ها قرار می‌گرفت. آیا می‌شد در آن زمان از تجزیه ایران به دفاع برخاست؟ این مقاله به شدت مورد انتقاد رفقای سازمان

سایر اختلاف نظرها در توفان که ناقض وحدت نبودند

در توفان علی‌رغم اینکه بر مبنای اصول مارکسیسم لنینیسم توافق نظر کامل بود، ولی بر سر پاره‌ای از مسایل مشخص نیز اختلاف نظر به وجود می‌آمد. برخی ارزیابی‌های اشتباه ناشی از کم بهاء دادن به اهمیت یک پدیده مشخص و یا پر بهاء دادن به آن همان پدیده بروز می‌کرد. در دو طرف این نظریات غالباً رفقا احمد قاسمی و غلامحسین فروتن قرار داشتند: نظریات رفیق احمد قاسمی را می‌شود چنین تلخیص کرد.

نظر رفیق قاسمی در پیرامون حل مسئله ملی در ایران

"به نظر من انتقاد برخی از رفقا بر مقاله "پیروزی خلق کرد در عراق" (شماره ۳۲ توفان) علی‌الاصول وارد است.

انتقاد اساسی که بر این مقاله وارد می‌باشد این است که مسئله ملی کرد را جدا از انقلاب ملی و دموکراتیک عراق مطرح کرده است.

روزنامه توفان بارها مواضع اساسی سازمان ما را در مسئله ملی بیان داشته است و من اجازه می‌خواهم بعضی از آنها را در اینجا یادآور شوم. توفان می‌نویسد:

"ما برآنیم که حل مسئله ملی تنها در صورت پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر ایران امکان پذیر است".

تأمین حقوق ملی خلق کرد، آن‌طور که روزیونیست‌ها اشاعه می‌دهند، کار "یک حکومت دموکراتیک" نیست، کار "حکومت دموکراتیک نوین" است که رهبری آن با طبقه کارگر است. اشتباه است اگر تصور کنیم که در ایران یک حکومت دموکراتیک بورژوائی به حل مسئله ملی خواهد پرداخت و نمونه سوئیس را سرمشق خود قرار خواهد داد. درست است که حل مسئله ملی در ایران در زمره اقدامات دموکراتیک است و نه سوسیالیستی، ولی در شرایط کنونی ایران و جهان این اقدام دموکراتیک مانند بسیاری از اقدامات دموکراتیک دیگر فقط با دست طبقه کارگر می‌تواند جامه عمل بپوشد... برای به دست آوردن حقوق ملی باید در درجه اول و قبل از هر چیز سلطه طبقه حاکمه را برانداخت و امپریالیسم را ریشه کن ساخت" (توفان شماره ۲۰).

توفان در شماره دیگری می‌نویسد:

"استالین می‌گوید: "مسئله حقوق ملل یک موضوع منفرد و مستقل نبوده بلکه جزئی است از مسئله کلی انقلاب پرولتاریائی، و این جزء مطیع کل بوده و از نقطه نظر کل باید به آن نگاه کرد"... کسانی از میهن‌پرستان کرد

قرار گرفت به طوری که رهبری ناچار شد در شماره بعدی توفان به تعدیل این نظریه پرداخته و با افشاء نقش همدستی ملا مصطفی بارزانی با اسرائیلی‌ها رابطه حل مسئله ملی و مبارزه ضدامپریالیستی را روشن کند. رفیق فروتن متأسفانه به این نظریه نادرست تا آخر وفادار ماند و همین نظریه نادرست را در مورد یوگسلاوی نیز مورد حمایت قرار داد. به مقالات توفان دوره سوم شماره‌های ۳۲، ۳۴ و ۳۵ مراجعه شود.

رفیق قاسمی در مقابل انتقاد رفقای توفان به این مقالات نظریه زیر را ابراز داشت:

خاطر گرفتن حقوق ملی است. حفظ و دوام این دست‌آورد نیز فقط با نیروی اسلحه میسر است..."

به نظر من نیازی نیست که تفاوت میان مطالب فوق، مواضع اساسی روزنامه توفان مورد تشریح قرار گیرد.

اینک پس از بیان کلی انتقاد فوق پردازیم به توضیح چند مطلب:

قیام کردهای عراق به رهبری مصطفی بارزانی از روز نخست و در طی تمام نه سال عبارت بوده است از قیامی صرفاً ملی و بدون نشئه دموکراتیک و جدا از انقلاب ملی و دموکراتیک کشور عراق. ملامصطفی بارزانی بارها اظهار داشته که حاضر است برای پیشرفت مسئله ملی کرد از هر جانب اسلحه بگیرد خواه از شوروی و خواه از آمریکا. این اظهار او مظهر روش رفرمیستی و سازشکارانه اوست، مظهر جدائی قیام کردهای عراق از مبارزه ضدامپریالیستی است.

در روزهایی که عبدالسلام عارف کودتا کرد و ددمنشانه به کشتار کمونیست‌ها و دموکرات‌های عراق پرداخت ملامصطفی از جای نجنبید و به عارف امکان داد که دیکتاتوری خونین خود را پایه‌گذاری کند، به این امید که شاید از دولت عارف رشوه‌ای برای ملت کرد به دست آورد. با دولت‌های بعدی نیز پیوسته در تلاش چنین سازشی بود.

چندی پیش نماینده دولت عراق در پاریس آشکار ساخت که ملامصطفی در ژوئن ۱۹۶۸ به مناسبت حمله راهزنان اسرائیل به کشورهای عربی و پیروزی موقت وی به آن دولت تبریک گفته بوده است. من این اقدام را از ملا مصطفی بعید نمی‌دانم زیرا که او برخورد اسرائیل را با خلق‌های عرب به مثابه برخورد اقلیت ملی با ملت حاکم، مانند برخورد ملت کرد با ملت عرب در

می‌پندارند می‌توان با مبارزات گوناگون (و از آنجمله با توسل به اسلحه) رژیم موجود ایران را به چنان عقب‌نشینی‌هایی در مسئله ملی واداشت و به وضع آنچنان مواد جدیدی در قانون اساسی نائل آمد که تامین کننده حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش و یا لاقلاً تامین کننده خودمختاری آنها باشد عمیقاً در اشتباه‌اند. چنین انتظاری از دولت‌های ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم جز اینکه موجب غفلت ملی گردد و یا به بندوبست‌های ناپایداری برسد و نهضت ملی را سرانجام به شکست بکشاند نتیجه دیگری نخواهد داشت. اینک نمونه نهضت ملی کرد در کشور همسایه ما عراق در برابر ماست. سال‌هاست که سران این نهضت می‌کوشند مسئله ملی را در کادر دولت‌های غیردموکراتیک عراق حل کنند و تاکنون قدمی هم به مقصود خود نزدیک نشده‌اند. ارتجاع عراق منتظر فرصت است با آمادگی بیش‌تری به نهضت کرد به قصد نابود ساختن آن حمله‌ور گردد. مسئله ملی در عراق و ایران فقط به تبع انقلاب این دو کشور قابل حل خواهد بود" (توفان شماره ۱۴).

بدیهی است که این مواضع با مواضعی که بعداً ما در مقاله "پیروزی خلق کرد در عراق" اتخاذ کرده‌ایم یکسان نیست. ما در آنجا نوشته‌ایم:

"پیروزی خلق کرد در عراق پس از نه سال نبرد خونین نمی‌تواند مایه مسرت و خشنودی هر انسان آزایخواهی نباشد.

خلق کردستان از زمان جنگ دوم جهانی دو بار برای احقاق حقوق ملی خویش به قیام برخاسته است. قیام نخستین در سال ۱۳۲۴... قیام دوم... مدت نه سال با استقامت و جانپازی دنبال شده و به پیروزی انجامید... خلق کرد به مثابه ملتی در درون کشور عراق همپایه ملت عراق به رسمیت شناخته شده است... این پیروزی خلق کرد به دست نیامد مگر در سایه مبارزه مسلح و مداومت و پایداری در این مبارزه... در این میان آنچه عمده است در آنچه که امکان داد عوامل مساعد تاثیر خود را بیخشد همان استقامت در نبرد مسلح به

برکارفرما نیست ولی پیروزی در موارد مشخص است و مثبت است. اما به نظر من حقوق ملی و حقوق کارگران اعتصابی و هر نوع حقوق دیگر اگر در زمینه کلی هر انقلاب گذاشته نشود موجب قضاوت‌های غیرمارکسیستی و غیرانقلابی خواهد شد. برای مثال می‌توان به بسیاری از اعتصابات کارگری فرانسه اشاره کرد که در اثر سازشکاری سران روزیونیست اتحادیه کارگران فرانسه به نتایجی منجر می‌شود که به خودی خود و از لحاظ اقتصادی مثبت است ولی از لحاظ مبارزات انقلاب کارگران برضد امپریالیسم فرانسه جنبه اپورتونیستی و ضدانقلابی دارد. مارکسیست-لنینیست‌ها آن نتایج را پیروزی نمی‌نامند بلکه وظیفه خود را افشاء سازشکاری روزیونیست‌ها با امپریالیسم فرانسه می‌دانند. در مورد حقوق ملی نیز باید همین اساس قضاوت شود. برخی از رفقا می‌گویند: اینکه موافقت‌نامه‌ای بین دولت عراق و کردها منعقد شده و بالتبجه دولت عراق توانسته است ارتش خود را از کردستان آزاد کند و به سوی اسرائیل گسیل دارد به سود مبارزه ضدامپریالیستی است، مثبت است، پیروزی است. در جواب باید گفت که اگر پیروزی است پیروزی کلیه نیروهای ضدامپریالیستی عراق است، نه پیروزی خلق کرد در عراق. در اینجا مسئله ضدامپریالیستی در مقیاس عراق مطرح است نه مسئله ملی در مقیاس کردستان عراق. طرح صحیح مسئله به این طریق است: دولت عراق از یک سو با ایران و از سوی دیگر با اسرائیل و از سوی دیگر با کردها درگیر بود. این دولت توانست قیام کردها را - اگر چه موقتا - در اثر سازش خاموش کند و به این طریق متحد ایران را - اگر چه موقتا - از وی جدا کند و قشون خود را از کردستان به اسرائیل اعزام دارد، و این از لحاظ مقابله با دولت ایران و اسرائیل - این دو دست نشانده امپریالیسم آمریکا - مثبت است.

لازم به تذکر است که چون موافقت کردها و دولت عراق بر دموکراتیک شدن رژیم بعثی عراق متکی نیست دولت عراق از آرامش کردستان برای تحکیم دیکتاتوری خویش استفاده کرده است. روزنامه لوموند به نقل از جرائد

عراق تلقی می‌کند. حداقل اینست که ملامصطفی هیچگاه با خلق‌های عرب در مبارزه بر ضد صهیونیسم و امپریالیسم همکاری نکرده است. در دروانی که بین حکومت محمدرضا شاه و دولت عراق اختلاف افتاد ملامصطفی بر شاه ایران تکیه کرد و به نام مبارزه برای احراز حقوق ملی کردهای عراق از وی اسلحه گرفت. این مطلب را بارها جرائد مختلف نوشته‌اند. شاه نیز در جواب خبرنگار رادیو تلویزیون فرانسه که پرسیده بود: "گفته می‌شود که ایران مخفیانه از شورش کردها علیه دولت عراق پشتیبانی کرده" گفته است: ما این دوستی و همبستگی را در گذشته نیز هرگز پرده‌پوشی نکرده‌ایم. ما به طریقی بشردوستانه کردها را یاری کرده‌ایم زیرا این وظیفه ما بوده است و ما این وظیفه را انجام داده‌ایم (اطلاعات ۷ خرداد ۱۳۴۹). انتشار داد که ملامصطفی در ازاء همین کمک محمدرضا شاه عده‌ای از میهن‌پرستان کرد ایرانی را دستگیر کرده و به دولت ایران تحویل داده است.

من بر این شایعه تکیه نمی‌کنم. همین قدر کافی است که ملامصطفی در قیام کردها از تکیه بر دولت‌هائی نظیر دولت عبدالسلام عارف و دولت ایران ابائی ندارد، عمل او نه فقط در جهت انقلاب ملی و دموکراتیک نیست بلکه در سازش با ضدانقلاب است.

برخی از رفقا می‌گویند که باید ملامصطفی را از قیام کردهای عراق جدا کرد. ولی ما اگر از ملامصطفی نام می‌بریم منظورمان شخصیت فردی او نیست بلکه شخصیت اجتماعی او را به عنوان رهبر قیام کردهای عراق در نظر داریم و ملامصطفی به این معنی از قیام کردهای عراق جدا نیست. واقعیاتی که در فوق ذکر شد مربوط به مجموعه قیام کردهای عراق است نه فقط شخص بارزانی.

برخی از رفقا می‌گویند که تهنیت ما به پیروزی خلق کرد در عراق نظیر تهنیت ما به پیروزی اعتصاب کارگری است که اگر چه پیروزی [کلی] آنها

پیروزی را کردها به قیمت فداکاری و جانبازی و مقاومت دلاورانه‌ای در نبردهای طولانی با قوای مسلح عراق و قوای مزدور "جاش"ها به دست می‌آورند... پشتوانه اساسی موافقت‌نامه‌ای که سند پیروزی کردها به شمار می‌آید ثابت قدم و آمادگی خود کردهاست برای حفظ خونبهای برادران. خواهران و فرزندان خودشان، مردانو زنان و کودکان که اسناد موافقت‌نامه اخیر با خون آنها امضاء شده است."

بعلاوه سازمان امنیت بسیاری از جمعیت‌ها و سندیکاها ساختگی را به نگارش تبریک به کردهای عراق واداشت که نمونه‌هایی از آنها به ضمیمه از نظرقای گرامی می‌گذرد.

از این نوشته‌های جراید ایران معلوم است که محمدرضا شاه بازهم از ملامصطفی بارزانی مایوس نیست.

من روش رویزیونیست‌های شوروی و ایرانی و روش رژیم ایران در قبال موافقت‌نامه البکر - بارزانی را به عنوان دلیل انتقاد از مقاله "پیروزی خلق کرد در عراق" ذکر نمی‌کنم دلیل انتقاد من آن است که در صدر این توضیح بیان کردم. ولی روش مذکور قرینه‌ای بر صحت دلیل مذکور می‌شمارم."

عربی در ۲ ژوئن ۱۹۷۰ خبر می‌دهد که قریب دویست و شصت تن کمونیست و غیره در عراق دستگیر شده‌اند. شاید این کمونیست‌ها از حزب رویزیونیست باشند (این امر بر من روشن نیست) ولی در هر صورت دستگیری آنها نشانه تشدید رژیم ارباب در آن کشور است، و به نظر من نمی‌رسد که این امر بدون ارتباط با سازش دولت بعث با ملامصطفی باشد.

نکته دیگری که اضافه می‌کنم تمجید و تحسین رویزیونیست‌های شوروی و ایرانی از سازش دولت البکر با ملامصطفی است. سران رویزیونیست‌های شوروی حل مسالمت‌آمیز مسئله را در عراق تهنیت گفتند و به البکر به وسیله شورای جهانی صلح نشان قهرمان صلح دادند و رویزیونیست‌های حزب توده ایران در شماره ۵۸ روزنامه مردم چنین نوشتند: "یک پیروزی درخشان نیروهای ضدامپریالیستی در خاورمیانه... حل مسئله کرد در عراق... دولت کنونی عراق با واقع‌بینی و دوراندیشی سیاسی به یکی از اساسی‌ترین خواست‌های دموکراتیک توده مردم آن سازمان جامه عمل پوشانده است... در واقع حصول توافق بین جنبش دموکراتیک کرد و دولت مرکزی عراق و اجراء و تاکید مواد آن به تنها یکی از نقاط ضعف جدی جمهوری عراق را بر طرف کرده بلکه با تحکیم پایه‌های وحدت و همبستگی خلق‌های این کشور موجب تقویت جبهه خلق‌های عرب در مبارزه مشترک علیه امپریالیسم و تجاوز ارتجاع صهیونی می‌گردد..."

روزنامه‌های درباری ایران هم امضای موافقت‌نامه البکر و ملامصطفی را پیروزی خلق کرد به شمار آوردند تنها به حمله بر دولت عراق ادامه دادند و "کردهای فداکار و جانباز" را از غدر حکومت بعث برحذر داشتند. روزنامه اطلاعات در ۲۱ اسفند ۱۳۴۸ چنین نوشت: "شرکت وزرای کرد در کابینه ائتلافی عراق از شروط مصالحه‌ای است که بر اساس آن کردستان عراق از نوعی خودمختاری برخوردار می‌شود. جنگ‌های خونین چندین ساله میان دولت مرکزی و عشایر کرد تحت شرایطی خاتمه می‌پذیرد... این

تبریک به برادران کرد آریائی نژاد

جناب آقای هویدا نخست‌وزیر محبوب ، جناب آقای اردشیر زاهدی وزیر محترم امور خارجه ، جناب آقای منصور وزیر محترم اطلاعات
صفه بزاز موفقیت برادران کرد آریائی نژاد را درمورد گرفتن حقوق حقه خود از حکومت جابر یعنی عراق تبریک عرض میکنیم و امیدواریم که پیوسته موفق و پیروز باشند.
ش ۲۰۴
صفه بزاز یزد

جناب آقای هویدا نخست‌وزیر محبوب ، جناب آقای اردشیر زاهدی وزیر محترم امور خارجه ، جناب آقای منصور وزیر محترم اطلاعات

صفه شیرینی‌ساز یزد باکمال خوشوقتی از اینکه برادران کرد آریائی نژاد پس از ۹ سال مبارزه باحکومت جابر عراق موفق شدند خواسته‌های ملی و نژادی خود را عادلانه تحقق بخشند موجب خوشوقتی مردم جهان است ، بنوبه خود برادران آریائی نژاد کرد و همه ملت‌های آریائیزاد و ملت ایران تبریک عرض نموده آرزو مندیم هنگام باکلیه مردم ایران حافظ جهانی صلح جهان باشیم .
ش ۲۰۳

اخذ امتیازات برادران کرد آریائی نژاد از حکومت جابر عراق موجب مسرت ملت ایران است . کشاورزان شهرستان بهشهر این پیروزی را به برادران کرد عراقی خود تبریک گفته و کلبه‌های آنانرا خواستارند .
رئیس شورای کشاورزی بهشهر - اشرفی
ش ۲۰۱

جناب آقای هویدا نخست‌وزیر محبوب ، جناب آقای اردشیر زاهدی وزیر محترم امور خارجه ، جناب آقای منصور وزیر محترم اطلاعات

صفه خرازی فروش بزم موفقیت برادران کرد آریائی نژاد خود را که توانسته پس از ۹ سال مبارزه بی کبر حقوق حقه خود را از حکومت جابر یعنی عراق بگیرند تبریک میکنیم و آرزو مندیم هنگام باکلیه مردم ایران تحت رهبری خرمندانان شیرینار انساندوست حافظ جهانی صلح جهان باشیم .
ش ۲۰۵
صفه خرازی فروش یزد

جناب آقای هویدا نخست‌وزیر محبوب ، جناب آقای اردشیر زاهدی وزیر محترم امور خارجه ، جناب آقای منصور وزیر محترم اطلاعات

صفه خیاط و لباسبوی یزد باکمال خوشوقتی از اینکه برادران کرد آریائیزاد پس از سالیان دراز مبارزه و فداکاری موفق گردیدند خواسته‌های ملی و نژادی خود را عادلانه تحقق بخشوده و این موفقیت معلما موجب خوشوقتی مردم جهان است ، بنوبه خویش برادران آریائیزاد کرد و همه ملت‌های آریائیزاد و ملت ایران تبریک عرض میکنیم .
ش ۲۰۲
صفه خیاط و لباسبوی یزد

پیروزیهای چشم گیر برادران کرد آریائی نژاد از لحاظ اخذ امتیازات قابل ملاحظه از حکومت جابر عراق موجب سرور و شادمانی ملت ایران است کارکنان شهرداری و اهالی بهشهر ضمن عرض تبریک توفیق بیشتر آنان را از درگاه خداوند مسئلت دارند .
شهردار بهشهر - مهندس انوش توکلی
ش ۱۹۹

تبریک به برادران کرد آریائی نژاد

تهران - جریده شریفه کیهان
از اینکه برادران کرد شمال عراق که از نژاد تبار تاجیب آریائی هستند موفق شدند دولت جابر یعنی عراق را محصور سازند بخواسته آنان تمکین نماینده موجبات شادی بوده و این موفقیت را بکردهای نجیب هم نژاد تبریک میکنیم .
از طرف شرکت گوشت تبریز : خلیل یوزاحمدی - حاج کاظم اسلام - جمال گزاری - حمید صوفی - میرزا مهدی جعفری - علی فرهاد - حسن قربانپور - محمد ابراهیمی رنجبر - علی ستاری - بیوک امبدآزری - حمید قصابزاده - حمید تقی پور - محمد قصاب نوروزی - حسین اندادی - میرجواد نصر جدید - حاج رضا قربانگوراب - میر مهدی صفانجیراده - میرحسن نوبخت - محمد صحرایی - حاج حسین جباری - رضا قصاب نقاشی
ش ۴۰۶

جناب آقای هویدا نخست‌وزیر محبوب ، جناب آقای اردشیر زاهدی وزیر محترم امور خارجه ، جناب آقای منصور وزیر محترم اطلاعات

صفه میدان دار و میوه فروش یزد باکمال خوشوقتی از اینکه برادران کرد آریائیزاد پس از ۹ سال مبارزه با حکومت جابر عراق موفق شدند خواسته‌های ملی و نژادی خود را عادلانه تحقق بخشند و این موفقیت مسلم موجب خوشوقتی مردم جهان است ، بنوبه خود به برادران آریائیزاد کرد و همه ملت‌های آریائیزاد تبریک میکنیم .
صفه میدان‌دار و میوه‌فروش یزد

جناب آقای هویدا نخست‌وزیر محبوب ، جناب آقای اردشیر زاهدی وزیر محترم امور خارجه ، جناب آقای منصور وزیر محترم اطلاعات

صفه فخر یزد باکمال خوشوقتی از اینکه برادران کرد آریائیزاد پس از سالیان دراز مبارزه و فداکاری موفق گردیدند بخواسته‌های ملی و نژادی خود را عادلانه تحقق بخشوده و این موفقیت مسلمانا موجب خوشوقتی مردم جهان است بنوبه خویش به برادران آریائیزاد کرد و همه ملت‌های آریائیزاد و ملت ایران تبریک عرض میکنیم
صفه فخر یزد

پیروزی اکرام را که از نژاد آریائی هستند بر ارتش عراق سیمیمانه برادران کرد خود تبریک میکنیم رفاه و ترقی و سعادت برادران کرد را از خدای بزرگ مسئلت داریم.
صفه میوه‌فروشان خرم آباد لرستان - خیابان پهلوی جنب مسجد آراسته نوروز نخودی - حسین درفش - مراد امیری - سیدخدا صفحانی - کس علی قربانی - امیرصف جعفر بابائی - غلام گودرزی - علیرضا رسانی

روزنامه شریفه کیهان

پیروزی درخشان اخیر کردهای امیل آریائی نژاد شمال عراق در مقابل دولت یعنی و جابر عراق موجب خوشحالی و مسرت قلمی ما بوده این موفقیت را به برادران کرد هم نژاد خود سیمیمانه تبریک میکنیم .
هیئت مدیره سندیکای کامیونداران آذربایجان شرقی
ش ۴۰۰

روزنامه وزین کیهان

باکمال مسرت پیروزی درخشان کردهای شمال عراق را در مقابل دولت عاصی و یعنی عراق تبریک گفته و آرزوی موفقیت بیشتری را برای هم نژادان کرد آریائی نژاد مشتاداریم .
از طرف کامیونداران سراب - بیوک فرغانی
ش ۴۰۱

باکمال افتخار قاضی کارگران صنعت نفت خوزستان پیروزی اکرام نژاد آریادا بر حکومت یعنی عراق سیمیمانه تبریک میکنیم .
از طرف هیئت مدیره سندیکای شماره ۳ کارگران صنعت نفت اهواز - ابراهیم ابتدائی
ش ۴۰۲

پیروزی و کوششهای برادران آریائی کرد که با شهامت و دلیری در مقابل حکومت جابر یعنی عراق ایستادگی نمودند ناشامه موفقیت کامل را در آغوش گرفتند . این پیروزی بزرگ را بنام آریائیان بخصوص اکرام دلیر عراق تعجبت میکنیم .
از طرف کارفرمایان صف خیاز خرم آباد لرستان - عاقل - مقدم - میرزائی - باقری
ش ۴۰۳

روزنامه وزین کیهان

پیروزی اخیر کردهای شمال عراق که از نژاد امیل آریائی میباشند در مقابل دولت جابر یعنی ما موجب خوشحالی و مسرت اینجانبان بوده و این موفقیت را به برادران کرد هم نژاد تبریک میکنیم .
نماینده صف قانونی سراب - علی ژاله‌بند
ش ۴۰۵

روزنامه شریفه کیهان

پیروز باد مبارزه آزادی طلبانه کردهای شمال عراق موفقیت برادران هم نژاد آریائی را از صمیم قلب تبریک گفته و آرزوی موفقیت بیشتری را در مقابل ظلم و ستم دولت عاصی و جابر یعنی عراق داریم .
نماینده اصناف سراب - حاجی رشید رزاقی
ش ۴۰۴

کتاب روزنامه ۱۳۴۵

ش ۱۹۹
ش ۲۰۱
ش ۲۰۲
ش ۲۰۳
ش ۲۰۴
ش ۲۰۵

ولی در دوران تاریخی کنونی سرانجام هر حرکتی در بستر عمومی تحول، به سوی تثبیت و تقویت عوامل بر شمرده خواهند رفت. این است که ارزیابی‌ها و بررسی پدیده‌های اجتماعی را باید در این بستر مورد پژوهش قرار داد. رویدادهای جدا از این وضعیت وجود خارجی ندارند. با توجه به خصلت دورانی که در آن زندگی می‌کنیم نقش و مقام امپریالیسم در تحولات اجتماعی آشکار می‌شود.

- رفیق فروتن در رابطه با مسئله امپریالیسم و ارتجاع داخلی از یک دیوار چین بین آنها حرکت می‌کرد و این دو قطب را مطلق می‌گردانید. وی در مورد امپریالیسم بر این نظر بود که امپریالیسم عامل خارجی است و شاه عامل داخلی. برای نجات ایران باید شاه را سرنگون کرد. اینکه ممکن است وضعیت ایران به شرایطی نظیر ویتنام بدل شود و به دخالت مستقیم امپریالیسم منجر گردد، برای تحلیل همه جانبه منتفی بود. اینکه آمریکا با داشتن ۵۰ هزار مستشار آمریکائی و نفوذ در ارتش و ساواک تا به چه حد می‌تواند به طور مکانیکی به عنوان "عامل" خارجی قلمداد شود، همیشه مورد بحث بود. قاسمی اعتقاد داشت که این اصل دیالکتیکی را نباید به یک رابطه مکانیکی بدل کرد و مسئله سرنگونی رژیم شاه را مجزا از مبارزه با امپریالیسم و تبعات آن طرح نمود. تاریخ نشان داد که در کنفرانس گوادلوپ بعد از چراغ سبز امپریالیست‌ها که ناشی از ترس آنها از اوج مبارزه مردم بود، شاه چمدان‌های خود را بست و رفتنی شد و آنوقت به دستور آنها ارتش شاهنشاهی برای ممانعت از جنگ مسلحانه‌ی مردمی به رهبری خمینی تمکین کرده و تسلیم شد و به "پایان انقلاب" نقطه اختتامی گذارد. امپریالیسم در آن زمان ناچار بود بین "بد" و "بدتر" که انتخاب بین نیروهای مذهبی بورژوائی و نیروهای مترقی انقلابی بود یکی را انتخاب کند و کرد. این بی توجهی به مقام امپریالیسم و تاثیر فزاینده وی در جهان هم در حل مسئله ملی، هم در مسئله حل مسئله ارضی و هم در سایر زمینه‌ها نیز بروز کرد.

۲- مقام امپریالیسم

در بررسی مقام امپریالیسم نمی‌توانیم به آن کم بهاء دهیم و توجه نداشته باشیم که امپریالیسم آمریکا با نفوذ روز افزونش و دامنه قدرتش در جهان به نیروئی غیرقابل اغماض در تحول ممالک بدل شده و توسط پایگاه‌های داخلی‌اش در این کشورها به عامل مهمی در محاسبات سیاسی به حساب آمده و نقش تعیین کننده‌ای در سیمای سیاسی جهان ایفاء می‌کند. امپریالیسم حتی برای پیشبرد مقاصدش به تجاوز مستقیم دست می‌زند و سیر تکامل طبیعی ممالک را با به زیر سلطه درآوردن آنها منحرف می‌نماید. امپریالیسم از طریق عواملش در ایران به یک نیروی داخلی در تحولات ایران بدل شده و در ایران در زمان شاه، به هیات حاکمه امر و نهی می‌کرد. ارتش در اختیار آنها بود و سازمان امنیت را اداره می‌کرد. مبارزه برای سرنگونی شاه بدون مبارزه علیه امپریالیسم امکان نداشت. امپریالیسم آمریکا عامل فشار برای اصلاحات ارضی نو استعماری در ایران است.

روشن است که مبارزه ضد رژیم حتما باید با مبارزه ضد امپریالیستی تلفیق و تکمیل یابد و نمی‌شود آنها را مکانیکی از هم جدا کرد. این نوع تلقی نسبت به مبارزه مردم در ایران با مضمون ضد امپریالیستی، طبیعتاً پیوند میان مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک را تقویت می‌کند و مبارزه برای کسب زمین توسط دهقانان را که یک مبارزه دموکراتیک است با درونمای مبارزه ضد امپریالیستی ترسیم می‌نماید.

خصلت دورانی را که ما در آن مبارزه خویش را به پیش می‌بریم، مبارزه علیه امپریالیسم جهانی، و انقلاب پرولتری برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و پیشروی به سمت سوسیالیسم تعیین می‌کند. در مرکز این تحولات طبقه کارگر قرار دارد که مبارزه‌اش مضمون عمده این تحولات و سیر عمده تکامل و خصوصیات عمده این محیط تاریخی را رقم می‌زند. هر رویداد تاریخی در جهان تنها در بستر این دوران در جریان است و از نوسانات و گرمای آن متأثر می‌گردد. این بدان مفهوم است که رویدادهای اجتماعی به این مفهوم جانبدار و طبقاتی بوده و در تحلیل نهائی در خدمت سیر تحولات تاریخی قرار دارند. البته نمی‌شود منکر آن شد که حرکت‌های قِسمی کوتاه یا دراز مدت، رو به جلو و یا حتی رو به عقب هرگز روی نخواهد داد.

سرنگون کردن سلطه امپریالیسم، زیرا طبقه مالکین فتودال پایگاه اجتماعی عمده سلطه امپریالیستی در چین است و دهقانان ارتش عمده انقلاب چین هستند. بدین ترتیب این دو وظیفه اصلی مختلف یعنی انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک مجموعه واحدی را تشکیل می‌دهند."

۳- قسمت مربوط به تضاد منطقه توفان‌ها با امپریالیسم و قیام خلق‌ها، بسیار به جاست که با ذکر جنگ ویتنام به طور کلی جنگ هندوچین بر ضد امپریالیسم آمریکا و نیز با ذکر مبارزات خلق‌های عرب و به ویژه خلق فلسطین بر ضد اسرائیل و امپریالیسم آمریکا تقویت شود. برنامه ما که در شرایط امروزی نوشته می‌شود نمی‌تواند این دو امر بزرگ تاریخی را در قسمت تحلیل اوضاع جهانی در برداشته باشد.

۴- در صفحه ۱۴ نوشته شده است: "انقلاب ملی و دموکراتیک به رهبری طبقه کارگر همان انقلاب دموکراتیک نوین است که به انجام وظایف انقلاب در این مرحله، راه تکامل جامعه را به سوی سوسیالیسم خواهد گشود. به این معنی انقلاب دموکراتیک نوین ایران بخشی از انقلاب پرولتاریائی جهانی است."

از این عبارت معلوم می‌شود که انقلاب ملی و دموکراتیک ایران از آن جهت بخشی از انقلاب پرولتاریائی جهانی است که راه تکامل جامعه را به سوی سوسیالیسم خواهد گشود. ولی آنقدر که من تا امروز فهمیده‌ام بعد از انقلاب کبیر اکتبر شوروی که جهان بلامنازع امپریالیسم تقسیم شد هر انقلابی که بر سیستم امپریالیستی ضربه وارد سازد، اگر چه تحت رهبری طبقه کارگر نباشد (امری که پیروزی کامل انقلاب ملی و دموکراتیک را غیرممکن می‌گرداند) بخشی از انقلاب پرولتاریائی جهانی است.

رفیق مائوتسه‌دون در اثر خود: "دموکراسی نوین" می‌گوید: انقلاب جهانی سوسیالیستی "نیروهای عمده‌اش پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری است و متحدینش خلق‌های ستمکش مستعمره‌ها و نیمه‌مستعمره‌ها. این مهم

برخی از نظریات اکبر در باره طرح برنامه در جلسه ۷ نوامبر ۱۹۷۰

۱- به نظر من افشاء امپریالیسم آمریکا در برنامه ما در قسمت مربوط به ایران جای بایسته خود را اشغال نمی‌کند. از این جهت به نظر من به جاست که پاراگراف سوم و چهارم صفحه ۱۱ راجع به امپریالیسم در ایران بسط داده شود.

۲- همچنین به نظر من به اهمیت جنبه ضدامپریالیستی انقلاب ایران در برنامه حاضر مقام شایسته داده نشده است. در صفحه ۱۵ در بیان ارتباط میان انقلاب دهقانی و انقلاب ضدامپریالیستی (ملی) چنین گفته شده است: "بدون انقلاب دهقانی از انقلاب ملی سخنی هم نمی‌تواند به میان آید". این عبارت البته از آن لحاظ که معین می‌کند که بدون تجهیز دهقانان و کشاندن آنها به انقلاب ملی و دموکراتیک نمی‌توان این انقلاب را به پیروزی رسانید صحیح است ولی رابطه میان انقلاب دهقانی و ملی و ضدامپریالیستی را به روشنی معین نمی‌کند. از این جهات من پیشنهاد می‌کنم که در اینجا از تحلیل رفیق مائوتسه‌دون در بیان این رابطه استفاده شود. رفیق مائوتسه‌دون در اثر خود: "انقلاب چین و حزب کمونیست چین" (ص ۲۸) می‌گوید: "این وظیفه از یک طرف عبارتست از اجرای انقلاب ملی که هدف آن رهائی از یوغ امپریالیسم خارجی است و از طرف دیگر اجرای انقلاب دموکراتیک است که هدف آن رهائی از مالکین فتودال در داخل کشور است. ولی بین این دو وظیفه همانا مهم‌تر انقلاب ملی است که هدفش واژگون کردن امپریالیسم است. این دو وظیفه بزرگ انقلاب چین با یکدیگر پیوند دارند. بدون واژگون کردن سلطه امپریالیسم نمی‌توان سلطه طبقه مالکین فتودال را از بین برد. زیرا امپریالیسم آن قدرت اساسی است که از آن طبقه پشتیبانی می‌کند. از طرف دیگر اگر به دهقانان برای سرنگون کردن طبقه مالکین فتودال کمک نشود نه در تشکیل ارتش انقلابی نیرومند توفیق حاصل خواهد شد و نه به

دموکراتیک نوین را در کلیه جهات: با کشورهای سوسیالیستی، با کشورهای دارای سیستم اجتماعی مختلف و با سیاست تجاوزطلبانه امپریالیسم و مبارزات انقلابی خلق‌ها روشن می‌گرداند. خوبست که ما نیز فرمولی با چنین مضمون روشن در برنامه بیاوریم یکشنبه ۸ نوامبر ۱۹۷۰ - اکبر

نیست که در نزد این خلق‌ها چه طبقاتی، چه احزابی و یا چه اشخاصی در انقلاب شرکت می‌جویند، و باز این مهم نیست که آنها آگاه بر این نکته که ما تشریح کردیم باشند یا نباشند. کافی است که آنها با امپریالیسم به مخالفت برخیزند برای اینکه انقلابشان به صورت بخشی از انقلاب جهانی سوسیالیستی درآید و متحدین انقلاب مذکور گردند" (جلد ۲ منتخبات به زبان فرانسه - ص ۴۷۱).

از این جهت به نظر من بهتر است که در عبارت برنامه ما کلمه "بدین معنی" حذف شود.

۵- در ص ۱۵ نوشته شده است که "کارگران کشاورزی که تعداد آنها در سال‌های اخیر افزایش یافته پیشروترین قشر دهقانانند". اما کارگران کشاورزی را باید جزو پرولتاریا محسوب داشت نه دهقانان. رفیق مائوتسه‌دون در اثر خود: "انقلاب چین و حزب کمونیست چین" (ص ۴۰-۴۱) آنجا که پرولتاریای چین را توصیف می‌کند می‌گوید: "پرولتاریای چین تشکیل می‌شود از... عده کثیری پرولتاریای روستائی (کارگران کشاورزی) و پرولترهای دیگر در شهر و در ده". بنا بر این به نظر من بهتر است به جای "پیشروترین قشر دهقانان" نوشته شود: "پیشروترین قشر روستا".

۶- در صفحات ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ که نیروهای محرک انقلاب ایران هر کدام جداگانه مشخص شده‌اند شایسته است که پاراگراف کوتاهی هم در باره بورژوازی ملی و خصلت دوگانه آن نوشته شود. به این طریق لزوم رهبری طبقه کارگر در انقلاب و حفظ استقلال حزب این طبقه در جبهه روشن‌تر خواهد شد.

۸- در قسمت سیاسی خارجی دولت دموکراتیک نوین به نظر من بهترین فرمول آنست که در گزارش رفیق لین‌بیائو به کنگره نهم حزب کمونیست چین (ص ۱۱۶) و در "پیشنهاد در باره خط‌مشی اصلی جنبش بین‌المللی کمونیستی" در بند ۱۶ (ص ۳۷ متن فارسی) آمده است و روابط دولت

عده نسبتی نیکند. از آنست که اگر چه آن با سرگرمی کردن عده باکن فرمالی گنگ نند نه نفس ازین
 بنده با سرگرمی ازین حال خواهد شد و نه سرگرمی کردن عده با سرگرمی ، زیرا طبقه باکن فرمالی ، بلکه ازین عده
 عده با سرگرمی ازین است و درین است ازین عده نسبت بهین پسند . هیچ ترتیب این عده نسبت بهین نسبت بهین
 قی درین است که اگر یک برگرد و هر سرگرمی برین .

۳- نسبت به با عده نسبت به آن با سرگرمی و عده نسبت بهین ، در این است که اگر یک برگرد
 گنی نسبت به این عده با سرگرمی ، زیرا با عده نسبت بهین عده نسبت بهین با سرگرمی نسبت بهین
 بنده با سرگرمی ازین است که هر چه عده با سرگرمی ، عده نسبت بهین عده نسبت بهین
 ۴- عده نسبت بهین عده نسبت بهین ، عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین
 که این عده نسبت بهین عده نسبت بهین ، عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین
 این عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین

از این عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین
 عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین
 عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین
 عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین

نظریات اکبر در باره طرح برنامه در جلسه ۷ نوامبر ۱۹۷۰

۱- مزاج عده با سرگرمی عده با سرگرمی عده با سرگرمی عده با سرگرمی عده با سرگرمی عده با سرگرمی
 از عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین
 ۲- عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین

۳- عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین
 عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین
 عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین
 عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین

۴- عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین
 عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین
 عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین
 عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین عده نسبت بهین

۱۲۶

این بار بزرگترین جنبش است (۱۳۱۵) در «سینود» با هدفی برای جنبش بین المللی کمونیستی»
 در ۱۹۱۴ (۳۷ قق قی) آریست در پاریس در آن وقت در آن وقت در آن وقت : بزرگترین جنبش است
 بزرگترین جنبش است در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 بزرگترین جنبش است در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت

کمیته ۱۹۷۰
 ۱۹۷۰

۱۲۵

۱- این بار بزرگترین جنبش است : «در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت»
 ۲- این بار بزرگترین جنبش است : «در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت»
 ۳- این بار بزرگترین جنبش است : «در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت»
 ۴- این بار بزرگترین جنبش است : «در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت»
 ۵- این بار بزرگترین جنبش است : «در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت»
 ۶- این بار بزرگترین جنبش است : «در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت»
 ۷- این بار بزرگترین جنبش است : «در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت»
 ۸- این بار بزرگترین جنبش است : «در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت»

مستعمره بودن ایران خاتمه دهد، باید به مبارزه‌ای برای استقرار سوسیالیسم در ایران تحول و تکامل یابد. **مرحله انقلاب ایران، ملی و سوسیالیستی است.**

این نظریات را رفیق فروتن نمی‌پذیرفت. رفیق فروتن جامعه ایران را نیمه مستعمره و نیمه فئودالی ارزیابی می‌کرد و معتقد بود که مسئله ارضی در ایران حل نشده و به نقش امپریالیسم آمریکا در حل مسئله ارضی به عنوان عامل خارجی کم بهاء می‌داد. وی بر آن بود حل مسئله ارضی هنوز در دستور کار نیروهای انقلابی است و به این جهت تئوری راه محاصره شهرها از طریق دهات و تکیه بر نیروی عمده انقلاب که دهقانان باشند، هنوز به قوت خویش باقی است. البته رفیق فروتن نیز به رشد نسبی سرمایه‌داری در ایران اعتقاد داشت و پیروزی انقلاب را تنها با تکیه به دهقانان و بدون مبارزه زحمتکشان در شهر و تکیه به کارگران که تعدادشان در ایران بیش از چین آن زمان بود نادرست می‌دانست.

رفیق قاسمی در سال ۱۹۶۹ برای اطلاع سایر رفقا نظریه خویش را در برخورد به مساله ارضی تقدیم هیات مرکزی کرد. رفیق در این زمینه مطالب تئوریک دیگری نیز عرضه کرد که به نوع اصلاحات پروسه در روسیه برمی‌گشت. وی گرچه در اوایل تحولات ارضی به نیمه فئودالی بودن جامعه ایران اعتقاد داشت ولی همانگونه که گفتیم بعد از مرحله سوم اصلاحات ارضی در نظریات وی تغییر ایجاد شد. ولی علی‌رغم این رفیق قاسمی نظریات خویش را به جلسه هیات مرکزی نیاورد و روی آنها پافشاری نکرد تا در این زمینه سازمان حتما به اظهار نظر بپردازد و تصمیمی مطابق میل رفیق قاسمی بگیرد. برای وی وحدت سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در درجه اول اهمیت قرار داشت و دورنمای موفقیتی در پذیرش نظریات خویش نمی‌دید با توجه به سطح جنبش نمی‌دید. در این زمینه دو عامل مهم بود عامل نخست ارتقاء سطح آگاهی اعضای هیات مرکزی تا توانائی بحث علمی در این زمینه را داشته باشند و عامل دوم گذشت زمان و داده‌های جدید بود که بتواند نقش اقناع‌کننده‌ای داشته باشند.

۳- حل مسئله ارضی و ماهیت انقلاب ایران

رفیق قاسمی اصلاحات ارضی را یک اقدام ضدانقلابی و نواستعماری با فشار امپریالیسم آمریکا به طبقه حاکمه ایران برای تضعیف فئودالیسم به خاطر جلوگیری از انقلاب دهقانی می‌دانست. در اینجا امپریالیسم آمریکا نقش تعیین‌کننده بازی می‌کرد، تا توسط عوامل داخلی خود، مسئله ارضی راه به ضرر جنبش دهقانی، از بالا حل کند. به این جهت علی‌رغم اینکه وی معتقد بود این اصلاحات ارضی جامعه ایران را به سوی سرمایه‌داری و به ضرر مناسبات فئودالی متحول می‌کند و این امر از بالا صورت گرفته است، ولی ماهیت آنرا **نواستعماری** و ضدانقلابی ارزیابی کرده و این ادعا را که اصلاحات ارضی نواستعماری به طور عینی "مثبت" و "انقلابی" است قبول نداشت. وی این نوع برخورد را غیردیالکتیکی و جدا کردن جزء از کل می‌دانست. این شیوه تحلیل به آنجا منجر می‌شد که دیگر سخن بر سر ماهیت استعماری و ارتجاعی رژیم محمدرضا شاه در کار نبود بلکه همیشه نظر به این بود که ما در اعمال این مستبد به دنبال نکات "مثبت" گشته ماهیت وی را نادیده گرفته و خود را سرگرم مسایل انتزاعی و انحرافی بگردیم. وی معتقد بود، حال اگر ایران را کشوری نیمه مستعمره و نیمه فئودال ارزیابی کنیم و معتقد باشیم اصلاحات ارضی توانسته است سرمایه‌داری را در ایران کاملا و یا به طور عمده مستقر سازد در آن صورت دو تضاد اساسی در جامعه ایران عبارتند: تضاد با امپریالیسم و تضاد با سرمایه‌داری، یعنی تضاد خلق با امپریالیسم و تضاد میان کار و سرمایه. بر اساس نظر رفیق قاسمی انقلاب ایران باید به دو وظیفه اساسی پایان می‌داد. حل تضاد با امپریالیسم برای پایان دادن به نیمه مستعمره بودن ایران و حل تضاد کار و سرمایه برای نیل به سوسیالیسم در ایران. از نظر رفیق قاسمی مسئله ارضی بعد از اجرای مرحله سوم اصلاحات ارضی در ایران به طور عمده حل شده است. حل مسئله ارضی از بالا به شیوه پروسه انجام گرفته است. هدف از حل مسئله ارضی یک اصلاحات نو استعماری برای جلوگیری از انقلاب دهقانی بوده است و لذا به این مفهوم سیاسی ضدانقلابی است. ایران کشوری سرمایه‌داری است که در زیر سلطه امپریالیسم آمریکا قرار دارد، مبارزه مردم ایران در عین اینکه مبارزه‌ای ملی است تا به نیمه

آنهاست. اینکه سازمان‌های توده‌ای و یا حرفه‌ای و صنفی، سازمان‌های دموکراتیک اند و اهدافشان اهداف حزبی نیست و در چارچوب مناسبات حاکم باید فعالیت کنند، امر روشنی است، ولی بی‌توجهی به سیر تحول مبارزه مردم و تاثیراتش در سازمان‌های صنفی، حزب را از کسب رهبری در مبارزه عمومی مردم که باید توسط همین تسمه‌های ارتباطی تامین شود، باز می‌دارد و از توده‌ها عقب می‌اندازد. در عین حال نباید فراموش کرد و اجازه داد که مرز میان سازمان‌های هوادار کسب قدرت سیاسی و تشکل‌های صنفی و حرفه‌ای که در چارچوب مناسبات حاکم فعالیت می‌کنند مخدوش شود. یعنی نباید حزب سیاسی را با سازمان توده‌ای یکی کرد. این اختلاط می‌تواند به امر کسب رهبری توسط سازمان رهبری کننده خدشه وارد آورد و لزوم تشکیل سازمانی با هدف کسب قدرت را به زیر پرسش ببرد.

در اینجا شاید لازم باشد من نظریات خودم را به عنوان کسی که در فعالیت کنفدراسیون مستمرا شرکت داشت و یک سال نیز دبیر کنفدراسیون جهانی بود به گونه دقیق‌تر بیان کنم که متکی بر تجربه شخصی بوده و برای آینده مبارزه نسل آتی مفید خواهد بود.

سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان به صراحت روشن کرد که با طرح مسایل ایدئولوژیک و سیاست‌های خاص سازمان‌های سیاسی در مجامع و ارگان‌های کنفدراسیون جهانی مخالف است. مخالفت با طرح سیاست‌های خاص سازمان به مفهوم مخالفت با طرح سیاست‌های دانشجویی توفان در کنفدراسیون نیست. شعبه دانشجویی توفان سیاست‌هایی را که باید به تقویت کنفدراسیون جهانی و ارتقاء سطح آگاهی سیاسی آن منجر شود بحث، تنظیم و تدوین نموده و در اختیار رفقای سازمانی قرار می‌دهد که آنها موظف به اجرای آن می‌باشند. طبیعتاً در این برنامه دانشجویی جنبه طبقاتی و مضمون مبارزه‌ای که باید به نهضت کارگری خدمت کند مد نظر قرار می‌گیرد. در این عرصه به سیاست سنجیده و هشیارانه نیاز هست. مثلاً بحث بر سر ماهیت امپریالیسم، شناخت آن و راه نابودی آن الزاماً یک مبارزه کمونیستی نیست ولی پافشاری برای تعمیق این شناخت که به آگاهی سیاسی و طبقاتی یاری می‌رساند بخشی از سیاست دانشجویی ما بود. البته می‌شود "چپ" روانه سینه سپر کرد و مدعی شد که باید در ارگان‌های کنفدراسیون جهانی از لنین نام برد و به اثر معروفش به نام "امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری" اشاره نموده و همه دانشجویان را برای پذیرش این نظریات دعوت کرد.

کنند. این تاکتیک سازمان توفان موثر واقع شد و بخش سره از ناسره را در درون کنفدراسیون جهانی از هم تفکیک کرد. در درون توفان حتی برای ایجاد شفافیت بیش‌تر و رهنمود روشن‌تری برای مبارزه رفقای سازمانی مفهوم مبارزه سیاسی مورد بحث قرار گرفت و روشن‌تر گشت. به نظر ما کنفدراسیون جهانی به مفهوم وسیع کلمه یک سازمان سیاسی نیز هست زیرا در دنیای امروز ما با مفاهیم اجتماعی غیرسیاسی روبرو نیستیم ولی کنفدراسیون جهانی به مفهوم محدود کلمه سیاسی نیست. مفهوم محدود کلمه یعنی مفهوم حزبی و نه عمومی. ما بر این نظر بودیم که باید میان ماهیت سیاسی دو سازمانی که در سطوح مختلف اجتماعی فعالیت می‌کنند فرق گذارد. اتحادیه حرفه‌ای دانشجویی هدفش کسب قدرت سیاسی نیست علی‌رغم این که فعالیت سیاسی نموده و به مفهوم وسیع کلمه سیاسی است. ولی سازمان سیاسی به محدود کلمه یک تشکیلات حزبی است که هدفش کسب قدرت سیاسی است و لذا نیازی نیز ندارد که ترکیب اعضایش را فقط از دانشجویان انتخاب کند. هر فرد از هر قشر و طبقه‌ای که با برنامه و اساسنامه این حزب موافق باشند می‌توانند به عضویت این حزب درآیند. این نظریاتی بود که سازمان توفان در مورد ماهیت سیاسی کنفدراسیون جهانی تدوین کرد. البته باید پذیرفت که این دست‌آورد یک شبه به وجود نیامد و محصول مبارزه درونی و بیرونی توفان بود. باید از یک فرآیند سخن گفت.

در مورد تاثیرپذیری کنفدراسیون از جذر و مدهای جنبش مردم و ماهیت پویائی آن و چگونگی درک از نوع فعالیت سوسیالیستی در درون کنفدراسیون جهانی که در نامه رفیق قاسمی نیز به آن اشاره شده است باید برای شفافیت مسئله و نظر قطعی توفان به تشریح بیش‌تر موضوع بحث دست زد.

رفیق قاسمی بر این نظر بود که در جنبش دانشجویی نباید در جا زد و به فعالیت در چارچوب قانون اساسی نظر داشت و مدعی شد سازمان‌های توده‌ای هرگز و در هیچ شرایطی به مبارزه برای سرنگونی رژیم‌ها دست نمی‌زنند. از نظر قاسمی گرچه که سازمان‌های صنفی اساساً باید در کادر مناسبات موجود برای بهبود شرایط زیست خویش فعالیت کنند و امر کسب قدرت سیاسی در دستور کارشان نیست، ولی نمی‌توان از آن یک دگم ساخت. حد تحول و تکامل آنها وابسته به تکامل، رشد و سطح مبارزه عمومی مردم و جنبش عمومی سراسری در کشور

در روسیه تزاری سوسیال دموکرات‌ها ممنوع نبودند و در مجلس نمایندگان روسیه یعنی در دومای تزار شرکت می‌کردند، فراکسیون خود را داشتند و نمایندگان آنها نیز به همین نام نامیده می‌شدند و نیازی نداشتند از ترس تعقیب و سرکوب پلیس و یا ژاندارم‌ها، نظریات خویش را پنهان کرده و یا آن را با استعاره بیان کنند. به این جهت دست آنها در جنبش دانشجویی نیز برای تبلیغ نظریاتشان باز بود. سوسیال دموکرات‌ها حتی می‌توانستند در کنار سازمان عمومی دانشجویی سازمان مستقل دانشجویان سوسیال دموکرات با برنامه روشن دانشجویی خود را تاسیس کرده به تبلیغ نظریات دانشجویی سوسیال دموکراتیک حتی در مجامع عمومی، علنی و رسمی بپردازند. روشن است که دانشجویان سوسیال دموکرات دیگر قادر نبودند همه دانشجویان را در بر گرفته و بر تقویت کمی جنبش دانشجویی تکیه کنند زیرا بخش مربوط به خود را با کیفیت برتر جدا کرده بودند. البته فراموش نکنیم که آنچه امکانش در جنبش دانشجویی به عنوان یک اتحادیه صنفی و حرفه‌ای وجود داشت در زمینه فعالیت کارگری غیرممکن می‌نمود. زیرا نه درست بود و نه در عمل چنین امکانی وجود داشت که اتحادیه کارگری حرفه‌ای روسیه را که فقط باید کارگران را حتی با سطوح نازل و عقب‌مانده در بر می‌گرفت، سطح آگاهی آنها را ارتقاء داده، آنها را به تشکل و حمایت از حقوق صنفی و مطالبات عادلانه سوق می‌داد با ایجاد اتحادیه‌های کارگری و یا توده‌ای سوسیال دموکراتیک از توده وسیع غیر سوسیال دموکراتیک کارگران جدا می‌کرد و امکان دسترسی ساده را به کارگران از آنها سلب می‌کرد. ما اتحادیه کارگری کمونیستی نمی‌توانیم ایجاد کنیم که به انزوا کشیده خواهد شد و ارتباطش با توده وسیع کارگران قطع می‌گردد.

به این جهت نمی‌توان نظریات لنین در مورد تاثیرگذاری نظریات سوسیال دموکراتیک بر نهضت دانشجویی، جوانان و یا کارگران را به صورت مکانیکی برداشت کرد و آن را به کنفدراسیون جهانی نیز منتقل نمود. این درک مکانیکی می‌توانست کنفدراسیون جهانی را با توجه به مختصات آن به انشعاب کشانده، فعالیت مهمش را در بسیج دانشجویان، افشاء امپریالیسم و ارتجاع حاکم در ایران تعطیل نموده و مجامع و ارگان‌های کنفدراسیون جهانی را به عرصه تاخت و تاز سازمان‌های سیاسی مدعی کمونیستی بدل کند.

ولی این امر کوچک‌ترین کمکی به جا انداختن نظریات طبقاتی سوسیال دموکراسی لنینی به جنبش دانشجویی نمی‌کند سهل است به آن ضرر هم می‌رساند. سخنان رفیق احمد قاسمی در مورد جنبش جوانان و دانشجویان در روسیه تزاری تنها باید برای سازمان ما از نظر مضمونی و درک رفیق لنین از ماهیت رهبری سیاسی جنبش توده‌ای مورد آموزش قرار گیرد و به بی‌تفاوتی و راست‌روی نسبت به جنبش «بی‌طرف» دانشجویی که مفهومی جز قبول ایدئولوژی جانبدار بورژوازی ندارد خاتمه دهد و گرنه نمی‌شود یک به یک آن شرایط را به وضعیت کنفدراسیون جهانی منتقل نمود.

کنفدراسیون جهانی سازمانی ممنوع و در خارج از کشور بود و نه در داخل کشور و در دانشگاه‌های ایران.

کنفدراسیون جهانی سازمانی علنی و رسمی بوده و در ممالک اروپائی مشروعیت قانونی داشت. کنفدراسیون جهانی در شرایطی فعالیت می‌کرد که جنبش کمونیستی متفرق بوده و در درون آن گروه‌های متعددی وجود داشتند که هرکدام از آنها خود را تنها کمونیست واقعی به حساب آورده و نظریات خود را برحق می‌دانستند در میان دانشجویان به فعالیت پرداخته و یکی از زمینه‌های فعالیت آنها مخالفت با گروه رقیب "کمونیستی" خود در کنفدراسیون جهانی بود.

کنفدراسیون جهانی به این علت که در خارج از کشور حضور داشت یک سازمان سراسری گسترده در ایران که منتخب توده دانشجویان در ایران باشد نبود.

کنفدراسیون جهانی حق فعالیت علنی و یا حتی مخفی در ایران نداشت.

ولی وضعیت جنبش دانشجویی در روسیه تزاری با ایران تفاوت‌های اساسی داشت.

در آن زمان جنبش کمونیستی روسیه به نام جنبش سوسیال دموکراسی روسیه فعالیت کرده و تبلیغاتش در یک راستا سیر کرده و به تشلت و گمراهی فکری جنبش دانشجویی منجر نمی‌شد. دشمنان جنبش دانشجویی متاثر از نظریات سوسیال دموکراسی جناح منشویک‌ها و یا بورژوازی روسیه بودند و جنبش عام دانشجویی باید در تجربه عملی خود به گزینش میان این دو خطامشی دانشجویی تن در می‌داد و نه انتخاب میان نظریات گوناگون و به غایت انحرافی خرده‌بورژوازی که به عنوان کالای تقلبی کمونیستی عرضه می‌شد.

جنبش پائین بوده و متناسب با آن سطح آگاهی توده دانشجوی نیز نازل باشد نمی‌توان شعارها و خواست‌هایی را به جنبش دانشجویی و یا هر سازمان حرفه‌ای تحمیل کرد که همشم برای بدنه این سازمان مقدور نیست. آنوقت شعارها بر اساس ذهنی و دلبخواهی بدون داشتن پشتوانه عملی و به صورت نفهمیده و تحمیلی در ارگان‌ها بازتاب یافته‌اند که درمان هیچ دردی را نمی‌کنند اگر آلام جدیدی به وجود نیآورند. ولی با رشد جنبش مردم و ارتقاء سطح آگاهی نهضت خلق تاثیرات آن نیز در جنبش دانشجویی به عنوان حساسترین شاخک‌های جنبش بازتاب خواهد یافت و آنوقت است که زمین ارتقاء سطوح آگاهی که واقعیت عینی است فراهم گشته است. اگر فعالان سیاسی این واقعیت را نادیده گرفته در مقابل آن با برخورد بروکراتیک ایستادگی کنند، رشد جنبش آنها را به زیر خواهد گرفت و درس‌های آموزنده‌ای به آنها خواهد داد. وقتی جنبش خلق برای سرنگونی حاکمیت به حرکت در آمده و مصمم است توسط سازمان‌های سیاسی حزبی قدرت سیاسی را به کف آورد آنوقت عدم همراهی جنبش دانشجویی با آن به تلاشی موجودیت جنبش دانشجویی متشکل منجر خواهد شد. این پیوند و تحقق دیالکتیکی از طریق اعضای این تشکل یعنی دانشجویان صورت می‌پذیرد ولی به هر صورت به اشکالی بدل نمی‌شود که تفاوت حزب سیاسی با اتحادیه حرفه‌ای از بین برود. به عنوان مثال از فردای هجوم توده‌ها به حکومت اتحادیه‌های حرفه‌ای خود را منحل نموده، اساسنامه و منشور خود را درو نیانداخته و مدعی نمی‌شوند که ماهیت ما تغییر کرده است. اتحادیه حرفه‌ای چه قبل و چه بعد از طغیان مردم اتحادیه حرفه‌ای باقی می‌ماند زیرا جای لازم در یک سطح معین از مبارزه اجتماعی ضروری را اشغال کرده است. این ضرورت حتی بعد از انقلاب نیز از بین نمی‌رود. آنچه نشانه پویایی و متاثر شدن جنبش دانشجویی و سازمان متشکل‌اش در جبهه مبارزه می‌باشد، اعلام حمایت اتحادیه شفاها و کتبا و حضور اعضای اتحادیه از مبارزه مردم است. آن کس که به تشویق، ترغیب و تقویت جنبش دست می‌زند بازهم اتحادیه به مفهوم اتحادیه است و نه به مفهوم حزب سیاسی طبقه معینی برای کسب قدرت سیاسی. اتحادیه حرفه‌ای هرگز در برنامه‌اش نمی‌تواند خواهان کسب قدرت سیاسی باشد و این مرز روشنی است و ما به انتهای رشد و آگاهی سیاسی اتحادیه را تعیین می‌کنند. اعضای که بیش از این از اتحادیه توقع دارند خود شخصا می‌توانند به عضویت احزاب مورد علاقه خود در آیند و نه این

برای رفع این مشکل و ممانعت از غالب شدن نظریات بورژوائی در جنبش دانشجویی باید روش‌های مناسب برای اقناع توده دانشجوی اختراع شده تا از طریق این روش‌های محتاطانه و موثر این توانائی در کادرهای سازمان توفان تقویت می‌گشت تا با اتخاذ روش‌های تبلیغاتی، ترویجی و روشنگرانه در دادن جهت فکری علمی به دانشجویان موفق شوند. به نظر ما در آن زمان می‌شد از طریق فعالیت در عرصه فرهنگی، نگارش مقالات، تدوین کتب و متون، رهبری بحث‌های درون نشست‌های دانشجویی از طریق رهبری شعبه دانشجویی توفان، شرکت فعال در بحث‌های سمینارها، توزیع وسیع توفان ارگان سیاسی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان به صورت مخفیانه به آدرس‌های دانشجویان ایرانی در خارج از کشور و نه تنها اعضاء کنفدراسیون جهانی، و مهم‌تر آن که با معرفی شخصیت‌های دانشجویی فعال، مدیر، صمیمی و مورد تائید، احترام و علاقه توده دانشجوی که تمایلاتشان را به توفان به صورت غیررسمی انکار نمی‌کردند و... در شکل دادن افکار و مضمون طبقاتی آنها موثر افتاد. طبیعتاً سیر رویدادها و تشدید تضادهای جهانی و داخلی در ایران در جهتی سیر می‌کرد که هر روز بیش‌تر از روز قبل صحت نظریات کمونیستی توفان را به اثبات رسانده و این واقعیت تاثیرات غیرمستقیم خود را در درون کنفدراسیون جهانی باقی می‌گذارد.

خلاصه کنم به نظر ما آموزش مضمونی از سخنان لنین به همان نحوی بود که ما به آن عمل کردیم. تاثیرگذاری بر جنبش دانشجویی از طریق کادرها و رهبری سیاسی جنبش دانشجویی و سازمان متشکلش کنفدراسیون جهانی راه درستی بود که در عین حفظ امنیت رفقای حزبی جهت درست حرکت را به دانشجویان منتقل می‌کردیم. در مقابل این نظریات درست ما، نظریات "چپ" روانه و انحرافی اتحادیه کمونیست‌ها ("سازمان انقلابیون کمونیست") قرار داشت که فکر می‌کرد با دفاع علنی از لنینیسم و تبدیل ارگان‌ها و نشست‌های کنفدراسیون جهانی به مجامع کمونیستی قادر است در کنفدراسیون جهانی به نفوذ ایدئولوژی بورژوائی پایان دهد و "همه دانشجویان" را کمونیست نماید. سیاستی که با ورشکستگی کامل به فراموشی سپرده شد.

به نظر من جدا از بحث مربوط به کنفدراسیون جهانی نباید سازمان توده‌ای و حرفه‌ای را ایستا تصور نموده و امکان تحول و ارتقاء سطح شعارهای آن را نادیده گرفت. وقتی سطح مبارزه

مبارزه ضدامپریالیستی و مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه در مرحله‌ای که جنبش عمومی مردم به طور عینی در پی سرنگونی شاه باشند و کل جامعه به صورت میلیونی به حرکت در آمده باشد، جدا می‌کند. وی در این لحظه مفروض تاکتیک معینی را برای انقلاب ایران عرضه نمی‌نمود و چنانچه فرضا رهبری بلامنازع کنفدراسیون جهانی در دستان توفان می‌بود سخنان رفیق فروتن برای تشکیلات ما راهگشا نبوده و رهنمودی از جانب وی جز تسلیم و شاهد سیر رویدادها بودن عرضه نمی‌شد. طبیعتاً بطلان این نظریه و نظریه چپ‌روهایی را که از همان آغاز سال‌های ۱۹۷۰ مدعی بودند خلق ایران به طور عینی خواهان سرنگونی رژیم محمدرضا شاه بوده و به این جهت باید کنفدراسیون جهانی مسئله کسب قدرت سیاسی را در دستور کار خود قرار دهد ثابت می‌شد. طبیعی است که در ممالک ویتنام که جنگ توده‌ای مسلحانه در کار بود و یا در سرزمین‌های تحت اشغال نازی‌ها که عموم مردم بر ضد اشغالگران بپا خاسته بودند، این خواست عمومی به خواست حمایت سازمان‌ها و اتحادیه‌های حرفه‌ای و توده‌ای نیز حتی اگر در اساسنامه و منشور آنها به این صراحت مصرح نبود، به طور گذرا در تبلیغات روزانه آنها بدل می‌گردید و نمی‌شد مبارزه آنها را در حد تعریف شده کتابی و سنتی محدود کرد و در مقابل موج رها شده خشم و طغیان مردم ایستاد. اعضای سازمان‌های توده‌ای بخشی از مردم و تحت تاثیر جزر و مد انقلابی عمومی قرار داشتند، آنها انسان‌های منزوی و جدا از جامعه نبودند. این نظریه نقض تاثیرات کل بر جز و عام بر خاص بود. البته در شرایط مشخص فعالیت آن زمان کنفدراسیون جهانی، ما در چنین وضعیتی زندگی نمی‌کردیم، و مردم ایران برای سرنگونی رژیم محمدرضا شاه به طور عینی همان طور که بعداً شاهد آن بودیم به خیابان‌ها نیامده بودند. ولی چنانچه ما می‌بایستی نظریه‌هایی را برای شناخت جنبش دانشجویی ارائه دهیم، نمی‌توانستیم از کنار این جنبه مهم که در جهان به قانون درونی خویش عمل می‌کرد و فعال بود بی‌تفاوت گذر کنیم. رفیق فروتن البته بعدها در نظریه خویش تا حدودی تجدید نظر کرد و به تاثیر پذیری جنبش توده‌ای از جزر و مد مبارزه عمومی خلق در ایران صحنه گذارد و از آن دفاع کرد. وی با حرکت از این موضع که نفس فعالیت‌های کنفدراسیون جهانی به هیچوجه با مضمون قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر در تناقض نیست، به این نتیجه می‌رسید که باید مرز

که اتحادیه حرفه‌ای منحل گردانند. به نظر من با ایستائی سطح آگاهی سیاسی و عدم تحول در سازمان‌های توده‌ای به صورت ابدی باید مبارزه کرد ولی پویائی یک سازمان توده‌ای به این مفهوم نیست که جامعه دیگر به سازمان توده‌ای و اتحادیه حرفه‌ای نیازی نداشته و همه آنها می‌توانند خود را در حزب و یا جبهه واحدی و بدتر در حرکت کور و زیر نفوذ بورژوازی منحل نمایند. این تصور که در زمان مد جنبش سطوح گوناگون مبارزه نیز ضرورت خویش را از دست می‌دهند با واقعیت اجتماعی همخوانی ندارد. به طور مشخص کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی چنانچه شعار مردم برقراری سوسیالیسم در ایران بوده و برای این خواست به میدان آیند نمی‌تواند این خواست را در منشور خود به عنوان این که خواست مردم است بگنجد زیرا در آن صورت ضرورت عینی تعدد سازمان‌های توده‌ای را نفی کرده است و همه آنها را در یک قالب سرکیسه نموده است. کنفدراسیون جهانی در بهترین حالت تنها می‌تواند در مطبوعات و ارگان‌های خویش به حمایت از این خواست بپردازد و اعضایش را نیز تشویق کند که در این مبارزه شرکت نمایند ولی هرگز نمی‌تواند مدعی شود و یا اعلام کند که از امروز اتحادیه ما تغییر ماهیت داده و به حزب بدل شده است. به نظر من باید به دو اصل ایستائی و پویائی به صورت دیالکتیکی برخورد کرد و گرنه هم امکان "چپ" روی و هم راست‌روی منتفی نیست.

البته رفقا قاسمی و فروتن در مورد مشی دانشجویی توفان در جنبش دانشجویی وحدت نظر داشتند ولی این وحدت نظر مانع از پرداخت به یک بحث تئوریک در مورد سازمان‌های توده‌ای و مرز فعالیت‌های سیاسی آنها و درجه ارتقاء سطح آگاهی سیاسی آنها نمی‌شد.

- رفیق فروتن نیز در مورد سازمان‌های توده‌ای نظیر کنفدراسیون جهانی بر این نظر بود که کسب قدرت سیاسی نمی‌تواند در دستور کار سازمان‌های حرفه‌ای توده‌ای قرار گیرد. وظیفه کسب قدرت سیاسی و اداره کشور به عهده احزاب است و نه سازمان‌های صنفی و توده‌ای. ولی وی اکیداً مخالف آن بود که سازمان‌های توده‌ای را چه در حال و چه در آینده در تحت تاثیر مبارزه عمومی مردم به سرنگونی رژیم‌های فاسد و وابسته فرا بخوانند. برای وی سازمان‌های توده‌ای فقط در چارچوب معینی و بر اساس موازین از پیش تعریف شده و تعیین شده فعالیت می‌کردند که نباید از این مرزها تخطی می‌نمودند. وی با دیوار چین کار مبارزه دموکراتیک را از

دوران بعدی تحول فکری من در خارج

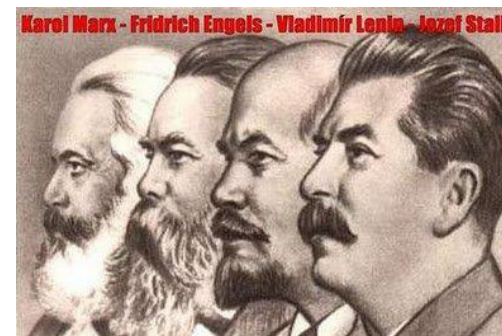
من در درون رهبری سازمان به جز در مورد تحلیل جامعه ایران که مدت‌ها مانند رفیق فروتن آنرا نیمه مستعمره و نیمه فئودال می‌دانستم در سایر موارد همیشه در کنار رفیق قاسمی قرار داشتم. دلیل انحراف فکری من این بود که نظریه تحول از بالا را نمی‌پذیرفتم و به طور دگماتیک فکر می‌کردم تحول حتما باید از پائین صورت پذیرد و انقلابی باشد. در حالیکه تحول از بالا با رهبری طبقه حاکمه به تدریج و با هدایت صورت می‌گیرد و قدرت سیاسی را برای طبقه حاکمه حفظ می‌کند ولی رهبری از پائین که با شرکت مردم است به دگرگونی سریع‌تر و کسب قدرت سیاسی منجر می‌گردد. در این حالت عمق و دامنه تحولات بیشتر است. من درک نمی‌کردم که با تغییر دوران فئودالیسم و با گذشتن به دوران سرمایه‌داری و سپس دوران سوسیالیسم، با تغییر دوران‌ها زمینه تحولات از بالا نیز ممکن است. ما با این نمونه در اروپا نیز روبرو بودیم. تاثیرات انقلاب کبیر فرانسه در همه جای اروپا موثر افتاد، بدون آنکه لزومی باشد که در همه جا انقلابی به عمق انقلاب فرانسه روی داده باشد.

روشن و مطلق میان سازمان صنفی و سازمان سیاسی وجود داشته باشد و یا باید میان آنها کشیده شود.

طبیعتا این نوع درک تفسیربردار از کنفدراسیون جهانی در مغایرت کامل با این نظریه قرار داشت که ما باید در عرصه فرهنگی لزوم سرنگونی رژیم محمدرضا شاه را تبلیغ کنیم و بیان نمائیم که تجارب مبارزه خلق‌های ایران نشان داده است که کسب آزادی، استقلال، دموکراسی و عدالت اجتماعی با وجود حکومت خودکامه محمدرضا شاه مقدر نیست و در عین حال روشن کنیم که دوران سلطنت به پایان رسیده است و شکل جمهوری یک قالب مترقی‌تر نسبت به شکل سلطنت است.

بر سر این تفاوت‌ها قبل و بعد از درگذشت رفیق قاسمی بحث‌ها ادامه داشت و سرانجام برای ایجاد وحدت نظر در کنفدراسیون جهانی در تبلیغات و کاربرد مقولات با درک مشترک قرار بر این شد که رفقا در بحث‌های خویش به تقابل "سازمان صنفی و سازمان سیاسی" که گویای وضعیت روز کنفدراسیون جهانی نبود متوسل نشده بلکه برای ایجاد شفافیت در بحث‌ها و روشن کردن تفاوت نظریات ما با چپ‌روها از اصطلاح "سازمان صنفی و سازمان حزبی" و یا "سازمان سیاسی که در پی کسب قدرت سیاسی" است صحبت کنند.

در بحث جدید ما مفهوم سیاسی مورد استفاده در دو عرصه تفسیر می‌شد. یکی از جنبه محدود (یعنی حزبی) و دیگری از جنبه وسیع (شامل همه مسایل عمومی اجتماعی) کلمه. که هم به بحث‌های درون توفان و هم با بحث با چپ‌روها پرتو بهتری می‌افکند. در مورد لزوم تبلیغ سرنگونی رژیم شاه که سد راه دموکراسی در ایران بود سازمان بر این نظر بود که در عین مرزبندی روشن با این مضمون که کنفدراسیون حزب سیاسی نیست تا برای کسب قدرت سیاسی مبارزه کند، ولی می‌تواند برای ارتقاء آگاهی توده دانشجویان در بحث‌های روشنگرانه فرهنگی در سازمان‌ها و سمینارها و یا مقالات تحقیقی در نامه پاریس به این مسایل بپردازد. سازمان توفان بر این نظر بود که برای ممانعت از سوء استفاده تشکیلات کنفدراسیون جهانی راجحان بر این است که میان وظایف عملی کنفدراسیون جهانی و تحلیل‌های مربوط به اوضاع ایران و جهان مرز روشنی کشید.



آرم حزب کار ایران (توفان)



در این تصویر رفیق قاسمی در کنار یکی از کادرهای حزبی حزب کار آلبانی در تیرانا ایستاده است. تصویر پائین چهره دیگری از وی است

ل توفان و گروه موسوم به "راه آینده" به حزب کار ایران (توفان) پیوست و صمیمانه اظهار داشت که به این نتیجه رسیده است که انشعاب توفان اساساً ضرورت نداشته و نادرست بوده است و اساساً نمی‌باید چنین جدائی‌ای به وجود می‌آمد. وی در سخنان خود بر نقش منفی خصوصیات خُلق و خوی رفیق بهرام (فروتن) اشاره می‌کرد که به مانع مهمی در راه وحدت و همکاری زودتر بین دو تشکیلات بدل شده بود.

در دوران اختلافات در توفان، رفیق فروتن در میان چهار عضو باقی مانده به طور کلی منفرد بود و روز به روز بیش‌تر از نظریات سازمان دور می‌شد. به طوری که سازمان وی را به علت نقض انضباط حزبی از ترکیب هیات مرکزی کنار گذاشت.

بهر صورت بار مسئولیت رهبری سازمان به عهده رفقا احمد قاسمی، رفیق ع - س و من قرار گرفت. رفیق ع - س انسانی پرشور، در عمل فعال، جسور با روحیه ایلی بود. ولی متأسفانه در عرصه تئوریک بار زیادی نداشت و با خاطرات انقلابی دوران جوانی و یا ماجراجوئی‌هایی که در زندگی سیاسی خویش به همراه داشت زندگی می‌کرد. وی به گفته دوران‌دیشانه و پر مغز رفیق قاسمی رفیق صمیمی بود ولی افسوس که فاقد اصولیت در اعمالش بود. همیشه هدف وسیله را برایش مقدس می‌کرد. تا زمانی که رفقا قاسمی و فروتن حضور داشتند، اقتدار و جذبه آنها مانع از آن بود که رفیق ع - س به گناه نابخشودنی متوسل شود. ولی با کنار گذاشتن فروتن از رهبری و سپس درگذشت نابهنگام قاسمی وضعیت بس خطرناکی برای سازمان پیش آمد. رفقای سازمانی نه از کنار گذاشتن فروتن خبر داشتند و نه از کناره‌گیری سایر رهبران. سازمان در شرایط مخفی زندگی می‌کرد و امکان انتشار این اخبار نیز به صلاح نبود. زیرا اعضاء سازمان اعضاء مخفی رهبری را نمی‌شناختند و انتخاب نکرده بودند که حال کناره‌گیری و یا اخراج آنها در شرایط سرکوب و پلیسی آن روز به اطلاع همه برسد. این کار با اصل پنهانکاری مغایرت داشت. تنها می‌شد اختلاف نظریات را به بحث گذارد. این کار نیز حداقل در مورد ماهیت سازمان م- ل توفان که حزب است یا نیست صورت گرفته بود.

وضعیت سازمان بحرانی شد. از هیات مرکزی فقط دو نفر باقی مانده بودند. ع- س و من. ع- س توانائی رهبری ایدئولوژیک و سیاسی سازمان را نداشت. و فراموش نکنیم که به جز رفقا قاسمی و فروتن که در شرایط فقر زندگی می‌کردند و تنها اعضاء حرفه‌ای سازمان محسوب

در رهبری چه گذشت

واقعیت این بود که در حالی که رهبری سازمان در سال‌های نخست گسترش یافت، ولی با بروز مشکلات به تدریج تحلیل رفت. رفیق کیومرث ثریا که رفیقی با مطالعه و تیزبین بود در کشاکش نزاع‌های ایدئولوژیک در درون رهبری مربوط به حزب بودن توفان نتوانست به علت ضعف خانوادگی و طبقاتی تاب مقاومت آورد و از رهبری کناره‌گیری کرد. به این بهانه که شرط ادامه فعالیت در کادر رهبری را وحدت رفقا قاسمی و فروتن قلمداد کرد و راه کم‌ترین مقاومت را برگزید. روشن بود که تکیه وی بر وحدت رفقای دوگانه برای ادامه فعالیت و ماندن در رهبری، مورد پذیرش هیچکدام از رفقای رهبری نبود. شرایط سخت آن دوران ایجاب می‌کرد که وی در رهبری بماند و برای حفظ توفان به عنوان یک کمونیست واقعی مبارزه کند و وحدت مجدد توفان را برقرار نماید. ولی وی فرار را بر قرار ترجیح داد و در عوض در پی بهانه در آمد. وی به علت روحیات روشنفکری و طبقاتی فاقد آن توانائی و ظرفیت لازم بود که این مبارزه را ادامه دهد.

رفیق دیگر مصطفی طاهری که رفیقی با تجربه، با مطالعه و قدیمی و ارزنده بود سرکوب لین پیانو در چین و علاقه خودش را به خطامشی وی بهانه کرد و از حزب به طور کلی کناره گرفت و در زندگی شخصی خود بسیار موفق بود. بعدها در کتابی که انتشار داد صمیمانه اعتراف کرد که علت کناره‌گیری مسایل خصوصی و عاطفی زندگی شخصی‌اش بوده است. وی در دوران بازنشستگی، بعد از شکست انقلاب و چند پارچه شدن توفان، دوباره به سمت توفان بازگشت و با پیروان نظریه رفیق فروتن همکاری عملی می‌کرد. وی بعدها در تاسیس گروه پیوند شرکت کرد و به وحدت همه "مارکسیست‌ها-لنینیست‌ها" که تعریف معینی نداشتند اعتقاد پیدا کرد. وحدتی که وی خواهان آن بود از نظر من یک وحدت غیراصولی و لیبرالی محسوب می‌شد که با وضعیت کنونی زندگی وی نیز همساز بود. وی روابط دوستانه‌اش را با حزب کار ایران (توفان) حفظ کرد.

رفیق ک- ث که بعد از انشعاب در درون توفان با بخش معتقد به نظریات رفیق فروتن همراه بود سال‌ها بعد، بعد از درگذشت رفیق فروتن همراه با برخی دیگر از رفقای سابق سازمان م-

همین جهت نیز مشکلاتی که رفیق فروتن فراهم می‌کرد و طوری جلوه می‌داد که گویا سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان به علت پذیرش حزبیت، از خطامشی کمونیستی منحرف شده و ماهیت خود را از دست داده است، مورد پذیرش من نبود. من ترجیح می‌دادم که وی در کنار ما باشد و توفان را تقویت کند. اختلاف نظر بر سر حزب و یا سازمان از نظر من یک امر داخلی و درونی محسوب می‌شد که با سایر اختلافات از جمله اختلاف در مورد مرحله انقلاب ایران و ارزیابی از وضعیت جامعه ایران همسنگ بود. اگر اختلاف نظر بر سر اینکه ایران کشوری نیمه مستعمره نیمه فئودال بوده و یا نیمه مستعمره و سرمایه‌داری، نمی‌تواند موجب انشعاب شود، آنوقت به طریق اولی اختلاف بر سر اینکه ما حزب و یا سازمان هستیم نیز نمی‌تواند و نباید بهانه‌ای برای انشعاب باشد. این بود که رای ممتنع من ملهم از این تحلیل بود. عکس آن این خطر را داشت که رفیق فروتن انشعاب کند و سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان جدیدی را در مقابل "حزب مارکسیستی- لنینیستی توفان" علم کند که در آن شرایط پیامدهای بسیار ناگواری برای کل توفان و جنبش کمونیستی داشت. باید با سنجش این وضعیت تصمیم گرفته می‌شد. رای ممتنع من با توجه به این تحلیل اتخاذ شد و به این ترتیب دوره جدیدی برای مبارزه آغاز گشت.

تصمیم گرفتیم اعضاء هیات مرکزی را افزایش دهیم. نخست به پیشنهاد من پ - س که فردی فعال و از نظر سیاسی دارای شم خوبی بود علی‌رغم صفات منفی پوشیده وی پذیرفته شد. پیشنهاد آمد که کمیته مونیخ عضو هیات مرکزی شود. ف - ر، م - ک، ع - ج، بعد از پ - س به عضویت هیات مرکزی در آمدند. وقتی هیات مرکزی پا گرفت، رفیق ک - ث مجدداً از مرکزیت کناره گیری کرد و تقاضای مرخصی نمود و از ترکیب هیات مرکزی خارج شد. ک - ث علی‌رغم اینکه مایه سیاسی و تئوریک لازم را برای رهبری داشت و درکش از مسایل خوب بود، ولی متأسفانه بیش‌تر تابع راه کم‌ترین مقاومت بود، وی آن روحیه قدرتمند و مبارزه جویانه برای گذر از سختی‌ها را نداشت و خودش هم آنرا انکار نمی‌کرد. رفیق فروتن متأسفانه از این سبک کار وی چون در بسیاری موارد هوادار نظریات وی محسوب می‌شد و یا در جهت خواست‌های رفیق فروتن با همان انگیزه "راه کم‌ترین مقاومت" مصالحه می‌نمود، حمایت می‌کرد. اصل مرخصی گرفتن از رهبری را رفیق فروتن به این منظور از خودش ساخت که راه

می‌شدند و بار عمده تشکیلات بر روی شانه آنها سنگینی می‌کرد، سایر رفقا دانشجو و یا شاغل و کادر غیر حرفه‌ای بودند. من در آن زمان مسئولیت ایران، مسئولیت تشکیلات، مسئولیت اطلاعات، مسئولیت امور دانشجویی را به عهده داشتیم. در رهبری کنفدراسیون به عنوان دبیر توفانی حضور داشته و فعالیت می‌کردم. ع - س مسئول مالی و عضو کمیسیون امور خارجی بود. رفیق قاسمی مسئولیت ارگان و تعلیمات و امور خارجی را به عهده داشت.

درگذشت رفیق احمد قاسمی مسئولیت‌هایی را به شانه ما می‌گذاشت که تحملش مقدور نبود. سازمان در آن دوران در اوج قدرت سیاسی تشکیلاتی خود قرار داشت و از نفوذ فراوانی برخوردار بود.

رفیق ک - ث که ناظر درگذشت قاسمی بود در تحت تاثیر احساسات لحظه‌ای به وی قول داده بود به رهبری توفان برگردد و در پیش‌برد کار سازمان مجدداً فعالیت کند. وی در تحت تاثیر همین احساسات لحظه‌ای، بازگشت و با رفیق فروتن نیز که طبیعتاً از درگذشت هم‌زمش افسرده بود صحبت کرد و بازگشت وی مشروط بر آن گردید که تصمیم سازمان در مورد اینکه "سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان ماهیتاً حزب طبقه کارگر" است ملغی شود. طبیعتاً این کار وی یک شانناژ سیاسی و تحت فشار قراردادن هیات مرکزی در آن شرایط استثنائی بود. وی در واقع و مجدداً حیات توفان را به موئی بند می‌کرد. البته این نظر پذیرفته نشد، ولی هیات مرکزی موجود یعنی من و ع - س (سنجر) با طرح مجدد آن نظریه در نشست هیات مرکزی موافقت کردیم. با بازگشت ک - ث به رهبری و بازگشت فروتن به رهبری ترکیب آراء نیز تغییر می‌یافت. در نخستین نشست رهبری پیشنهاد نامبرده مجدداً به رای گذارده شد. رفقا ک - ث، فروتن و ع - س پیشنهاد قبلی هیات مرکزی را "کم لم یکن" اعلام کرده و من به آن رای ممتنع دادم. من بر این نظر بودم و هستم که تصمیم سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان مبنی بر اینکه ما ماهیتاً حزب طبقه کارگر ایران هستیم درست بوده و هرگز نقشی در تغییر ماهیت کمونیستی سازمان ما نداشته و ندارد. صرف‌نظر از نتیجه رای، نظر من بر این بود که سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان ماهیتاً یک تشکل مارکسیستی لنینیستی باقی می‌ماند، این ماهیت چه در قالب حزب و چه در قالب سازمان تغییری نمی‌کرد. به بهانه ایجاد اختلاف ماهوی مصنوعی بر سر مقوله حزب یا سازمان، نمی‌توان دلیلی برای جدائی و انشعاب آفرید. به

اراده آزاد تصمیم بگیرند. فشار بر هیات مرکزی افزایش می‌یافت. رفیق فروتن می‌خواست هیات مرکزی را در مقابل این تصمیم قرار دهد که یا من و یا منتقمی. روشن بود که رفقا از این وضعیت رنج می‌بردند، این اعمال، آنهم در آن دوران شدید مبارزه، که از خارج رویونیست‌ها فشار بسیاری بر ما می‌آوردند، سازمان را بکلی فلج کرده بود. من در اینجا قصد ندارم به تمام جزئیات مسایل پردازم که پس از انشعاب در توفان، رفیق فروتن و ع - س هر کدام به سبک خود ماهیت آنرا تحریف و یا با نارسائی طرح کردند. زیرا بیان جزئیات تشکیلاتی و تحریفاتی که از جانب آنها حتی به شکل کتبی و مدون صورت گرفته است سبب خستگی خواننده بوده و کمکی به آموزش جنبش کمونیستی نمی‌کند و حلال هیچ مسئله‌ای نیز نیست. در پاره‌ای موارد ادعا در مقابل ادعاست. اختلافات تشکیلاتی را تنها بر متن اختلافات سیاسی باید توضیح داد تا برای هر خواننده‌ای مسایل قابل فهم باشد. نزاع رفیق فروتن با من نزاع شخصی نبود نزاع سیاسی بود و من در تمام زمینه‌های ذکر شده در بالا با رفیق فروتن همخوانی نداشتم.

بر سر وحدت با "سازمان انقلابی" حزب توده ایران که مورد نظر رفیق فروتن بود اختلافات با همه رفقای هیات مرکزی بالا گرفت. همه با نظریات رفیق فروتن مخالف بودند. هدف رفیق فروتن این بود که تئوری حزبش را که با شکست روبرو شده بود از راه وحدت با "سازمان انقلابی" حزب توده ایران مجدداً احیاء کند و مدعی شود که حزب از طریق وحدت سازمان‌های مارکسیستی لنینیستی تشکیل شده است. برای پیشبرد این نظریاتش به شدت به هیات مرکزی فشار می‌آورد و برای مذاکرات مشترک با "سازمان انقلابی" بر سر همکاری در سطح دانشجویی و سیاسی پافشاری می‌کرد. سازمان با تماس برای مذاکرات دانشجویی آنهم به صورت مشروط در شرایط آن روز کنفدراسیون که در آستانه انشعاب قرار داشت موافقت کرد، ولی قویا هر گونه تماس در عرصه سیاسی را رد نمود. مذاکرات در خانه من برگزار شد. به نظرم در جلسه نخست هوشنگ امیرپور، محسن رضوانی، محمود صادقی شرکت داشتند. به هر صورت تصمیمی برای تشکیل یک کمیسیون دانشجویی مشترک به خاطر پیشبرد کارها گرفته شد. از طرف ما قرار شد رفیق پ-س که با بهرام دژبخش در برلین ساکن بود در این کمیسیون شرکت کند. در هنگام گزارش به هیات مرکزی در مورد این تماس رفیق فروتن در

را برای بازگشت وی بدون تصمیم مجدد هیات مرکزی باز بگذارد. البته چنین بندی در اساسنامه سازمان نبود، این پیشنهاد رفیق فروتن در جلسه هیات مرکزی مطرح و رد شد و همه رفقا مخالفت کردند که تصمیمات هیات مرکزی از این به بعد به اطلاع رفیق ک-ث به عنوان رفیقی در مرخصی برسد. هیات مرکزی ادامه کار رفیق کیومرث (مزدک) در کادر هیات مرکزی را صلاح نمی‌دانست و وی را از ترکیب هیات مرکزی برکنار کرد. وی به صورت عضو ساده سازمان با تمامی حقوق مندرج در اساسنامه باقی ماند. وی هیچگاه چه قبل و چه بعد از انشعاب در توفان به کادر هیئت مرکزی نیوست زیرا وی همواره مصالح شخصی خانوادگی را به مصالح حزبی ترجیح می‌داد.

در ترکیب هیات مرکزی جدید رفیق فروتن انتظار داشت رفقای جدید در تحت تاثیر شخصیت و سابقه وی نظریاتش را بپذیرند. وی فکر می‌کرد با نبود رفیق احمد قاسمی استدلال‌ات وی بُرائی دارد و همه را تحت تاثیر قرار می‌دهد. رفیق فروتن توجه نداشت ریشه اختلافات در محتوی مسایل سیاسی قرار دارد و نه در اینکه چه "شخصیتی" آنرا بیان می‌کند. وی پختگی و استقلال رای رفقای جدید هیات مرکزی را دستکم گرفته بود. وی حاضر نبود از این ذهنیگری خود که مصیبت به بار می‌آورد دست بردارد. این رفیق هرگز فکر نمی‌کرد که باید در نظریات نادرست خویش تجدید نظر کند. رد نظریات وی نه به علت حضور قاسمی و یا منتقمی در هیات مرکزی است، بلکه به علت نادرست بودن نظریاتش است. طبیعتاً در تصمیم‌گیری‌ها و طرح مسایل روز باز همان ایده‌های پیشین به روی میز می‌آمدند. طرح مسئله حزب، وحدت مارکسیست لنینیست‌ها، آیا "سازمان انقلابی" حزب توده ایران سازمانی مارکسیستی لنینیستی است یا خیر؟ برخورد به مبارزه چریکی، اختلاف در مورد مشی دانشجویی سازمان ما در کنفدراسیون جهانی از این جمله بودند. در این مبارزه اکثریت رفقای هیات مرکزی جدید در مقابل نظریات نادرست رفیق فروتن مقاومت می‌کردند و نظریات سیاسی وی را قبول نداشتند و این امر برای رفیق فروتن بسیار گران می‌آمد. مجدداً رویدادهای گذشته تکرار می‌شد. هر وقت رفیق جلسه را مطابق میل خویش نمی‌دید قهر می‌کرد و با اعتراض جلسه را ترک می‌نمود و بقول معروف به ابستروکسیون دست می‌زد و هیات مرکزی را در وضعیت بسیار دشواری قرار می‌داد. این عمل کم کم به ابزار شانتاژ علیه هیات مرکزی بدل شده بود. رفقا نمی‌توانستند با

نامه "سازمان انقلابی" به توفان را نیز تصاحب کرد و در اختیار هیات مرکزی قرار داد. از آن تاریخ فعالیت رفیق فروتن در پشت پرده برای انجام یک انشعاب و کنار گذاشتن رفیق منتقمی شدت پیدا کرد. وی با پیچ و پیچ آغاز کرد. نامه‌ای برای خلع منتقمی به ع-س نوشت تا وی را با خودش هم آوا گرداند. که در این زمینه نه تنها شکست خورد، بلکه ع-س را هشیار کرد که در پشت پرده به اقدامات مشابه دست بزند. رفیق فروتن تنها قادر شد از هیات مرکزی، رفیق پ-س را جلب کند تا با دست وی انشعاب را با تکیه بر روابط وی با پاره‌ای رفقای برلین تدارک ببیند. پ-س خودسرانه به اقدامات خرابکارانه و مبتذل توسل جست که منجر به آن گردید تا هیات مرکزی وی را از مرکزیت بیرون کند. رفیق فروتن که در موقعیت بسیار بدی قرار گرفت و سرانجام با کمک پ-س محل اقامت خود را ترک کرد و به اقدامات روشن انشعابگرانه دست زد. ع-س نیز در خفا به بسیج اعضاء سازمان برای مقابله با رفیق فروتن اقدام نمود. اساس اختلاف به نظر من این بود که موازین دموکراتیک سازمانی مورد رعایت قرار نمی‌گرفت و انضباط حزبی مرتبا در ابتداء از جانب فروتن و سپس از جانب ع-س خودسرانه نقض می‌شد.

استدلالی که رفیق فروتن برای توجیه انشعاب اختراع کرده بود این بود که سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان چنانچه حزب طبقه کارگر را احیاء کند و خود را حزب بنامد ماهیتا مارکسیستی لنینیستی نیست. از این گذشته معتقد بود که یکی از اصول اساسی حزب طبقه کارگر که رعایت موازین لنینی سازمانی است در توفان خدشه‌دار شده و این اصول به زیر پا گذارده شده و لذا این سازمان دیگر مارکسیستی لنینیستی نیست و باید از آن انشعاب نمود. روشن بود که این حرفها بهانه‌تراشی برای انشعاب است. ماهیت سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان هرگز تغییر نکرده بود و هنوز علی‌رغم همه اشکالات کمونیستی بود.

رفیق سنجر (ع-س) که تا چند ماه قبل نظریات دیگری داشت و امر احیاء و یا عدم احیاء حزب را تعیین کننده در تعیین ماهیت "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان" نمی‌دانست و خودش مصوبه "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان" مبنی بر اینکه توفان ماهیتا حزب طبقه کارگر است را کم‌کم یکن تلقی کرده بود، به یکباره پرچم احیاء حزب را برداشت و مدعی شد که حزب طبقه کارگر در ایران احیاء شده و رفیق فروتن یک فرد ضدحزبی بوده و نمی‌تواند

تکمیل گزارش من ادعا کرد که ما در مورد وحدت مارکسیست لنینیست‌ها نیز تصمیم به همکاری گرفتیم. کمیسیون به این کار هم رسیدگی می‌کند. من این ادعا را تکذیب کردم و گفتم چنین امری امکان ندارد و من آنرا نشنیده‌ام. رفیق فروتن ولی بر گفته خود اصرار داشت. مدتی نگذشت که نامه‌ای کتبی از "سازمان انقلابی" حزب توده به دست ما رسید که آنها آمادگی خود را برای شرکت در کمیسیون وحدت مارکسیست لنینیست‌ها اعلام می‌داشتند. معلوم شد "حق" با رفیق فروتن است و این مسئله طرح شده است. برای من تنها یک توضیح منطقی مقدور بود و آنهم این بود که چون من مسئول پذیرائی و تهیه نهار برای چند نفر بودم و از محل جلسه مذاکره برای تهیه غذا خارج می‌شدم در غیاب من رفیق فروتن از فرصت استفاده کرده است و آگاهانه این تمایل خودش را به عنوان نظر سازمان مطرح کرده است و "سازمان انقلابی" هم آنرا قاپیده است.

در این وضعیت جدید رفقای هیات مرکزی حیران شدند و نمی‌دانستند که کدام یک از ما حقیقت را می‌گوئیم و حال که در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته ایم، چه باید بکنیم. هیات مرکزی توفان "سازمان انقلابی" را ضد مارکسیست لنینیست هوادار تئوری "سه دنیا" و مشکوک ارزیابی می‌کرد و این تصمیم واقعی هیات مرکزی توفان بود. حال چگونه امکان داشت که با اعتقاد به این مصوبه، تصمیم همکاری برای وحدت مارکسیستی لنینیستی با این سازمان ناسالم صورت گیرد. من که از اقدام غیر رفیقانه و ضدحزبی رفیق فروتن به خشم آمده بودم و دسیسه وی را می‌دیدم، نه تنها مجدداً ادعای رفیق فروتن را نفی کردم، بلکه اضافه نمودم اگر سخنان رفیق صحت داشته باشد، آنوقت باید پذیرفت که هیات نمایندگی سازمان م-ل توفان در مجموع با نقض آشکار موازین سازمانی لنینی بر ضد تصمیمات حزبی عمل کرده و باید گزارش این هیات نمایندگی به نشست هیات مرکزی سازمان توفان، به عنوان یک عمل ضدحزبی مورد انتقاد قرار گرفته و رد شود و هیات مرکزی سازمان باید در طی نامه کتبی این نظر را به اطلاع "سازمان انقلابی" برساند.

با سخنان من به هر صورت وضعیت روشنی در جلسه پیش آمد که مورد تأیید همه هیات مرکزی توفان بود. چنین قطعنامه‌ای به اتفاق آراء به تصویب رسید و مسئولیت تنظیم نامه را پ-س بر عهده گرفت که نه تنها چنین نامه‌ای را در مشاوره با رفیق فروتن تنظیم نکرد، بلکه

این است که شخص رفیق فروتن خود سمبل نقض موازین سازمانی در طی فعالیتش در توفان بوده است. و متأسفانه این نقض موازین سازمانی از جانب وی با آگاهی و با شناخت و به عنوان یک رهبر با تجربه صورت می‌گرفت. مواردی از این قبیل که در پشت سر رهبری و علی‌رغم تصمیم سازمان مبنی بر همکاری با رهبران سازمان انقلابی آنهم بر سر وحدت تشکیلاتی مصالحه کرده بود و در غیاب من به آنها وعده برگزاری کمیسیون مشترکی برای وحدت مارکسیست‌ها لنینیست‌ها را داده بود و یا نامه خصوصی‌اش به رفیق سنجر که با وی برای انجام یک کودتا در سازمان و برکناری رفیق کامران (فریدون منتقمی)^{۱۳} همکاری کند و یا ترک مرتب تمام نشست‌های هیات مرکزی که تصمیماتش خلاف میل وی بود و یا مذاکره خصوصی با رفقای مرکزی برای القاء نظریات خود به آنها و... نمونه هائی هستند که نقض آشکار موازین سازمانی لنینی و نقض اساسنامه درونی سازمان توفان و نفی اعتماد رفیقانه را به نمایش می‌گذارند. علی‌رغم تمام این نمونه‌های برشمرده در درون سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان کسی مدعی بی‌اعتباری مبانی تشکیلاتی حزب طبقه کارگر نبوده است، لذا علی‌رغم همه این مشکلات سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان ماهیت م- لامی خویش را حفظ کرده و هیچ انشعابی به هر بهانه‌ای که صورت بگیرد، مجاز نبوده و نیست. برای من، هم گروه هواداران رفیق فروتن که بسیار ضعیف و ناکارآمد بود و تا آخر هم باقی ماند و هم گروه حزب کمونیست کارگران دهقانان ایران که بسیار فعال ولی ماجراجو و بی‌پرنسیپ عمل می‌کرد، ماهیتا مارکسیست لنینیست بودند و من این نظر را تا به آخر نیز حفظ کردم و به همین جهت هم در پی وحدت مجدد توفان بودم و برآمدم. رفیق فروتن نمی‌توانست به این وحدت تن در دهد، زیرا با آن همه اتهامات ناجوانمردانه‌ای که به من زده بود، از جمله جاسوس سازمان انقلابی، جاسوس تروتسکیست‌ها، جاسوس مهدی‌خان‌بابا تهرانی، و تئوری‌های بی‌پایه که ساخته بود، انجام وحدت مجدد برایش گران تمام می‌شد و به معنای نادرستی نظریات خودش بود. تن در دادن به وحدت مجدد یعنی بطلان تمام تئوری‌های اختراعی رفیق فروتن در مورد حزبیت. ولی فراموش نکنیم که این رفیق علی‌رغم همه ضعف‌هائی که در بسیاری از

۱۳- نامه خصوصی رفیق فروتن به سنجر که در خاطرات سنجر با خط رفیق فروتن منتشر شده است.

مارکسیست لنینیست باشد. وی نیز به این ترتیب استدلال رفیق فروتن را به عاریه گرفته بود و تأیید می‌کرد که مسئله نوع برخورد به حزب و یا سازمان یک امر ماهوی بوده و منجر به تغییر ماهیت سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان شده و انشعاب را مجاز می‌دارد. هر دو رفیق از دو زاویه مخالف یکدیگر به نتایج مشترک می‌رسیدند. ماهیت نزاع رفقا ع- س و فروتن به نقطه مشترک رسیده بود. نقض مستمر موازین سازمانی از جانب رفیق فروتن برای وی، در درجه دوم اهمیت قرار داشت و آنرا ناشی از مخالفت رفیق فروتن با مسئله حزب می‌دانست. این اقدام رفیق ع- س طبیعتاً خوراک تبلیغاتی به رفیق فروتن می‌داد که مدعی شود که ع- س از قبل در فکر کودتا و اعلام حزب بوده و نقض موازین سازمانی که وی به آن پی برده است، سابقه طولانی دارد. نظریه سومی هم وجود داشت که نظریه من بود. من همانگونه که در بالا اشاره کردم، بر این نظر بودم اختلاف بر سر اینکه ما حزب هستیم یا نیستیم تعیین کننده ماهیت مارکسیستی لنینیستی سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان نیست. بر سر بسیاری از مسایل می‌توان در درون یک تشکل اختلاف نظر داشت. انشعاب فقط زمانی مجاز است که ماهیت کمونیستی یک تشکل تغییر کند. نقض موازین سازمانی در عمل در این یا آن عرصه، به خودی خود ناقض ماهیت مارکسیستی لنینیستی یک تشکل کمونیستی نیست، چون در عمل بسیاری از موارد پیش می‌آیند که ما با این نقض مشخص روبرو می‌شویم. به استناد این کمبودهای تشکیلاتی نمی‌توانیم، ماهیت یک حزب را زیر پرسش ببریم و آنرا غیرمسئولانه برهم بزنیم. آنچه رفیق فروتن تحریف می‌کرد، مشابه قرار دادن مواردی از نقض موازین سازمانی با عدم پذیرش مبانی سازمانی حزب طبقه کارگر به طور کلی بود. کسی که مبانی تشکیلاتی حزب طبقه کارگر که مبتنی بر اصل سازمانی مرکزیت دموکراتیک باشد و در اساسنامه حزب بازتاب یافته، قبول نداشته باشد، محفل‌باز است و چون سر و کار ما با نفی یکی از سه ملاک تشکیل حزب طبقه کارگر یعنی مبانی ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی است، طبیعتاً چنین فردی کمونیست نیست. ولی نقض مواردی گذرا از مقررات تشکیلاتی که می‌تواند ناشی از عدم شناخت، بی‌توجهی، شتابزدگی، کمبود آگاهی و... باشد، و در تمام سازمان‌های سیاسی به ویژه در آغاز فعالیت آنها پیدا می‌شود نمی‌تواند دلیل انشعاب گردد. فرق است میان نقض موازین و نفی مبانی. این گونه رخدادها هنوز به مفهوم تغییر ماهیت حزب نیست. جالب

پذیرفت. گزارشاتی که باید به سمع کنفرانس می‌رسید به اتفاق آراء تنظیم شد. در نشریات داخلی به بحث در این زمینه‌ها پرداخته شد ولی در آستانه برگزاری کنفرانس ع - س با اعلام حزب و مخالفت با شرکت نمایندگان در کنفرانس اوضاع بحرانی را بحرانی‌تر نمود. اکثریت هیات مرکزی از این تصمیم رفیق سنجر بی‌خبر بودند و در موقعیت بسیار بدی قرار گرفتند زیرا جای هرگونه تفسیر و اتهام و تحریف سیر واقعی رخدادها را برای رفقای سازمانی که در جریان اختلافات نبودند باز می‌گذاشت. حتی اعتبار گزارشی که هیات مرکزی متحداً با رای رفیق سنجر تصویب کرده بود شبهه‌انگیز می‌شد. تلاش ما برای منصرف کردن سنجر از اعلام حزب و شرکت وی در کنفرانس و تصمیم مشترک که مسلماً با موفقیت نظریات اکثریت هیات مرکزی همراه بود به جایی نرسید. بسیاری از رفقای نماینده در کنفرانس شرکت نکردند. ولی ما تصمیم گرفتیم که در کنفرانس شرکت کنیم و مسایل مورد اختلاف را که آنها را آنتاگونیستی نمی‌دانستیم با رفقا در میان بگذاریم تا شاید هنوز بشود سازمان توفان را نجات داد. آغاز کنفرانس و تحریکات پ - س و حمایت رفیق فروتن از وی نشان داد که این کنفرانس با وجود باقیمانده نمایندگان برای حل مسایل و وحدت توفان به وجود نیامده بلکه جلسه ای برای اعاده حیثیت از پ - س عضو اخراجی هیات مرکزی است. بعد از این برداشت من که گزارش هیات مرکزی را می‌خواندم از ادامه گزارش خوداری کردم و در رای‌گیری‌ها شرکت نمودم و در پایان کنفرانس نیز که مرا برای هیات مرکزی پیشنهاد دادند این پیشنهاد را غیراصولی دانستم و نشست کنفرانس را ترک کردم. برای من روشن بود که از چنین جمعی که بر اساس گزارشات نادرست شستشوی مغزی شده است و نماینده اقلیتی در سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان است معجزه‌ای بر نخواهد خواست که برهم نخواست. اتفاقاً موفق‌ترین بخش توفان همان "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" بود که در ایران ریشه دواند. تلاش رفیق فروتن و پ - س برای وحدت با "سازمان انقلابی" بعد از رو شدن دست سیروس نهاوندی به عنوان عضو رهبری این سازمان و عضو برجسته ساواک طبیعتاً به جایی نرسید نقش بر آب شد. به خاطر می‌آورم که رهبری سازمان بعد از درگیری‌های فراوان بر سر ماهیت "سازمان انقلابی" به رفیق فروتن ماموریت داد نشریه‌ای بر ضد این سازمان با توجه به بحث‌هایی که در درون مرکزیت شده بود بنویسد. وی چنین نشریه‌ای را نوشت که به صورت دست‌نویس در اختیار مرکزیت توفان قرار داشت. وقتی مسئله انشعاب طرح شد رفیق فروتن که باید به پرسش رفقا پاسخ می‌داد که تا به چه حد از "سازمان انقلابی" دفاع کرده و خواهان وحدت با آنها بوده است، همان نشریه دست‌نویس را و این بار با سانسور بسیار منتشر کرد تا چنین جلوه دهد که این رفیق مخالف "سازمان انقلابی" بوده است. البته دست‌نویس اصلی هنوز در مدارک سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان موجود است.

کمونیست‌ها نیز وجود دارد و یا پیدا می‌شود رفیقی والا، کمونیست و ارزنده بود و یکی از رهبران برجسته جنبش کمونیستی ایران محسوب می‌شد. این تجربه نشان می‌داد که کمونیست‌ها باید از مطلق‌گرائی پرهیز کرده و همواره در مبارزه سیاسی هشیار و بیدار باشند. ذکر این نکات از جانب من بعد از بیش از چهل سال که رفیق فروتن نظریاتش را کتبی در طی جزوات و نشریات با امضاء و بی‌امضاء بر ضد من منتشر کرد نه به قصد "انتقامجویی" که بسیار بی‌اهمیت است، بلکه تنها برای آموزش از تجارب گذشته برای نسل آینده اهمیت دارد. بیان نظریات من در مورد گذشته در عین حال پرتوی بر این تاریکی‌ها می‌اندازد. روش کار من در این بررسی این نیست که به جزئیات و سخنان درگوشی و یا اسناد منتشر شده خارج از متن تاریخی با تفسیرهای نادرست و... بپردازم زیرا هیچ خواننده‌ای وقت گرانبه‌ای خویش را مصروف چنین مطالبی که هیچ نمی‌آموزاند نخواهد کرد. من سنگینی کارم را بر اختلافات سیاسی گذاردم و ترجیح دادم که حتی اگر اشتباهات و اهمال‌کاری‌هایی هم صورت گرفته باشد آنرا باید در متن اختلافات سیاسی مورد بررسی و تفسیر قرار داد. کشاندن بحث به عرصه سیاسی هم آموزنده و هم مفهوم برای خواننده و هم راه‌گشاست.

بطور مشخص رفیق فروتن احیاء حزب طبقه کارگر در خارج از کشور را دلیلی بر تغییر ماهیت سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان به یک سازمان غیرانقلابی و لیبرال می‌دانست و متأسفانه برای توجیه برخوردش در مخالفت با این نظریه، نقض موازین سازمانی را تا حد نفی مبانی تشکیلاتی حزب طبقه کارگر ارتقاء داد و در شیپور انشعاب دمید.

رفیق ع - س که تا دیروز عکس این نظر را در مورد حزبیت داشت ولی در بکاربرد نقض موازین سازمانی دست کمی از رفیق فروتن نداشت، نفی حزب از جانب رفیق فروتن را دلیلی بر ماهیت ضد مارکسیستی لنینیستی هواداران وی قلمداد کرد و از این منظر کودتای در سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان و انشعاب خویش را توجیه کرد^{۱۴}. به نظر من ماهیت هر دوی این

^{۱۴} - من و سایر رفقای باقیمانده رهبری از آنجا که توفان را مارکسیست لنینیست می‌دانستیم تصمیم گرفتیم علیرغم انشعابی که رفیق فروتن با یاری پ - س بانی آن بوده است تلاش کنیم با برگزاری کنفرانسی به رفع این اختلافات نایل شویم. تمام اقدامات تدارکاتی برای شرکت در کنفرانس انجام

بلکه دنباله‌روی صرف از رفقای آلبانی و مصلحت‌جوئی پاره‌ای رفقا در برابر انشعاب در توفان بود. در حقیقت در اینجا "تقدس هدف" وسیله را توجیه می‌کرد.

سیر حوادث نشان داد امر انشعاب در توفان که با دست رفیق فروتن آغاز و با دست رفیق علی سعادت کامل شد امری زائد، مضر برای جنبش کمونیستی بوده به تحول و ایفای نقش توفان در انقلاب که می‌توانست بسیار مثبت و موثر باشد ضربه فراوان زد. از این تجربه باید آموخت که وحدت حزب را چون مردمک دیده حفظ کرد و با وسواس به امر وحدت برخورد کرد. مبارزه درونی حزب باید با هدف تحکیم وحدت صورت گیرد و به مثابه مبارزه‌ای علیه دشمن. از مطلق بودن تضاد و مبارزه و به سخن دیگر از مطلق بودن حرکت و نسبی بودن سکون نمی‌شود به این نتیجه رسید که در درون حزب همواره یک مبارزه بی‌امان در جریان است. نباید شکل‌های مبارزه را با مطلق بودن تضادها یکسان گرفت. مائو تسه‌دون می‌گفت: "ما باید وضعیت مبارزه اضداد گوناگون را به طور مشخص بررسی کنیم و هیچگاه نباید فرمول‌های فوق‌الذکر را بی‌موقع و بی‌جا در مورد همه اشیاء و پدیده‌ها به کار بندیم. تضاد و مبارزه عام و مطلق است، ولی شیوه‌های حل تضادها یعنی اشکال مبارزه به علت گوناگونی خصلت تضادها مختلف است. بعضی از تضادها خصلت آنتاگونیستی آشکار نشان می‌دهند در صورتی که برخی دیگر دارای چنین خصلتی نیستند" (منتخب آثار جلد ۱ ص ۵۲۰) (تکیه از نگارنده).

به این جهت نمی‌شود تضادهای آنتاگونیستی را با غیر آنتاگونیستی یکسان گرفت و شیوه‌های یکسانی برای حل آنها اتخاذ کرد.

رفیق فروتن متأسفانه هرگز درک نکرد که در مبارزه درون حزبی باید به خصلت غیرآنتاگونیستی تضادها و شیوه حل آنها توجه کرد. مبارزه درون حزبی توسل به زور، تضاد، طرد و یا قهر نیست، بلکه شیوه بحث، انتقاد، اقناع و آموزش است. مبارزه در درون حزب برای تلاشی حزب صورت نمی‌گیرد، بلکه با انگیزه تقویت وحدت حزب صورت می‌گیرد. این درک نادرست وی از اصل مطلق بودن مبارزه و یا مطلق بودن تضاد، کار سازمان را همیشه به بن‌بست می‌رسانید. وحدت سازمان ما همیشه به موئی بند بود. وی مبارزه درون حزبی را طوری به پیش می‌برد که گویا با دشمن طبقاتی روبرو است. وی درک نمی‌کرد که هدف از مبارزه در درون حزب نیل به وحدت عالی‌تر و اساساً مبارزه با هدف تحکیم حزب صورت می‌گیرد و نه با

نظریات این بود که به نادرستی ریشه اصلی اختلافات را بر سر مسئله حزبی دانستند و نفی یا قبول آن را دلیل تغییر ماهیت توفان تلقی کرده و انشعاب خویش را بر اساس آن توجیه کردند. نظریه سوم که نظریه من بود پذیرش حزبی از جانب سازمان مارکسیستی لنینیست توفان را عاملی در تغییر ماهیت مارکسیستی لنینیستی توفان نمی‌دید. به نظر من هم سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان سازمانی کمونیستی بود و هم حزب مارکسیستی - لنینیستی توفان و اختلاف نظر بر سر این مسئله یک امر درونی در داخل سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان است که باید در روند مبارزه درونی بر اساس شیوه "وحدت - انتقاد - وحدت" حل شود.

البته "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" که در بادی امر برای توجیه اقدامات رفیق سنج و جلب رفقای سازمانی با مشکلات فراوان روبرو بود، به یکباره با آغاز اختلافات چین و آلبانی روبرو شد و با موضع‌گیری شتابان به نفع آلبانی بر اختلافات با رفیق فروتن نکات جدیدی نیز افزود. برای من از همان موقع نفی مطلق رفیق مائو تسه‌دون نادرست بود. من خودم با پاره‌ای نظریات مائوتسه‌دون از جمله بگذار صد گل بشکند و یا برخورد چین نسبت به مسئله ایران و یا تئوری سه دنیا و آشتی‌پذیری تضاد بورژوازی و پرولتاریا در جامعه چین و... موافق نبودم، ولی به نظرم می‌آمد که باید تاریخ زندگی مائو را بدو دوره تقسیم کرد. به هر صورت از نظر من مائوتسه‌دون یک رهبر بزرگ جنبش کونیستی بود که چین مستعمره را نجات داده بود و از طرف کمینترن به عنوان کمونیست برسمیت شناخته شده بود. بی‌مسئولیتی شدید است که به راحتی خوردن یک آب هویج به بزرگان مارکسیسم لنینیسم نشانه‌های افتخار بدھیم و یا آنها را بی‌اعتبار و باطل نماییم. این امر به ضرر خود ما نیز هست و ما را نیز بی‌اعتبار می‌کند. این فقط می‌توانست به بی‌اعتمادی در درون جنبش کمونیستی بیانجامد و به ضرر خود ما تمام شود. من برایم تجربه دو دوره تاریخی فعالیت حزب توده ایران قبل از بروز رویزیونیسم و بعد از آن مطرح بود و از این تجربه آموخته بودم. فکر می‌کردم هر برخورد غیر علمی و ضدتاریخی و مصلحت‌اندیشانه‌ی گذرا، زیر پای همه کمونیست‌ها را خالی می‌کند و سنت‌های مبارزاتی را بی‌رنگ کرده و بی‌اعتمادی را در همه جا حاکم می‌گرداند. به نظر من این برخورد به رفیق مائوتسه‌دون یک برخورد تاریخی و مبتنی بر پذیرش معیارهای و شیوه برخورد ماتریالیسم تاریخی نبود. و بدتر از همه متکی بر پژوهش حزب ما و مطالعه در آن زمینه نبود،

اختلافات درون رهبری توفان بعد از درگذشت رفیق قاسمی به اوج خود رسید

رفیق فروتن که نه از نظر سیاسی و نه از نظر ایدئولوژیک قادر به حذف من نشده بود با تکیه بر همان روش نکوهیده اختلاف‌افکنی و دسیسه‌چینی بر خلاف همه موازین لنینی سازمانی که بارها بیان کرده بود به آن تمکین نمی‌کند، در پشت سر رفقای هیات مرکزی نامه فتنه‌انگیزانه و کودتاگرایانه‌ای برای رفیق سنجر (علی سعادت) و با هندوانه زیر بغل وی گذاشتن و تحریک احساساتش تلاش کرد با ایجاد همدستی میان وی، پرویز سیروس‌نیا و خودش، کلک رفیق کامران را از هیات مرکزی بکند. چنین روشی در هیچ تشکیلات کمونیستی مجاز نیست و حتی در تشکل‌های بورژوازی از آن به زشتی یاد می‌شود. رفیق فروتن به جای روش‌های مجاز حزبی که از بحث درونی سازمان بر اساس موازین لنینی و آگاهی همه اعضای هیات رهبری ناشی می‌شد، روش تخریب و کودتا و پشت‌هم‌اندازی را اتخاذ کرده بود. مجازات چنین رفیقی در تمام سازمان‌های انقلابی چنانکه از خودش انتقاد نکند اخراج فوری است. زیرا دامنه ضرباتی که به سازمان می‌تواند بزند و تا به حال زده است قابل پیش‌بینی نبوده و در آینده نیز چنین خواهد بود. روشن است که بر اساس این سند انکار ناپذیر که سازمان را با کودتا برهم می‌زد اعتماد حزبی که بالاترین ویژگی حزبی است از بین رفته بود. رفیق علی سعادت نه تنها زیر بار این روش نکوهیده و کودتاگرایانه نرفت و حاضر نشد بر ضد سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان به دسیسه دست زند بلکه اصل سند را در افشاء اقدامات پشت‌پرده و کودتاگرایانه و ضدتشکیلاتی رفیق فروتن در اختیار هیات مرکزی قرار داد که طبیعتاً موجب شد تا فروتن اقدامات انشعابی خود را تشدید کند و هر چه زودتر به دامن پرویز سیروس‌نیا که با گزافه‌گوئی در مورد نفوذ و قدرت فروتن وی را خام کرده بود پناه ببرد. در این سند رفیق فروتن برای پیشبرد مقاصد سیاسی‌اش که با حضور رفیق منتقمی در هیات مرکزی مقدور نبود به مشتی اتهامات واهی متوسل شد که حتی حاضر نبود اسنادی برای افتراات خود ارائه دهد. از جمله: سرش به "سازمان انقلابی" بند است.

سر دیگرش به تروتسکیست‌های نشریه "کارگر" وصل است.

هدف نابودی تشکیلات. روشن است که نمی‌شود با تکیه بر این اصل درست که حرکت و تضاد مطلق و سکون نسبی است به این نتیجه رسید که شکل برخورد و نیت از برخورد به یک کمونیست و یا به یک فاشیست یکسان است. در حالیکه در مبارزه نخست، هدف از مبارزه نیل به وحدت عالی‌تر و تقویت کمونیسم است و آن هم با شیوه تجربه شده "مبارزه، انتقاد، بحث اقتناعی، وحدت" صورت می‌گیرد در مبارزه بعدی، هدف از مبارزه نابودی فاشیسم بوده و با نیت استحکام وحدت نیست، بلکه با هدف نابودی دشمن انجام می‌شود. فروتن به اصل دیالکتیکی مبارزه مطلق و سکون نسبی است، استناد می‌کرد و از آن برداشت غلطی ارائه می‌داد و اسلحه‌ای می‌ساخت تا در درون حزب با مبارزه و تشدید مبارزه، حزب را زمینگیر و عقیم گرداند.

اعتراض و شکایت گشوده بود. من به خاطر دارم روزی که از ش. (منظور، شیرین همسر رفیق کامران است - منتقمی) با من صحبت می‌کردی ابراز نگرانی شدیدی داشتی و من نیز با تو شریک بودم اما من هیچگاه نگرانی خود را از دست ندادم. اینست که آمدن رفیق در هیئت سه نفری و به خصوص ماندن کار و پرونده ایران در دست او نمی‌تواند مورد تأیید من باشد. من از رفیق خرسند که اکنون خود را به کامران چسبانیده حرفی نمی‌زنم چون تو خودت بهتر می‌دانی و خودت مرا از جریان کار او با خبر ساختی.

من فکر می‌کنم جای تو در بخش سالم، راستین و بالنده سازمان است. من علی‌رغم تمام ایرادات و انتقاداتی که به تو دارم بر این عقیده‌ام که تو رفیق ساده و علاقه‌مند به سازمانی و چه بسا از سادگی تو سوءاستفاده می‌شود. من همان طور که بارها گفته‌ام تو مانند برخی دیگر سازمان را برای خودت نمی‌دانی، بلکه خودت را برای سازمان می‌خواهی و به همین جهت است که جای تو در میان رفقای است که نه به خود، بلکه به سازمان و به پیشرفت سازمان می‌اندیشند.

این نظر من است، حال خودت می‌دانی. به هر تقدیر اگر وضع بر این منوال پیش رود، ماندن من در این شهر بیفایده است. روشن است که آمدن تو به اینجا دشوار است. خسته کننده است ولی فکر می‌کنم با حل مشکل خستگی تو از تنت به در خواهد رفت.

امیدوارم جشن نوروز را در جمع خانواده و دوستان عزیز خوش گذرانده باشی.

با سلام‌های گرم بهرام

دوشنبه عصر ۲۱/۳/۷۷"

تمام تکیه‌ها بر این نامه خصوصی ضدسازمانی و ضد موازین لنینی سازمانی از فریدون منتقمی است.

و در اسناد دیگری سر دیگر ظاهراً رفیق "هفت سر" کامران را وصل به مهدی تهرانی و جاسوس وی یعنی در مجموع جاسوس سه جانبه مطرح کرد که حتی بعد از روشن شدن دستش در نادرستی اتهامات و بوجی آنها که واقعا از شخصیت وی بعید می‌نمود، حاضر نشد به اشتباهات خود برای آموزش نسل بعدی اعتراف کند و بر اساس همین کینه‌توزی غیرقابل توصیف تمام سیاست و روش خود را در خارج از کشور و ایران سازمان داد. وی هیچگاه هوادار وحدت با "سازمان کارگران مبارز ایران" نبود و بارها در برقراری امر وحدت اخلال کرد تا به سرانجامی نرسد.

در زیر سند فتنه‌انگیزانه رفیق فروتن برای برهم زدن وحدت سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان را که در کنفرانس برلن بر آن سرپوش گذاشته شد و مطرح نگردید، مشاهده می‌کنید.

"رفیق گرمی"

این نامه را بعد از ظهر دوشنبه است که می‌نویسم. امروز صبح برای رسیدگی به امور به محل X رفتم متأسفانه رفیق کامران نیامد. معلوم می‌شود بار دیگر تصمیم دارد بر خلاف تصمیم هیئت مرکزی عمل کند. این وضع البته نمی‌تواند تا جلسه آینده دوام یابد و باید هر چه زودتر به کار سر و صورت داد. از اینرو به نظر من هر چه زودتر مسافرتی به این دیار بکن ولو برای یک روز تا به اتفاق موضوع را فیصل دهیم. منظور من این نیست که رفیق کامران را دوباره متقاعد کنیم که به مرکز سه نفری باز گردد. استعفای او از این هیئت جنبه مثبت دارد. به راستی نمی‌توان حلقه ضعیف هیئت مرکزی را که یک سرش به سازمان انقلابی می‌تواند بند باشد و سر دیگرش به ترسکیست‌های نشریه "کارگر"، در چنین هیئتی جای داد و به خصوص مسئولیت حساسی مانند کار ایرانی را به او سپرد. آخرین نامه از کویت حاکی از این بود که به رفیق مسئول کارگر ما در آنجا اطلاع داده‌اند که سازمان انقلابی در سازمان ما نفوذ کرده است و او از این خبر نگران شده و چون به طوری که نوشته بود به نامه‌هایش نیز جواب داده نشده است زبانی به

درمان قوی است که نه جز علیّه میست بر زبان در فرست زبان می آید نشاند
 این سخن است. حال خدمت به ما. برتقدیر اوضاع این اصول می رود. اندک می آید که بر می آید
 از آن است که کدن تر به این روزه است. عهده نده است. با کز مینج. با کل سخن هکلی از دست در خواب فرست
 امیران سخن گفتند و در صبح فزاد. و چون فریز سخن گفتند آنگاه

بسم ای گلم

بسم ای گلم
 در شنبه ۲۱ خرداد ۱۳۵۷

۱۰۰۵

فری گری

این نامه در محله نظر شده است که در مینج. امروز صبح کوی رسدی به امروز به کل محمود قم گفتند فری گامران
 نامه معلوم بود. با در مینج داد و در وقت مینج نسبت کزای عمل کند. این وضع است. همه می آید تا کعبه آید. درام با در
 در این بر چه روز تو. کار مینج است. در این مینج بر چه روز سازتی به این در این. در کوی یک روز تا به این مینج
 و اینصورت به مینج این نیست که فری گامران را دوباره مینج که به مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج
 نیست چینه مینج داد. بر این مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج
 در کوی مینج به مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج
 آفرین نامه که کوی مینج بود که به فری مینج کار کرد. در این مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج
 که به است و از این مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج
 بر مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج
 با مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج
 کار مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج
 مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج

فری مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج
 فری مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج
 درام بر این مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج
 که نامه مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج مینج

ارگان‌های مادون از مافوق و مراعات صمیمانه موازین دموکراسی سازمانی است.

سازمان ما بارها با مشکلات فراوانی روبرو بوده ولی هر بار با سر پنجه تدبیر خویش بر این مشکلات فائق آمده و راه پیشرفت‌های آینده را گشوده است. هم اکنون ما در زمینه‌های مختلف به موفقیت‌های مهمی دست یافته‌ایم که مرهون رهبری صحیح و فداکاری عمیق و صمیمانه همه رفقا است. ممکن است رفقای از انتقادات متعددی که به عمل می‌آید آزرده خاطر شوند، دلگیری به خود راه دهند ولی باید مطمئن باشند که این انتقادات هر چند با لحن تند و خشن ابراز شده ولی از ایمان به بهبود کار سازمان ناشی می‌گردد.

من شخصاً علی‌رغم عدم اعتمادی که در من ظهور کرده، علی‌رغم برخی نارضایتی‌ها معتقدم که قادر خواهیم بود با کلیه رفقا صمیمانه به کار مشترک بر اساس موازین سازمانی بپردازم و همه رفقا را دعوت می‌کنم با این روحیه کار جدید سازمان را آغاز کنند و با مظاهر لیبرالیسم که در سازمان ما بروز کرده به مبارزه برخیزند و به اصلاح خود و همه رفقای هیات مرکزی و یا رفقای سازمانی بپردازند. راه غلبه بر بیماری کنونی که گرفتار سازمان ما شده است در درجه اول حفظ وحدت هیات مرکزی بر اساس رعایت موازین سازمانی است.

ما امروز جلسه مهمی در پیش پای خود داریم و مصممیم بر مشکلات سازمان غلبه کنیم. فکرمی‌کنم نوع برخورد ما به این جلسه و احساس به سازمان، آبدیگی رفقای هیات مرکزی است. این لحظات در سرنوشت سازمان ما گرچه که مهم است ولی گذراست. به این جهت فکرمی‌کنم رفقا آنچه دردل دارند بیان کنند، انتقادات را اظهار دارند، به هم پرخاش کنند ولی در هنگام خروج از این جلسه با ایمان به سازمان با نیت حفظ وحدت سازمان بروند. رفقای عزیز هیات مرکزی من معتقدم که نوع برخورد امروزی ما سنگ

نامه کامران به هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان

”رفقای عزیز هیات مرکزی“

سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران و سازمانی ماهیتاً پرولتری است. تحقق آرمان‌های سیاسی طبقه کارگر این انقلابی‌ترین طبقه اجتماعی را در دستور کار خود قرار داده و برای آن مبارزه می‌کند. وحدت موجود در سازمان ما با ایمان به وحدت ایدئولوژیک و سیاسی که در وحدت تشکیلاتی شکل مادی خود رامی‌یابد تجلی یافته است.

وحدت سازمان ما وحدت شخصی نیست، ارادت افراد معین نسبت به یکدیگر نمی‌باشد. یگانگی فکری در زمینه ایدئولوژی و سیاست سازمان است که سنگ‌های پراکنده مومنین به این راه را برهم نهاده و سازمان استوار ما را بنا کرده است.

آنچه ما را به هم پیوند می‌دهد بندهای محکم ایدئولوژیک و سیاست است و این است آنچه که در درجه اول اهمیت قرار دارد. با توجه به این اشتراک عظیم باید نکاتی را که باعث آزرده‌خاطری رفقا شده و امر مقدس وحدت سازمان را باردیگر تحکیم بخشید. سازمان ما مانند هر پیکر زنده، رشد می‌کند، از امراض و ناراحتی‌ها در امان نیست ولی تا زمانی که حفظ این زندگی ارجحیت دارد باید در رفع بیماری‌ها و امراض گوناگون کوشید.

ما باید هوادار وحدت اصولی باشیم و این امری است که با شناختی که من دارم قابل حصول می‌دانم. این وحدت استوارتر زمانی دست خواهد داد که وحدت سازمانی ما حفظ گردد و آنهم تنها به معنای اجرای بی‌خداشه کلیه موازین سازمانی، مراعات اصل لنینی مرکزیت دموکراتیک، مراعات انضباط یکسان در مدارج بالا و پائین سازمان، تبعیت اقلیت از اکثریت در عمل، تبعیت

نامه کامران به هیات مرکزی در مورد مواضع انحرافی هوشنگ

"رفقای عزیز هیات مرکزی"

بار دیگر رفیق هوشنگ بدون احساس مسئولیت خطیری که بر عهده دارد، اعضای هیات مرکزی و سازمان ما را مورد حمله و هجوم قرار داد. اگر در دوران گذشته این اتهامات به صورت شفاهی در جلسات و خارج جلسات هیات مرکزی بیان می‌شد این بار در طی نامه‌ای به اطلاع هیات مرکزی سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان رسیده است.

من این نامه را مطالعه کردم و از مضمون آن آگاهی یافتم، تصور می‌کنم که وظیفه کلیه رفقای رهبری است که بدون توجه به احساسات شخصی در ماهیت نامه به اظهار نظر بپردازند و وظیفه دفاع از حیثیت و موجودیت سازمان توفان و همه رفقای عضو و هواداران آنرا به عهده گیرند. ممکن است تصور رود وقوف به ماهیت نامه رفیق هوشنگ مستلزم نبوغ خارق‌العاده‌ای باشد. نگاهی مختصر اما، متعین می‌سازد که هسته اساسی این قلمفرسائی نه حمله به رفیق کامران آن‌طور که از ظاهر نامه مستفاد می‌شود، بلکه بی‌اعتبار ساختن سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان، قلب ماهیت آن، بی‌ایمانی نسبت به آن می‌باشد. راهی را که این رفیق برای رفع دشواری‌ها و به قول خودش "فساد، توطئه‌گری، فرماندهی، دروغگوئی و اتهام و ..." برگزیده راه برهم زدن وحدت سازمان و نابودی آن است. بدین جهت فکر می‌کنم هر رفیقی که ذره‌ای مسئولیت در قبال دفاع از سازمان م- ل توفان احساس کند، باید به اظهار نظر پرداخته و وظیفه دفاع از سازمان را به عهده گیرد.

نامه مذکور از یک جهت دیدگان مرا گشود و نشان داد که اعضاء سازمان را نباید در دوران‌های اوج پیشرفت، بلکه باید در مراحل مشکلات، بحران‌ها و چرخش‌های سازمان مورد ارزیابی قرار داد و به داوری واقع‌بینانه در مورد آنها

محکی برای قضاوت ماست زیرا افق‌های جدیدی را در پیشبرد امر مقدس آرمان‌های سازمان ما می‌گشاید. باشد که همه رفقا به آینده تابناک سازمان بنگرند، به جلو نگاه کنند و از سختی‌ها و نامالایمات کنونی نهراسند، ما حتما مشکلات عدیده‌ای در پیش پا داریم با دشمنان قوی‌پنجه‌ای روبرو هستیم باید چون فولاد آبدیده شویم و بر نقاط ضعف و کمبودهای خود با انتقاد و انتقاد از خود با یاری متقابل غلبه کنیم. اندیشه مشترک ما به آرمان‌های طبقه کارگر، ایمان به خلق و سازمان توفان بندهای ناگسستنی است که ما را به هم پیوند می‌دهد. هر رفیق آگاهی باید در تحکیم این پیوند بکوشد. من آنچه در توان دارم در این راه صرف خواهم کرد. باشد که رفقا هم به این پی‌های مشترک بیندیشند.

پیش به سوی وحدت رفقای هیات مرکزی

زنده با سازمان م- ل توفان

"۷۷ /۴/۲"

نیست". "رشد سازمان ما مبتنی بر واقعیات درونی سازمان ما نمی‌باشد"، "سازمان توفان بر حسب تصادف و اتفاق و به طور پراکنده و به صورت کجدار و مریز به زندگی خود همچنان حبای بر روی آب ادامه می‌دهد". و یا "وضع رهبری و مرکزیت سازمان ... خود گویای وضع خراب و لنگ در هوای سازمان ما می‌باشد". و این رفیق ناتوانی رهبری سازمان را "ده‌ها بار در عمل" مورد آزمایش قرار داده است. او در تصویر سیاهی که از سازمان م-ل توفان ترسیم می‌کند و ناامیدی و یاس روحی خود را در این بیان متجلی می‌گرداند، می‌نویسد: "من از بسیاری مسائل و معضلات که گریبان سازمان را گرفته می‌گذرم و از آنجا که "مشت نمونه خروار است" فقط به جمع ۷ نفری هیئت مرکزی و آنهم فقط به چند نکته بر خورد می‌کنم".

رفیق هوشنگ ایمانی به هیات مرکزی سازمان ما ندارد. در نامه ۱۳ صفحه‌ای خود جایی برای رفقا کامران، سنجر و خرسند در سازمان نمی‌بیند، از رفقا فریبرز و فرامرز چهره انسان‌های فریب خورده غیرقابل درمان ترسیم می‌کند و پس از لجن پاشی فراوان به اعضاء هیات مرکزی افرادی را که شایسته چنین عنوانی نمی‌شناسد مشتت از خروار جلوه می‌دهد و اعتراف می‌کند که همه واقیعت را هنوز در مورد هیات مرکزی بر قلم نیآورده، تنها به ذکر پاره‌ای نکات قناعت کرده و چنته او هنوز نیمه تمام است.

بی‌ایمانی این رفیق نسبت به از خودگذشتگی و فداکاری همه رفقای سازمانی از جمله رفقای هیات مرکزی زمانی عیان می‌گردد که تمام پیشرفت‌های سازمان را به دو عامل اساسی منوط می‌گرداند.

الف - وجود رفیق بهرام در هیات مرکزی.

ب- ضعف اپوزیسیون در خارج از کشور.

تامل مختصری بر این استدلال نشان می‌دهد که آخرین بارقه امید رفیق هوشنگ، آخرین تاری که او را هنوز به سازمان ما پیوند می‌دهد و از او عضو بیگانه نساخته است، وجود رفیق بهرام در هیات مرکزی سازمان توفان

پرداخت. امروز با اعتقاد عمیق بر این عقیده‌ام که پیشنهاد عضویت رفیق هوشنگ در هیات مرکزی از جانب من با توجه به تزلزلی که این رفیق در هنگام انشعاب مهدی گرفتار آمده بود، نادرست بوده است. نگارش نامه رفیق هوشنگ به هیات مرکزی از آن جهت مایه مسرت است که این رفیق هنوز قادر نگشته بود مسئولیت‌های مهم‌تر سازمان را به عهده گیرد، در غیر این صورت می‌توانست در آینده پریچ و خم مبارزه ضربات کاری به سازمان ما وارد آورد. این نامه دلیلی روشن بر فقدان روحیه حزبی کاردانی سیاسی، قابلیت پذیرش نارسائی‌ها و مشکلات، صبر و حوصله انقلابی از جانب رفیق هوشنگ است و مدلل می‌سازد که این رفیق، رفیقی کم جنبه، بی‌ظرفیت، تسلیم بی‌اراده احساسات کور، انتقامجو، متزلزل و بی‌ایمان به سازمان توفان است.

در نامه رفیق هوشنگ آنچه کم‌تر به چشم می‌خورد چاره‌جویی و راهیابی برای خلاصی از مشکلات و پیشبرد امر سازمان می‌باشد. من از لحن نامه، از عدم صداقت نهفته در آن می‌گذرم و با این نیت که بر یکایک کلمات و جملات که می‌توان در پیرامون هر کدام دفتری قلم زد، اظهار نظر نمی‌کنم، ولی تشریح ماهیت این نامه را وظیفه سازمانی خود می‌دانم و معتقدم که باید با تفکر رفیقی که در تاروپود افکار خرده بورژوائی مایوس و مستاصل گرفتار آمده به مبارزه پرداخت و او را از بستر بیماری رهائی بخشید.

اساس نامه رفیق هوشنگ را می‌توان در چند نکته خلاصه کرد:

۱- بی‌ایمانی نسبت به سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان در مجموع

و به ویژه به رهبری آن

رفیق هوشنگ می‌نویسد: "محیط سازمان را اکثراً فساد اخلاقی، توطئه‌گری و فرماندهی فرا گرفته است. سطح آگاهی رفقای ما و به خصوص رهبری سازمان نازل و توانائی مبارزه علیه نظریات مخالف و انحرافی موجود

می‌گردد، ناشی از بی‌ایمانی و بی‌اعتمادی رفیق هوشنگ نسبت به سازمان توفان است. عوامل ثانوی را رفیق هوشنگ در ضعف نیروهای اپوزیسیون می‌داند. نخست اینکه سازمان ما به جهت مبارزه با اپوزیسیون به وجود نیامده که علت رشد و یا عدم رشد آنرا در قیاس با آنها بسنجیم. سازمان ما در دفاع از منافع و آرمان‌های طبقه کارگر، در مبارزه با رویزیونیسم و کاستریسم پا به عرصه وجود گذارده است. عوامل خارجی تنها به اپوزیسیون محدود نمی‌گردد که به دشمنی با سازمان ما همت گماشته‌اند. از شاه و اربابانش گرفته تا پلیس‌های کشورهای ایران و امپریالیستی، از دارودسته مرتد کمیته مرکزی گرفته تا سازمان ضدخلقی انقلابی و سایرین، سازمان ما را احاطه کرده‌اند. ما خود بارها گفته‌ایم که سازمان ما با دشمنان قوی پنجاه‌ای روبروست که باید برای نیل به پیروزی با یکایک آنان دست و پنجه نرم کند. رفیق هوشنگ که امروز مدعی ضعف دشمنان ماست امروز که پای وحدت با سازمان ضدخلقی انقلابی طرح بود نظر دیگری ابراز می‌داشت و قدرت دشمنان را دلیلی بر وحدت مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها ارائه می‌داد.

لذا این استدلال که دشمنان سازمان ما در مرحله کنونی ضعیف و ناتوانند استدلال درستی نیست و تنها برای توجیه ضعف سازمان ما در افکار رفیق هوشنگ ساخته و پرداخته گشته است.

می‌باشد، ولی از آنجا که انسان‌ها فانی‌اند و این قانون تخطی ناپذیر طبیعت است، بعید به نظر می‌رسد رفیق هوشنگ جمع ما را به جدائی از آن رجحان نهد. رفیق هوشنگ سعی فراوان نموده خلوص نیت خویش را نسبت به رفیق بهرام نشان دهد، یکبار نیز این خلوص نیت را در برلن در پذیرائی گرم خویش از رفیق بهرام حاتم طائی‌وار به نمایش گذارده ارادات خود را نسبت به ایشان ثابت کرد و به قول خودش کاشف به عمل آورد که چگونه می‌توان "قاب رفیق را به دست آورد". رفیق استالین در نامه به شاتونوفسکی نوشت: "... شما در نامه خود از "ارادت" به من سخن می‌رانید. شاید این نکته به طور تصادفی در نامه شما آمده باشد. شاید... اما اگر این جمله تصادفی نیست مایلیم به شما اندرز دهم از "اصل" ارادت به اشخاص دست بکشید، این شیوه بلشویکی نیست. ارادتمند به طبقه کارگر، به حزب آن، به دولت آن باشید. این امری خوب و مفید است. اما آنرا با "اخلاص" به اشخاص یعنی این بازیچه عبث و بی‌هوده روشنفکران سبک مغز خلط ننمائید."

چه خوب است رفیق هوشنگ به این اندرز داهیانہ بیندیشد و "ارادت" به سازمان را مترادف "ارادت" به افراد و اعضاء سازمان نگرداند. عمر ارادت به افراد کوتاه است و از این ممر فایده‌ای به سازمان توفان به طبقه کارگر و امر انقلاب ایران نمی‌رسد. ارادت به افراد تنها در پرتو ارادت به سازمان قابل درک است. رفیقی که برای سازمان توفان ارزشی قائل نیست، بدان عشق نمی‌ورزد نمی‌تواند در خلوص نیتش به افراد این سازمان صداقت داشته باشد. تعریف کنونی رفیق هوشنگ و اظهار ارادت اخیر او بدان خاطر است که رفیق بهرام را در مقابل سایر اعضای هیات مرکزی سازمان قرار دهد و سازمان را در وجود افراد خلاصه گرداند، غافل از اینکه سازمان ما با رفتن هیچ رفیقی نابود نخواهد شد. همینکه رفیق هوشنگ کلیه پیشرفت‌های سازمان ما را در وجود شخص رفیق بهرام خلاصه می‌کند علی‌رغم نقش مهمی که این رفیق به عهده داشته‌اند، همینکه ارادت هوشنگ محدود به رفیق معینی در سازمان

رفقائی که از هرگونه درگیری و آلودگی برکنار مانده‌اند جرات پیدا کرده و قاطعانه قدم جلو گذاشته و خود امور را در دست گیرند و رفقائی که ناآگاهانه و از روی سادگی و علاقه کورکورانه به سازمان تیشه به ریشه سازمان می‌زنند به خود آیند."

رفیقی که با غلبه بر احساساتش قلم بر کاغذ شکبیا برده و از مسائل فرعی و پیش پا افتاده گذشته و تمام هم و غم خویش را مصروف مسائل عمده و با ارزش برای نجات جان سازمان کرده که از خوردن تیشه به ریشه او ممانعت کند، اعضاء هیات مرکزی را به دو بخش، بخش آگاه که در مرکز آن رفیق کامران قرار دارد که هم‌نشین تهرانی‌ها، راسخ‌ها و جاسوس سازمان انقلابی است و بخشی که ناآگاه، ساده دل، مطیع کور که سایر رفقای هیات مرکزی را به جز رفقا بهرام و هوشنگ در بر می‌گیرد، تقسیم می‌کند و ندا می‌دهد که سا ده‌دلان به خود آیند و همگی به اتفاق رفیق هوشنگ که به مثابه "ناجی" به میدان آمده است از "نابودی سریع‌تر" سازمان جلوگیری. این شیوه نفاق‌افکنی و قرار دادن اعضاء هیات مرکزی در مقابل یکدیگر بدون بیان انگیزه سیاسی، نه از روی دلسوزی برای منافع سازمان، بلکه از اندیویدوآلیسم خرده‌بورژوائی سرچشمه می‌گیرد، تشبثات رفیقی است که در تمام نقشه‌های حسابگرانه خود برای طرد رفیق کامران و سپس سنجر از هیات مرکزی با شکست مفتضحانه‌ای روبروشده و ناامیدانه آخرین ورق "برنده" خویش را رو می‌کند.

در این نامه رفیق هوشنگ کوشیده براهینی قوی در تکمیل تماس‌های خصوصی خود بترشد و اعضاء هیات مرکزی را به جان هم افکند و کلیه پیوندهای سیاسی و حتی شخصی مابین آنها را ببرد و با این امید که سنگی بر سنگ دیگر استوار نباشد تا او با فارغ بال به دنبال کار خود روان گردد. ولی هیات مرکزی سازمان ما که سرد و گرم روزگار را بر تمام رگ و پوست خود احساس کرده و از تجربه مبارزه حاد کنونی سر بلند بیرون آمده حتماً با

۲- فتنه‌انگیزی و تفرقه‌افکنی

انتقاد به کارهمواره برای پیشبرد امور باید در نظر گرفته شود. باید با تکیه به نکات مثبت در جهت طرد نکات منفی اقدام کرد. اگر انتقادی به رفیقی نیز صورت می‌گیرد باید بر همین اساس استوار باشد. رفیق مائوتسه‌دون می‌نویسد: "بالاخره در مقابله با سوپرکتیویسم، سکتاریسم و سبک الگوسازی حزبی باید همواره دو اصل را به خاطر داشت: نخست "پند گرفتن از اشتباهات گذشته به منظور اجتناب از بازگشت آنها" و دوم "درمان بیماری به منظور نجات بیمار". باید اشتباهات گذشته را بدون در نظر گرفتن حساسیت اشخاص افشاء کرد، باید جهات منفی کار گذشته را با روش علمی تحلیل نمود و مورد انتقاد قرار داد تا کار آینده بهتر و و با دقت بیش‌تری انجام گیرد چنین است معنی "پند گرفتن از اشتباهات گذشته به منظور اجتناب از بازگشت آنها". اما منظور ما از افشاء اشتباهات و انتقاد کمبودها، مانند پزشکی که مرضی را معالجه می‌کند، فقط نجات بیمار است و نه تلف کردن وی."

نامه سعایت‌آمیز رفیق هوشنگ راهنمایی برای خروج از بحران کنونی نبوده و فاقد این دو رهنمود داهیه‌انه است و بر اساس پندگیری از اشتباهات به منظور اجتناب از بازگشت آنها و درمان بیماری به منظور نجات بیمار تدوین نگشته است. راه یاب نیست، سوق به گرداب است. رفیق هوشنگ مجموعه سازمان ما را به زیر سؤال می‌کشد و با نامی و سعایت می‌کوشد مناسبات رفقای آگاه هیات مرکزی را که برای چنین شیوه مبارزه‌ای پیشیزی هم ارزش قائل نیستند برهم زند. او در نامه خود می‌نویسد: "در وضع موجود اکثر رفقا و هر یک به نوعی، آگاهانه و ناآگاهانه چه باخوش‌خیالی و چه با توطئه‌گری نقش داشته‌اند" و در جای دیگر "در این نوشته حاضر کوشش کرده‌ام که بر احساسات خود غلبه کرده و از کلیه مسائل فرعی بگذرم تا شاید حداقل

بی‌آورم". باید گفت: "اینگونه انتقام‌جویی تنها زائیده بینش اندیویدوآلیستی است و منافع طبقاتی و حزبی را اصلاً نمی‌شناسد و به هیچ‌وجه متوجه طبقات خاصم نیست، بلکه متوجه بعضی از رفقای هم‌رزم می‌باشد و همچنین مانند خوره سازمان را می‌خورد و قوه رزمندگی آنرا تضعیف می‌کند". (مائوتسه‌دون - در باره اصلاح نظرات نادرست در حزب).

کافی است که رفقای هیات مرکزی در مورد حجم کاری که رفیق هوشنگ به عهده دارد، در مورد درجه فعالیتش در شهر برلن از بدو ورود این رفیق به برلن به عمل آورند تا واقعیت را عیان‌تر از همیشه مشاهده کنند.

۳- کینه‌توزی به برخی از رفقای هیات مرکزی

کینه‌توزی شخصی رفیق هوشنگ نسبت به رفیق کامران در این نامه به خوبی عیان است. من از دام‌ها و اکاذیب این رفیق می‌گذرم و رفقا را به متن نامه‌ای که نوشته است رجوع می‌دهم تا روشن شود، تناقض در نامه ناشی از کینه‌توزی این رفیق بوده و نه دلسوزی به خاطر سازمان.

او می‌نویسد: "بازهم قبول داریم که اکثر کارها مثل بین‌المللی، ایران، تشکیلات دانشجویی در دست دو رفیق یعنی سنجر و کامران از همان ابتداء متمرکز بوده و هست. (به خصوص کامران). تقریباً جز کار روزنامه همه رفقا به نوعی به مشورت و دخالت رفیق کامران محتاجند. و ادامه می‌دهد "نتیجه منطقی حکم می‌کند که صرف نظر از تمام کم‌کاری‌ها و کمبودها در رفقای مختلف و از همه بیش‌تر خود من، عامل عمده و تعیین‌کننده این کم‌کاری‌ها و کمبودها رفیق کامران و تا حدودی رفیق سنجر می‌باشد. زیرا به هر تقدیر آنها هستند که همه کاره‌اند و در همه کارها نقش تعیین‌کننده داشته‌اند".

در این مختصر چند نکته به چشم می‌خورد. رفیق هوشنگ به کم‌کاری خود که ابتداء آنرا به کلی نفی کرده و نتیجه توطئه و بامبول رفقا کامران، سنجر و خرسند جلوه می‌داد اعترافی عجولانه کرده و در انتها آنرا به گردن عامل تعیین‌کننده یعنی رفیق کامران انداخته است. در حالی که هر چقدر

برخورد مسئول و آگاهانه خویش اغراض شخصی را از ایمان حزبی متمایز خواهند کرد.

ناراحتی رفیق هوشنگ از آنجا ناشی می‌شود که رفیق کامران او را به علت سستی و رخوت در کار، به علت اهمال کاری مورد انتقاد قرار داده است و هم‌زمان این انتقاد نیز موجی از انتقادات اعضاء و هواداران سازمان متوجه این رفیق گردیده است. رفیق هوشنگ که تاب تحمل انتقادات رفقا را نداشته و ندارد، انتقادات رسیده از جانب هواداران را که از کشورهای مختلف به آدرس سازمان پست گردیده، توطئه رفقا کامران، سنجر و خرسند جلوه می‌دهد، به نظر او همه نامه‌ها ساختگی است، بامبول است، توطئه علیه هوشنگ می‌باشد و شخص این رفیق دست از پا خطائی هم مرتکب نگردیده است. رفیق هوشنگ به سختی به بیماری اندیویدوآلیسم گرفتار آمده و راحت طلبی و سستی و طفره از کار را که در او از گذشته ریشه داشته برگزیده است. رفیق مائو می‌گوید: "در ارتش سرخ افرادی که اندیویدوآلیسم در آنها به صورت راحت طلبی تظاهر می‌کند، نیز کم نیستند. آنها همیشه میل دارند که واحداً به شهرهای بزرگ اعزام گردند. کشش آنها به سوی شهرها به خاطر کار نیست، بلکه به خاطر تن آسائی است و کار در مناطق سرخ که در آن شرایط زندگی دشوار است، هیچ مورد پسندشان نیست". در مورد سستی و طفره از کار می‌نویسد: "بعضی از رفقا هرگاه که امری مطابق میلشان انجام نگیرد، سست می‌شوند و از کار کناره می‌گیرند". آیا رفیق هوشنگ خود بارها بیان نکرده که علت ترک شهر مونیخ از جانب او برای کناره‌گیری از کار بوده است، آیا بارها بیان نکرده که قصد داشته در جلسه هیات مرکزی شرکت نکند. نام این روحیه فرار از مشکلات و سختی‌ها را چه می‌توان نهاد؟ امروز که پای انتقاد به میان آمده، رفیق نامبرده کسر شأن خود دانسته و به جای اصلاح کار خویش می‌گوید: "تو چون در این جلسه از من انتقاد کردی من هم در جلسه آینده بهانه‌ای پیدا خواهم کرد تا یقعات را بچسبم و تلافی در

جلسات غیررسمی و در جلسه هیات سه نفره مطرح می‌کرد، در این نامه نامی هم از آن به میان نیآورده است، چگونه می‌شود رفیقی که تا چند هفته پیش لیاقت عضویت در سازمان را نداشت، به ناگهان تغییر ماهیت داده باشد و از اعضای ناآگاه هیات مرکزی ما به حساب آید. چگونه می‌شود که به ناگهان کامران مورد غضب است و از خرسند نامی هم در میان نیست. آیا می‌شود این امر را به فراموشکاری رفیق هوشنگ نسبت داد. به نظر من خیر. رفیق هوشنگ که در کمال صحت و سلامت و آگاهی کامل این نامه را نوشته به خوبی واقف است که باید در مبارزه‌ای که در گرفته همه حملات را بر روی کامران متمرکز کند، برای او تمام انحرافات که بر خرسند می‌شمرد به یکباره بی‌اعتبار می‌گردد. آیا اینست نتیجه دلسوزی برای سازمان توفان.

آنچه در عین حال در این نامه به چشم می‌خورد کینه و نفرت مستور ولی بی‌پایان رفیق هوشنگ به رفیق انقلابی و فقید ما احمد قاسمی است. معلوم نیست ایشان که رفیق قاسمی را نه دیده و نه از نزدیک با او تماس داشته و حداکثر می‌توانند بر اساس نوشته‌های این رفیق در باره اش قضاوت کنند چگونه به خود اجازه می‌دهند از رفیق فقید ما به بدی یاد کنند و او را در کنار عناصری نظیر تهرانی و راسخ قرار دهند و اتوریته این رفیق را در سازمان طبقه کارگر به نیشخند بگیرند. رفیق هوشنگ باید روشن کند که چگونه به این ارزیابی جدید دست یافته و چرا این ارزیابی را در هیات مرکزی برای آگاهانیدن رفقا ابراز نکرده است. سازمان ما در تجلیل از رفیق قاسمی برخی آثار او را به طبع رسانده و در بزرگداشت او مقالاتی در توفان منتشر کرده و همواره از او به مثابه رفیقی مارکسیست - لنینیست، انقلابی، دارای اصولیت پرولتاری یاد کرده است. این است آنچه که مواضع سازمان ما را نسبت به رفیق فقید بیان می‌دارد. رفیق هوشنگ که امروز به رفیق قاسمی می‌تازد و سپس کامران و سنجر را آماج می‌گیرد و به حیثیت سازمان ما لجن می‌پاشد، بیگانگی خویش را از سازمان توفان و سنت‌های آن به نمایش می‌گذارد و

مسئله را بگردانیم و برای برائت خود آسمان و ریسمان به هم بیاوریم از مسئولیت رفیق هوشنگ که وظیفه تماس با رفقا، پاسخ به نامه‌ها، ارسال کتب و نشریات، دادن بخشنامه، انتشار نشریه برای وحدت اندیشه و عمل را به عهده داشته سرموئی هم نمی‌کاهد و این انتقاد دروغین را از آن جهت کرده که بار دیگر رفیق کامران را مورد حمله و هجوم قرار دهد.

در این کلمات رفیق هوشنگ مدعی است که رفقا کامران و سنجر "همه کاره‌اند و در همه کار نقش تعیین کننده" دارند. اگر خود این رفیق ایمانی به کلمات خویش داشته باشد باید طبیعتاً به این نتیجه منطقی برسد که پیشرفت‌های سازمان در کلیه زمینه‌ها نیز مدیون رفقای است که در تمام زمینه‌ها نقش تعیین کننده داشته‌اند، امری که خود رفقای دوگانه نیز بدان اعتقادی ندارند و آنگاه چگونه مدعی می‌شود که: "موفقیت‌های آشکار سازمان ما فقط به دو عامل اصلی متکی بوده و هست". آیا این تناقض در استدلال به خاطر آن نیست که حملات شخصی و کینه‌توزانه خود را متوجه رفقای معینی در هیات مرکزی سازمان بنماید. اگر فعالیت تشکیلاتی، دانشجویی، ایران و بین‌المللی نتیجه کار تنها دو رفیق سازمانی است که حتماً معجزه می‌کنند، آنگاه نمی‌توان تنها کمبودهایش را به پای این دو رفیق نوشت حتماً موفقیت‌های آن نیز به حساب این دو رفیق گذارده خواهد شد. دانستن است که این شیوه استدلال متافیزیکی ریشه مغرضانه‌ای دارد و هدفش بهبود کار سازمان نیست. به نظر من همه رفقا در کمبودها و خدمات سازمان ما به طور نسبی نقش داشته و دارند، هیچ رفیقی فرشته نیست و هیچ رفیق دیگری جامه شیطان بتن نکرده است. کارنامه سازمان ما، نتیجه مجموعه فعالیت همه رفقای سازمان ما و از جمله رفقای هیات مرکزی است. جای شگفتی بسیار است که رفیق هوشنگ از رهنمودهای سازمان ما آموزش نگرفته و قادر نگشته افکار پوسیده خرده‌بورژوازی یاس‌آور خویش را به دور افکند. رفیق هوشنگ که پیشنهاد اخراج رفیق خرسند را از هیات مرکزی در

نامه کامران در مورد رفیق بهرام به هیئت مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان

"رفقای عزیز هیات مرکزی"

اینکه در گذشته سازمان ما اختلاف نظرانی موجود بوده امری نیست که از دید رفقا پنهان بوده باشد. نظری به ارگان‌های سازمان در برخی مسائل، نگاهی به نشریات داخلی و سرانجام جستجو در صورت‌جلسات گذشته سازمان برای همه رفقا وجود اختلاف نظرات را روشن کرده است. برخی جملات و کلمات کنایه‌آمیز در جلسات کنونی ما و یا برخی پافشاری‌ها بر مواضع گذشته و انعکاس آنها در وضعیت کنونی هیات مرکزی حتی صفت‌های متعددی را در مسائل مشخص مورد اختلاف تا حدی برای رفقا آشکار نموده است. تا آنجا که من به خاطر دارم و از زمانی که در هیات مرکزی افتخار عضویت پیدا کردم این اختلاف نظرات در موارد زیرین به طور عمده منعکس گشته‌اند.

۱- وحدت سازمان‌های مارکسیست-لنینیست و چگونگی آن.

۲- مسئله احیاء حزب طبقه کارگر در عرصه ایران.

۳- مشی ما در سازمان توده‌ای.

۴- چگونگی برخورد به مبارزه مسلحانه چریکی.

۵- مسئله ملی در کردستان عراق.

۶- تضاد عمده در جامعه ایران.

۷- مسئله وحدت و مبارزه در درون حزب.

۸- چگونگی درک از موازین سازمانی در سازمان سیاسی طبقه کارگر.

و پاره‌ای مسائل دیگر که من به همین نکات بسنده می‌کنم. این اختلافات در جای خود طرح شده در باره برخی پاسخ داده شده و حال برخی

عجیب نخواهد بود که فردا مجموعه سازمان ما را مهدی‌وار سیاه جلوه دهد. او گرچه که می‌نویسد: "وضع طوریست که مبارزه علیه افراد ناچاراً مبارزه علیه سازمان توفان است. با توفان و ایده‌های توفان مبارزه کردن خیانت است". ولی عملاً مبارزه خود را بر افراد گذارده و از مبارزه با ایده‌ها و افکار افراد می‌گریزد و از پند سازمان ما که آنرا بارها برای رهبران سازمان ضدخلقی انقلابی بیان داشت که از مبارزات شخصی دست کشیده به مبارزه با ایده‌های توفان پردازند نصیبی نبرده است. سازمان انقلابی، مهدی و دیگران از این شیوه مبارزه طرفی نیستند، رفیق هوشنگ هم عایدی نخواهد جست.

چه خوب است که رفیق هوشنگ به خود آید، عینک کینه و نفرت، ... و فتنه‌گری را از دیده بر گیرد و از نیمه راه رفته باز گردد و در روند تجدید تربیت در سازمان به اصلاح نظریات نادرست سازمانی خود پردازد. هنوز دیر نیست و امید نجات را نمی‌توان منتفی پنداشت تا رفیق هوشنگ چه خواهد.

استوار و پیروزباد سازمان م-ل توفان

کامران ۲/۴/۷۷"

یکسره خواهد شد و راه احیاء حزب طبقه کارگر هموار می‌شود. هیات مرکزی سازمان ما "سازمان انقلابیون کمونیست" را مارکسیست-لنینیست خواند و با آنها وارد مذاکره گردید. از مذاکرات دو جانبه معلوم شد آنها به چیری که نمی‌اندیشند وحدت مارکسیست-لنینیست‌ها بوده و بیش‌تر خواهان نابودی سازمان ما هستند. آنها درکشان از وحدت مارکسیست-لنینیست‌ها ائتلاف آنها، جدل ایدئولوژیک آنها در سازمانی به شکل اتحادیه بدون وجود مقررات سازمانی بود. آنها تصور می‌کردند از این پروسه حزب واحد طبقه کارگر احیاء خواهد شد امری که جز نفی سازمان سیاسی طبقه کارگر مفهومی نداشت. آنها هیچگاه سازمان ما را به مثابه سازمانی م-ل به رسمیت نشناختند و دشمنی خود را با ما ادامه دادند.

این تجربه آموزنده به پندارهای خوش در مورد این سازمان پایان داد و به نظر نمی‌رسد که امروز رفیقی با تکاملی که این سازمان انجام داده او را سازمانی م-ل به حساب آورد.

در مورد سازمان انقلابی حزب توده ایران امر طور دیگری بود. هیات مرکزی سازمان ما به هیچوجه زیر بار این نظریه که سازمان نامبرده ماهیتاً سازمانی م-ل است نرفت و این دور اندیشی هر روز بیش‌تر صحت خود را در عمل نمایش می‌دهد. در مورد اینان بحث بیش‌تر بر سر ماهیت خلقی و یا ضدخلقی آنها، بر سر اعتماد سازمانی، صداقت انقلابی دور می‌زد، تا بر سر ماهیت مارکسیستی-لنینیستی آنان. سازمان ما با خوش بینی توصیف ناپذیری حتی به کادرها نزدیک شد ولی از آن جانب نیز طرفی نیست و عملاً کار وحدت سازمان‌های "مارکسیست-لنینیست" به بن‌بست کشید. امروز وضع چنان است که علی‌رغم مصوبه سازمان در مورد "سازمان انقلابیون کمونیست" که ما را بر آن می‌دارد تمام مجاهدت خود را برای وحدت با آن به کار بریم حتی نتوانسته‌ایم وحدت مجدد صفوف جنبش دانشجویی را با آنها سروسامان دهیم و حتی رفیق بهرام خود تا بدانجا پیش می‌روند که کار

از آنها با یافتن فرمول مشترکی به آینده موکول می‌شد. دامنه برخی از این اختلافات به حدی بود که وحدت هیات مرکزی سازمان ما را دستخوش خطر کرد. مهم‌ترین آنها در همان سه نکته اول تبلور پیدا کرده‌اند.

پس از در گذشت رفیق فقید قاسمی هیات مرکزی برای استواری وحدت سازمان در شرایط دشواری که به وجود آمده بود لازم می‌دید با تن دادن به برخی مصالحه‌ها، زمینه جدیدی برای پیشبرد کار سازمان فراهم آورد. دو راه موجود بود یا احیاء حزب طبقه کارگر به قیمت انشقاق در سازمان توفان و یا موکول آن به بعد برای حفظ وحدت و یگانگی سازمان. در آن هنگام هیات مرکزی راه دوم را برگزید و به نظر من این راه اصولی و منطبق بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص بود. پس اگر امروز رفیق بهرام در نامه مورخ ۷۷/۳/۱۵ خود می‌نویسد: "این کار می‌بایست چهارسال پیش صورت می‌گرفت تا افراد به علت عدم آگاهی از رایی که دادند اظهار پشیمانی نمی‌کردند". به هیچوجه درست نیست و من رفیقی را در هیات مرکزی نمی‌شناسم که از رای صادره خود اظهار پشیمانی کرده باشد. این ادعا تنها می‌تواند از رفیق بهرام سر زند که برای امر مقدس وحدت سازمان که چون مردمک چشم باید آنرا حفظ و حراست نمود اهمیتی قائل نشود. روشن است که روزی مسئله احیاء حزب طبقه کارگر در عرصه ایران بار دیگر همراه با تکامل سازمان ما و پیشرفت‌های آن در عرصه ایران مطرح خواهد بود در آن روز سازمان باید به این بحث آنهم برای ارتقاء سطح آگاهی رفقا و راهیابی سازمان دامن زند مسلم است که این بحث اگر به قصد تحکیم وحدت سازمان صورت گیرد و نتیجه آن برای همه رفقا در هر سطحی که باشند لازم اجراء باشد، بسیار مفید خواهد بود.

عین همین مشکل در مورد وحدت مارکسیست-لنینیست‌ها که در سازمان‌های معینی متشکلند مطرح بود. آنروز این تصور خوش‌پندارانه وجود داشت که با بحث و گفتگو کار وحدت سازمان‌های "مارکسیستی-لنینیستی"

چندیست که در هیات مرکزی سازمان ما سبک کار نادرستی وارد شده که تا سرحد و در برخی موارد تا نقض موازین سازمانی بسط می‌یابد. علی‌رغم اینکه سازمان ما در مجموع بر اصول سازمانی لنینی متکی است، بیم آن می‌رود با پافشاری و ابرام بر این سبک کار ناسالم وحدت هیات مرکزی مختل شده و در نتیجه سازمان ما به پراکندگی و انشقاق گرفتار آید. همه رفقای هیات مرکزی کم و بیش به این بیماری واقفند ولی تفکر لیبرالیستی که مبتنی بر احتراز از آزردن خاطر رفقاست مانع بوده و هست که با آن به مبارزه برخیزند و در نتیجه مدتی است که تسلیم شیوه‌های نادرست کار در حزب گشته‌اند. برخورد آگاهانه با تکیه بر نکات مثبت رفقا، با حرکت از موضع وحدت برای نجات بیمار می‌تواند وحدت استوار هیات مرکزی را بار دیگر به آن باز گرداند و در شرایط مناسب کنونی که از هر لحاظ اوضاع را به نفع ما تغییر داده است، سازمان را در امر پیشرفت سریع یاری رساند.

بارها بر آن بودم که با بروز چنین شیوه‌هایی به مبارزه پردازم ولی هر بار از ترس ایجاد آتمسفر بدی که می‌تواند کار آینده ما را مختل گرداند از اظهار نظر کتبی خودداری کرده و امید داشتم که در آینده بتوانم در عمل به امر حل معضلات یاری رسانم. ولی روند پیشرفت امور نتایج عکس آنچه را که انتظار می‌کشیدم بر من ثابت کرد و نه تنها کمکی به رفع شیوه‌های نادرست کار نکرد، بلکه جوی مملو از بی‌اعتمادی در درون هیات مرکزی غالب گردانید. نامه رفیق بهرام که در جلسه ۷۷/۳/۱۸ قرائت شد و دو تن از اعضاء هیات مرکزی را مورد هجوم قرار داده و مطالب نادرستی را در آن عنوان می‌کرد مرا بر آن داشت که به اظهار نظر کتبی در باره این نامه و آنچه که می‌گذرد پردازم و از آزردن خاطر رفقا باکی بدل راه ندهم و همه رفقا را دعوت کنم بدون توجه به عامل خطاکار صرفنظر از اینکه رفیق کامران، سنجر، بهرام و یا کس دیگری باشد به اظهار نظر پردازند. در این مختصر می‌کوشم به ترتیب

وحدت مجدد صفوف جنبش دانشجویی را تا تأمین اکثریت برای ما نادرست می‌داند. مبارزه بر سر وحدت با سازمان انقلابی به منزله سازمانی مارکسیست - لنینیست تا بدانجا پیش رفت که بحث‌های فراوانی را در هیات مرکزی به خود اختصاص داد ولی هر روز بیش‌تر رفقای هیات مرکزی به ماهیت این سازمان که در عمل با آن روبرو بودند واقف گشتند به طوری که سرانجام آنرا از صف نیروهای وحدت خارج کردند.

اینکه در سازمان سیاسی طبقه کارگر مبارزه سخت درونی موجود باشد امر بدی نیست این مبارزه تبلور مبارزه طبقاتی در خارج سازمان ماست و هیچ سازمان و حزبی به مثابه یک پدیده اجتماعی زنده نمی‌تواند از تأثیر متقابل پدیده‌ها در امان باشد. مبارزه درونی به شرطی که با رعایت موازین سازمانی لنینی صورت گیرد به امر وحدت سازمان یاری رسانده و نشانه زندگی و شادابی سازمان است. هیچ رفیق نباید از وجود مبارزه در سازمان بهراسد. این نشانه تندرستی سازمان ماست. ولی هر رفیقی حق دارد و باید به هراس افتد اگر مبارزه ایدئولوژیک، مبارزه مشی‌های متعدد، مبارزه نقطه نظرات گوناگون بر اساس موازین سازمانی لنینی صورت نگیرد. هر رفیق باید نگران باشد اگر این مبارزه تا لحظه‌ای که سازمان علی‌الاصول تغییر ماهیت نداده به حفظ وحدت و تحکیم آن مساعدتی ننماید. زیرا اگر چنین شیوه نادرستی اتخاذ گردد و لیبرالیسم در سازمان و یا حزب رسوخ کند آنگاه پایه‌های وحدت لرزان خواهد شد و اعتماد حزبی جایگزین سوءظن و عدم اطمینان می‌گردد. آنگاه مبارزه نه برای تحکیم وحدت سازمان، بلکه برای پیشبرد نظریات به هر قیمت است و این نمی‌تواند به سازمان نیرو بخشد و عملاً به خواست طراح آن نیز جامه عمل نمی‌پوشاند. مشکلات اخیر سازمان ما از این قبیل‌اند و باید رفقای هیات مرکزی با هشیاری و احساس مسئولیت بر آنها غلبه کنند. با این مقدمه به شرایط حال می‌پردازم:

آنها به رشته تحریر درآورد. این اقدام رفیق بهرام که اعجاب همه رفقای هیات مرکزی را برانگیخته بود ولی همه به دلیلی که ذکر شد از بیان صریح آن خودداری ورزیدند، اعتماد درون هیات مرکزی را متزلزل می‌کرد و عامل کنترل برای رفع شبهه را جایگزین اعتماد و وجدان حزبی می‌گردانید. در صورتی که این شیوه کار برگزیده می‌شد، دیگر امکان نداشت به سادگی و بدون تامل و تعمق به سخنان رفقای هیات مرکزی اعتماد کرد.

همه از مخالفت رفیق بهرام با تصمیم سازمان مطلع بودند و همه نیز از حساسیت رفقای هیات مرکزی با تماس و همکاری با "سازمان انقلابی" خبر داشتند. لذا نمی‌توان اقدام رفیق بهرام را که رفیقی با تجربه و وارد به امور سازمانی و موازین سیاسی سازمان پرولتری‌اند، ناآگاهانه و عجولانه ارزیابی کرد. با اتخاذ این شیوه کار وحدت سازمان ما در کلیه مواردی که تصمیمات هیات مرکزی باب طبع رفیق بهرام نبوده و نباشد ضربه پذیر است. تجربه نشان داد که ما حتی در امور دانشجویی نیز نتوانستیم کار کمیسیون مشترک با "سازمان انقلابی" را به پیش بریم، زیرا آنچه برای آنها اصولاً مطرح نبود، تقویت کنفدراسیون جهانی و همکاری با سازمان ما بود. آنها می‌خواستند سنگینی کار را بر دوش ما قرار داده، به تقویت خود پرداخته و اکثریت را برای خویش تامین کنند و تا آنجا نیز پیش رفتند که بخشنامه داخلی خویش را به عنوان منشور فدراسیون آلمان به سازمان ما تحمیل کردند و رفیق هوشنگ علی‌رغم تصمیم سازمان که متن دیگری را برای او ارسال کرد، در دام وسوسه فعالین "سازمان انقلابی" در برلن، منشوری را پذیرفت که رفقای ما هرگز نتوانسته‌اند دفاع قاطع از آنها به عهده بگیرند.

۲- در اول سپتامبر ۱۹۷۵ جلسه هیات مرکزی در شهر برلن تشکیل شد در این جلسه رفقا بهرام، سنجر، هوشنگ، خرسند و کامران حضور داشتند. جای شگفتنی بود که رفقا بهرام و هوشنگ برخلاف تصمیم قبلی هیات مرکزی که پیشنهاد تجمع آنها را در مرکز کشور محل اقامت تصویب می‌کرد

به برخی از این شیوه‌های نادرست برای پیشبرد مقاصد سیاسی به هر قیمت اشاره کنم:

۱- اولین احساس بی‌اعتمادی به طور عمده زمانی به من دست داد که پاسخ نامه سازمان را به "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور" دریافت داشتیم. در این نامه مطالبی از قول هیات نمایندگی سازمان ما اظهار می‌شد که حداقل یکی از اعضاء این هیات یعنی کامران از بیان آن اطلاعی نداشت. مطابق متن نامه هیات نمایندگی سازمان ما پیشنهاد کمیسیون مشترکی را به هیات مرکزی "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور" داده بود تا در امر پیشبرد مارکسیسم-لنینیسم و اهداف مشترک دو سازمان مشترکاً گام برداشته شود. روح کامران از وجود چنین پیشنهادی به کلی بی‌خبر بود. در گزارشی هم که پس از نشست مشترک خدمت رفقای هیات مرکزی عرضه شد، در این باره سخنی به میان نی‌آورد. روشن است برگزاری چنین کمیسوی مغایر نظر سازمان ما در مورد "سازمان انقلابی" بوده و هیات مرکزی به کرات و مرآت پس از بحث‌های طولانی آنها مردود شناخته بود.

چگونه ممکن بود با سازمانی که آنرا م- لام نمی‌شناسیم و حتی به صداقت او ایمان نداشته، تشکیلاتش را غیر قابل اعتماد ارزیابی کرده‌ایم بر سر مشی و تاکتیک انقلاب ایران، بر سر مبارزه مشترک در کادر قبول ماهیت م- لامی دو سازمان به بحث بنشینیم و نتایج عملی برای کار خویش کسب نمائیم که برای هر دو سازمان لازم الاجرا است. امروز می‌توانم به صراحت بگویم که به نظر من رفیق بهرام مغایر تصمیم سازمان در غیاب من چنین پیشنهادی را به هیات نمایندگی "سازمان انقلابی" داده بود، امریکه جز نقض تصمیمات هیات مرکزی، جز نقض آگاهانه تصمیم اکثریت، جز ارجح شمردن نظریه شخصی نام دیگری نمی‌توان بر آن نهاد. درست به علت همین مشکل رفیق هوشنگ که مسئولیت پاسخ به این نامه را عهده‌دار شد هرگز نتوانست

اکنون معلوم می‌شد که پیشنهاد انتقال هیات مرکزی به شهر برلن که در پوشش دلسوزی برای وضعیت هیات مرکزی صورت می‌گرفت نه برای پیشبرد کار سازمانی، بلکه در بدو امر برای دفع اکثریت اعضای هیات مرکزی و تامین ترکیب دلخواه رفیق بهرام ارائه شده بود. این شیوه تکان‌دهنده کار سازمانی، جوی مملو از سوءظن و بدگمانی بر هیات مرکزی سازمان ما حاکم گردانید زیرا که زین پس تمام "پیشنهادات" و "راه‌حل‌های" سازنده؟! از دریچه اخراج دو تن از اعضا با سابقه هیات مرکزی قابل تفسیر بود و این امر نمی‌توانست به وحدت سازمان ما یاری رساند.

رفیق بهرام سپس اظهار داشتند به هیچوجه حاضر نیستند در ترکیبی شرکت جویند که اکثریت آنرا رفقای سنجر و کامران تشکیل می‌دهند و سپس ترکیب معینی را با شرکت رفیق هوشنگ پیشنهاد می‌دادند و به این ترتیب اعضای گوناگون هیات مرکزی را مقابل هم قرار داده و عملاً علیه یکدیگر برمی‌انگیختند، امری که نتایج تاسف‌آور خود را هم اکنون به بار آورده است. رفیق هوشنگ نیز به جای تکیه بر اصول و طرد نظریات نادرست، رضایت خاطر خویش را به علت سستی در کار و عدم تحمل رنج مسافرت از این پیشنهاد ابراز می‌داشت. امری که به ادامه زیست نظرات نادرست میدان حیات بیش‌تری می‌داد.

این اقدام اخیر رفیق بهرام به نظر من پس از تفاهمی که برای کار مشترک حاصل آمده بود نقطه عطفی در اعتماد متقابل در سازمان ما بود. ضربات شکننده‌ای بر روحیه همه رفقای حاضر در جلسه وارد آورد، صرفنظر از اینکه اعتماد رفیقانه را که شرط هر کار مشترک و وحدت استوار سازمانی است برهم زد. به نظر رفیق بهرام تصمیمات هیات مرکزی زمانی ارزش واقعی خود را داراست که با نقطه نظرهای رفیق بهرام تناقضی نداشته باشد. در سازمان سیاسی طبقه کارگر منافع سازمان بالاتر از هر مصلحت دیگر حتی نوع ترکیب هیات مرکزی و یا حوزه‌های حزبی است، هیچ حوزه و یا فرد

و این تصمیم را با شور و مشورت قبلی و ارزیابی دقیق جوانب مختلف اتخاذ کرده بود و در نتیجه آن رفیق فریبرز محل اقامت خود را تغییر داده و رفیق فرامرز در صدد تغییر محل خویش بود، پیشنهاد می‌دادند که محل دائمی هیات مرکزی به شهر برلن منتقل شود. این تصمیم چندین ایراد داشت. ابتداء اینکه شرکت مرتب بسیاری از اعضای هیات مرکزی با توجه به شرایط عینی سازمان ما، در جلسات هیات مرکزی با مشکلات عدیده روبرو می‌شد. رفیق فریبرز باید فاصله‌ای در حدود ۶۰۰ کیلومتر، رفیق سنجر ۸۰۰ کیلومتر، رفقا فرامرز و خرسند ۶۰ کیلومتر را تا شهر برلن می‌پیمودند، از این گذشته مدت زمانی که آنها در راه بودند طولانی شده و بیش از دو روز برای رفت و برگشت وقت صرف می‌کردند، به وضعیت مالی آنها صدمه زده و طبیعتاً راندمان کار آنها را تقلیل می‌داد. در عین حال کلیه مشکلات ناشی از اقدامات در شهر برلن و دوری از محل تجمع توده دانشجوی در مرکز کشور آلمان را به دنبال داشت. لذا با این پیشنهاد غیر منطقی نمی‌شد با علم به مصالح سازمان موافقت کرد. رفقای دوگانه سپس پیشنهاد اقامت موقت را به مدت شش ماه در شهر برلن مطرح نمودند که این پیشنهاد هم منطقی نبود، زیرا منجر به انتقال دو نفر از رفقا بهرام و کامران به شهر برلن شده و پس از ششماه می‌بایست باردیگر به مرکز کشور آلمان نقل مکان کنند. پس از اینکه در بحث‌های دو جانبه و چند جانبه که همگی در زیر پوشش پیشنهادهای سازنده برای بهبود وضع هیات مرکزی صورت می‌گرفت، پیشنهاد انتقال هیات مرکزی به شهر برلن مورد تأیید قرار نگرفت، رفیق بهرام پرده‌ها را به کناری انداخته و صمیمانه اظهار داشتند که با دو نفر از اعضای هیات مرکزی به علت شیوه تفکر! آنها، قادر به کار نیستند و با هر ترکیبی که اکثریت آنها را به نحوی تامین کند مخالفت می‌ورزند. به این ترتیب فرمان اخراج رفقا سنجر و کامران از سازمان م-ل توفان صادر گردید.

اقلیت هیات مرکزی بوده و اطاعت از آن به مفهوم دنباله‌روی است. این اقدام تنزل اجرای موازین سازمانی لنینی تا حد دنباله‌روی و اطاعت کورکورانه است. رفیق بهرام با این سیاست در واقع دل‌رفقای هیات مرکزی را خالی می‌کنند و عملاً چه به خواهند و چه تصمیمات متخذه در جلسات را متأثر از فشار روحی حاکم بر جلسه که تدریجاً پی‌ریزی شده می‌گردانند. این سیاست عملاً در طی دوره‌ای رفقای جوان و کم تجربه هیات مرکزی را به عناصری جبون و بزدل، به آدمیانی هراسناک از بیان نظریات واقعی خود بدل می‌گرداند. جلوی بروز انحرافات فکری و در نتیجه مبارزه با آنرا می‌گیرد، به دو گانگی در هیات مرکزی و سازمان دامن می‌زند و رفقای هیات مرکزی را که در تحت آتمسفر مملو از فشار اتخاذ تصمیم کرده‌اند به عناصری از خود بیگانه بدل می‌کند که مسلماً نتایج آن بر همه روشن است.

اینکه در مواردی اکثریت رفقای هیئت مرکزی تصمیمات نادرستی اتخاذ کنند امر دوری نیست و در همه احزاب و سازمان‌ها نیز یقیناً پیش آمده ولی شیوه صحیح کار نه شورش بر علیه تصمیمات، بلکه ادامه بحث، جمع‌بندی تجارب عملی و طرح مجدد بحث و اتخاذ تصمیم بر اساس موازین سازمانی است. هر طریقه دیگری که برگزیده شود طبیعتاً ما را به مقصود نمی‌رساند. اقلیت رفقای هیئت مرکزی در هنگامی که سازمان ما تصمیم به همکاری در سطح دانشجویی با "سازمان انقلابی" گرفته بود، چنین رفتار کردند، رفیق کامران که خود مخالف تماس با رهبری سازمان نامبرده بود، خود به عنوان رفیقی از هیات نمایندگی در آن شرکت جست ولی لحظه‌ای هم از مبارزه اصولی با این نقطه نظر سازمان باز نایستاد.

در باره شیوه تفکر

یکبار این بحث در گذشته سازمان ما مطرح بود و در همان هنگام نتایج تأثر آوری را برای ما به ارمغان آورد و جا داشت که با آموزش از گذشته از

سازمانی نمی‌تواند، ترکیب حوزه را شرط همکاری قرار دهد. این امر یک دستور اداری نیست، شیوه فرماندهی نیز نمی‌باشد. اگر همه اعضاء سازمان ما برنامه و اساسنامه سازمان را پذیرفته و در یکی از سازمان‌های آن عضو گشته و دارای ایدئولوژی و سیاست واحدند، باید تابع تصمیمات اکثریت بوده و به آن گردن نهند. نمی‌توان اصل دیگری را جایگزین موازین سازمانی کرد. رفیق بهرام در توجیه نظر نادرست خود عذر بدتر از گناهی ارائه می‌دهند، به نظر ایشان اجرای مشروط تصمیمات هیات مرکزی، مغایرتی با احترام به موازین سازمانی نداشته، بلکه تنها برگزیدن شکلی از اشکال متنوع سازمانی است.

اگر یک لحظه تصور کنیم همه اعضاء سازمان حقوقی برابر حقوق رفیق بهرام در انتخاب ترکیب حوزه که به زعم رفیق بهرام برگزیدن شکلی از اشکال متنوع سازمانی است، برای خود قائل شوند آنگاه از وحدت سازمان سیاسی طبقه کارگر اثری هم به جای نمی‌ماند.

۳- رفیق بهرام بارها در جلسه هیات مرکزی بیان کرده‌اند از تصمیماتی که مطابق میل ایشان نیست دفاع نمی‌کنند. اینکه رفیقی قادر نباشد از تصمیمات هیات مرکزی به همان قوت و دلگرمی که رفیق موافق تصمیمات به دفاع بر می‌خیزد، حمایت کند امری نیست که با دستور و فرمان حل کرد. ولی هیچ عضو سازمان تا چه رسد به اعضاء هیات مرکزی، مجاز نیست شرط دفاع از تصمیمات سازمان را موافقت خود با این تصمیمات اعلام دارد.

رفیق بهرام متأسفانه توجه نمی‌کنند بیان چنین نظریاتی در مجمع رفقا، آموزش نادرستی خواهد بود، که همه از آن در آتیه تبعیت خواهند کرد. جملاتی نظیر "رفقا مرا به دنبال خود نکشانید" نیز شکل ملایم‌تری از بیان این عقیده است که تصمیماتی اتخاذ نکنید که منطبق بر نظر من نباشد، در غیر اینصورت مرا به اقدامات غیرقابل پیش بینی وامی‌دارد. رفیق بهرام جلوه‌گر می‌سازند که تصمیم اکثریت هیات مرکزی "به دنبال کشاندن"

جبران ناپذیری وارد آورد و لذا مهر سکوت بر لب زده و می‌زنند. ولی این اتهامات اگر در نزد رفیق خرسند که رفقا سنجر و کامران به نحوی با لاشائی و رضوانی مقایسه شده‌اند بی‌اثر مانده در نزد رفیق هوشنگ که رفیقی کم‌جنبه و بی‌طرفیت است، آنچنان موثر بوده که ایشان امروز جرات می‌کند به رفیق فقید و انقلابی ما احمد قاسمی توهین روا دارند. من مطمئنم که در نزد رفیق هوشنگ نیز مطالبی ایراد شده که امروزه او را چنین علیه رفقای قدیمی برانگیخته است. رفیق هوشنگ اگر یک جو صمیمیت در نهاد خود در این زمینه احساس می‌کرد از بیان آنها واهمه‌ای به دل راه نمی‌داد. حتماً رفیق هوشنگ نیز از مقایسه کامران و سنجر با لاشائی جاسوس و خائن مطلع بوده و عجب اینست که در صدد اعتراض به این گفتار بر نیامده است. در محفلی که چنین مقایسه‌های مغرضانه و بی‌مسئولیت و ناروایی صورت گیرد، ذره‌ای اعتماد سازمانی باقی نمی‌ماند. زیرا هدف از این اتهامات جز ایجاد حس بدبینی نسبت به گذشته سازمان به دو تن از اعضا در قید حیات برای تامین اکثریت به خاطر اخراج دو تن از اعضای هیات مرکزی نیست. من نمی‌توانم آنرا به گونه دیگر تفسیر کنم.

در همین زمینه ایجاد حس بدبینی برای بی‌اعتبار ساختن دو نفر از اعضای ه.م. کوشش شده رفیق سنجر نیز علیه کامران برانگیخته شود، اسلحه‌ای که برای پیشبرد این نیت برگزیده شده اسلحه "ساده لوحی" رفیق سنجر است.

در هیات مرکزی ما از "ساده لوحی" رفیق سنجر به کرات و مرات سخن می‌رود، رفیق هوشنگ بارها آنرا تکرار کرده و رفیق بهرام آنرا بر زبان آورده است. از استقلال فکری صحبت می‌شود و به همه رفقای سازمانی تلقین می‌گردد که همه رفقا در تحت تاثیر رفیق کامران قرار دارند. البتة شیوه بیان به این وضوح و صراحت نیست ولی این احساس را در هر شنونده‌ای بر می‌انگیزد. مثلاً این بیان که "شما همه در کنفدراسیون شرکت دارید و

بیان چنین کلماتی احتراز شود ولی رفیق بهرام عضو با تجربه هیات مرکزی نه تنها از دادن چنین نسبتی به دو تن از قدیمی‌ترین رفقای سازمان و هیات مرکزی باکی به دل راه ندادند، بلکه با جمله "شما خود واقفید که چرا چنین شیوه تفکری دارید" آنرا عطف به ماسبق نیز نمودند و پای اختلافات گذشته را نیز در میان اعضای جوان‌تر هیات مرکزی به میان کشیدند.

شیوه تفکر به چه معناست: به نظر من شیوه تفکر جز ایدئولوژی و جهان‌بینی معنی و مفهوم دیگری ندارد. فردی که دارای شیوه تفکر انحرافی باشد در تمام زمینه‌ها، دچار انحراف اساسی در عمل خواهد بود و قادر به درک علمی مسائل نمی‌باشد. به خاطر دارا بودن چنین شیوه‌ای در تفکر همیشه ارزیابی نادرستی از برخورد به پدیده‌های گوناگون عرضه می‌کند. شیوه تفکر بیان سیستم فکری، اندیشه و نظریات سیاسی، فلسفی و ... می‌باشد و لذا اگر رفیق بهرام بیان می‌دارند با شیوه تفکر دو تن از اعضای هیات مرکزی مخالفند در واقع مدعی‌اند که دوتن از اعضای هیات مرکزی نه مدافع ایدئولوژی و شیوه تفکر مارکسیستی-لنینیستی، بلکه نماینده تفکر غیرپرولتری در رهبری سازمان توفان‌اند و از آنجا که بحث نه بر سر این یا آن خطا نیست، بلکه بر سر سیستم فکری انحرافی است، راه حل مترتب بر آن اخراج دو تن از اعضای هیات مرکزی از سازمان توفان است.

ایجاد بی‌اعتمادی نسبت به رفقای قدیمی سازمان

با جرات مدعی می‌شوم که رفیق بهرام در طی یک دوره طولانی اتهامات فراوانی را در نزد رفقای جوان‌تر هیات مرکزی به سه تن از اعضای با سابقه سازمان وارد کرده‌اند. از کم و کیف این اتهامات که به نظر من حداقل با رفقا فرامرز، فریبرز، هوشنگ و خرسند مطرح شده است کاملاً مطلع نیستم، ولی اعتقاد خود را بی‌اساس نیز نمی‌دانم. رفقای جوان هیات مرکزی از طرح این اظهارات باک داشته و می‌هراسند که به وحدت درون سازمان ما لطمات

دست بقیه رفقا در ه. م. بوده است، به سادگی می‌توان همچو قایدستمالی به بیرون انداخت.

تبلیغات مسموم "انحصار کارها"

رفیق بهرام در طی یک دوره طولانی با زمزمه و وسوسه‌های غیررفیقانه به این تبلیغ دست زدند که گوئی کلیه کارها در دست دو نفر کامران و سنجر قبضه شده و به انحصار آنها در آمده است و سایر رفقای هیات مرکزی از کار ایران و تشکیلات، بین‌المللی، مالی اطلاعی ندارند. گر چه این تبلیغات در اکثریت رفقای هیات مرکزی که خود دستی بر آتش داشتند و به مشکلات کار واقف بودند کاری نشد ولی رفیق هوشنگ را که به دنبال بهانه‌ای برای توجیه و سستی و رخوت خود بود مجهز کرد و او را به نبرد با رفقای دوگانه فرستاد. مسئولیت تشکیلات که به پیشنهاد خود رفیق بهرام و تصویب رفقای هیات مرکزی به کامران واگذار شده بود بار دیگر به این امید که رفیق هوشنگ احساس غرابت نکند به او واگذار شد و از آن تاریخ هیچ یک از رفقای هیات مرکزی از نامه‌های سازمانی و هواداران ما به سازمان مطلع نگردیدند. اگر در قبل نامه‌های رسیده به نظر همه رفقا می‌رسید و همه رفقا در جریان امور بودند در دوران مسئولیت رفیق هوشنگ این سنت مفید بر چیده شد. از بخشنامه‌های سازمانی که قرار بود برای رفقا ارسال شود خبری نشد، از نشریه داخلی که باید توسط رفیق با توجه به مسائل سازمان تدوین می‌گردید خبری نبود و معلوم نیست اگر یادداشت‌های گذشته نبود و اختلافات بین‌المللی در عرصه داخلی تظاهر نمی‌یافت کار نشریه داخلی به کجا می‌انجامید. در همان دوره کلیه تماس‌های سازمانی در اختیار رفیق هوشنگ قرار گرفت، کلیه مکاتبات رفیق کامران با حوزه‌ها از نظر رفیق هوشنگ می‌گذشت ولی باز زمزمه اینکه کارها در دست رفیق کامران انحصار شده خاتمه نیافت زیرا هدف به نظر من سلب کلیه مسئولیت‌ها از رفیق

همدیگر را خوب می‌شناسید و می‌فهمید" و امثالهم از این زمره‌اند. این شیوه کار که به خاطر ایجاد افکار عمومی لازم برای حمله به رفیق کامران است تاکنون آن طور که انتظار می‌رفته مثمرتر نیفتاده است و همه اعضای "ساده لوح و تحت تاثیر" ه. م. حاضر نگشته‌اند، علیه رفیق کامران به شورش برخیزند. این شیوه کار نه تنها اعضاء ه. م. را به یکدیگر بدگمان می‌سازد، بلکه توهینی به رفقائی از هیات مرکزی است که علی‌الاصول زبدگان سازمان ما محسوب می‌شوند. رفقای "ساده لوح" و "فاقدین استقلال فکری" شایستگی عضویت در هیات مرکزی و امر خطیر رهبری جنبش را نخواهند داشت. این شیوه تبلیغ که به منظور خاصی صورت می‌گیرد اعضاء ه. م. را ار اعتبار انداخته و توهین بزرگی به آنها روا می‌دارد. نخستین پرسشی که مطرح می‌گردد اینست که چرا این رفقای "ساده لوح و فاقدین استقلال فکری" در تحت تاثیر رفقای دیگر هیات مرکزی قرار نمی‌گیرند و چرا تنها تسلیم فریب‌کاری رفیق کامران می‌گردند. آیا رفیقی که در بند فریب‌کاری رفیق کامران گرفتار آید تا ابد آن چنان ضایع و غیر قابل اصلاح می‌گردد و آنچنان به ناپیئائی گرفتار می‌آید که هرگز دیدگانش بر نور حقیقت روشن نمی‌گردد؟ از این گذشته اطلاق صفت "ساده لوح" به رفیق سنجر که به نظر من رفیقی پر تجربه و به قول خودش "گرگ باران دیده است" منطبق بر حقیقت نیست. استعمال این کلمه برای تعریف از رفیق سنجر هم نیست. اگر از صمیمیت رفیق سنجر گفته می‌شد به عنوان توصیف محسنات رفیق سنجر بوده آنگاه می‌توانستیم از ذکر صفات پسندیده رفیق سخن گوئیم ولی "ساده لوحی" که به تدریج در مورد رفیق سنجر مترادف با حماقت و آلت دست این و آن بودن می‌شود هرگز برای رفیق ما حسنی محسوب نمی‌گردد، بلکه بر عکس. رفیق سنجر امروز از آنجهت "ساده لوح" معرفی می‌شود که زمینه حمله به رفیق کامران مهیا شود و فردا که آنها از آسیاب ریخت عنصری را که همواره در حماقت خود غرق بوده و در هر دوره‌ای از چرخش سازمان آلت

می‌کند مشکلات کار سازمان را با تلفن می‌شود حل کرد چگونه به خود اجازه می‌دهد رفقای صمیمی سازمان را به "انحصارچی و قبضه‌کن" متصف کند.

اخراج اعضاء هیات مرکزی از سازمان

رفیق بهرام یکی از هواداران تصفیه فوری رفقای هستند که به نحوی از در مخالفت با نظریات رفیق بهرام وارد می‌شوند. اخراج دو تن از اعضاء قدیمی هیات مرکزی و سپس پیشنهاد اخراج رفیق خرسند از این مقوله‌اند. آنچه مربوط به اتهامات و انتقاداتی که در مورد رفیق خرسند رواج دارد شایسته بررسی دقیق اعضاء هیات مرکزی است و این هیات باید با دلسوزی و دقت فراوان در این زمینه به تحقیق بپردازد. در این مختصر نیز قصد ندارم نقاط ضعف رفیق خرسند را بر شمرم آنرا به جای خود و در هنگام طرح آن در هیات مرکزی بازگو خواهم کرد. سخن بر سر برخورد به تصفیه اعضاء هیات مرکزی است. عده‌ای از رفقا اخراج اعضاء هیات مرکزی را به سادگی زدن ریش و سبیل تصور می‌کنند و بر این عقیده‌اند که اگر رفیقی در هیات مرکزی به خطائی مبادرت ورزید باید او را با یک رای‌گیری ساده از ترکیب هیات مرکزی و شاید از ترکیب سازمان کنار گذاشت. رفیق استالین در گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره ۱۴ بیان داشت: "ما باین پیشنهاد اپوزیسیون هم موافقت نمودیم. در کمیته مرکزی اکثریت به دست آوریم و با برکناری ترتسکی از سمت کمیساریای ملی جنگ اکتفا ورزیدیم. ما با زینوویف و کامنف موافقت نکردیم زیرا می‌دانستیم که سیاست قطع عضو برای حزب خطرات زیادی در بر دارد. شیوه قطع عضو شیوه خون‌گیری ... خطرناک و مسری است، امروز یک عضو را قطع کردیم، فردا دیگری را، پس فردا سومی را، پس برای ما در حزب چه باقی خواهد ماند؟" این تجربه حزب کمونیست بلشویک شوروی و همچنین تجربه حزب کمونیست چین نشان می‌دهد که قبل از تصفیه کمیته مرکزی لازم است به اصلاح رفقا پرداخت و

کامران و سرانجام اخراج او از سازمان بود و تبلیغات "انحصاری‌شدن کارها در دست دو نفر" بهانه‌ای بیش نبود.

من شخصاً از اینکه بخشی از بار مسئولیتی را که بر دوش دارم به رفیقی واگذار نمایم نه تنها ابائی ندارم، بلکه بسیار موجب خرسندی من خواهد بود زیرا تمرکز کار مرا معطوف به بخش معین دیگری می‌نماید که حتماً فواید بهتری می‌توان از آن انتظار داشت، تمام مجاهدات من نیز بر این استوار بود که از خرده‌کاری به درآیم و بتوانم وقت خویش را در بست در اختیار کار ایران و همکاری با ارگان سازمان بگذارم به این جهت با مسافرت خودم به جمهوری توده‌ای چین و سپس به آمریکا مخالف بودم و سعی وافر داشتم از کار در سازمان‌های دانشجویی به نفع مسائل مهم‌تر سازمان کناره‌گیرم ولی زمانی که سایر رفقا به مشاوره و مشورت محتاجند، زمانی که به علت کمبود کادر و کم کاری برخی از رفقا از جمله هوشنگ به وجود کامران نیاز هست کدام رفیق سازمانی است که از این کار سر باز زند و برای پیشبرد امر سازمان دلسوزی به خرج ندهد، در کدام بار رفیقی آمادگی خود را برای انجام امری اعلام کرده و رفیق کامران برای ایجاد انحصار در کار توسط او جلوگیری به عمل آورده است. باعث تاسف است که رفقای از هیات مرکزی به جای تشویق رفیق سنجر که تمام زندگی خویش را در راه سازمان قربانی کرده و می‌کند و شب و روز خواب راحت نداشته و پیوسته در فعالیت خستگی‌ناپذیر به سر می‌برد و یکی هم بدین دلیل که رفقای حاضر نیستند گوشه‌ای از بار گران او را حمل کنند و یا در حمل آن به او یاری رسانند، لقب "انحصارچی و قبضه‌کن" بدهند. آیا رفیق هوشنگ که چنین بی‌مسئولیت اتهامات خود را به دیگران می‌چسباند حاضر و قادر است وظیفه مسئولیت بین‌المللی را به عهده گیرد، حاضر است رنج سفر را به خود هموار کند و در گسترش سازمان همت گمارد، رفیقی که در یک سوم جلسات هیات مرکزی بدون عذر موجه شرکت نکرده است، از شرکت در سمینارها و مسافرت به سوئد سرباز زده و تصور

تمام زمینه‌ها همه جانبه بررسی نکنیم قادر نخواهیم بود به قضاوتی عینی مبادرت ورزیم. مغرضانه است زیرا رفیق بهرام که طرفدار برخورد اصولی‌اند و فوراً در قبال بروز "انحراف" عکس‌العمل نشان داده‌اند، در هنگامی که رفیق هوشنگ پیشنهاد پشتیبانی از حکمت‌جو عضو کمیته مرکزی را به هیات دبیران موقت کنفدراسیون مطرح کرد با این استدلال که اسلحه را از دست کمیته مرکزی بگیرد جزوه "زدان سنگری از مبارزه" را با دست دبیر منتسب به "سازمان انقلابی" منتشر ساخت، چنین برخوردی را جایز ندانستند حال که اشتباه رفیق هوشنگ که به نظر من گذرا بود با کیفیت مسئله کنونی به طور کلی متفاوت است.

بحثی که بر سر "کمیته مرکزی عامل انقیاد ملی" در گرفته است نه بر سر محتوی امر، بلکه بر سر شکل بیان آن می‌باشد چه اینکه هم رفیق کامران و هم سایر رفقا کمیته مرکزی را ستون پنجم شوروی و خواستار اسارت خلق ما از جانب سوسیال‌امپریالیسم شوروی دانسته و بارها بیان کرده و به نگارش در آورده‌اند. برداشت اکثریت رفقای ه. م. از "کمیته مرکزی عامل انقیاد ملی" چنین بود که گوئی کلمه عامل مقام "کمیته مرکزی" در اسارت خلق ما را تا مقام شاه ارتقاء داده و انقیاد خلق ما توسط شاه را نفی کرده و انقیاد دیگری را جایگزین آن می‌نماید جمله‌ای که در مبارز شماره ۱۰ آمده روشنگر این ادعاست: "در سمینار ماینس توده‌های دانشجویی مشتاق بودند تا بدانند که از چه موقع دارودسته خائن "کمیته مرکزی حزب توده" این مبلغین غارت ابر قدرت شوروی عامل انقیاد ملی شده و شاه این نوکر سرسپرده امپریالیسم آمریکا که مجری و عامل انقیاد است از این خصوصیت مبرا شده و در نتیجه قید ملی امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا بر دست و پای خلق ما توسط شاه این عامل اصلی انقیاد ملی در پرده گرفته می‌شود؟ (آبان ۵۵ مطابق اکتبر ۷۶). به این نظر مندرج در مبارز شماره ۱۰ توجه کنید منظور نگارنده روشن است، او فکر می‌کند اطلاق کلمه عامل به کمیته

روند تجدید تربیت را در مورد آنها به کار برد، اگر علی‌رغم برنامه‌های آموزشی و بر طرف کردن علل اشتباهات رفیق اصلاح‌ناپذیر از کار در آمد، آنگاه اخراج او از هیات مرکزی ضرورت می‌یابد. رفیق بهرام در جلسه هیات سه نفری پیشنهاد برکناری رفیق خرسند را از کمیته شهر مونیخ ارائه داد و چون مورد موافقت کامران قرار نگرفت از طرح آن در جلسه هیات مرکزی خوداری به عمل آوردند ولی رفیق هوشنگ پیشنهاد بر کناری خرسند از کمیته شهری را تا سطح اخراج او از هیات مرکزی ارتقاء داد و چه بسا در این زمینه با رفیق بهرام نیز تبادل نظر کرده بود. این شیوه کار که معدودی از رفقای هیات مرکزی با برگزاری نشست‌های خصوصی برنامه اخراج برخی دیگر از اعضای هیات مرکزی را تدارک ببینند شیوه نکوهیده و ناپسندی است که بنای اعتماد سازمانی را ویران می‌کند، از بروز انحرافات و مبارزه با آن جلو می‌گیرد و آینده نافرجامی را برای سازمان ترسیم می‌نماید. بی‌جهت نیست که رفقائی از ه. م. که خود چنین شیوه‌ای را برگزیده‌اند اظهار نظر رفیق احمد مینی بر اخراج رفیق هوشنگ و بر کناری او از مسئولیت‌ها را ناشی از توطئه سایر رفقای ه. م. بیندارند. من با اخراج غیر مسئول اعضا ه. م. شدیداً مخالفم و آنرا به نفع مصالح سازمان ارزیابی نمی‌کنم. من با سلب مسئولیت از اعضا سازمان بدون تصمیم ه. م. و بر اساس صحبت‌های در گوشی این و آن مخالفم و آنرا به نفع مصالح سازمان نمی‌دانم.

اتهام تطهیر کمیته مرکزی

رفیق بهرام مدعی می‌گردند که رفیق کامران به تطهیر "کمیته مرکزی حزب توده ایران" پرداخته است. من نام این قضاوت را ذهنی و مغرضانه می‌گذارم زیرا بیان چنین نتیجه‌گیری مستلزم ارزیابی از مجموعه کار رفیق کامران و یا هر رفیق دیگری است، لذا اگر به تاریخچه امر نظر نیفکنیم، بحث‌های پیرامون آنرا نادیده بگیریم و عمل کامران و یا هر رفیق دیگر را در

او آفرید. از این بگذریم که در جای دیگر آورده می‌شود: "این عده با دارودسته حائن کمیته مرکزی دو روی یک سکه هستند با این تفاوت که هر کدام برای انقیاد ملی خلق ما توسط ابر قدرتی تلاش می‌ورزند و تبلیغ می‌کنند." در ضمن لازم به تذکر می‌دانم که نوشته اخیر یکماه قبل از چاپ برای رفیق بهرام ارسال شد و تا بعد از کنگره فدراسیون آلمان رفیق بهرام از اظهار نظر در باره آن خودداری ورزیده بودند. این شیوه کار به نظر من پرچمی است که رفیق بهرام برافراشته تا در عمل به توجیه ماهیت "سازمان انقلابی" بپردازند. تناقض گفتار و کردار رفیق بهرام از آنجا ناشی می‌گردد که رفیق در زمینه قطعنامه‌ای که علیه "سازمان انقلابی" در کنگره فدراسیون آلمان به تصویب رسیده هیات مرکزی و به طور عمده رفقا فریبرز، فرامرز، هوشنگ، خرسند و کامران را متهم می‌کنند که در متن قطعنامه از استعمال کلمه "ضد خلقی" در مورد این عده که تصمیم سازمان ما بوده است خودداری نموده‌اند و به این ترتیب موازین سازمانی را به زیر پا گذارده‌اند. در این مرحله رفیق بهرام طرفدار اجرای موازین سازمانی می‌گردند. زیرا که گمان می‌کنند پای رفیق کامران در میان است و دفاع از اجرای موازین سازمانی اسلحه‌ای برای حمله به رفیق کامران است. نخست اینکه، همانگونه که بیان کردم، مسئولیت این امر اگر ادعای رفیق بهرام را بپذیریم تنها متوجه رفیق کامران عضو هیات سه نفره نیست زیرا رفقا هوشنگ عضو دیگر هیات سه نفره و سایر اعضای هیات مرکزی نیز در جلسه کنگره حضور داشتند و کوچک‌ترین اعتراضی به این تصمیم چه در هنگام تصویب و چه بعد از آن نکردند، ثانیاً آنگونه که رفیق بهرام در قطعنامه ارزیابی می‌کنند به هیچوجه درست نیست. تصمیم سازمان ما اینست که سازمان انقلابی به علت مشی‌ای که اتخاذ کرده ارتجاعی و ضد خلق است، یعنی جدا از جنبش ملی و دموکراتیک خلق ماست و در این کادر که محل تجمع نیروهای خلقی است نمی‌گنجد.

مرکزی برای آنست که وابستگی شاه در پرده گرفته شود، امری که در هر صورت مورد نظر سازمان انقلابی بوده و هست. ولی هیچیک از رفقای هیات مرکزی ایراد نگرفتند چه بسا که خود نیز در آن هنگام چنین تصویری داشتند. جالب اینست که بحث "کمیته مرکزی عامل انقیاد ملی" است در کلیه سمینارهای کنفدراسیون و فدراسیون از جانب اکثریت رفقای هیات مرکزی صورت گرفته و گزارش آن بارها و بارها در جلسه عمومی هیات مرکزی طرح شده، حتی یکبار رفیق کامران بر سر ترجمه صحیح کلمات "عامل انقیاد ملی" در جلسه ه. م. در شهر محل اقامت رفیق خرسند با رفیق بهرام و سایر رفقا به بحث پرداخت ولی هیچکدام از این واقعیات چشم رفقای هیات مرکزی را نگشود. تا اینکه جزوه‌ای در رد نظریات "سازمان انقلابی" از جانب رفیق کامران به رشته تحریر در آمد، در آنجا از کمیته مرکزی با همان برداشت تشریح شده از کلمه عامل یاد شد. عین جمله چنین است: "...گروه اخیر تا جایی پیش می‌رود که این دارودسته را به مثابه "عامل انقیاد ملی" خلق ایران قلمداد می‌کند و بر این واقعیت که محمدرضا شاه این سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا طوق ملی را بر گردن خلق ما گذارده سرپوش می‌گذارد." و یا "اگر قرار باشد دارودسته خائن کمیته مرکزی عامل انقیاد ملی قلمداد شوند آنگاه جهت اصلی وارد آوردن ضربات مبارزه خلق نه به شاه و امپریالیسم آمریکا، بلکه به شوروی و دارودسته خائن "کمیته مرکزی" است."

از جملات فوق به روشنی معلوم است که برداشت رفیق کامران نه توجیه "کمیته مرکزی"، بلکه افشاء "سازمان انقلابی" است که می‌کوشد کمیته مرکزی به مثابه عامل انقیاد ملی را در مقابل شاه که عامل اساس انقیاد ملی خلق ماست قرار دهد و تبلیغ کند. این اساس تفکری است که در این نوشته به نگارش آمده و با هیچ بر چسبی نمی‌توان رفیق کامران را متهم به دفاع از کمیته مرکزی کرد و زمینه اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی برای شیوه تفکر

کنفدراسیون جهانی باشد. من چنین اظهاری را در جلسه هیات مرکزی که خود حضور داشته‌ام به خاطر نمی‌آورم و بر عکس بحث رفیق بهرام را به خاطر می‌آورم که مبتنی بر آن سازمان ما باید کنفدراسیون را به صورت زائده‌ای از سازمان توفان در آورد. یعنی رفقای ما باید عین تصمیمات سیاسی سازمان را در کنفدراسیون با همان شکل و شمایل پیاده کنند و اگر تنها به بیان محتوی نظریات ما اکتفاء کنند ناقض موازین سازمانی بوده و رفقای مسئول باید مورد مواخذه قرار گیرند.

من فکر می‌کنم که کنفدراسیون سازمانی توده‌ایست، قانونمندی ویژه خود را داراست در این سازمان نمی‌توان حتی تمام نظریات دانشجویی سازمان توفان را به اجراء در آورد چه برسد به تمام نظریات سیاسی آن. در این سازمان باید به شیوه افناع پیشرفت توده‌ها را بسیج کرد و اکثریت را برای خود تامین نمود، تنها آنگاه است که می‌توان با اخذ رای دموکراتیک نظری را به کرسی نشاند و یا بالعکس زیرا اگر توده‌ها به دنبال نظریه ما نباشند هر چند آن نظریه صحیح باشد ضمانت اجرائی نخواهد داشت.

ما تاکنون در کنفدراسیون چنین رفتار کرده‌ایم. زمانی سازمان ما را نظر بر این بود که باید سایه شوم "سازمان انقلابی" را از سر کنفدراسیون برافکنند، مطابق این نظریه رفقای ما حداکثر کوشش خود را کردند، ولی موفقیتی نصیب آنها نگردید. ولی علی‌رغم آن در کادر کنفدراسیون با اینکه مخالف این نظر سازمان توفان عمل می‌کرد باقی ماندند، زمانی بود که هیات دبیران کنفدراسیون اعلامیه‌ای علیه سازمان ما منتشر کردند که تصویب آنرا در کنگره آمریکا در ۱۶م آذر ارگان کنفدراسیون به همه اطلاع دادند و رفقای ما با همان ابزار سازمان توده‌ای بدان برخورد نمودند. بسیاری مطالب مغایر نظریات سازمان ما در ارگان‌های مرکزی و تحقیقی و سمینارهای کنفدراسیون به چاپ رسیده است که رفقای ما به پخش آن اقدام کرده‌اند. آیا رفقای ما علیه منافع سازمان گام برداشته‌اند؟ خیر. اگر مرز بین سازمان

در این قطعه‌نامه می‌آید: "انشعابی که اخیراً روی داد، انشعابی است از مشی سیاسی، از دستاوردها و سنن کنفدراسیون. این انشعاب ماهیتاً ارتجاعی، تسلیم طلبانه و سازشکارانه است.

این انشعاب خطوط روشن بین انقلاب و ضدانقلاب را مخدوش کرده و در تضاد با جنبش انقلابی خلق ماست ... چنین موضعی اساساً نسبت به مشی مبارزاتی خلق ایران بیگانه بوده و می‌بایست تا درهم شکستن نهائی با آن به مبارزه قاطع و بی‌امان برخاست". و در جای دیگر "بسیاری از توده‌های دانشجویی که به ماهیت این نظریات پی‌بردند به دفاع از مواضع جنبش ملی و دموکراتیک خلق و به طریق اولی کنفدراسیون پرداخته و ...".

روشن است جریانی که به انشعابی ماهیتاً ارتجاعی متوسل شده، خطوط روشن انقلاب و ضدانقلاب را مخدوش کرده در تضاد با جنبش انقلابی خلق بوده و مواضعش اساساً نسبت به مشی مبارزاتی خلق ایران بیگانه است و در مقابل آن باید از مواضع جنبش ملی و دموکراتیک خلق به دفاع برخاست، نمی‌تواند جریانی در مجموعه جنبش ملی و دموکراتیک خلق ما باشد و لذا نمی‌توان از آن به مثابه جریانی غیرارتجاعی و خلقی نام برد. بحث بر سر شکل کلمات نیست، بر سر محتوی قطعه‌نامه هیات مرکزی است. باید به این پاسخ داد که قطعه‌نامه کنگره ۱۹ فدراسیون آلمان ناقض تصمیمات هیات مرکزی می‌باشد یا شکل بیان دیگری از آن تصمیمات است.

رفیق بهرام که زمینه را آماده می‌کنند مدعی می‌گردند که ما دنباله‌رو تصمیمات کنفدراسیون هستیم. جا دارد که نظر رفیق بهرام را در این زمینه نیز ارزیابی کنیم.

تاکتیک ما در سازمان توده‌ای

رفیق بهرام در نامه خویش به نقل قولی از فرد نا معینی از اعضای هیات مرکزی توسل می‌جویند که گویا مدعی بوده سازمان ما باید دنباله‌رو

که از قرائت آن در جلسه - معلوم نیست به چه علت - خودداری ورزیدند. آنچه را که رفیق بهرام به وضوح بیان نمی‌کنند رفیق هوشنگ به صراحت می‌گوید. به نظر این رفیق، رفیق کامران عامل فیلپ در هیات مرکزی توفان است و نظریات او را در سازمان ما پیاده می‌کند. من قادر نیستم رفیق هوشنگ را به عامل سازمان انقلابی منتسب کنم. به این استناد که تشابه گفتاری بین بیان رفیق هوشنگ و سازمان انقلابی موجود است که آنرا در ارگان دانشجویی خویش به چاپ رسانده است ولی خوب است پیشرفت‌های سازمان را در این مدت که من ظاهراً افکار فیلپ را به درون هیات مرکزی رسوخ داده‌ام مورد بررسی قرار داد. از جمله مسئله وحدت عمل در جنبش دانشجویی را در تظاهرات ۲۷ نوامبر و بن را که ابتکار سیاسی را به دست رفقای سازمانی ما داد. آنگاه اگر تمام این موفقیت‌ها ناشی از افکار فیلپ است باید به این نتیجه رسید که فیلپ جز پیشرفت سازمان ما نظری ندارد. اگر رفیقی یافت شود که بیش از سایر رفقای هیات مرکزی با گروه فیلپ و همفکرانش به مبارزه پرداخته، رفیق کامران است. در اینجا نظر رفقا را به مقاله کادرها مندرج در توفان شماره ... به مقاله "عمل یک‌ساله معیاری برای قضاوت" مندرج در مبارز شماره ۱۲، "زنده باد سنن درخشان کنفدراسیون" مندرج در مبارز شماره ۲ جلب می‌کنم و عین آنها را ضمیمه صورت جلسه می‌گردانم.

اتهام دارا بودن حقوق ویژه

رفیق بهرام که در نامه خود رفیق کامران را متهم به کسب حقوق ویژه می‌کنند مدعی‌اند که رفیق کامران کلیه مسئولیت‌ها را ضبط کرده و انحصار در کار ایجاد نموده است و به این ترتیب در طی یک دوره طولانی سرانجام قادر شدند در اثر وسوسه رفیق هوشنگ را به شورش وادارند، خود حقوق ویژه‌ای را از سازمان برای خویش می‌طلبند. رفیق بهرام در جلسه هیات

توده‌ای و حزب سیاسی را مخدوش کنیم و توجه نکنیم که مبارزه در کنفدراسیون بر اساس مصالح موجود در آن امکان پذیر است، آنگاه بر سر هر مسئله معین باید کار کنفدراسیون را به انشعاب بکشانیم. تا لحظه‌ای که تصمیمات کنفدراسیون علی‌الاصول در چارچوب مصالح جنبش ملی و دموکراتیک خلق ماست و خطوط روشن خلق و ضدخلق را مخدوش نمی‌کند، صرفنظر از انحرافات که می‌تواند بروز کند قابل احترام می‌باشد. سازمان ما تا کنگره ۱۶ کنفدراسیون مطابق همین اصل رفتار کرد و انشعابی را هم که عده‌ای برای تغییر مشی کنفدراسیون اعمال کردند از همین جهت محکوم کرده و نادرست می‌داند. تصمیمات کنگره کنفدراسیون جهانی که در آینده نیز اتخاذ می‌شود از این قانون جدا نیست. سازمان ما نمی‌تواند بدون توجه به شرایط سازمان‌های توده‌ای، سطح آگاهی توده‌ها، آمادگی آنها، ترکیب کنفدراسیون، عین نظریات سیاسی خود را به آن بقبولاند. به عنوان نمونه هنوز هم تصویب قطعنامه در باره لفظ سوسیال‌امپریالیسم شوروی علی‌رغم اکثریت نسبی و شکننده ما نادرست می‌باشد. لذا با تکیه به صحت نظریه‌ها نمی‌توان آنرا تا زمانی که شرایط مناسب عینی و ذهنی فراهم نگشته به تصویب رسانید. بحثی که در هیات مرکزی سازمان ما نیز در گرفت چنین بود و من فکر می‌کنم بحث درستی است.

اتهام همکاری با فیلپ

رفیق بهرام بارها در جلسه هیات مرکزی اظهار داشته‌اند که نظریات مخالفین در سازمان ما رخنه می‌کند و هر بار با اظهار این نظر مورد خاصی را منظور داشته‌اند و نظر رفقای هیات مرکزی را مشوب کرده و حس بدگمانی و سوءظن را در آنها برانگیخته‌اند. حال آنکه صحیح‌تر این بود این موارد مشخص به بحث گذارده شوند و در رفع معایب موجود چاره‌جویی گردد. حتی در یکی از جلسات گذشته رفیق بهرام اظهاریه‌هایی در این زمینه تنظیم کردند

می‌باشد به نگارش آدرس و پست آن مبادرت می‌ورزد، این حق ویژه نیست، پنهانکاری و احساس مسئولیت در قبال رفقای ایران است.

حمایت غیراصولی از هوشنگ

در دو هفته قبل از برگزاری کنگره کنفدراسیون جهانی در خانه رفیق بهرام رفقا گرد آمدند و در انتقاد از نامه رفیق هوشنگ مطالبی عنوان کردند، رفیق بهرام به جای برخورد اصولی و سازمانی به محتوی این نامه فتنه‌انگیز، به نحوی تهدیدآمیز "حمله" به هوشنگ را مترادف با انشعاب در سازمان توفان جلوه دادند و در دنباله بیانات خود ادامه کار خویش را با امیدواری به آگاهی رفقا فریبز و فرامرز به ماهیت سنجر و کامران توجیه کردند. به نظر رفیق بهرام شرکت ایشان در رهبری سازمان از آنجهت ضروری است که رفقا فریبز و فرامرز در تجربه خویش به شناخت ماهیت رفقای دوگانه نایل آیند. روشن است با چنین انگیزه‌ای کار هیات مرکزی ما چون گذشته با مشکلات عدیده روبرو خواهد بود و از آنجا که امیدی هم نمی‌رود رفقا فریبز و فرامرز که در اثر معاشرت با رفیق کامران دچار سحر و افسون این رفیق‌اند از نابینائی سیاسی رهند، لذا آینده کار رهبری سازمان توفان به موئی بسته خواهد بود. این شیوه کار ادامه همان شیوه گذشته است. ادامه عدم احترام به موازین سازمانی، عدم اعتماد به سازمان برای رسیدگی به مشکلات کار ماست. اگر رفیق هوشنگ زندگی سازمان توفان را در گرو زندگی رفیق بهرام قرار می‌دهد، رفیق بهرام آینده یگانگی و وحدت سازمان را در گرو دلجوئی از رفیق هوشنگ می‌گذارد. این شیوه کار به وحدت هیات مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان یاری نمی‌رساند و ریشه خود را بار دیگر در عدم رعایت موازین سازمانی در ارجح شمردن نظریات فرد بر جمع، منافع خصوصی بر منافع عمومی دارد.

مرکزی معتقد بودند که همه نامه‌های سازمانی باید به امضاء ایشان برسد، از زیر کنترل ایشان بگذرد که البته با مخالفت همه رفقا روبرو شد. رفیق بهرام حاضرند برای رفیق سنجر به عنوان رفیقی "ساده لوح" حق ویژه قائل شوند و شرکت او را در جلسه هیات سه نفره مورد تأیید قرار دهند ولی همین حق را از سایر اعضای هیات مرکزی که محل اقامت آنها نیز به محل اقامت رفیق بهرام نزدیک‌ترست دریغ می‌ورزند. اعمال چنین شیوه‌هایی در درون هیات مرکزی، وسوسه رفقای سازمانی نتیجه‌ای جز برانگیختن تاسف‌آور آنها علیه یکدیگر ندارد و ما هم اکنون با نتایج شوم و دردناک آن مواجه هستیم و آنچه را که رفیق کامران در خواست کرده حق ویژه نیست و جلسه هیات مرکزی نیز به آن صحنه گذارد. رفقا می‌دانند که رفیق کامران مسئول ایران است، با نام و آدرس رفقا آشناست، امر پاسداری از نام و نشانی رفقای ایران برای هر رفیقی که ذره‌ای احساس مسئولیت کند روشن می‌گردد و لذا به پنهانکاری دو چندان نیازمند است، کافی نیست که چون ما همگی مورد اعتماد هستیم، اعضای هیات مرکزی سازمان توفان می‌باشیم، از تمام رموزات کار ایران سر در آوریم، ما باید بر اساس احتیاجات و ضرورت سازمانی اتخاذ تصمیم کنیم و نه تنها بر اساس اعتماد سازمانی. اعتماد شرط لازم و ضرورت و احتیاج شرط کافی برای اقدام به انجام کاری است. مطابق پیشنهاد رفیق بهرام در هیات سه نفره که با حق ویژه رفیق سنجر به ۴ نفر ارتقاء می‌یابد، باید نام و نشانی همه اعضای ایران مطرح شود و همه از آن واقف گردند. این بدان مفهوم است که بیش از نصف هیات مرکزی نام و نشانی اعضای ایران را بدانند و از آنجا که تصمیم ما بر آنست که سایر اعضای هیات مرکزی در آینده‌ای نه چندان دور نیز به این جمع به پیوندند، معلوم نیست مرز این پنهانکاری را از کجا باید ترسیم کرد. اگر منظور نظر رفیق بهرام دانستن مطالب ایران است که نامه‌ها در حضور رفقا رویت شده، جواب آن با توافق همه تهیه گشته، همگی در جریان کار ایران بوده و تنها رفیق کامران به علت مسئولیتی که در سابق دارا

این اساس رفیق کامران نامه‌ای برای رفیق هوشنگ نگاشت و او را از تصمیم رفقای سه گانه مستحضر گردانید و مطلع کرد که در اولین فرصت آدرس‌ها را در اختیار رفیق فریبرز بگذارد. عین تصمیم رفقای سه گانه به رفیق فریبرز نیز ابلاغ شد. جالب اینست که تا امروز رفیق هوشنگ از اجرای تصمیم سازمان سرباز زده و کوچک‌ترین ارزشی برای آن قائل نیست، دلیل آنرا به نظر من باید در مسافرت مخفیانه رفیق بهرام به برلن جستجو کرد، مسافرتی که علی‌رغم پرسش‌های مکرر رفیق کامران و سنجر از رفیق بهرام، آنرا متاسفانه انکار کرده‌اند، حال آنکه رفیق هوشنگ در اثر ناشیگری پرده اختفاء را دریده بود. آنچه در این مسافرت گذشته و چه تماس‌های سازمانی برگزار شده که همگی بدون اطلاع سازمان صورت گرفته، بر من معلوم نیست ولی بر من روشن است که رفیق هوشنگ با اطمینان به اینکه از حمایت رفیق بهرام برخوردار می‌باشد از اجرای تصمیمات سازمان سرباز زده است و تا به امروز هم سرباز می‌زند. به نظر من تا زمانی که تصمیم سازمان مبنی بر تغییر جای آدرس منتفی نشده هنوز به قوت خود باقی است و اصرار رفیق هوشنگ در نگهداری آدرس‌های توفان نمی‌تواند برانگیزنده شک و شبهه نباشد. این حادثه، واقعه کوچکی نیست و نبود، تبیین حمایت غیر حزبی رفیق بهرام از رفیقی بود که به علت اهمال کاری موجبات نارضائی و انتقاد بسیاری از اعضای سازمان و هواداران را آنهم نه برای نخستین بار فراهم آورده بود.

رفیق بهرام با مسافرت مخفیانه خود به برلن بر روی اشتباهات، کم‌کاری‌ها، سستی و رخوت، تنبلی، بی‌مبالاتی، بی‌نظمی، درهمی، بی‌انضباطی، بی‌میلی و عدم علاقه طرفه از کار، پرمدهائی و جاه طلبی رفیق هوشنگ در کار سازمانی پرده ساتری می‌کشید تا او را در پس دیوار حمایت خویش از تیر انتقاد سازنده رفقا مصون دارد. و گرنه رفیق هوشنگ به کدام جسارت و اتکاء از تصمیم هیات سه نفره سرباز زده است و خود را موظف به اظهار نظر در باره این تصمیم نمی‌داند و تو گوئی که هیچ اتفاقی نیفتاده

ایجاد فراکسیون

رفیق بهرام به تدریج و با حوصله فراوان موفق شده‌اند دو گانگی ناهنجاری در هیات مرکزی سازمان ایجاد کنند و با اصرار فراوان دره ژرفی در بین اکثریت و اقلیت هیات مرکزی حفر نمایند. رفیق بهرام که رفیقی با تجربه و آگاه نسبت به امور سازمانی هستند از چه رو چنین اعمال ناشایستی را که کمکی به پیشبرد کار ما نمی‌رساند، انجام می‌دهند؟ بارها در هیات مرکزی برای ممانعت از ایجاد محیط مسموم به انواع و اقسام مصالحه‌ها اقدام شده است. من شخصاً با شرکت در ترکیب هیات سه نفره که عملاً هیات مرکزی را بیکاره می‌کرد و اکثریت را برای نظرات رفیق بهرام تامین می‌نمود تن دادم به این امید که شاید اعتماد از دست رفته در عمل بار دیگر در هیات مرکزی حاصل آید و رفیق بهرام برای العین مشاهده کنند که هدف خدمت به سازمان، خدمت به آرمان‌های والای طبقه کارگر، خدمت به امر انقلاب ایران است ولی تجربه تلخ نشان داد که این هیات نه برای پیشبرد امر سازمان و تحکیم وحدت هیات مرکزی، بلکه برای کنترل هیات مرکزی و علیه اعضاء دیگر هیات مرکزی، برای گسترش اختلافات هیات مرکزی در بدنه سازمان به وجود آمده است و به آنچه نمی‌اندیشد وحدت سازمان و پیشبرد امور است. شاید اشاره به نکته‌ای در این زمینه بی‌فایده نباشد.

در هیات مرکزی سازمان پس از مسافرت رفیق بهرام به جنوب و تماس با بسیاری از رفقا، پس از اعتراضات پی در پی هواداران و اعضاء سازمان در مورد عدم رسیدن ماهنامه به آنها، به پیشنهاد رفیق بهرام و تصویب رفقا سنجر و کامران و بهرام مقرر شد که از این پس آدرس‌های سازمان به مرکز کشور X منتقل شده و در اختیار رفیق فریبرز قرار گیرد. این پیشنهاد از این نظر که رفیق فریبرز هیچ مسئولیت سازمانی به عهده نداشت و مقیم شهری در نزدیکی محل تمرکز کارهیات سه نفره بوده و امکان کنترل مداوم بر روی آن وجود داشت، پیشنهادی منطقی بود و به اتفاق آراء مورد قبول واقع شد. بر

استعفانامه رفیق فروتن از سازمان و نه از هیئت مرکزی

"به هیئت مرکزی

رفقای گرامی

بحران وخیمی هیئت مرکزی سازمان را در خود فرو برده است و سراسر سازمان را تهدید می‌کند. این بحران دیری است در هیئت مرکزی بروز کرده و روز بروز بر حدت آن افزوده شده است. مسئولیت این بحران بر دوش رفقای است که از راه سازمان دوری جسته‌اند و می‌جویند و در کار خود لجاجت به خرج می‌دهند. موضوع چنانکه بارها گفته و نوشته‌ام بر سر وجود دو خطامشی در درون هیئت مرکزی است، دو خطامشی که اکنون به طور عمده در مسائل سازمانی در برابرهم قرار گرفته‌اند. سازمان ما به مثابه سازمان طبقه کارگر گریزی ندارد جز آنکه از اصول و موازین لنینی حزب طبقه کارگر پیروی کند و گرنه ماهیت پرولتری خود را از دست خواهد داد. اکثریت رفقای هیئت مرکزی بر عکس به لیبرالیسم و فتودالیسم تشکیلاتی خو گرفته‌اند و به هیچوجه حاضر نیستند از آن دست بردارند.

یگانه راه حل بحران پیروی از اصول سازمانی طبقه کارگر است. ولی رفقای هیئت مرکزی به جای اتخاذ این راه صحیح تمام کوشش‌های مرا نیز برای ایجاد مرکزی که با به کار بستن موازین سازمانی حزب طبقه کارگر بتواند بر بحران غلبه کند و امور سازمان را به تدریج در مسیر درست و سالمی بیندازد - کوشش‌هایی هم که امید بخش بود - با تحریک و توطئه و ایجاد اتهامات پوچ و بی‌معنی به ناکامی کشانیدند. هفته گذشته به جای کوشش در رفع بحران متاسفانه دو ضربه کاری بر هیئت مرکزی وارد ساختند که کم احتمال می‌رود سازمان بتواند از آن سالم بیرون آید.

است؟ به نظر من مسافرت مخفیانه رفیق بهرام به برلن جنبه سازندگی ندارد زیرا در چنین صورتی محتاج به اختفاء نبود. می‌توانستیم با پیشنهاد رفیق بهرام و یا رفیق دیگری یکی از رفقا را مامور رسیدگی به امور برلن و از جمله مسئله آدرس‌ها بنمائیم و مطمئنم که هیچیک از رفقای هیات مرکزی با این تصمیم مخالفی نمی‌کردند، به نظر من این راه درست سازمانی حل مشکل بود. مسافرت رفیق بهرام به برلن به نظر من حتی در آموزش رفیق هوشنگ تاثیرات منفی می‌گذارد و مانعی خواهد بود تا او به اصلاح خویش بپردازد و تصور خواهد کرد که می‌تواند با اتکاء به یکی از رفقای با سابقه سازمان به نقض تصمیمات هیات مرکزی بپردازد. این مسافرت حمایت بی قید و شرط از رفیقی است که بی‌علاقه گی او نسبت به مسئولیت‌های سازمانی بر همه اعضاء هیات مرکزی و حتی بر خود رفیق بهرام روشن می‌باشد و من نمی‌توانم آنرا مورد تأیید قرار دهم.

لیبرالیسمی که به ویژه توسط رفیق بهرام در سازمان دامن زده می‌شود مسلماً نتایج وخیمی به بار خواهد آورد. یا باید با قاطعیت در مقابل آن قد علم کرد و با آموزش از تجربه گذشته، مراعات کبر سن را نمود و یا تسلیم شد و کار سازمان را به هرج و مرج کشانید. این بود شمه‌ای از نظریات من.

کامران

۷۷/۴/۱۰"

سندی که در کنفرانس مطرح نشد:

است. آرزوی من اینست که کار سازمان از این پس نیز بر این منوال پیش رود و امیدوارم که این آرزوی من در دنیای آرزوها باقی نخواهد ماند.

با درود فراوان بهرام

"۷۷/۵/۱۷"

نخستین ضربه تصمیم به بازگشت به وضع ناسامان و هرج و مرج گذشته است یعنی پیروی از مشی‌ای در زمینه سازمانی که نه تنها هیچ شباهتی با مشی سازمان طبقه کارگر ندارد، بلکه درست در نقطه متقابل آنست. این مشی که رفقا به آن دلبستگی شگرفی نشان می‌دهند چیزی جز نفی مرکزیت، آنارشیسم و فئودالیسم تشکیلاتی، لیبرالیسم بورژوائی، گروهی‌گری و نظایر اینها نیست که ما طی یکی دو سال گذشته شاهد عواقب بسیار منفی آن بوده‌ایم، عواقبی که به وحدت هیئت مرکزی و سازمان لطمات زیادی وارد ساخته است. رفقا باید توجه داشته باشند که ماهیت و وحدت سازمان تنها در ایدئولوژی و سیاست آن نیست. موازین سازمانی نیز ملاک ماهیت و عامل وحدت است. به دور افکندن موازین سازمانی وحدت عمل را برهم می‌زند و وحدت ایدئولوژیک و سیاسی سازمان را در معرض تشتت و پریشانی می‌گذارد.

ضربه دوم اخراج یکی از رفقای هیئت مرکزی از رهبری، در غیاب او با صحنه‌سازی و دلائل هیجان‌انگیز است. این عمل خود در واقع محصول شیوه تفکر ذهنی و عدم توجه رفقا به موازین سازمانی است. موازینی که برخی نه آنها را می‌دانند و نه می‌خواهند بدانند و بدان عمل کنند چون خود را مافوق این موازین قرار می‌دهند و منافع تنگ‌نظرانه شخص خود را برتر از منافع سازمان می‌گذارند.

راه و شیوه تفکر رفقا چنانکه بارها یادآوری کرده‌ام راه و شیوه تفکر من نیست. اصلاح این راه و شیوه تفکر نیز چنانکه تجربه نشان می‌دهد از توانایی من بیرون است. از اینرو تصمیم گرفتم رفقا را به حال خود بگذارم و از سازمان کناره گیرم، تا شاید رفقا بر اثر تجربه شخصی خود به زیان مشی نادرست پی برند و آنرا به تدریج در عمل اصلاح کنند.

امروز سازمان ما در اوج قدرت خویش است و به یقین همین پیشرفت سازمان است که رفقا را گرفتار سرگیجه و غرور و بی‌اعتناء به همه چیز کرده

۴۶۰

مادینه نیز کار با هیئت سلام عالی صورت است. مدد همین مواردی سازمان و هدایت عمل سازمان را بر عهده هیئت ادوات است و هیئت سازمان را در پیش گرفته است و در این باره میگوید:

ضمیمه دوم: اجماع هیئت مرکزی از کمیته مرکزی و هیئت او با همه ماری و دهانی بهمان هیئت است این عمل خود در واقع محمول است بر کمیته مرکزی و هیئت او است. موزی که بر می آید آنها را میباید از کمیته مرکزی جدا کرد و این موزی را در هیئت وضع کرد و نظر به شخص خود را در آن وضع سازمان میگذارد.

راه سینه سگواران چنانکه باغ یا دلداری کرده ام راه سینه سگواران است. اصلاح این راه سگواران نیز چنانکه کمیته مرکزی در گزارش خود کرده است. از آنجا که کمیته مرکزی در حال خود کمیته مرکزی را سازمان کرده است تا با هیئت مرکزی کمیته مرکزی را در دست بگیرد و آنرا به هیئت مرکزی اصلاح کند. امروز سازمان را در اوج قدرت خود است و همین هیئت مرکزی است که با تمام اوقات سازمان را در دست دارد و هیئت مرکزی را در دست گرفته است. از نظر من است که کار سازمان در این هیئت مرکزی است و هیئت مرکزی را در دست دارد.

با درود و احترام
سرم
۷۷/۵/۱۷

۴۶۹

سند ۳۱

هیئت مرکزی
قلمی گری

مخبر و هیئت مرکزی سازمان را در مورد خود از هیئت مرکزی جدا کرده است و هیئت مرکزی را در دست گرفته است. هیئت مرکزی در مورد خود از هیئت مرکزی جدا کرده است و هیئت مرکزی را در دست گرفته است. هیئت مرکزی در مورد خود از هیئت مرکزی جدا کرده است و هیئت مرکزی را در دست گرفته است. هیئت مرکزی در مورد خود از هیئت مرکزی جدا کرده است و هیئت مرکزی را در دست گرفته است.

گناه ماه محل خبری سردی در هیئت مرکزی است. در هیئت مرکزی هیئت مرکزی را در دست گرفته است. هیئت مرکزی در مورد خود از هیئت مرکزی جدا کرده است و هیئت مرکزی را در دست گرفته است. هیئت مرکزی در مورد خود از هیئت مرکزی جدا کرده است و هیئت مرکزی را در دست گرفته است.

تختین هیئت مرکزی در هیئت مرکزی است. هیئت مرکزی در مورد خود از هیئت مرکزی جدا کرده است و هیئت مرکزی را در دست گرفته است. هیئت مرکزی در مورد خود از هیئت مرکزی جدا کرده است و هیئت مرکزی را در دست گرفته است. هیئت مرکزی در مورد خود از هیئت مرکزی جدا کرده است و هیئت مرکزی را در دست گرفته است.

خرابکاری وی، که نقض آشکار موازین لنینی سازمانی، توطئه‌گری و فتنه‌انگیزی است بپذیرد یا از زیر بار پذیرش مسئولیت آن فرار می‌کند. بقاء عضویت و ادامه کار رفیق فروتن در هیئت مرکزی به معنی محکومیت اقدامات ضدسازمانی و تهدیدات پرویز سیروس‌نیا (هوشنگ) بود و وی که در پشت پرده با این شخص خرابکار تدارک کودتا و انشعاب می‌دید نمی‌توانست در هیئت مرکزی باقی بماند و بر نظریات صحیح مرکزیت که خود را تابع آن نمی‌داند صحنه بگذارد. فروتن برای این که در تصمیمات افشاء‌گرانه ضدسازمانی و تهدیدآمیز هوشنگ شرکت نداشته باشد فرار را بر قرار ترجیح داد زیرا آنوقت تمام زمینه‌های انشعاب به کلی از بین می‌رفت. استعفای رفیق از سازمان و نه از رهبری هیئت مرکزی توفان برای ایجاد سازمان جدید است و نه تنها مخالفت با هیئت مرکزی. رفیق فروتن نمی‌خواست حتی به عنوان عضو سازمان از تصمیمات سازمان در مورد هوشنگ و مجازاتش پیروی کند. معنی این حرف آن است که رفیق از سازمانی استعفاء داده که دیگر آن را مارکسیستی لنینیستی نمی‌داند و ترجیح می‌دهد سنگر آن را برای مبارزه با آن ترک کند. رفیق فروتن خودش می‌نویسد: "امروز سازمان ما در اوج قدرت خویش است و به یقین همین پیشرفت سازمان است که رفقا را گرفتار سرگیجه و غرور و بی‌اعتناء به همه چیز کرده است. آرزوی من اینست که کار سازمان از این پس نیز بر این منوال پیش رود و امیدوارم که این آرزوی من در دنیای آرزوها باقی نخواهد ماند."

پس کار سازمان تحت رهبری هیئت مرکزی موجود به خوبی پیش رفته و با موفقیت همراه بوده است به طوری که رفیق فروتن آرزو دارد این فعالیت بر همین منوال پیش رود. این نوع ارزیابی یعنی این که سازمان توفان، سازمانی مارکسیستی لنینیستی است که به وظایف خود تحت همین رهبری عمل کرده و با کامیابی و موفقیت روبرو بوده است. و یا مجموعه اعمال و کارنامه‌اش کمونیستی و مثبت است و این آرزوی رفیق فروتن نیز

تفسیر منتقیمی بر استعفاء نامه رفیق فروتن از سازمان توفان و نه تنها از رهبری آن

آنچه رفیق فروتن بر صفحه کاغذ در مورد احترام به موازین لنینی سازمانی نوشته است، فقط می‌شود آن را با واژه مضحک توصیف و تعبیر کرد. تمام تاریخ یک دوره طولانی از زندگی این رفیق در سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان چه در زمان حیات رفیق قاسمی و چه مدتی بعد از آن تا انشعاب در توفان توسط پرویز سیروس‌نیا و رفیق فروتن نقض آشکار موازین لنینی سازمانی توسط این رفیق است که تمام اسناد مربوط به آن منتشر شده و دیگر جای هیچ حاشا نیست ولی علی‌رغم این، رفیق فروتن به خود اجازه می‌دهد با اعتماد به نفس معیوبی خلاف واقعیات را مدعی شود.

تمام ادعاهای این استعفاء نامه از سازمان و نه از هیئت مرکزی در مورد نقض موازین سازمانی و نگرانی این رفیق از بحرانی که ناشی از این نقض موازین سازمانی به وجود آمده افسانه‌سرائی و روایت‌تراشی برای توجیه انشعاب خود از توفان است.

واقعیت، سخنان رفیق فروتن نیست. واقعیت این است که دو نوع برخورد به موازین لنینی سازمانی و در ک از آن وجود دارد یکی درک فروتنی و دیگر درک لنینی که سازمان م-ل توفان به آن وفادار بوده و بر اساس آن فعالیت کرده و می‌کند. کسی که به طور مرتب به نقض این اصول چسبیده و از آن پرچمی برای خود ساخته است رفیق فروتن است و طبیعتاً اکثریت هیئت مرکزی با این خطمشی ضدلنینی موافق نبوده و جلوی آن را گرفته است.

این که رفیق فروتن مجبور شده این ادعای نامه را که سراسر کذب محض است منتشر کند، دلیلش آن است که وی در مقابل این واقعیت قرار گرفته که حاضر است نظر هیئت مرکزی را در مورد اخلال پرویز سیروس‌نیا و

است و سندسازی برای ادعاهای بعد از انشعاب محسوب می‌شود. وضع در هیئت مرکزی به جایی رسیده بود که یا باید تکلیف هوشنگ روشن می‌شد و یا باید به مماشات با وی پرداخت می‌گشت و اقدامات خرابکارانه وی به حدی رسیده بود که رفیق فروتن نیز قادر نبود با طرح اقدامات این فرد در هیئت مرکزی و تقاضای رسیدگی و اتخاذ موضع در مورد وی مخالفتی کند. ادامه حضور رفیق فروتن در هیئت مرکزی و حتی سازمان باید به محکومیت اقدامات هوشنگ منجر می‌شد که در کار انشعاب آتی ایجاد اشکال می‌کرد. فرار فروتن از سنگر برای نجات هوشنگ و تدارک انشعاب بود.

وقتی بر اساس ادعای رفیق فروتن "بحران وخیمی هیئت مرکزی سازمان را در خود فروبرده است" وظیفه رهبری سازمان که رهبری توفان و انقلاب ایران است، بسیار خطیر بوده و ایجاب می‌کند با این بحران از ریشه مبارزه نمود و آن را بر طرف کرد. دو راه وجود دارد یا باید به موازین لنینی سازمانی احترام گذارد و آن را در عمل اجراء کرد که منجر به اخراج هوشنگ می‌شد و یا آن که در مقابل سازمان ایستاد، به تهدید و ارباب متوسل شده و شمشیر انشعاب را بر بالای سر سازمان گرفت و سر بزنگاه که باید در سنگر ماند و مبارزه را برای "نجات بیمار" با شدت ادامه داد از سنگر فرار کرد و این پشت کردن به دشمن را "احترام به موازین لنینی سازمانی" جا زد. رفیق فروتن راه اخیر را برای نجات هوشنگ برگزید. رفیق فروتن سنگر مبارزه را تخلیه کرد و در خدمت انشعاب بر ضد مصالح سازمان و جنبش طبقه کارگر ایران در آمد و طلبکارهم هست.

این ادعا که اکثریت هیئت مرکزی موازین لنینی سازمانی را رعایت نمی‌کند کذب محض است. در مورد شخص رفیق فروتن باید گفت که وی نماد نقض موازین سازمانی و تفسیر خودسرانه آن بر اساس تأیید نظریات نادرست خود است. البته این نقض موازین سازمانی هم در رفیق علی سعادت و هم در پرویز سیروس نیا دیده می‌شود که طبیعتاً نه با نقض مستمر موازین

می‌باشد که کار به همین این نحو پیش رود نمی‌تواند توجیه‌گر استعفاء گردد. اگر چنین است چه جایی برای استعفاء از سازمان وجود دارد؟ پس اگر چنین است سازمان ما دچار آن بحرانی که باید به انشعاب کشیده شود نیست، بلکه برعکس دچار بحران تکاملی یعنی تصفیه داخلی برای پاکیزگی تشکیلات از وجود عناصر ناسالم و ناپاکی نظیر هوشنگ است که مانع پیشرفت کار بوده و ریگی در جعبه دنده مبارزه سازمان توفان برای حرکت به جلو است. هیئت مرکزی نقش خرابکارانه هوشنگ را به خوبی تشخیص داد و بر اساس اسناد و مدارک و با دعوت از وی که در جلسه رسمی شرکت کند و برای ادعاهایش سند ارائه داده و از آنها دفاع کند، وی را بعد از ماه‌ها بحث و مکاتبات اخراج کرد. هیئت مرکزی به این اقدام مثبت و تاریخی به صورت یواشکی و در پشت صحنه و انجام صحنه‌سازی دست نزد، زیرا نیازی به آن نداشت و از این مبارز با هوشنگ بی‌مایه ابائی نداشت. این رفیق فروتن بود که با صحنه‌سازی تقیین و سعایت به صورت مودبانه قصد داشت دو عضو هیئت مرکزی یعنی رفیق خرسند و رفیق کامران را با صحنه‌سازی و بحث‌های هیجان‌انگیز از هیئت مرکزی بیرون کند که دسیسه‌اش در اثر مقاومت رفیق کامران و رفیق سنجر (علی سعادت) با شکست کامل روبرو شد. و آنوقت کسی با این کارنامه تاریک به نادرستی مدعی می‌شود: "ضربه دوم اخراج یکی از رفقای هیئت مرکزی از رهبری، در غیاب او با صحنه‌سازی و دلائل هیجان‌انگیز است. این عمل خود در واقع محصول شیوه تفکر ذهنی و عدم توجه رفقا به موازین سازمانی است" که سراپا کذب محض و خلاف واقعیت است. این شیوه تفکر در نگارش فقط برای سند سازی به خاطر انشعاب در سازمان توفان است وگرنه هیچ توجیهی بر این دسیسه‌سازی نمی‌توان تصور کرد. رفیق فروتن در تمام رویدادها، بحث‌ها و استدلال‌ات برای اخراج این فرد و استتکاف وی برای حضور در جلسه شرکت داشته و به آن واقف بود و آن وقت از "صحنه‌سازی و دلائل هیجان‌انگیز" سخن راندن مسخره و جعلیات

نظریه در مورد استعفای رفیق فروتن از هیات مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان

"نقل از صورتجلسه یکشنبه ۱۹۷۷/۶/۵"

که در آن جلسه هیات مرکزی نسبت به استعفای رفیق بهرام از هیات مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان به اظهار نظر پرداخت و آن را نادرست و حمایت از پرویز سیروس نیا ارزیابی نمود. اعضاء هیات مرکزی هر کدام جداگانه ارزیابی خویش را از این استعفای فتنه‌انگیز تنظیم و ضمیمه صورت جلسات سازمان نمودند. نظریه زیر سندی است که من به این منظور تهیه کرده بودم.

برای تقویت و تحکیم سازمان، ما محتاج مبارزه فعال ایدئولوژیک هستیم که مجموعه سازمان را شاداب و سرحال نگاهداشته و تفکر رفقای ما را صیقل داده و وحدت مجموعه سازمان را که ناشی از وحدت اندیشه اوست در عمل نیز تحقق بخشد. راه غلبه بر ایده‌های بیگانه با سازمان تشدید مبارزه ایدئولوژیک برای پیشگیری از بیماری سازمان می‌باشد. هر راه دیگری که انتخاب شود، راه نیست. بی‌راهه است که ما را به پیروی نخواهد رسانید.

۱- در ۷۷/۳/۲۱ رفیق بهرام عضو با تجربه و قدیمی هیات مرکزی نامه‌ای تفرقه‌افکن به رفیق سنجر نگاشت که در آن رفیق کامران را مورد حمله قرار داد. آن‌طور که از نامه مستفاد می‌شود، رفیق بهرام از رفیق سنجر می‌طلبد که به کمک او شتافته و به یاری هوشنگ کار رفیق کامران و سپس رفیق خرسند را که اکنون خود را به او چسبانیده "بسازند". این اقدام رفیق بهرام با هیچیک از اشکال مبارزه سازمان پرولتری قرابتی ندارد و شیوه‌ای توطئه‌گرانه و پوچیستی است و نمی‌تواند مورد تأیید هیات مرکزی سازمان م-ل-توفان قرار گیرد.

سازمانی توسط رفیق فروتن که سابقه چند ساله دارد قابل مقایسه است و نه از نظر مضمون، می‌شود این موارد را با هم مقایسه کرد. نقض موازین سازمانی از طرف رفیق سعادت‌ی همواره با تفسیر خودسرانه ولی با نیت تقویت توفان صورت گرفته است و با نقض موازین سازمانی از طرف سیروس نیا که با هدف اختلال و تضعیف توفان و تدارک زمینه انشعاب به عنوان عسای دست رفیق فروتن صورت می‌گیرد زمین تا آسمان فرق دارد. نقض موازین سازمانی از طرف رفیق سنجر نقض موازین دستگاه لنینی نیست ولی نقض موازین سازمانی از جانب رفیق فروتن نقض دستگاه لنینی موازین سازمانی لنینی یعنی پذیرش نظر اکثریت از اقلیت و مصوبات سازمانی است. کسی که فقط مصوباتی را قبول داشته باشد که نظریات خودش را تأمین کند و آن را بارها بر زبان آورده باشد، کسی که خودش تعیین می‌کند در کدام حوزه شرکت کند، با چه کسی کار کند یا نکند تنها نقض موازین سازمانی نکرده است یکی از اصول سازمانی حزب طبقه کارگر را که مخالف لیبرالیسم، محفل‌بازی، فراکسیون‌سازی، تحریک اقلیت علیه اکثریت و... است و این شخص بر اساس اسنادی که منتشر کردم کسی نیست به جز رفیق فروتن که حال در استعفاء نامه مسخره خود سیاه را سفید جلوه می‌دهد.

درک از ماهیت معیار سازمانی برای ارزش‌گذاری بر ماهیت حزب از جانب رفیق فروتن سرهم‌بندی جعلیات است که با نظریه لنین در کتاب "یک گام به پیش و دو گام به پس" منطبق نیست. علی‌رغم این که بارها این مطالب بحث شده است ولی رفیق فروتن برای تقویت برنامه‌های که چیده است، مرتب بر این نظریه نادرست خود پافشاری می‌کند به این امید که تکرار یک امر غلط می‌تواند آن را به امر صحیح بدل نماید؟!

معین آن توطئه‌ای علیه وحدت سازمان ارزیابی می‌کند و نامه اخیر رفیق بهرام به سنجر را اعترافی به حقیقت می‌بیند.

۴- رفیق بهرام در نامه خود از "ترتسکیست‌های نشریه "کارگر" یاد می‌کند. در جلسه‌ای که در روز ۷۷/۴/۹ تشکیل شد پیرامون ماهیت گردانندگان نشریه "سپهر" که از جمله همکاران نشریه "کارگر" در آن شدیداً فعالیت دارند بحث گردید. توضیح داده شد که برای جلوگیری از تناقض گفتار رفقا، که ما در کنگره فدراسیون آلمان با آن روبرو بودیم، لازم است نظر مشترکی را در کنگره کنفدراسیون تبلیغ نمائیم. رفیق بهرام نظر داد که ما نمی‌توانیم به گردانندگان "سپهر" و "کارگر" اتهام ناروای ترتسکیست و ضدخلقی را الصاق نمائیم. و همه رفقا متفق‌القول گفتند که از جناح به اصطلاح "سپه‌ریون" به مثابه بخشی از نیروهای بالقوه وحدت در سمینار پیش کنگره مدافعه نمایند.

جالب است که رفیق بهرام در جلسه ۷۷/۴/۹ نظری می‌دهد که مغایرت کامل با نامه ۷۷/۳/۲۱ او به رفیق سنجر دارد و نشانه آنست که رفیق بهرام نه تنها حاضر است برای مبارزه با رفیق کامران نام جاسوس تروتسکیست‌ها را به او به بندد. بلکه از قربانی دیگران نیز برای نیل به مقصود ابائی ندارد. او گردانندگان "سپهر" را با القابی نظیر تروتسکیست توصیف می‌کند و آنها را از نوازش چماق اتهام خویش بی‌بهره نمی‌گذارد. چرا؟ زیرا، تا بتواند رفیق کامران را جاسوس آنها جلوه دهد. این شیوه کار نادرست و مغایر سبک کار انقلابی حزبی است. شیوه ماکیاولیستی و پراگماتیستی است و نمی‌تواند مورد تأیید هیات مرکزی قرار گیرد.

نسبت به این نوشته رای‌گیری شد. هر چهار نکته به اتفاق آراء تصویب شد. ۷۷/۶/۷"

نظریه در مورد استعفای رفیق فروتن از هیات مرکزی سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان

۲- رفیق بهرام در همین نامه خود رفیق کامران را زیرکانه به "سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور" و "ترتسکیست‌های نشریه کارگر" منتسب می‌کند و برای قوت استدلال خویش شاهدهی هم از شایعات دسته سوم به آن اضافه می‌نماید. رفیق بهرام حاجتی نمی‌بیند برای چنین اتهام بزرگی کوچک‌ترین سند و دلیلی ارائه دهند و در حد اتهام و ایجاد شبهه باقی می‌مانند. رفیق بهرام متأسفانه به دام توطئه و سعایت هوشنگ افتاده و از اکاذیب و فریب‌کاری او به خاطر پیشبرد نظریات خویش مدد می‌گیرند و به شیوه عمل منحط و مبتذل و مردود لیبرالیسم توسل می‌جویند. هیات مرکزی اتهامات مغرضانه هوشنگ را محکوم نموده و رفیق کامران را مبری از این افتراءات دانسته و این شیوه رفیق بهرام برای برهم زدن وحدت هیات مرکزی را که تنها بخشی از مجموعه اقدامات اخیر اوست محکوم می‌نماید.

۳- نامه اخیر رفیق بهرام مشعر بر اینکه "استعفای او (یعنی کامران - ه- م-) از این هیئت جنبه مثبت دارد" و یا اینکه سپردن "مسئولیت حساسی مانند کار ایران" به او درست نیست و یا اینکه نباید "رفیق کامران را دوباره متقاعد کنیم که به مرکز سه نفری باز گردد" در تناقض کامل با پیشنهاد رفیق بهرام در جلسه روز یکشنبه ۷۷/۳/۲۰ هیات مرکزی برای شرکت رفیق کامران در هیات سه نفری است. این تناقض مبین این است که ایجاد هیات سه نفره که ابتداء با حسن تفاهم رفقا برای پیشبرد امور مواجه شده بود برای برهم زدن وحدت سازمان و توطئه علیه یکایک اعضای هیات مرکزی به خاطر کسب اکثریت و پیشبرد نظرات سیاسی معینی بوده است و گر نه چگونه امکان دارد رفیق کامران در عرض ۲۴ ساعت از عضو شایسته هیات سه نفره به عامل مضاعف "سازمان انقلابی" و "ترتسکیست‌ها" بدل شود؟ لذا هیات مرکزی سازمان تشکیل هیات سه نفره را با شرط شرکت هوشنگ و ترکیب

سابقش پاسخ نمی‌داد) ولی ازدواج با کل این سازمان ارتجاعی، مترقی و مجاز است؟ پرویز سیروس نیا دم برنی‌آورد و سکوت اختیار کرد.

گفتگوی خصوصی با هوشنگ

در اینجا به چند نکته باید اشاره کرد. در یک گفتگوی خصوصی میان من و پرویز سیروس نیا وی در واقع از جانب رفیق فروتن مطرح ساخت که ازدواج در درون سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان باید با اجازه هیات مرکزی باشد. من در پاسخ وی گفتم اگر چنین قاعده‌ای وجود داشته باشد چرا تا کنون اجراء نشده است و رفقائی که ازدواج کرده‌اند از جمله کیومرث ثریا، مصطفی طاهری، فریدون رهنما، علی سعادت، منوچهر کشاورزی از هیات مرکزی اجازه نگرفته‌اند. چنین اسنادی در صورت جلسات سازمان ما موجود نیست مگر این که کسی خواسته باشد قاعده خاصی برای فریدون منتقمی بسازد. از این گذشته در دنیای امروز و با وضعیت حاکم میان روابط دختر و پسر در خارج از کشور که این روابط آزاد است، همین قانون را باید به شریک زندگی و نه تنها همسر سایر رفقا نیز تسری داد. هر رفیق کادر حزبی و یا رهبری باید برقراری دوستی با پسر و یا دختر مورد علاقه‌اش را به سازمان خبر دهد تا اجازه برقراری روابط بین آنها صادر گردد. این دخالت بی‌رویه در زندگی خصوصی رفقا است. ولی آنچه به شیرین برمی‌گردد و فروتن وی را کادر درجه اول "سازمان انقلابی" برای مقاصد سیاسی و فتنه‌انگیزانه خودش جا می‌زند، از نظر من می‌تواند در هیات مرکزی طرح شود که به اتفاق آراء تصویب خواهد شد. پرویز سیروس نیا با حیرت پرسید چگونه به این نتیجه می‌رسی؟ گفتم: زیرا همه رفقا با این ازدواج موافقت و حتی خود تو نیز موافقی و خود تو بودی که حتی بدون اطلاع من در موقعی که در سفر بودم، به بلونیا در ایتالیا رفتی در اسباب‌کشی شیرین از نزد تقی کاتبی بعد از جدائی آنها برای اقامت دائم در آلمان در شهر برلن به وی کمک کردی و وی را به آلمان آوردی. و وی ماه‌ها ساکن برلن بوده با رفقای ما محشور بود. تنها می‌ماند رفیق فروتن که مخالفتش با ازدواج من در تناقض کامل قرار می‌گیرد با موافقتش برای ازدواج و وحدت سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان با "سازمان انقلابی" حزب توده ایران. چگونه می‌شود که ازدواج با یک عضو "سازمان انقلابی" (توضیحا این که شیرین از سازمان مذکور به علت خیانت رهبری و پذیرش تئوری "سه دنیا" مدت‌ها جدا شده بود و به نامه‌های مسئول حوزه

انتشار این نامه در زمان خودش علی‌رغم این که به پاره‌ای اتهامات شخصی نسبت به من توسط رفیق فروتن - پرویز سیروس‌نیا پاسخ دندان شکن داده و به این افتراات پایان می‌داد ولی من از انتشار علنی آن در آن روز، که انتشار آن را به نفع جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران، فعالیت ضد رژیم خارج از کشور در کادر کنفدراسیون جهانی و فعالیت سازمان‌های سیاسی انقلابی در خارج از کشور در خدمت مارکسیسم لنینیسم و آرمان‌های انقلابی نمی‌دانستم خودداری کردم و انتشار امروزی آن طبیعتاً دست مقتربان سابق در زمان انشعاب در توفان را باز می‌کند، ولی آن تاثیر تبلیغاتی و سیاسی را که دشمنان کمونیست‌ها از جمله رویونیست‌ها، جریان‌های غیرپرولتاری نظیر جبهه ملی ایران، ساواک و... می‌توانستند از آن سوء استفاده کنند امروز دیگر وجود ندارد. در آن روز من ترجیح دادم در مقابل اتهامات برای امر والاتری که مبارزه انقلابی مردم ایران بود سکوت اختیار کنم ولی امروز وضعیت طور دیگری است و سکوت در این امر می‌تواند به نفع ارتجاع تمام شود.

تقی کاتبی نامه‌نگاری‌های سیاسی دیگری نیز با شیرین داشت که در آن ازدواج ما را در تاریخ آوریل ۱۹۷۹ در شهر گیسن تبریک گفت و خواهان سعادت ما گردید. برخی از این نامه‌ها در جریان زندگی مخفی و نقل و انتقالات اسناد، از بین رفته‌اند و اگر هم موجود باشند من فعلاً به آنها دسترسی ندارم.

البته بعد از دوره دوم مهاجرت ما به آلمان تقی چندین بار با من نیز صحبت کرد و تمایل داشت برای دیدن جشن آبجوخوری مونیخ (اکتبرفست) به این شهر بیاید و در نزد ما مهمان باشد، ولی ظاهراً به علت گرفتاری نتوانست به این وعده‌اش عمل کند.

از این گذشته از مطالب نامه تقی بر می‌آید که "سازمان انقلابی" به کادرهایش پول می‌داده است و زندگی آنها را تامین می‌نموده است. این کمک‌های مالی متأسفانه از دست و دل‌بازی رفقای چینی ناشی می‌شده که به این ترتیب ضربه مهلکی به جنبش کمونیستی ایران زدند و ماری را در آستین پرورش دادند که جز خرابکاری و بدنامی برای کمونیست‌های ایران دست‌آوردی نداشت.

البته توفان هیچ‌وقت نه دنباله‌روی رفقای شوروی بود و نه چین. تاریخ زندگی رفقا قاسمی و فروتن آن را نشان می‌دهد. اگر به دلایل "خودفروشی" نزدیکی به مراجع تقلید موجه بود، همه

نامه‌های تقی کاتبی همسر نخست شیرین

تقی کاتبی یکی از فعالین ضد رژیم محمدرضا شاه و در بدو امر کمونیست بود که از حزب توده ایران بریده و به "سازمان انقلابی" حزب توده ایران پیوسته بود. وی از طرف این سازمان مسئول تشکیلات ایتالیا بود و یک بار نیز دبیر کنفدراسیون جهانی گشت. وی یکی از کادرهای مهم "سازمان انقلابی" حزب توده و از افراد محبوب و خوش بیان این تشکیلات محسوب می‌شد.

تقی کاتبی بعد از خیانت رهبران "سازمان انقلابی" و نقض مرتب موازین سازمانی مرکزیت دموکراتیک در این سازمان و ایجاد جو خفقان و آرامش گورستانی تا کسی زبان به انتقاد نجوید، از این سازمان انشعاب کرد و اعتقادش را نسبت به مبارزه دانشجویان و سازمان‌های سیاسی در خارج از کشور از دست داد و در عمل به حزب رویونیست ایتالیا که استقلال نسبی نسبت به سیاست‌های شوروی نشان می‌داد، علاقه پیدا نمود. انحراف چین و همدستی "سازمان انقلابی" با تئوری "سه دنیا" آخرین تیری بود که به سنگر ایدئولوژی وی وارد می‌شد. نامه‌های وی را باید از این منظر نیز مورد توجه قرار داد. در جریان این اختلافات بود که "سازمان انقلابی" در ایتالیا توسط "خودفروشان" که ماموران "سازمان انقلابی" و حقوق بگیران آنها بودند به تقی کاتبی هجوم آوردند، زندگی را بر وی سخت و حرام کردند، موجی از اتهام به وی نسبت دادند و زندگی خانوادگی آنها را با شیرین نراقی که به عضویت در "سازمان انقلابی" اعتقاد داشت برهم زدند. این اختلافات خانوادگی به جایی رسید که در آخرین باری که شیرین نراقی در کنگره فدراسیون ایتالیا به دبیری فرهنگی انتخاب شد و این امر بدون اطلاع تقی همسرش صورت می‌گرفت کار به نزاع آشکار زن و شوهر در خارج از محل و پایان کنگره در مقابل چشم توده دانشجوی کشید که تقی معترض بود که همسرش حق نداشته در یک زندگی مشترک بدون جلب رضایت و مشورت با وی برای یکسال دبیری فدراسیون ایتالیا را بپذیرد. شیرین نیز با صدای بلند در اعتراض به تقی و توجیه اقدامش به اهمیت مبارزه ضد رژیمی و این که برای وی مسایل سیاسی مهم‌تر از مسایل خانوادگی است اشاره می‌کرد و این بیان آشکار اختلافات شدید خانوادگی آنها بعد از جدائی تقی از "سازمان انقلابی" بود.

نامه نخست تقی کاتبی

"بلونیا ۱۴/۱۰/۷۵"

شیرین عزیز سلام امیدوارم که حال و احوالت خوب باشد و ایام زندگیت به خوشی و بر وفق مراد بگذرد. حال و احوال من رویهمرفته بد نیست. الان در حدود یک ماه است که در یک دفتر معماری در شهر بلونیا مشغول به کار هستم. تو بیش تر از هر کس دیگری می دانی که من برخلاف اکثریت مهاجرین خارج از کشور از خانواده بی اندازه فقیری هستم و در نتیجه باید کار کنم تا زندگی خودم را تامین کنم. البته راه خودفروشی هم باز بود ولی خوب این در شأن من نبود. مقصودم خود فروشی به رژیم نیست، بلکه خود فروشی به سازمان انقلابی است. اگر یادت باشد برایت از آدم‌هایی صحبت کرده بودم که با وجودی که نوکر صفتی سازمان انقلابی و بی‌مایگی و دنباله‌روی کورکورانه آنرا نسبت به چین می‌دانستند و با وجودی که واقف بودند که سازمانی که داعیه انقلاب دارد نمی‌تواند نوکر صفت باشد و هر چه را شوروی یا چین و یا هر کس دیگری می‌گوید بی‌چون و چرا و بدون اندکی فکر و اندیشه بپذیرد، ولی با همه این احوال به علت شخصیت درمانده و بیچارگی خود قبول کردند که موجب‌بگیر سازمان انقلابی باشند. اینکه این مسائل را یادآور می‌شوم به خاطر اینست که این اواخر شنیده‌ام که تو افتضاح این سازمان مفتضح را فهمیده و از آن جدا شده‌ای. امیدوارم که آهسته آهسته چشم و گوشت بیش‌تر باز و مغزت بیش‌تر به کار بیافتد تا بتوانی واقعیت اسفناک همه گروه‌های خارج از کشور را خارج از هرگونه حب و بغض و گروهی‌گری درک کنی. باید توجه داشته باشی که اشکال سازمان انقلابی تنها در این نبود که یک روز به پیروی از چینی‌ها، اندیشه مائو تسه‌دون را مرحله سوم رشد مارکسیسم خواندند و روز بعد به دنباله‌روی از آنها، نظر خودشان را عوض کردند و یا اینکه مسئله لین پیائو را زیر سیبیلی رد کردند و اصلاً به روی خودشان نی‌آوردند که در چین هم مانند شوروی، سانتالیسم

می‌دانستند که توفانی‌ها نه زمانی که شوروی و حزب توده ایران از مارکسیسم-لنینیسم منحرف شدند و نه زمانی که رفقای چینی با نظریه "سه دنیا" به رویونیسم غلتیدند به راه شوروی و چین که پول بیش‌تری می‌پرداختند، به این "خودفروشی" تن دردادند و به راه نادرست ضدکمونیستی نرفتند. حتی رفقای سه گانه (قاسمی، فروتن، سعائی) حاضر نشدند نوکری "سازمان انقلابی" را بپذیرند و رفیق سعائی جانش را به همین خاطر بر سر آramش از دست داد. این است که نظریات تقی عمومیت ندارد و مورد تأیید من نیست زیرا نه از نظر تاریخی درست است و نه از نظر سیاسی و ایدئولوژیک. ضربه روحی که بعد از خیانت رهبران مزدور "سازمان انقلابی" به ویژه کورش لاشائی به وی خورد بسیار دردناک و عمیق بود. این خیانت‌ها همراه با پاره‌ای مسایل سیاسی و ایدئولوژیک دیگر به آنجا منجر شد که وی از "سازمان انقلابی" انشعبا کند و این سرآغاز اختلافات داخلی خانوادگی وی با شیرین که هنوز عضو "سازمان انقلابی" بود، گردید. به این جهت است که تقی از جدائی شیرین از "سازمان انقلابی" اظهار مسرت کرده و سخنان و پند و اندرزهای دیروزی خویش را که به وی می‌گفت، محقانه می‌داند و آن را به رخ شیرین می‌کشد. فراموش نکنیم که در همان زمان مقتربان به من، شیرین را جاسوس "سازمان انقلابی" جا می‌زدند تا شخصا به من حمله کرده و مانورهای سیاسی خویش برای نزدیکی و ازدواج دائمی با "سازمان انقلابی" را بیوشانند. البته بعد از جدائی از تقی، شیرین ایتالیا را به مقصد شهر برلن در آلمان ترک کرد و تمام شرایط اسباب‌کشی و انتقال وی به برلن توسط پرویز سیروس‌نیا انجام گرفت. در این دوره و چه در دروه بعدی که شیرین در ماینس و گیسن بود مدتی ارتباط تشکیلاتی و مکاتبه‌ای خویش را با هوشنگ امیرپور که رابط وی بود ادامه داد ولی به تدریج از آنها جدا شد. و حتی مدت‌ها قبل از این که ما در سال ۱۹۷۹ ازدواج نمائیم از "سازمان انقلابی" حزب توده ایران جدا شد که تقی کاتبی خبر آن را در ۱۴/۱۰/۱۹۷۵ تأیید کرده است.

من در روزهای آخری که با تو زندگی مشترکی داشتیم این مسائل را به کرات چه مفصل و چه مختصر با تو صحبت کردم ولی خوب، تو گوشت به حرف‌های من بدهکار نبود. امروزه جدائی تو از سازمان انقلابی، برای من به منزله اینست که لاقفل تا حدودی به من حق داده‌ای و طبیعی است که من از این موضوع خوشحالم. من هنوز یادم نرفته است که چقدر در باره عدم وجود ساتنرالایسم دموکراتیک در سازمان انقلابی با تو صحبت کرده‌ام، اینکه رهبری سازمان مدت‌هاست کنگره‌ای ندارد و رهبری سازمان و یا بهتر بگویم رهبر سازمان به هر کاری اراده‌اش تعلق می‌گرفت انجام می‌داد و حتی حاضر نبود که نظریات مخالفین در درون سازمان پخش شود. نظریات افرادی مثل من در مورد جامعه ایران و یا کار در خارج، بین من و رهبری سازمان می‌ماند و علی‌رغم تقاضاهای مکرر به اطلاع بقیه رفقا نمی‌رسید. ولی خوب در آن زمان تو این حرف‌ها را می‌شنیدی و از روی آنها رد می‌شدی. خوشبختانه امروز بالاخره فهمیده‌ای که حق با من بوده است.

راستی در رابطه با مسئله تغییر سیاست خارجی چین از تو دعوت می‌کنم که شماره‌های چند سال اخیر بولتن خبری سین خوا را که یک بولتن روزانه است با هم مقایسه کنی: خواهی دید که دیروز از میلیتاریسم ژاپن صحبت می‌کردند ولی امروز از لابلای کلام معلوم است که بدشان نمی‌آید. دیروز از مبارزات خلق‌ها علیه دیکتاتورها صحبت کرده و از آن مبارزات پشتیبانی می‌کردند ولی امروز از پیشرفت‌های مراکش تحت رهبری سلطان حسن و مبارزات ضدامپریالیستی ایران تحت رهبری شاه صحبت می‌کنند. دیروز به خلق‌ها تکیه می‌کردند و به پیروزی مبارزات آنها امید داشتند، امروزه (شاید از آنها مایوس شده‌اند) به مرتجعین تکیه کرده و به بزرگ منشی آنها چشم دوخته‌اند. البته من می‌توانم بفهمم که چینی‌ها به خاطر حل مسئله خود و یا دسترسی به تکنولوژی غرب خود را به دامان آنها انداخته‌اند تا به شیوه چینی از منافع ملی خودشان دفاع کنند، ولی آنچه مسلم است این سیاست را در

دموکراتیک از درون حزب رخت بر بسته، مخالفین اگر حق اظهار نظر داشته باشند، به هر حال حق تبلیغ نظریات خود را در درون حزب ندارند و در نتیجه کسانی که قدرت حزبی را در دست دارند اگر مخالفین خودشان را خیلی مزاحم بدانند از میانشان بر می‌دارند. اشکال اساسی سازمان انقلابی و گروه‌های دیگر خارج از کشور در این بوده و هست که مسئله انقلاب ایران را فراموش کرده‌اند. دنباله‌روی بی‌چون و چرا از چینی‌ها زائیده آن مطلب است چون وقتی آدم کار درست و حسابی نداشته باشد برای خودش سرگرمی‌های جورواجور درست می‌کند و هنگامی که نتواند منطقی و شیوه تحلیل علمی رابه کار برد، برای خودش امامزاده‌ای می‌سازد و کارش خواندن اوراد مقدس می‌شود. سازمان انقلابی اگر قبل از سال‌های ۷۲-۷۰ توانسته بود افرادی را خوب یا بد تربیت کند و به منظور سازماندهی به ایران بفرستد، از این سال‌ها علی‌رغم نظرات کاملاً مخالف عده‌ای از رفقای داخل و خارج به فعالیت بی بند و بار علنی در سازمان‌های دانشجویی دست زد. نتیجه این طرز کار این بود که اکثریت بچه‌های سازمان انقلابی، حرافی در جلسات علنی دانشجویی را یاد گرفتند و از کار مخفی کردن یعنی آنچیزی که به درد ایران می‌خورد بوئی نبرده بودند. تازه آن افراد معدودی که موفق شده بودند تا اندازه‌ای به الفبای مبارزه سیاسی آشنا شوند (حال به محتوی بد یا خوب آن کاری ندارم) همگی شناخته شده بودند و در نتیجه مجبور بودند در خارج بمانند. آنهائی هم که علی‌رغم مخالفت بعضی از رفقای داخل و خارج به ایران رفتند هم جان خود و هم جان رفقای علنی در ایران را به خطر انداختند و آنها را مجبور کردند که مخفی شوند. بگذریم از اینکه آد مهائی مثل پارسانژاد و لاشائی برای حفظ حیات خویش خود فروشی کردند.

اینکه این مسائل را مجدداً یادآور می‌شوم به خاطر اینست که من اگر چه از امر جداشدن تواز بچه‌های سازمان انقلابی خوشحال هستم ولی فکر می‌کنم که این کافی نباشد چون سایر گروه‌ها هم همین اشکالات را دارند.

تاریخ ۱۴/۱۰/۴۵

شیرین عزیز سلام امیدوارم که حال و احوالت خوب باشد و اقامت زندگیت بخوشی و بر وفق مراد بگذرد.
 حال و احوال من در هر هفته بد نیست. الان در مورد یکی است که در یک دفتر معدول در شهر بوشهر مشغول
 به کار هستم. تو به یاد هر کسی می‌دانی که من بزبان انگلیسی مکالمی خوب یاد گرفته‌ام از خانواده
 بی‌اندازه فقیر هستم و در نتیجه باید کار کنم تا زندگی خودم را تأمین کنم. البته راه خودفروشی هم
 باز بود ولی خوب این روش آن نبود. مقصودم خودفروشی به مردم نیست، بلکه خودفروشی
 به سبب انقلابی است. اگر یادت باشد برایت از آن زمانی صحبت کرده بودم که با دو جوان
 نوکرمستی سابق انقلابی و بی‌مالگی و دنباله روی کوکورا نه آنرا نسبت به چین می‌دانستند و با وجود
 واقف بودند که ساکنانیکه داعیه انقلاب دارد نمیتواند نوکرمستی باشد و هر چه را ستودنی یا
 چنین و یا هر کسی دیگری بگیرد بی چون و چرا بدون اندکی فکر و اندیشه بی‌پایه و بی باهر این
 احوال بعلت شخصیت در مانده و بی‌پایه‌گی خود قبول کردند که در این بگذشت زمان انقلابی باشد.
 اینکه این مسائل را باید آدم مستقیم بخاطر اینست که این افراد فریبیده‌ام که تر افتخار این
 زمان متفحص را فریبیده و از آن چه گرفته‌اند. امیدوارم که آهسته آهسته چشم‌گشودنت بیشتر باشد
 و عزت بی‌پایه به کار بیایم تا بتوانی واقعیت اینفکات همه گروه‌های خارج از کشور را بفهمی
 از هرگونه حب و بغض و گروه‌گیری درک کنی. باید توجه داشته باشی که اشکال سابق انقلابی
 تنها در این نبود که بگروید به پیروی از چینی که اندیشه ماوراسته دون را مرحله سوم رستم ما که هستیم
 خوانند و روزی بعد به دنباله روی از آن‌ها نقل خودشان را عوض کردند و یا اینکه مسئله این بی‌ثباتی
 را در سبب بی‌ثباتی رد کردند و اصلاً بروی خودشان نیامورند که در چینی هم مانند شوروی است تا اینکه در کمال
 از درون ضرب رفت بر لبه مخالفی اگر حق ندارد نظر داشته باشم، بعد از حق تبدیلین خود را در درون
 ضرب ندارند و در نتیجه کسی که قدرت ضربی را در دست دارند اگر مخالفین خود را قتل می‌رسانند

بهترین حالات می‌توان یک سیاست ناسیونالیستی دانست و نه یک سیاست
 انقلابی (آنهم در مقیاس جهانی) و در نتیجه یک غیرچینی، یک ایرانی
 نمی‌تواند با چنین سیاستی موافق باشد. حتی در زمان استالین هم جنبه‌های
 ناسیونالیستی سیاست خارجی کشور بزرگ برادر به چنین درجه‌ای از اشمئزاز
 نرسیده بود و صادقانه بایستی گفت که جنبه‌های انقلابی (و جهانی) آن به
 جنبه‌های ناسیونالیستی آن می‌چربید.

خوب بگذریم. برایم نامه بنویس. قربانت تقی"

مجلس خبری واز روز آنکه در مجلس ۰ خوشبختانه امروز بالاخره وضعی حاصل که حق با من بوده است.
 ماستی در رابطه با مسئله تغییر سیاست خارجی من از تو دعوت میکنم که شماره ای ضمیمه سال افروز
 بولتن خبری من قرار که یک بولتن روزانه است با هم تهیه کنی. خواهی دید که در روزهای اخیر
 برای من صحبت میکردند ولی امروز از لابلای کلام معلوم است که ایشان نیایند. در روزهای مبارزات
 خلق علیه دیکتاتور که صحبت کرده و از آن مبارزات پشتیبانی میکردند ولی امروز از دیدن دستهای درازش
 تحت رهبری سلطان و مبارزات ضد امپریالیستی ایران تحت رهبری شاه صحبت میکنند. در روزی
 خلق را تکیه میکردند و به پیروزی مبارزات آلا امپریالیست، امروزه (شاید از آن مائوس شو) میگویند
 تکیه کرده و به بزرگداشتی آلا صبح در صحنه البته نمیتوانم نفهمم که چینی که با طریقه من منظم بود
 و با تکنولوژی غرب خود را به ما (که آنرا افسانه است تا به شیوه چینی از ماضی ملی خودشان دفاع کنند
 ولی آنچه مسلم است این سیاست را در بهترین حالات متروان یک سیاست نامیوالیستی دانست
 و نه یک سیاست انقلابی (آنهم در عین حال) در نتیجه یک تجربه چینی، یک ایرانی نمیتواند
 با چنین ریالیستی موافق باشد. حتی در زمان استالین هم چینی که نامیوالیستی سیاست خارجی
 کشور بزرگ برادر به چین درجه ای از استعدادهای نرسیده بود و صادقانه با منی گفت که چینی ای
 انقلابی (روجر) آن به چینی که نامیوالیستی آن میسر میسر
 خوب بگیریم. برایم نامه بنویس. قرابت منی

ارمیایان بر میبارند. اسکان اساسی سازمان انقلابی و گروه‌ها و دیگر خارج از سرودهای
 بوده و هست که مسئله انقلاب ایران را فراموشی کرده‌اند. زمانه روی می‌چون و چرا از منی که زانویه
 آن مطلب است چون وقتی آدم کار درست و حسابی نداشته باشد برال خودش سرگرمی‌های خود را
 درست میکند و هدفی که نتواند منطبق و شایسته تحلیلی را بکار ببرد. برال خودش اما آماده‌ای معیارند
 و کارش فرزند او را مقدس می‌شود. سازمان انقلابی اگر قبل از سالهای ۶۸-۷۰ توانسته بود
 آزادی را خوب بیاورد تربیت کند و منظر را بماندگی با ایران نبوده، از این مالا علیه منم
 نظرات کاملاً مخالف هموار از رفتار داخلی و خارج به فعالیت می‌نمود با رعایتی در سازمانی
 دانشجویی دست زد، نتیجه کار این طرز کار این بود که اکثریت سیم‌های سازمان انقلابی در
 حیات علمی دانشجویی را یاد گرفتند و از کار محقق کردن سعی آنچه تکیه بر داران می‌نمود بر روی نبردها
 باز آن افراد معدودی که موفق شده بودند تا این اندازه ای به انضباط مبارزتی دست یافتند و حال
 به محض بر این خوب آن‌ها کسی ندانم) هکلی شناخته شده بودند و در نتیجه مجبور بودند در خارج باشند. آنانی
 هم که علیه مخالفت بعضی از رفتار داخلی و خارج به این رفته ~~از این رفته~~ هم جان
 خود را در هم رفتاری علمی در این را بخاطر افسانه و آنرا را می‌گردند که بعضی نمونه. بگذریم از آنکه
 اینها در این سال پارس نژاد و ولایتی برال حفظ حیات خویش خود فراموشی کردند. اندکی این مسائل را هیچ‌گاه
 یاد آور می‌شوم بخاطر اینست که من اگر چه از امر جدا شدن تو از چینی انقلابی خوشحال هستم ولی
 فکر میکنم که این کجایی نباید چون سایر گروه که هم همین اشکالات را دارند. من در روزهای آخر تکیه با تو
 زندگی منگی داشته این مسائل را به کرات به من مفضل و چه مختصر با تو صحبت کردم ولی خوب به تو گوشت
 به روزی من به هکار رسیده امروزه چه این توانی در این انقلابی برال من بمنزله انیت که لا اقل
 ناصحی منی حق داده ای و طبعی است که من از این موضوع خوشی لم. من هنوز یاد گرفته است که
 قیام در راه مردم است تا ایسم در کور آنیک در این انقلابی با تو صحبت کرده ام. اینکه رهبر سازمانی در
 نگاره ای نه ارد در رهبر سازمانی و یا بگویم رهبر زمانه هر کاری از راه اش تعلق می‌گرفت انجام میداد وقتی فایده
 نبودند نظریات منی در درون سازمانی خوش نبود نظریات افرادی مثل من در درون جامعه ایران و کار در خارج من من
 و رهبر سازمانی من که علیه همه آنها را که در انقلابی من میسر. در وقت آن زمان که در آنجا

کورکورانه و مطلق از چینی‌ها و بسط و تعمیم ابلهانه مسئله سوسیال امپریالیسم، اعتراضی به این جنایت شاه نکردند. خوب شیرین جان از این مسائل بگذریم. من بدبختانه هنوز بعضی از عادت‌های گذشته را حفظ کرده‌ام و با وجودی که بیش از سه سال از جدائی ما می‌گذرد، باز هم از هر فرصتی استفاده می‌کنم تا برخی از مسائل خارج از کشور و انحرافات ورشکستگی‌آور آنها را با تو در میان بگذارم.

شیرین جان نوشته بودی که با فریدون منتقمی دوستی نزدیکی داری و قرار است باهم ازدواج کنید. از اینکه به زندگی خودت سر و سامانی می‌دهی خوشحال هستم ولی باز هم لازم به یادآوری می‌دانم که من زندگی سیاسی بچه‌هایی را که در خارج از کشور و در گروه‌های سیاسی موجود و به طرزى که معرف حضور همه است فعالیت می‌کنند تأیید نمی‌کنم، زیرا یا هدف دوستی ندارند و یا اینکه اگر به فرض هدف دوستی را برای خود مطرح کرده باشند، فعالیت‌های عملی آنها به آن هدف‌ها نمی‌انجامد. به هر حال علی‌رغم این موضوع امیدوارم که تو موفق بشوی یک زندگی مطابق میل خودت به وجود آوری. سعی کن بیش‌تر در باره اوضاع فکر کنی.

برایم نامه بنویس، قربانت تقی"

مالی صدام حسین برخوردار بودند، قصد داشتند مصوبات ضدشوروی و ضد حزب توده ایران در کنفدراسیون جهانی را بی‌محتوی کرده و لغو نمایند. لذا بعد از کشته‌شدن پرویز حکمت‌جو در زندان شاه، آن را بهانه کرده و از وی نه به عنوان شهید و قربانی رژیم شاه مانند سایر شهدای زمان شاه بلکه به عنوان فرزند خلق عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران در ارگان دفاعی کنفدراسیون جهانی (پیمان) یاد کردند که در تناقض کامل با قطعنامه‌های کنگره کنفدراسیون جهانی بود که ماهیت کمیته مرکزی حزب توده ایران را ضدخلقی ارزیابی می‌کرد. این سرآغاز یک نبرد ایدئولوژیک در کنفدراسیون جهانی شد که دست عمال حزب توده و شوروی را در کنفدراسیون جهانی رو کرد و همراه با پاره‌ای اختلافات دیگر از جمله حزب کردن کنفدراسیون جهانی و تحمیل خط‌مشی چریکی به کنفدراسیون جهانی با هدف ساختن سازمانی پشت جبهه برای تبدیل کنفدراسیون جهانی به پشت جبهه مبارزه مسلحانه چریکی در ایران، موجودیت مترقی این سازمان منحصر به فرد را به خطر انداختند و آن را به انشعاب و نابودی کشاندند.

نامه دوم تقی کاتبی

"بلونیا ۷۶/۱۱/۱۵"

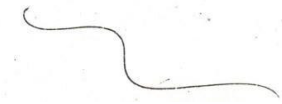
شیرین عزیز امیدوارم که حالت خوب باش و روزهایت به خوشی بگذرد. حال من بد نیست و اغلب اوقاتم به کار شغلیم می‌گذرد. این اواخر یک دادگاه داشتم که خوشبختانه علی‌رغم خطرات زیاد بخیر گذشت. نمی‌دانم یادت هست یا نه که بعد از اشغال سفارت رم در سال ۶۹، سفارتی‌ها از اشغال کنندگان شکایت کرده بودند و بعد برای اینکه فقط یک نفر را کوبیده و میان بچه‌ها نفاق انداخته باشند (البته فکر نمی‌کردند که به شکایت آنها پس از ۸ سال رسیدگی شود). شاکیان که کارمندان ایرانی و خارجی سفارت بودند، به دروغ در شکایت‌نامه‌های خود گفتند که فقط مرا می‌شناسند و بقیه برای آنها مجهول‌الهیوه هستند. برای اتهاماتی که به من نسبت داده می‌شد، حداکثر در حدود ۳۳ سال و حداقل در حدود شش سال حبس وجود داشت. خوشبختانه دادستان آدم دموکراتی بود و در دادگاه به جای تقاضای مجازات تقاضای عفو قضائی کرد و جریان دادگاه به نفع من حل شد. از جمله شواهدی که به دادگاه احضار شده بودند سفیر ایران (سفیر سابق) بود که البته حضور به هم نرسانده بود. گروه‌های ایرانی خارج از کشور در این مورد هم عین خیالشان نبود. البته نه اینکه من احتیاج به کمک آنها داشته باشم چون خوشبختانه دست و پا چلوپتی نیستم. مسئله بر سر اینست که گروهی‌گری آنچنان سراپای جنبش خارج از کشور را فراگرفته که مبارزه با شاه را فراموش کرده و به جای آن مبارزه با خود می‌کنند و در این راه آنقدر پیشرفته‌اند که حاضرند فشارهای سفارت را به افراد گروه‌های دیگر و یا آدم‌های منفردی مانند من بپذیرند. اوج این جریان مفتضح گروهی‌گری چند سال پیش به هنگام کشته شدن حکمت‌جو^{۱۵} در زندان شاه بود که عده‌ای به علت گروهی‌گری و پیروی

^{۱۵} - البته اطلاعات تقی از مسئله برخوردار به پرویز حکمت‌جو کاملاً نادرست است. جبهه ملی ایران و چریک‌های فدائی خلق که به شوروی و حزب توده ایران در کشور عراق بسیار نزدیک گشته و از کمک

کورد ۳۱ و با وجودیکه منی از دستمال از بدانی ما میگذرد ، باز هم از هر فرصتی استفاده میکنم تا برخی از مسائل خارج از کشور ^{ایران} و در دستگی آکور آنرا با تو در میان بگذارم .

شیرین پیا نوشته بودی که با فریدون فسقیمی دوستی نزدیکی داری و قرار است با هم ازدواج کنید . از آنجا که زندگی خودت سرد و مانی میدی خوشحال هستم ولی باز هم لازم بیاید آوری میبایست که منی زندگی سیاسی بچی کئی را که در خارج از کشور و در گس و های سیاسی موجود و بطریقی که همفر حضور همه است فعالیت میکنند تا میباید کمیلین ، زیرا با هدف دوستی ندارند و یا اینکه اگر فرضی در دست راستی را برار خود مطرح کرده باشند ، فعالیت کسی عملی آنرا به آن هدف نمیآید .
بر در حال حاضر منم اینی مرضی امیدوارم که در هر وقت قبول کنید زندگی مطابق میل خودت بود

آوری . سعی کنی برتیه در باره اوضاع فکر کنی . برایم نامه بنویس
و ایت است



خبر 15/11/46

شیرین عزیز امیدوارم که حالت خوب باشد و روزگارت بخوشی بگذرد . حال من بد نیست و البته اوضاع هم به کار منطیم میگذرد . اینی اواخر است و در ایشم که در خیمانه با منم نظرات بسیار میگذرد . نمیانم یادت هست آنکه که بعد از ایشم فعالیت من در سال ۶۹ ، سفارتی از ایشم کنده من است که در روزنه و بعد برار ایشم فقط یک تو را گویم . در میان بچی که نفاق انداخته باشند (البته فکر نمیکنم که به کلمات آنکس از سال ریلیگ شود) تا کنون که کارشناس ایرانی و فاجعی سفارت برنده ، به روح در کلمات نامه‌های خود گفته که فقط عملی میباشند و تیس برای آنرا بجز الیوم هستند . برار آنماتی که من نسبت داده هستم ، صد آنکه در حدود ۳۳ سال و در مقابل در حدود شش سال پس وجود داشت . نوشتن دارستان آدم در کراتی بود و در داوگاه بچال تمامشای جانان تمامشای معضوفشای کرد و در داوگاه به نفع من حل شد . از جمله مشاوه‌ای که به داوگاه افسار شده بودند رفیقان (رفیر سابق) بود که البته حضور بهم رساننده بود . گویه‌های خارج از کشور در این مردم منی خالصش نبوده . البته نه اینکه من اقیاج به کتب آنرا داشته باشم چون فرستمانه دست ما نیست . مثله بر سر اندست که گروه‌های آنچنان بر ایاال منی خارج از کشور را از آنکه که مبارزه با شاه را فراموش کرده و بچال آن مبارزه با فریستند و در این راه اقدر ریستند که واقعه‌های فاشی سفارت را به افراد گروه کسی دیگر و یا آردهای منبری مانده من میباید اوج این جریان منقض گروه‌های منیست که پیش به نظام گرفته شده است و فکرت چور رتیه شاه بود که همه ال بعلت گروه‌های و پیروی کو ر کورانه و طلق از چینی که در ربط واقعه ایالاته منله سوئیل ایدر ایسم ، اقراضی به این حیاتیات میگذرد .
خوب شیرین جان از این مسائل بگذریم . من به خیمانه هر بعضی از عارتی که گزیده را فقط

گزارش هیات مرکزی به کنفرانس سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان

این گزارش متکی بر انتقادات رفیق احمد قاسمی از موضع‌گیری‌های رفیق فروتن تنظیم شد و به کنفرانس ارائه گردید.

رفیق بهرام می‌کوشد از عدم اطلاع رفقا در باره پاره‌ای مسائل تاریخی، با تحریف تاریخ بلشویسم محمل تئوریک و شواهد تاریخی برای اقدامات انشعابگرانه، سازمان‌برافکن و وحدت‌شکن بتراشد. او همانگونه که کمیته برلن هم نوشت، سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان را در کنار کمیته مرکزی حزب توده، دارودسته ضد خلق سازمان انقلابی، اپورتونیست‌ها، سوسیال شونیست‌ها و سوسیال فاشیت‌های انترناسیونال دوم قرار می‌دهد. او توجه ندارد و نمی‌خواهد داشته باشد که سازمان ما سازمانی ماهیتاً مارکسیستی- لنینیستی است و آنچه او را از سایر سازمان‌ها متمایز می‌سازد همین خصلت کمونیستی آنست. به اظهارات او در جزوه شماره ۲۲ توجه کنید:

"بدین ترتیب از سازمان توفان کنار رفتیم، از سازمانی که تمام زندگی من است، هر جا که سازمانی از مشی مارکسیستی- لنینیستی در هر زمینه‌ای که باشد منحرف شده است، من از آن بریده‌ام.

وقتی حزب توده ایران به دنبال حزب رویزیونیست شوروی به مشی رویزیونیستی پیوست من با آن به مبارزه برخاستم و سرانجام برای مبارزه با رویزیونیسم و دفاع از مارکسیسم- لنینیسم به غرب آمدم، وقتی "سازمان انقلابی" به اتخاذ مشی صحیح تن در نداد با آن نیز مبارزه کردم و از آن اخراج شدم. اکنون نیز سازمان توفان گرفتار مشی اپورتونیستی لاقلا در زمینه تشکیلاتی است. با این مشی نیز به مبارزه برخاستم و پس از آنکه تمام کوشش‌هایم برای اصلاح مشی به نتیجه‌ای نیانجامید از آن کناره گرفتم.

رفقا برای تبرئه خود به "اکثریت" هیئت مرکزی استناد می‌جویند که اقلیت باید پیرو آن باشد. اتفاقاً این مورد استناد تمام اکثریت‌های اپورتونیست

البته برای برقرار مجدد وحدت سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان تلاش‌های فراوانی به عمل آمد و گفتگوهائی صورت گرفت که محصول آن یکی برقراری کنفرانس مخفی در برلن بود. نمی‌خواهم وارد جزئیات تدارکاتی آن بشوم ولی برگزاری آن نتوانست به عللی که در بخش بعدی به آن اشاره می‌کنم گره‌ای از مشکلات ما را بر طرف کند.

حزب مارکسیستی است که این اختلافات را با دقت غوررسی کند، درست را از نادرست باز شناسد، با صداقت و صراحت کامل در جانب درست قرار گیرد و برای آن مبارزه کند، هیچ مصلحتی بالاتر از مصلحت اصول نیست. فتوای هیچ آئوریت‌های نمی‌تواند وظیفه فوق را از دوش هیچ فردی و هیچ حزبی بر دارد. فقط در صورتی که مارکسیست‌های جهان این وظیفه را به وجه شایسته انجام دهند می‌توان جنبش جهانی کمونیستی را در شاهراه مارکسیسم-لنینیسم نگهداشت، وحدت اردوگاه سوسیالیستی و وحدت احزاب برادر را حفظ کرد و به پیروزی رسید."

رفیق بهرام خود در مقدمه جزوه نامبرده نوشت: "واقعہ کوبا و دریای کارائیب در پایان سال ۱۹۶۲ که ناشی از روحیه ماجراجویی و تسلیم‌طلبی خروشچف بود بحث فراوانی برانگیخت. بوروی موقت برای پایان دادن به این بحث و اعلام نظر خود در ژانویه ۱۹۶۳ بیانیه‌ای صادر کرد تحت عنوان "بیانیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در باره موضع بین‌المللی حزب" که در آن نه تنها ماجراجویی و تسلیم‌طلبی خروشچف را به مثابه "آمیزه‌ای از استحکام اصولی و هوشیاری و نرمش منطقی" مورد ستایش قرار داد بلکه با تکیه بر صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز و عمدۀ شمردن آن، استقلال ملی و آزادی از یوغ امپریالیسم را به دست فراموشی سپرد... این اولین بار بود که بیانیه‌ای از طرف بوروی موقت به نام کمیته مرکزی انتشار می‌یافت که در آن سیاست اپورتونیستی راست آشکارا به چشم می‌خورد. اولین بار بود که رهبری حزب توده ایران آشکارا در سمت رویزیونیسم اتحاد شوروی قرار می‌گرفت. این موضع‌گیری بدون موافقت و حتی اطلاع کمیته مرکزی (ما فکر می‌کردیم که در رهبری حزب توده مرکزیت دموکراتیک بدون خدشه اجراء می‌شده است - ه.م. توفان) باب تازه‌ای را گشود، به تضاد موجود در رهبری حدت بیش‌تری بخشید، مسائل تازه‌ای بر مسائل مورد اختلاف افزود مانند رهبری طبقه کارگر در جبهه واحد ملی، همزیستی مسالمت‌آمیز و مبارزه

است. زمانی که لنین در هیئت تحریریه روزنامه ایسکرا در برابر منشویک‌ها که در آن زمان گرفتار اپورتونیسم تشکیلاتی بودند در اقلیت افتاد و نتوانست نظریات درست خود را بقبولاند از این هیئت بیرون آمد. چند ماه بعد به همین علت از کمیته مرکزی نیز جدا شد. وقتی انترناسیونال دوم در مرداب اپورتونیسم فرو رفت، لنین در اقلیت افتاد. وقتی حزب کمونیست آلبانی و حزب کمونیست چین در برابر رویزیونیسم خروشچف ایستادند و قهرمانانه مبارزه کردند، در جنبش کمونیستی در اقلیت بودند و خروشچف نیز مانند رفقای هیئت مرکزی به اکثریت استناد می‌جست. وقتی حزب توده ایران به رویزیونیسم پیوست رفقای که از مارکسیسم دفاع می‌کردند بیش از سه نفر نبودند و کمیته مرکزی، درست همین مطلب را می‌گفت که چون ما اکثریتیم حق با ماست، وقتی رفقای "سه گانه" را از "سازمان انقلابی" اخراج کردند هیئت اجراییه این سازمان و کادرهای دنبالش در اکثریت بودند. در تمام این نمونه‌ها اکثریت در راه حق و حقیقت، در راه مارکسیسم-لنینیسم نبوده است. رفقای هیئت مرکزی آیا از این نمونه‌های تاریخی نمی‌خواهند درس بگیرند؟ آیا رفقای هیات مرکزی نمی‌دانند که رفقای حزب کمونیست چین در بحبوحه مبارزه با رویزیونیسم آموختند که همیشه حق با اکثریت نیست؟ چه کسی بر این امر که اکثریت هیئت مرکزی ذیحق است یا اقلیت باید صحه بگذارد؟ آیا این جز رفقای سازمانی می‌توانند باشند؟"

برای پرتوافکنی به ماهیئت اختلافات با حزب رویزیونیستی توده باید شمه‌ای از مشی حاکم بر حزب و آنچه بر آن گذشت را در اینجا یادآوری نمود. رفیق انقلابی ما احمد قاسمی در اظهار نظر خود تحت نام "سندی در مبارزه با رویزیونیسم" صفحه ۲ نوشت:

"اختلافاتی که امروز در جنبش کمونیستی و کارگری جهان روی داده اختلافاتی اصولی است. مربوط به استراتژی عمومی جنبش است، در سرنوشت سوسیالیسم دارای تاثیر قطعی است. وظیفه هر مارکسیستی و هر

انقلابی به خاطر رهائی از یوغ استعمار به معنی تضعیف امپریالیسم و بنابراین تضعیف نیروی جنگ افروز و تقویت صلح جهانی است. بنابر حکم این مقاله خلق‌ها باید از استقلال ملی چشم‌پوشند و در وضع موجود یعنی سلطه امپریالیسم را بپذیرند تا مبدا مبارزه آنها، صلح و همزیستی میان این دو قدرت بزرگ را برهم زنند. این حکم مبنای سیاست سازشکارانه با رژیم شاه قرار گرفت. مبنای "جهت مثبت" و "انقلابات" شاه شد، مبنای محکوم کردن قیام ۱۵ خرداد گردید و غیره".

پر واضح است که علی‌رغم این همه انحرافات نابخشودنی، رفیق بهرام امر وحدت حزب را بر تفرقه آن ترجیح می‌داد به مبارزه درونی خود تا پلنوم یازده ادامه داد.

حوادث پلنوم یازدهم کمیته مرکزی نیز آموزنده است. در نطق رادمش از جمله می‌آمد: "درست است که رفقای نامبرده در دفاع از مواضع خود از حدود اعتدال خارج نگردیده‌اند ولی اگر رفقا قاسمی و فروتن و سغائی از تصمیمات کمیته مرکزی تبعیت نکنند و کماکان از موضع معین در رهبری دفاع کنند عملاً خویشتن را از ترکیب کمیته مرکزی حزب که وحدت ایده‌ای از شرایط ضروری آن است خارج می‌نمایند". رفیق قاسمی در طی اعلامیه‌ای که در همان زمان منتشر ساخت نوشت: "این فرمول را هر سه عضو بورو ضمن گزارش تصویب کرده بودند و لیکن تعبیر آنها از فرمول یکسان نبود. رادمش می‌گفت این پیشنهاد و اخراج آنها از کمیته مرکزی است مگر اینکه آنها از عقیده خود عدول کنند. دو عضو دیگر چنین استنباطی را رد می‌کردند و می‌گفتند این عمل در واقع مجازات اشخاص به جرم صداقت و راستگویی است و یک نوع خدعه و نیرنگ است. آنها می‌گفتند منظور از فرمول بالا این بوده که اگر این سه نفر در عمل از مشی بورو پیروی نکنند و خطامشی خود را تبلیغ نمایند باید از کمیته مرکزی اخراج شوند، نه به صرف داشتن یک عقیده. پلنوم بعد از استماع گزارش بورو و نظریات اعضا و استدلالات

طبقاتی، راه رشد غیرسرمایه‌داری، طبقه کارگر به مثابه سازنده سوسیالیسم، مبارزه قهرآمیز مسلح در ایران، ارزیابی قیام ۱۵ خرداد، رابطه صلح و استقلال ملی و ... این مسائل اکنون در کنار مباحثات خصوصی در سطح هیئت‌های تحریریه مجله دنیا و ماهنامه مردم بروز می‌کرد و سرانجام هم دو تن از اعضای کمیته مرکزی که یکی مسئول ماهنامه مردم (رفیق قاسمی) و دیگری مسئول مجله دنیا بود از مسئولیت‌های خود بر کنار شدند".

سپس در نامه به رفقا که رفیق بهرام نیز یکی از امضاءکنندگان آن است می‌آید: "بعضی‌ها می‌پندارند که مبارزه ایدئولوژیک در کمیته مرکزی حزب توده ایران پس از انتشار "بیانیه در باره موضع بین‌المللی کمیته مرکزی حزب توده ایران" مورخ اسفند ۱۳۴۱ (۲۰ فوریه ۱۹۶۳) آغاز گشته است. ولی حقیقت اینست که بیانیه مذکور پس از شدت یافتن این مبارزه و به منظور سد کردن آن و "مجهز ساختن" رویزیونیست‌ها صادر شده است. کافی است به مبارزه‌ای که در پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب توده ایران (فروردین ۱۳۴۱ - آوریل ۱۹۶۲) بر سر حزب کار آلبانی در گرفت اشاره کنیم تا معلوم شود که مبارزه ایدئولوژیک در کمیته مذکور به مراتب زودتر از آن شروع شده که در خارج انعکاس یافته باشد". صفحه ۸ و ۹.

مطالعه‌ای سطحی نشان می‌دهد که اختلافات در درون رهبری حزب توده ایران از قبل از سال ۱۹۶۲ آغاز یافته و در پلنوم یازدهم منعقد ۲۱ ژانویه ۱۹۶۵ به نقطه اوج خود رسیده، سیستماتیزه شده و به طور رسمی و "قانونی" به نفع رویزیونیست‌های شوروی تثبیت یافته است.

رفیق بهرام در مقدمه نشریه شماره ۴۱ توفان در تفسیر "بیانیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در باره موضع بین‌المللی حزب" منتشره در سال ۱۹۶۳ می‌نویسد: "اما روگردانیدن از مبارزه به خاطر آزادی و استقلال ملی راه تاملین صلح جهانی نیست، برعکس مبارزه در راه آزادی و استقلال، مبارزه

"ماده ۱۰- در حزب طبقه کارگر تنها یک خطمشی مصوب ارگان‌های رهبری می‌تواند وجود داشته باشد. حزب طبقه کارگر به همزیستی خطمشی مختلف امکان نمی‌دهد زیرا که وجود وحدت خطمشی در رهبری پایه وحدت اندیشه و عمل است. در مورد مسائل بین‌المللی (استراتژی و تاکتیک جنبش کمونیستی و کارگری جهانی) حزب ما فقط دارای یک خطمشی است و آن خطمشی مصوب در پلنوم حاضر است که در بخشنامه اصلی قطعنامه مربوط تصریح شده است. از آنجا که رفقا قاسمی و فروتن دعوت پلنوم را دائر به پیوستن به خطمشی کمیته مرکزی نپذیرفته و کماکان در موضع خود باقی مانده‌اند لذا پلنوم رفقای مذکور را از ترکیب کمیته مرکزی بر کنار می‌کند. تا زمانی که رفقای مذکور به خطمشی کمیته مرکزی نپیوسته‌اند باید در عمل و فعالیت خود کاملاً تابع خطمشی مصوب کمیته مرکزی باشند. رهبری آینده موظف است کلیه مساعی خود را برای اقناع و انصراف رفقای مذکور بکاربرد". این پیشنهاد علی‌رغم مخالفت رفقا قاسمی و فروتن و برخی دیگر تصویب شد و رفقای سه گانه به مشی رویزیونیستی حزب توده ایران گردن نهادند و برای ادامه مبارزه انقلابی به غرب آمدند.

رفقای دوگانه در توضیح مواضع خود در نامه به رفقا نوشتند: "حفظ وحدت اردوی احزاب کمونیستی و کارگری امر کوچکی نبود که بتوان آن را سرسری گرفت. همه احزاب برادر با حس مسئولیت کامل به آن برخورد می‌کردند و خود را موظف می‌دانستند که کلیه آزمایش‌ها را در راه حفظ وحدت به کار برند". (صفحه ۷ نامه به رفقا).

نتیجه‌گیری

۱- انشعاب در حزب توده ایران زمانی صورت گرفت که این حزب ماهیثاً به حزبی ضدانقلابی، رویزیونیستی به همدست محمدرضا شاه بدل گردید.

مخالفان در آخر روز ۲۳ ژانویه قطعنامه‌ای شامل ۱۱ ماده تصویب نمود". در ماده ۱۰ این قطعنامه چنین آمده است.

"ماده ۱۰- پلنوم بر آنست که رفقا قاسمی و فروتن تا زمانی که در مواضع کنونی خود و در یکرشته از مسائل مهم استراتژی و تاکتیک بین‌المللی باقی هستند نمی‌توانند در مسئولیت‌های اجرایی حزب بمانند. زیرا این امر چنانچه تجربه نشان داده است به سود سیر عادی کار نخواهد بود. در صورتی که رفقا نخواهند از موضع کنونی خود انصراف جویند پلنوم با توجه به سوابق طولانی آنها و برای آنکه به این رفقا نیز فرصت داده شود که (تا) مواضع خویش را طی بحث‌های اقناعی تصحیح نمایند آنها را کماکان در عضویت کمیته مرکزی باقی می‌گذارد، ولی بدیهی است که موافق موازین اساسنامه حزب این رفقا موظفند در عمل تشکیلاتی خویش از مصوبات پلنوم در مسائل بین‌المللی تبعیت کنند و مبلغ سیاست و مرام خطمشی حزب باشند و برای تحقق آن بکوشند. در غیر اینصورت پلنوم در برابر لغو مقررات اساسنامه حزب نمی‌تواند بدون واکنش بماند و نمی‌تواند رفقا را در ترکیب کمیته مرکزی باقی گذارد".

این ماده که با ۱۴ رای از جمله رای رفیق بهرام به تصویب رسیده است حاکی از آنست که علی‌رغم تمام انحرافات راست اپورتونیستی و رویزیونیستی حزب توده ایران، رفیق بهرام با حفظ نظریات خویش و ادامه مبارزه درونی در کادر موازین سازمانی لنینی ترجیح داده برای حفظ و پاسداری امر مقدس وحدت حزب مبارزه خویش را در درون ادامه دهد و بکوشد تا حد مقدور از بروز انشعاب جلوگیری کند. البته رویزیونیست‌های حزب توده ایران که هیچگاه خواهان چنین امری نبودند و طاقت تحمل نظریات مارکسیستی را نداشتند به توطئه نشستند، حزب را تهدید به انشعاب کرده چماق مسکو را در فضای مسموم پلنوم بلند نمودند و سرانجام به ضرب تهدید و شانتاژ ماده ۱۰ را تغییر داده به صورت زیرین در آوردند.

واقعیت اینست که "سازمان انقلابی" هرگز در زیر "پرچم روشن" مارکسیستی-لنینیستی قرار نگرفت و به همین جهت هم نتوانست یا نخواست میان خود و ایدئولوژی‌های غیرمارکسیستی و حتی ضدمارکسیستی مرزبندی کند. پرچم سازمان از همان آغاز پراگماتیسم، ایدئولوژی التقاطی، سوپژکتیویسم و کاستریسم بود و در همین راه هم به حرکت در آمد". (صفحه ۴).

در همان جزوه در زمینه مبارزه با رویزیونیسم چنین آمده است: "اما اکثر اعضاء هیئت اجرایی‌های که از کنفرانس دوم بیرون آمد تحت عناوین پوچ و بی معنی نظیر "مبارزه با رویزیونیسم را باید در ایران کرد"، "پلمیک با کمیته مرکزی فایده‌ای ندارد" از مبارزه با رویزیونیسم طفره می‌زد و به بهانه اینکه "تجربه تلخ دنباله‌روی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی موجود است" در مقابل تهمت‌های رویزیونیست‌های خروشجفی به دفاع بی‌پروا از حزب کمونیست چین نمی‌پرداخت، مدت چند ماه انتشار ماهنامه ارگان را به تعویق انداخت برای آنکه مبارزه با رویزیونیسم صورت نگیرد و پس از آنکه نشریه "توده" منتشر شد به بهانه‌های گوناگون از این مبارزه اساسی جلو گرفت. عدم تمایل گردانندگان "سازمان" به مبارزه با رویزیونیسم و اپورتونیسم همراه با قرائن و امارات دیگری واقعاً برانگیزنده سوء ظن بود. چرا گردانندگان "سازمان" برای چنین مبارزه مهم و حیاتی از خود آمادگی نشان نمی‌دهند؟ (صفحه ۱۳)

در زمینه سیاست "سازمان انقلابی" نظر سازمان ما چنین آمد: "اما سازمان انقلابی، از این راه نرفت اساساً به مبارزه سیاسی که به گفته مائوتسه‌دون "مبدا حرکت کلیه فعالیت‌های عملی یک حزب انقلابی است" توجه نکرد و چند سال وقت را به این گذارند که با بند و بست در هیئت دبیران کنفدراسیون برای خود مسئولیت‌هایی دست و پا کند و کنفدراسیون را از مسیر درست آن منحرف ساخته به سازمان، "آوانگارد" مبدل سازد.

۲- مبارزه درونی برای جلوگیری از غلبه مشی راست سازشکارانه و تکامل آن به مشی سیستماتیزه رویزیونیستی از مدتی قبل از ۱۹۶۲ آغاز یافت و تا اوایل ۱۹۶۵ به طول انجامید و در آن سال نیز امید به ادامه مبارزه درونی از دست رفته به نظر نیامده بود.

۳- حفظ وحدت حزب امر خطیری بود که همه با مسئولیت بدان برخورد می‌کردند و تمام مساعی خود را برای پاسداری از آن به کار برند.

۴- علی‌رغم شدت و عمق اختلافات رفیق بهرام بر این نظر بوده که باید با حفظ موازین لنینی سازمانی مبارزه درونی را هنوز به پیش برد.

۵- سر انجام پس از مبارزه‌ای خستگی‌ناپذیر و قطع امید از مبارزه درونی در طی پروسه‌ای طولانی رفقا به میدان مبارزه انقلابی به خاطر ادامه آن گام گذارند.

آیا می‌توان ماهیت اختلافاتی را که با رویزیونیست‌های حزب توده ایران در گرفته با اختلافات درون سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان قیاس نمود؟ آیا این قیاس، قیاسی سطحی، یکجانبه، متافیزیکی و مغرضانه نیست.

حال به "سازمان انقلابی" برگردیم و او را مورد ارزیابی قرار دهیم.

سازمان در نشریه ۲۴ خود تحت عنوان "نمونه منفی" که بخشی از آن توسط رفیق بهرام به نگارش آمده می‌نویسد:

"این آقایان بنا بر آنچه که در نوشته‌های علنی و مخفی خود آورده‌اند در مدت کوتاه فعالیت خود به سوپژکتیویسم، آمپریسم، پراگماتیسم، اپورتونیسم راست، کاستریسم، لیوئیسم، لیبرالیسم، سکتاریسم، اندویویدآلیسم خرده‌بورژوائی، ایدئولوژی فئودالی، ایدئولوژی التقاطی و... مبتلا بوده‌اند اما خود را پیرو مارکسیسم-لنینیسم معرفی کرده و در هر کوی و بازار آنرا جار زده‌اند در ماهیت مارکسیستی-لنینیستی آنها نمی‌توان و نباید تردیدی به خود راه داد.

۲- عناصر فاسد، مشکوک، عوامل دشمن در آن رخنه کرده بودند و خود این سازمان به مدد یکی از رویزونیست‌های شوروی تولد یافت.

۳- سبک کار و شیوه‌های رفتار این سازمان فاشیستی و ضدانقلابی بود.

۴- رهبران این سازمان فاقد صداقت انقلابی، دروغگو، افترازن، دغلکار، کاریزیست، فرمانده بودند و از خصال پرولتری و حتی انقلابی بوئی هم نبرده بودند.

۵- پیدایش این سازمان ضربه محکمی به رشد جنبش مارکسیستی-لنینیستی زد و فرصت‌های گران‌بهای را برای کار انقلابی از دست داد.

آیا می‌توان چنین پدیده فاسدی را با سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان قیاس نمود؟ آیا این قیاس ناشی از غرض ورزی، ناشی از توجیه اقدامات تفرقه‌افکنانه و وحدت‌شکن نیست؟

رفیق بهرام به انترناسیونال دوم مراجعه می‌دهد و تصور می‌کند که این بار استدلال محکمی یافته است. ما لنین را در این زمینه به کمک می‌طلبیم: "خیانت نسبت به سوسیالیسم از طرف کسانی که به اعتبارات جنگی رای دادند، در کابینه شرکت کردند و از ایده دفاع از میهن در سال ۱۹۱۴-۱۹۱۵ حمایت نمودند - آشکار است". (اپورتونیسیم و ورشکستگی انترناسیونال دوم صفحه ۴۹۳).

اپورتونیسیت‌های انترناسیونال دوم در آستانه جنگ جهانی اول به منافع پرولتاریا پشت کردند و علی‌رغم خصلت امپریالیستی این جنگ که برای غارت جهان و به بردگی کشیدن ملل بوقوع می‌پیوست، انترناسیونال پرولتری را به دورافکندند و وظیفه دفاع از منافع بورژوازی امپریالیستی خودی را به عهده گرفتند. لنین در این زمینه باز نوشت: "سرشت طبقاتی سوسیال شونیسم و اپورتونیسیم با یکدیگر همانند و عبارت است از اتحاد قشر کوچکی از کارگران صاحب امتیاز با بورژوازی ملی "خودی" بر ضد توده‌های طبقه

"سازمان انقلابی" با حرارت تمام شعار "همه چیز در راه مبارزه مسلحانه" را پیش کشید. "سازمان انقلابی"، "کانون شورشی" را در این خلاصه کرد که گروهی از روشنفکران انقلابی را پس از آنکه بکار بردن اسلحه را فرا گرفتند، به سر کوه بفرستد، تا به مبارزه مسلحانه بپردازند. (صفحه ۱۷).

در زمینه سازمانی در همان جزوه چنین می‌آید:

"سازمان انقلابی" نه تنها "درک عمیقی از حزب پرولتاریائی نداشت" بلکه نسبت به اصول و موازین سازمانی حزب طبقه کارگر و سبک کار آن نیز عمیقاً بیگانه بود. اصول و موازین سازمانی حزب طبقه کارگر در دست گردانندگان این "سازمان" وسیله‌ای بود برای انجام مقاصد و نیات تنگ‌نظرانه و انحرافی آنها. در این "سازمان" هیچ اصل و میزان سازمانی نیست که از دستبرد مصون مانده و یا صادقانه مراعات شده باشد. برخورد "رهبران" بوروکرات احزاب رویزونیست به اصول سازمانی حزب طبقه کارگر نیز بدون کم و کاست چنین است" (صفحه ۱۸)

ما در اینجا برای جلوگیری از اطاله کلام از استناد به واقعیت تکان‌دهنده بیش‌تری که سرپای این سازمان را فرا گرفته بود می‌گذریم. بیان همین مختصر نشان می‌دهد که رفقای سه گانه از آن جهت از سازمان انقلابی بریدند که مشی عمومی این سازمان را در مجموع ضد مارکسیستی-لنینیستی ارزیابی کردند و هیچیک از ملاک‌های حزب طبقه کارگر را در باره آنان صادق ندانستند و امیدی هم به بهبود کار آنها نداشته زیرا عدم صداقت و حیل‌گری از سرپای رهبران آنان می‌ریخت و می‌ریزد. تنها آنگاه که همه کوشش‌ها به نتیجه نرسید به مبارزه با این سازمان برخاستند.

نتیجه‌گیری:

۱- "سازمان انقلابی" در هیچیک از زمینه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی در مواضع طبقه کارگر قرار نداشت.

شونیست‌ها بیانیه کنگره بال را که در سال ۱۹۱۲ از طرف کلیه احزاب سوسیالیست جهان پذیرفته شده بود به دور افکندند، زیرا آن بیانیه با وضوح کاملی تصدیق می‌کرد که "این جنگ دارای جنبه انشعابگرانه، امپریالیستی، ارتجاعی و برده کننده است، یعنی دارای آن جنبه‌ایست که موضوع جایز شمردن دفاع از میهن را از لحاظ تئوریک به لاطائلات و از لحاظ عملی به مهملات تبدیل می‌کند. سر و کار ما با نبرد نهنگان عظیم برای بلعیدن "میهن‌های" دیگران است".

پر واضح بود که بلشویک‌ها نمی‌توانستند به همدست تزار بدل شوند، در اینجا بحث بر سر همه منافع جنبش سوسیال دموکراتیک بود به هیچ مصالحه‌ای نمی‌شد تن در داد و می‌بایست کارگران کشورهای در حال جنگ را برای انقلاب اجتماعی بسیج می‌کردند. به این جهت لنین نوشت: "باید به ویژه ما و به خصوص اکنون، بدون درنگ انترناسیونال پرولتری انقلابی جدیدی تاسیس نمائیم یا به عبارت صحیح‌تر ترسی نداشته باشیم از اینکه با صدای رسا اعتراف نمائیم که این انترناسیونال اکنون تاسیس شده و در حال عمل است". (وظایف پرولتاریا در انقلاب صفحه ۵۴).

آیا این اقدام انقلابی رفیق لنین در خور قیاس با انشعاب از سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان است.

وقتی رفیق لنین انترناسیونال دوم را ترک گفت و انترناسیونال سوم را بنا نهاد، به تغییر ماهیت این مجمع معترف بود و در افشاء بی‌امان آن لحظه‌ای نیز درنگ نکرد. در واقع این سوسیال شونیست‌ها بودند که انشعاب‌گران واقعی از ایده انقلابی کمونیسم بودند.

لنین هرگز مدعی نشد که انترناسیونال دوم هنوز ماهیت پرولتری خود را حفظ کرده و معذالک او از آن جدا می‌شود. ولی رفیق بهرام "لنینیسم نوینی" خلق کرده است، او در استعفا نامه خود می‌نویسد: "سازمان ما به مثابه سازمان طبقه کارگر گریزی ندارد جز آنکه از اصول و موازین لنینی حزب

کارگر، اتحاد نوکران بورژوازی با بورژوازی بر ضد طبقه‌ای که به توسط بورژوازی استثمار می‌شود.

مضمون سیاسی اپورتونیسم و سوسیال شونیسم با یکدیگر همانند است: همکاری طبقات، استتکاف از دیکتاتوری پرولتاریا استتکاف از عملیات انقلابی، شناسائی بدون قید و شرط قوانین بورژوازی، بی‌اعتمادی نسبت به پرولتاریا و اعتماد به بورژوازی، سوسیال شونیسم - ادامه مستقیم و تکمیل سیاست لیبرالی - کارگری انگلیسی، میلرانیسم و برنشتینسم است". (صفحه ۴۹۴ همانجا).

و سپس درباره سوسیال شونیست‌های انترناسیونال دوم می‌نویسد: "سوسیال شونیسم - اپورتونیسم تکمیل شده است. این جریان برای اتحاد علنی و اکثراً مبتذل با بورژوازی و ستادهای ارتش به نضج خود رسیده است. و همین اتحاد است که به این جریان نیروی بزرگ و انحصار آزادی بیان جز فریب توده‌ها را می‌دهد". (همانجا صفحه ۴۹۵).

در چنین شرایطی که انترناسیونال دوم به انحطاط کامل گرایده بود و احزاب وابسته به آن به همدست بورژوازی خودی بدل شدند به نفی انقلاب پرداختند و شعار "دفاع از میهن" امپریالیستی را بر پرچم خود نوشتند. لنین همه سوسیال دموکرات‌های واقعی را که به انقلاب اجتماعی و انترناسیونالیسم پرولتری به بیانیه "بال" وفادار بودند فراخواند تا انترناسیونال سوم را تاسیس کنند. لنین این سؤال مطرح ساخت: "آیا واقعاً دوران عمر انترناسیونال دوم به پایان رسیده است؟ و سپس پاسخ گفت آری! زیرا سوسیال شونیست‌های انترناسیونال دوم "از بیانیه بال همان طور می‌گریزند که دزد از محل دزدی خود می‌گریزد" زیرا که این بیانیه ثابت می‌کند اینها سوسیال شونیست هستند. یعنی در گفتار سوسیالیست و در کردار شونیستند و به بورژوازی خودی کمک می‌کنند تا کشورهای بیگانه را غارت نماید و ملت‌های دیگر را به اسارت در آورد". (همانجا صفحه ۴۹۰). زیرا سوسیال

حلقه زده بودند و لازم بود وحدت ایده‌ای را به شکل مادی سازمانی بدل نمود. کمیسیونی به نام تشکیلات برگزیده شد تا با کمیته‌های متفاوت تماس برقرار کرده و زمینه را برای تشکیل کنگره دوم حزب فراهم آورد. از همان بدو امر روشن بود که همه شرکت کنندگان در کنگره را هواداران لنین تشکیل نمی‌دهند و رای‌گیری‌های درون کنگره نیز به روشنی از واقعیت گروهبندی متفاوتی که موجود بود پرده برمی‌داشت. معلوم بود که اپورتونیست‌ها آنها که به هیچ انضباط سازمانی تن در نمی‌دهند اکثریت مهمی را در کنگره به وجود می‌آورند ولی این حقیقت مانع از آن نبود که لنین از برگزاری کنگره واهمه‌ای بدل راه دهد. او باید راهی را که آغاز کرده بود به پایان برساند و حاصل مبارزات خود در زمینه برنامه و تاکتیک را به صورت میوه سازمانی بچیند.

لنین خود در اثر داهیانه خویش به نام "یک گام به پیش دو گام به پس" که عنوان آن تبلور عدم موفقیت کامل بلشویک‌ها در امر تحقق ایده‌های سازمانی لنینی بود در این مورد به طور روشن تصریح می‌کند که:

"کمیته تشکیلات آئین نامه کنگره دوم را فوق‌العاده دقیق... تنظیم کرد و آنرا به تصدیق کمیته‌ها رساند و بالاخره آنرا تصویب نمود و ضمناً در ماده ۱۸ چنین مقرر داشت: "تمام قرارهای کنگره و تمام انتخاباتی که در آن به عمل آمده است تصمیم حزب است و اجرای آن برای تمام سازمان‌های حزب حتمی است. این قرارها و انتخابات از طرف هیچکس و به هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند مورد اعتراض قرار گیرد و فقط کنگره بعدی حزب می‌تواند آنها را فسخ کند و یا تغییر دهد"

... یک چنین ماده‌ای به چه منظوری تنظیم شده بود؟ این ضروری به نظر می‌رسید و واقعاً هم ضروری بود زیرا حزب از یکسلسله گروه‌های پراکنده و مستقلی تشکیل می‌گردید که می‌شد از آنها انتظار داشت کنگره را به رسمیت نشناسند. در این قرار همانا نیت پاک تمام انقلابیون منعکس بود...

طبقه کارگر پیروی کند و گرنه ماهیت پرولتری خود را از دست خواهد داد". (صفحه ۱۸ جزوه ۲۲).

پس تا تاریخ ۷۷/۵/۱۷ (و در واقع ۷۷/۵/۲۵) سخنی از تغییر ماهیت پرولتری سازمان ما در میان نیست و هنوز می‌شود سازمان توفان را به مثابه "سازمان طبقه کارگر" نام برد و آنگاه معلوم نیست که چگونه می‌شود از سازمانی پرولتری استعفاء داد و با دلایل مضحک با استدلال‌ات من در آوردی و بافتن آسمان و ریسمان به هم، استمداد از حزب توده، سازمان انقلابی و انترناسیونال دوم این اقدام انشعابگرانه را توجیه کرد.

محکم‌ترین دلیلی که رفیق بهرام برای انشعاب خود از یک سازمان پرولتری که می‌توان به مثابه سازمان طبقه کارگر از آن نام برد ارائه می‌دهد، تشابهی است که از کار لنین در ایسکرا به کمک می‌طلبید. رفیق بهرام از تحریف تاریخ حزب بلشویک شوروی نیز برای توجیه عمل تفرقه‌افکنانه خویش باکی ندارد. او از این اقدام لنین معجونی سحرآمیزی ساخته تا هر اقدام انشعابگرانه‌ای را بشود توجیه کرد. اگر اختلاف بر سر مشی سیاسی باشد به اقدام لنین در ایسکرا استناد می‌شود. اگر اختلاف بر سر رعایت موازین سازمانی باشد باز عمل لنین ملاک قضاوت قرار می‌گیرد، اگر اختلاف بر سر مشی دانشجویی باشد باز می‌توان با استناد به این کار لنین سازمان را به تفرقه کشانید. کدام عقل سالمی است که این استنتاجات را ببیند و از شگفتی در حیرت فرو نماند.

آیا لنین، لنینی که می‌گفت وحدت حزب را چون مردمک دیده عزیز دارید این چنین سازمان برافکن بوده و یا اینکه رفیق بهرام اقدامات منشویکی خویش را با استفاده از تحریف تاریخ توجیه می‌کند. ما از رفقا دعوت می‌کنیم به واقعیات نظر افکنند.

وضع قبل از برگزاری کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه بدین صورت بود که محفل‌های پراکنده سوسیال دموکرات به دور روزنامه ایسکرا

"یوژنی رابوچی" ("کارگر جنوب") و نمایندگان برخی از کمیته‌ها که به آن گرایش داشتند) نیز ... در این کنگره گرد آمده بودند، آنچه که باید همه بر سر آن ابتداء به توافق می‌رسیدند که کنگره را به وضع مضحکی دچار نکند همانا قبول شرافت‌مندانه مبنی بر اجرای تمام تصمیمات کنگره بود چه در غیر اینصورت کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه قبل از تولد، در می‌گذشت. تمام عملکرد لنین در کنگره حاکی از این بود که وی به قول شرف خویش برای قبولی موازین سازمانی، آن اصولی که او اساساً در این کنگره برای آن به مبارزه برخاسته بود وفادار بماند و تصمیمات کنگره را علی‌رغم ادامه مبارزه درونی به اجراء درآورد.

حال در هیئت مرکزی سازمان توفان رفیقی پیدا شده که مدعی است لنین با شرط پیروزی خود به کنگره رفت و اگر در کنگره موفقیتی کسب نمی‌کرد به زیر قول خود می‌زد. رفیق بهرام از لنین کبیر آدمی "حقه باز" و "کلک زن" می‌سازد که کلاه بزرگی بر سر کلیه محفل‌هایی که به دور ایسکرا حلقه زده بودند و تصمیمات کمیته تشکیلات را پذیرفته بودند گذارده است. به این ترتیب لنین بزرگ که مساعی فراوان به کار می‌برد تا اهمیت رعایت موازین سازمانی و انضباط حزبی را توضیح دهد به عنصری تفرقه‌افکن و سازمان برافکن تبدیل می‌شود. رفیق بهرام مدعی می‌شود لنین با شرط پذیرش نظریاتش به کنگره رفت و اگر چنین نمی‌شد، کنگره دوم از نیمه راه تعطیل می‌گشت. لنین منشویک نبود او بلشویک بود و مقررات و موازین سازمانی را در مورد خویش نیز لازم الاجراء می‌دانست ولی افسوس که رفیق بهرام برای توجیه اعمال نکوهیده خود به لنین بزرگ اتهام می‌زند.

حال به سیر حوادث در کنگره نگاه کنیم.

در کنگره بر سر ماده اول آئین نامه حزبی بحث سختی میان هواداران مارتف و هواداران لنین بین منشویک‌ها و بلشویک‌ها در گرفت.

رفیق استالین در این باره نوشت:

این قرار به منزله قول شرف متقابلی بود که تمام سوسیال دموکرات‌های روس به هم داده بودند و می‌بایستی تضمین کند که زحمات، مخاطرات و مخارج بسیاری که برای تشکیل کنگره تحمل شده است به هدر نرود و کنگره به کم‌دی بدل نشود. این قرار از پیش هرگونه به رسمیت نشناختن تصمیمات و انتخابات کنگره را به منزله ابراز عدم اعتماد نسبت به کنگره توصیف کرده بود."

(صفحه ۵۰۸- صفحه ۵۰۹ یک گام به پیش دو گام به پس، انتخابات به

زبان فارسی)

لنین در جای دیگری همین مضمون را با کلمات و عبارت دیگری توضیح می‌دهد:

"اهمیت گروه‌بندی‌های کنگره"

بنابراین کنگره پس از یک تدارک فوق‌العاده دقیق و بر اساس یک شیوه انتخابی به منتها درجه کامل تشکیل شد. اینکه صحت اعتبار اعضاء کنگره حتمی الاجراء بودن بی‌چون و چرای تصمیمات آن مورد تصدیق همگانست در اظهاراتی که رئیس جلسه پس از رسمیت یافتن کنگره کرد (ص ۴۵، صورتجلسه‌ها) نیز منعکس گردیده است." (صفحه ۵۱۰)

از این دو نقل قول روشن می‌گردد که تمام تصمیمات کنگره بی‌چون و چرا برای همه حتی لنین و بلشویک‌ها حتمی الاجراست. کلیه شرکت کنندگان در کنگره به هم قول شرف داده‌اند که صرفنظر از اینکه در کنگره چه بگذرد و کدامیک از نظریات به تصویب برسد تصمیمات کنگره را و حتی انتخابات کنگره را به رسمیت بشناسند.

جز این هم نمی‌شد باشد. "سازمان‌هایی" که با ایسکرا جداً مبارزه می‌نمودند (بوند و "رابوچی دلو") و سازمان‌هایی که "ایسکرا" را در گفتار یک ارگان رهبری می‌شناختند ولی در کردار مقاصد خصوصی خود را تعقیب می‌کردند و ناستواری در مسائل اصولی صفت مشخصه آنها بود (گروه

شرایط، حزب نمی‌تواند یک واحد کل متشکلی بوده و قابلیت رهبری منظم و متشکل مبارزه طبقه کارگر را دارا باشد". (منتخب آثار استالین).

در این ماده اختلاف کوچک ظاهری همان اختلاف عمیق بین منشویک‌ها و بلشویک‌هاست. این ماده می‌گوید که آیا باید حزب وجود داشته باشد و انضباط حزبی در آن حاکم باشد و یا اینکه همان شکل محفل‌بازی گذشته را ادامه دهیم. در هنگام اخذ رای هواداران بی‌حزبی و تفرقه بر هواداران حزبی و انضباط پیروز شدند. منشویک‌ها بر بلشویک‌ها غلبه یافتند ولی لنین صحنه کنگره را ترک نکرد و کوشید باخت در این جبهه را با پیروزی در سایر جبهه‌ها جبران کند. حال بنا بر منطبق رفیق بهرام لنین اپورتونیست بود که کنگره را ترک نکرد و بی‌جهت مردانه ایستاد و به مبارزه ادامه داد.

ممکن است عضو مستعفی هیات مرکزی مدعی شود که قول شرف لنین تا انتخاب او در هیات تحریریه و کمیته مرکزی اعتبار خود را حفظ کرده و بعد از کنگره اعتبار خود را از دست داده است اما این استدلال هم کمکی به رفتار انشعاب‌گرانه رفیق بهرام نمی‌کند. ما در اینجا رفقا را به تاریخ حزب کمونیست بلشویک روسیه مراجعه می‌دهیم:

"موضوع ترکیب مقامات مرکزی حزب از ابتداء مورد توجه مخصوص لنین قرار داشت. لنین لازم می‌دانست که برای کمیته مرکزی انقلابیون متین و استواری انتخاب شوند. طرفداران مارتف تلاش می‌کردند که در کمیته مرکزی عناصر نا استوار و اپورتونیست را بیش‌تر انتخاب کنند. در این موضوع اکثریت کنگره پیرو لنین شد و طرفداران لنین در کمیته مرکزی انتخاب شدند.

بنا بر پیشنهاد لنین برای اداره روزنامه "ایسکرا" لنین، پلخانف و مارتف انتخاب شدند. مارتف در کنگره خواستار شد که برای هیئت تحریریه "ایسکرا" کلیه شش نفر اداره‌کنندگان سابق "ایسکرا" که بیش‌ترشان از

"این فکر که حزب واحد متشکلی است ضمن فرمول‌بندی معروفی که لنین در ماده یکم آئین نامه" حزبی ما کرده است تحکیم گشته و در آنجا حزب عبارتست از مجموع تشکیلات و اعضاء حزب - آنچنان اعضائی که به یکی از تشکیلات حزب وابسته باشند. منشویک‌ها که از همان سال ۱۹۰۳ بر ضد این فرمول شروع به اعتراض نمودند، در عوض آن "سیستم" دیگری پیشنهاد می‌کردند که عبارت بود از ورود خودسرانه و اطلاق "اسم" عضو حزب به هر "پروفوسور" و "دانش آموز" و "متمایل" و "اعتصاب‌کننده" که به نحوی از انحاء از حزب طرفداری کرده ولی در هیچیک از سازمان‌های حزبی داخل نشده و نمی‌خواهد داخل شود. محتاج به اثبات نیست که هر گاه این "سیستم" عجیب در حزب ما معمول می‌شد، بالاترید منجر به پر کردن حزب از پروفوسورها و دانش آموزان و تغییر ماهیت آن به یک "اجتماع" غیرمتشکل و پراکنده و بی انضباط می‌گردید، اجتماعی که در دریای "متمایلین" غرق شده و سرحد بین حزب و طبقه را زدوده و وظایف حزب را در راه ارتقاء توده غیرمتشکل به سطح دسته پیش‌آهنگ زیر پا می‌انداخت. دیگر لازم به تذکر نیست که با چنین "سیستم" اپورتونیستی، حزب، نمی‌توانست نقش هسته متشکل‌کننده طبقه کارگر را در جریان انقلاب ما ایفاء نماید.

لنین می‌گوید- "از نقطه نظر رفیق مارتف حدود حزب به کلی نا مشخص می‌ماند، زیرا "هر اعتصاب‌کننده می‌تواند" خود را عضو حزب اعلام نماید". فایده این پراکندگی چیست؟ انتشار وسیع "نام" ضرر آن تولید افکار سازمان‌شکنانه راجع به مخلوط نمودن طبقه و حزب". ولی حزب فقط عبارت از مجموع تشکیلات حزبی نیست. حزب ضمناً عبارت از سیستم واحد این تشکیلات و اجتماع رسمی آنان در یک مجموعه واحدی است که دارای مقامات بالائی و پائینی رهبری‌کننده و اطاعت اقلیت از اکثریت و تصمیمات عملی حتمی الاجراء برای همه اعضای حزب می‌باشد. بدون وجود این

پلخائف تصمیم گرفت هر طوری باشد با منشویک‌ها "آشتی کند". پلخائف را سنگینی بار خطاهای سابق اپورتونیستی وی، به سوی منشویک‌ها می‌کشاند. پلخائف که با اپورتونیست‌ها و منشویک‌ها سازشکار بود، دیری نپایید که خودش هم منشویک در آمد. پلخائف خواستار شد که همه اداره کنندگان سابق منشویک که از طرف کنگره رد شده بودند جزو هیئت تحریریه روزنامه "ایسکرا" شوند. بدیهی است که لنین نمی‌توانست با این امر موافقت نماید و لذا از هیئت تحریریه "ایسکرا" خارج شد تا موقعیت خود را در کمیته مرکزی حزب مستحکم نموده و از این موضع اپورتونیست‌ها را سرکوب کند. پلخائف خودسرانه اراده کنگره را نقض نموده اداره کنندگان منشویک سابق را به هیئت تحریریه "ایسکرا" وارد ساخت. از این موقع یعنی از شماره ۵۲، منشویک‌ها "ایسکرا" را مبدل به ارگان خود کردند و به وسیله "ایسکرا" مبارزت به تبلیغ نظریات اپورتونیستی خویش نمودند." (تاریخ حزب کمونیست بلشویک شوروی صفحات ۷۴-۷۶ - کلیه تکیه از توفان).

در این شرح وقایع کاملاً آشکار است که آنکه تصمیمات حزب را نقض کرد، آنکه موازین را زیر پا گذاشت منشویک‌ها بودند نه لنین. منشویک‌ها مانند رفیق بهرام، فرمالیسم و بوروکراتیسم را عنوان کرده بازهم مانند رفیق بهرام مدعی بودند که نباید "خشک و متحجر" بود. و از اینجا نتیجه گرفتند که باید تصمیم کنگره را لغو کرد و اکثریت در روزنامه ایسکرا و کمیته مرکزی را به آنها واگذاشت. آن ارگانی که لنین از آن بیرون آمد منتخب کنگره نبود بلکه ارگانی بود که با نقض تصمیم کنگره به وجود آمده بود. آنکس که قول شرف خویش را به زیر پا گذارد مارتف و پلخائف بودند نه لنین. لنین در خطاب به اعضاء این ارگان نوشت: "آیا

شما در واقع تصمیمات کنگره دوم این حزب را از هم ندریده‌اید، آیا شما از تبعیت از کمیته مرکزی (البته منظور کمیته مرکزی پیش از افتادن به دست منشویک‌هاست - همت) و شورا سر باز زدید و کار را به انشعاب نکشانید،

طرفداران مارتف بودند انتخاب کردند. کنگره این پیشنهاد را با اکثریت آراء رد نمود. سه نفری که لنین پیشنهاد کرده بود انتخاب شدند. آنگاه مارتف اظهار داشت که در هیئت تحریریه ارگان مرکزی شرکت نمی‌کند. بدین طریق کنگره با رای خود در موضوع دستگاه مرکزی حزب مغلوبیت طرفداران مارتف و غلبه طرفداران لنین را کاملاً مستحکم ساخت." (صفحات ۷۰۲ و ۷۰۳ تکیه همه جا از توفان است).

و سپس سیر کنگره را در همانجا چنین توصیف می‌کند: "پس از کنگره دوم مبارزه در داخل حزب باز هم شدیدتر شد. منشویک‌ها با تمام قوا می‌کوشند تصمیمات کنگره دوم حزب را برهم زنند و مراکز حزب را به دست خود گیرند. منشویک‌ها خواستار شدند که نمایندگان آنها را در هیئت تحریریه روزنامه "ایسکرا" و کمیته مرکزی به تعدادی داخل کنند که در هیئت تحریریه روزنامه اکثریت و در کمیته مرکزی هم با عده بلشویک‌ها برابری داشته باشند. نظر به اینکه این مراتب مخالف با تصمیمات مستقیم کنگره دوم بود، بلشویک‌ها تقاضای منشویک‌ها را رد کردند. که آنگاه منشویک‌ها پنهان از حزب سازمان فراکسیونی ضدحزبی خود را، که در راس آن مارتف، ترتسکی و آکسلرد قرار گرفته بودند، تشکیل دادند و چنانکه مارتف نوشته بود "بر ضد لنینیسم قیامی بر پا کردند". طریقه‌ای که آنها برای مبارزه با حزب برگزیده بودند (به بقول لنین) عبارت بود از "مختل ساختن همه کار حزبی، آسیب وارد آوردن به کار، اشکال تراشی برای هر چیزی و هر کاری". آنها در بین "مجمع مقیم خارجه" سوسیال دموکرات‌های روس که ۹/۱۰ آن از روشنفکران مهاجر و دور از جریانات روسیه بودند، کمین کرده و از آنجا حزب، لنین و طرفداران لنین را مورد شلیک قرار می‌دادند.

پلخائف منتهادرجه به منشویک‌ها کمک کرد. در کنگره دوم پلخائف با لنین همراه بود ولی پس از کنگره دوم پلخائف به منشویک‌ها مجال داد تا او را با تهدید به افتراق به واهمه اندازند.

هیچ حزب قابل دوامی به هیچ وجه عادی و جائز نیست. (لنین جلد ۷ ص ۱۴۰).

رفیق بهرام بیهوده نیست که تاریخ حزب بلشویک شوروی را تحریف می‌کند و به لنین افترا می‌بندد. منظور او اینست که به هر قیمتی شده برای روش‌های ضدلینینی و منشویکانه خویش محملی بترشد و برای سازمان ما موازینی غیر از موازین لنینی بی‌آورد. اینک او در طی نوشته‌های مختلف و به طریق گوناگون این مقصود نا مبارک را تعقیب می‌کند. این دیگر از صورت یک اشتباه مجزا خارج شده و به صورت مشی تشکیلاتی در آمده است، مشی لیبرالی، مشی روشنفکرانه، مشی منشویکی، مشی انحلال‌طلبانه. از این جهت وظیفه سازمان ماست که با این پدیده سازمان برافکن به مبارزه دامنه‌دار ایدئولوژیک برخیزد.

لحظه‌ای به این فرمول سحرآمیز رفیق بهرام توجه کنید. چون لنین از ایسکرا خارج شد من هم محکم هر گاه که اراده‌ام تعلق گرفت از هر جا که دلم خواست خارج شوم، در مقابل هر ارگانی که تشخیص دادم با آن مخالفم بایستم و از لنین شاهد مثال آورم. رفیق بهرام حتی تا بدانجا پیش می‌رود که سرنوشت وحدت سازمان ما را به موئی می‌بندد و می‌نویسد: "هر جا که سازمانی از مشی مارکسیستی - لنینیستی در هر زمینه‌ای که باشد منحرف شده است، من از آن بریده‌ام". (نشریه شماره ۲۲ صفحه ۱۱). بر روی این جملات تعمق کنید تا ماهیت نفاق افکنانه آن برایتان آشکار گردد و ببینید که چگونه خودسرانه با وحدت گرامی سازمان ما بازی می‌شود. اینکه سازمان ما در زمینه‌های متفاوت مشی‌ای اتخاذ کند که با مارکسیسم - لنینیسم در تناقض باشد امر دوری نیست، تاریخ احزاب کمونیستی و تجارب غنی آنها شهادت می‌دهند که بسیاری از احزاب مدت‌های مدید مشی نادرستی را اتخاذ کرده و ضربات فراوانی به آنها وارد آمده است. همین گذشته حزب توده ایران که ما آنرا حزب طبقه کارگر ایران علی‌رغم اشتباهات سنگینش به رسمیت

آیا شما با نطق‌هایی در باره اینکه کنگره‌های حزبی خدا نیستند، یعنی لازم‌الاتباع نیستند، خود را خارج از حزب قرار نمی‌دهید؟ شما موسسات و قوانین حزب را پامال می‌کنید و در عین حال به خود تسلی می‌دهید که عنوان "ارگان مرکزی حزب" دارید!.. شما کسانی را که بر تصمیمات رسمی کنگره دوم تکیه می‌کنند فرمالیست می‌نامید زیرا که می‌خواهید این واقعیت را بپوشانید که اعتماد رفقائی را که به یکایک آنها بارها و بارها وعده متقابل در مراعات تصمیمات کنگره دادید نقض کرده‌اید. شما هر وقت تصمیمات رسمی برخلاف شماست تابع آن نمی‌شوید... شما کسانی را که بنا بر اراده کنگره دوم و نه بنا بر هوی و هوس محفل ادبی خارج از کشور به مشاغل حزبی مشغول‌اند بوروکرات می‌نامید... (لنین جلد ۷ ص ۱۲۴).

اینست سیر واقعی حوادث که به خروج لنین از هیئت تحریریه و روزنامه "ایسکرا" و سپس به فعالیت برای تشکیل کنگره سوم منتهی شد. رفقا قضاوت کنند که رفیق بهرام در این مناظره بین لنین و منشویک‌ها در کدام طرف قرار دارد. در طرف لنین یا در طرف منشویک‌ها؟ در واقع منشویک‌ها در عدم تقید به موازین تشکیلاتی، در ایراد اتهاماتی نظیر فرمالیسم، بوروکراتیسم آینده‌دار رفیق بهرام‌اند.

رفیق بهرام با سر و دست شکستن واقعیات به لنین اتهام زده است که "بنا بر تصمیم خود، تبعیت اقلیت از اکثریت را زیر پا گذاشته و از "راهی که رسماً تجویز شده" یعنی از "راه سازمانی، یعنی طرح در ارگان‌ها، اطاعت از تصمیمات آنها، انحراف جسته است. رفیق بهرام، لنین را به جای منشویک‌ها گذاشته است.

لنین به مناسبت همین روش‌های منشویک‌ها پس از کنگره دوم، نصریح می‌کرد که باید "بین شکل‌های جائز مبارزه درون حزبی و شکل‌های غیر جائز" فرق گذاشت. من می‌دانم که به طور کلی مبارزه به خودی خود ناگزیر است ولی مبارزه داریم و مبارزه. چنان شیوه‌هایی از مبارزه وجود دارد که در

تصویری نادرستی به دست آید. نمی‌توان اگر اشکال منفردی از تظاهر پدیده‌ها یکسان بود ماهیت آن دو پدیده را یکسان دانست. ممکن است یک سازمان مارکسیستی - لنینیستی مشی نادرستی را در زمینه جنبش دانشجویی ارائه دهد در حالیکه یک سازمان غیرپرولتری مشی درستی را ارائه دهد ولی از این دو پدیده نمی‌توان بدین نتیجه رسید که ماهیت سازمان مارکسیستی - لنینیستی غیرپرولتری و ماهیت سازمان غیرپرولتری پرولتری است. ماهیت به مثابه جنبه درونی و نسبتاً پایدار واقعیت عینی در پدیده تظاهر می‌کند و پدیده تظاهر و شکل بروز ماهیت است، در هر پدیده‌ای ماهیتی نهفته است و به این یا آن نحو با ماهیت بستگی دارد. ولی تنها تشابه دو پدیده و یا یکسانی برخی جلوه‌های شئی به مفهوم یکسانی دو ماهیت نیست. دو ماهیت یکسان در کلیه زمینه‌ها جلوه‌های یکسان دارند مانند امپریالیسم و سوسیال‌امپریالیسم. آیا می‌توان از کمک‌های جمهوری توده‌ای چین به ویتنام و کمک‌های شوروی به ویتنام به این نتیجه رسید که این دو کشور ماهیتاً یکسانند. در مورد حزب طبقه کارگر نیز که بر سه اساس استوار است وضع چنین است. اگر در مشی تشکیلاتی انحرافی

روی دهد این انحراف هنوز تعیین کننده ماهیت پدیده نیست، انحراف از مشی تشکیلاتی مسلماً در صورتی که دائمی بوده استمرار داشته باشد تأثیرات خود را بر وحدت اندیشه حزب باقی می‌گذارد، تفرقه در عمل به تفرقه در اندیشه می‌کشد و بالعکس و در نتیجه ماهیت سازمان طبقه کارگر تغییر می‌کند. این اظهار نظر در موارد برنامه و تاکتیک حزب طبقه کارگر نیز صادق است. ممکن است حزبی در عرصه سیاست به انحراف رود "به چپ" و یا به راست نوسان کند، ممکن است در برخورد به پدیده‌ها از مارکسیسم - لنینیسم به دور افتد ولی چنانچه این مظاهر گذرا، موقتی باشد نمی‌توان از تغییر ماهیت حزب سخن به میان آورد. مثلاً سازمان ما علی‌رغم اینکه معتقد بود برنامه مصوب کنگره دوم حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست فرانسه

می‌شناسیم در مقابل ماست ولی جز خلیل ملکی کسی از آن انشعاب نکرد. برای همه رفقای ما مطرح است که چرا رفیق بهرام در این دوران به خلیل ملکی تاسی نجسته و حزب توده ایران را به علت اتخاذ سیاست‌های نادرست حداقل در زمینه‌های سیاسی و تشکیلاتی ترک نگفته است. یک آن فرض کنیم سازمان توفان در زمینه مشی دانشجویی به اشتباهات سنگینی دچار آید که مسلماً نشانه دوری او از مارکسیسم - لنینیسم است آیا باید به این دلیل از سازمان توفان انشعاب کرد، فرض کنیم در زمینه وحدت، با سایر نیروها، سازمان ما گرفتار افکار و ایده‌های نادرستی شود، آیا باید به این دلیل صفوف سازمان را برهم زد؟ اگر چنین نیست که مسلماً چنین نیست پس این جمله که من از هر سازمانی که از مشی مارکسیستی - لنینیستی در هر زمینه‌ای که باشد منحرف شده است بریده‌ام چه معنی می‌دهد.

ما در اینجا دیگر به علت انشعاب در جنبش بین‌المللی کمونیستی که بهرام آنرا برای توجیه کار خود ارائه می‌دهد استناد نمی‌کنیم زیرا درجه و شدت و عمق این اختلافات بر همه رفقا روشن است، همه می‌دانند که رویزونیست‌های خروشچنی چه شیوه‌های مذموم و فاشیستی برای تحمیل نظریات خود به کار بردند. مبارزه درونی رفقای چینی و آلبانی از سال‌ها قبل از انشعاب رسمی صورت حقیقت به خود گرفت و انطباق آن با شرایط سازمان ما و وضع کنونی اگر ناشی از بی‌خبری نباشد جز غرض‌ورزی مفهومی ندارد. رفیق بهرام نمی‌خواهد رابطه بین ماهیت و پدیده را درک کند. ماتریالیسم دیالکتیک به ما می‌آموزد که ماهیت جنبه درونی و نسبتاً پایدار واقعیت عینی است که خصلت پدیده مربوطه را معین می‌سازد. برخلاف ماهیت، پدیده جنبه برونی، سیال‌تر و متغیر واقعیت عینی می‌باشد. اگر اشکال بروز ماهیت یعنی پدیده‌های ناشی از دو شئی یکسان باشند ماهیت آن دو شئی یکی است ولی تنها به استناد تظاهرات جداگانه نمی‌توان به ماهیت پدیده پی برد، چه بسا که

طبقه کارگر صدمه می‌رساند. فقط در صورتی که به مارکسیسم انقلابی در حزب طبقه کارگر خیانت شود (فساد رویزیونیستی) و مبارزه به خاطر مشی انقلابی در حزب دیگر امکان پذیر نباشد، ضروری است تا یک حزب بلشویکی جدید در مرزبندی قاطع با حزب بورژوازی فاسد شده ایجاد گردد" (نقل از تاسیس و ساختمان حزب کمونیست در مبارزه علیه رویزیونیسم معاصر). این اظهار نظر نشانه درک مسئول، برخورد مسئول به مسئله مبارزه درون حزب و ضرورت جدائی از آن را در لحظه تغییر ماهیت این پدیده نشان می‌دهد. حال رفیق بهرام باید برای اثبات تغییر ماهیت سازمان ما استدلالات بیش‌تری ارائه دهد در غیر این صورت در تاریخ جنبش کمونیستی ایران به مثابه عامل تفرقه و نفاق شناخته خواهد شد.

خوب است برای قوت استدلال به تجارب احزاب برادر استناد کرد. رفقای چینی در اساسنامه حزب کمونیست چین چنین نوشته‌اند: "حزب کمونیست چین در مبارزه بین مشی اپورتونیستی راست و "چپ" استحکام و توسعه یافته" و در گزارش در باره تغییر اساسنامه به کنگره دهم حزب کمونیست چین چنین می‌خوانیم:

"در مرحله نخست انقلاب دموکراتیک اغلب پیش آمد که مشی نادرست بر حزب ما غلبه یافت. در مراحل بعدی انقلاب دموکراتیک و در مرحله انقلاب سوسیالیستی که در آن مشی صحیح که از جانب صدر مائو نمایندگی می‌شد مسلط بود و هست نیز حزب ما تجارب منفی را آموخت، بدین نحو که مشی و نظریات نادرستی مدت زمانی از جانب بسیاری به منزله درست مورد حمایت قرار گرفتند....

در مبارزه بایستی، تئوری صدر مائو در باره مبارزه بین دو مشی را مطالعه کرد و از پراتیک آن آموخت نه تنها بایستی پایداری به اصول را در دستور روز قرار داد، بلکه باید سیاست درست را هم اجراء کرده، بین دو تضاد از نظر

رویزیونیستی است یعنی با مارکسیسم-لنینیسم قرابتی ندارد، آن حزب را حزب طبقه کارگر و حزب برادر محسوب کرد. زیرا پیدایش این پدیده را هنوز تعیین‌کننده ماهیت این حزب نمی‌دانست.

حال این رابطه را به سازمان توفان منطبق کنیم. آیا می‌توان برخی انحرافات را که به پایش می‌نویسند و قیاس مکانیکی آنها، ماهیت سازمان ما را به زیر سؤال کشید؟ آیا می‌توان سازمان توفان را برابر حزب رویزیونیستی توده ایران، "سازمان انقلابی"، "انترناسیونال دوم" و... گرفت و قیاس مع‌الافارق کرد؟ کجای این تحلیل دیالکتیکی است؟ چنین بررسی تنها از غرض‌ورزی ناشی می‌شود و پوششی برای اقدامات انشعاب‌گرانه است.

انشعاب از یک سازمان زمانی موجه است که مشی عمومی سازمان مفروض، غیر پرولتری بوده و ماهیت آن تغییر کرده باشد. تا لحظه‌ای که دگرگونی ماهیت پرولتری یک سازمان به وقوع نپیوسته،

تا زمانی که این سازمان به فساد و انحطاط بورژوازی دچار نشده، انشعاب در آن خیانت به طبقه کارگر، ناشی از اندیویدوالیسم خرده‌بورژوازی است. نقض موازین لنینی سازمانی است و با هیچ افسونی نمی‌توان آنرا توجیه کرد. پرولتاریا که در اثر هرج و مرج نظام سرمایه‌داری دچار تفرقه و تشتت می‌باشد، بیش از هر چیز به وحدت و سازمان رزمنده خود نیاز دارد، کوشش در جهت تحقق این نیاز مبرم وظیفه عاجل هر مارکسیست - لنینیست واقعی و صدیق می‌باشد.

رفقای حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست آلمان در نشریه خود نوشتند: "از آنجا که در یک کشور فقط یک حزب بلشویکی به مثابه رهبر طبقه کارگر و توده‌های خلق می‌تواند وجود باشد، هر مارکسیست-لنینیست وظیفه دارد در حزب موجود همکاری نموده و اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی را از طریق مبارزه بین دو مشی بر مبنای موازین مرکزیت دموکراتیک بر طرف سازند. هر نوع موضع‌گیری دیگر انشعاب‌گرانه بوده و به وحدت انقلابی

اجتماعی در درون جامعه زیست کرده و تحت تاثیر سایر پدیده‌ها واقع می‌گردد، از تبلیغات زهرآگین دشمنان در امان نبوده و اقشار غیرپرولتاری به درون آن راه یافته و محمل‌های عینی نظریات ضدپرولتاری می‌باشند، امکان بروز خطای معرفتی نیز نسبت به واقعیت عینی که بسیار متنوع و بفرنج است موجود می‌باشند. شناخت به یکبار دست نمی‌دهد و معرفت به واقعیت نیز همواره نسبی است. مبارزه دو مشی اگر در کادر رعایت موازین سازمانی لنینی صورت گیرد به شادابی حزب به ارتقاء سطح آگاهی مساعدت می‌کند. لنین پیانو پس از شکست نظریات خود بر علیه حزب به کودتا دست زد و به عنوان خائن و مرتد در تاریخ جنبش کمونیستی از او نام برده می‌شود. مبارزه بین دو مشی، مبارزه‌ای برای تحکیم وحدت حزب است، با خواست ذهنی به وحدت صورت می‌گیرد و در کادر مرکزیت دموکراتیک قرار دارد.

در اینجا تذکر مهم دیگری را نیز باید یاد آوری کرد.

لنین در اثر داهیانه خود "یک گام به پیش دو گام به پس" بر سر یک سری مشاغل اصولی با مارتف و دارودسته او به مبارزه پرداخت. در آن زمان باید برای اولین بار در تاریخ خصوصیات حزب طبقه کارگر تنظیم می‌شد. لنین ملاک سازمانی را یکی از ویژه گی‌های اساسی حزب طبقه کارگر می‌دانست زیرا بدون وحدت عمل که از طریق مرکزیت دموکراتیک اجراء می‌شود وحدت اندیشه امکان تحقق نداشت. پس در کنگره دوم حزب سوسیال دموکرات روسیه بحث بر سر اصول بود، بحث بر سر این بود که آیا پرولتاریا به سازمان احتیاج دارد که انضباط برای همه اعضاء آن ضرورت دارد یا نه. مارتف به طور کلی با این اصل مخالفت داشت و لذا سازمان را به همان اشکال کهنه و عقب مانده قدیمی محفل‌بازی می‌کشانید. جدائی بلشویک‌ها از منشویک‌ها بر سر این اصول بود. ماهیت احزاب بورژوازی نیز از پرولتاری از جمله بر سر همین اصول تفاوت می‌کند. بورژواها چون برای منافع خویش و تحصیل حداکثر سود تلاش می‌کنند در تضاد با یکدیگر قرار دارند و

ماهیت متفاوت، آشکارا فرق گذاشت باید به اتحاد با اکثریت عظیم ارزش نهاد و انضباط حزبی را مراعات نمود".

"تاریخ ۵ ساله حزب کمونیست چین ثابت می‌کند که موفقیت و یا شکست یک حزب سیاسی را مشی او تعیین می‌کند. هنگامی که مشی صحیح در میان نباشد، حتی اگر هم قدرت سیاسی به دست آمد، از دست خواهد رفت. و حال آنکه مشی صحیح به حزبی که صاحب قدرت سیاسی نیست امکان می‌دهد قدرت سیاسی را به کف آورد. آیا مشی صحیح نه از آسمان نازل می‌شود و نه خود به خود و در صلح و صفا به وجود آمده و رشد و تکامل می‌یابد، بلکه در برابر مشی اشتباه آمیز قرار داشته و در مبارزه علیه آن رشد و تکامل می‌یابد".

در گزارش به نهمین کنگره حزب کونیست چین چنین می‌آید: "تاریخ حزب کمونیست چین همان تاریخ مبارزه بین مشی مارکسیستی- لنینیستی صدر مائو و مشی‌های اپورتونیستی راست و "چپ" در درون حزب می‌باشد. تحت رهبری صدر مائو حزب ما بر مشی اپورتونیستی راست چن دوسیو غلبه نموده، بر مشی‌های اپورتونیستی "چپ" چیوچیو بای و لی‌لی سان پیروز شده، بر مشی‌های اپورتونیستی ابتداء "چپ" و سپس راست وان مین فایق گردیده، بر مشی گوه تائو مبنی بر تفرقه افکنی در ارتش سرخ غالب آمده، اتحاد ضدحزبی اپورتونیستی راست پون ده هوای، گائوگان و ژائوشوشی و دیگران را شکست داده و پس از مبارزه طولانی مشی ضدانقلابی رویزیونیستی لیو شائوچی را در هم شکسته است. حزب ما درست در جریان مبارزه بین دو مشی و به ویژه در جریان مبارزات خود برای غلبه بر سه دارودسته مرتد چن دوسیو، وان مین و لیو شائوچی که بیش از همه به حزب زیان رسانده‌اند، استحکام، رشد و تکامل یافته و نیرومند گردیده است".

مبارزه بین دو مشی که در درون احزاب جریان دارد می‌تواند جنبه طبقاتی یا معرفتی داشته باشد. زیرا صرفنظر از اینکه حزب به عنوان یک پدیده

مخدوش کردن این مرز، داخل کردن این رفقا با آن نارفقان سازمان را به نتایج وخیمی می‌کشاند. در این زمینه ما با تجارب حزب کار آلبانی و حزب توده ایران روبرو هستیم.

اتفاقاً یکی از استدلالاتی که "سازمان انقلابی" و سایر گروه‌ها برای نفی ماهیت پرولتری حزب توده ایران در گذشته ارائه می‌دهند همین استناد به وجود فراکسیون در حزب توده و نقض موازین سازمانی و بروز آشکار لیبرالیسم است.

رفیق استالین در اهمیت مبارزه با فراکسیون‌یسم و محفل بازی چنین نوشت:

لنین می‌گوید - "هر کس، ولو اندکی، انضباط آهنین حزب پرولتاریا را ضعیف سازد (مخصوصاً در موقع دیکتاتوری پرولتاریا) در عمل بر ضد پرولتاریا به بورژوازی کمک می‌نماید".

و از اینجا این نتیجه به دست می‌آید که وجود فراکسیون‌ها در حزب هم مخالف وحدت حزب و هم مغایر با انضباط آهنین آن می‌باشد. تصور نمی‌رود لازم به اثبات باشد که وجود فراکسیون منجر به وجود چندین مرکز شده و وجود چند مرکز نیز معنایش عدم وجود مرکز مشترک در حزب و تجزیه وحدت اراده، ضعف و از هم پاشیدن انضباط و بالاخره ضعف و تجزیه دیکتاتوری است. بدیهی است که احزاب بین‌الملل دوم، که بر ضد دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه نموده و مایل به آوردن پرولترها در این حکومت نیستند، می‌توان چنین لیبرالیسمی را مثل آزادی فراکسیون برای خود مجاز شمارند، زیرا آنها ابتدا به انضباط آهنین احتیاج ندارند. ولی احزاب بین‌الملل کمونیست، که پایه فعالیت خود را بر مسئله به دست آوردن حکومت و استحکام دیکتاتوری پرولتاریا استوار ساخته‌اند، نه "لیبرالیسم" را می‌توانند قبول کنند و نه آزادی فراکسیون را.

نمی‌توانند اصول مرکزیت دموکراتیک را بپذیرند، جزء را تابع کل گردانند، اقلیت آنها تابع اکثریت آنها گردد و در نتیجه آزادی فراکسیون را در احزاب خود به رسمیت می‌شناسند. ولی پرولتاریا که هیچ چیز جز زنجیرهای خود را ندارد و به انضباط خو گرفته می‌تواند در سازمانی واحد، سازمانی بدون فراکسیون گردآید و تابع تصمیمات حزب گردد. تفاوت اپورتونیست‌های کنگره دوم با جریان انقلابی درون آن بر سر پذیرش و یا عدم پذیرش این اصول بود.

پذیرش اصول سازمانی طبقه کارگر آن خط روشنی است که اپورتونیست‌ها را از مارکسیست‌ها جدا می‌کند ولی این هنوز بدان معنی نیست که مارکسیست‌ها در عمل قادر خواهند بود تمام موازین سازمانی را مو به مو به اجراء در آورند. از قبول موازین سازمانی تا تحقق آن در عمل هنوز راه زیادی در پیش است و به تجربه شخصی به مبارزه برای اجرای بی‌خدشه آن نیاز دارد. ممکن است سؤال شود که از نظر عینی نتایج کار هر دو گروه یکی است. اپورتونیست‌های کنگره دوم اصول را قبول نداشتند و در عمل فراکسیون‌یسم را تبلیغ می‌کردند، تبعیت اقلیت از اکثریت را منتفی می‌دانستند و به انضباط تن در نداده و اراده حزب و قدرت عمل او را تضعیف کرده و طالب پراکندگی بودند. از قدرت رزمندگی حزب می‌کاستند زیرا قصد مبارزه نداشتند و گروهی نیز که اصول را قبول دارد با نقض آن در عمل به همان نتایجی می‌رسد که اپورتونیست‌های مارتفی می‌رسیدند. این گروه نیز از رزمندگی حزب می‌کاهد، انضباط را نقض می‌کند و... این تشابه تعیین کننده ماهیت یکسان دو جریان نیست زیرا کسانی که به طور کلی اصول را قبول ندارند امیدی به نجات آنها نمی‌رود ولی گروه اخیر که اصول را پذیرفته ولی در عمل در تحقق آن دچار اشکال است می‌تواند در جهت رفع این نقایص اقدام ورزد. البته در اینجا سخن بر سر افراد با حسن نیت است و نه بر سر خرابکاران که در هر صورت موارد استثناء را شامل شده و قانون نمی‌سازند.

چین. تفاوت در این جاست که حزب طراز نوین طبقه کارگر اصل فراکسیونیم را مردود می‌شناسد و عمل آن را محکوم می‌کند و بقاء آن را در حزب اجازه نمی‌دهد.

در حزب توده ایران نیز فراکسیون‌هایی به ظهور رسیدند و افرادی به کار فراکسیونی دست زدند ولی حزب توده ایران آنها را به رسمیت نشناخت و با آنها مبارزه کرد. در سال ۱۳۲۶ دارو دسته خلیل ملکی فراکسیونی در داخل حزب تشکیل دادند ولی چون با مقاومت حزب روبرو شدند از آن انشعبا کردند. در سال‌های ۱۳۲۷-۱۳۳۲ شرمینی فراکسیونی به وجود آورد و صدمات زیاد به حزب زد و افرادی از دستگاه رهبری هم بودند که با او مامشات کردند و به وی یاری رساندند ولی پلنوم چهارم حزب توده ایران فراکسیون شرمینی را محکوم کرد و روش افراد مذکور را به سختی مورد انتقاد قرار داد. ماده ۵ از قطعنامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی

در باره اختلافات در دستگاه رهبری حزب چنین می‌گوید:

"پلنوم وسیع کمیته مرکزی معتقد است که در سال‌های بعد از کنگره دوم فراکسیونی در داخل حزب به وجود آمده است که در راس این فراکسیون شرمینی عضو سابق کمیته مرکزی قرار داشت. رشد و تشکل این فراکسیون یک پروسه تحولی را طی کرده است... رشد فراکسیون

شرمینی با اختلافات داخلی کمیته مرکزی ارتباط مستقیم داشته است. در ادوار مختلف، بر حسب تغییر صفتبندی در داخل کمیته مرکزی، شرمینی این یا آن عضو کمیته مرکزی را تکیه گاه خود قرار داده و به نفع مقاصد خود از جزیانات اختلافات داخلی کمیته مرکزی استفاده می‌کرد... در دوران اخیر که در درون هیئت اجرائیه اختلافات به اوج خود رسید اکثریت هیئت اجرائیه شرمینی و فراکسیون او را صریحاً و تلویحاً حمایت می‌کرد و بدین ترتیب به بسط فعالیت آن میدان می‌داد... پلنوم وسیع کمیته مرکزی فعالیت فراکسیونی

حزب عبارت است از وحدت اراده‌ای که با هر قسم فراکسیون بازی و تجزیه اقتدار در داخل حزب منافات دارد، به همین علت است که لنین راجع به "خطر فراکسیون‌بازی از نقطه نظر وحدت حزب و عملی کردن وحدت اراده دسته پیش‌آهنگ پرولتاریا به منزله شرط اساسی پیشرفت دیکتاتوری پرولتاریا"، که در قطعنامه مخصوص کنگره دهم حزب، "راجع به وحدت حزب" تأیید شده است، توضیح می‌دهد.

به همین علت است که لنین "محو کامل هر قسم فراکسیون بازی" و "انحلال فوری کلیه دستجاتی را که بر پایه عقائد مختلف تشکیل شده‌اند بلا استثناء" با تهدید به "اخراج حتمی و فوری از حزب" خواستار بود. (اصول لنینیسم)

"سازمان انقلابی" و سایر گروه‌ها می‌گویند حزب توده ایران هیچگاه حزب طبقه کارگر نبوده زیرا که در درون آن فراکسیون‌هایی وجود داشته است. این صحیح است که یکی از شرایط حزب طراز نوین طبقه کارگر عبارتست از محکوم ساختن فراکسیونیم. این مسئله را استالین در "اصول لنینیسم" به خوبی توضیح داده است.

احزاب بین‌الملل دوم که بر ضد دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه می‌کردند و خواهان به قدرت رساندن پرولتاریا نبودند و بالتجیحه به انضباط آهنین احتیاج نداشتند لیبرالیسمی نظیر آزادی فراکسیون‌ها را بر خود مجاز می‌شمردند. ولی احزاب طراز نوین طبقه کارگر هر گونه لیبرالیسم و آزادی فراکسیون‌ها را محکوم می‌کنند.

اما این بدان معنی نیست که در حزب طراز نوین طبقه کارگر هیچگاه فراکسیونیم ظهور نمی‌کند. در حزب طراز نوین طبقه کارگر هم عناصر منحرف و عامل بورژوازی یافت می‌شوند که فعالیت آنها در مرحله معینی شکل فراکسیونیم به خود می‌گیرد. مانند فراکسیون ترسکی در حزب کمونیست شوروی و فراکسیون لیوشائوچی و لین پیائو در حزب کمونیست

با وجود مناسب نبودن شرایط، رهبری حق نداشت از امکانات موجود حداکثر استفاده را نماید. باید اذعان نمود که چه در مهاجرت و چه در ایران امکاناتی برای استفاده از نظریات توده حزبی و تامین دموکراسی حزبی وجود داشت... طولی نکشید که آثار تقسیم و تضعیف رهبری نمایان گردید. (پس از مخفی شدن حزب و به زندان افتادن عده‌ای از هیات اجراییه) دستگاه رهبری از لحاظ حل به موقع اختلافاتی که بین اعضای رهبری روی می‌داد ناتوان بود.

رهبری نتوانست به موقع اختلافاتی را که پیش می‌آید حل و فصل نموده و به بحث‌ها فوراً خاتمه دهد. این وضع وحدتی را که در جریان مبارزه با انشعاب و به ویژه پس از کنگره دوم حزب در دستگاه رهبری به وجود آمده بود به هم زد. در نتیجه اختلافات در دستگاه رهبری ما بین هیات موقت پنج نفری و مابین رفقای زندانی بروز کرد.

اعضای کمیته مرکزی از زندان خارج شدند. هیات موقت پنج نفری منحل گردید و هیات اجراییه هشت نفری مرکب از رفقا جودت، کیانوری، قاسمی، بقراطی، فروتن، علوی و نیز بهرامی و یزدی رهبری اداره حزب را در دست گرفتند. هیات اجراییه هشت نفری مزبور نتوانست به اختلافاتی که در داخل و خارج زندان بروز کرده بود خاتمه بخشد و در داخل خود وی اختلافات تازه‌ای پدید شدند. به تدریج اختلافات بین هیات اجراییه و شرمینی که در راس سازمان جوانان قرار داشت عمیق شد و مضمون این اختلافات را عدم اطاعت از دستورهای حزبی و روش استقلال طلبانه برخی از رهبران سازمان جوانان و چپ‌روی‌های پی در پی که منجر به برکناری شرمینی می‌شود تشکیل می‌دهد. برکناری شرمینی و برگماری رفیق متقی اختلافات با سازمان جوانان را حل نکرد. شرمینی با وجود تسلیم ظاهری به تصمیم هیات اجراییه کماکان به دخالت‌ها و تحریکات خود در سازمان جوانان ادامه داد....

شرمینی را که به حزب ما زیان رساند شدیداً محکوم می‌کند و روش نادرست رهبری و مخصوصاً اکثریت هیئت اجراییه را در قبال آن تقبیح می‌نماید".
و قطعنامه پلنوم چهارم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران "در باره راه خروج از بحران" می‌گوید:

پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران پس از بحث و تحلیل این بحران:

۱- تمام افراد حزبی و ارگان‌های رهبری را به رعایت دقیق و جدی اصول لنینی تشکیلاتی حزب طبقه کارگر دعوت نموده به کار بردن شیوه‌ها و اسلوب‌های پرولتری را به جای روش‌های خرده‌بورژوازی لازم می‌شمارد.
۲- هر گونه فراقسیونیسیم، دسته بندی و عملیات گروهی را شدیداً محکوم نموده تمام افراد حزبی، کادرها و افراد رهبری را به مبارزه جدی علیه آن موظف می‌سازد".

این قطعنامه نمونه‌ای از اسناد بسیاری است که نشان می‌دهد فراقسیونیسیم در حزب توده ایران حق حیات نداشته و حزب توده ایران اصول تشکیلاتی لنینی را مبنای کار خود قرار می‌داده است.

البته حزب توده ایران در این زمینه نیز مانند زمینه‌های دیگر ضعف‌ها و نقص‌هایی داشت که باید به معرض انتقاد گذاشت. اما ضعف‌ها و نقص‌ها نمی‌تواند دلیل نفی ماهیت باشد. حال ما رفقا را به فاکت‌های بیش‌تری در این زمینه مراجعه می‌دهیم.

"هشت سال ونیم از سومین پلنوم کمیته مرکزی حزب ما می‌گذرد. در این دوران بسیار طولانی نه کنگره، نه کنفرانس و نه پلنوم کمیته مرکزی تشکیل نگردید. بدیهی است عدم تشکیل کنگره، کنفرانس و پلنوم کمیته مرکزی در مدتی طولانی نقض آشکار اصل مسلم دموکراسی حزبی است. بدون تردید عامل عمده بحران کنونی حزب ما در این نقض اصول است.

اختلافات درون کمیته مرکزی ارتباط مستقیم داشته است. در ادوار مختلف، بر حسب صفتی در داخل کمیته مرکزی، شرمینی این یا آن عضو کمیته مرکزی را تکیه گاه خود قرار داده و به نفع مقاصد خود از جریانات اختلافات داخل کمیته مرکزی استفاده می‌کرد. روش هیات اجرائیه حزب در مورد رهبری سازمان جوانان روش اصولی و آموزنده نبود و نه تنها موجب منفرد شدن شرمینی در افراد سازمان نمی‌شد، بلکه شرمینی را به تشدید اقدامات خود تشویق می‌کرد. در دوران اخیر که اختلافات در درون هیات اجرائیه به اوج رسیده، اکثریت هیات اجرائیه شرمینی و فراکسیون او را صریحاً و تلویحاً حمایت می‌کرد....

(از قطعنامه پلنوم "در باره اختلافات در دستگاه رهبری")

"فقدان دموکراسی داخل حزبی مانع دخالت توده‌های حزبی در حل اختلافات گردیده است. پلنوم معتقد است که اگر دموکراسی در حزب حاکم بود این اختلافات در صورت تظاهر با دخالت توده‌های حزبی در نطفه خفه می‌شد. (تکیه از ماست)

(نقل از همان قطعنامه)

"با توجه به فقدان دموکراسی درون حزبی، عدم کنترل رهبری و ارگان‌های بالاتر از پائین و با در نظر گرفتن شیوه‌های علمی که در حزب ما به طور کلی در سال‌های اخیر به طور اخص از طرف کمیته مرکزی برای سرکوب انشعاب در ارگان‌های حزبی به کار برده می‌شد، بسط دموکراسی داخل حزب با توجه به شرایط مشخص مبارزه را در جزء وظایف اساسی کمیته مرکزی قرار می‌دهد."

مسافرت رفقای سه گانه (قاسمی، فروتن و بقراطی) و عدم مراجعت این رفقا و نیامدن شرمینی به مسافرت نه تنها به حل اختلافات کمکی نکرد بالعکس خود منشاء بروز اختلافات تازه‌ای گردید.
(از گزارش کمیته مرکزی به پلنوم).

"۱- بررسی اسناد و مدارک موجود و صورتجلسات کمیته مرکزی نشان می‌دهد که در داخل کمیته مرکزی در مسائل سیاسی و ایدئولوژیک مرزبندی معینی وجود نداشته است و افراد وابسته به جهات اختلاف در برخورد با اینگونه مسائل مواضع متغییری داشته و اکثراً به تصمیمات واحدی رسیده‌اند.
۲- بررسی موارد مشخص نشان می‌دهد که اختلافات در رهبری حزب ما به طور عمده به نحوی از انحاء با حذف یا اشغال مواضع مهم رهبری ارتباط داشته است.

۳- دلایلی که طرفین اختلاف مبنی بر وجود گروه مسلط از طرفی و اپوزیسیون از طرف دیگر (که به ترتیب رفقا رادمنش و اسکندری و رفقا کیانوری و قاسمی نمایندگان آنها معرفی شده‌اند) اقامه گردیده است مورد مطالعه دقیق پلنوم وسیع قرار گرفت. به نظر پلنوم این دلایل قانع کننده نیست.

۴- در داخل کمیته مرکزی دو جهت اختلاف وجود دارد که در مبارزات خود شیوه‌های به کلی غیراصولی و ناسالم به کار می‌برند. تهمت، پرونده‌سازی، سوءظن بی‌جا، عدم رعایت اصولیت تشکیلاتی، ناسازگاری با کلکتیف، تک روی، خشونت، لجاج، کینه‌ورزی، چنین است نمونه‌هایی از شیوه‌ها.

۵- پلنوم وسیع کمیته مرکزی معتقد است که در سال‌ها و بعد از کنگره دوم فراکسیونی در داخل حزب به وجود آمده است که در برابر این فراکسیون شرمینی عضو سابق کمیته مرکزی قرار داشت... رشد فراکسیون شرمینی با

حزب قادر باشد روحیه گروهی و طرز عمل وابسته به آن را از داخل دستگاه رهبری ریشه کن کند...."

(مجله شماره ۷ مسائل حزبی - اعلامیه کمیته مرکزی)

رفیق قاسمی در نشریه "سندی در مبارزه با رویزیونیسم" در مورد

روابط درونی سازمانی حزب توده ایران این حقیقت را بر ملا کرد که:

"اما اشخاص معینی از مسئولین حزب ما برای اینکه اختلافات در جنبش جهانی کمونیستی را وسیله دعواهای خصوصی ساخته باشند جریان اخذ آراء در پلنوم دهم کمیته مرکزی در باره حزب کار آلبانی را که از طرف کمیته مرکزی و بوروی موقت کمیته مرکزی محرمانه شناخته شده بود، به منظور خاص خود بر ملا ساختند، در پلنوم کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان (سازمان ایالتی حزب توده ایران) مطرح کردند، بر اساس آن قطعنامه گذراندند، احمد قاسمی را در شمار "افرادى که در میان اکتسابات فکری خود باقیمانده و سیمای خود را چنان از دست می‌دهند که از اجرای تدابیر مورد تقاضای حزب امتناع می‌ورزند" در آوردند، قطعنامه پلنوم را در روزنامه ارگان با ذکر نام احمد قاسمی به چاپ رساندند، تقاضای برکناری وی را از روزنامه مردم دادند. من در ۷ مارس و ۲۳ سپتامبر ۱۹۶۳ در این زمینه به بوروی موقت کمیته مرکزی نامه نوشتم و متذکر شدم که این گونه اقدامات بازی کردن با سرنوشت احمد قاسمی نیست، بازی کردن با آرمان مقدس کمونیستی با حزب و با جنبش بین‌المللی کمونیستی است. آیا رفقای بوروی رسیدگی عاجل و اتخاذ تصمیم در باره این اقدام را وظیفه مبرم خود نمی‌دانند؟ عملاً معلوم شد نمی‌دانند. آنهایی که به چنان اقدام غیرحزبی دست می‌زنند از ارگان رسمی حزب سوءاستفاده کرده و بر ضد یک عضو کمیته مرکزی دست به تبلیغات ناجوانمردانه زده بودند از مجازات حزبی مصون ماندند". (صفحه ۳)

(نقل از قطعنامه در باره "راه خروج از بحران").

نقل از اعلامیه پلنوم ششم (فوق العاده) کمیته مرکزی

"کار گروهی حزب ما، به صورت کوشش برای جلب افراد به نیات و مقاصد خود از طریق دادن امتیازات، وارد کردن افراد به آن مسائل حزبی که در صلاحیت آنان نیست، اتخاذ شیوه‌های دورویانه در روش حزبی به منظور اغوا و جلب افراد، مواضعه و تبنی قبلی با افرادی برای تحمیل تصمیماتی به ارگان‌های حزب به سود فرد یا افراد معین و غلبه فرد یا افرادی [ناخوانا] عمل مشترک برای عقیم گذاردن یا فلج کردن تصمیمات حزبی که از لحاظ گروهی مطلوب شناخته نمی‌شود، کوشش برای کوبیدن فرد یا افراد غیرمطلوب از طریق لجن‌پراکنی، افترازی، تحریک، پرونده‌سازی، سندسازی، جمع‌آوری امضاء علیه افراد مواضعه و تبنی برای تصرف ارگان‌ها و ماموریت‌های حساس و کسب امتیازات مختلف تشکیلاتی، استقرار ارتباطات سازمان و پخش نظریات در ورای ارتباطات مجاز تشکیلاتی و موافقت ارگان‌های حزبی و غیره و غیره می‌باشد".

نقل از (اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران - خطاب به رفقای حزبی) - ۲۴ اردیبهشت ماه ۱۳۳۸.

"بررسی اوضاع حزب نشان می‌دهد که روحیات و اعمال گروهی در درون سازمان رسوخ یافته و اگر مبارزه جدی و همه جانبه با آن نشود بیم آن می‌رود که سازمان حزب ما به دسته‌ها و گروه‌های مختلفه تقسیم گردد. به همین سبب اکنون مبارزه همه‌جانبه و جدی و پیگیرانه با مظاهر مختلفه روحیه گروهی اساسی‌ترین اقدام در راه تعمیر وحدت و هم‌آهنگی در درون حزب است. این مبارزه در صورتی می‌تواند به نتیجه برسد که تحت رهبری

است نباید گفت و کنجکاوی بیهوده نباید کرد" عمل کند، هرگز هیچ خبری همه گیره نخواهد شد.

عده‌ای هم هستند که فقط با "محارم" درد دل می‌کنند و نتیجه این "محرم بازی" گاه داستان خاله زنک‌ها را به یاد می‌آورد که مطلبی را که کسی جز خودشان نباید بدانند به نزدیک‌ترین دوست و محرم خود می‌گویند و بعد به او می‌سپارند که "نزد خودش بماند!" رفیق دومی هم بدیهی است دوست نزدیکی دارد و او هم همین توصیه را تکرار می‌کند. نتیجه اینکه همه از یک راز حزبی آگاهند بدون اینکه به روی دهم بی‌آورند. در همان حال باید دانست اگر کسانی باشند که به طور منظم و مداوم یکدیگر را از تمام جریاناتی که می‌دانند مطلع سازند، کارشان جز کار گروهی تعبیر دیگری ندارد.

پاره‌ای از رفقا هم از راز فقط "رازه‌های بزرگ" را می‌فهمند. به نظر آنها فاش کردن کارهای غیر مهم که لطمه‌ای به حزب نمی‌زند، "اشکالی ندارد و سخت نباید گرفت!". در این مورد اولاً باید فهمید ملاک برای تشخیص مطلب مهم از غیر مهم چیست و تعیین آن با کیست؟ از کجا معلوم است که مطالبی که به نظر رفیقی پیش پا افتاده می‌آید، واقعا مهم نباشد؟ ثانیاً باید دانست هر مطلبی، هر قدر کوچک و بی‌اهمیت باشد، تا آنجا که مربوط به دیگری و در صلاحیت وی نیست نباید بازگو شود، زیرا چه بسا همین مطلب پیش پا افتاده و "رازه‌های کوچک" وقتی با هم جمع شوند راز بزرگی را فاش کنند. بنابراین صحبت بر سر رعایت اصل رازداری در حزب است نه بزرگ و کوچک و یا مهم و غیر مهم بودن آن.

برخی دیگر وقتی با مسئله رعایت اصل رازداری مواجه می‌شوند، می‌گویند: "ای آقا! خانه از پای‌بست ویران است". یعنی بدین ترتیب باید به تدریج پا روی تمام اصول حزبی گذاشت و رعایت ساده‌ترین اصول را موکول به ساختن "پای‌بست جدید" کرد. در حالی که رعایت اصول و مقرراتی که از

راز داری و کار گروهی

"رازداری در حزب - آنهم در یک حزب مخفی - یکی از اصول بدیهی است ولی متأسفانه از طرف بعضی از رفقای حزبی نقض می‌شود. بی‌بند و باری در زمینه رازداری در میان عده‌ای از رفقای حزبی آنقدر رواج یافته و به حدی عادی شده که واقعاً حیرت‌انگیز است و در حزب ما سابقه ندارد. در حالی که رعایت اصل رازداری در شرایط کنونی حزب ما به خصوص از آن جهت حائز اهمیت است که نقض آن اگر مداوم باشد خواه ناخواه و آگاهانه یا ناآگاهانه به شکلی از اشکال کار گروهی تبدیل می‌شود. زمانی در حزب ما این شعار داده می‌شد که "به هر کس بیش از آن اندازه که لازم باشد نباید گفت، در باره هیچ کار حزبی کنجکاوی نباید کرد". ولی اکنون با اینکه رسماً این شعار همچنان به جای خود باقیست ولی عملاً از طرف بعضی از رفقا بدان پشت پا زده شده است. برای بیان علت این وضع بی‌بند و بار این رفقا توجیه جالبی هم دارند: عده‌ای از رفقا که با هم ارتباط نام‌های دارند، ظاهراً در باره "مسائل کلی" و "چاره بحران کنونی" بحث می‌کنند ولی در همان حال دقیق‌ترین اطلاعات را در باره کار حزب در محلی که اقامت دارند و حتی هرگونه اطلاعاتی که بازهم به همین وسیله از اطراف و اکناف به دست آورده‌اند، با هم در میان می‌گذارند. تردیدی نیست که چنین ارتباطی هم ناقض اصل رازداری است و هم نوعی کار گروهی به شمار می‌رود. برخی از رفقا وقتی با این تذکر مواجه می‌شوند که چرا مطالبی را که نباید انتشار داد به دیگری می‌گوئید، جواب می‌دهند: "ای بابا، این را همه می‌دانند!" غافل از اینکه این "همه دانستن‌ها" از آنجا ناشی می‌شود که بعضی‌ها به رعایت اصل رازداری پابند نیستند. در حالیکه اگر هر رفیقی به شعار "بیش از آنچه لازم

طرف دستگاه رهبری موکول سازند. در رعایت اصول و موازین حزبی خاص و عام وجود ندارد. اگر درست است که باید رازدار بود، بنابراین هر فردی به نوبه خود و در حیطه کار خویش باید در رعایت این اصل بکوشد و بر ضد نقض آن - مانند نقض هر اصل دیگری در حزب - مبارزه کند. وظیفه هر رفیق حزبی نه فقط اینست که راز حزبی را به هر قیمتی که هست حفظ کند بلکه در مورد آن راز حزبی که از طرف حزب به او سپرده نمی‌شود کنجکاو روی ندارد. متأسفانه برخی از رفقای حزبی بدون توجه به این امر با طرح موضوعات مختلفه در نزد کادرها و اعضاء کمیته مرکزی و به کار بردن شیوه‌های خاصی می‌کوشند که قرائن و امارات گوناگون برای دانستن این یا آن نکته محرمانه به دست آورند. بدیهی است که ترک چنین روش‌هایی به بهبود وضع رازداری در حزب ما کمک شایانی خواهد کرد."

اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران

خطاب به رفقای حزبی

بنابراین واضح است که خاتمه دادن به بحران درونی حزب ما، تامین وحدت و هم آهنگی در داخل آن و ایجاد انضباط آگاهانه در درون سازمان حزبی ما فوری‌ترین، مبرم‌ترین و بی‌چون و چراترین وظیفه ماست. این وظیفه در مرحله اول به عهده دستگاه رهبری حزب و فرد فرد اعضاء آن به ویژه هیئت اجراییه کمیته مرکزی است.

بررسی اوضاع حزب نشان می‌دهد که روحیات و اعمال گروهی در درون سازمان ما رسوخ یافته است و اگر مبارزه جدی و همه جانبه با آن نشود بیم آن می‌رود که سازمان کنونی حزب ما به دسته‌ها و گروه‌های مختلفه تقسیم گردد.

مجموعه آنها ساختمان حزب به وجود می‌آید، به هیچوجه با ساختن پای‌بست نوین منافات ندارد. حتی بر عکس رعایت اصول و موازین جداگانه حزبی است که به تدریج و "اصولاً"، "رعایت اصول" را در حزب ما باب خواهد کرد و بدون تردید به ساختن پای‌بست نوین کمک بیش‌تری خواهد نمود.

بعضی از رفقا هم صرفاً به خاطر خودنمایی و تظاهر، اصل رازداری را زیر پای می‌گذارند و برای اینکه نشان دهند گویا آنها "اشخاص مهمی!" هستند، سر صحبت را پیش این و آن باز می‌کنند. عده‌ای هم اخلاقاً بی‌بند و بار و ولنگارند. لازم به توضیح نیست که این هر دو روش صرف نظر از لطمه‌ای که به کار حزب می‌زند تا چه حد از نظر اخلاق اجتماعی و حزبی برای یک رفیق زشت و زننده است.

و بالاخره گروهی دیگر از رفقا طبق عادت جاری کنونی، که همه چیز را به گردن دستگاه رهبری می‌اندازند، عدم رعایت رازداری را هم نتیجه کار دستگاه رهبری می‌دانند و معتقدند در حالی که فلان عضو دستگاه رهبری، بحث‌ها و تصمیمات کمیته مرکزی را از روی بی‌بند و باری بازگو می‌کند، و یا از راه "محارم" پخش می‌نماید، دیگر نباید انتظار داشت راز پنهان بماند و یا افراد ساده به راز داری پایبند باشند.

در این استدلال آخرین هسته صحیحی وجود دارد. تردیدی نیست که اعضای دستگاه رهبری در رعایت اصل رازداری وظیفه درجه اول و خطیری را بر عهده دارند و باید برای افراد ساده حزب نمونه و سرمشق باشند. باید تصدیق کرد که متأسفانه دستگاه رهبری حزب در مجموع خود از این خطا مصون نبوده و هنوز هم نیست. بدین جهت دستگاه رهبری در این زمینه نیز باید از خود انتقاد کند و اعضای خود را به رعایت اکید رازداری موظف سازد و با توجه به مسئولیت سنگینی که دارد، متخلف را طبق مقررات حزبی مجازات کند. ولی صرف‌نظر از این نکته صحیح، اعضای حزب هم در این زمینه وظایفی دارند و نمی‌توانند و نباید رعایت اصل رازداری را به رعایت آن از

۳- هیئت اجرائیه به اتکاء تصمیمات صریح پلنوم چهارم کمیته مرکزی (قطعنامه راه خروج از بحران) دایره به ختم "جدال و مناقشه" در باره پرونده‌های گذشته، کلیه مباحثات راجع به مسئولیت‌های فردی یا جمعی مربوط به حوادث قبل از تشکیل پلنوم چهارم را (به استثناء آنچه که ضمن اسناد رسمی ارگان‌های رهبری حزب ذکر شده یا می‌شود) تا تشکیل کنگره سوم حزب برای کلیه اعضاء رهبری و سایر رفقای حزبی خاتمه یافته اعلام می‌کند و یا هرگونه تجدید مطالعه در باره این مسائل به مثابه عمل مضر به مصالح حزب و وحدت آن عمل خواهد نمود.

۴- هیئت اجرائیه مصمم است که علیه هرگونه شیوه افترازی، اهانت و بدگوئی نسبت به دستگاه رهبری و دیگر ارگان‌های حزبی و اعضاء آن و نیز نسبت به هر یک از اعضاء حزب و همچنین علیه هرگونه شیوه‌ای که هدف آن پائین آوردن حیثیت رهبری و ارگان‌های حزبی و تخطئه آنها باشد متحداً مبارزه کند. بدیهی است این تصمیم نه تنها انتقاد خلاق را که در مجرای موازین تشکیلاتی از رهبری حزب و ارگان‌های دیگر حزبی و اعضاء آن یا افراد حزبی انجام گرفته باشد منع نمی‌کند بلکه به این قبیل انتقادات آفریننده میدان بیش‌تری خواهد داد.

۵- هیئت اجرائیه متحداً با تمام نیروی خود خواهد کوشید که موازین و مقررات تشکیلاتی به طور یکسان، جدی و بی‌ملاحظه نسبت به کلیه افراد حزب (از رهبری گرفته تا ساده‌ترین افراد) اجراء شود و رعایت انضباط آگاهانه بر اساس مرکزیت دموکراتیک در حزب ما بسط و توسعه یابد.

۶- هیئت اجرائیه خواهد کوشید کلیه اقداناتی را که برای تحکیم مبانی وحدت و هم‌آهنگی در رهبری و در تمام سازمان حزب ضرورت داشته باشد با روح مسئولیت حزبی، صمیمیت، گذشت و جسارت به عمل آورد و کلیه مساعی خود را به کار برد تا پلنوم آینده کمیته مرکزی حزب توده ایران بتواند

به همین سبب اکنون مبارزه همه جانبه جدی و پیگیرانه با مظاهر مختلفه روحیه گروهی اساسی‌ترین اقدام در راه تامین وحدت و هم‌آهنگی در درون حزب ماست.

این مبارزه در صورتی می‌تواند به نتیجه برسد که نخست رهبری حزب خود قادر باشد روحیه گروهی و طرز عمل وابسته به آن را از داخل دستگاه رهبری ریشه کن کند، انضباط اصولی و رعایت دقیق موازین و مقررات حزبی را برقرار نماید و به وسیله یک سلسله اقدامات توضیحی و اقناعی پردامنه با این طرز تفکر در سرتاسر حزب مبارزه کند.

بدیهی است نیل بدین منظور یکباره میسر نیست و ناچار برای تحقق بخشیدن به آن باید از مراحل مختلفه و دشواری گذشت ولی در هر صورت این مراحل باید هر چه زودتر طی شود زیرا حیات و موجودیت سازمان ما و بالتیجه پیشرفت جنبش انقلابی مردم ایران با این جریان بستگی تام دارد.

هیئت اجرائیه بر آنست که باید پیگیرانه و با سرسختی، با صمیمیت و حسن نیت کامل، با جسارت و گذشت در این راه گام برداشت. وحدت عمل اعضاء هیئت اجرائیه و نبرد پیگیرانه و صادقانه آنها در این راه وثیقه مطمئنی برای ثمربخشی آن خواهد بود.

بنا به مقدمات فوق و به منظور آغاز نخستین مرحله این جنبش در درون حزب، هیئت اجرائیه لازم می‌شمرد مراتب ذیل را به اطلاع کلیه اعضاء حزب برساند:

- ۱- کلیه اعضاء هیئت اجرائیه متحداً اعلام می‌دارند که با هیچ‌گونه گروه و دسته‌ای بستگی ندارند و از هیچ گروه معینی تحت هر عنوان که در داخل حزب وجود داشته باشد یا ایجاد گردد پشتیبانی نخواهند نمود.
- ۲- هیئت اجرائیه متحداً علیه هرگونه عمل دسته‌بندی، گروه‌سازی، مریدبازی و مظاهر تمایلات گروهی به هر اسم و عنوان که بروز کند مبارزه خواهد نمود.

برنامه حزب اختلاف حادی نیست، بر اختلاف نظرهایی که بر سر برخی از مسائل تاکتیکی روی دهد در همه حال می‌توان غلبه کرد. وحدت سازمانی برعکس در برخی از سازمان‌های ما جای خود را به پراکندگی و افتراق سازمانی واگذارده است. بعضی از سازمان‌ها به صورت واحدهای مستقلی در آمده‌اند که با یکدیگر وارد مذاکره می‌شوند توافقی‌هایی می‌کنند، گروه‌هایی علیه مخالفین خود بیانیه صادر می‌کنند و در زیر آن امضاء جمع آوری نموده و پخش می‌کنند، روابط دوستی و خانوادگی جای مناسبات حزبی را گرفته است. در برخی از سازمان‌های حزبی علاوه بر اختلافات عمومی و کلی سوءتفاهمات "محلی" نیز به وجود آمده که حل و رفع اختلافات مذکور را دشوارتر ساخته است.

پاره‌ای از رفقا توجه ندارند که منافع و نظریات شخصی پیوسته باید تابع منافع و تصمیمات حزب باشد و هنگامی که میان این دو تضادی پدید آید منافع و تصمیمات حزب باید مافوق منافع خصوصی قرار گیرد و منافع خصوصی فدای منافع حزب گردد.

"اصل مارکسیستی حکم می‌کند که منافع شخصی باید تابع منافع حزب، منافع جزء تابع منافع کل، منافع موقتی گذرا تابع منافع طویل‌المدت و منافع یک ملت تابع منافع جهان به عنوان یک واحد باشد". عدم مراعات این اصل مارکسیستی موجب می‌شود که پدیده‌های ناسالمی مانند مشاجرات لفظی غیراصولی، گروه‌بازی با تمایلات گروهی در حزب بروز کند، فلان واحد سازمانی خود را جزء مستقلی پندارد و از تابعیت از مرکز حزب سرباز زند، مناسبات حزبی جای خود را به مناسبات دوستی، همشهری‌گری و خانوادگی واگذارد، به طور غیراصولی و بر خلاف مقررات حزبی علیه اشخاص حملاتی صورت گیرد و... همه اینها موجب می‌شود که اختلافات تازه‌ای بر سیاهه اختلافات موجود بیفزاید، وحدت حزب در هر قدم و در هر لحظه سست شود،

هر چه زودتر بر اساس شعار وحدت در سرتاسر حزب تشکیل گردد و مرحله جدیدی از فعالیت ثمربخش حزب ما را بگشاید.

رفیق بهرام در نشریه مسائل حزبی تحت عنوان "مبهم‌ترین وظیفه حزب ما تامین وحدت است" در باره اشکالات درونی حزب توده ایران و لزوم وحدت مجدد صفوف آن مقاله‌ای تنظیم کرد که تناقض اظهار نظر او را در اینجا به عیان نمودار می‌سازد. ما بخشی از این مقاله را از نظر رفقا می‌گذرانیم:

"برای مقابله با این دشمن یک سازمان متشکل یکپارچه لازم است که در آن از صدر تا ذیل وحدت کامل و انضباط آهنین حکمفرما باشد. وحدت اراده و عمل تنها ضامن پیروزی پرولتاریا و پیشاهنگ آن است. نیروی حزب در تحقق اصل سانترالیسم دموکراتیک، در طرد هرگونه فعالیت فراکسیونی و پرهیز از هرگونه تمایلات گروهی است. نمونه‌های تشتت فکری، مظاهر فعالیت‌های فراکسیونی، تمایلات گروهی، عدم مراعات اصل سانترالیسم دموکراتیک، عدم مراعات اصل تبعیت اقلیت از اکثریت که در حزب ما به چشم می‌خورد وحدت حزب ما را برهم می‌زند و آنرا در برابر دشمنی که از هر سو به حزب ما وحشیانه حمله می‌کند ضعیف و ناتوان می‌سازد.

وحدت حزب در وحدت ایدئولوژی (برنامه و تاکتیک) و وحدت سازمانی یا به عبارت دیگر در وحدت اراده و عمل است. وحدت در مسائل برنامه و تاکتیک شرط لازم برای وحدت حزب و تمرکز سازمان حزبی است ولی این وحدت به تنهایی کافی برای تامین وحدت حزب نیست. برای تمرکز کار سازمانی یعنی وحدت عمل وحدت سازمانی نیز ضروری است. وحدت سازمانی بدون قبول اساسنامه حزبی، بدون تبعیت اقلیت از اکثریت، بدون تابعیت جزء از کل امکان ندارد.

در صفوف حزب ما وحدت ایدئولوژیک برقرار است. جهان‌بینی مارکسیستی-لنینیستی جهان‌بینی حزب ما را تشکیل می‌دهد، در اصول

که مبارزه درون حزبی باید با مراعات اصول حزبی و هدفش تحکیم وحدت به بهبود وضع حزب باشد.

وحدت صفوف حزب شرط اساسی وحدت خلق علیه امپریالیسم و دشمنان داخلی میهن و نیل به پیروزی قطعی است. حزب ما با تجربه ۱۷ ساله خود می‌تواند مجهزتر و با شرایط بهتری توده‌های مردم را متحد ساخته و آنها را به سوی پیروزی نهائی رهبری کند. فقط حزب یکپارچه هسته چنین وحدت توده‌های مردم است.

از این جهت هیئت اجرائیه حزب توده ایران وظیفه خود می‌داند که تمام نیروی خویش را در درجه اول مصروف توسعه و تحکیم جنبش وحدت در داخل حزب گرداند.^{۱۶}

هیوا^{۱۶}

رفقای عزیز: تاریخچه حزب توده ایران را از مد نظر بگذرانید، مریدبازی، گروهی‌گری، اتهام‌زنی، سوءظن بی‌جا، زد و بند بر اساس مسائل خصوصی، عدم رعایت موازین سازمانی، توطئه‌گری، خشونت، لجاجت، کینه‌توزی، ناسازگاری با کلکتیف، تک‌روی، شیوه‌های غیراصولی و ناسالم، همشهری‌گری، روابط خانوادگی، حملات شخصی، عدم رازداری، بدگوئی، نفاق افکنی و در یک کلام بدترین نوع لیبرالیسم، سوپژکتیویسم، سکتاریسم، نقض خشن معیارهای سازمانی به نحو آشکاری به چشم می‌خورده است به طوری که رفیق بهرام که با احتیاط قلم بر کاغذ برده می‌نویسد: "وحدت سازمان برعکس در برخی از سازمان‌های ما جای خود را به پراکندگی و افتراق سازمانی واگذار کرده است. بعضی از سازمان‌ها به صورت واحدهای مستقلی در آمده‌اند که با یکدیگر وارد مذاکره می‌شوند توافق‌هایی می‌کنند".

^{۱۶} - نام مستعار رفیق بهرام که این مقاله را نوشته است.

نیروی حزب مصروف تضادهای درونی گردد و شرایط دشواری برای کار حزبی به وجود آید.

آیا ادامه این وضع که امکان مقابله با دشمن را از ما می‌گیرد و فرصت‌های گرانبهایی را از کف ما می‌رباید در جهت خواست و تمایلات دشمنان نهضت نیست؟ یکی از تاکتیک‌های دشمن مبارزه با حزب ما برهم زدن وحدت حزب و ایجاد تفرقه در صفوف آنست. آیا ما با ادامه تفرقه پراکنی و تشدید آن به تحقق تاکتیک دشمن کمک نمی‌کنیم؟ بدون شک پاسخ این سؤال‌ها مثبت است.

شک نیست که دوری از صحنه مبارزه، بریدگی از توده‌های وسیع مردم یکی از عوامل مهم بروز این پدیده‌های ناسالم است. در چنین محیطی غالب اوقات، مسائل، نه در ارتباط با واقعیت، بلکه به طور انتزاعی مطرح می‌شوند و همین مسائل انتزاعی که به تصور ما احیاء سریع حزب و اعتلاء نهضت وابسته به حل آنهاست بحران داخلی را تشدید و پراکندگی را عمیق‌تر می‌کند.

حزب ما یکی از لحظات دشوار حیات خود را می‌پیماید و بدون تردید دیر یا زود بر آن غلبه خواهد کرد ولی لحظه تاریخی که کشور ما اکنون در آن قرار دارد، عدم رضایت شدید مردم ایران از وضع موجود در کشور و آمادگی آنها برای مبارزه متشکل، نفوذ معنوی حزب توده ایران در میان توده‌های وسیع خلق‌های کشور ما وظایف سنگینی را بر دوش حزب ما، بر دوش افراد آن که باید پیوسته در صفوف نخستین جنبش نجات بخش ملی به مبارزه بپردازند می‌گذارد.

تمام کوشش ما باید در راه تامین و تحکیم وحدت حزب مصروف گردد. البته این امری نیست که ظرف امروز و فردا با یک عمل معجزه آسا تحقق پذیرد. بهترین راه نیل بدین منظور پیروی از اصول و موازین حزبی است. البته این به آن معنی نیست که از مبارزه درون حزبی باید چشم پوشید مبارزه درون حزبی سرچشمه تکامل در پیشرفت حزب است. این به آن معنی است

- پلنوم برات مرحله درخشان مبارزه رهائی بخش ملی را "تیره ساخت، از ارزش انداخت محکوم کرد".

- لطمه بزرگی بر استقلال حزب کمونیست آلبانی وارد آمد. (صفحه ۵۷ تاریخ حزب کار آلبانی)

شرایط جدیدی که پس از پیروزی انقلاب توده‌ای در کشور پیش آمده بود و وظائف تاریخی نوینی که در برابر حزب قرار داشت ایجاد می‌کرد که محدودیت‌های دموکراسی درونی حزب و مربوط به زمان جنگ از میان برداشته شود و کلیه موازین مارکسیستی-لنینیستی در زندگی سازمانی حزب به موقع عمل در آید. اما مداخله رهبری یوگسلاوی و اینکه کوچی کوچی شکل و شیوه‌های ترسکیستی-روزیونیستی رهبری مذکور را عیناً و به طور مکانیکی در حزب کمونیست آلبانی عملی می‌ساخت مانع بر سر این راه بود و باعث شده بود که در مشی سازمانی حزب انحرافات و نقایص آشکار روی دهد.

در سپتامبر ۱۹۴۸ یازدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست آلبانی تشکیل شد تا مداخله یوگسلاوی و انحرافات در مشی سیاسی و سازمانی حزب را یکباره براندازد. آن عده از اعضا و نامزدهای کمیته مرکزی نیز که در پلنوم هشتم به ناحق اخراج شده بودند در این پلنوم شرکت جستند.

پلنوم یازدهم مشی سیاسی و فعالیت حزب را وسیعاً تحلیل کرد، علل اشتباهات را فاش ساخت و تدابیری را که لازم شرایط تاریخی نوین بود به دست داد.

پلنوم مشی سیاسی حزب را از آغاز تاسیس صحیح دانست. آن موارد انحراف که پس از رهائی آلبانی به ظهور رسیده معلول مداخله یوگسلاوی بوده است. این مداخله و فعالیت ترسکیستی کوچی کوچی بود که در دوران پس از جنگ، مشی سازمانی حزب را در مجموع خود نادرست گردانید.

چنین امراضی با این عمق و دامنه جائی در سازمان ما نداشته و ندارند و معذالک سازمان توفان در اپورتونیسیم کامل غرق بوده ولی حزب توده ایران حزب طبقه کارگر می‌باشد. عده‌ای که برای توجیه عمل تفرقه‌افکنانه خویش به چنین استدلالات مضحکی توسل می‌جویند، ماهیت حزب توده ایران به مثابه حزب طبقه کارگر ایران را به زیر سؤال می‌کشند. همانگونه که آمد نفی اصول سازمانی و ضعف در تحقق آن علی‌رغم پذیرش این اصول کاملاً متفاوت است و کسی این تفاوت را درک نکند از مبارزه و تجربیات آن درک درستی ندارد.

ما رفقا را به تجربیات حزب کار آلبانی مراجعه می‌دهیم: حوادثی که در این حزب گذشته بسیار آموزنده است. رفیق انورخوجه به مبارزه بی‌امان خود در درون حزب ادامه داد تا توانست بر نظریات غلط غلبه کند. در همان وقت عده‌ای بر این نظر بودند که باید آن بخش از تاریخ حزب کار آلبانی را که رهبری آن در زیر نفوذ عنصر خائن نظیر کوچی جومی بود به مثابه تاریخ حزب تلقی نشود. رفیق انور خوجه با این نظریه نادرست به مبارزه برخاست و توضیح داد حزب، پدیده‌ای اجتماعی است که دستخوش تغییر و تحولات فراوان بوده و در این کوران مبارزه آبدیده گشته است. تمام این مراحل اعم از درست و یا نادرست جز تاریخ حزب ماست. رفقای آلبانی در مورد ضعف‌های حزب خود چنین آورده‌اند:

تدارک کارهای پلنوم دوم با نقض فاحش موازین زندگی داخلی حزب صورت گرفت. برخورد به مسائلی که پیش از پلنوم برای بررسی به هیئت سیاسی داده شد کمونیستی و رفیقانه نبود بلکه در مورد آنها در خارج از هیئت سیاسی، بدون تحلیل عمیق مارکسیستی-لنینیستی تحت سلطه امیال و پندارها و بدون آنکه قبلاً بحث آزاد به عمل آمده باشد تصمیم اتخاذ گردید. مسائل مذکور به شکل کودتا تحمیل شد.

- ارزیابی‌ها و نتیجه‌گیری‌های پلنوم برات عمیقاً اشتباه آمیز بود.

می‌کشاند و وحدت درونی آن را مختل می‌کند. رفیق بهرام همان طور که نوشته و بارها نیز در هیات مرکزی اظهار کرد معتقد است:

"جهت عمده، مبارزه درون‌حزبی است و نه وحدت... جهت مبارزه عمده است زیرا که اگر صحیح است که جهت عمده تضاد خصلت پدیده را تعیین می‌کند آنچه که مبین خصلت حزب طبقه کارگر است مبارزه‌جویی آنست... خصلت حزب طبقه کارگر در وحدت آن نیست، در مبارزه آنست..."

به نظر ما این نوشته از اشتباه در مورد مسئله "طرفین تضاد" و طرف عمده تضاد حکایت می‌کند. نخست این مسئله را روشن کنیم. رفیق مائوتسه‌دون می‌آموزد که:

"در هر تضاد، دو جهت متضاد به طور ناموزون رشد و تکامل می‌یابند. گاهی چنین به نظر می‌رسد که میان آنها تعادلی برقرار است ولی این تعادل موقتی و نسبی است، در حالی که تکامل ناموزون همچنان اساسی باقی می‌ماند. یکی از دو جهت متضاد لاجرم عمده و دیگری غیر عمده است."

آنگاه رفیق مائوتسه‌دون می‌گوید:

"جهت عمده جهتی است که نقش رهبری کننده را در تضاد بر عهده دارد. خصلت یک شیئی یا پدیده اساساً به وسیله جهت عمده تضاد معین می‌شود، جهتی که موضع مسلط گرفته است."

باز می‌گوید:

"چنانچه در جهت عمده تضاد که موضع مسلط را به دست آورده تغییری رخ دهد خصلت شیئی یا پدیده نیز طبق آن تغییر می‌یابد."

و مثال می‌زند که در جامعه فتودالی دو جهت تضاد عبارتند از روابط فتودالی و سرمایه‌داری. تا وقتی که جهت روابط فتودالی در موضع مسلط قرار دارد خصلت جامعه فتودالی است و آنگاه که جهت روابط سرمایه‌داری در موضع مسلط قرار می‌گیرد جامعه سرمایه‌داری می‌شود.

تصمیمات عمده پلنوم دوم و کلیه تصمیمات پلنوم هشتم، ضد مارکسیست، زبان آور و بالتیجه محکوم و بی‌اعتبار اعلام شد. (همانجا صفحه ۶۲)

پلنوم هشتم اشتباهات در ساختمان حزب و زندگی درونی آن را باز هم وخیم تر ساخت. شیوه‌ها نظامی و پلیسی بیش از پیش بر جای شیوه‌های سازمانی رهبری حزب نشست. (همانجا صفحه ۶۲)

در اثر اینکه پس از چرخشی که در کنگره اول در حیات حزب پدید آمد دموکراسی درونی حزب گاهی به درستی درک نشد و در اثر فشار امپریالیسم و رویزبونیسم مشی حزب در مواردی نقض و تحریف شد. انضباط‌شکنی روی داد، انتقاد و انتقاد از خود مفرط و بی‌قاعده مرسوم گشت. کمیته مرکزی تصمیمات فوری به منظور خاتمه دادن به این پدیده‌ها اتخاذ کرد و طلبید که اساسنامه حزب موکداً اجراء شود. (همانجا صفحه ۶۹)

اگر به زندگی سایر احزاب کمونیست نظری افکنید بهتر از این نخواهد بود. کومه نظری و سوپزکتیویسم محض است اگر تصور رود حزب به مثابه پدیده اجتماعی از انحراف و اشتباه مصون می‌ماند و تافته‌ای جدا بافته به حساب می‌آید. آنچه رفیق بهرام به عنوان استدلال ارائه می‌دهد تا وحدت سازمان ما را بر هم زند از سکتاریسم، خودبینی، بی‌مسئولیتی این رفیق سرچشمه می‌گیرد.

رفیق بهرام باید لحظه‌ای به این سخنان داهیان رفیق مائو بیاندیشد: "در انتقاد درون حزبی باید از ذهنیگری و قضاوت‌های اختیاری و انتقادات مبتذل دوری جست. اظهارات باید مستند و انتقاد باید جنبه سیاسی داشته باشد." (اصلاحات نظرات نادرست در حزب). انتقادات رفیق بهرام فاقد این جنبه‌هاست و بیش‌تر جنبه شخصی دارد، برای نجات بیمار نیست. نسخه‌هایی که این رفیق می‌پیچد برای تلف کردن بیمار است. این انحراف در تفکر رفیق بهرام ریشه فلسفی دارد و هر چند گاه [ناخوانا] سازمان را به انشعاب

مبارزه جوئی آنست... خصلت حزب طبقه کارگر در وحدت آن نیست، در مبارزه آنست... ولی این سخن به هیچوجه با بحث راجع به جهت عمده تضاد در درون حزب مربوط نیست. اینجا فقط تشابه کلمات وجود دارد نه تشابه معنی. آری خصلت حزب طبقه کارگر مبارزه جوئی آنست. ولی برای اینکه حزب طبقه کارگر چنین خصلتی داشته باشد لازم است که در درون آن، وحدت مارکسیستی- لنینیستی در موضع مسلط قرار گیرد. حزبی که در درون خود فقط مبارزه دارد فاقد وحدت است- و در واقع حزب نیست- هرگز نمی تواند خصلت مبارزه جوئی داشته باشد. ما از تضادهای درونی حزب صحبت می کنیم نه از خواص برونی حزب.

در حزب طبقه کارگر که برنامه عام کمونیستی را پذیرفته و یا برنامه ای در انطباق مارکسیسم- لنینیسم با شرایط خاص کشور خویش تنظیم کرده و بنای عمل قرار داده است، که بر اساس اصول و موازین تشکیلاتی مارکسیستی- لنینیستی بنیاد نهاده شده است، که در مبارزات سیاسی روز بر پایه برنامه خویش شرکت می جوید، در تضاد بین وحدت و مبارزه، عمده وحدت است، زیرا که بدون مبارزه حیات حزب متوقف می شود و تکامل صورت نمی پذیرد ولی هر مبارزه که بر پایه برنامه و اساسنامه مارکسیستی- لنینیستی صورت می گیرد به وحدت استوارتری منتهی می گردد. جهت مبارزه فقط آنگاه به صورت عمده در می آید که وحدت حزب در برنامه و اساسنامه و مشی مارکسیستی- لنینیستی، موضع مسلط را از دست داده باشد. چنین حزبی در معرض انشعاب است: یا مجدداً وحدت در اثر مبارزه در سراسر حزب در موضع مسلط قرار می گیرد و حزب به انشعاب کشیده می شود و آنگاه، باز در بخش مارکسیستی- لنینیستی آن، جهت عمده وحدت خواهد بود.

برای مثال می توان از حزب توده ایران یاد کرد که پیش از آنکه رهبری حزب از مارکسیسم- لنینیسم روگردان شود با وجود مبارزات عدیده درون حزبی، جهت عمده تضاد در حزب توده ایران وحدت بود و آنگاه که

در جامعه سرمایه داری در یک جهت طبقه سرمایه دار قرار دارد و در جهت دیگر طبقه کارگر. اینها دو جهت متضاد جامعه اند. تا وقتی که طبقه سرمایه دار در موضع مسلط قرار دارد خصلت جامعه سرمایه داری است و آنگاه که طبقه کارگر در موضع مسلط قرار می گیرد خصلت جامعه سوسیالیستی می شود.

اینک این تعالیم را بر حزب طبقه کارگر انطباق دهیم:

حزب طبقه کارگر در اثر وحدت ناشی از مبارزه به وجود می آید. تا وقتی که بین پیش‌آهنگان طبقه کارگر یا بخشی از آنها وحدت ایدئولوژیک و سازمانی حاصل نشده، یعنی تا وقتی که هنوز مبارزه ایدئولوژیک در موضع مسلط قرار دارد نه وحدت، در آن صورت حزبی وجود ندارد. حزب طبقه کارگر فقط آنگاه به وجود می آید که وحدت بر اساس مارکسیسم- لنینیسم حاصل شود، یعنی وحدت در موضع مسلط قرار گیرد. البته هیچگاه وحدت تنها نیست و هرگز مبارزه از صحنه خارج نمی شود. ولی وقتی که حزب خصلت مارکسیستی- لنینیستی دارد جهت عمده تضاد وحدت است نه مبارزه. مبارزه آنگاه در موضع مسلط قرار می گیرد و عمده می شود، و باید قرار بگیرد و عمده بشود که خصلت مارکسیستی- لنینیستی حزب از دست رفته باشد. پس در حزب مارکسیست- لنینیست، تاکید می کنیم: در حزب مارکسیست- لنینیست جهت عمده تضاد، وحدت است و مبارزه به قصد تحکیم این وحدت به عمل می آید. اگر لنین کبیر وصیت می کرد که وحدت حزب را مانند مردمک چشم گرامی بداریم، منظورش وحدت مارکسیستی- لنینیستی بود و تاکید می کرد که مبارزه کنیم تا وحدت مارکسیستی- لنینیستی، همچنان به صورت عمده تضاد باقی بماند. زیرا که اگر این جهت عمده از بین برود حزب از بین رفته است. در حزب مارکسیستی- لنینیستی هر مبارزه ای که هدفش تامین وحدت نباشد مبارزه ای است انحرافی و زیانمند.

رفیق بهرام در استدلال به اینکه "جهت عمده، مبارزه درون حزبی است و نه وحدت" می گوید: آنچه که مبین خصلت حزب طبقه کارگر است

بازهم باید از او انشعاب کرد، اگر در یک زمینه مثلاً مشی دانشجویی و یا مشی ما در سازمان‌های توده‌ای سیاست نادرستی که غیر مارکسیستی-لنینیستی است اتخاذ کرد باز باید از او انشعاب کرد. این درک رفیق بهرام از مبارزه درون‌حزبی، از مبارزه بین دو مشی، از دیالکتیک تکامل حزب است. سرنوشت وحدت سازمان بازیچه و ملعبه دست رفیق بهرام است.

ما سال‌هاست که این نتیجه را در عمل احساس می‌کنیم از تشنجی به تشنج دیگر می‌رویم و ناظر ذوب شدن وحدت در هیئت مرکزی هستیم.

چنانکه دیده می‌شود، صرف نظر از اختلاف‌های عادی و طبیعی که بر سر مسائل ایدئولوژیک و سیاسی در هیئت مرکزی پیش آمده و می‌آید و نشانه زنده بودن آنست و در چارچوب موازین سازمانی کاملاً قابل حل است، اختلافات تشنج‌آور و بحران‌خیز کنونی زائیده دو روش یکی مبتنی بر تقید و دیگری مبتنی بر عدم تقید به موازین تشکیلاتی است. پرخاش‌های رفیق بهرام به رفقای هیات مرکزی در واقع سمبلیک است و هدف آنها موازین تشکیلاتی است که رفقای هیات مرکزی از آنها دفاع می‌کنند. اگر هیات مرکزی [ناخوانا] تغییر کند هرگاه هیئت مرکزی جدید در دفاع از موازین تشکیلاتی پایداری کند، اختلافات کنونی باقی خواهد ماند و حل قطعی خواهد طلبید.

رفیق بهرام با الهام از این درک نادرست با روش‌های سکتاریستی با شیوه‌های غیر مجاز حزبی، از راه‌های غیر سازمانی و ضدحزبی در زیر پوشش تقدیس مبارزه سازمان ما را دچار تزلزل دائمی می‌گرداند.

سکتاریسم یکی از امراض سازمان برافکن است که ناشی از تفکر سوپژکتیویستی در عرصه عمل می‌باشد. سکتاریست‌ها رابطه وحدت و مبارزه را در درون حزب درک نمی‌کنند. آنها نمی‌فهمند که مبارزه برای تحکیم وحدت حزبی است و باید در کادر وحدت به جنگ ایده‌های نادرست رفت و آنها را از بدنه سازمان به دور افکند. مبارزه برای رفع ایده‌های نادرست در

رهبری منحرف شد و وحدت موضع مسلط خود را از دست داد جهت عمده تضاد، مبارزه شد و به انشعاب منجر گردید، و آنگاه در بخش مارکسیستی-لنینیستی یعنی در سازمان توفان وحدت موضع مسلط یافت و هر روز تحکیم شد.

در سازمان توفان جهت عمده تضاد (تضاد میان وحدت و مبارزه) وحدت است زیرا که سازمان توفان بر برنامه و اساسنامه و مشی مارکسیستی-لنینیستی متکی است و پیوسته با مبارزات درونی خود این وحدت را تحکیم کرده و می‌کند. مبارزه در درون سازمان توفان به قصد تحکیم وحدت به عمل می‌آید.

اما رفیق بهرام مدعی است که نه فقط در سازمان توفان بلکه در هر سازمان سیاسی طبقه کارگر "جهت عمده مبارزه درون‌حزبی است و نه وحدت"، "خصلت حزب طبقه کارگر در وحدت آن نیست و در مبارزه آن است". توجه داشته باشید که در اینجا صحبت از وحدت و مبارزه به عنوان دو طرف تضاد در درون حزب است، و آنگاه سخن رفیق بهرام به آن معنی است که در درون سازمان سیاسی طبقه کارگر مبارزه در موضع مسلط قرار دارد نه وحدت. و نتیجه می‌شود که وحدت باید وسیله تقویت مبارزه باشد و نه مبارزه وسیله تحکیم وحدت.

رفیق بهرام مکرر در مکرر تکرار می‌کند که رفقا نظر مرا که می‌دانید، من همیشه گفته‌ام که مبارزه جهت عمده در حزب است و با این ترتیب فکر می‌کند با تکرار مداوم می‌تواند تاثیر ناصواب حرف خود را بر اندیشه رفقای هیات مرکزی بگذارد. او حتی در نشریه شماره ۲۲ که منتشر ساخته می‌آورد: "هر جا که سازمانی از مشی مارکسیستی-لنینیستی در هر زمینه‌ای که باشد منحرف شده است من از آن بریده‌ام". و می‌پندارد عجب کلمه نغزی بر زبان رانده است و خواننده را به اصولیت خود قانع کرده است. به نظر بهرام اگر سازمانی گرایش به چپ پیدا کرد باید از او انشعاب کرد، اگر به راست رفت

ساترالیسم دموکراتیک را نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند که حزب نه فقط به دموکراسی، بلکه بیش‌تر به ساترالیسم احتیاج دارد. آنها فراموش می‌کنند که در سیستم ساترالیسم دموکراتیک اقلیت از اکثریت، سطوح پائین از سطوح بالا، جزء از کل و تمام تشکیلات حزبی از کمیته مرکزی باید تبعیت کند. جان گوتائو در برابر کمیته مرکزی ادعای "استقلال" می‌کرد و ابتداء به حزب خیانت سپس در منجلاب جاسوسی فرو رفت. با وجود اینکه امروز دیگر سکتاریسم افراطی مطرح نیست، ولی باید از پیدایش چنین پدیده‌هایی جلوگیری کرده و آنچه را که علیه وحدت حزب ما است، نابود کنیم. ما باید رفقای را که منافع عموم را در نظر می‌گیرند تشویق کنیم.

کسانی که ادعای این نوع "استقلال" را دارند، معمولاً طرفدار جدی‌ترین "من اول" می‌باشند و نسبت به مسئله مناسبات فرد هر حزب نظر نادرست دارند. آنها هر چند که در کلام به حزب احترام می‌گذارند، ولی در عمل خود را مقدم بر حزب می‌دانند. تلاش اینان به خاطر چیست؟ آنها به دنبال شهرت و مقامند و می‌خواهند خود نمائی کنند. هر گاه به آنها کاری واگذار شود، فوراً اعادی "استقلال" می‌کنند. و بدین منظور بعضی‌ها را به سوی خود جلب می‌کنند، دیگران را طرد می‌کنند، برخورد می‌بالند، تملق می‌گویند و از میان رفقا برای خود مشتری جمع می‌کنند و بدین ترتیب سبک مبتذل احزاب سیاسی بورژوائی را به حزب کمونیست وارد می‌کنند. اینان در اثر عدم صداقت به خود زیان می‌رسانند.

سکتاریست‌ها جنبه مبارزه درون حزبی را مطلق می‌کنند و تا سر حد مبارزه برای نابودی مخالف پیش می‌روند. البته همه سکتاریست پرچم خویش را دارند برخی "مبارزه اصولی" را علم می‌کنند، برخی دیگر "اپورتونیسیم تشکیلاتی" را بلند می‌کنند و مدعی می‌شوند "در هر زمینه‌ای که انحراف دیدند" از سازمان توفان خواهند برید و انشعاب خواهند کرد. این عده با وحدت سازمان خودسرانه عمل می‌کنند، امر مقدس وحدت را ملعبه هوی و

کلیه زمینه‌ها ضروری می‌باشد و همواره باید برای حفظ سلامت حزب این مبارزه درونی را ادامه داد و از هشجاری خود نکاست. چنانچه از خواست به وحدت حرکت نشود و به جنبه مبارزه به مثابه جهت عمده تکیه شود در عمل سازمان به تفرقه دچار می‌گردد و دستخوش تلاشی خواهد شد، زیرا این شیوه مبارزه نه تنها وحدت را استحکام نمی‌بخشد، بلکه اختلاف را تعمیق بخشیده عمیق‌تر می‌کند و شرایط کنونی ما را برای جنبش به ارمغان می‌آورد. ولی حرکت از وحدت و مبارزه با ایده‌های نادرست، وحدت را از سطح به عمق می‌برد و شادابی و طراوت را به سازمان بر می‌گرداند. مبداء و انتهای مبارزه در داخل حزب وحدت است. هدف از مبارزه نیز نیل به وحدت عالی‌تر و استوارتر می‌باشد. بر خورد سوپژکتیویستی به پدیده وحدت و مبارزه در درون حزب سکتاریسم را متولد می‌کند که "مبارزه بی‌امان" را پیشه خود می‌سازد و انواع مصائب و بلایا را به حزب و سازمان راه می‌دهد.

رفیق مائوتسه‌دون در برخورد به این سکتاریست‌ها چنین نوشت:

سکتاریسم، دیگر به شکرانه آبدیدگی بیست ساله حزب ما، موضع تعیین کننده‌ای در حزب اشغال نمی‌کند، ولی هنوز بقایای سکتاریسم در مناسبات درونی و بیرونی حزب دیده می‌شود. گرایش‌های سکتاریستی در درون حزب رفقای حزبی را می‌راند، و وحدت و همبستگی حزب را مختل می‌سازد. گرایش‌های سکتاریستی در بیرون حزب مردم غیرحزبی را می‌راند و اتحاد حزب را با همه خلق مختل می‌سازد. فقط محو کامل این شر به حزب ما امکان می‌دهد تا وظیفه بزرگ خود را یعنی همبستگی کامل حزب ما و همه خلق ما را بلامانع و با موفقیت به انجام برساند.

بقایای سکتاریسم در درون حزب کدامند؟ مهم‌ترین آنها عبارتند از:

ابتداء ادعای "استقلال". بعضی از رفقا فقط به منافع خود توجه می‌کنند، نه به منافع کل. آنها از هر موقعیتی برای پر بها دادن به کار خود استفاده می‌نمایند و تلاش می‌کنند تا منافع کل را تابع منافع جزء نمایند. آنها سیستم

در این دو اصل رفیق بهرام نقض اصول موازین سازمانی به نحو آشکار معلوم است. رفیق بهرام جزء را تابع کل نمی‌داند، خود را تابع اکثریت نمی‌داند از نظریاتی دفاع می‌کند که خودش با آن توافق دارد با کسی کار می‌کند که خودش تمایل همکاری با او را دارد. این رفیق با صراحت از این دو نکته که همان نظریه مارتف بوده و منشویکی است دفاع می‌کند. منشوبک‌ها نیز اصل انضباط حزبی را طرد می‌کردند و آزادی فراکسیون را تبلیغ می‌نمودند. مارتف مایل نبود با ترکیب لنین و پلخانف همکاری کند او ترکیب تحریریه سابق "ایسکرا" را قبول داشت و وقتیکه کنگره پیشنهاد او را رد کرد و ترکیب لنین - پلخانف، مارتف را پذیرفت او در این هیئت شرکت نکرد. پس آنکس که امروز از مواضع منشویکی به سازمان ما حمله می‌کند رفیق بهرام است و نه کس دیگری. رفیق بهرام در جلسه ۱ سپتامبر ۷۶ برلین رسماً اعلام کرد که قادر نیست با ترکیب رفقا سنجر، کامران، بهرام کار کند. او بارها در جلسه هیئت مرکزی اعلام کرد که از نظریات خودش دفاع خواهد کرد. رفیق بهرام آنروز که در رهبری حزب توده ایران قرار داشت نظر دیگری ابراز می‌داشت. در مجله مسائل حزبی تحت عنوان "در باره برخی از شیوه‌های نادرست" چنین می‌آید:

"۴- در بعضی از واحدهای حزبی برخی از رفقا در اثر خستگی از تشنجات ناشی از مبارزات غیر اصولی به جای آنکه با تکیه بر مقررات حزب و قطعنامه‌ها و توصیه‌های پلنوم و هیئت اجرائیه در رفع علل تشنجات بکوشند پیشنهاد می‌نمایند که در ترکیب حوزه تجدید نظر به عمل آید. رفیقی در انتقاد از وضع حوزه‌ای که عضو آنست چنین می‌گوید: اولین ایراد حوزه در ترکیب حوزه است، زیرا حوزه غیرمتجانسی است چه از نظر سطح معلومات و چه از جهت سوابق مبارزه و غیره. و پیشنهاد می‌نماید که حوزه به دو قسمت تقسیم شود. نظری به اساسنامه حزب غیر اصولی بودن این پیشنهاد را روشن

هوس خود قرار می‌دهند و با شیوه خشک کار مبارزه درونی را به بن‌بست می‌کشاند. اسلحه آنها تهدید و شانتاژ دائمی است، استعفا از ارگان‌های مسئولیت‌دار حزبی را وثیقه پیشبرد نظریات خود می‌کنند. رفیق بهرام نمونه‌ای از افرادی است که برخورد سکتاریستی را در درون سازمان پیشه خود ساخته است. او گرچه در مبارزه درونی سرسخت بوده و تا حد مبارزه "برای کشتن و نابودی" مخالف پیش می‌رود ولی در عرصه مبارزه خارجی نسبت به مخالفین ما بر جنبه وحدت تکیه می‌کند و از مبارزه با نظریات نادرست آنها اعراض می‌کند. او در عرصه داخلی به اپورتونیسم چپ دچار است و در عرضه خارجی به اپورتونیسم راست گرفتار می‌آید. او جنبه مبارزه را در درون و جنبه وحدت را در بیرون مطلق می‌گرداند و بی‌جهت نیست که حملات او به رفقای سازمانی خشن‌تر، بی‌رحمانه‌تر است تا به "سازمان انقلابی".

حال که رفقا با این مسائل آشنائی یافتند خوب است به پاره‌ای نظریات رفیق بهرام در زمینه سازمانی برخورد کنیم:

قبلاً گفتیم که همه رفقای هیات مرکزی اصول لنینی سازمان را قبول دارند و آنرا به رسمیت می‌شناسند البته این پذیرش بدان معنا نیست که در عمل آنرا بی‌خداشه به اجراء در می‌آورند. ولی رفیق بهرام از این قاعده مستثنی است. این رفیق دو اصل در هیئت مرکزی آورد که پایه تشکیلاتی سازمان ما را لرزاند و امروز آنرا به صورت کنونی در آورده است. آنچه رفیق بهرام می‌گوید بحث بر سر تحقق بی‌خداشه موازین سازمانی نیست، بلکه بر سر اصول است. رفیق بهرام اصول سازمانی حزب طبقه کارگر را اساساً قبول ندارد. بحث با این رفیق بر سر اجراء این تصمیمات در عمل در اینجا و یا در آنجا نمی‌باشد، بر سر اساس مسئله است. رفیق بهرام دو اصل در هیئت مرکزی ما آورده است:

۱- من از تصمیماتی دفاع می‌کنم که با آن موافقم.

۲- من با کسی کار می‌کنم که با او توافق دارم.

برلن است) اطلاع دهد و علی‌رغم پیشنهاد هیئت مرکزی آنرا رد می‌کند و رسماً می‌گوید من این کار را نخواهم کرد.

اگر رفیق بهرام حق دارد از دفاع از هر تصمیمی که مخالف نظریه اوست باز ایستد و عدم توانائی خود را به پیش بکشد در آن صورت این حق را باید به کلیه اعضای سازمان داد، و آنگاه باید اصل اساسنامه را چنین اصلاح کرد: کلیه اعضای سازمان موظف به دفاع از تصمیمات سازمان‌اند مگر آنها که نتوانند، و تشخیص توانستن و نتوانستن با کی است؟ با خود آنها. به این طریق وظیفه دفاع از تصمیمات سازمانی منتفی می‌شود و وحدت عمل که ما به خاطر ایجاد آن، نشریه نیز منتشر می‌کنیم از میان بر می‌خیزد.

در نظر داشته باشیم که دفاع از تصمیمات سازمان فقط یکی از وظائف اعضای سازمان است، و اگر قرار باشد این وظیفه به بهانه عدم توانائی قابل اجراء نباشد سایر وظائف نیز به همین بهانه بدون اجراء خواهد ماند. مثلاً از این به بعد باید گفت اجرای دستورات سازمان بر همه واجب است مگر آنها که نتوانند، حفظ اسرار حزبی بر همه واجب است مگر آنها که نتوانند، انتقاد و انتقاد از خود بر همه واجب است مگر آنها که نتوانند و غیره...

واقعاً هم ممکن است افرادی نتوانند، ولی آنها که نمی‌توانند جائی در سازمان سیاسی طبقه کارگر ندارند. لازمه عضویت در این سازمان تعهد به این توانستن و عمل به آنهاست. نفی این تعهد و این عمل به معنای انحلال سازمان سیاسی طبقه کارگر است.

رفقا را توجه می‌دهیم که منظور ما در اینجا ماهیت تصمیمات نیست. ممکن است این یا آن نظر، این یا آن تصمیم هیئت مرکزی ما صحیح نباشد و هر رفیقی حق دارد نظر یا تصمیمی را نپسندد و نادرست بداند و از طریقی که اصول سازمانی مقرر می‌دارد به مبارزه با آن بر خیزد ولی راه مبارزه در سازمان ما راه اساسنامه‌ای و نه راه لیبرالیستی و آنارشویستی است.

می‌سازد. این رفقا باید بدانند که هیچ‌گونه وجه تجانسی بالاتر از عضویت حزب وجود ندارد و میدان دادن به تقسیم رفقای حزبی به افراد "متجانس" و "غیرمتجانس" خود میدان دادن به روحیه‌های مطرود و مذموم گروهی است. همان طوری که در ترزهای تشکیلاتی هیئت اجرائیه ذکر شده است باید توجه داشت که:

"وحدت در درجه اول به معنای اجراء بی‌خداشه کلیه موازین حزبی، مراعات اصل لنینی مرکزیت دموکراتیک یعنی مراعات انضباط یکسان در صدر و ذیل، تبعیت اقلیت از اکثریت در عمل، تبعیت ارگان‌های مادون از مافوق و مراعات صمیمانه موازین دموکراسی حزبی است. وحدت یعنی اجراء مبارزه اصولی درون حزبی در چارچوب موازین تشکیلاتی و احتراز اکید از شیوه‌های ناسالم مبارزه مانند شیوه‌های گروهی".

آنچه که در بعضی از واحدهای حزبی مجاز نیست در رهبری سازمان توفان مجاز است، می‌شود کار را به بن‌بست کشانید و به وسیله شانتاژ و تهدید ترکیب معینی را به سازمان تحمیل کرد و آنرا عین مارکسیسم-لنینیسم جا زد.

لنین در مورد این قبیل افراد نوشت: "هیچ‌گونه اختلاف نظر بین اعضای حزب هیچ‌گونه ناخشنودی از ترکیب مشخص این یا آن مرکز نمی‌تواند توجیه کننده بایکوت و شیوه‌های نظیر آن در مبارزه باشد. شیوه‌هایی که همانا گواه فقدان اصولیت و اندیشمندی است." (کلیات لنین جلد ۷ صفحه ۱۲۹-۱۳۱).

رفیق چون گذشته معتقد است که از تصمیمات سازمانی زمانی دفاع خواهد کرد که با آن موافق باشد. با تصمیم سازمان ما در مورد سازمان انقلابی موافق نیست، نه تنها از آن دفاع نمی‌کند، بلکه در کار اخلال می‌کند در تماس‌ها نظر سازمان را بیان نمی‌دارد. قبلاً سفری مخفیانه به برلن کرده، حال حاضر نیست ابلاغ سلب مسئولیت از هوشنگ را به کمیته (منظور کمیته

گرچه که ما سازمان کوچکی هستیم ولی در احاطه رژیم شاه، رویزیونیست‌ها، امپریالیست‌ها، سوسیال‌امپریالیسم و ارتجاع قرار داریم در حال پیکاریم. آیا درست نیست اگر بگوئیم که در این ارتش هیچکس، و به ویژه آنان که متصدی مهم‌ترین و حساس‌ترین مقامات اند حق ندارند بدون اجازه فرماندهی یعنی هیئت مرکزی پست خود را رها کنند؟

رفیق بهرام اگر پست خود را رها می‌کند و آنهم در آستانه نشستی برای امر مهم اعاده وحدت مجدد هیات مرکزی با این نیت است که جلسه اعاده وحدت را تحت فشار قرار دهد، گر چه خود او در جلسه حاضر نیست ولی روح رفیق بهرام جلسه را بگرداند و بر جلسه نظارت کند و اراده او حاکم باشد و نه اراده هیات مرکزی. او هیات مرکزی را با اسلحه رها کردن مسئولیت ارگان سازمان همواره تهدید می‌کرد و تا سخنی مطابق میل او نبود باز استعفاء، بایکوت، اعتصاب را که وسایل جاذب مباره درون حزبی نیستند بر سر و صورت هیات مرکزی فرود می‌آورد. بهرام روز قبل از برگزاری جلسه اعاده وحدت اعلام کرد که اگر رضایت هوشنگ را جلب نکنید انشعاب خواهد شد. آیا این معنای دیگری جز تهدید سازمان دارد؟ آیا هیات مرکزی می‌تواند تسلیم شانتاژ رفیق بهرام گردد؟ آیا هیات مرکزی می‌تواند گردنکشی، افتراآت، ناسزاهای رکیک، نقض موازین سازمانی، دزدی و بی‌ایمانی به سازمان، تهدیدها و شانتاژهای هوشنگ را هم بپذیرد زیرا او از محارم رفیق بهرام است؟ تا کی باید تهدید رفیق بهرام همچون شمشیر دموکلس بر بالای سر هیات مرکزی خود نمائی کند و از ترس انشعاب، انشعابی که از رفتار ضدحزبی و سازمان برافکن سرچشمه می‌گیرد، از دست یازیدن به مجازات‌های حزبی بهراسد؟ روشن بود که کلیه اقدامات آمرانه هوشنگ با رضایت خاطر و تمایل باطنی و حتی با اشارات و ایماهای زیرکانه رفیق بهرام به انجام می‌رسید. او در درون هیات مرکزی، برای انحلال سازمان پشتیبان داشت، پشت خود را گرم احساس می‌کرد و به انحلال سازمان کمر بست و

رفیق بهرام در نامه فتنه‌انگیزانه خود که در آستانه نشست مهم برای امر اعاده وحدت مجدد هیات مرکزی بتاريخ ۷/۵/۱۱ منتشر ساخت و آنرا به نحوی پست کرد که به دست حداقل رفقا کامران و سنجر قبل از رفتن به برلن نرسد، سر خود، بدون نظر سازمان مسئولیت ارگان را به زمین گذارد و به امان خدا رها کرد. رفیق بهرام درک نمی‌کند که هیچ رفیق علاقه‌مند به سازمان نمی‌تواند بدون تصویب سازمان مسئولیت خود را بر زمین بگذارد و کار مبارزه‌ای را که از عهده او به خوبی و شاید بهتر از هر یک از رفقای هیات مرکزی بر می‌آید رها کند. چه در این صورت هیچ ثبات و اعتباری برای مسئولیت‌ها و ارگان‌ها نمی‌توان قائل شد، در غیر این صورت ارگان‌ها بنا بر اراده افراد دستخوش تغییر و حتی انحلال خواهند بود. رفیق بهرام با این عمل خود می‌گوید: من ناچار نیستم در مقامی کار کنم که هیئت مرکزی مرا می‌گمارد. من در جایی کار می‌کنم که دلخواه من است، به عبارت دیگر: من تابع تصمیم خود هستم نه تابع تصمیم هیئت مرکزی. بسیار عجیب است که در هیئت مرکزی سازمان سیاسی طبقه کارگر رفیقی به میل خود برود و به میل خود بیاید و عجیب‌تر اینکه رفیق بهرام نه فقط از این عمل خود انتقاد نمی‌کند، بلکه آنرا دلیلی بر برائت خود جلوه می‌دهد. او فکر می‌کند که کار در ارگان‌های سازمانی گویا "داوطلبانه" است! این تصمیم به معنای نفی ارگان‌ها و تبدیل سازمان به مجموعه‌ای از افراد خود مختار است.

لنین در "نامه‌ای به رفیق در باره وظائف سازمانی ما" (۱۹۰۳) پس از تشریح لزوم کمیته‌های کارخانه می‌نویسد:

"همه اعضاء کمیته کارخانه باید خود را به منزله عوامل کمیته بدانند، عواملی که موظف‌اند مطیع کلیه دستورهای کمیته باشند، همه "قوانین و رسوم" این "ارتش در حال جنگ" را که وارد آن شده‌اند و حق ندارند در موقع جنگ بدون اجازه فرمانده از آن خارج شوند مراعات کنند".

افراد از کار در کمیته مرکزی، پروپاگاندا فکر بایکوت و یا مقاومت منفی، کلیه آنها تماماً حتی علی‌رغم اراده مارتف و دوستانش به انشعاب حزب منجر خواهد شد". (یک گام به پیش دو گام به پس - جلد ۷ صفحه ۳۲۳).

مثال دیگر: هر مبارزه حزبی باید از مجرای ارگان‌سیسم حزبی صورت گیرد، از طریق حوزه‌ها، کنفرانس‌ها، پلنوم و کنگره‌ها. زیرا که محتوی حزب مارکسیستی-لنینیستی عبارتست از تشکل ایدئولوژیک و سازمانی پیش‌آهنگان طبقه کارگر، و هر شکل مبارزه که تشکل حزبی را ندیده بگیرد و به آن صدمه برساند ناقض محتوی است بنابراین مردود و محکوم است. لنین در باره حزب سوسیال دموکرات روسیه می‌گوید که پس از آنکه این حزب به عنوان حزب سرتاسری روسیه به وجود آمد باید ارتباط جدیدی مبتنی بر "آئین نامه رسمی" حزب در بین اعضایش به وجود آید. لنین با توجه به بدگمانی‌ها و سوءتفاهمات متصوره بین اعضاء حزب می‌گوید که در چنین حزبی "من موظفم که برای اظهار "بی‌اعتمادی" [ناخوانا] از عملی ساختن نظریات و منویاتی که از این بی‌اعتمادی ناشی می‌شود از همان راهی که رسماً تجویز شده است اقدام کنم" (جلد ۷ صفحه ۳۶۲) و اضافه می‌کند که "وقتی که من عضو حزب شدم حق ندارم فقط به بی‌اعتمادی مبهم خود استناد جویم زیرا که این گونه استناد راه را به روی هرگونه خودسری، هرگونه خودکامی، محفل‌بازی‌های سابق باز می‌کند". (جلد ۷ صفحه ۳۶۳). این گفتار لنین در باره کلیه احزاب مارکسیستی و کلیه اعضاء آنها صادق است.

از این مثال‌ها و توضیحات مسلماً به این نتیجه باید رسید که برخلاف نظر برخی از رفقا شکل مبارزه حزبی نیز، علاوه بر محتوی آن، حائز اهمیت فراوانی است و تاثیر بزرگ و حتی گاهی قطعی در محتوی مبارزه می‌تواند داشته باشد. لنین می‌گوید: "به طور کلی خود مبارزه ناگزیر است اما مبارزه داریم و مبارزه، آن چنان شیوه‌های مبارزه‌ای هست که کاملاً غیرعادی است و در حزبی که کم و بیش قابلیت حیات دارد جائز به شمار نمی‌آید" (نطق در

مطمئن بود که بهرام هم به او خواهد پیوست. اینکه رفیق بهرام علیه اعلامیه او از هرگونه اظهار نظری طفره رفت نشانه این امر است. رفیق بهرام در حل بسیاری از مسائل تشکیلاتی، فرد را و به خصوص شخص خود را در مرکز قرار می‌دهد نه جمع را و ارگان را. قضاوت‌های او مبتنی بر اندیویدوالیسم است و آنجا که این اندیویدوالیسم تنوره می‌کشد رفیق بهرام از مهار زدنش عاجز است. از آن اسلحه‌ای کشنده می‌سازد و با شیوه انتقام‌جویانه برای دستمالی قیصریه را به آتش می‌کشد. اشکالی که رفیق بهرام برای مبارزه خود بر می‌گزیند، اشکال سازمانی نیست.

همان طور که محتوی مبارزه درون‌حزبی از محتوی مبارزه برون‌حزبی جداسط شکل مبارزه درون‌حزبی نیز باید از مبارزه برون‌حزبی جدا باشد. شکل‌ها را محتوی معین می‌کند و بنابراین شکل‌ها را نمی‌توان به طور مطلق از محتوی جدا دانست. چنین جدائی در عمل موجب اخلال در کار سیر تکامل است. برای روشن شدن مطالب می‌توان مثال‌های زیاد ذکر کرد.

مبارزه اقتصادی یکی از شکل‌های مبارزه برون‌حزبی بر علیه طبقات استثمارگر است ولی اتخاذ چنین شکلی برای مبارزه درون‌حزبی - حزب طبقه کارگر که همه اعضاء آن به خاطر بر انداختن استثمار مبارزه می‌کنند - نمی‌تواند محلی داشته باشد. لنین در سال ۱۹۰۴ عمل آن عده از اعضاء حزب سوسیال دموکرات روسیه را که به منظور مبارزه با ارگان کمیته مرکزی از کمک به صندوق حزب و پرداخت حق عضویت خود داری می‌ورزیدند مورد نکوهش قرار داده مبارزه آنها را مبارزه "غیر جایز" می‌شمارد.

مثال دیگر: امتناع از کار و ابستروکسیون یکی از شکل‌های مبارزه برون‌حزبی و پارلمانی است و استفاده از آن در درون حزب به کلی غیر جایز است. لنین در ۱۹۰۴ در باره مارتف و طرفدارانش که پس از کنگره دوم حزب به این شیوه از مبارزه دست زده بودند می‌گوید: "امتناع مارتف از شرکت در ردآکسیون، امتناع او و سایر ادبای حزب ما از همکاری، امتناع یک عده از

شرایط این رفقا نمی‌توان قضاوت واقع‌بینانه‌ای در مورد مسئله تمرکز هیئت مرکزی به انجام رسانید.

رفقا فرامرز و فریبرز به تحصیل اشتغال داشتند و با تصویب هیئت مرکزی قرار شد این رفقا تحصیلات خود را به پایان برسانند. ادامه تحصیل رفیق فرامرز که با موافقت مجموعه هیئت مرکزی انجام یافت تا اواسط نوامبر ۱۹۷۶ طول کشید، پس اگر تا این تاریخ رفیق فرامرز نقش مهمی در رهبری این سازمان ایفاء نکرده و قادر هم نبوده ایفاء کند گناه آن به گردن رفقای معینی در هیئت مرکزی نیست.

رفیق فریبرز با موافقت سازمان تا مه ۱۹۷۵ به تحصیل خود ادامه داد و در این تاریخ فارغ‌التحصیل گردید. لذا اگر تا تاریخ مه ۱۹۷۵ نیز رفیق فریبرز نقش مهمی در رهبری سازمان ایفاء نکرد نمی‌توان گناه آنرا به گردن عدم تمایل برای ایجاد تمرکز در کار انداخت.

در مورد رفیق هوشنگ همین بس که این رفیق در قریب نیمی از جلسات هیئت مرکزی شرکت نداشته و از شرکت در جلسات به بهانه‌های مختلف طفره می‌رفته است.

هیئت مرکزی به این مشکل واقف بود و در تاریخ ۲۸/۱۰/۷۴ پیشنهاد کرد "در مورد نقش رهبری و وظیفه رفقای ما که در مرکز سازمان هستند و چگونگی برطرف کردن اشکالات" بحثی صورت بگیرد. زیرا واقف بود مسئله توانائی رهبری وابسته به تجربه، آگاهی رفقاست و باید بر این نکته هرچه بیش‌تر تکیه کرد و امری نیست که به یکباره دست دهد. در تاریخ ۲۶/۱/۷۵ هیئت مرکزی تصمیم گرفت که "هر پانزده روز یکبار به مدت دو روز هیئت مرکزی تشکیل جلسه دهد". در آن تاریخ جلسات هیئت مرکزی در شهر مونیخ برگزار می‌گردید و رفقا کامران و سنجر هر ۱۵ روز به آنجا مسافرت می‌کردند. در ۱۱/۵/۷۵ هیئت مرکزی پس از بحث در این مورد که اهمیت

شورای حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه در ۱۵ ژانویه ۱۹۰۴). لنین در این نطق خود تاکید می‌کند که شورای حزب باید قطعنامه‌ای صادر کند که هدفش عبارت باشد از برانداختن، محکوم کردن آن شکل از مبارزات که توسل به آنها در درون حزب جائز نیست.

لنین در اهمیت رهبری تمرکز حزب طبقه کارگر در اثر داهیانه خود "چه باید کرد" نوشت:

"بدون سازمانی استوار از رهبرانی که کار یکدیگر را دنبال می‌کنند هیچ‌گونه جنبش انقلاب نمی‌تواند پایدار باشد... چنین سازمانی باید به طور عمده عبارت از کسانی باشد که به طور حرفه‌ای با فعالیت انقلابی اشتغال داشته باشند".

سازمان ما علی‌رغم اعتقاد به این گفته پر ارزش لنین هیچگاه قادر نبوده به علت شرایط عینی که زنجیر خویش را بر دست و پای او آویخته یک چنین مرکزیت استواری بر پا کند. در بدو امر، در زمانی که رفیق انقلابی ما احمد قاسمی در قید حیات بود هنوز سازمان ما این مشکل را علی‌رغم آگاهی به آن به حد کافی لمس نکرده بود ولی پس از گذشت رفیق قاسمی و کناره‌گیری رفیق دیگری از سازمان توفان و تضعیف مرکزیت سازمان این مشکل به نحو قابل لمسی تظاهر یافت. در آن هنگام با پیوستن مجدد رفقای به هیئت مرکزی ترکیب این هیئت به صورت زیر درآمد: بهرام، مزدک، سنجر و کامران.

روشن بود که این هیئت نمی‌توانست کار سازمان را به تنهایی به پیش برد و به علت ترکیب زوج خود حتی در برخی موارد کار تصمیم‌گیری سازمان را به بن‌بست می‌کشانید. لذا در تاریخ..... رفیق هوشنگ نیز به اتفاق آراء به این جمع پیوست و پس از چندی در تاریخ سپتامبر ۷۴ رفقا فریبرز و فرامرز و در اکتبر ۷۴ رفیق خرسند به این جمع اضافه شدند. بدون در نظر گرفتن

سپس کوشش‌هایی برای تمرکز رهبری به وجود آمد. رفیق فریبرز خود را به مرکز آلمان منتقل کرد و در تاریخ اوائل ژوئیه ۱۹۷۵ در شهر دارمشتات مستقر گشت و پنج ماه بعد به سمت دبیری فدراسیون آلمان انتخاب گردید. انتخاب رفیق فریبرز به دبیری فدراسیون در دورانی که مبارزه سختی بین ما و "سازمان انقلابی" در جریان بود و وضع بد مالی این رفیق که او را مجبور می‌ساخت برای تامین معاش در آستای شهر دارمشتات کار کند مانعی بود که در راه ایجاد رهبری متمرکز به وجود می‌آورد. رفیق فریبرز از ژانویه ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۷ در این پست باقی ماند.

در ضمن رفیق بهرام در تاریخ ۷۶/۵/۲ برای بهبود کار هیئت مرکزی پیشنهادی تقدیم جلسه کرد و پس از بحث مقرر شد که دو شعبه در هیئت مرکزی به وجود آید و در پایان هر نشست هیئت مرکزی به وضعیت بخش‌های مختلف رسیدگی کند. در همان پیشنهاد رفیق بهرام به درستی متذکر شد: "البته پراکندگی رفقای هیئت مرکزی و امکانات مادی بسیار محدود سازمان موانعی بزرگ بر سر راه ماست که نه تنها در مورد کار هیئت مرکزی بلکه در تمام زمینه‌های فعالیت سازمان مشهود است. معذالک می‌توان و باید به کار هیئت مرکزی سر و صورت داد و آنرا از این بی‌شکلی و بی‌نظمی به در آورد. در بدو امر کوششی برای تشکیل جلسات کمیسیون‌ها به عمل آمد ولی پس از مدتی این کمیسیون‌ها نیز نتوانست کار خود را ادامه دهد که ما در آخر به علل آن اشاره می‌کنیم. یکبار هیئت مرکزی تصمیم گرفت که رفقا سنجر، فریبرز، کامران برای تنظیم امور جاری سازمان در مرکز آلمان گرد آیند. ابتداء بحثی بر سر وظائف این مرکز سه نفره صورت گرفت. تصور رفقای سه گانه در این بود که هدف از ایجاد این مرکز ایجاد نوعی هیئت اجرائیه است ولی پس از بحث با رفقا معلوم شد که وظیفه این مرکز جواب به نامه‌های رسیده، تنظیم نشریه داخلی، کار کنفدراسیون و در واقع کارهای جاری سازمان می‌باشد. این مرکز چند جلسه نیز تشکیل داد و نتایج

انتقال رهبری سازمان به مرکز آلمان تا چه اندازه می‌باشد تصمیم زیر را اتخاذ کرد:

۱- کمیسیونی به مسئولیت رفیق مزدک و رفقا فرامرز، فریبرز، خرسند، بهرام تشکیل شود تا با در نظر گرفتن شرایط رفقا، انتقال مرکز سازمان را به مرکز آلمان مورد بررسی قرار دهد و تا ۱۵ روز نظریه‌اش را به هیات مرکزی ارائه دهد.

۲- قرار شد تا تصمیم آتیه جلسات ما ۱۵ روز یکبار ولی در مرکز آلمان برگزار شود.

در ۷۵/۵/۱۲ یعنی در فردای همان روز به علت مشکلاتی که در کار رفیق مزدک موجود بود پیشنهادی داد که تصمیم جلسه قبل مبنی بر گذاردن جلسه در مرکز در هر ۱۵ روز تجدید نظر شود و پیشنهاد قبلی از دو ماه دیگر به مرحله عمل در آید. این پیشنهاد مورد تصویب هیئت مرکزی قرار گرفت. متأسفانه در جلسه بعدی یعنی در ۷۵/۶/۲۲ رفیق بهرام چنین مطرح کردند که رفیق مزدک به علت ناراحتی‌های روانی قصد دارد از هیئت مرکزی برای مدتی کنار رود. متن پیشنهاد چنین بود: "به رفیق مزدک که تقاضای برکناری از هیئت مرکزی را نموده است ۶ ماه فرجه داده شود تا بر حالت روانی خود غلبه نماید". این پیشنهاد تصویب شد، لیکن رفیق مزدک هیچگاه به جمع هیئت مرکزی نپیوست. پس روشن است که در همان بدو کوشش برای انتقال رفقای هیئت مرکزی به مرکز آلمان و برداشتن گامی در جهت تمرکز، رفیقی از هیئت مرکزی به هر علت که باشد کناره گرفت. کناره‌گیری رفیق مزدک، گرفتاری‌های درسی رفقا فریبرز و فرامرز، بی‌توجهی رفیق هوشنگ برای شرکت در جلسات سنگینی بار را بر دوش سایر رفقا به خصوص بهرام، سنجر و کامران فرود می‌آورد و البته این پدیده بعدها وسیله‌ای شد تا رفقا سنجر و کامران به عنوان کسانی که کارها را در دست خود قبضه کرده‌اند مورد حمله قرار گیرند.

رفقا به تمرکز کافی نیست، باید مشکلات و موانع عینی که بر سر راه این تمرکز قرار دارند مرتفع شود. باید در سازمان‌های دانشجویی کادرهای رایج‌ترین رفقای اخیر کرد به طوری که خود راساً رهبری جنبش دانشجویی را با رهنمودهای سازمان در دست گیرند. باید حداقل شرایط تامین زندگی را حداقل برای رفقا بهرام، کامران، فریبرز، فرامرز و تا حدودی خرسند فراهم آورد. گرچه که رفقا فرامرز و خرسند خرجشان از جانب همسر آنها تامین می‌شود ولی این وضع نمی‌تواند ادامه یابد و جز تشدید وابستگی این رفقا نتیجه‌ای ندارد. باید حداقل اکثریت رفقای هیئت مرکزی در شهرهای نزدیک به هم سکنی گزینند تا تجمع آنها در یک شهر سوءظن کسی را بر نیانگیزد و در عین حال امکان دسترسی به آنها موجود باشد. تنها در چنین صورتی است که می‌توان بر مشکل عدم تمرکز رهبری غلبه کرد در غیر این صورت موعظه‌های گوش‌نواز و اندرزهای ضروری که همه رفقا گوششان از آن پر است نمی‌تواند به حل مشکل کمکی رساند. نگاهی به آراء داده شده در جلسات هیئت مرکزی نشان می‌دهد که کلیه پیشنهادات برای بهبود کار هیئت مرکزی به اتفاق آراء به تصویب رسیده است. به نظر رفیق بهرام هیئت مرکزی از آن جهت به این پیشنهادات رای می‌داد که برای آن تره هم خورد نکند و به نظر ما چنین نیست، آن مشکلاتی که بر شمرده شده موانع بر سر راه تمرکز هیئت مرکزی بود و هست. ما خود در نشریه داخلی شماره ۲۱ در این باره چنین نوشتیم:

"سازمان ما با تکیه بر نیروی خود به وجود آمد و با یاری همه رفقا در زیر باران حملات جنون‌آسای دشمنان رشد کرد و نیرو گرفت... کمبود کادر، ضعف بنیه مالی از همان بدو تاسیس بر شانه‌های جوان سازمان سنگینی می‌کردند و تا به امروز نیز سازمان علی‌رغم پیشرفت تربیت کادرهای جوان نتوانسته بر این مشکل غلبه کند. پس از درگذشت رفیق انقلابی قاسمی و همراه با رفیق فروتن که دو تن از کادرهای حرفه‌ای رهبری سازمان را

مثبتی هم به دست آمد. ولی پس از اینکه رفیق سنجر به ماموریت سازمانی به ترکیه رفت و رفیق فریبرز نیز به علت کار کنفدراسیون قادر نبود به طور مرتب در جلسات شرکت کند، عملاً کار این مرکز نیز فلج گردید. سپس قرار شد رفیق بهرام به مرکز آلمان منتقل شود کوشش‌های فراوانی برای یافتن خانه مناسبی چه از نظر کرایه و چه از نظر موقعیت جغرافیائی انجام گرفت، این کوشش‌ها به نتیجه نرسید و سپس رفیق کامران در همین اوان به مسافرت آمریکا رفت و رفیق سنجر نیز برای کار سازمانی مجدداً رهسپار ترکیه گردید و کار یافتن خانه به تعویق افتاد.

قبل از اینکه به ادامه بحث در این زمینه بپردازیم اشکالات کار را در نقاط زیرین بازگو می‌کنیم.

۱- کمبود کادر سازمانی.

۲- اینکه اعضای هیئت مرکزی سازمان، فعالین کنفدراسیون بوده و خروج آنها از کنفدراسیون در شرایط مبارزه سختی که درگیر بوده به مجموعه کار ما صدمه می‌زد.

۳- پراکندگی هیئت مرکزی و وابستگی مالی رفقا به خانوادگی.

۴- وضعیت بد مالی رفقای هیئت مرکزی.

۵- کوشش‌های رفیق سنجر در جهت گسترش سازمان و تامین وضعیت مالی سازمان تا اینکه همین حداقل کارهای موجود بتواند روال عادی خود را طی کند.

بدون غلبه بر این مشکلات امکان تمرکز رهبری سازمان موجود نیست، نبوده و در آینده هم نخواهد بود. رفیق بهرام عدم تمرکز را در سازمان ما محصول نیات افراد جلوه می‌دهند و می‌نویسند: "مساءسفانه چنین خواستی (منظور خواست و کوشش مشترک همه اعضای هیئت مرکزی است - م.ه) در نزد اعضای هیئت مرکزی وجود نداشت و ندارد و در نتیجه کوششی هم صورت نگرفت و نمی‌گیرد". ما با این تحلیل موافق نیستیم. تنها تمایل ذهنی

گرفت و مذاکراتی به عمل آورد. این مسافرت از مدت‌ها قبل صحبتش در میان بود و باید صورت می‌گرفت.

قبل از تشکیل جلسه هیئت مرکزی، رفیق بهرام با سوءاستفاده از "سادگی" رفیق سنجر قادر شده بود او را متقاعد کند که جلسات هیئت مرکزی زین پس هر ۱۵ روز یکبار در شهر برلن برقرار گردد و با توافقی که قبلاً بین او و هوشنگ صورت گرفته بود و در اثر غیبت موجه رفقا فریبرز و فرامرز به نظر می‌رسید که این نقشه حساب شده تحقق پذیرد.

این پیشنهاد در جلسه هیئت مرکزی مطرح شد. رفیق کامران با این پیشنهاد به دلایل زیرین از در مخالفت در آمد.

۱- سازمان قبلاً تصمیم گرفته بود که اعضای هیئت مرکزی را به تدریج به مرکز آلمان منتقل کند و در این راه نیز اقداماتی به انجام رسیده بود. رفیق فریبرز به آنجا آمده و رفیق فرامرز در تدارک اقامت در مرکز بود. رفیق کامران نیز در مرکز اقامت داشت و لذا ضرورت این تغییر تصمیم آنهم در زمانی که کوشش‌های ثمربخشی به کار رفته بود احساس نمی‌شد.

۲- شهر برلن از نظر موقعیت جغرافیائی مناسب نیست، امکان مسافرت را به حداقل می‌رساند و با توجه به اشکالات پاسپورت و غیره که رفقا در آینده حتماً با آن مواجه خواهند بود، اقامت در این شهر به هیچوجه صلاح نیست. اقامت در برلن مستلزم عبور مداوم از دو مرز است و در هر بحران سیاسی می‌تواند برای کار ما اشکالاتی فراهم شود.

۳- اقامت در برلن تماس هیئت مرکزی را با اعضاء سازمان، با توده‌های دانشجویان به حداقل می‌رساند، در حالیکه اقامت در مرکز، می‌تواند چه از نظر موقعیت جغرافیائی، تمرکز دانشجویان، دسترسی به کمیته و حوزه‌های سازمانی، مسافرت به سایر کشورهای همجوار، موقعیت محلی سیاسی ارجحیت داشته باشد.

تشکیل می‌دادند و تمام فعالیت آنها محدود به کار سازمان می‌شد مشکل کمبود کادر عیان‌تر گشت. ضعف بنیه مالی سازمان امکان نمی‌داد که زندگی برخی رفقای سازمانی و حتی کادر رهبری را تامین کرد تا تمام فعالیت خود را مصروف به پیشبرد امر سازمان نمایند، و عملاً رفقا ناچار بودند برای امرار معاش نیروی فراوانی تلف کنند. گسترش سازمان در خارج و در ایران، تضادهای درون جنبش دانشجویی، انحراف در جنبش جهانی کمونیستی وظایف سنگینی را در مقابل سازمان قرار می‌داد که محتاج به تمرکز بیش‌تر رهبری بود. این امری بود که همه رفقا بر آن بودند."

کوشش‌های رفقا فریبرز و فرامرز برای انتقال خود به مرکز آلمان حاکی از علاقه هیئت مرکزی به پیدایش تمرکز در سازمان بود و امید می‌رفت که با مساعی فراوان تمرکز رفقا در مرکز آلمان تحقق پذیرد.

در تاریخ ژوئیه ۱۹۷۶ تا اوت همان سال رفیق کامران به مسافرت آمریکا رفت و در همان اوان همانگونه که آمد رفیق سنجر نیز به ترکیه مسافرت نمود. پس از مراجعت این رفقا حوادثی گذشت که کلیه سنگ‌های اعتماد سازمان را برهم ریخت.

در تاریخ اول سپتامبر ۱۹۷۶ جلسه‌ای در شهر برلن تشکیل شد. به نظر می‌رسید که در مدت غیبت رفقا کامران و سنجر حوادثی اتفاق افتاده که نتایج آن بعدها از پرده بیرون افتاد.

در این فاصله هوشنگ ظاهراً بدون اطلاع رفیق بهرام با استفاده از عدم تجربه مسئول موقت مالی ماشین چاپی در برلن تهیه کرد. برای این ماشین چاپ ۵ هزار مارک پولی را که بنا به تصویب رفقای هیئت مرکزی برای رفقای ایران کنار گذارده شده بود پرداخت کرد. و تا امروز نیز معلوم نشده کدام ارگان سازمانی چنین اجازه‌ای را به هوشنگ داده است. رفیق بهرام نیز سفری به مدت ده روز به برلن کرد با رفقای برلن، و رفیق آرش تماس‌هایی

شماره ۲۲ خویش از این سیر حوادث صحبتی به میان نمی‌آورد تو گوئی که چنین اتفاقاتی در هیئت مرکزی سازمان نبوده است. تو گوئی سنگ بنای هیئت سه نفره را بر اساس عدم اعتماد و تحمیل به هیئت مرکزی بنا نکرده است.

ما در نشریه داخلی شماره ۲۱ صفحه ۲۴ نوشتیم که رفیق بهرام "تشکیل چنین هیئتی را مشروط به شرکت اعضاء در هیئت مرکزی می‌کرد و استدلال می‌آورد که قادر نیست با برخی از رفقای هیئت مرکزی که در منازعات مربوطه به "سازمان انقلابی" در مقابل این نظریه قرار داشتند به کار پردازد و به این ترتیب اراده خود را بر بالای اراده جمع هیئت مرکزی قرار می‌داد. به این ترتیب هیئت مرکزی قادر نبود در مورد ترکیب دلخواه خود که باید زمام امور سازمان را در دست گیرد قدرت خویش را اعمال کند، به این ترتیب اقلیت پرچم استقلال بلند می‌کرد و جزء را تابع کل نمی‌دانست. به این ترتیب بایست اکثریت تابع تصمیمات اقلیت می‌گردید. به این ترتیب هر رفیق سازمانی اعم از رهبری یا عضو ساده که دارای حقوق مساوی سازمانی‌اند محق بود خود تصمیم بگیرد که در کدام حوزه و با چه ترکیب دلخواهی شرکت کند. به این ترتیب تصمیمات اکثریت حتمی الاجراء نبود، به این ترتیب اقلیت کوچکی حقوق بیش‌تری از اکثریت شکننده طلب می‌کرد. به این ترتیب باید به عدم تمرکز در کار ادامه داده می‌شد و از اقدام ضروری نافع به حال سازمان صرفنظر می‌گردید. به این ترتیب اعتماد حزبی که بالاتر از هر دموکراتیسمی در شرایط زندگی سازمان ما بود پیش‌زی نیز اعتبار نداشت. به این ترتیب تهدید، اعمال فشار جایگزین بحث رفیقانه و سبک اقناع می‌گردید. به این ترتیب هیچ تضمینی در هیئت مرکزی باقی نمی‌ماند."

رفیق بهرام از رعایت موازین سازمانی و مشی بلشویکی تشکیلاتی زیاد سخن به میان می‌آورد. آنجا که پای حرف و سیاه کردن [ناخوانا] شکبیا در میان است رفیق بهرام پیش‌تاز است اما پای عمل که به میان آید کمیت او

۴- آمدن رفقا فرامرز، خرسند و سنجر که به ترتیب باید ۶۰۰، ۶۰۰ و ۸۰۰ کیلومتر را هر پانزده روز یکبار طی کنند صرفنظر از فشار مالی وقت زیادی را به هدر می‌دهد و در عرض ماه ۴ روز رفقا تنها در بین راه به هدر می‌رود.

با توجه به این همه مضرات رفیق کامران معتقد بود که سازمان باید همان سیاست سابق را که آغاز کرده ادامه دهد. پس از بحث آثار عدم رضایت در سیمای رفیق سنجر نیز آشکار شد و به استدلال رفیق کامران پیوست. رفیق بهرام که توازن خود را برهم خورده می‌دید مطرح کرد که ما این پیشنهاد را برای ششماه امتحان کنیم. رفیق کامران به برلن بیاید و بعد از ششماه همگی به مرکز منتقل شویم. این استدلال هیچ منطقی در خود نرفته نداشت که هیچ، آن حداقل کوششی هم که شده بود برهم می‌زد. رفیق کامران باید به برلن اسباب کشی می‌کرد و ششماه بعد دوباره به مرکز آلمان منتقل می‌شد و تمام اشکالات بالا نیز به قوت خود باقی بود. این استدلال رفیق بهرام که از جانب هوشنگ با حرارت دفاع می‌شد زیرا جای گرم و نرم او را در برلن تغییر نمی‌داد نیز با اکثریت سه به دو رد شد.

آنگاه مسئله به صورت دیگر مطرح: رفیق بهرام اظهار داشت که او اساساً به علت مخالفت با شیوه تفکر رفقا سنجر و کامران قادر نیست در ترکیبی که آنها اکثریت داشته باشند کار کند و در مقابل اعتراض رفقای دوگانه که منظور شما چیست متذکر شدند شما که خودتان بهتر می‌دانید و به این ترتیب پای گذشته سازمان را نیز به میان کشیدند.

معلوم شد که تمام پیشنهادهای سازنده‌ای که ارائه می‌شد نه برای بهبود کار سازمان و تمرکز هیئت مرکزی، بلکه پوششی برای حذف رفقا سنجر و کامران بوده که به شیوه غیرحزبی و توطئه‌گرانه اعمال می‌شده است. در تاریخ ۲۱/۱۰/۷۶ رفیق بهرام سر انجام با مشروط کردن ترکیب هیئت سه نفره پیشنهاد خویش را به هیئت مرکزی ارائه داد. رفیق بهرام در نشریه

طرح رفیق بهرام در مورد چگونگی کار، وظایف و اختیارات این هیئت اشاره نمی‌کنیم چون در این زمینه زیاد سخن به میان آمده است. در مورد نظامنامه این هیئت تنها اضافه کنیم که پیشنهاد رفیق بهرام چنین بود که کلیه بخشنامه‌ها و اسناد سازمانی باید به امضای بهرام برسد چه در غیر این صورت فاقد درجه اعتبار است. این پیشنهاد بهرام نیز هدف دیگری را جز تامین اتوریته خود بر سازمان و نفی اتوریته هیئت مرکزی اثر دیگری را دنبال نمی‌کرد که در جلسه هیئت مرکزی با مخالفت روبرو شد و رفیق بهرام آن را پس گرفت. رفیق بهرام که ظاهراً خود را مخالف حق ویژه قلمداد می‌کند برای خود حق ویژه‌ای قائل بود و این حق ویژه را به رفیق سنجر نیز واگذار می‌کرد تا در ترکیب هیئت سه نفره نیز شرکت داشته باشد. وی در مورد سایر رفقا ملاک قضاوت دیگری دارد و در باره خویش ملاکی دیگر و این شیوه را را نیز عین مارکسیسم - لنینیسم می‌داند.

با قلبی از امید و آرزو با ایمان به اینکه می‌توان بر سوءتفاهمات و مشکلات غلبه یافت هیئت سه نفره به کار آغاز کرد. در همان جلسه اول رفیق بهرام اعلام کرد که چطور است با توصیه خصوصی به رفقای کمیته مونیخ کار رفیق خرسند را یکسره کنیم و ایشان را از رابطه کمیته مونیخ کنار بگذاریم. علی‌رغم انتقادات فراوانی که رفقای هیئت مرکزی به رفیق خرسند داشتند و از جمله رفیق کامران، این شیوه کار نادرست بود. زیرا جز شیوه توطئه‌گرانه علیه یکی از اعضای هیئت مرکزی نام دیگری نمی‌شد بر آن گذاشت. وقتی رفیق کامران به آن اعتراض کرد رفیق بهرام گفت "این حرف مرا نشنیده بگیرد" و سر و ته قضیه را هم آورد ولی سلب مسئولیت رفیق خرسند بدون موافقت هیئت مرکزی و بر خلاف مقررات سازمانی و در غیاب او از کمیته مونیخ حاکی از این بود که این اعمال نفوذ رفیقانه کار خودش را کرده است و رفیق بهرام سرانجام به هدف خود نائل آمده است. اخراج خرسند از کمیته مونیخ به شیوه نادرست و غیر حزبی گام نخستین بود برای اخراج او

لنگ می‌شود. او با تجربه خود واقف است که نباید پیشنهادهای نوع اخیر را کتباً به صورت جلسات اضافه کند و تنها به بیان شفاهی اکتفا می‌ورزد ولی به خاطر مقاصدی که دارد چپ و راست پیشنهادی با شیوه پارلمانتاریستی به صورت جلسات اضافه می‌کند تا آنها را در آتیه مورد استفاده خود و مقاصد خود قرار دهد.

رفقای عزیز حال این سؤال مطرح است که چرا رفیق بهرام با شیوه تفکر رفقا سنجر و کامران مخالف است آیا می‌توان جز تکیه بر نظریات سیاسی آنها دلایل دیگری تراشید. ممکن است گفته شود که این رفقا دارای تفکر سوژکتیویستی هستند و یا القابی از این قماش ولی هر چه باشد، نتایج این شیوه تفکر در سیاست و نظریات آنها تبلور می‌یابد. پس رفیق بهرام با نظریات سیاسی این رفقا موافق نیست با نظریاتی که سال‌هاست این رفقا را در مقابل هم قرار داده است. این نظریات را شاید بتوان به طور عمده در مسئله احیاء حزب طبقه کارگر، وحدت مارکسیست - لنینیست‌ها، مشی ما در کنفدراسیون [ناخوانا] بیان کرد. اگر رفیق بهرام پیشرفت کار سازمان را منوط به ترکیب معینی می‌گرداند در پس آن انگیزه سیاسی نهفته است نه شکل و شمایل رفقا. اما رفیق هوشنگ، در نیمی از جلسات هیئت مرکزی شرکت نداشت، سفر او به برلن آن طور که بعدها اعلام داشت برای خروج از حیطه فعالیت سازمانی بوده است. فعالیت چشمگیری نیز در جهت پیشبرد کار سازمان نمی‌کرد، مسئولیت تشکیلات را که به عهده داشت انجام نمی‌داد. اما همیشه در جلساتی که شرکت داشت نظریات رفیق بهرام را مورد تأیید قرار می‌داد و مدافع نظریات ایشان بود. اگر واقعاً مصلحت سازمان در این بود که هیئتی به وجود آید، می‌شد این هیئت را از ترکیب رفقا بهرام، کامران و فریبرز که دو نفر در مرکز آلمان بودند به وجود آورد با توجه به اینکه تلاش‌های مثبت رفیق فریبرز بسیار عیان بود. این شواهد نشان می‌دهد که هدف رفیق بهرام تامین اکثریت خویش بود نه چیز دیگر. ما در اینجا دیگر به

توفان که به خوبی از کم‌کاری وی پرده برمی‌گرفتند باز از ارسال آدرس‌های توفان طفره می‌رفت. زیرا در فاصله ۷۷/۲/۵ رفیق بهرام بدون اطلاع هیئت سه نفره مسافرتی مخفیانه به برلن کرد و با هوشنگ و سایر اعضای کمیته برلن وارد تماس شد. آنچه در آنجا گذشته حاکی از آنست که مقدمات انشعابی در آنجا فراهم می‌شده است. عدم استرداد آدرس‌ها، عدم پذیرش نظر نماینده همت، عدم گزارش‌دهی مالی، دعوت به کنفرانس همه و همه برنامه‌ای بود که از قبل در همان دوران وجود هیئت سه نفره و در پشت سر آن گام به گام تدارک دیده می‌شد.

رفیق بهرام که از لحن بی‌نزاکت نامه‌های اشتراسبورگ و فرایبورگ بر آشفته است، نمی‌نویسد که قبل از آمدن این نامه‌ها ملاقاتی با رفقای فوق صورت گرفته و مطالبی در آنجا اظهار شده که این رفقا را به کلی برانگیخته است و آنگاه نامه‌های رسیده را بهانه قرار می‌دهد تا انواع اتهامات را به رفقای هیئت مرکزی وارد بیاورد.

در جلسه ... پس از رسیدن نامه‌های اشتراسبورگ و فرایبورگ بحث تندی بین رفقا سنجر، بهرام و هوشنگ در گرفت و جلسه هیات سه نفره پاشید. پس از آن نیز بار دیگر جلسه تشکیل شد. در همان ابتدای جلسه رفیق بهرام نامه‌هایی تنظیم کرده بود که زمینه انشعاب خود را فراهم آورد. آنها را قرائت کرد و در خطاب به رفیق کامران اظهار داشت: "شما اشتباه می‌کنید اگر تصور دارید می‌توانید قاسمی را در مقابل من علم کنید. او آنقدر نکات منفی دارد که کوچک‌تر از آنستکه در مقابل من قرار گیرد. قاسمی در تمام دوران فعالیت سیاسی‌اش، خودش را پشت سر من پنهان می‌کرد و احسان طبری و او تمام آثار تئوریک مرا می‌زدیدند و به نام خود چاپ می‌زدند". رفیق کامران سکوت اختیار کرد تا مبادا آتمسفر جلسه بیش از این مسموم شود.

از هیئت مرکزی، طرح مسئله از جانب رفیق بهرام در هیئت مرکزی نیز به همین نیت صورت می‌گرفت زیرا با موافقت رفیق کامران با این اعمال نفوذ غیرحزبی آنگاه در جلسه بعد مسئله به صورت اخراج خرسند مطرح بود. رفیقی که لیاقت عضویت در کمیته شهری مونیخ را نداشته باشد، به طریق اولی فاقد لیاقت شرکت در رهبری است. این اولین گام نادرست هیئت سه نفره بود.

رفیق بهرام پس از آن برای تماس با رفقای فرانسه و فرایبورگ به جنوب آلمان مسافرت نمود و گزارشی از آنجا تقدیم هیئت مرکزی کرد. این گزارش با سخنان رفیق سنجر و گزارش رفقای جنوب که تقدیم هیئت مرکزی کردند در نکات مهمی مغایرت داشت. بر اساس نظر رفقا، رفیق بهرام در این نشست رفیق احمد قاسمی را مورد حمله قرار داده از او به عنوان نمونه منفی یاد کرده بود. از نظر سازمان مبنی بر ضد خلقی بودن سازمان انقلابی نه تنها به دفاع بر نخاسته بود، بلکه به نحوی این سازمان را م-لامی خوانده بود. از جزوه سازمان انقلابیون کمونیست در قبال جزوه سازمان ما در مورد مشی چریکی به دفاع برخاسته آنرا بهتر از نظر سازمان ما جلوه داده بود. در آنجا تلاش کرده بود رفقا را متقاعد کند تا رفیق سنجر را از رابطه کمیته اشتراسبورگ بردارند. بر علیه هیئت مرکزی به تبلیغ دست زده بود که گویا بر خلاف تصمیم سازمان با خط میانه کنار آمده‌اند و رفقا را بر علیه آنها تحریک کرده بود.

این اقدامات اخیر بیش‌تر ماهیت هیئت سه نفره را عیان می‌ساخت. اما از آنجا که در این تماس‌ها روشن شده بود که هوشنگ در کار خویش دچار اهمال‌کاری است به پیشنهاد رفیق بهرام قرار شد آدرس‌های توفان از او گرفته شده به رفیق فریبرز واگذار شود. مسئولیت اطلاع به رفقا را کامران به عهده گرفت و در طی نامه‌ای آنرا به رفقا فریبرز و هوشنگ اطلاع داد. هوشنگ در استرداد آدرس‌ها طفره می‌رفت و حتی بعد از رسیدن نامه‌های خوانندگان

مالی هوشنگ را مطرح ساخت و سایر رفقا نیز در مقابل اتهامات بی‌اساس هوشنگ به مقابله پرداختند.

در این جلسه رفیق بهرام پیشنهاد مجدد همکاری هیئت سه نفره را مطرح کرد. روشن بود با حوادثی که گذشته کار هیئت سه نفره این ترکیب پیش نمی‌رود و طرح پیشنهاد بهرام نه برای بهبود کار، بلکه برای ادامه سیاست گذشته است. رفیق کامران از شرکت در این ترکیب خودداری کرد چون مخالفت با این ترکیب در درجه اول به عهده رفقا بهرام و هوشنگ بود که از شرکت کامران در راس سازمان جلوگیری می‌کنند ولی آنها به این اقدام اصولی متوسل نشدند و اعلام کردند با ترکیبی مرکب از این سه نفر و یا ترکیبی از ۵ نفر دیگر. این عمل ادامه سیاست تفرقه‌افکنانه گذشته بود، ادامه سیاست فراقسیونیسیم و تحریک رفقای هیئت مرکزی علیه هم بود. رفیق بهرام باز با همان شرط گذشته به میدان می‌آمد. و این بار نه تنها با شیوه تفکر سنجر و کامران مخالف بود، بلکه مخالفت علنی خویش را با شیوه تفکر سایر رفقا نیز اعلام می‌داشت، او وحدت سازمان را به موئی می‌بست. سپس کوشید رفقا فریبرز و فرامرز را جلب کند و با دست آنها سایر رفقا را از سر راه بردارد ولی این رفقا به خصوص رفیق فرامرز که در بسیاری از موارد از نقطه نظرهای رفیق بهرام دفاع می‌کرد زیر بار نرفتند. آنها به رأی‌العین شاهد توطئه در درون هیئت مرکزی بودند و می‌دانستند دعوت بهرام از آنها برای ادامه کار تحکیم اصل نادرستی است که در هیئت مرکزی ما از جانب رفیق بهرام مستقر گردیده است. همکاری در این شرایط بدان معنا بود که رفیق بهرام می‌تواند به میل خود رفتار کند، ترکیب مورد دلخواه خود را انتخاب کند.

متعاقب این جریانات، هوشنگ که برای مدت کوتاهی به غرب آمده بود در طی نامه‌ای به سرپای سازمان لجن پاشید و جلسه را ترک کرد. در جلسه هیئت مرکزی مطرح شد که رفقا در باره نامه هوشنگ به اظهار نظر بپردازند به جز رفیق بهرام که باطناً با این نامه موافق بود و تمام سرکشی‌های

اگر کسی رفیق ارجمند ما قاسمی را نمی‌شناخت و از نزدیک با او تماس نداشت شاید به این نظرات که از قله غرور و خود پسندی بیان می‌شد باور می‌کرد همانگونه که هوشنگ باور کرد. اگر رفقا توجه کنند هوشنگ در بخشنامه انحلال سازمان مدعی است که تنها رفیق بهرام نقش تعیین کننده در رشد و تکامل سازمان ما داشته است. بخشنامه انحلال سازمان الهامی از نظرات رفیق بهرام است.

اما اگر رفیق قاسمی خویشتن را در تمام دوران زندگی خود در پس نظریات رفیق بهرام پنهان می‌داشته و اگر این رفیق ارجمند ما دزد آثار تئوریک رفیق بهرام بوده پس نمی‌توان بر نظریات سیاسی و تئوریک او ایراد گرفت، نمی‌توان او را نمونه منفی ارزیابی کرد چه در اینصورت او حداقل تا حد رفیق بهرام باید نمونه مثبتی باشد. رفیق بهرام که اندیویدوآلیسم چشمان بصیرت‌اش را بسته این تناقض در گفتار را نمی‌بیند، یا اینکه باید ببیند که شخص او هم نمونه منفی است و سر مشق خوبی برای رفیق قاسمی بوده است. البته سازمان ما در تجلیل رفیق قاسمی دو مقاله نوشت که یکی از آنها به قلم رفیق بهرام است. در آنجا از رفیق قاسمی تجلیل به عمل آمده، صفات انقلابی، مارکسیست-لنینیست، رفیقی اصولی به او اطلاق شده.

پس از جلسه هیئت سه نفره در تاریخ ... جلسه هیئت مرکزی تشکیل شد. از بدو امر هوشنگ که با پیشنهاد اخراج رفیق خرسند به جلسه آمده بود، به جای طرح حزبی آن، حملات شخصی و ناجوانمردانه خویش را به رفیق کامران آغاز کرد. اگر تا دیروز سنجر را منتسب می‌کرد که نامه‌های اشتراک‌سورگ و فرایبورگ نتیجه تحریک اوست، این بار همه نامه‌های رسیده را نتیجه توطئه کامران در درجه اول و سپس سنجر و خرسند جلوه داد. همه اهمال کاری خویش را ناشی از توطئه دیگران دانست تا با برهم زدن جلسه امکان رسیدگی منتفی گردد. رفیق سنجر در هنگام صحبت خویش ضعف

مورد اختلافاتی که در هیئت مرکزی بروز کرده و در جواب به نامه هوشنگ مطالبی اظهار داشتند. از هوشنگ طلبیدند که به مسائل مطروحه پاسخ گوید. او از دادن پاسخ امتناع کرد. بهانه او این بود که این مرجع را فاقد صلاحیت می‌داند و سپس با رفتاری جاهل‌منشانه و قلدرمآبانه که در شأن هیچ آدم سیاسی نیست در طول اطاق به مانور پرداخت، کلمات تهدیدآمیز و تحریک‌آمیز بر زبان راند. اما هیئت مرکزی از کوره در نرفت، ترکیب هیئت سه نفری را ملغی اعلام داشت.

پیشنهاد فرامرز: از آنجا که ترکیب هیئت سه نفره نتوانست کار خود را به علل گوناگون به پیش برد، پیشنهاد می‌کنم که دوباره تقسیم مسئولیت شده با این تفاوت که بایستی مسئولین در تمام مواقع کمیسیونی کار کنند. بدین معنی که برای هر شعبه‌ای کمیسیونی از اعضاء هیئت مرکزی تشکیل گردد. به اتفاق آراء تصویب شد. رفیق هوشنگ اعلام کرد که بعداً توضیح کتبی خود را در این مورد ارائه خواهد داد. که احتمالاً همان اعلامیه انحلال است. زیرا ما از توضیح دیگری بی‌خبریم.

سپس پیشنهادی به صورت زیرین داده شد.

کمیسیون ایران: مسئول کامران اعضاء بهرام، سنجر

کمیسیون ارگان: مسئول بهرام اعضاء کامران، فریبرز، هوشنگ

کمیسیون بین‌المللی مسئول سنجر اعضاء خرسند و هوشنگ

کمیسیون تشکیلات مسئول فریبرز اعضاء بهرام، سنجر و خرسند

کمیسیون دانشجویی مسئول فرامرز اعضاء فریبرز و خرسند

کمیسیون مالی مسئول سنجر بدون عضو

در مورد شعبه: ایران موافقین همه به جز هوشنگ

در مورد بین‌المللی: موافقین همه به جز هوشنگ

انتشارات: موافقین همه به جز هوشنگ

دانشجویی: به اتفاق آراء

هوشنگ به پشتوانه او صورت می‌گرفت سایر رفقا به اظهار نظر پرداختند. مجدداً مقرر گردید در جلسه‌ای همه رفقا حضور به هم رسانند و اختلافات و نظریات خویش را مطرح نمایند و بکوشند که به حل آنها نائل آیند. علی‌رغم قولی که رفیق بهرام داده بود در این جلسه شرکت نکرد و تنها به نگارش نامه تحریک آمیزی مبادرت کرد تا آخرین بارقه امید را نیز مدفون کند. بهرام در نامه خود نوشت: "در مرکز" سازمان ما این وضع مضحک و بی‌سابقه در جهان پیدا شده است که هیچکس مسئول هیچ چیزی نیست و این درست همان چیزی است که عده‌ای از رفقا خواستار آنند، اساساً مرکزی وجود ندارد که موضوع مسئولیت به میان آید. بدینوسیله به اطلاع آن رفیق می‌رسانم که از این تاریخ تنظیم ماهنامه توفان از هیچ جهتی برای من مقدور نیست.

هدف از نگارش این نامه در آستانه نشست هیئت مرکزی برای اعاده وحدت مجدد این هیئت در چه بود.

۱- رفیق بهرام قصد داشت جلسه هیئت مرکزی را در تحت آتمسفر فشار به گذشت‌های غیراصولی وا دارد.

۲- رفیق بهرام این نامه را در تکمیل صحبت‌های خصوصی خویش به رفیق سنجر نوشته بود که در ضمن آن گفته بود اگر دل هوشنگ را به دست نیاورید انشعاب خواهد شد و می‌خواست با این تهدید مترسک انشعاب را به رخ ما بکشد.

۳- رفیق بهرام به هوشنگ قوت قلب می‌داد که بر شیوه‌های ناسالم کار خود پافشاری کند و در جلسه مشترک از موضع قدرت حرکت کند.

۴- رفیق بهرام سلاح استعفا از مسئولیت ارگان را مانند شمشیر دموکلس بر بالای سر هیئت مرکزی گرفته بود تا او را در مقابل هوشنگ به تسلیم وا دارد.

رفیق بهرام سرانجام به بهانه کسالت در جلسه شرکت نکرد و جلسه بدون حضور او برگزار گردید. همه رفقا نظریات خویش را قرائت کردند و در

"چون جلسه موجود انگیزه‌ای جز توطئه بزرگ علیه سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان نداشته و هدفش اخراج و نابودی رفقا هوشنگ و بهرام می‌باشد، در بحث‌ها و تصمیم‌گیری‌های آن شرکت نمی‌کنم".

هیات مرکزی پس از رسیدگی به امور جاری با استناد به تصمیم قبلی هیئت سه نفره از هوشنگ خواست آدرس‌های توفان را به آنها بدهد. او در پیشنهادی به جلسه هیئت مرکزی نوشت:

"از آنجا که ممکن است اتفاقاً آدرس‌های ارگان به طریقی مفقود شود و یا آنکه به دست پلیس بیفتد، پیشنهاد می‌کنم که یک کپی قبل از بردن آدرس‌ها برداشته شده در برلن بماند". هوشنگ

این پیشنهاد به اتفاق آراء تصویب شد. رفیق کامران در توضیح رای خود نوشت: "منظور از نگهداری، کپی و حفظ یک سری پاکت‌های زده شده است". این توضیح مورد تأیید قرار گرفت.

سپس رفیق فریبرز ماموریت یافت در فردای حرکت ما پس از دریافت آدرس‌ها با هوایما به غرب برگردد.

پس از رفتن اکثریت هیئت مرکزی هوشنگ با کلمات مستهجن که شرم مانع تکرار آن است به رفیق فریبرز اعلام می‌دارد که هدف او از این سیاست وا کردن رفقای هیئت مرکزی از سر خود بوده است. او به آدرس‌ها برای انتشار اسناد سازمانی احتیاج دارد و به پنهانکاری نیز وقعی نخواهد گذارد. از این گذشته از مدت‌ها قبل نیز چاپخانه‌ای برای این منظور تهیه دیده است.

در ۷۷/۱/۱۵ جلسه هیئت مرکزی با حضور رفیق بهرام بدون هوشنگ تشکیل شد. رفقا گزارش تماس مشترک را دادند و رفیق فریبرز نیز نتایج مذاکره خود را با هوشنگ بیان داشت. رفیق بهرام در صلاحیت این جلسه ایرادی وارد ندانست، و ابراز داشت که وی در زمان بحران در کنار سایر رفقای هیئت مرکزی باقی خواهد ماند و پیشنهاد [ناخوانا] مورد طرح قرار گرفت.

تشکیلات: به اتفاق آراء

در فردای آنروز هوشنگ با پیشنهاد دیگری به جلسه هیئت مرکزی آمد تهدید کرد که باید این پیشنهاد مورد تصویب قرار گیرد. اینکه تا امروز چه حادثه‌ای رخ داده بود بر ما معلوم نیست. شاید در طی تماس تلفنی که این رفیق یکی دو بار در طی جلسه بر قرار کرد [ناخوانا] جدیدی را لازم شمرد، در هر صورت هر چه محتوی این مکالمات بود نتیجه آن این شد که هوشنگ با پیشنهاد جدیدی به جلسه آمد که همه کمیسیون‌ها را فاقد مسئول می‌کرد. متن پیشنهاد او چنین بود.

ایران: کامران، فریبرز، فرامرز

تشکیلات: فریبرز سنجر، هوشنگ

انتشارات ارگان: کامران، فریبرز، هوشنگ، بهرام

بین‌المللی: سنجر، خرسند، هوشنگ

مالی - تکنیک - اطلاعات: سنجر، فرامرز، خرسند

دانشجویی: فرامرز، کامران، خرسند

هوشنگ پیشنهاد داد که رفیق بهرام در هر کدام که بخواهد می‌تواند شرکت کند و کوشش شود که با وی در مسائل مربوطه مشورت شود. همه رفقا به جز هوشنگ با این پیشنهاد مخالفت کردند.

رفیق فرامرز نوشت: من با این پیشنهاد به علت اینکه این کمیسیون‌ها مسئول مشخصی ندارد و ترکیب کمیسیون ایران مخالفم.

رفیق فریبرز توضیح داد: به علت اینکه این ترکیب برای کنترل رفقای که مورد اطمینان "من" هستند تعیین شده مخالفت می‌کنم.

آنگاه هوشنگ که نشان می‌داد مسئله‌اش به طور کلی تمرکز هیئت مرکزی نیست، بلکه کینه‌توزانه رفقای معینی را مورد حمله قرار می‌داد با این توضیح رای از شرکت در جلسه خودداری کرد.

بهرام گذارد. ایشان اعلام کردند این وظیفه سازمان را انجام نمی‌دهند و حاضر نیستند این کار را بکنند. هیئت مرکزی در مقابل وضعیت مضحکی قرار گرفته بود و از این همه نقض موازین سازمانی انگشت حیرت به دهان گرفته بود. رفیق کامران موظف شد با رفقای کمیته برلن تماس بگیرد و نظر سازمان را برای آنها بیان کند. در تماسی که به وجود آمد رفیق کامران با این محدودیت که مسئولیت رفیق هوشنگ را در هیئت مرکزی پنهان نگهدارد شمه‌ای از مسائل را برای رفقا توضیح داد. نظر سازمان را برای آنها بیان کرد. آنچه جلب نظر می‌کرد کوشش رفقای کمیته برای اطلاع از رای رفیق بهرام بود. برای آنها تصمیم هیئت مرکزی مهم نبود. رای رفیق بهرام مهم بود [ناخوانا] می‌دهد که رفیق بهرام در جلسه نامبرده حضور داشته و اعلام کرده در زمان بحران در کنار سایر رفقای هیئت مرکزی به مبارزه ادامه می‌دهد. رفقای کمیته برلن نظر سازمان را کتبی در خواست کردند و قول دادند آدرس‌ها را پس از دریافت نظر سازمان در اختیار سازمان قرار دهند. عکس‌العمل کمیته برلن برای همت طبیعی بود زیرا آنها پس از سفر مخفیانه رفیق بهرام به برلن و تماس او با کمیته برلن و احتمالاً توصیه‌های وی راجع به هوشنگ و ایجاد آمادگی در رفقای کمیته از وضعیت هیئت مرکزی مطلع بودند و اخراج هوشنگ با موافقت بهرام برایشان عجیب می‌آمد و می‌خواستند با اطلاع از نوع رای رفیق بهرام تکلیف خود را با سازمان یکسره کنند.

رفیق بهرام معتقد است که عده‌ای از اعتبار و نفوذی که سازمان توفان و هیئت مرکزی آن کسب کرده سوءاستفاده می‌کنند و رفقا با اطمینانی که دارند نظر آنها را به مثابه نظر سازمان می‌پذیرند. چگونه شد که گفتار هیئت مرکزی ما برای کمیته برلن فاقد اعتبار بود آیا واقعاً به علت کمبود اسناد و مدارک بود یا به علت سفر مخفیانه بهرام به برلن؟

پس از بازگشت رفیق کامران از برلن به رفقای هیئت مرکزی و شخص رفیق بهرام اطلاع داده شد که رفقای برلن تقاضای نظر کتبی سازمان را

رفیق هوشنگ به دلایل زیرین از هیئت مرکزی برکنار و در تمام امور از وی سلب مسئولیت می‌شود.

۱- اعلان تصمیم به مبارزه علیه سازمان و تاکید بر تدارکی که از مدت‌ها قبل برای این منظور دیده است. با در نظر گرفتن عدم ایمان وی به سازمان.

۲- تهدید به انتشار مدارکی که در اختیار دارد آنها را با نقض امر پنهانکاری با وجود خطرات ناشی از آن.

۳- عدم رعایت دستور سازمان مبنی بر استرداد آدرس گیرندگان ماهنامه. موافقین: کامران، خرسند، سنجر، فریبرز، فرامرز

مخالف: بهرام

توضیح رای رفیق بهرام: "من مخالفم به دلیل اینکه اخراج این رفیق زیان فراوانی به سازمان خواهد زد. سپس رفیق بهرام مسئولیت ارگان سازمان را به عهده گرفت و اظهار داشت که "با کار کمیسیونی موافقت ندارد، ولی فعلاً بر هم زدن کمیسیون‌ها را نادرست می‌داند". رفیق بهرام دلایل هیئت مرکزی را رد نکرد و آنها را پوچ و بی‌اساس ندانست تنها از [ناخوانا] فراوانی که ممکن بود هوشنگ بزند صحبت کرد. زبانی که هر عضو اخراجی از سازمان می‌تواند به سازمان ما وارد آورد.

رفیق بهرام که به صلاحیت جلسه اعتراضی نداشت و مسئولیت ارگان را پذیرفت در نشریه ۲۱ می‌نویسد:

"ابتداء رفیقی با اتهامات پوچ و بی‌پایه بدون رسیدگی و در غیاب او از مسئولیت‌هایش کنار گذاشته شد. همراه پنج کمیسیون تشکیل گردید که هر یک می‌توانست رهنمودهائی بدهد، بخشنامه‌هائی صادر کند". تو گوئی رفیق بهرام با رای خود، با شرکت خود در جلسه، با قبول مجدد مسئولیت ارگان موافقت خود را حداقل برای مدتی بیان نکرده است.

در همان جلسه قرار شد علت اخراج و سلب مسئولیت از رفیق هوشنگ به کمیته برلن اطلاع داده شود. هیئت مرکزی این مسئولیت را به عهده رفیق

رفیق بهرام در ۷۷/۵/۲۵ هنوز ایمان داشت که سازمان ما پرولتری است، ولی میدان را ترک کرد و به نظاره پرداخت تا کدام طرف پیروز می‌شود.

متعاقب استعفای رفیق بهرام اقداماتی از طرف ایشان برای دریافت پناهندگی در سوئد و در آلمان صورت گرفت. رفیق قصد داشت به کار ترجمه جلد پنجم آثار رفیق مائوتسه‌دون و ده مناسبات بزرگ بپردازد بعد از چندی قرار شد [ناخوانا] سکنی گزیند و به کار ترجمه بپردازد. او بارها اظهار داشت که در اختلافات کنونی مداخله‌ای نمی‌کند و نمی‌داند چرا هوشنگ نام او را به میان می‌آورد و سخنانی از این قبیل. حتی رفیق بهرام پس از استعفاء ارگان شماره ۱۱۸ را که رفقا تهیه کرده بودند از نظر گذرانید شعرهای زیر آنرا تعیین کرد. قول داد جزوه ماتریالیسم تاریخی را تمام کرده در اختیار سازمان بگذارد ووو..... رفیق فریرز در دارمشتات برای ایشان خانه‌ای تهیه کرد ولی چه سود که رفیق بهرام در تاریخ ۷۷/۶/۶ بدون خبر محل اقامت خود را ترک کردند. در همین فاصله ما کوشیدیم از برخورد با رفیق بهرام خودداری کنیم، زیرا این رفیق را هنوز رفته نمی‌دانستیم و می‌دانستیم که این شیوه کار از جانب رفیق بهرام عادی می‌باشد و هیئت مرکزی به آن خو گرفته بود.

در اوایل ژوئن دعوت‌نامه‌ای از چین به نام رفیق فروتن رسید. از این رفیق شخصاً به چین دعوت شده بود. این اقدام جمهوری توده‌ای چین ما را به حیرت فروبرد زیرا قرار بود هیئتی از جانب سازمان ما رهسپار چین گردد که با تصمیم هیئت مرکزی ترکیب سنجر، کامران، خرسند انتخاب شده بود و رفقای چینی نیز در جریان امر قرار گرفته بودند. تنها مسئله بر سر تاریخ حرکت بود. این مسئله اعجاب همه رفقای هیئت مرکزی را بر انگیخت. کوشش‌های فراوان ما برای یافتن رفیق بهرام سر انجام به نتیجه رسید و از راه مکاتبه به ایشان اطلاع دادیم که چنین دعوتی در میان است. رفیق بهرام موافقت خود را با مسافرت اعلام کرده به ما اطلاع دادند تا ۱۶ روز دیگر وسائل مسافرت ایشان را فراهم کنیم.

کردند و این به نظر رفیق کامران بدان علت است که قبلاً سفری از جانب بهرام به برلن انجام یافته است. رفیق بهرام در قبال این ادعا سکوت اختیار کرد.

علل اخراج هوشنگ به کمیته برلن اطلاع داده شد و نامه‌ای نیز برای هوشنگ ارسال گردید که متن آن چنین است:

هوشنگ به جای کنترل خویش بخشنامه انحلال سازمان را به نام رفیق بهرام صادر کرد. حتی آدرس فرستنده بخشنامه را همان آدرس مخفی رفیق بهرام نوشت. متعاقب این عمل هوشنگ رفیق بهرام در تاریخ ۷۷/۵/۲۵ از هیئت مرکزی علی‌رغم تأیید ماهیت پرولتری سازمان توفان کناره گرفت. لیکن تاریخ استعفای خویش را قبل از تاریخ بخشنامه انحلال سازمان گذارد تا گریبان خویش را از مبارزه علیه هوشنگ برهاند. چگونه ممکن است قلب رفیقی برای سازمان توفان بطبد اما با فردی که فرمان انحلال سازمان را صادر کرده است حاضر به مبارزه نباشد و از زیر بار مسئولیت مبارزه شانه خالی کند. امروز به وضوح روشن است که رفیق بهرام مترصد نتایج حاصله از بخشنامه بوده است. چنانچه هوشنگ موفق می‌شد عده‌ای را با خود همصدا کند او آماده پیوستن به هوشنگ می‌شد و چنانچه هوشنگ در کار خویش دچار شکست می‌گشت خطری متوجه رفیق بهرام نبود. رفیق بهرام از مبارزه درونی صحبت می‌کند و نامه مورخ ۷۶/۵/۲ خود را اولین گام مبارزه درونی ارزیابی می‌نماید. نامه‌ای که همه با آن موافق بودند و سپس نامه‌های پشت [ناخوانا] خویش را که از ۷۷/۳/۱۸ آغاز به باریدن نمود و تا ۷۷/۵/۲۵ طول کشید یعنی در عرض دو ماه گام‌های بعدی این [ناخوانا] ارزیابی کرده که سرانجام هم به نتیجه نرسیده است و لذا او از کار کناره‌گیری می‌نماید. رفیق بهرام همیشه از اسلحه استعفاء در هیئت مرکزی سازمان ما به مثابه سلاح مبارزه سیاسی "پرولتری" استفاده کرده و می‌کند و این بار نخست او نیست.

این دارودسته دامن زد. رفیق بهرام که از سردمداران دفاع از وحدت با "سازمان انقلابی" بود به جنبه وحدت بیش از حد تکیه کرده و مبارزه را به محاق تعطیل سپرده بود. "سازمان انقلابی" که در عین "وحدت" با سازمان ما به مبارزه خویش علیه ما مستمراً ادامه داده و آنرا به طور عمده بر گذشته حزب توده ایران متکی می‌گردانید به ما آموخت که هیچ وحدتی بدون مبارزه امکان پذیر نیست. رفیق بهرام تئوری دیگری داشت. به نظر او برای ایجاد جبهه وسیع مبارزه علیه دشمنان خلق باید روش مماشات در پیش گرفت، از مبارزه منتقدانه باز ایستاد که مبدا کار متحدین ما را به درگیری بکشاند و به گوشه قبای آنها بر بخورد ولی باید در مبارزه درونی از وحدت چشم پوشید به مبارزه تکیه کرد و این مبارزه درونی را تا سر حد انشعاب و تفرقه دامن زد. مماشات با مخالفین سیاسی سازمان ما و خشونت با رفقای سازمانی. روشن است که این تئوری سر سوزنی با ماتریالیسم دیالکتیک قرابتی ندارد.

از بعد از خیانت لاشائی و هم زمان با تشدید اختلافات در درون رهبری سازمان توفان که رفیق بهرام می‌کوشید هر روز با ایده تازه‌ای به حجم آن بیافزاید و از مجموعه اختلافات پیرایه‌ای برای انشعاب خود از سازمان توفان بتراشد، هیات مرکزی با مخالفت‌های جدیدی روبرو گشت. رفیق بهرام که تا دیروز مدعی بود باید سایه شوم "سازمان انقلابی" را از سر کنفدراسیون برافکند، حال که پای مخالفت با هیات مرکزی سازمان توفان به میان آمده بود، وظیفه دفاع از "سازمان انقلابی" را در هیات مرکزی به عهده گرفت. بعد از در گذشت رفیق انقلابی ما احمد قاسمی، مبارزه بر سر نزدیکی یا عدم نزدیکی ما به "سازمان انقلابی" تشدید شد. رفیق بهرام به استناد ادعاهای "سازمان انقلابی" که خود را مارکسیست-لنینیست و هوادار اندیشه مائو می‌نمایند این سازمان را مارکسیستی-لنینیستی ارزیابی می‌کرد. همین رفیقی که در بخش اول جزوه نمونه منفی سازمان انقلابی را به ریشخند گرفته بود که آنها ماهیت پرولتری حزب توده ایران را به آنجهت نفی می‌کنند

آنگاه مبارزه علیه سازمان آغاز گشت. رفیق بهرام که تا قبل از ۷۷/۶/۶ معتقد بود قصد تاسیس سازمان دیگری را ندارد زیرا در دوران تفرقه نهضت م-لامی این کار به زیان جنبش است. با حذف نظریات سازمان جزوه مبانی ارزیابی از گذشته حزب توده ایران را منتشر ساخت. ما در باره ماهیت این جزوه در بخش دیگر سخن خواهیم گفت در این بخش فقط به جنبه تشکیلاتی مسئله برخورد می‌کنیم.

پس از تماسی که رفیق آتش با نماینده همت گرفت و از چاپ جزوه فوق ما را با خبر ساخت تماسی تلفنی بین رفقا بهرام و فرامرز به وجود آمد. در این مکالمه تلفنی رفیق بهرام پیشنهاد کرد که بقیه جزوه از جانب ما به چاپ برسد. "رفیق فرامرز اعتراض می‌کند که هوشنگ حق ندارد اصولاً جزوهای منتشر کند. رفیق بهرام اظهار می‌دارد خیر او دارای چنین حقی هست، گفته می‌شود پس جزوهای دیگری هم انتشار می‌یابند، گفته می‌شود بله او جزوهای دیگری هم انتشار خواهد داد. پس رفیق فرامرز بیان می‌کند توفان هم بدهد، رفیق بهرام می‌گوید توفان هم خواهد داد."

از این مکالمه روشن است که انتشار جزوه "مبانی ارزیابی از گذشته حزب توده ایران" اشتباهی سهوی نبوده، بلکه برای نقض مجدد موازین سازمانی، تحمیل قبول نظریات اقلیت، گذاردن اصل تبعیت اکثریت از اقلیت به جای اقلیت از اکثریت بوده است. هدف رفیق بهرام کشیدن اختلافات به بیرون سازمان و این بار نیز تهدید و شانتاژ. پر واضح است که هیئت مرکزی تسلیم هیچ تهدید و شانتاژی از جانب هر مقامی که باشد نمی‌شود و اگر که چنین اصلی را بپذیرد آینده‌ای نخواهد داشت.

اندر داستان "سازمان انقلابی"

اختلاف نظر بر سر ماهیت "سازمان انقلابی" در درون هیات مرکزی سازمان توفان مانع از آن بود که بتوان به مبارزه‌ای اصولی و همه جانبه علیه

از عامل تشکیلاتی سخن نمی‌گوید، از کجا معلوم که اپورتونیسیم تشکیلاتی بر این سازمان حاکم نباشد؟ چون سابقه این سازمان حاکی از آنست که هیچگاه مرکزیت دموکراتیک بر او حاکم نبوده است. آنجا که پای حمله به سازمان توفان است تشکیلات مطلق می‌گردد و آنجا که پای وحدت با "سازمان انقلابی" است تشکیلات از دیده فرو می‌افتد. در هر صورت صرفنظر از این تناقض، طرح مسئله از جانب رفیق بهرام به نحو فوق بود. رفقای دیگر معتقد بودند که این سازمان مدت‌ها کاستریست بوده و امروز نیز تکذیب می‌کند که از چنین مشی انحرافی در گذشته پیروی می‌کرده است. تاریخچه این سازمان برای ما آموزنده است، چه بسا که امروز هم به علت همان عدم صداقت به آنچه می‌گوید باور نداشته باشد. چه داشتن صداقت انقلابی شرط هر کار انقلابی است. تغییرات پدید آمده در "سازمان انقلابی" کافی نیست تا این سازمان را مارکسیستی - لنینیستی ارزیابی کنیم.

رفیق بهرام می‌کوشد مسئله "سازمان انقلابی" را از جنبه احساساتی مطرح کند و مدعی شود با بلایی که آنها به سر او در آورده‌اند "اتهام" [ناخوانا] از وحدت با سازمان انقلابی به او با هزار من سریش هم نمی‌چسبد. رفیق بهرام که موجودی سیاسی است می‌فهمد که احساسات وسیله‌ای برای فریب افکار است ولی سیاست با احساسات رابطه‌ای ندارد. چنانچه "سازمان انقلابی" به مارکسیسم - لنینیسم روی آورد آنوقت خیانت خواهد بود اگر بهرام تنها به صرف استناد به گذشته آماده همکاری با او نباشد. پس تظلم خواهی در مورد اذیت و آزار گذشته این سازمان و به رخ کشیدن آن فایده‌ای ندارد.

رفیق بهرام فکر می‌کند استدلالات حقوقی می‌تواند گریبان خویش را از توطئه‌ای که امروز کشف شده خلاص کند و با بی‌پروائی می‌نویسد: "تصمیم هیئت مرکزی دائر به اینکه "سازمان انقلابی" مارکسیستی - لنینیستی نیست فقط در جلسه ۷۵/۱۱/۱۰ اتخاذ گردید". خوب است رفقا به این شعبده بازی

که از مارکسیسم - لنینیسم در برنامه خود سخن نگفته، ولی به راه مارکسیسم رفته و خود این سازمان بیجا و با جا از مارکسیسم - لنینیسم سخن می‌راند ولی به راه کاستریسم می‌رود. اینک دل به ادعاهای سازمان انقلابی خوش کرده بود. هیات مرکزی سازمان توفان هیچگاه تسلیم رفیق بهرام نشد و هیچگاه نظر او را مبنی بر اینکه سازمان انقلابی مارکسیستی - لنینیستی است نپذیرفت. رفیق بهرام علی‌رغم وسوسه‌های متعدد قادر نگشت رای اکثریت رفقای هیات مرکزی را تغییر دهد، بلکه بر عکس سیر حوادث، واقعیت این نظر را بیش‌تر تأیید کرد و رفقای بیش‌تری ماهیت این سازمان را مورد سؤال قرار دادند.

البته رفیق بهرام به صداقت این سازمان اعتقادی نداشت و حتی این سازمان را از نظر سازمانی مورد اعتماد نمی‌دانست، لیکن آنها را م - ل می‌نامید. به نظر رفیق بهرام عدم صداقت، دروغگوئی، عوام‌فریبی مغایرتی با مارکسیسم نداشت. او حتی برای قدرت بخشیدن به استدلال خود از احزاب برادر و از گذشته حزب توده استمداد می‌طلبید. آیا می‌شود صداقتی در مارکسیسم - لنینیسم نداشت، معذالک اما مارکسیست - لنینیست بود؟

برای درک مسئله "سازمان انقلابی" و تحریفاتی که در این زمینه می‌شود باید نوع طرح مسئله را از جانب رفیق بهرام مورد پژوهش قرار داد. رفیق بهرام مدعی بود که بر اساس سه عامل ایدئولوژی، سیاست و تشکیلات که ملاک‌های عینی حزب طبقه کارگر هستند، "سازمان انقلابی" سازمانی مارکسیستی - لنینیستی است و عدم صداقت را ملاک ارزیابی در مورد این سازمان نمی‌دانست. روشن است که "سازمان انقلابی" از مارکسیسم - لنینیسم سخن بسیار می‌راند، اگر نظری به ارگان او افکنیم حمله به امپریالیسم، شاه، کلماتی نظیر توده‌ها، مبارزه مسلحانه توده‌ای نیز در آن یافت می‌شود. یعنی با قضاوتی سطحی می‌توان به این نتیجه‌گیری رسید که این سازمان در زمینه ایدئولوژی و سیاسی اشکال سیاسی ندارد. البته رفیق بهرام

"سازمان انقلابی" را آغاز کنیم. پس رفقا توجه می‌کنند که تصویری که رفیق بهرام از بحث در مورد سازمان انقلابی می‌کشد به دور از واقعیت بوده و توجیه زیرکانه‌ای برای اعمال نظر خودش است. در قطعنامه اخیر ذکر می‌شود: "سازمان ما بر آنست که برای شروع کار، هیئتی مرکب از نمایندگان سازمان‌های مختلف تشکیل گردد". ما در این زمینه با دو سازمان "ا.ک." و جبهه ملی "تماس گرفتیم که هر دو بی‌نتیجه ماند.

اما در مورد وحدت با مارکسیست-لنینیست‌ها نظر رفیق بهرام ایجاد کمیسیون هم‌آهنگی بود. این نظر را رفیق بهرام از مدت‌ها قبل نمایندگی می‌کرد به پیشنهاد "سازمان انقلابی" به سازمان ما کوچک‌ترین ربطی نداشت. تنها این مذاکرات مزید بر علت شد.

در تاریخ ۲۷/۱۰/۷۴ "سازمان انقلابی" در خواست تماس در سطح رهبری با سازمان ما را نمود و علی‌رغم مخالفت یکی از رفقا [ناخوانا] تماس برقرار شد. سازمان ما تصمیم گرفت که در صورت پرسش سازمان انقلابی که آیا ما آنها را م-ل می‌دانیم از پاسخگویی طفره رود و چنانچه سؤال مستقیم بود حقیقت را به آنها بازگو نمائیم. پس باز تا تاریخ ۲۷/۱۰/۷۴ سازمان ما "س.ا." را م. ل نمی‌شناخت لذا ادعای بهرام که گویا ما تنها در ۷۵/۱۱/۱۰ این سازمان را غیر م-لامی شناخته‌ایم کذب محض است. در این تماس که گزارشی از آن به سازمان ارائه شد و رفیق بهرام آنرا در نشریه داخلی خویش ذکر کرده است از ایجاد کمیسویی با آن مشخصاتی که بعداً در نامه سازمان انقلابی [ناخوانا] سخنی هم در میان نیست. از آن گذشته این گزارش می‌بایست ابتداء در هیئت مرکزی دو سازمان مطرح می‌شد و نتایج آن در جلسه بعدی به اطلاع می‌رسید. در جلسه هیئت مرکزی راجع به آن بحث شد رفیق بهرام نظر گذشته خود را مبنی بر هم‌آهنگی سیاست دو سازمان از طریق ارگان‌های آنها و بحث و مبادله نظریات از طریق کمیسیون مشترک بار دیگر مطرح می‌نمود. او خواستار آن بود که ما در زمینه‌هایی که

رفیق بهرام توجه کنند به نظر ایشان چون تصمیم سازمان در ۷۵/۱۱/۱۰ در مورد ماهیت این سازمان بر روی کاغذ آمده پس باید نتیجه گرفت که این سازمان قبلاً مارکسیست-لنینیست بوده است.

سازمان ما سازمان انقلابی را قبلاً ضدخلقی ارزیابی می‌کرد و در اواسط سال ۷۴ آنرا خلقی ارزیابی نمود. این ارزیابی جدید سازمان ما هرگز بدان مفهوم نیست که "سازمان انقلابی" مارکسیست-لنینیست است. زیرا بنابراین استدلال جبهه ملی نیز که سازمانی خلقی است، مارکسیست-لنینیست خواهد بود. از اواسط سال ۷۴ تا ۷۵/۱۱/۱۰ بهرام کوشش می‌کرد نظر سازمان از ضدخلقی به خلقی را تا حد مارکسیست-لنینیست ارتقاء دهد، رفقا با آن مخالفت می‌کردند حال اگر در [ناخوانا] نظر اکثریت بر صفحه کاغذ ثبت نشده نمی‌توان نتیجه گرفت که سازمانی ضدخلقی به یکباره مارکسیست-لنینیست شده است. این عبارت بهرام که سازمان ما تنها در ۷۵/۱۱/۱۰ این سازمان را غیر مارکسیست-لنینیست دانسته نادرست است و تازه در اینجا رفیق بهرام به دادن رای ممتنع اکتفاء کرد و امتناع او از دادن نظر قطعی در باره سازمان انقلابی باز همان [ناخوانا] جافتادگی حدود یک خط در نسخه کپی]

پس از اینکه قطعنامه در باره وحدت م-ل‌ها و چگونگی احیاء حزب طبقه کارگر تصویب شد، قرار شد نسخه‌ای از آنرا به سازمان انقلابیون کمونیست بدهیم و با آنها وارد مذاکره شویم و از آنجا که "سازمان انقلابی" را سازمان ما م-لامی نمی‌دانست از دادن این قطعنامه به آنها خودداری شد. پس می‌بینیم که بر خلاف اظهار نظر رفیق بهرام در قبل از ۷۵/۱۱/۱۰ سازمان ما براساس نظریه اکثریت هیئت مرکزی در مورد "س.ا." رفتار می‌کرد. حتی در مور "س.ا." اشکال تا به حدی بود که ما قطعنامه در باره اهمیت برنامه مشترک سازمان‌های اپوزیسیون علیه رژیم شاه را نیز به آنها ندادیم ولی آنرا در اختیار "س.ا.ک." گذاریم چنانچه توافق آنها به عمل آمد آنگاه با مسئولیت مشترک و توافق "جبهه ملی" کار نزدیکی بیش‌تر با

انقلابی آمد و معلوم شد که حق با رفیق بهرام بوده است. اینکه رفیق کامران در مستراح بوده یا مستراح پیش رفیق کامران مزاح خوبی برای انحراف از مسئله اساسی است ولی کسی را قانع نمی‌کند. رفیق بهرام در این جزوه آسمان و ریسمان زیاد به هم بافته تا اصل مسئله را مخدوش کند. سؤال ما اینست آیا سازمان ما با هم‌آهنگی ارگان دو سازمان موافق بوده است. یا خیر. اگر جواب مثبت است کدام مرجع سازمانی این تصمیم را اتخاذ کرده که رفیق بهرام آنرا با "س.ا." در میان گذارده است. چه کسی این نظر را به سازمان انقلابی گفته است؟ و چرا رفیق بهرام در طول تمام جزوه خویش به این مسئله اساساً پاسخی نمی‌دهد؟ و در مورد نامه "سازمان انقلابی" سکوت محض اختیار کرده است. اسناد سازمانی بر علیه چه کسی گواهی می‌دهد.

البته رفیق بهرام در جریان بحث‌های سازمان انقلابی هم از جانب رفقای سازمانی و هم از جانب اعضای هیات مرکزی تحت فشار بود و ناچار بود در برخی موارد آرائی بدهد که نادر و غیر تعیین کننده است. بهرام از آنها سندی بر براءت خویش ساخته است. از جمله پیشنهاد مورخ ۷۶/۲/۲۸ را که در آن می‌آید:

"گزارش جلسه مشورتی دفاعی را رفیق فریبرز داد... پس از ارزیابی از چگونگی برخورد "سازمان انقلابی" به تشکیل کنفدراسیون و هدف این سازمان از تشکیل کنفدراسیون، سازمان ما به این نتیجه رسید که تشکیل کنفدراسیون تا زمانی که اکثریت تامین نیست و خطامشی آن به وسیله ما تامین نمی‌شود منتفی است. پس از تامین اکثریت می‌بایستی برخورد به تشکیل کنفدراسیون ارزیابی و تعیین شود". بهرام در جزوه خود به کلمات خطامشی تکیه کرده است که چنین جلوه دهد که او گویا "س.ا." را م-ل نمی‌دانسته است. رفیق بهرام همین نظر را در باره "س.ا.ک." در رابطه با کار در کنفدراسیون داشت و دارد، علی‌رغم اینکه این سازمان را م-ل می‌شناسد

بعدها در نامه "سازمان انقلابی" آمد با این سازمان کمیسیون مشترکی تشکیل دهیم. بحث سختی در گرفت. رفیق کامران به تمسخر بیان داشت چطور است مقالات ستاره سرخ را هم ما بنویسیم که دیگر اشکالی پدید نیاید. و رفیق بهرام اظهار داشت اشکالی ندارد. رفقای هیئت مرکزی با تشکیل چنین کمییونی مخالفت کردند و قرار شد همکاری در کادر جنبش دانشجویی باقی بماند ولی چنانچه "سازمان انقلابی" نظر ما را در باره چگونگی احیاء حزب خواست ما می‌توانیم برای آنها بازگو نمائیم. نشست دوم ما حتی مطابق گزارشی هم که موجود است منجر به تشکیل چنین کمییونی در سطح هم‌آهنگی کار دو ارگان نگردید و فقط در سطح کار دانشجویی باقی ماند. حال چگونه است که "سازمان انقلابی" به ناگهان آنها از قول [ناخوانا] عین نظریات رفیق بهرام را برای ما می‌نویسد و از تشکیل کمییونی که ما پیشنهاد داده‌ایم سخن می‌راند. آنها می‌نویسند: "...با اینکه اساساً تغییراتی در نظرات طرح شده توسط شما نداده‌ایم، مع‌الوصف اگر هم جایی تغییراتی جزئی داده‌ایم مطمئناً با کمک شما قادریم طی مشورت حضوری آنها را دقیق‌تر نموده و به وحدت برسیم" و سپس ادامه می‌دهند [ناخوانا] با پیشنهاد شما [ناخوانا] با برنامه مشترک توافق داریم". و ادامه می‌دهند "امر وحدت میان دو سازمان ما لاجرم باید طی پروسه‌ای، در جریان مبارزه مشترک و پراتیک قدم به قدم صورت گیرد...."

روشن است که آنچه سازمان انقلابی بیان داشته و آنچه ما به سازمان انقلابی بیان داشته‌ایم از زمین تا آسمان فرق می‌کند. چگونه ممکن است با سازمانی که م-ل نیست ارگان‌های هم‌آهنگ ایجاد کرد. چگونه است که سازمان ما مسئله وحدت میان دو سازمان را مطرح ساخته و چرا در گزارش گزارشگر چنین مسائلی مطرح نبود. رفیق بهرام اتفاقاً در همان هنگام گزارش‌دهی به گزارش اعتراض کرده مدعی شدند ما با کمیسیون دیگری هم موافقت کرده‌ایم، که مورد اختلاف قرار گرفت و مسکوت ماند، تا نامه سازمان

جدیدی را نیز که بوی همکاری آتی با رژیم شاه از آن به مشام می‌رسید بدان اضافه کرد. در اثر اعتراضات و پیشنهادات رفقای سازمانی اشاراتی از برخی مقالات ارگان علیه این دارودسته به چشم می‌خورد و حتی مقاله‌ای نیز علیه آنها به رشته تحریر در آمد. هنگامیکه هیات مرکزی قطعنامه مورخ ۷۶/۱۰/۲۱ را به تصویب رسانید، رفیق بهرام از دادن رای خود داری کرد و تنها به ذکر این توضیح اکتفا نمود: "در صورتی که نظر رفقای هیئت مرکزی در مورد مشی "سازمان انقلابی" درست باشد و "سازمان انقلابی" مشی سازشکارانه‌ای در سطح ایران و جهان در پیش گیرد، این سازمان ضدخلقی است".

توضیح اخیر رفیق بهرام که زیرکانه تنظیم شده بود جای هر گونه تفسیری را باز می‌گذاشت و مظهر اپورتونیسیم بود. هدف از این توضیح در درجه اول ایراد اتهام به رفقای هیات مرکزی بود که گویا مطالب نادرستی را در جلسه منعکس می‌گرداندند و اخبار آنها کذب محض است. هنگامی که یکی از رفقا جزوه "سندی در مبارزه علیه مشی مطرود از جنبش دانشجویی" را به نگارش در آورد و سه هفته قبل از چاپ در اختیار رفیق بهرام قرار داد، ایشان مخالفتی با آن نمودند ولی به محض اینکه این سند که اساساً در جهت تحقق نظر سازمان و علیه این دارو دسته به نگارش آمده بود، منتشر شد، رفیق بهرام علم مخالفت با آنرا برافراشت و مدعی شد که ایراد ما به جمله "کمیتة مرکزی عامل انقیاد ملی است" بی‌جاست و معنی دیگری جز تطهیر کمیتة مرکزی ندارد. نیت از این انتقاد روشن بود. منتقد به این جمله ایراد می‌گرفت تا تمام سند را مورد سؤال قرار دهد و از برائی مبارزه علیه "سازمان انقلابی" بکاهد. برای هیات مرکزی عجیب می‌نمود که چگونه ممکن بود جمله‌ای که بارها در هیات مرکزی مورد بحث قرار گرفته و حتی بر سر ترجمه آن و انتخاب لغت معادل آن به آلمانی حتی رفیق بهرام به اظهار نظر پرداخته و رفقای سازمانی ما ماه‌ها در سمینارها آنرا بر زبان آورده و

و ایرادی به خطامشی او ندارد. لذا این نوع شعبده بازی نمی‌تواند دلیلی بر براءت رفیق بهرام محسوب شود.

"سازمان انقلابی از سال ۷۴ تئوری سه دنیا را پذیرفت و به طور پیگر به دنبال آن روان شد. صحبت‌های کادرهای این سازمان و اوراق بی‌نام و نشان آنها ثابت می‌کند که این سازمان فاقد شرافت و صداقت انقلابی است. از مارکسیسم-لنینیسم دم می‌زند ولی روزیونیسیم را قبول دارد و شفاهی تبلیغ می‌کند. مطابق نظریه رفیق بهرام مارکسیست-لنینیست [ناخوانا] است زیرا سندی تاکنون به دست ما نداده است. حتی رفیق بهرام آنجا هم که "سازمان انقلابی" به ما سند داده از حماقت این سازمان صحبت می‌کند و حماقت او را بهانه‌ای در دست ما می‌بیند. آیا این نشانه تفکر عینی و غیرسویزکتیویستی، همه جانبه و واقعینانه است. "سازمان انقلابی" همان روز که به ما نزدیک شد هودار تئوری سه دنیا بود و مودیانہ آنرا تبلیغ می‌کرد.

همزمان با اختلافات درون هیات مرکزی سازمان [ناخوانا] درهم ادغام کنند. ملغمه‌ای تحت نام حزب بی‌آفرینند به سازمان ما نزدیک شد و توانست کار هیات مرکزی ما را بیش از پیش به نفاق بکشاند. در مذاکرات دو جانبه، سازمان ما هرگز موافق نبود که ما این دارودسته را مارکسیست-لنینیست بنامیم و با آنها کمیسیون دائمی و مشترکی برای هم‌آهنگ کردن کار ارگان‌های دو سازمان به وجود آوریم. رفیق بهرام بر خلاف نظر سازمان به تبعیت از اراده خود برخاست با این نیت که هیات مرکزی را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد. این واقعیتی است که با هیچ تحریفی نمی‌توان آنرا دگرگون جلوه داد و سازمان ما هر آن حاضر است به انتشار آن برای قضاوت عموم مبادرت ورزد.

"سازمان انقلابی" که با تکیه بر نیروی ما جان تازه‌ای کسب کرد و توانست نیروئی برای خویش دست و پا کند، مبارزه با سازمان ما را تشدید کرد، این بار مبارزه او تنها به گذشته حزب توده خلاصه نمی‌شد، بلکه نظرات

استدلال باید در هیات مرکزی وحدتی استوار برای مبارزه علیه این دارودسته موجود بوده باشد و اختلاف تنها بر سر این باشد که چگونه می‌توان این دارودسته را بهتر افشاء کرد. آیا می‌شود به این استدلال مضحک باور کرد؟ آنها مقاله مندرج در اتحاد، ارگان فدراسیون فرانسه را مورد انتقاد قرار داده آنرا اساساً نفی کرده و مدعی می‌شوند که آنها نه با اصل مبارزه با این دارودسته، بلکه با شیوه برخورد مطروحه در مقاله مخالفند. حال این سؤال پیش می‌آید که چرا کسانی که خود شیوه درستی در برخورد به "سازمان انقلابی" داشتند و آنرا بُراتر و کاری‌تر می‌پنداشتند کمر همت بالا نزدند و رهبری این مبارزه را به دست نگرفتند تا از برخورد نادرست ممانعت به عمل آید؟

پس از انتشار "اتحاد" و در خواست‌های رفقای سازمانی که رفیق بهرام آنرا به مسخره خواست "توده‌ها" بیان می‌دارد، جزوه احیاء حزب طبقه کارگر و "دارودسته سازمان انقلابی" از جانب رفیق بهرام برای پیش‌گیری بعدی و توجیه مواضع گذشته به رشته تحریر در آمد. یک چیز در این جزوه جلب نظر می‌کرد:

۱- برای نخستین بار نظر سازمان را مبنی بر مخالفت با تئوری "سه دنیا" به طور رسمی، به وضوح و علنی بیان می‌کرد و این امر نیز مغایر تصمیم سازمان تا آن لحظه بود.

رفیق بهرام به درستی می‌نویسد که این جزوه را برای یکی از رفقای هیات مرکزی قرائت کرد. ولی او نمی‌نویسد که ارجاع این جزوه به تصویب هیات مرکزی از آن جهت بود که انتشار آن با توجه به نکته فوق مغایر تصمیمات هیات مرکزی تا آن لحظه بود و لذا یکی از اعضاء این هیات نمی‌توانست اراده خود را به جای اراده سازمان بگذارد. رفیق بهرام که سازمان توفان را در وجود خود خلاصه می‌کند تصور نادرستی از اجرای موازین سازمانی دارد. رفیق بهرام نمی‌نویسد که در روز قرائت جزوه هنوز بخش آخر آن پایان نیافته بود و جزوه نخوانده و نشنیده را نمی‌شود مورد تأیید قرار داد.

کلیه رفقای هیات مرکزی بدان واقفند به ناگهان به عاملی برای تطهیر کمیته مرکزی بدل شده است؟ بیش‌تر به نظر می‌رسد که بهانه قرار دادن یک جمله برای به زیر سؤال کشیدن یک سند هدف تطهیر "سازمان انقلابی" را در بر دارد.

با جدائی ما از "سازمان انقلابی" و تشدید مبارزات درخواست‌های رفقای سازمانی نیز برای مبارزه علیه این دارو دسته افزایش یافت. رفقا این درخواست‌ها را چه در نامه‌های خویش و چه در طی صحبت‌های حضوری مطرح می‌کردند. پر واضح بود که در درجه اول مسئول تبلیغات و انتشارات سازمان، شخص رفیق بهرام مورد خطاب قرار می‌گرفت و رفقا طالب آن بودند که ایشان لطف کرده، دستی بر کاغذ برند و به افشاء سازمان مذکور بپردازند. رفیق بهرام به این بهانه که رفقای دیگر این وظیفه را به عهده بگیرند و حتی پیشنهاد آنرا به هیات مرکزی ارائه دادند با شیوه‌های پارلمانی از زیر بار مبارزه با "سازمان انقلابی" شانه خالی می‌کردند. رفیق بهرام مدعی است که او همواره هوادار این مبارزه بوده است و پیشنهاد آنرا نیز در هیات مرکزی طرح کرده و از رفقا خ (خرسند) و س (سنجر) خواسته که در این زمینه به نگارش مقالاتی مبادرت ورزند. رفیق بهرام که مخالف "کلک" (بخوانید تاکتیک) است خود تاکتیک پارلمانی جالبی به کار می‌برد و با ارائه پیشنهاد بدون پشتوانه از زیر بار مبارزه علیه "سازمان انقلابی" طفره می‌رفت زیرا او به خوبی می‌دانست که همه رفقای هیات مرکزی دارای آن توانائی نیستند که بتوانند افکار خود را بر قلم آورند و آنرا تنظیم کنند. او به خوبی می‌دانست که همه اعضای هیات مرکزی نویسندگان خوبی نیستند و اصولاً لازم نیست استعداد نویسندگی شرط پذیرش در هیات مرکزی باشد و لذا پیشنهاد او، پیشنهاد بدون پشتوانه، برای انجام مانور بود تا از زیر بار این مبارزه شانه خالی کند. آنها امروز مدعی می‌شوند که اختلاف ما نه بر سر مبارزه با "سازمان انقلابی" بلکه بر سر شیوه این مبارزه بوده است. با این

توفان را به زائده سازمان انقلابی بدل کند اینبار با پرچم مخالفت با "سازمان انقلابی" به میدان می‌آید و در عرض یک ماه ۱۸۰ درجه تغییر جهت می‌دهد!؟

فرض کنیم این اتهام بهرام که هیات مرکزی نمی‌خواهد جزوه را منتشر کند درست باشد. آنگاه وظیفه رفیق بهرام تنها انتشار بخش ناچیزی از جزوه که در آن به ماهیت سازمان انقلابی اشاره نمی‌شود نیست، بلکه انتشار کلیه قسمت‌های جزوه است. ممکن است بهرام به دروغ مدعی شود که او فاقد اصل جزوه بوده و لذا نمی‌توانسته بخش‌های دیگر را منتشر کند. آنگاه باید پرسید که چرا ایشان به حافظه خود مراجعه نکرده و جزوه را که عنوان‌های آن روشن است مجدداً به رشته تحریر در نیاورده است. آیا می‌شود این عنوان‌ها را فراموش کرد؟ "آیا سازمان توفان سازمان طبقه کارگر ایران است؟"، "سازمان توفان و احیاء حزب طبقه کارگر"، "چرا سازمان توفان به تنهایی احیاء حزب طبقه کارگر را دنبال می‌کند"، "آیا "سازمان انقلابی" سازمانی مارکسیست- لنینیست است؟"، "آیا به "سازمان انقلابی" می‌توان اعتماد سیاسی داشت؟"، "سازمان انقلابی فاقد صداقت انقلابی است".

ممکن است ادعا کند که ممکن بود هیات مرکزی به چاپ جزوه مبادرت می‌ورزید و آنگاه دو جزوه با دو متن منتشر می‌شد. آنوقت باید گفت پس تردید شما مبنی بر عدم انتشار جزوه از جانب هیات مرکزی بی مورد بوده است. حال بهرام پس از این تناقض‌گویی‌ها باید به سؤالات زیر پاسخ دهد. چگونه می‌شود که از مجموعه جزوه علیه سازمان انقلابی تنها بخش وسط آن که در نسخه اصلی حتی به صورت فصل جداگانه‌ای نیز نوشته نشده، بلکه از وسط صفحه ۱۱ در دنبال سایر جملات قبلی که در حمله به سازمان انقلابی است آمده، در اختیار شما بوده و بخش اول و آخر جزوه غیب شده است.

در ۷۷/۵/۳۰ متن کامل جزوه در اختیار هیات مرکزی قرار گرفت. سازمان حاضر بود نسخه‌ای از این جزوه را در اختیار بهرام قرار دهد ولی او آنرا نپذیرفت و بیان کرد چنانچه رفقا تغییراتی در متن دادند که مفهوم را تغییر داد لطفاً نسخه‌ای از آنرا در اختیار من قرار دهند و چنانچه این تغییرات در حد تغییر لغات که ناشی از اختلاف سلیقه است باقی ماند آنگاه احتیاجی به آن ندارند زیرا پس از چاپ می‌توانند نسخه‌ای از آنرا داشته باشند.

برای هیات مرکزی روشن بود که رفیق بهرام مسلماً نسخه‌ای از این جزوه را در دست دارد زیرا رفیقی که از تمام صورتجلسات و نامه‌های خود و رفیق قاسمی و سایرین با ولع خاصی نسخه‌برداری می‌کرد امکان نداشت مطلبی را که بر سر آن در غالب جلسات هیات مرکزی بحث در می‌گرفت، بدون دارا بودن نسخه دیگری در اختیار هیات مرکزی بگذارد.

هیات مرکزی سازمان پس از جرح و تعدیل مواردی که مغایر نظر سازمان بود و یا سازمان تصمیم به انتشار آنها تا آن لحظه نداشت، آنرا برای تایپ و چاپ در اختیار رفقای مونیخ قرار داد. به دستور رفیق بهرام که محرمانه روابطی با برخی رفقا برقرار کرده بود از تایپ این جزوه و چاپ آن جلوگیری شد و علی‌رغم اینکه سازمان انتشار آنرا در ارگان اعلام کرده بود و به روشنی تصمیم‌اش برای انتشار آن روشن بود، موفق نشد آنرا زودتر منتشر کند و این عده توانستند باز به عوام‌فریبی خود برای چندی ادامه دهند و به تشمت افکار کمک رسانند.

رفیق بهرام که تا ۷۷/۵/۲۵ هنوز هیات مرکزی را به نام هیات مرکزی قبول داشت و در نامه خود به عنصر اخراجی نیز به این واقعیت اعتراف کرده به ناگهان ادعا می‌کند که به علت فاقد بودن نسخه اصلی جزوه تنها به انتشار بخشی از آن مبادرت ورزیده است زیرا او بدان نتیجه رسیده که هیات مرکزی نمی‌خواهد!!؟ به انتشار جزوه مبادرت ورزد. رفیق بهرام که تا دیروز برای وحدت با "سازمان انقلابی" سر و دست می‌شکاند و قصد داشت سازمان

مطمئنیم داشته‌اید، در آن صورت چرا تمام مطالب را در حمله به "سازمان انقلابی" درج نکرده‌اید و یا نداشته‌اید که ما باور نداریم، و لذا باید به حافظه خود مراجعه کرده باشید، آنگاه ما می‌پرسیم چگونه امکان دارد توضیحاتی را که شما در چند صفحه در مورد "ایران مظهر استعمار جمعی" داده‌اید و "سازمان انقلابی" را هوادار شاه معرفی نموده‌اید به ناگهان تنها در یک جمله خلاصه کنید؟ آیا این فراموشکاری عظیم سزاوار شما هست؟ پس باز در این مورد نیز دچار تناقض می‌شوید.

چرا شما با شیوه توطئه‌گرانه از چاپ جزوه فوق به دست‌یابی خود جلو گرفتید؟ مگر انتشار سریع آن مورد علاقه شما نبود؟
در خاتمه تذکر نکته دیگری نیز لازم است.

پس از اینکه سازمان ما، سازمان انقلابی را ضد خلقی ارزیابی کرد (در طی قطعنامه‌ای)، برخی از رفقای هیئت مرکزی به تبلیغ آن در خارج دست زدند. این تبلیغات در ابتداء در رفقای ما ایجاد سردرگمی نمود و چنین به نظر آمد که گویا سازمان ما دنباله‌رو کنفدراسیون است. برای غلبه بر این امر رفیق خرسند چندین بار پیشنهاد کرد تا این قطعنامه به اطلاع سازمان برسد. چون صحبت‌های او شفاهی بود کسی به حرف او وقتی ننهاد. تا اینکه سر انجام در تاریخ ۷۷/۳/۱۸ پیشنهادی کتبی تقدیم هیئت مرکزی کرد مبنی بر اینکه تصمیم ه. م. در مورد مشی "س. ا." به درون سازمان ابلاغ شود. موافقین سنجر، خرسند، فرامرز، کامران، فریبرز و ممتنع رفیق هوشنگ بود. رفیق بهرام نیز توضیح داد که نظر خود را کتباً خواهد نوشت و ضمیمه صورت جلسه خواهد کرد که تا امروز به دست هیئت مرکزی نرسیده است. تا زمانی که هیئت سه نفره موجود بود این بخشنامه پخش نشد.

اکنون سازمان انقلابی در مقابل ماست. کوچک‌ترین تغییری حداقل از نظر ظاهری در ارگان او به چشم نمی‌خورد. سیاست او نیز ظاهراً همان سیاست قدیمی است. از م- ل زیاد صحبت می‌کند و خود را طرفدار اندیشه

چگونه ممکن است که در همین بخشی که در اختیار شما بوده حملات به "سازمان انقلابی" تخفیف داده شده و کلماتی نظیر "ورق پاره" به "نشریه" بدل شده است؟

چگونه ممکن است که در همین بخش که مدعی هستید در اختیار شما بوده مواردی که مربوط به اهمیت مرکزیت در دوران مخفی است و یا خواست برگزاری کنفرانس در دوران مخفی را خواست محمدرضا شاه معرفی کرده حذف کرده‌اید؟ اگر برگزاری کنفرانس در دوره فعالیت مخفی حزب توده خواست پلیس محمدرضا شاه بوده، برگزاری کنفرانس در دوران فعالیت مخفی سازمان توفان نیز دارای همان نتایج است، چرا به ناگهان این جملات از متن خط می‌خورد؟

ممکن است مدعی شوید که شما متن این بخش را هم در اختیار نداشته‌اید و تنها با استفاده از جملات و کلمات پراکنده‌ای که در اختیار داشته‌اید آنرا مجدداً تنظیم کرده‌اید و لذا در حذف این جملات قصد خاصی در میان نبوده آنگاه این سؤال را پاسخ دهید که چرا حتی کلمات شما به جز موارد نادر و استثنائی که برای رد گم کرده عوض شده با متن اصلی کاملاً منطبق است؟ البته شما با زیرکی خاصی برخی پاراگراف‌ها را پس و پیش کرده‌اید، ولی وجود کلمات یکسان و مشابه و جملات همانند ماهیت این تاکتیک را هم بر ملا می‌کند. پس می‌بینید که حاشا فایده‌ای ندارد.

ممکن است مدعی شوید که شما دارای حافظه و هوش سرشارید و همه مطالب را در مغز خود داشته‌اید، آنگاه این سؤال پیش می‌آید که چرا در مورد سازمان انقلابی به تحجر فکری دچار می‌شوید و آن بخش‌ها را از خاطر می‌برید؟ می‌بینیم که هر طور مطلب را بچرخانیم به ضرر شما می‌گردد و جز این نمی‌تواند باشد. به شما در مورد یک مطلب دیگر هم که مربوط به بخش وسط مقاله شما نمی‌شود و بر عکس به بخش اول مقاله مربوط است اظهار نظر کرده‌اید، دو حالت پیش می‌آید یا شما اصل نسخه را داشته‌اید که ما

آهنگان طبقه کارگر، و هر شکل مبارزه که تشکل حزبی را ندیده بگیرد و به آن صدمه برساند ناقض محتوی است، بنابراین مردود و محکوم است. لنین در باره حزب سوسیال دموکرات روسیه می‌گوید: که پس از آنکه این حزب به عنوان حزب سرتاسری روسیه به وجود آمد باید ارتباط جدیدی مبتنی بر "آئین نامه رسمی" حزب در بین اعضایش به وجود آید. لنین با توجه به بدگمانی‌ها و سوءتفاهمات متصوره بین اعضا حزب می‌گوید که در چنین حزبی "من موظفم که" برای اظهار "بی‌اعتمادی [ناخوانا] عملی ساختن نظریات و منویاتی که از این بی‌اعتمادی ناشی می‌شود از همان راهی که رسماً تحریر شده است اقدام کنم". (جلد ۷ صفحه ۳۶۲) و اضافه می‌کند که "وقتی من عضو حزب شدم حق ندارم فقط به بی‌اعتمادی مبهم خود استناد جویم، زیرا که این گونه استناد راه را به روی هرگونه خودسری و هرگونه خودکامی محفل‌بازی‌های سابق باز می‌کند". (جلد ۷ صفحه ۳۶۳). این گفتار لنین در باره کلیه احزاب مارکسیستی و کلیه اعضا آنها صادق است.

از این مثال‌ها و توضیحات مسلماً به این نتیجه باید رسید که برخلاف نظر برخی از رفقا شکل مبارزه حزبی نیز، علاوه بر محتوی آن، حائز اهمیت فراوانی است و تاثیر بزرگ و گاهی قطعی در محتوی مبارزه می‌تواند داشته باشد. لنین می‌گوید: "به طور کلی خود مبارزه ناگزیر است اما مبارزه داریم و مبارزه، آن چنان شیوه‌های مبارزه‌ای هست که کاملاً غیرعادی است و در حزبی که کم و بیش قابلیت حیات دارد جائز به شمار نمی‌آید". (نطق در شورای حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در ۱۵ ژانویه ۱۹۰۴). لنین در این نطق خود تاکید می‌کند که شورای حزب باید قطعنامه‌ای صادر کند که هدفش عبارت باشد از برانداختن، محکوم کردن آن شکل از مبارزات که توسل به آنها در درون حزب جائز نیست.

[ناخوانا].. [ناخوانا].. را قبول داشت [ناخوانا].. پیشنهاد او را رد کرد و ترکیب لنین، پلخانف، مارتف را پذیرفت. او در این هیئت شرکت نکرد. پس

مائوتسه‌دون می‌داند. از مشی تشکیلاتی او نیز بی‌خبریم همانگونه که از مشی تشکیلاتی "س. ا. ک." بی‌خبریم و علی‌رغم این او را م. ل. خواندیم. حال این سؤال مطرح است که رفیق بهرام از کجا فهمیده که این سازمان دیگر م. ل. نیست. در "ملاک‌های عینی" این رفیق چه تغییری حاصل آمده است. مبارزه با تز وحدت با "سازمان انقلابی" مبارزه بین دوشمی ایدئولوژیک-سیاسی است و با هیچ سفسطه‌ای نمی‌شود آنرا پنهان کرد.

"مبارزه اقتصادی یکی از شکل‌های مبارزه برون حزبی بر علیه طبقات استثمارگر است ولی اتخاذ چنین شکلی برای مبارزه درون حزبی - حزب طبقه کارگر که همه اعضا آن به خاطر بر انداختن استثمار مبارزه می‌کنند - نمی‌تواند محلی داشته باشد. لنین در سال ۱۹۰۴ عمل آن عده از اعضا حزب سوسیال دموکرات روسیه را که به منظور مبارزه با ارگان کمیته مرکزی از کمک به صندوق حزب و پرداخت حق عضویت خودداری می‌ورزیدند مورد نکوهش قرار داده مبارزه آنها را مبارزه "غیر جائز" می‌شمارد.

مثال دیگر: امتناع از کار و ابستروکسیون یکی از شکل‌های مبارزه برون‌حزبی و پارلمانی است و استفاده از آن در درون حزب به کلی غیر جایز است. لنین در ۱۹۰۴ در باره مارتف و طرفدارانش که پس از کنگره دوم حزب به این شیوه از مبارزه دست زده بودند می‌گوید: "امتناع مارتف از شرکت در ردآکسیون (هیئت تحریریه)، امتناع او و سایر ادبای حزب ما از همکاری، امتناع یک عده از افراد از کار در کمیته مرکزی، پروپاگاندا فکر بایکوت و یا مقاومت منفی، کلیه آنها مسلماً علی‌رغم اراده مارتف و دوستانش به انشعاب حزب منجر خواهد شد". (یک گام به پیش دو گام به پس - جلد ۷ صفحه ۳۲۳).

مثال دیگر: هر مبارزه حزبی باید از مجرای ارگانسم حزبی صورت گیرد، از طریق حوزه‌ها، کنفرانس‌ها، پلنوم‌ها و کنگره‌ها. زیرا که محتوی حزب مارکسیستی-لنینیستی عبارتست از تشکل ایدئولوژیک و سازمانی پیش

مبارزه اصولی درون حزبی در چارچوب موازین تشکیلاتی و احتراز اکید از شیوه‌های ناسالم مبارزه مانند شیوه‌های گروهی".

"رفیق بهرام در نشریه مسائل حزبی تحت عنوان "مبرم ترین وظیفه حزب ما تامین وحدت حزب توده ایران و لزوم وحدت مجدد صفوف آن مقاله‌ای تنظیم کرد که تناقض اظهار نظرات بخشی از این مقاله را از نظر رفقا می‌گذاریم:

"برای مقابله با این دشمن یک سازمان متشکل یکپارچه لازم است که در آن از صدر تا ذیل وحدت کامل و انضباط آهنین حکمفرما باشد. وحدت اراده و عمل تنها ضامن پیروزی پرولتاریا و پیشاهنگ آن است. نیروی حزب در تحقق اصل سانترالیسم دموکراتیک، در طرد هرگونه فعالیت فراکسیونی و پرهیز از هرگونه تمایلات گروهی است. نمونه‌های تشتت فکری، مظاهر فعالیت‌های فراکسیونی، تمایلات گروهی، عدم مراعات اصل سانترالیسم دموکراتیک، عدم مراعات اصل تبعیت اقلیت از اکثریت که در حزب ما به چشم می‌خورد وحدت حزب ما را برهم می‌زند و آنرا در برابر دشمنی که از هر سو به حزب ما وحشیانه حمله می‌کند ضعیف و ناتوان می‌سازد.

وحدت حزب در وحدت ایدئولوژی (برنامه و تاکتیک) و وحدت سازمانی یا به عبارت دیگر در وحدت اراده و عمل است. وحدت در مسائل برنامه و تاکتیک شرط لازم برای وحدت حزب و تمرکز سازمان حزبی است ولی این وحدت به تنهایی کافی برای تامین وحدت حزب نیست. برای تمرکز کار سازمانی یعنی وحدت عمل وحدت سازمانی نیز ضروری است. وحدت سازمانی بدون قبول اساسنامه حزبی، بدون تبعیت اقلیت از اکثریت، بدون تابعیت جزء از کل امکان ندارد.

در صفوف حزب ما وحدت ایدئولوژیک برقرار است. جهان‌بینی مارکسیستی-لنینیستی جهان‌بینی حزب ما را تشکیل می‌دهد، در اصول

آنکس که [ناخوانا] به سازمان ما حمله می‌کند رفیق بهرام است و نه کس دیگری. رفیق بهرام در جلسه ۱ سپتامبر ۷۶ در برلین رسماً اعلام کرد قادر نیست با رفقا ستجر، کامران کار کند. او بارها در جلسه هیئت مرکزی اعلام کرد که از نظریات خودش دفاع خواهد کرد. امروز که در رهبری حزب توده ایران قرار داشت نظر دیگری ابراز می‌داشت. در مجله حزبی تحت عنوان "[ناخوانا] و شیوه‌های نادرست" چنین می‌آید:

۴- در بعضی از واحدهای حزبی برخی از رفقا در اثر خستگی از تشنجات ناشی از مبارزات غیر اصولی به جای آنکه با تکیه بر مقررات حزب و قطعنامه‌ها و توصیه‌های پلنوم‌ها و هیئت اجراییه در رفع علل تشنجات بکوشند، پیشنهاد می‌نمایند که در ترکیب حوزه تجدید نظر به عمل آید. رفیقی در انتقاد از وضع حوزه‌ای که عضو آنست چنین می‌گوید: "اولین ایراد حوزه در ترکیب حوزه است، زیرا حوزه غیرمتجانسی است چه از نظر سطح معلومات و چه از جهت سوابق مبارزه و غیره". و پیشنهاد می‌نماید که حوزه به دو قسمت تقسیم شود. نظری به اساسنامه حزب غیراصولی بودن این پیشنهاد را روشن می‌سازد. این رفقا باید بدانند که هیچ‌گونه وجه تجانسی بالاتر از عضویت حزب وجود ندارد و میدان دادن به تقسیم رفقای حزبی به افراد "متجانس" و "غیرمتجانس" خود میدان دادن به روحیه‌های مطرود و مذموم گروهی است. همان طور که در تزه‌های تشکیلاتی هیئت اجراییه ذکر شده است باید توجه داشت که:

"وحدت در درجه اول به معنای اجراء بی‌خداشه کلیه موازین حزبی، مراعات اصل لینی مرکزی دموکراتیک یعنی مراعات انضباط یکسان در صدر و ذیل، تبعیت اقلیت از اکثریت در عمل، تبعیت ارگان‌های مادون از مافوق و مراعات صمیمانه موازین دموکراسی حزبی است. وحدت یعنی اجراء

نیروی حزب مصروف تضادهای درونی گردد و شرایط دشواری برای کار حزبی به وجود آید.

آیا ادامه این وضع که امکان مقابله با دشمن را از ما می‌گیرد و فرصت‌های گرانبھائی را از کف ما می‌ریاید در جهت خواست و تمایلات دشمنان نهضت نیست؟ یکی از تاکتیک‌های دشمن در مبارزه با حزب ما برهم زدن وحدت حزب و ایجاد تفرقه در صفوف آن است. آیا ما با ادامه تفرقه کنونی و تشدید آن به تحقق تاکتیک دشمن کمک نمی‌کنیم؟ بدون شک پاسخ این سؤال‌ها مثبت است؟

شک نیست که دوری از صحنه مبارزه، بریدگی از توده‌های وسیع مردم یکی از عوامل مهم بروز این پدیده‌های ناسالم است. در چنین محیطی غالب اوقات، مسائل، نه در ارتباط با واقعیت، بلکه به طور انتزاعی مطرح می‌شوند و همین مسائل انتزاعی که به تصور ما احیاء سریع حزب و اعتلاء نهضت وابسته به حل آنهاست بحران داخلی را تشدید و پراکندگی را عمیق‌تر می‌کند. حزب ما یکی از لحظات دشوار حیات خود را می‌پیماید و بدون تردید دیر یا زود بر آن غلبه خواهد کرد ولی لحظه تاریخی که کشور ما اکنون در آن قرار دارد، عدم رضایت شدید مردم ایران از وضع موجود در کشور و آمادگی آنها برای مبارزه متشکل، نفوذ معنوی حزب توده ایران در میان توده‌های وسیع خلق‌های کشور ما وظایف سنگینی را بر دوش حزب ما، بر دوش افراد آن که باید پیوسته در صفوف نخستین جنبش نجات بخش ملی به مبارزه بپردازند می‌گذارد.

تمام کوشش ما باید در راه تامین و تحکیم وحدت حزب مصروف گردد. البته این امری نیست که ظرف امروز و فردا با یک عمل معجزه‌آسا تحقق پذیرد. بهترین راه نیل بدین منظور پیروی از اصول و موازین حزبی است. البته این به آن معنی نیست که از مبارزه درون حزبی باید چشم پوشید مبارزه درون حزبی سرچشمه تکامل و پیشرفت حزب است. این به این معنی است

برنامه حزب اختلاف حادی نیست. بر اختلاف نظرهایی که بر سر برخی از مسائل تاکتیکی روی دهد در همه حال می‌توان غلبه کرد.

وحدت سازمانی بر عکس در برخی از سازمان‌های ما جای خود را به پراکندگی و افتراق سازمانی واگذارده است. بعضی از سازمان‌ها به صورت واحدهای مستقلی در آمده‌اند که با یکدیگر وارد مذاکره می‌شوند توافق‌هایی می‌کنند، گروه‌هایی علیه مخالفین خود بیانیه صادر می‌کنند و در زیر آن امضاء جمع آوری نموده پخش می‌کنند، روابط دوستی و خانوادگی جای مناسبات حزبی را گرفته است. در برخی از سازمان‌های حزبی علاوه بر اختلافات عمومی و کلی سوءتفاهمات "محلی" نیز به وجود آمده که حل و رفع اختلافات مذکور را دشوارتر ساخته است.

پاره‌ای از رفقا توجه ندارند که منافع و نظریات شخصی پیوسته باید تابع منافع و تصمیمات حزب باشد و هنگامی که میان این دو تضادی پدید آید منافع و تصمیمات حزب باید مافوق منافع خصوصی قرار گیرد و منافع خصوصی فدای منافع حزب گردد.

"اصل مارکسیستی حکم می‌کند که منافع شخصی باید تابع منافع حزب، منافع جزء تابع منافع کل، منافع موقتی و گذرا تابع منافع طویل‌المدت و منافع یک ملت تابع منافع جهان به عنوان یک واحد باشد". عدم مراعات این اصل مارکسیستی موجب می‌شود که پدیده‌های ناسالمی مانند مشاجرات لفظی غیراصولی، گروه‌بازی یا تمایلات گروهی در حزب بروز کند، فلان واحد سازمانی خود را جزء مستقلی پندارد و از تابعیت از مرکز حزب سرباز زند، مناسبات حزبی جای خود را به مناسبات دوستی، همشهری‌گری و خانوادگی واگذارد، به طور غیراصولی و بر خلاف مقررات حزبی علیه اشخاص حملاتی صورت گیرد و... همه اینها موجب می‌شود که اختلافات تازه‌ای بر سیاهه اختلافات موجود بیفزاید، وحدت حزب در هر قدم و در هر لحظه سست شود،

ظاهراً در باره "مسائل کلی" و "چاره بحران کنونی" بحث می‌کنند ولی در همان حال دقیق‌ترین اطلاعات را در باره کار حزب در محلی که اقامت دارند و حتی هرگونه اطلاعاتی که بازهم به همین وسیله از اطراف و اکناف به دست آورده‌اند، با هم در میان می‌گذارند. تردیدی نیست که چنین ارتباطی هم ناقض اصل رازداری است و هم نوعی کار گروهی به شمار می‌رود. برخی از رفقا وقتی با این تذکر مواجه می‌شوند که چرا مطالبی را که نباید انتشار داد به دیگری می‌گوئید، جواب می‌دهند: "ای بابا، این را همه می‌دانند!" غافل از اینکه این "همه دانستن‌ها" از آنجا ناشی می‌شود که بعضی‌ها به رعایت اصل رازداری پایبند نیستند. در حالیکه اگر هر رفیقی به شعار "بیش از آنچه لازم است نباید گفت و کنجکاوی بیهوده نباید کرد" عمل کند، هرگز هیچ خبری همه‌گیر نخواهد شد.

عده‌ای هم هستند که فقط با "محارم" درد دل می‌کنند و نتیجه این "محرم بازی" گاه داستان خاله زنک‌ها را به یاد می‌آورد که مطلبی را که کسی جز خودشان نباید بدانند به نزدیک‌ترین دوست و محرم خود می‌گویند و بعد به او می‌سپارند که "نزد خودش بماند!" رفیق دومی هم بدیهی است دوست نزدیکی دارد و او هم همین توصیه را تکرار می‌کند. نتیجه اینکه همه از یک راز حزبی آگاهند بدون اینکه به روی دهم بیاورند. در همان حال باید دانست اگر کسانی باشند که به طور منظم و مداوم یکدیگر را از تمام جریاناتی که می‌دانند مطلع سازند، کارشان جز کار گروهی تعبیر دیگری ندارد.

پاره‌ای از رفقا هم از راز فقط "رازهای بزرگ" را می‌فهمند. به نظر آنها فاش کردن کارهای غیر مهم که لطمه‌ای به حزب نمی‌زند، "اشکالی ندارد و" سخت نباید گرفت!". در این مورد اولاً باید فهمید ملاک برای تشخیص مطلب مهم از غیر مهم چیست و تعیین آن با کیست؟ از کجا معلوم است که مطالبی که به نظر رفیقی پیش پا افتاده می‌آید، واقعا مهم نباشد؟ ثانیاً باید

که مبارزه درون حزبی باید با مراعات اصول حزبی و هدفش تحکیم وحدت و بهبود وضع حزب باشد.

وحدت صفوف حزب شرط اساسی وحدت خلق علیه امپریالیسم و دشمنان داخلی میهن و نیل به پیروزی قطعی است. حزب ما با تجربه ۱۷ ساله خود می‌تواند مجهزتر و با شرایط بهتری توده‌های مردم را متحد ساخته و آنها را به سوی پیروزی نهائی رهبری کند. فقط حزب یکپارچه هسته چنین وحدت توده‌های مردم است.

از این جهت هیئت اجرائیه حزب توده ایران وظیفه خود می‌داند که تمام نیروی خویش را در درجه اول مصروف توسعه و تحکیم جنبش وحدت در داخل حزب گرداند.

هیوا

راز داری و کار گروهی

"راز داری در حزب - آنهم در یک حزب مخفی - یکی از اصول بدیهی است ولی متأسفانه از طرف بعضی از رفقای حزبی نقض می‌شود. بی بند و باری در زمینه رازداری در میان عده‌ای از رفقای حزبی آنقدر رواج یافته و به حدی عادی شده که واقعاً حیرت‌انگیز است و در حزب ما سابقه ندارد. در حالی که رعایت اصل رازداری در شرایط کنونی حزب ما به خصوص از آن جهت حائز اهمیت است که نقض آن اگر مداوم باشد خواه ناخواه و آگاهانه یا ناآگاهانه به شکلی از اشکال کار گروهی تبدیل می‌شود. زمانی در حزب ما این شعار داده می‌شد که "به هر کس بیش از آن اندازه که لازم باشد

نباید گفت، در باره هیچ کار حزبی کنجکاوی نباید کرد". ولی اکنون با اینکه رسماً این شعار همچنان به جای خود باقیست ولی عملاً از طرف بعضی از رفقا بدان پشت پا زده شده است. برای بیان علت این وضع بی بند و بار این رفقا توجیه جالبی هم دارند: عده‌ای از رفقا که با هم ارتباط نام‌های دارند،

در این استدلال آخرین هسته صحیحی وجود دارد. تردیدی نیست که اعضای دستگاه رهبری در رعایت اصل رازداری وظیفه درجه اول و خطیری را بر عهده دارند و باید برای افراد ساده حزب نمونه و سرمشق باشند. باید تصدیق کرد که متأسفانه دستگاه رهبری حزب در مجموع خود از این خطا مصون نبوده و هنوز هم نیست. بدینجهت دستگاه رهبری در این زمینه نیز باید از خود انتقاد کند و اعضای خود را به رعایت اکید رازداری موظف سازد و با توجه به مسئولیت سنگینی که دارد، متخلف را طبق مقررات حزبی مجازات کند. ولی صرفنظر از این نکته صحیح، اعضای حزب هم در این زمینه وظائفی دارند و نمی‌توانند و نباید رعایت اصل رازداری را به رعایت آن از طرف دستگاه رهبری موکول سازند. در رعایت اصول و موازین حزبی خاص و عام وجود ندارد. اگر درست است که باید رازدار بود، بنابراین هر فردی به نوبه خود و در حیطه کار خویش باید در رعایت این اصل بکوشد و بر ضد نقض آن - مانند نقض هر اصل دیگری در حزب - مبارزه کند. وظیفه هر رفیق حزبی نه فقط اینست که راز حزبی را به هر قیمتی که هست حفظ کند بلکه در مورد آن راز حزبی که از طرف حزب به او سپرده نمی‌شود کنجکاو روی ندارد. متأسفانه برخی از رفقای حزبی بدون توجه به این امر با طرح موضوعات مختلفه در نزد کادرها و اعضاء کمیته مرکزی و به کار بردن شیوه‌های خاصی می‌کوشند که قرائن و امارات گوناگون برای دانستن این یا آن نکته محرمانه به دست آورند. بدیهی است که ترک چنین روش‌هایی به بهبود وضع رازداری در حزب ما کمک شایانی خواهد کرد."

[ناخوانا] اما ضعف و نقض نمی‌تواند دلیل نفی ماهیت [ناخوانا]

حال ما رفقا را به فاکت‌های بیش‌تری در این زمینه مراجعه می‌دهیم:

دانست هر مطلبی، هر قدر کوچک و بی‌اهمیت باشد، تا آنجا که مربوط به دیگری و در صلاحیت وی نیست نباید بازگو شود، زیرا چه بسا همین مطلب پیش پا افتاده و "رازهای کوچک" وقتی با هم جمع شوند راز بزرگی را فاش کنند. بنابراین صحبت بر سر رعایت اصل رازداری در حزب است نه بزرگ و کوچک و یا مهم و غیر مهم بودن آن.

برخی دیگر وقتی با مسئله رعایت اصل رازداری مواجه می‌شوند، می‌گویند: "ای آقا! خانه از پای‌بست ویران است". یعنی بدین ترتیب باید به تدریج پا روی تمام اصول حزبی گذاشت و رعایت ساده‌ترین اصول را موکول به ساختن "پای‌بست جدید" کرد. در حالی که رعایت اصول و مقرراتی که از مجموعه آنها ساختمان حزب به وجود می‌آید، به هیچوجه با ساختن پای‌بست نوین منافات ندارد. حتی بر عکس رعایت اصول و موازین جداگانه حزبی است که به تدریج و "اصولاً"، "رعایت اصول" را در حزب ما باب خواهد کرد و بدون تردید به ساختن پای‌بست نوین کمک بیش‌تری خواهد نمود.

بعضی از رفقا هم صرفاً به خاطر خودنمائی و تظاهر، اصل رازداری را زیر پای می‌گذارند و برای اینکه نشان دهند گویا آنها "اشخاص مهمی!" هستند، سر صحبت را پیش این و آن باز می‌کنند. عده‌ای هم اخلاقاً بی بند و بار و ولنگارند. لازم به توضیح نیست که این هر دو روش صرف نظر از لطمه‌ای که به کار حزب می‌زند تا چه حد از نظر اخلاق اجتماعی و حزبی برای یک رفیق زشت و زنده است.

و بالاخره گروهی دیگر از رفقا طبق عادت جاری کنونی، که همه چیز را به گردن دستگاه رهبری می‌اندازند، عدم رعایت رازداری را هم نتیجه کار دستگاه رهبری می‌دانند و معتقدند در حالی که فلان عضو دستگاه رهبری، بحث‌ها و تصمیمات کمیته مرکزی را از روی بی بند و باری بازگو می‌کند، و یا از راه "محارم" پخش می‌نماید، دیگر نباید انتظار داشت راز پنهان بماند و یا افراد ساده به راز داری پایبند باشند.

از دستورهای حزبی و روش استقلال طلبانه برخی از رهبران سازمان جوانان و چپ‌روی‌های پی در پی که منجر به برکناری شرمینی می‌شود تشکیل می‌دهد. برکناری شرمینی و برگماری رفیق متقی اختلافات با سازمان جوانان را حل نکرد. شرمینی با وجود تسلیم ظاهری به تصمیم هیات اجرائیه کماکان به دخالت‌ها و تحریکات خود در سازمان جوانان ادامه داد....

مسافرت رفقای سه گانه (قاسمی، فروتن و بقراطی) و عدم مراجعت این رفقا و نیامدن شرمینی به مسافرت نه تنها به حل اختلافات کمکی نکرد، به عکس خود منشاء بروز اختلافات تازه‌ای گردید!"

(از گزارش کمیته مرکزی به پلنوم)

۱- بررسی اسناد و مدارک موجود و صورتجلسات کمیته مرکزی نشان می‌دهد که در داخل کمیته مرکزی در مسائل سیاسی و ایدئولوژیک مرزبندی معینی وجود نداشته است و افراد وابسته به جهات اختلاف در برخورد با اینگونه مسائل مواضع متغیری داشته و اکثراً به تصمیمات واحدی رسیده‌اند.

۲- بررسی موارد مشخص نشان می‌دهد که اختلافات در رهبری حزب ما به طور عمده به نحوی از انحاء با حفظ با اشغال مواضع مهم رهبری ارتباط داشته است.

۳- دلایلی که طرفین اختلاف مبنی بر وجود گروه مسلط از طرفی و اپوزیسیون از طرف دیگر (که به ترتیب رفقا رادمش و اسکندری و رفقا کیانوری و قاسمی نمایندگان آنها معرفی شده‌اند) اقامه گردیده است مورد مطالعه دقیق پلنوم وسیع قرار گرفت. به نظر پلنوم این دلایل قانع کننده نیست.

۴- در داخل کمیته مرکزی دو جهت اختلاف وجود دارد که در مبارزات خود شیوه‌های به کلی غیراصولی و ناسالم به کار می‌برند. تهمت، پرونده‌سازی، سوءظن بی‌جا، عدم رعایت اصولیت تشکیلاتی، ناسازگاری با

"هشت سال و نیم از سومین پلنوم کمیته مرکزی حزب ما می‌گذرد. در این دوران بسیار طولانی نه کنگره، نه کنفرانس و نه پلنوم کمیته مرکزی تشکیل نگردید. بدیهی است عدم تشکیل کنگره، کنفرانس و پلنوم کمیته مرکزی در مدتی طولانی نقض آشکار اصل مسلم دموکراسی حزبی است. بدون تردید عامل عمده بحران کنونی حزب ما در این نقض اصول است.

با وجود مناسب نبودن شرایط، رهبری حق نداشت از امکانات موجود حداکثر استفاده را نماید. باید اذعان نمود که چه در مهاجرت و چه در ایران امکاناتی برای استفاده از نظریات توده حزبی و تامین دموکراسی حزبی وجود داشت.... طولی نکشید که آثار تقسیم و تضعیف رهبری نمایان گردید" (پس از مخفی شدن حزب و به زندان افتادن عده‌ای از هیات اجرائیه) "دستگاه رهبری از لحاظ حل به موقع اختلافاتی که بین اعضای رهبری روی می‌داد ناتوان بود. رهبری نتوانست به موقع اختلافاتی را که پیش می‌آید حل و فصل نموده و به بحث‌ها فوراً خاتمه دهد. این وضع وحدتی را که در جریان مبارزه با انشعاب و به ویژه پس از کنگره دوم حزب در دستگاه رهبری به وجود آمده بود به هم زد. در نتیجه اختلافات در دستگاه رهبری ما بین هیات موقت پنج نفری و مابین رفقای زندانی بروز کرد.

اعضای کمیته مرکزی از زندان خارج شدند. هیات موقت پنج نفری منحل گردید و هیات اجرائیه هشت نفری مرکب از رفقا جودت، کیانوری، قاسمی، بقراطی، فروتن، علوی و نیز بهرامی و یزدی رهبری و اداره حزب را در دست گرفتند. هیات اجرائیه هشت نفری مزبور نتوانست به اختلافاتی که در داخل و خارج زندان بروز کرده بود خاتمه بخشد و در داخل خود وی اختلافات تازه‌ای پدید شدند. به تدریج اختلافات بین هیات اجرائیه و شرمینی که در راس سازمان جوانان قرار داشت عمیق شد و مضمون این اختلافات را عدم اطاعت

سرکوب انتقاد در ارگان‌های حزبی به کار برده می‌شد، بسط دموکراسی داخل حزب با توجه به شرایط مشخص مبارزه را جز وظایف اساسی کمیته مرکزی قرار می‌دهد."

(نقل از قطعنامه در باره "راه خروج از بحران")

ضمایم گزارش

کلکتیف، تک‌روی، خشونت، لجاج، کینه‌توزی، چنین است نمونه‌هایی از شیوه‌ها.

۵- پلنوم وسیع کمیته مرکزی معتقد است که در سال‌های بعد از کنگره دوم فراکسیونی در داخل حزب به وجود آمده است که در راس این فراکسیون شرمینی عضو سابق کمیته مرکزی قرار داشت..... رشد فراکسیون شرمینی با اختلافات درون کمیته مرکزی ارتباط مستقیم داشته است. در ادوار مختلف، بر حسب صف بندی در داخل کمیته مرکزی، شرمینی این یا آن عضو کمیته مرکزی را تکیه گاه خود قرار داده و به نفع مقاصد خود از جریان‌ات اختلافات داخل کمیته مرکزی استفاده می‌کرد. روش هیات اجرائیه حزب در مورد رهبری سازمان جوانان روش اصولی و آموزنده نبود و نه تنها موجب منفرد شدن شرمینی در افراد سازمان نمی‌شد، بلکه شرمینی را به تشدید اقدامات خود تشویق می‌کرد. در دوران اخیر که اختلافات در درون هیات اجرائیه به اوج رسیده، اکثریت هیات اجرائیه شرمینی و فراکسیون او را صریحاً و تلویحاً حمایت می‌کرد....."

(از قطعنامه پلنوم "در باره اختلافات در دستگاه رهبری").

"- فقدان دموکراسی داخل حزبی مانع دخالت توده‌های حزبی در حل اختلافات گردیده است. پلنوم معتقد است که اگر دموکراسی در حزب حاکم بود این اختلافات در صورت تظاهر با دخالت توده‌های حزبی در نطفه خفه می‌شد" (تکیه از ماست).

(نقل از همان قطعنامه).

"با توجه به فقدان دموکراسی درون حزبی، عدم کنترل رهبری و ارگان‌های بالاتر از پائین و با در نظر گرفتن شیوه‌های علمی که در حزب ما به طور کلی و در سال‌های اخیر به طور اخص از طرف کمیته مرکزی برای

۳ - دلایلی که همین اختلاف میسر وجود کرده سلسله از حریف و اپوزیسیون از طرف دیگر (۵)
 بنزین، رطوبت، باد شدید و آلودگی در رطوبت، تابان و قاسمی ناپدیدگان آنجا معرفی شده اند. "نامه
 ۴ - در داخل کمیته مرکزی در پیونج و سیخ قرار گرفت. بنظر بنیوم این دلایل قانع کننده است.
 ۵ - اصولی و ناسانم بگا رصیرت - نیت، پروده ساری، سولطن بیجا، عدم رعایت اصولیت تشکیلاتی
 نامرارتاری با گلشید، ننگ روی، خشونت، لعاب، نیه نوری، جیبی است بیرونهایی از پیونجا.
 ۶ - بنیوم و سیخ نیت مرکزی معترض است که در سالها بعد از گذر دوم فرانسیس در داخل
 حزب بوجود آمده است که در این فرانسیون شرمین صومالی کمیته مرکزی قرار داشت...
 رشد فرانسیون شرمین با اختلافات درون کمیته مرکزی ارتباط مستقیم داشته است. در ارزار
 مختلف، بر حسب عرف بندی در داخل کمیته مرکزی، شرمین این با آن عضو کمیته مرکزی را نگیه
 گاه خود قرار داده و قسم بخامد خود از حیوانات اختلافات داخل کمیته مرکزی استفاده میکرد.
 روز هیات اجرائیه حزب در مورد رهبری سازمان جوانان روش اصولی و آخونده نبود و نه تجسسا
 موجب ضرر شد. شرمین در افراد سازمان نمیند، بلکه شرمین را به تشنه پد اهدامات خود تشبیه
 میکرد. در دوران اخیر که اختلافات در درون هیات اجرائیه به اوج رسیده، اکثریت هیات
 امرایه شرمین و فرانسیون، او را سرچا و تلویحا حمایت میکرد...
 (ار صصصص بنیوم "در باره اختلافات در دستگاه رهبری")
 ۷ - مقدان دنگراسی داخل حزب ما بیخ. خالت توده های حزبی در حل اختلافات کرده است.
 بنیوم معتقد است که اثر دنگراسی در حزب حاتم بود. این اختلافات در صورت ظاهر با در حالت
 بود معای حزبی در حقه حقه مشد " (نگیله از ماییت)
 (نقل از همان قطعنامه)

"با توجه به مقدان دنگراسی درون حزبی، عدم تشریح رهبری و ارتقای با اندازه با این و با در نظر
 گرفتن شیوه های طغی که در حزب ما ظهور گئی و در سالها بعد خود امور از طرف کمیته مرکزی
 برای سولوب اشعار در ارتقای حزبی نگار برده نمیند، سلسله دنگراسی داخل حزب با آنچه به
 شواهد مشعر میآورد را در وظایف اساسی کمیته مرکزی قرار میدهد."
 (نقل از صصصصص در باره "راه خروج از بحران")

"هشت سال و نیم از سوی بنیوم کمیته مرکزی حزب ما میگردد. در این دوران بسیار طولانی تسه
 گزیده، کنفرانس و نه بنیوم کمیته مرکزی تشکیل نگردید. به بهیبت عدم تشکیل گزیده و کنفرانس
 و بنیوم کمیته مرکزی در مدتی طولانی نظر آشکار اصل مسلم دنگراسی حزبی است. بدین ترتیب
 حامل همه بحران کنونی حزب ما در این نفس اصول است."
 ما پیونج مناسب نبودن شرایط رهبری حق ند داشت از امکانات پیونج حد اکثر استفاده را ننماید.
 باید اذعان نمود که چه در مهاجرت و چه در ایران امکاناتی برای استفاده از نظریات توده حزبی
 و تاسیس دنگراسی حزبی وجود داشت... طولی نکشید که آثار تقسیم و تضعیف رهبری ناسانم
 گردید " (پس از خطی شدن حزب و بزندان احادان هدفی از هیات اجرائیه) گرسنگاه رهبری از
 تعداد کم پیونج اختلافاتی که بین اعضای رهبری روی میداد نتوان بود. رهبری نتوانست بزوجه
 اختلافاتی که پیش میآید حل و فصل نموده و به بحثها نورا خانه دهد. این وضع وحدتی را که
 در دوران مبارزه با اشعاب و پیونج برارز گزیده دوم حزب در دستگاه رهبری بوجود آمده بود بهم
 زد. در نتیجه اختلافات در دستگاه رهبری ما بین هیات هیات پنج نفری و آیین رفقای زمستانه
 بود."
 اطرائ کمیته مرکزی از زندان خارج شدند. هیات هیات پنج نفری شکل گردید و هیات اجرائیه
 هشت نفری مرکب از رطوبت، گیانیری، قاسمی، بقراطی، فوزتن، طلوی و نیز جرمی و سیزدی
 رفیقا اداره حزب را در دست گرفتند. هیات اجرائیه هشت نفری نیز نتوانست با اختلافاتی

که در داخل و خارج رسد، بروز نرود بود خانه بخشه و در داخل خود وی اختلافات تازه ای
 پیدا شد. به درج اختلافات بین هیات اجرائیه و شرمین که در رار سازمان جوانان قرار
 داشتند و بعضی این اختلافات را عدم امانت در دستورها حزبی و روش استقلال
 فضا بری از رهبر - سازمان - جوانان و حریفهای بی روی که صحره برکناری شرمین میشود
 بشد میدهد. برکناری شرمین و برکناری وضع منفی اختلافات با سازمان جوانان را حل نکرد.
 شرمین با وجود تسلیم ظاهری به حتم هیات اجرائیه تماکان بدعالتها و تحریفات مسودر
 پایا، جوانان ادامه داد...
 سازمان رفقای سه گانه (قاسمی، فروتن و بقراطی) و عدم مراعات این رفقا و نیامدن شرمین به
 سازمانه تسلیا حد اختلافات شرف خرد بچکر خود ستا " بروز اختلافات تازه ای گردید."
 (ارثر ارتز کمیته مرکزی به بنیوم)

۱ - در اسناد و مدارک موجود و صورتحساب کمیته مرکزی نشان میدهد که در داخل کمیته
 بروز در صحت سیاسی واید تئوریت مرتضی و بعضی وجود نداشته است و افراد وابسته جبهات
 است. در برخورد با اینگونه مسائل مواضع متضاد داشته و اکثر تشعیمات واحدی رسیده اند.
 ۲ - در موارد مشخص نشان میدهد که اختلافات در رهبری حزب ما بصورت عمده بنحوی از آنجا
 با مذهب اشغال مواضع مهم رهبری ارتشاد داشته است.

اهمیت هم که باشد، تا آنجا که مربوط به بگری و درصلا دیت وی نیست نباید بازگو شود، زیرا چه بسا همین مطالب پیش افتاده و ... رازهای کوچک ... و متن با هم جمع شوند راز بزرگی را فاش کنند ... بنا بر این صحبت بر سر رعایت اصل رازداری در حزب است نه بزرگ و کوچک و با هم و غیره هم بودن آن ... برخی در پرتو این مسئله رعایت اصل رازداری مواجه میشوند، مینویسند: «ای افقا! خانه انزلی - بست ویران است ... بعضی بدین ترتیب باید بدین راجع باوری تمام اصول حزبی گذاشت رعایت ساده - ترین اصول را میگویند ساختن ... پای بست حد بد ... کرد ... در حالی که رعایت اصول و مقرر است که از محتوای آنها ساختن حزب بوجود میآید، به هیچوجه با ساختن پای بست نوین منافات ندارد. حتی برعکس رعایت اصول جوانان حد آگاهانه حزبی است نه بدین راجع و اصول ... رعایت اصول ... رازداری در حزب مسا با پ خواهد کرد و بدین ترتیب بدین ساختن پای بست نوین گفت بیشتری خواهد نمود ... بعضی از نظام صرفا بخاطر خود نمایی و نشانها، اصل رازداری را زیر پا میگذارند و برای اینکه نشان دهند به آنها اطمینان خاص می آید ... هستند، سر صحبت را پیش این وان باز میکنند ... عد ... ای هم اخلاقا بی بند و بار و ولنگارند ... لازم شود وضع نیست که این هر دو صورت صرفا در اعلامیه ای که بخار حزب میزند تا چه حد از نظر اخلاقی اجتماعی و حزبی برای یک رفیق زشت ترند ... است ...

و بالاخره گروهی در پی آن فقا طبق عادت جاری کنونی، که همه چیز را بگردن دستگاه رهبری میبندند، عدم رعایت رازداری را هم نتیجه کار دستگاه رهبری میدانند و معتقدند در حالی که فلان عضو دستگاه رهبری، بخشها و تصمیمات کمیته مرکزی را از وی بی بند و باری بازگو میکند، و با آنرا هم محارمه بخش نمیداند، در یک دنیا بدین انتظار است رازی پنهان بماند و با افراد ساده و برادر آری باشد باشند ... در این استدلال آخرین هسته صحیح وجود دارد. تردید نیست که اعضای دستگاه رهبری در رعایت اصل رازداری و تبلیغ درجه اول و خطری را بر عهد ... دارند و باید برای افراد ساده و حزب نمونه و سرمشق باشند ... باید تعدد بگویند که متاسفانه دستگاه رهبری حزب در مجموع خود از این خطا ... بیرون نرود ... و هنوز هم نیست ... بدین جهت دستگاه رهبری در این زمینه نیز باید از خود انتقاد کند و اعضای خود را بر رعایت آنچه رازداری موظف سازد، و با توجه به مسئولیت سنگینی که دارد، متخلف را طبق مقررات حزبی مجازات کند ... ولی صرف نظر از این نکته صحیح، اعضای حزب هم در این زمینه وظایفی دارند و بدین ترتیب رعایت اصل رازداری را بر رعایت آن از طرف دستگاه رهبری میگویند سازند ... در رعایت اصول جوانان حزبی خاص و عام وجود ندارد ... اگر درسته است که باید رازداری را بر عهد ... بنا بر این هر فردی بدین جهت در رابطه کار خویش باید در رعایت این اصل که شد ... و رشد نشان آن ... مانند ... تقاضای اصل ... در برخی در حزب - مبارزه کنند ... و البته کمیونیست ... حزب نه مانند اینست که رازداری را بر عهد ... که هست حفظ کند بلکه در مورد آن رازداری که از طرف حزب با وسوسه ... نباید در کنجی رواند ... متاسفانه برخی از رفقای ... بی بند و بار ... با این امر از نوع موسوعات مختلفه ... در نزد کارها و اعدا ... کمیته مرکزی و بنا بر این شیوه های خاص میگویند که ... در این امارات گمانون برای ... دانش این با آن نکته محدودانه بدست آورند ... است که تنها در چنین روزهایی بهیچ وجه وسیع رازداری در حزب ماکلفه نشا پانسی خواهد کرد ...

رازداری و کارگروبی

رازداری در حزب - آنهم در یک حزب مخفی - یکی از اصول بدیهی است ولی متاسفانه از طرف بعضی از رفقای حزبی تغیر میشود ... بی بند و باری در زمینه رازداری در میان عد ... ای از رفقای حزبی را نقد و رواج یافته وحیدی عادی شده که واقعا حیرت انگیز است و در حزب ماسابه ندارد ... در حالی که رعایت اصل رازداری در شرایط کنونی حزب ما بخصوص از انجمن حائز اهمیت است که نفع آن امر مداوم باشد خواه ناخواه ... و آگاهانه یا نا آگاهانه بشکلی از اشکال کارگروبی تبدیل میشود ... زمانی در حزب ما این شمارداد ... میشود که ... بهر کس بیشتر از آنند از آنکه لازم است نباید گفت، و درباره همین کار حزبی کنجی نباید کرد ... ولی اکنون با اینکه رسما این شعار همزمان با جان خود باقیست و لسی علا ... از طرف بعضی از رفقای بدین پشت پا زد ... شده است ... برای بیان علت این وضع بی بند و بار ... این رفقا توجهی حائز هم ندارند ... عد ... ای از رفقا که با هم ارتباطا نامه ای دارند ... ظاهر ادب ... آره ... مسائل کلی ... و ... چاره بصران کنونی ... بحث میکنند ولی در همان حال در بیقرتین اطلاعات را در باره کار حزب در حلقی که افادت دارند وحشی هرگونه اطلاعاتی که بازم به همین سبب از ادارات و کتاف ... بدست آورده اند، با هم در میان میگذارند ... تردید نیست که چنین ارتباطی هم تا قدر اصل رازداری است و هم نوعی کارگروبی بشمار میرود ... برخی از رفقا و نشانیها این تذکره مواجه میشوند که چرا مطالبی را که نباید انتشار داد ... بگری میگویند، جواب میدهند: «ای بابا، این راهمه میداند ... غافل از اینکه این ... همه دانشها را از آنجا فاش میشود که بعضیها بر رعایت اصل رازداری پای بند نیستند ... در حالیکه اکثر رفقای بشماره پیش از آنچه لازم است نباید گفت و کنجی او ... بیبند و باری کرد ... عمل کند ... هرگز هیچ فوری ... نخواهد شد ...

عد ... ای هم ... مستند که فقط با ... محارم ... در دل میکنند و نتیجه این محرم بازی ... گاه و آستان خاله ... نگار بسیار بد میآورد که مطلبی را که کسی جز خودشان نباید بداند بنزد بهترین دوست و محرم خود میبخشد و بعد با او میسازند که ... نزد خود نمیماند ... رفیق دوستی هم بدیهی است دوست نزدیکی ندارد ... و هم بین همین توجیه را تکرار میکنند ... نتیجه اینکه همه از یک راز حزبی آگاهند بدین اینکسه بروی هم میبایزند ... در همان حال باید دانست اکثر کسانی که مستند که به درون محرم و مداوم بگری از ... محارم ... میبندند معالجه میبندند، کارشان جز کارگروبی تعبیر نمیگردد ...

پاره ای از رفقا که از این فضا ... رازهای بزرگ ... را میفهمند ... بخار آنها فاش کردن کارهای غیر مهم ... که اطلاع از حزب نمیزند ... اشکال ندارد و ... سخت نباید گرفت ... در این مورد اولی باید فهمید ... عزت برای شخص را ... با هم از خود میبندند چیست و بین آن میبندند چیست؟ آنچه معلوم است که ... که بخار رفقای پیش پا افتاده ... باید ... و اقدام مهم نباشد؟ تا آنجا که ... است ... عمل کرد ... و بی خواهد کرد ...

همان‌طور که محتوی، مبارزه درون حزبی از محتوی مبارزه برون حزبی جداست شکل مبارزه درون
 حزبی نیز باید از مبارزه برون حزبی جدا باشد. شکل‌ها را محتوی معین میکند و بنابراین شکل‌ها را نمیتوان
 بطریق مطلق از محتوی جدا داشت. چنین جداشی در عمل موجب اختلال در کار و سرریختگی است.
 برای روشن شدن مطالب میان مثالهای زیاد ذکر کرد:

مبارزه اقتصادی یکی از شکلهای مبارزه برون حزبی بر علیه ذبیقات استثمارگراست ولی اختلال
 در مبارزه برای مبارزه درون - حزب - طبقه کارگر که همه اعضا آن بخاطر برانداختن استثمار
 مبارزه میکنند - نمیتواند مخلوق داشته باشد. همین در سال ۱۹۰۴ میلان عدّه از اعضا "حزب
 سوسیال میکرات روسیه" را که بعداً مبارزه با ارگان کمیته مرکزی ازگت بستند و حزب بود اخت حق
 عضویت خود را از سبزه زدند مورد تکیه قرار داد. مبارزه "سازا مبارزه" "نیر جاز" مشارک
 مثال دیگر استیغ از کار با بستن سون یکی از شکلهای مبارزه برون حزبی و پارلمانی است و استیغ
 از آن در درون حزب باقی نماند. همین در سال ۱۹۰۶ در باره مارتن و جارتد ارائه که برای زنگره
 دوم حزب با پیشوایان مبارزه در دستن بدیدند میگفت: "استیغ مارتن از شرکت در رود اکسین، استیغ
 ایسا ایراد بای حزب مارکسگاری، استیغ پد عدّه از افراد از کار در کمیته مرکزی، پروا گاند ناکرا بکوت و
 با عقابیت منفی، تکیه انداختن بر اراده مارتن و دستاورد با تشعب حزب منجر خواهد
 شد." (پد ۲ به پد ۷ و ۸ به پد ۷ صفحه ۳۲۳)

مثال دیگر: هر مبارزه حزبی باید از مجرای ارگان هم حزبی صورت گیرد، از طرفی حوزه همایی
 کنفرانسها، پنجاه و نگرها، زیرا که محتوی حزب مارکسیستی - لنینیستی - مارتست از تشکیل پد تولید
 و مبارزاتی پد استیغ کل طبقه کارگر، بد شکل مبارزه که شکل حزب را بد پد بگیرد و آن سده
 برساند تا محتوی استیغ با بر این برود و بد حکم است. همین در باره حزب سوسیال میکرات روسیه
 میگوید که هر از آنکه این حزب بعنوان حزب سوتاسری، روسیه موجود است باید ارتباط جد پد همی
 بر این نامه رسم - بر بد در بین اعضا بر وجود پد - همین با نتیجه پد گمانیها سو، نظامات
 متصوره بین اعضا - بر میگردد که در چنین حزب "من مخالفم که" برای انتشار بی اعتمادی
 ... استیغ سادین در نظرات و منویاتی که از این بی اعتمادی ناشی میشود از همان راهی که رسا

تجربیه شده است اقدام کنم (جلد ۷ صفحه ۳۱۱) و اضافه میکند: "و تکی که من عضو حزب شدم
 متعلق بودم به بی اعتمادی بریم خود استیغ چون زیرا که این گونه استیغ راه را روی هرگونه
 خود سر بر پیشوایان سوتاسری در کارهای ما، سابق باز میکند." (جلد ۷ صفحه ۳۱۳) - ایسن
 گفتار همین در باره "حزب مارکسیستی و آنچه اعضا آن بدانند است"

این مثال هر دو جنبه جرات مسلط با این نتیجه باید رسید که برخلاف آن از برخی از روشنفکران مبارزه
 در حزب نیز علاوه بر محتوی آن، حالتها و هیئت نیز اثر است و تا نتیجه پد پد همی قطع در محتوی
 مبارزه در میانند و استیغ با ... همین نتیجه پد: "مطریقی خود مبارزه تا گزیر است اما مبارزه در این و
 مبارزه در آن چنان نتیجه های مبارزه ای هست که کامل تغییراتی است و در حزب که کم پیش قابلیت
 حیاتی در این حالتیست و نباید" (تعلق در شعرا و حزب سوسیال میکرات کارگری روسیه در ۱۹۰۶ از نتیجه
 ۱۹۰۶) همین در این تعلق بعد تأکید میکند که شعرا و حزب باید قطعنامه آن صادر کنند تا سه
 - فصلی است باشد از برانداختن محتوی بودن آن شکل از مبارزات که نیسل با نهاد درون حزب
 حاکمیت است

است در بعضی از واحدهای حزبی برخی از رفقا در اثر خشکی از تشنجات ناشی از مبارزات غیر
 اصولی بجای آنکه بآنکه با تکیه بر مقررات حزب و قطعنامه ها و توضیحی های پنجاه و هیئت اجرائیه در رفع
 علل تشنجات بکوشند پیشنهاد میکنند که در ترکیب حوزه تجدید نظر عمل آید. رفیقی در انتقاد از
 وضع حوزه ای که عنوانست چنین میگفت: "اولین ایراد حوزه در ترکیب حوزه است، زیرا حوزه
 غیر تجانس است چه از نظر سطح معلومات و چه از جهت سوابق مبارزه و غیره" و پیشنهاد میکند که
 حوزه بد قسمت تقسیم تجدید نظری با اساسنامه حزب غیر اصولی بدین این پیشنهاد را روشن میسازد
 این رفقا پد بد آنند که هیچگونه وجه تجانس یا لاترا عضویت حزب وجود ندارد و میدان دادن به
 تقسیم رفقای حزبی با افراد "متجانس" و "غیر تجانس" خود میدان دادن بر وجهی های مطرود
 و بد موم گروهی است. همانطوریکه در رتبه های تشکیلاتی هیئت اجرائیه ذکر شده است باید توجه
 داشت که:

- * وحدت در درجه اول بمعنای اجرائی پد خدشه کلیه موازین حزبی
- * مراعات اصل لنینی مرکزیت در موکراتیک یعنی مراعات انضباط یکسان در
- * صد ریذ پل، تبعیت اقلیت از اکثریت در عمل، تبعیت ارگانهای مادون
- * از مافوق و مراعات صمیمانه موازین در موکراس حزبی است. وحدت یعنی
- * اجرائی مبارزه اصولی درون حزبی در چارچوب موازین تشکیلاتی و اختراز
- * اکید از پیشوایان نام مبارزه مانند پیشوایان گروهی

برای مقابله با این دشمن یک سازمان مشکل یکپارچه لازم است که در آن از مرد رتادیل و حتی کامل و انبساط آهنین حکمفرما باشد. وحدت اراده و عمل تشبیه نامن پیوسته یونانی را پیشاهنگ آن است. نیروی حزب در تحقق اصل سانترالیسم دموکراتیک، در طرف هرگونه فعالیت فراقسومی و پرهیز از هرگونه تابلت گروهی است. نمونه های مثبت فتری، مظاهر فعالیتها فراقسومی و تابلت گروهی، عدم مراعات اصل سانترالیسم دموکراتیک، عدم مراعات اصل تبعیت اقلیت از اکثریت که در حزب ما چشم میخورد. وحدت حزب ما برهم نیزند و اتحاد برابرد شمی که از هر مسو بحزب ما و حتی تا نه حمله میکند ضعیف و ناتوان میسازد.

وحدت حزب و وحدت ایدئولوژی (برنامه و تاکتیک) یوحدت سازمانی یا به عبارت دیگر در وحدت اراده و عمل است. وحدت در مسائل برنامه و تاکتیک شرط لازم برای وحدت حزب و تمیز مرکز سازمان حزب است ولی این وحدت پشتیبانی کافی برای تأمین وحدت حزب نیست. برای مرکزکار سازمانی یعنی وحدت عمل وحدت سازمانی نیز ضروری است. وحدت سازمانی بدو قبول اساسنامه

حزبی، بدوین جمعیت اقلیت از اکثریت، بدوین تابعیت حزب از کل امکان ندارد. در صفوف حزب ما وحدت ایدئولوژیک برقرار است. جهان بینی مارکسیستی-لنینیستی جهان بینی حزب ما را تشکیل میدهد. در اصول برنامه حزب اختلاف حادی نیست، با اختلاف نظرهایی که بر سر برخی از مسائل تاکتیکی روی دهد در همه حال میتوان غلبه کرد.

وحدت سازمانی برعکس در برخی از سازمانهای ما جای خود را پیدا کند و تفاوت سازمانی را واگذارد. این است. بعضی از سازمانها بصورت واحد های مستقلی درآمده اند که باید یکپارچه و مآخذ میشوند. نیافتن می کنند، گروه های تبلیغی مخالفین خود بیانیه صادر میکنند بدوین اشخاص جمع آوری نموده و بخش میکنند، روابط دست و پا میزنند و در مسائل حزبی را گرفته است. در برخی از سازمانها، با این چنین علاوه بر اختلاف عمیق و کلی سوء تفاهات، محلی نیز پیدا شده که حل و رفع اختلافات، دشوار و ناممکن است.

پاره ای از اینها توجه ندارند که مذاکره و تفویضات شخصی پیوسته باید تابع منافع و تصمیمات حزب باشد. هنگامی که میان این دو تضاد می آید باید منافع و تصمیمات، حزب باید منافع خصوصی قرار گیرد و منافع خصوصی فدای منافع حزب گردد.

اصل مارکسیستیک حکم میکند که منافع شخصی باید تابع منافع حزب و منافع حزب تابع منافع کل و منافع مؤثر و یک رتادیل منافع طولی مدت و منافع یک ملت تابع منافع جهان بعنوان یک واحد باشد. عدم مراعات این اصل، لنینیستی موجب میشود که بدوین ها تا سالی مانند مشاجرات لغزین غیر اصولی، گروه های تابلت گروهی در حزب پیوسته، فلان واحد سازمانی خود را جز مستقلی بدوین اصل و تابعیت از مرکز حزب سرانجام، مناسبات حزبی جای خود را با مناسبات دوستی و همسفری و خانوادگی واگذارد و بطور غیر اصولی و برخلاف مقررات حزبی علیه اشخاص حملاتی صورت گیرد. همه اینها موجب میشود که اختلافات تازه ای برسیا همه اختلافات موجود بیفزاید و وحدت حزب در هر قدم و در هر لحظه مستعد شود. نیروی حزب صرفاً تضاد های درونی کرد و شرایط و دشواری برای کار حزبی بوجود آید.

با ادامه این وضع که امکان مقابله با دشمن را از ما میبرد و فرستاده های گرانمایه را از کف ما میبرد در جهت خوابت و تابلت دشمنان نهیخت نیست؟ یکی از تاکتیکهای دشمن در مبارزه با حزب ما برهم زدن وحدت حزب و ایجاد تفرقه در صفوف است. آیا ما ادامه تفرقه کنونی و تشد بدوین سه تحقق تاکتیک دشمن کمک نمیکیم؟ بدوین شک با سخن این شیوا لیا مثبت است.

شک نیست که تفرقه از منحنه مبارزه، بریدگرازیست. هان وسیع مردم یکی از عوامل مهم بسروزی این بدوین ها تا سالم است. در چنین جهتهای غالب اوقات، مسائل، نه در ارتباط با واقعیت بلکه به دلیل انتزاعی مطرح میشوند و همین مسائل انتزاعی که تصمیم را حیا، سریع حزب با غلبت نهیخت و ایستة بحل آنهاست بحران داخلی را تشدید و برانگیزد که را سریعتر میکند.

حزب ما یکی از لحظاتی دشوار حیات خود را میبیطاید و بدوین تردید و بیازود بران غلبه خواهد کرد ولی لحظه تاریخی که کشور ما اکنون در آن قرار دارد، عدم رعایت شد بدوین مردم ایران از وضع موجود در کشور ما یاد کی آنها برای مبارزه مشکل، نفوذ معنوی حزب خود، ایران دماکن خود، های وسیع خلفهای کشور ما و با یک سنگینی را بر دوش حزب ما، برد و شد افراد آن که باید پیوسته در صفوف نخستین جنبش تجات بخش ملی مبارزه بهر ازند میگذارد.

تمام کوشش ما باید در راه تأمین و تحکیم وحدت حزب صرف گردد. البته این امری نیست که ظرف امروز و فردا با یک عمل معجزه آسان تحقق پذیرد. بهترین راه تبدیل بدوین جنبش نیروی از اصول و میان حزبی است. البته این بان معنی نیست که از مبارزه درون حزبی باید چشم پوشید. مبارزه

درون حزبی سرچشمه تکامل و پیشرفت حزب است. این بان معنی است که مبارزه درون حزبی باید با مراعات اصول حزبی و هدف تحکیم وحدت پیوسته و روح حزب باشد.

وحدت معنوی حزب شرط اساسی وحدت خلق علیه امپریالیسم و دشمنان داخلی میهن و نیل پیروزی قطعی است. حزب ما با تجربه ۱۷ ساله خود میتواند مجهزترین و شرايط پهنتری خود، های مردم را متحد ساخته و آنها را بسوی پیروزی نهایی رهبر کند. فقط حزب یکپارچه هسته جنبش وحدت خود، های مردم است.

از این جهت هیئت اجرایی حزب خود، ایران و تبلیغ خود میداند که تمام نیروی خویش را در درجه اول صرف توسعه و تحکیم جنبش وحدت در داخل حزب گرداند.

ما در بعضی از واحدهای حزبی برخی از رفقا در ارزشمندی از تشنجات ناشی از مبارزات غیر اصولی بجای آنکه با تکیه بر مقررات حزب و قطعنامه ها و توصیه های پلنوها و هیئت اجراییه در رفع علل تشنجات بکوشند پیشنهاد مینمایند که در ترکیب حوزه تجدید نظر بعمل آید. رفیقی در انتقاد از وضع حوزه ای که عضو است چنین میگوید: اولین ایراد حوزه در ترکیب حوزه است، زیرا حوزه غیر متجانسی است چه از نظر سطح معلومات وجه از جهت سوابق مبارزه و غیره. و پیشنهاد مینماید که حوزه بدو قسمت تقسیم شود. نظری با اساسنامه حزب غیر اصولی بدوین این پیشنهاد را روشن میسازد. این رفقا باید بدانند که هیچگونه وجه تجانس یا لاتراز عضویت حزب وجود ندارد و میداند آن دادن به تقسیم رفقای حزبی با افراد متجانس و غیر متجانس خود میداند آن در بر وجه های مطرود و بدوین موم گروهی است. همانطوریکه در رتزه های تشکیلاتی هیئت اجراییه ذکر شده است باید توجه داشت که:

• وحدت در درجه اول بمعنای اجرا بی خدشه کلیه موازین حزبی، مراعات اصل لنینی مرکزیت دموکراتیک یعنی مراعات انضباط یکسان در صد روز پل، تبعیت اقلیت از اکثریت در عمل، تبعیت ارگانهای مادون از مانوق و مراعات صمیمانه موازین دموکراسی حزبی است. وحدت یعنی اجرا مبارزه اصولی درون حزبی در چارچوب موازین تشکیلاتی و احتراز اکید از شیوه های ناسالم مبارزه مانند شیوه های گروهی.

اهمیت هم که باشد، تا آنجا که مربوط به بگیری و در ملاحظت و در نهایت نباید بازگوشه، زیرا چه بسا همین مطالب پیش پا افتاده و «رازهای کوچک» وقتی با هم جمع شوند راز بزرگی را فاش کنند. بنابراین این صحبت بر سر رعایت اصل رازداری در حزب است نه بزرگ و کوچک و مهم و غیر مهم بودن آن. برخی در بیرون با مسئله رعایت اصل رازداری مواجه میشوند، مینویسند: «ای اقا! خانه از پای بست و بران است...» یعنی بدین ترتیب باید بند ریج پاروی تمام اصول حزبی گذاشت و رعایت سادهترین اصول را موقوف ساختن به پای بست حدید کرد. در حالی که رعایت اصول و مقرر است که از مجموع آنها ساختن حزب بوجود میآید؛ بهیچوجه با ساختن پای بست نوین منافات ندارد. حتی بر کس رعایت اصول موازین جد آگاهانه حزبی است نه بند ریج و «اصول». رعایت اصول راز حزب مسا با خواهد کرد و بدین ترتیب بد ساختن پای بست نوین گفت بیشتری خواهد نمود.

بعنی از تفاهم صرفا بخاطر خود نمائی و تنالها هر، اصل رازداری راز بر هامیگذازند همراهی اینکه نشأ دهند که با آنها اشخاص مهمی است، هستند، سر صحبت را پیش این وان باز میکنند. عده ای هم اخلاقا بی بند و بار و ولنگارند. لازم بتوجه نیست که این هر دو روش صرف نظر از نامه ای که بدار حزب میزند تا چه حد از نظر اخلاقی اجتماعی حزبی برای بن رفیق زشت هستند است.

و بالاخره گروهی دیگر از فقا طبق عادت جاری کنونی، که همه چیز را بگردن دستگاه رهبری میندازند، عدم رعایت رازداری را هم نتیجه کار دستگاه رهبری میدانند و معتقدند در حالی که فلان عضو دستگاه رهبری، بحثها و تصمیمات کمیته مرکزی را از روی بی بند و باری بازگویی میکند، و با آزاره محارم بخش مینماید، دیگر نباید انتظار داشت رازی پنهان بماند و یا اثر آن ساده بر آزداری پابند باشند.

در این استدلال آخرین هسته صحیحی وجود دارد. تردیدی نیست که اعضای دستگاه رهبری در رعایت اصل رازداری وظیفه درجه اول و خطیری را بر عهده دارند و باید برای افراد ساده حزب نمونه و سرمشق باشند. باید تصدیق کرد که متأسفانه دستگاه رهبری حزب در مجموع خود از این خطا بیخون نبوده و هنوز هم نیست. بدین جهت دستگاه رهبری در این زمینه نیز باید از خود انتقاد کند و اجتماعی خفید را بر رعایت آذید رازداری موظف سازد و متوجه مسئولیت سنگینی که دارد، متخلف را طبق مقررات حزبی مجازات کند. ولی صرف نظر از این نکته صحیح، اعضای حزب هم در این زمینه وظایفی دارند و نتوانند و نباید رعایت اصل رازداری را بر رعایت آن از طرف دستگاه رهبری موقوف سازند. در رعایت اصول موازین حزبی حاضر و حاضرم وجود ندارد. اگر درست است که باید رازداری، بنا بر این هر نفس دی بنوع خود و در حیطه کار خویش باید در رعایت این اصل بکند و رشد فکری آن نمائند. نقش هر اصل در بنوی در حزب - مبارزه کند. و البته در بنوی حزبی نه فقط اینست که راز حزبی را بر پیشی که هست حفظ کند بلکه در مورد آن راز حزبی که از طرف حزب با وسیره نمیشود کنجاری رواند ارد. متأسفانه برخی از رفقای حزبی بدین توجه با این امر بطرح موضوعات مختلفه در نزد کادرها و اعضای کمیته مرکزی و بکاربردن شیوه های خاصی میکوشند که مرائن و امارات کسانون برای دانشن این بیان نکته محرومانه بدست آورده بدین است که ترك چنین روشهایی بسبب وجود و شع رازداری در حزب مافک، شایانسی خواهد کرد.

رازداری و کارگروهبی

رازداری در حزب - آنهم در یک حزب مخفی - یکی از اصول بدیهی است ولی متأسفانه از طرف بعضی از رفقای حزبی نفی میشود. بی بند و باری در زمینه رازداری در میان عده ای از رفقای حزبی آنقدر رواج یافته و جدی غادی شده که واقعاً حیثیت انگیز است و در حزب ما سابقه ندارد. در حالی که رعایت اصل رازداری در شرایط کنونی حزب ما بخصوص از جهت حائز اهمیت است که نقض آن افسر مدایم باشد خواه ناخواه و آگاهانه یا ناآگاهانه بشکلی از اشکال کارگروهبی تبدیل میشود. زمانی در حزب ما این شایع گردید که «بهر کس بیشتر از آن اندازه که لازم است نباید گفت» و درباره هیچ کار حزبی کنه ای نباید کرد. ولی اکنون با اینکه رسماً این شعار همچنان بجای خود باقیست ولی عملاً از طرف بعضی از رفقای حزب پشت پا زده شده است. برای بیان علت این وضع بی بند و بار این رفتار توجه جالبی هم دارند: عده ای از رفقای ما هم ارتباطا نامه ای دارند، ظاهر آنست که «مسائل کلی» و «چاره بحران کنونی» بحث میکنند ولی در همان حال دقیقترین اطلاعات را در باره کار حزبی در محلی که اقامت دارند و حتی هرگونه اطلاعاتی که بازمهم بهمین وسیله از اطراف و اکناف بدست آورده اند، با هم در میان میکنند. تردیدی نیست که چنین ارتباطی هم ناقص اصل رازداری است و هم نوعی کارگروهبی بشمار میرود. برخی از رفقای ما این تذکره مواحه میشوند که چرا مطلبی را که نباید انتشار داد بدین بزرگی مینویسند، جواب میدهند: «ای بابا، این را همه میدانند! ما غافل از اینکه این همه دانشمنها از آنجا ناشی میشود که بعضیها بر رعایت اصل رازداری پابند نیستند. در حالی که اگر هر روز در یک شعار بیش از آنچه لازم است نباید گفت و کنجکاری بسبب و نباید کرد» عمل کند، هرگز هیچ فردی در این زمینه نخواهد شد.

عده ای هم هستند که فقط با محارم در دلد میکنند و نتیجه این «محرم بازی» گاه دانشان خاله، نیکبار اباد میآورد که مطلبی را که کسی جز خودشان نباید بداند بنزد بترین دوست و محرم خود میبرند و بعد با او میسپارند که نزد خودش بماند. «رفیق دومی هم بدیهی است دوست نزدیک کسی ندارد، و هم همین توصیه را تکرار میکنند. نتیجه اینکه همه از یک راز حزبی آگاهند و بدین اینکه بیرون هم میبرند. در همان حال باید دانست اثر کسان میباشند که به طور مستقیم و یا غیر مستقیم از کسان میباشند که میدانند مطلع سازند؛ کارشان جز کارگروهبی تعبیر دیگری ندارد.

پاره ای از رفقای ما از آن فظ «رازهای بزرگ» را میفهمند، بشخار آنها فاش کردن کارهای غیر مهم که البته از حزب نمیزند. اشکالی ندارد و سخت نباید گرفت. اما در این مورد اولاً باید فهمید که برای تشخیص مطالب مهم از غیر مهم چیست و بدین آن با کیست؟ از یک حامل معلوم است که بدلی که بشخار رفیق پیش پا افتاده میآید، واقعاً مهم نباشد؟ ثانیاً باید دانست هر مطلبی، هر قدر کوچک و بی

۳ - دلایلی که مضمین اختلاف مسمی بر وجود گروه مسلح از هر طرف و اپوزیسیون از طرف دیگر (که ترتیب رفقا را در نظر و اسکندرو و رفقا نامبروی و قاسمی نمایندگان آنجا معرفی شده اند) است که تردیدهاست مورد معامله در موقیع وسیع قرار گرفت. بنظر پلنوم این دلایل قانع کننده نیست.

۴ - در داخل کمنه مرکزی دو جهت اختلاف وجود دارد که در مبارزات خود شیوههای بگسی عبر اصولی و ناسالم بکار میبردند. جهت، پیرونده سازی، سواظن بیجا، عدم رعایت اصولیت تشکیلاتی نامادارگاری یا گلشنف، ننگ روزه، حیثیت، لجاب، تپنه توری، جیبی است شیوههایی از شیوهها.

۵ - پلنوم وسیع کمنه مرکزی معتقد است که در سالهای بعد از کنگره دوم فرانکسویس در داخل حزب بوجود آمده است که در برابر این فرانکسویس شرمینی عضو سابق کمنه مرکزی قرار داشت. . . . رشد فرانکسویس شرمینی با اختلافات درون کمنه مرکزی ارتباط مستقیم داشته است. در ادارات مختلف، برحیثیت طرف بندی در داخل کمنه مرکزی، شرمینی این یا آن عضو کمنه مرکزی را ننگه- تان خود قرار داده و شتم معاصد خود از حیثیات اختلافات داخل کمنه مرکزی استفاده میکرد. روزه هیات اجرایی حزب در مورد رهبری سازمان جوانان روش اصولی و آموخته نبود و نه تنها موجب ضرر شد بلکه شرمینی در افراد سازمان نمیشد، بلکه شرمینی راه نشد پدافدات خود تشویقی میکرد. در دوران اخیر که اختلافات درون هیات اجرایی به اوج رسیده، اکثریت هیات اجراییه شرمینی و فرانکسویس، او را صریحا و تلویحا حمایت میکرد. . . .

(از مصاحبه پلنوم " درباره اختلافات در دستگاه رهبری)

" - معدان دمکراسی داخل حزب ما هیچ مخالفت نودهای حزبی در حال اختلافات کردید. ما است. پلنوم معتقد است که اکثر دمکراسی در حزب حاکم بود این اختلافات در صورت تظاهر با بحالت بود معاف حزبی در محض جمع میشد " (تکیه از صحت)

(نظر: ار همان قضا نهاد)

" ما توجه به معدان دمکراسی درون حزبی، عدم شنیدن رهبری و ارادتهای با اکثریت با این و یاد رتبط گرفتن شیوههای طلخی که در حزب ما بصورت کلی و در مسائل خاص بصورت محور احمد از طرف کمنه مرکزی برای سرنگون استقامت در ارتکابهای حزبی بکار برده میشد، سبب دمکراسی داخل حزب با توجه به شرایط منحصر به باره را در شرایط اساسی کمنه مرکزی قرار میدهد " .

(نظر از مصاحبه درباره " راه خروج از بحران ")

" هشت سال و نیم از سومین پلنوم کمنه مرکزی حزب ما میگذرد. در این دوران بسیار طولانی نسبه کنگره، به کنفرانس و نه پلنوم کمنه مرکزی تشکیل نگردید. بدیهیست عدم تشکیل کنگره، کنفرانس و پلنوم کمنه مرکزی در مدتی طولانی نقض آشکار اصل مسلم دمکراسی حزبی است. بدون تردید حاصل صدها بحران کمنی حزب ما در این نقش اصول است .

با وجود مناسب بودن شرایط رهبری حق نداشتند از امکانات موجود حداکثر استفاده را نمایند. باید اذعان نمود که چه در مهاجرت و چه در ایران امکاناتی برای استفاده از نظریات نوده حزبی و تاسیس دمکراسی حزبی وجود داشت. . . . طولی نکشید که آثار تقسیم و تضعیف رهبری نصابسان گردید. " (پراز مخفی شدن حزب و بزندان افغانان هدای از هیات اجراییه) گرسنگاه رهبری از لحاظ حق موقع اختلافاتی که بین اعضای رهبری روی میدادند توان بود. رهبری نتوانست موقع استفاده از امکاناتی که پیشتر میآید حل و فصل نموده و به بخشها افرا خانه دهد. این وضع وحدتی را که در جریان مبارزه با انشعاب و بویژه پراز کنگره دوم حزب در دستگاه رهبری بوجود آمده بود، بهم زد. در نتیجه اختلافات در دستگاه رهبری ما بین هیات موقت پنج نفری و مابین رفقای زندانی بروز کرد .

اعضای کمنه مرکزی از زندان خارج شدند. هیات موقت پنج نفری شکل گردید و هیات اجراییه هشت نفری مرکب از رفقا جودت، کیانیری، قاسمی، بقراطی، فروتن، طلوی و نیز جبرای و یزدی رهبری اداره حزب را در دست گرفتند. هیات اجراییه هشت نفری منجر نتوانست با اختلافاتی

که در داخل و خارج ریدان بروز کرده بود خانه بخشد و در داخل خود وی اختلافات تازه ای پدید آمد. بدین ترتیب اختلافات بین هیات اجراییه و شرمینی که در راجه سازمان جوانان قرار داشت، خصوصاً در مضمون این اختلافات را عدم اطاعت دستورهای حزب و روش استفسار صناعه برخی از رهبران سازمان جوانان و دیروپهای بی دردی که صحر به برکناری شرمینی میشود شلیک میدهد. برکناری شرمینی و برکناری رفیق متقی اختلافات با سازمان جوانان را حل نکرد. شرمینی با وجود تسلیم ظاهری به حمیم هیات اجراییه تا کمال بدحالتها و تحریکات حسود در سازمان جوانان ادامه داد. . . .

سازمات رفقای سه گانه (قاسمی، فروتن و بقراطی) و عدم مراحمات این رفقا و نیامدن شرمینی به سازمان سه تنها محل اختلافات لطیفی بزرگ مکنر خود ستاد" بروز اختلافات تازه ای گردید .

(ارزشرتر کمنه مرکزی به پلنوم)

۱ - بررسی اسناد و مدارک موجود و صورتجلسات کمنه مرکزی نشان میدهد که در داخل کمنه مرکزی در مسائل سیاسی و ایدئولوژیک مرز بندی معینی وجود نداشته است و افراد وابسته جهات احده در برخورد با اینگونه مسائل مواضع منحصری داشته و اکثر تصمیمات واحدی رسیده اند .

۲ - بررسی موارد مشخص نشان میدهد که اختلافات در رهبری حزب ما بصورت عمده بنحوی زانها با حفظ با اشغال مواضع مهم رهبری ارتباط داشته است.

این که رفیق فروتن خودش از سازمان توفان استعفاء داده و دیگر عضو این سازمان نیست و شرکتش در کنفرانس منوط به انتقاد از خود و پذیرش عضویت مجدد در سازمان است. اینکه رفیق فروتن باید توضیح دهد که با کدام مجوزی نامه خصوصی و فتنه‌انگیزانه‌ای برای علی سعادت نوشته که با وی برای اخراج دو رفیق دیگر هیئت مرکزی یعنی کامران و خرسند همدستی کند؟! که در تاریخ احزاب کمونیستی بی‌نظیر است.

این پیشنهادات برای تدوین سند و شرکت در کنفرانس از جانب همه رفقای هیئت مرکزی از جمله رفیق علی سعادت تصویب شد. البته ما از نقش وی در آن زمان بی‌خبر بودیم که آراء وی فاقد تضمین و دارای مضمونی غیراصولی و ماکیاولیستی می‌باشد. زیرا وی در عین جلوه دادن چهره موافق با تصمیمات سازمان و دادن رای مثبت به آنها و قبول مسئولیت برای انجام وظایف تعیین شده، در پشت سر سازمان به ایجاد فراقسیونی در خارج و ایران دست زده بود تا رسماً و علناً اعلان حزب کرده و سازمان توفان را از جانب خود به انشعاب کشانده و ما را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد. به این معنا که راه مبارزه با انشعاب فروتن - پرویز سیروس‌نیا پیوستن به حزب دست پرورده علی سعادت است و نه حزبی که محصول برگزاری کنگره حزبی و بحث‌های درونی آن باشد.

اکثریت اعضاء سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان در کنار اکثریت رهبری سازمان قرار داشتند و در درون کسی نبود که مدافع وحدت با "سازمان انقلابی" بوده از موازین ضدلنینی حمایت کرده و مخالف حزبییت در درون سازمان باشد.

زمانی که تمام تدارکات لازم، ضروری، مستند و غیرقابل انکار دیده شده بود تا کودتای پرویز سیروس‌نیا درهم شکسته شود و انشعابی که در گرفته بود خنثی شود، رفیق علی سعادت با نقض همه توافقاتی که با هیئت مرکزی کرده بود در دو شب قبل از برگزاری کنفرانس از شرکت در کنفرانس خودداری کرده اعلان احیاء حزب نموده و به انتشار نشریه، ارگان، کتاب، نشریه داخلی و انتشار اعلامیه پاره‌ای رفقای ایران که با وی در تماس بودند دست زد و با کنترل ارتباطات خویش مانع از شرکت بخش بزرگی از نمایندگان در کنفرانس گردید. این امر مانند آواری بر سر هیئت مرکزی فرو ریخت زیرا نفس عمل رفیق علی سعادت زمینه تمام اتهامات کاذبی را که رفیق فروتن به وی می‌زد و یا در مورد آنها مبالغه می‌کرد فراهم کرده

کنفرانس سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان و برخورد ما نسبت به آن

پیشنهادی مبنی بر برگذاری یک کنفرانس برای رسیدگی به اختلافات میان هواداران فروتن - پرویز سیروس‌نیا و برای برقراری وحدت مجدد سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان به دست ما رسید که به اتفاق آراء با آن موافقت شد و قرار شد گزارشی از اقدامات سازمان‌برانداز رفیق فروتن و خرابکاری پرویز سیروس‌نیا عضو اخراجی هیئت مرکزی در اختیار نمایندگان کنفرانس قرار گیرد. وظیفه این امر به عهده من گذارده شد که گزارشی بر اساس زیر تنظیم کردم:

نقض مستمر و طولانی موازین لنینی سازمانی توسط رفیق فروتن از مدت‌ها قبل و عدم تمکین وی به نظریات اکثریت و رواج لیبرالیسم و محفل‌بازی در سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان حتی از زمانی که رفیق قاسمی در قید حیات بود.

برخورد رهبری سازمان م - ل توفان در محکومیت لیبرالیسم، محفل‌بازی رفیق فروتن و محکومیت این رفتار خرابکارانه در زمان حیات رفیق قاسمی به طوری که رفیق فروتن با عناد، تهدید و قهر و نفی موازین لنینی سازمانی از انجام دستورات سازمان استنکاف می‌کرد.

تلاش‌های ضدسازمانی و دسیسه‌چینانه رفیق فروتن برای برقراری ارتباط با رهبران "سازمان انقلابی" و کشاندن سازمان به سمت وحدت با این جریان رویزیونیستی ضدانقلابی در پشت سر سازمان و اقدامات مشخص وی در این عرصه.

مخالفت مشروع این رفیق با حزبییت و طرح وی که گویا شروط احیاء حزب حضور در ایران و وحدت "مارکسیست - لنینیست" هاست. البته رفیق فروتن هیچگاه قادر نشد نام این گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب فرضی را که از وجود آنها ظاهراً اطلاع داشت به نام مشخص بنامد. بررسی اقدامات نامشروع، ضدحزبی، ضد وحدت سازمانی و خرابکارانه‌ای که وی در این زمینه انجام داد تا تئوری‌های نادرست خود را ثابت کند مورد بررسی ما قرار داشت.

در مورد پرویز سیروس‌نیا تمام مدارک اخراج وی و نامه‌پراکنی‌های ضدحزبی و ریاکاری‌هایش از جمله بی‌اعتمادی به وی از هر نظر، روحیه یاس و رفتار غیرقابل محاسبه و تشنج‌آفرین وی در طی چندین ماه و نقش کودتاگرایانه وی وجود داشت.

اصولی حتی با نادیده گرفتن پاره‌ای مسایل که بتواند به یک جو دوستانه یاری رسانده که محصولش وحدت مجدد سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان باشد مفید است. این انگیزه ما برای شرکت در کنفرانس بود.

طبیعتاً شبیخون رفیق سنجر تناسب قوا را در کنفرانس به نفع خرابکاری پرویز سیروس‌نیا که مورد حمایت صدرصد رفیق فروتن بود تغییر می‌داد. علی سعادتی با اعلان حزب به خواست باطنی بسیاری از اعضای توفان پاسخ مثبت داده بود و این بود که توانست اکثریت اعضای توفان را در جوی از شور و شوق با خود همصدا کند.

مشکلی که به وجود آمده بود این بود که با انشعاب علی سعادتی مبانی تمام گزارشی که حتی در بخش‌هایی به استناد سخنان و اسناد وی تهیه کرده بودیم درهم ریخت. اکثریت هیئت مرکزی با این مشکل روبرو شد که چگونه اثبات کند که شخص رفیق فروتن مظهر نقض موازین سازمانی و سرمنشاء انشعاب با همدستی عنصر بی‌مایه‌ای نظیر پرویز سیروس‌نیا بوده است.

از این گذشته علی سعادتی با مرزهای مصنوعی که کشید، بحث مربوط به مبانی وحدت، شروط حزبی، موازین سازمانی لنینی به کلی در هم ریخت و چنان آب گل‌آلود شد که توضیح این شرایط برای تک تک اعضای سازمانی به سادگی آنهم در کوتاه مدت میسر نبود. ریشه برخی از این اختلافات به چند سال پیش برمی‌گشت که دارای یک سابقه تاریخی بود و برای رفقائی که این سابقه تاریخی را نمی‌دانستند تعقیب مسایل بسیار مشکل می‌نمود و حتی توضیح آن نیز از نظر اکثریت هیئت مرکزی با این تاخیر تاریخی مشکل بود.

از این گذشته اکثریت هیئت مرکزی انشعاب فروتن و واکنش علی سعادتی را در خدمت منافع و مبانی وحدت درون یک سازمان ماهیتاً مارکسیستی-لنینیستی به عنوان دو نیروی ماهیتاً خلقی نمی‌دانستند. البته رفیق فروتن با جعل تئوری مارکسیسم تلاش کرده بود اصل مبارزه بی‌امان را در درون حزب به جای اصل وحدت بنشاند تا انشعاب خود را توجیه کند، ولی این تئوری‌های سراپا ضدمارکسیستی در زمان خودش نیز از جانب سازمان نفی شده و رفقا بر این نظر بودند که تمام نکاتی که زمینه انشعاب را به ظاهر فراهم کرده‌اند از نظر مضمونی نکاتی هستند که می‌توانسته در درون سازمان با تکیه به اهمیت وحدت و درک درست از ماهیت

بود. طبیعتاً باقی‌مانده اکثریت هیئت مرکزی دیگر قادر نبود علی‌رغم آگاهی و اطلاع از این اتهامات در داخل کنفرانس به دفاع غیابی از کسی بپردازد که با اعلان رسمی حزب در قفای رهبری سازمان، ضربه مهلک و بزرگی به سازمان توفان زد و سنتی در بخش پیرو خود باقی گذارد که آنها نیز از همین روش ماکیاولیستی و دسیسه‌گرایانه که آن را کار سیاسی و زرنگی جا می‌زدند برای تصفیه درون حزبی و "رفع اختلافات" بر ضد یکدیگر استفاده کنند. روشن است که پشتیبانی از روش غیراصولی علی سعادتی در برخورد به اختلافات و شیوه‌های حل صحیح تضادهای درون خلق اگر یک بار "درست" و "اصولی" بوده باشد باید همواره این روش "اصولی" را سرمشق ادامه کارها برای حل معضلات بعدی قرار داد و این بود که سرنوشت غم‌انگیز فقدان اصولیت، زد و بند با "حسن نیت" را در این حزب تا تضعیف و در هم شکستن آن رقم زد و تنها تعداد ناچیزی از این رفقا را که از علی سعادتی جدا شده بودند و اتفاقاً به همان روشی ایراد داشتند که مامای "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" شده بود در خارج از کشور باقی گذارد. این وضعیتی بود که در آستانه کنفرانس پدید آمد. شبیخون رفیق علی سعادتی که به زعم خودش راه درست نجات سازمان را از بحران و دفع خرابکاران پیدا کرده بود تمام هیئت مرکزی را خلع سلاح کرد. پاره دیگری از رفقا که نه با انشعاب رفیق فروتن موافق بودند و نه با شبیخون رفیق سعادتی و خود را برای شرکت در کنفرانس آماده کرده بودند نیز دیگر حاضر نبودند در کنفرانسی که دورنما و امیدی برای آن نمی‌دیدند و معتقد بودند هیئت مرکزی ابتکار عمل را از دست داده و در کنفرانس در موضع دفاعی خواهد افتاد و میان دو سنگ آسیاب گیر خواهد کرد شرکت کنند. از جمله رفیق خرسند که خودش در کمیسیون مربوط به تدارک کنفرانس شرکت فعال داشت و طبیعتاً منبع اطلاعاتی ما نیز محسوب می‌شد و رفیق بابک مسؤل تشکیلات کارگری کویت که آماده بود در پاسخ به اتهامات رفیق فروتن که نامه وی به کامران را دست‌آویزی برای حمله به کامران قرار داده بود به بیان واقعیت بپردازد. وی نیز از شرکت در کنفرانس خودداری کرد. سایر رفقای هیات مرکزی با توجه به این که هر دو بخش را ماهیتاً نیروهای خلقی به حساب می‌آوردند و مدت‌ها برای شرکت در این کنفرانس اسناد و مدارک تهیه کرده بودند بر آن بودند که با توجه به وضعیت جدیدی که به وجود آمده است شرکت در کنفرانس برای ایجاد یک حداقل وحدت

از سازمان توفان و نامه فتنه‌انگیزانه خویش را به علی سعادت‌ی از اعضای کنفرانس مخفی داشته بود.

کنفرانس باید روشن می‌کرد که رفیق فروتنی که دیگر عضو سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان نیست، بر اساس کدام موازین لنینی و حتی ضدلنینی حق شرکت در کنفرانس مخفی سازمانی را دارد. اسناد تدارک کنفرانس باید به استعفاءنامه رفیق فروتن، به نامه خصوصی‌اش برای کودتا در سازمان به شخص "کودتاگر" رفیق سنجر و یا تماس‌های مخفیانه‌اش از بالای سر سازمان و بدون اطلاع سازمان با برخی اعضای کمیته برلن و پرویز سیروس‌نیا اشاره می‌کرد و همه این موارد اختلاف و زد و بند با "سازمان انقلابی" را در دستور کار بررسی همه جانبه و بی‌طرفانه کار کنفرانس قرار می‌داد. کنفرانس که به وظایف خود ظاهراً واقف نبود و قبلاً پاره‌ای از شرکت‌کنندگان توسط رفیق فروتن در طی چند روز پخته شده بودند به هیچ‌کدام از این اسناد توجه نکرد و آنها را نادیده گرفت و علی‌رغم این که ما با قرائت گزارش خود در مورد روش فروتن در سازمان و... شروع کردیم ولی به این نتیجه رسیدیم که گزارش را نیمه‌کاره قطع کنیم زیرا نتیجه عملی آن کمکی به پیشبرد کار سازمان جز این که تتمه اعتبار رفیق فروتن را نیز بر باد دهد نمی‌کند. سیر و پیشرفت کنفرانس نشان داد که در این جمع تنها بخشی با سخنان رفیق فروتن موافق بودند و بخشی بعد از کنفرانس از جمع آنها خارج شدند. جالب این است که رفیق فروتن در پایان کنفرانس نام مرا که عنصر "ضعیف هیئت مرکزی" تبلیغ می‌کرد و در نامه‌های خصوصی‌اش ذکر کرده بود، برای رهبری سازمان به عنوان عنصر شایسته پیشنهاد داد که از جانب من رد شد. ما شرکت‌کنندگان در همان کنفرانس به این نتیجه رسیدیم که هدف و نیت برگزارکنندگان آن حل مسایل و وحدت مجدد سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان نیست بلکه تلاش دارند به تمام سیاست‌های ضدمارکسیستی و غیراصولی خود در گذشته صحنه بگذارند و از کنفرانس سند تیره خویش را به دست آورند. این بود که از همکاری با آنها سرباز زدیم و مستقلاً با یاری رفقای ایران "سازمان توده زحمتکشان" که نامش به "سازمان کارگران مبارز ایران" تغییر کرد را تاسیس کردیم. من بر این نظرم که رفقای ما به علت دارا بودن نظریات درست، انسجام ایدئولوژیک، استحکام و اصولیت تا به امروز باقی مانده‌اند در حالی که سایر بخش‌های جدا شده از توفان یا منحل شده

تضادهای درون خلقی حل شوند. بر مبنای این درک هر دو طرف اختلافات یعنی انشعابگران فروتن- پرویز سیروس‌نیا و علی سعادت‌ی ماهیتاً از نظر ما مارکسیست-لنینیست بوده و محق نیستند دشمنانه با یکدیگر برخورد کنند و اکثریت رهبری سازمان هر دو بخش این انشعاب را کمونیستی می‌دانست. این درک در آن زمان کم طرفدار که به نظر من درک درستی بود و آینده‌نگری داشته و علمی بود، متأسفانه در آن دوران با توجه به سیر رویدادها و به ویژه بعد از بروز اختلافات جهانی میان رفقای آلبانی و چین بر سر تئوری ارتجاعی "سه دنیا" و قطع رابطه چین و آلبانی به گوش کسی نمی‌رفت و حداقل ده سال وقت بعد از انقلاب لازم بود که بخش‌های منشعب توفان بپذیرند که در زمان انشعاب همه بخش‌های توفان ماهیتاً مارکسیست لنینیست بوده و برخورد کمونیستی نسبت به سرنوشت توفان و مبنای وحدت که من در این کتاب به آنها اشاره کردم کافی بود تا از انشعاب جلوگیری شود. امروز روشن است که اساس انشعاب در سازمان توفان علی‌رغم اختلافاتی که که برشمردم و وجود داشت نقض وحدت سازمانی و نظریات نادرست تئوریک رفیق فروتن بود که درک درستی از ماهیت تضادهای خلقی و ضدخلق، تضادهای درون خلقی و برون خلقی و راه حل تضادهای درون خلقی نداشت. وگرنه هم نقض مستمر موازین لنینی سازمانی، هم تمایل و تلاش لجاجه‌انگیز این رفیق برای وحدت با "سازمان انقلابی" و یا درک نادرستش از حزبیت در درون سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان به عنوان نظریات یک رفیق در اقلیت قابل بحث، بررسی و تصمیم بود که آنوقت باید رفیق فروتن به نتایج آنها حتی اگر مورد توافقش نبود گردن می‌گذاشت. این امر به آنجا منجر شد که اکثریت هیئت مرکزی امیدوار بود با شرکت در کنفرانس بر این مشکلات با یاری اعضا حزبی غلبه کند ولی این کنفرانس با توجه به اوضاعی که پیش آمده بود حتی حاضر نبود به اسناد کودتای رفیق فروتن و پرویز سیروس‌نیا رسیدگی کند و آن را در دستور کار کنفرانس برای بررسی قرار دهد. برای آنها با هوچی‌گری کودتای علی سعادت‌ی روشنگر ماهیت اختلافات بود و حق را به جانب پرویز سیروس‌نیا می‌داد که به گفته کیومرث ثریا آنقدر از زیرکی و دوراندیشی برخوردار بود که این خطرات را از قبل حس کرده بود. البته همین رفیق "نکته سنخ" و منفعت طلب حاضر نشد در مراسم سوکواری این رفیق "فرشته، زیرک، دوراندیش" شرکت کرده از ترازنامه اعمال ننگین وی تجلیل به عمل آورد. حتی رفیق فروتن استعفا خود

کرده است که من با اساس این تحلیل موافق نیستم و نبودم و اعتقاد ندارم اختلاف نظر بر سر این که ما حزب هستیم یا نیستیم می‌تواند ماهیت کمونیستی سازمان ما را به زیر پرسش ببرد. فروتن سکوتی کرد و از من جدا شد و این جدائی تا زمان درگذشت وی ادامه داشت. وحدت در درون "حزب کار ایران (توفان)" نیز بعد از درگذشت وی عملی شد. همین امر وحدت در حزب نشان می‌داد که رفقای سابق فروتن در عمل راه درست را تشخیص دادند و دیگر دلبستگی چندانی به تئوری‌های نادرست وی در مورد حزبیت و نقش تعیین کننده آن در برهم زدن یک سازمان کمونیستی ندارند. این امر به نظر من به نفع جنبش کمونیستی ایران است. زیرا از این به بعد بر همین اساس درست، مهم بودن مقوله وحدت در درون یک سازمان کمونیستی و تشخیص تفاوت میان تضادهای درون خلق و برون خلق فعالیت حزب ما به پیش می‌رود و امکان انحراف و خودسری را به حداقل می‌رساند.

و یا بسیار تضعیف گردید و سرانجام همه آنها به این نتیجه رسیدند که اختلافات برشمرده در گذشته در کادر پذیرش مارکسیستی-لنینیستی دانستن سازمان توفان در خدمت وحدت این سازمان قابل حل بوده و نیازی به انشعاب نبوده است. همین نتیجه‌گیری ورشکستگی تئوری "وحدت و مبارزه" رفیق فروتن را به چالش می‌گیرد که امروز واقعا دیگر پیشیزی ارزش ندارد. توفان بعد از کنفرانس رسماً به سه بخش تقسیم شد که در آن زمان ما و از جمله من همانگونه که در بالا اشاره شد به این نتیجه اشتباه رسیدیم که حل مشکل را به عهده رفقای ایران قرار دهیم که آنها در طی مذاکره با هم وحدت سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان را مجدداً مستقر کنند. این تصمیم عملاً نفی نقش رهبری و اهمیت و ارزش کار و کاردانی و کیفیت این ارگان را که اتفاقاً باید در مواقع بحرانی نقش آفرینی کند، درهم شکست و ابتکار عمل را از دست ما خارج کرد. بهترین نمونه آن انتخاب نام "سازمان توده زحمتکشان" و نام "سازمان کارگران مبارز ایران" بود که نام مشهور، پرسابقه و خوشنام "توفان" را که بیان گذشته افتخارآمیز ما بود با یک گردش بی‌مسئولیت قلم حذف کرد. پیروان فروتن نه در خارج و نه در ایران نتوانستند به نیروئی بدل شوند و این امر در مورد "سازمان کارگران مبارز ایران" نیز صادق بود. تنها "حزب کمونیست کارگران و هقانان ایران" توانست به نیروی قابل توجهی بدل گردد که با بی‌کیاستی در رهبری و توسل این حزب به همان روش‌های غیراصولی زد و بند و ماکیاولی برای حل معضلات داخلی و حل صحیح تضادهای درون خلق، کار مبارزه این حزب را به بن‌بست کشانید.

در این جا به داستانی از برخورد خودم با رفیق فروتن در کنفرانس اشاره می‌کنم که بسیار آموزنده است. رفیق فروتن که نظر مرا در مورد حزبیت می‌دانست و آگاهی داشت که من حتی بیش از رفیق سنجر به آن تکیه داشته‌ام از من پرسید شما که همیشه هوادار حزب بوده‌اید چرا به سنجر نیبوسته و به کنفرانس آمده‌اید. به وی گفتم برای این که سنجر نیز حرف شما را می‌زند. با چهره پرسشگرانه و مملو از شگفتی پرسید چطور؟ گفتم وی نیز مانند شما عقیده دارد مسئله حزبیت اُس و اساس انشعاب است و نه یک اختلاف نظر عادی در درون حزب طبقه کارگر که باید با بحث و تبادل نظر اصولی بر سر آن به توافق رسید و آنوقت اقلیت باید به نظر حزب و اکثریت گردن نهد و حزبیت را بپذیرد. وی نیز روش شما را در برهم زدن توفان اتخاذ

برای نهار شرکت‌ها پرداختم. روزنامه توزیع می‌کردم و در سال‌های آخر سوسیسی در کیوسک، سرخ کرده و می‌فروختم. در این سال‌ها قادر نبودم در رشته تحصیلی خودم کار کنم. زیرا به موجب قراردادی که بین ایران و آلمان وجود داشت هر ایرانی فارغ‌التحصیل باید بعد از یک سال کار تخصصی در آلمان به ایران باز می‌گشت و در صورت تقبل شغل در رشته تحصیلم، اقامت من بعد از یکسال باطل می‌شد و مجبور می‌شدم به اخذ پناهندگی مبادرت ورزم و من مایل به این کار نبودم و باید بهای گزافی برایش می‌پرداختم. ترجیح می‌دادم پناهندگی سیاسی نگیرم، در رشته تحصیلی خودم که مهندسی برق بود کار نکنم و فقط برای اخذ اقامت، مصنوعاً در دانشگاه نامنویسی کنم و تغییر رشته دهم و تامین معاشم را از کار تاکسیرانی و یا پخش روزنامه و کار در کیوسک‌ها و یا پخش مواد غذا برای مشتری‌ها از طریق کار رانندگی در یک آشپزخانه تهیه خوراک، تامین کنم. شش سال به این روش زندگی کردن، بسیار توانفرسا بود و شرایط استخدام را برای بعد دشوار می‌کرد. زیرا مهندسی که شش سال حداقل در رشته خود کار نکرده است و از تحولات سریع دانش الکترونیک و ارتباطات دور بوده است، به سختی می‌تواند محل کاری برای خود بدون داشتن تجربه کاری پیدا کند. البته تجربه نشان داد که به این سیاست، تنها توفانی‌ها متعهد ماندند ولی سایر وابستگان به گروه‌های سیاسی به ویژه جبهه ملی‌ها از طریق دریافت پناهندگی و یا ازدواج با خارجی‌ان موفق شده بودند اقامت دائمی بگیرند و صدایش را در نیاورند.

وضعیت نابسامان مالی

سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان از هیچ منبعی کمک مالی دریافت نمی‌کرد. این سازمان تنها به نیروی خود متکی بود و تا روز آخر نیز بر روی پاهای خود ایستاد. دشمنان توفان که سر در آخور اجانب داشتند از درجه فعالیت و وفاداری رفقای ما حیرت می‌کردند و برای اینکه به طور غیر مستقیم به سازمان توفان اتهام بزنند همواره در سخن‌پراکنی‌ها و یا نوشته‌های خویش مدعی می‌شدند که سازمان‌های سیاسی چپ ایران از شوروی، چین و آلبانی کمک مالی دریافت می‌کرده‌اند و منظورشان "از آلبانی" این است تا القاء نمایند توفان از آلبانی کمک مالی دریافت می‌کرده که طبیعتاً دروغ محض است. کشور فقیر آلبانی خودش به کمک مالی احتیاج داشت و در وضعیتی نبود که به سازمانی کمک مالی بنماید. تنها کمک مالی آلبانی به توفان پرداخت کرایه راه رفقای توفان به آلبانی بود که آنهم با دعوت رفقای آلبانی صورت گرفته بود و رفقای ما برای رفتن به آلبانی از ارزانترین وسیله که اتومبیل بود استفاده کردند. یعنی رفقای آلبانی پول بنزین رفقای توفان را به آلبانی دادند.

درخواست پناهندگی سیاسی در آن زمان مورد تأیید توده دانشجو نبود و عملی نکوهیده محسوب می‌شد زیرا این توهم را ایجاد می‌کرد که عده‌ای رهبر در خارج از کشور جا خوش کرده‌اند و اعضاء را به میدان مبارزه اعزام می‌کنند.

ما توفانی‌ها برای اینکه پناهندگی سیاسی نگیریم چون در آن تاریخ عملی ناپسند محسوب می‌شد و مورد تأیید قشر دانشجو نبود، مجبور بودیم راه‌های دیگری برای ادامه اقامت جستجو نمائیم. من مجبور بودم در دانشگاه به عنوان ادامه تحصیل نامنویسی ولی همزمان برای تامین معاش کار کنم. چون برای مادرم دیگر مقدور نبود مخارج مرا تامین نماید.

درخواست پناهندگی یعنی پذیرش اقامت طولانی در خارج از کشور. ولی ما سربازانی بودیم که در حالت آماده باش به سر می‌بردیم و باید همیشه آماده رفتن به ایران باشیم. از این گذشته وقتی ما به دیگران توصیه می‌کنیم فداکاری و از جانگذشتگی را پیشه کنند، خودمان حق نداریم، کنگر بخوریم و لنگر بیاندازیم. قبل از انقلاب من برای تامین زندگی در شهر گیسن تاکسیرانی کردم، در استخدام یک کارخانه تهیه غذا، به توزیع صبحانه و غذای بسته بندی شده

زیرا در قبل از انقلاب نتوانسته بود درک روشنی از اهمیت ایدئولوژی و تفاوت کمونیسم با رویزیونیسم پیدا کند و سوسیال امپریالیسم شوروی را کعبه آمالش می‌دانست و به این درگاه سجده می‌کرد. کسانی که که به اصالت عمل اعتقاد داشتند و به نافی تئوری بدل شده بودند، در گمراهی تئوریک خویش غرق شدند و هرگز نیز نتوانستند به ساحل مارکسیسم لنینیسم برسند. تجربه بعد از انقلاب وضعیت متمیزه شدن آنها را نشان می‌دهد که تمام نادانی سیاسی و ایدئولوژیک خود را به نمایش گذارده‌اند. پاره‌ای از این سازمان‌ها حتی همدست آمریکا و اسرائیل برای حمله به ایران به خاطر تغییر رژیم ایران هستند. و این قله سفاهت سیاسی کسانی است که نه از امپریالیسم و نه از صهیونیسم و به طریق اولی نه از کمونیسم شناخت دارند. البته افراد انقلابی در میان آنها بودند که به دانش مارکسیسم لنینیسم بر اساس تجربه و مطالعه شخصی و جمع‌بندی دیالکتیکی از رویدادهای جهان نایل آمدند و انقلابی و وفادار به کمونیسم و سوسیالیسم لنینی استالینی ماندند، ولی مجموعه سازمانی آنها در شکست راهبردی انقلاب ایران نقش "مثبتی" بازی کرد.

رمز موفقیت مذهبیون

به نظر من پایگاه مادی نفوذ خمینی در میان دهقانانی قرار داشت که در اثر اصلاحات ارضی نواستعماری محمدرضا شاه به اطراف شهرهای بزرگ سرازیر شده و در شرایط نامناسبی زندگی می‌کردند. رژیم شاه قادر نشده بود این قشر عظیم بی‌چیزان، دستفروش‌ها، بیکاران را با سرمایه‌گذاری حتی خارجی در روند سرمایه‌داری در ایران به عنوان کارگر ارزان قیمت جذب کند.

قشر روحانی و بسیاری از بازاریان که در سازمان‌های مخفی مذهبی فعال بودند و یا حق امام به روحانیون می‌داند نیز در این عرصه فعال بوده و کسانی بودند که در دارو دسته‌های اراذل و اوباش حزب‌اللهی که در ۲۸ مرداد به رهبری شعبان بی‌مخ و طیب فعال بودند، نفوذ داشته و آنها را به میدان می‌کشیدند. آنها از طریق شبکه مساجد و امام جمعه‌ها، همواره امکان گسترش و بسیج داشته و سازمان خویش را با پوشش مذهبی و تحمل ساواک حفظ کرده بودند. در عرصه روشنفکری طیفی از جلال آل احمد، شریعتی، بنی‌صدر، قطب‌زاده، نهضت آزادی مهندس بازرگان، و سازمان مجاهدین خلق ایران قرار داشتند که برای حکومت اسلامی تبلیغ می‌کردند. پیوستن جبهه ملی با همه یال کوپالش به خمینی، قشر بورژوازی ملی ایران را نیز با خمینی هم‌پیمان کرد.

کمونیست‌ها به علت سرکوب وحشیانه امپریالیسم و ارتجاع سلطنتی از هرگونه امکان تبلیغاتی و سازماندهی در قبل از انقلاب محروم بودند. بروز رویزیونیسم و خیانت حزب توده ایران که به تامین منافع روس‌های امپریالیست در ایران خدمت می‌کرد تا بذل توجه به منافع مبارزه طبقاتی و ملی مردم ایران، عامل موثری در آشفته‌فکری و سردرگمی کمونیست‌ها بود، به طوری که گروه‌ها و سازمان‌های "کمونیستی" و حتی مشکوک نظیر گروه سپند که بعدها به نام "حزب کمونیست کارگری ایران" نام گرفت مانند قارچ از زمین شروع به روئیدن کردند و به زودی نیز در اولین حمله دشمن نابود و مرتد شدند. این وضعیت نابهنجار و نابسامان هم در میان طبقه کارگر به آشفته فکری انجامید و هم جنبش کمونیستی را به شکست کشانید. سازمان چریک‌های فدائی خلق به یکباره مسلمان زاده از کار در آمد و به مجیز گوی خمینی بدل شد،

برخورد حزب توده ایران به دولت قوام در سال ۱۳۲۴ و شرکت در آن دولت از رفیق زنده یاد احمد قاسمی یکی از رهبران برجسته حزب توده ایران و سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان در گفتگو با فریدون منتقمی. برگزیده از دفتر دوم "یادمانده‌هایی از فریدون منتقمی، چرا کمونیست هستیم!":

"می‌گویند برخورد حزب توده ایران به دولت قوام در سال ۱۳۲۴ و شرکت در آن دولت نشانه اپورتونیزم و بی‌پرنسیپی اوست. برای تحلیل موضوع باید شرایط آن روز ایران و وضع دولت قوام را در نظر آورد.

سال ۱۳۲۴ سال هجوم ارتجاع بر حزب توده ایران و نیروهای ملی و دموکراتیک بود. ارتجاع که پس از حوادث ناگهانی شهریور ۱۳۲۴ ضربه خورده و گیج شده بود به تدریج به خود می‌آمد، دست و پای خود را جمع می‌کرد و به تعرض می‌پرداخت. خاتمه جنگ و پایان همکاری بین‌المللی متفقین که مستلزم تعادلی موقتی بود، طرح تاکتیک جدید امپریالیسم آمریکا مبنی بر یورش ارتجاعی در سراسر جهان، نزدیکی خروج ارتش شوروی از ایران، به ارتجاع ایران نوید می‌داد که بتواند مواضع از دست رفته را دو باره به دست آورد.

دولت‌های حکیمی، صدر، ساعد و دوباره حکیمی که در مدتی کم‌تر از شش ماه از پی هم درآمدند در تاریخ این دوره به سیاست ارتجاعی تعرضی مصروف‌اند. در این دولت‌ها از یک سو حمله و هجوم به نیروهای ملی و دموکراتیک و در درجه اول به شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکش‌ان شدت بی‌سابقه یافت و از سوی دیگر جنبش ملی و دموکراتیک به ویژه در آذربایجان، گیلان و مازندران گسترش پذیرفت و در مجلس شورا نیز فراکسیونی از وکلای آزادی‌خواه و منجمله نمایندگان حزب توده و هواداران

گوشه و تحلیلی ناگفته از تاریخ جنبش کمونیستی ایران

در زمانی که که رفیق فروتن در میان هیئت مرکزی نبود قرار شده رفیق قاسمی به مرکز آلمان منتقل شود. از همان زمان رفیق قاسمی پیشنهاد داد که یکدوره کلاس آموزشی در مورد شاهنامه فردوسی برای من بگذارد و سپس پیشنهاد داد که مسایلی را که به نظر من مهم هستند و در جنبش اپوزیسیون بحث می‌گردند و مربوط به گذشته حزب توده ایران می‌باشند توسط من در اختیارش قرار گیرد تا بتواند به تدریج در مورد مسایل مشخص مطروحه نظریاتش را برای بحث و بازگویی تاریخ حزب توده ایران به قلم درآورد. مطالبی که در زیر به عنوان اسنادی از جنبش کمونیستی ایران و تاریخ میهن ما منتشر می‌شوند از جمله این مدارکند. متأسفانه عمر پربار وی اجازه نداد این اقدامات پر بار به ثمر برسند.

ایران تعهد می‌کند که آن را بدون خونریزی و از راه مسالمت‌آمیز با اهالی آذربایجان حل کند. دولت ایران علی‌الاصول با تشکیل شرکت مختلط نفت شوروی و ایران موافق است و مواد اساسی قرار داد را امضاء می‌کند و متعهد می‌شود که آن را از تصویب مجلس آینده بگذراند.

متن موافقت‌نامه‌های آن در دسترس نیست. ولی بخشی از موافقت‌نامه‌ای که در ۲۵ خرداد ۱۳۲۵ بین دولت قوام به نمایندگی معاون نخست وزیر (مظفر فیروز) و نمایندگان آذربایجان به امضاء رسید از کتاب "مرگ بود و برگشت بود" عیناً نقل می‌شود تا مقیاسی از سازش دولت قوام با شرایط آن زمان به دست آید. موافقت‌نامه چنین است:

"در نتیجه مذاکرات بین دولت و نمایندگان آذربایجان و با توجه به مواد هفت‌گانه ابلاغیه مورخه دوم اردیبهشت ۱۳۲۵ دولت که مورد قبول نمایندگان مزبور واقع گردیده و در نتیجه تبادل افکار توافق نظر حاصل شده که مواد زیر به عنوان توضیح و مکمل آن تنظیم گردیده به موقع اجراء گذشته شود:

ماده ۱- نسبت به مفاد ماده اول ابلاغیه صادره دولت، موافقت حاصل شد که جمله زیر به آن اضافه گردد: رئیس دارائی نیز بنا بر پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت تعیین خواهد شد.

ماده ۲ - چون در ماده ۲ ابلاغیه دولت مقرر گردیده که تعیین استان‌دار با جلب نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود، به منظور اجرای اصل مزبور موافقت حاصل شد که وزارت کشور استان‌دار را از میان چند نفر که انجمن ایالتی معرفی خواهد نمود برای تصویب به دولت پیشنهاد نماید.

ماده ۳ - نظر به تحولات اخیر در آذربایجان، دولت سازمان فعلی را که به عنوان مجلس ملی آذربایجان انتخاب و تشکیل شده است به منزله انجمن ایالتی آذربایجان خواهد شناخت و پس از تشکیل مجلس پانزدهم و تصویب

دکتر مصدق به مخالفت با این سیاست برخاستند. علت سقوط دولت‌ها نیز همین مقاومت نیروهای ملی و دموکراتیک در کارخانه، مزرعه، دانشگاه، و مجلس بود.

دولت ساعد که محرمانه با کمپانی‌های آمریکائی برای دادن امتیاز نفت شمال وارد مذاکره شده بود در برابر هیئت نمایندگی شوروی روش خصمانه و تحقیرآمیز در پیش گرفته حاضر نمی‌شد طرح آن هیئت را مبنی بر تشکیل شرکت مختلط ایران و شوروی اصولاً مورد بررسی قرار دهد. دولت صدر در برابر تلگراف مردم آذربایجان که مطالبات دموکراتیک خود را مطرح کرده بودند صریحاً در مجلس گفت که به صدتا از این تلگراف‌ها اعتناء نخواهد کرد. قشون تهران برای سرکوب نهضت آذربایجان به آن سو حرکت کرده و به وسیله قوای شوروی در قزوین متوقف شده بود.

حل دو مسئله مهم و مبرم در محیط سیاسی ایران در دستور روز قرار داشت: یکی مسئله آذربایجان و مطالبات ملی و دموکراتیک آن که در واقع مربوط به عموم خلق‌های ایران بود، و دیگر مسئله نفت که امپریالیست‌ها و نیروهای ارتجاعی می‌خواستند کم‌ترین موافقتی بر سر آن با دولت شوروی حاصل نشود.

چنانکه نبرد پردامنه‌ای بر سر این مسئله در جریان بود و باعث سقوط دولت‌های صدر و ساعد و حکیمی گردید. بالاخره مجلس در ۱۰ بهمن ۱۳۲۴ پس از مبارزات طولانی به قوام‌السلطنه که وعده داده بود سیاستی غیر از سیاست پیشینیان خود در این دو مورد اتخاذ کند رای اعتماد داد. قوام‌السلطنه روز ۲۸ بهمن دولت خود را معرفی کرد و روز بعد بلافاصله به مسکو حرکت کرد تا در باره مسئله نفت، مسئله آذربایجان که باعث متوقف ساختن قشون ایران در قزوین به وسیله ارتش شوروی شده بود مذاکره به عمل آورد. در موافقت‌نامه‌ای که بین قوام و دولت شوروی به امضاء رسید اصول زیرین مورد قبول قرار گرفته بود: مسئله آذربایجان مسئله داخلی ایران است و دولت

موافقت در مسئله نفت و در مسئله آذربایجان گام بزرگی بود که نه در اثر "حسن نیت قوام" بلکه در اثر مبارزات چند ساله خلق ایران و به ویژه نهضت توده‌ای مسلحانه در آذربایجان برداشته می‌شد.

دولت قوام در اثر این مبارزات سر کار آمده و چنین موافقت‌نامه‌هایی را امضاء کرده بود. در چنین شرایطی وظیفه حزب طبقه کارگر چیست؟ مسلماً وظیفه وی عبارتست از ادامه مبارزه، تحکیم سازمان‌های خویش، هشیاری و آمادگی، پشتیبانی از دولت در برابر نیروهای دست راست و راندن وی به سوی اجرای هرچه بیش‌تر تعهدات خویش.

گفته می‌شود دولت قوام ماهیتاً ارتجاعی بود و حزب طبقه کارگر نمی‌توانست با چنین دولت ارتجاعی سازش کند.

این ارزیابی از تحلیل مشخص مورد سرچشمه نمی‌گیرد. مورد مشخص همان است که در بالا توضیح دادیم. در شرایط سال ۱۳۲۴ دولت قوام درباره دو مسئله مهم و مبرم، برنامه‌ای را عملاً مطرح ساخت که نمی‌توانست مورد پشتیبانی حزب طبقه کارگر نباشد: مسئله نفت و مسئله آذربایجان. حل این دو مسئله می‌توانست کلید حل بسیاری از مسایل دیگر باشد.

آیا حزب توده ایران در عین حال که به فعالیت توده‌ای خود ادامه می‌داد حق نداشت به منظور نظارت بر اجرای تعهدات فوق در دولت شرکت جوید؟ البته حزب طبقه کارگر حق ندارد در دولتی که باید سرنگون شود شرکت جوید. ولی آیا در شرایط مشخص مذکور که امکان تحصیل قدرت به دست خلق فراهم نبود و سقوط دولت موجود باعث نفی تعهداتی می‌شد که در نتیجه سال‌ها مبارزه به دست آمده بود، باز هم شرکت حزب طبقه کارگر را در دولت می‌بایست غیرمجاز شمرد؟

البته حزب توده ایران به علت تعهداتی که قوام در عرصه بین‌المللی سپرده بود بیش از اندازه به وعده‌های او اطمینان کرد، و اگرچه از گسترش

قانون جدید انجمن ایالتی و ولایتی، که از طرف دولت پیشنهاد خواهد شد، انتخاب انجمن ایالتی آذربایجان طبق قانون مصوبه شروع خواهد شد.

ماده ۴ - برای تعیین تکلیف قوای محلی و فرماندهان آن، که در نتیجه تحول و نهضت آذربایجان نفرت آن از افراد نظام‌وظیفه احضار گردیده‌اند و با امضاء این قرار داد جزء ارتش ایران محسوب می‌شوند، موافقت حاصل شد کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام‌السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و راه حل آن را هر چه زودتر جهت تصویب پیشنهاد نماید.

ماده ۵ - نسبت به وضع مالی آذربایجان موافقت حاصل گردید ۷۵ درصد از عواید آذربایجان جهت مخارج محلی اختصاص و ۲۵ درصد جهت مخارج عمومی کلیه کشور ایران به مرکز فرستاده شود...

ماده ۷ - قوای داوطلبی که غیر از نظام‌وظیفه به نام فدائی در آذربایجان تشکیل شده به ژاندارمری تبدیل می‌گردد و برای تعیین تکلیف قوای انتظامی مزبور همچنین تعیین فرماندهان موافقت حاصل شد که کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام‌السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و هر چه زودتر راه حل آن را جهت تصویب پیشنهاد نماید...

ماده ۸ - نسبت به اراضی که در نتیجه نهضت دموکراتیک آذربایجان میان دهقانان و زارعین تقسیم گردیده، آنچه مربوط به خالصجات دولتی است، چون دولت با تقسیم خالصجات میان دهقانان و زارعین در تمام کشور اصولاً موافق است اجرای آن را بلامانع دانسته و لایحه مربوطه آن را در اولین فرصت برای تصویب مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد نمود، و آنچه از اراضی غیر که در نتیجه تحولات اخیر آذربایجان بین رعایا تقسیم شده موافقت حاصل شده که جهت جبران خسارت مالکین یا تعویض املاک آنها کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام‌السلطنه و نمایندگان انجمن ایالتی تشکیل و راه حل آن را جهت تصویب پیشنهاد نماید..."

که پس از مرگ روزولت (آوریل ۱۹۴۵- اردیبهشت ۱۳۲۴) به ریاست جمهوری رسید همان کس است که هنگام حمله آلمان هیتلری بر شوروی (در ۱۹۴۱) گفته بود:

"اگر به بینیم که آلمان جنگ را می برد باید به روسیه کمک کنیم و اگر می بینیم که روسیه جنگ را می برد باید به آلمان کمک کنیم. بگذار آنها هرچه بیش تر یکدیگر را بدرند."

ترومن چندی پس از مرگ روزولت، ترکیب دولت آمریکا را بکلی به هم زد، آشکارا به مداخله در امور داخلی چین پرداخت، با تحریم استعمال سلاح اتمی مخالفت ورزید، تصمیمات قبلی در مورد آلمان را زیر پا گذاشت، سیاست دشمنی نسبت به شوروی در پیش گرفت، در ۱۲ مارس ۱۹۴۷ و اسفند ۱۳۲۵ دکتترین ترومن را وضع کرد که هدفش تامین سیادت آمریکا در خاور میانه و نزدیک بود، در تابستان ۱۹۴۷ (۱۳۲۶) نقشه مارشال را به منظور استقرار سلطه اقتصادی آمریکا در اروپا طرح کرد، در همان سال برای اخراج کمونیست‌ها از دولت فرانسه وارد مواضع شد، در بهار سال ۱۹۴۸ در هنگام انتخابات ایتالیا به تهدید مداخله مسلحانه متوسل گردید و باعث غلبه عناصر ارتجاعی شد، به استعمارگران هلندی در سرکوب خلق اندونزی یاری رسانید، در آوریل ۱۹۴۹ (اردیبهشت ۱۳۲۸) پیمان تجاوزکار آتلانتیک شمالی را امضاء کرد ... و غیره.

مقارن این احوال چرچیل که همکاری با شوروی را در جنگ ضد فاشیستی ضروری می شمرد از پیروزی شوروی و نیرو گرفتن او به وحشت افتاده پرچم سیاه جهاد بر علیه شوروی را برداشت و در ۶ مارس ۱۹۴۶ (۱۵ اسفند ۱۳۲۴) نطق معروف خود را در فولتن ایراد کرد و آمریکا را به همکاری به ضد شوروی فراخواند.

چرخش سیاسی دولت قوام و روباه‌بازی او از این تحولات بین‌المللی سرچشمه می‌گیرد.

فعالیت خود در توده‌ها باز نمی‌ایستاد خود را برای مقابله با امکان عهدشکنی قوام آماده نساخت. حزب توده ایران اگر چه با حزب دموکرات قوام و با اتحادیه دولتی اسکی به مبارزه شدید پرداخت ولی از اول تشخیص نداد که این حزب و اتحادیه زرد علی‌الاصول به خاطر مباره با او و تدارک عهدشکنی قوام ساخته و پرداخته می‌شود. وقتی که قوام جریان ارتجاعی نهضت جنوب را به راه انداخت و نیات او بیش از پیش آشکار شد و وزرای توده‌ای به همین علت (پس از قریب سه ماه شرکت در کابینه) از دولت خارج شدند، وقتی که انتخابات غیردموکراتیک مجلس عملی گردید دیگر می‌شد فهمید که با چنین مجلسی که قوام ترتیب می‌دهد قصد اجرای تعهدات خود و به تصویب رساندن موافقت‌نامه‌ها را ندارد. ولی حزب توده ایران همچنان در امیدواری به سر می‌برد.

باید گفت که تاکتیک حزب توده ایران در برخورد با دولت قوام علی‌الاصول نادرست نبود اما در اجرای آن ناتوانی بسیار نشان داد، و این امر معلول بغرنجی شرایط و کم‌تجربگی او بود.

مطلب را ساده می‌کنند و می‌گویند حزب توده و شوروی‌ها گول قوام را خوردند و در وصف حيله‌بازی قوام داد سخن می‌دهند. البته قوام سیاستمداری با تجربه و مکار و بی‌پرنسیپ بود ولی عمق مطلب را باید در شرایط متحول بین‌المللی جستجو کرد.

امپریالیسم آمریکا تا هنگام مرگ روزولت سیاست همکاری با دولت شوروی و حفظ اتحاد ضدفاشیستی را مراعات می‌کرد. روزولت رئیس جمهوری بود که در ۱۹۳۳ با شوروی روابط سیاسی برقرار کرد. در هنگام جنگ دوم جهانی قانون کمک تسلیحاتی به شوروی را از کنگره آمریکا گذرانید و همکاری با شوروی را ضروری می‌شمرد و معتقد بود که این همکاری باید پس از جنگ نیز ادامه یابد. اما همه سیاستمداران آمریکا و منجمله و به ویژه جانشین او ترومن با این سیاست موافقت نداشتند. ترومن

از طریق هوا به جنوب چین انتقال دهیم و تفنگداران دریائی را برای محافظت از بنادر اعزام نمائیم."

آقای ویلیام بلوم در کتابش تحت عنوان "کشتن امید، مداخلات ارتش آمریکا و "سیا" پس از جنگ جهانی دوم" - ترجمه منوچهر بیگدلی خسته، انتشارات اطلاعات تهران ۱۳۸۶ - در صفحات ۲۸ تا ۳۹ چنین می‌نویسد:

"پیاده کردن تفنگداران دریائی آمریکا نتایج سریع و چشمگیری داشت. دو هفته پس از پایان جنگ، پکن به محاصره نیروهای کمونیست درآمد و فقط ورود تفنگداران به داخل شهر مانع از تصرف آن به دست سرخ‌ها شد. و در همان حین که نیروهای مائو در حومه‌های شانگهای پیش می‌تاختند، هواپیماهای آمریکایی سربازان چیانگ را برای گرفتن شهر فرود آوردند. ...

با اوج گیری جنگ داخلی، از ۵۰ هزار تفنگدارانی که ترومن گسیل داشته بود، برای محافظت از خطوط راه‌آهن، معادن ذغال سنگ بندرها، پل‌ها و سایر محل‌های استراتژیک استفاده شد. اینان، ناگزیر درگیر نبرد شدند، و اگر نگوئیم صدها، دست کم ده‌ها تلفات دادند. کمونیست‌ها نیروهای آمریکائی را متهم کردند که به نواحی زیر کنترل سرخ‌ها حمله می‌کنند، مستقیماً به سویشان آتش می‌گشایند، افسران‌شان را دستگیر و سربازها را خلع سلاح می‌کنند. یک تفنگدار به نماینده شهر خود در کنگره نوشت که آمریکائی‌ها یک روستای کوچک چینی را "بی‌رحمانه" بمباران کردند و معلوم نیست "چند نفر آدم بی‌گناه قتل عام شدند".

...

در آغاز سال ۱۹۴۶ (برابر ۱۳۲۵ - منتقمی)، ۱۰۰ هزار نظامی آمریکایی هنوز در چین بودند و همچنان از چیانگ پشتیبانی می‌کردند. توضیح رسمی ایالات متحده برای حضور نظامی در چین این بود که آنجا مانده‌اند تا ژاپنی‌ها را خلع سلاح کنند و به کشورشان باز گردانند. هرچند که این ماموریت

روزنامه لوموند در ۲۸ دسامبر ۱۹۷۳ به مناسبت مرگ ترومن نوشت: "در مارس ۱۹۴۶ ترومن به شوروی اخطار کرد که ارتش خود را از آذربایجان ایران... بیرون ببرد، و به کمک قوام‌السلطنه حيله‌باز، نخست وزیر شاه... در این کار موفق شد".

خطاست اگر کسی تغییر دیپلماسی آمریکا پس از جنگ و نقش متفوق او را ندیده بگیرد و دو مسئله مهم نفت و نهضت دموکراتیک آذربایجان را که با سیاست جهانی مربوط می‌شد در فریب کاری قوام و اشتباه حزب توده خلاصه کند.

روزنامه لوموند نیز که در مقاله مذکور در وصف قوام می‌نویسد: "یکی از اشخاص نادر در جهان که می‌توانند ادعا کنند استالین را فریب داده‌اند اشتباه می‌کند. زیرا که اگر تغییر دیپلماسی امپریالیسم آمریکا نبود فریب کاری قوام به هیچ جایی نمی‌رسید. در واقع قوام در اوضاع دوگانه‌ای نقش دوگانه بازی کرد."

ترومن و چین

پس از تغییر سیاست آمریکا در جنگ ضد فاشیستی دشمنی آنها برضد کمونیست‌ها که حالا آنها را دشمنان درجه اول خویش می‌دانستند اوج گرفت. آمریکائی‌ها در همه جا به تقویت نازی‌ها و فاشیست‌ها در برابر کمونیست‌ها پرداختند و آنها را مسلح کردند. ترومن در مقابله با ارتش سرخ کمونیست‌ها به رهبری مائو تسه‌دون از "استفاده از ژاپنی‌ها برای جلوگیری از کمونیست‌ها" سخن گفت:

"در نظر ما کاملاً واضح بود که اگر ژاپنی‌ها می‌گفتیم اسلحه را فورا زمین بگذارند و به طرف ساحل حرکت کنند، تمام کشور [چین - م] به دست کمونیست‌ها می‌افتد. بنابر این ناچار بودیم به اقدام غیرعادی استفاده از دشمن به منزله پادگان مبادرت کنیم تا بتوانیم قوای چین ملی [چیان کای چک] را

از این افراد راجع به تمامی عملیات شرح جزء به جزء دادند: انواع بمب‌ها و سایر آوندهای فروریخته، گونه‌های حشرات و بیماری‌های که ناقل آن بودند، و غیره. هم زمان، عکس‌هایی از بمب‌های حاوی میکرب‌ها و حشرات نیز منتشر شد. سپس، در ماه اوت یک "کمیته علمی بین‌المللی" متشکل از دانشمندان سوئدی، فرانسوی، بریتانیایی، ایتالیایی، برزیلی و شوروی تعیین شد. این کمیته، بعد از دو ماه تحقیق و بررسی در چین گزارشی ۶۰۰ صفحه‌ای، با عکس‌های فراوان تهیه و چینی نتیجه‌گیری کرد:

خلق‌های کره و چین واقعا در معرض سلاح‌های باکتریایی قرار گرفته‌اند. این سلاح‌ها را واحدهای نیروهای مسلح ایالات متحده، با استفاده از روش‌های بسیار گوناگون به کار گرفته‌اند، که به نظر می‌رسد بعضی از آنها نوع پیشرفته همان حربه‌هایی باشد که در ضمن جنگ جهانی دوم توسط ژاپنی‌ها استعمال می‌شد.

آخرین قسمت این نتیجه‌گیری یادآور آزمایش‌های جنگ میکربی ژاپن علیه چین است، بین سال‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲ (برابر ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ - منتقمی). ایالات متحده در سال ۱۹۴۵ (برابر ۱۳۲۴ - منتقمی) دانشمندان ژاپنی مسئول این برنامه را دستگیر کرد و به ازای دادن اطلاعات فنی راجع به آزمایش‌هایشان به دانشمندان آمریکایی مرکز تحقیقات زیست‌شناسی ارتش واقع در فورت دتریک Fort Detrick، مریلند، به آنها مصونیت از تعقیب قانونی اعطاء کرد. چینی‌ها در حین تحقیقات کمیته علمی بین‌المللی از این موضوع اطلاع داشتند."

ترومن و ایتالیا میان سال‌های ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۸ (برابر ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۷ -

منتقمی).

در اواخر جنگ دوم جهانی سربازان آمریکائی به بهانه شکست نازی‌ها، فورا ایتالیا را اشغال کردند تا به دست "کمونیسم بین‌الملل" نیفتد. آنها تمایل

سرانجام واقعا صوت گرفت، اما در عملکرد سیاسی ارتش، همان گونه که اظهارات نقل شده از ترومن در بالا کاملا روشن می‌سازد، اهمیت ثانوی دارد.

...

تا سال ۱۹۴۹ (برابر ۱۳۲۷ - منتقمی)، کمک ایالات متحده به ناسیونالیست‌ها [دولت کومین تانگ-م] از آغاز جنگ، به تقریباً ۲ میلیارد دلار وجه نقد و یک میلیارد سخت‌افزار نظامی بالغ شد؛ ۳۹ لشکر ارتش ناسیونالیستی آموزش دیده و تجهیزات گرفته بودند. اما دودمان چیانگ از هر سو متلاشی می‌شد و از هم می‌پاشید. علت فروپاشی تنها آفند دشمنان کمونیست چیانگ نبود، بلکه عداوت مردم چین به طور کلی با خودکامگی، قساوت ناموجه و فساد و زیر حکومت کمونیست‌ها نمونه شرافت، پیشرفت و انصاف بود؛ لشگرهایی از ارتش ژنرال‌یسیمو [چیان کای-م] یکپارچه به آغوش کمونیست‌ها می‌گریختند. رهبران سیاسی و فرماندهان نظامی آمریکا در خصوص ماهیت و کیفیت حکومت چیانگ خود فریبی نمی‌کردند. ژنرال دیوید بار (Barr David) رئیس هیات نظامی ایالات متحده در چین، می‌گفت که نیروهای ناسیونالیست "بدترین رهبری دنیا" را دارند."

"چین، افزون بر و فراتر از آشفتگی‌های درون مرزی گرفتار کشیده شدن شعله‌های جنگ کره به قلمرو خود نیز بود - بمباران‌های متعدد و مزاحمت‌های هواپیماهای آمریکایی، که چین به دفعات گزارش کرد، جان غیرنظامیان را می‌ستاند و خانه‌ها را ویران می‌کرد. مساله جنگ میکروبی هم مطرح بود.

چینی‌ها نیروی فراوان صرف تبلیغ این ادعا خود می‌کردند که ایالات متحده به خصوص در ژانویه و مارس ۱۹۵۲ (دیماه تا اسفند ۱۳۳۰)، مقادیری باکتری و حشرات آلوده به باکتری روی کره و شمال چین فروریخته است و به اعترافات در حدود ۳۸ خلبان اسیر آمریکائی استناد می‌نمود که علی‌الظاهر هواپیماهای حامل آن محموله‌های مرگبار را به پرواز در آورده بودند. بسیاری

مسیحی‌ها در ردیف تحقیرآمیز بعدی قرار گرفتند. دورنمای پیروزی چپ در دولت ایتالیا بیش از پیش نمایان می‌شد. در همین نقطه بود که آمریکا توپ‌های عظیم اقتصادی و سیاسی خود را به سوی مردم ایتالیا نشانه‌گیری کرد. یانکی‌ها هرچه در چنته داشتند رو کردند؛ همه عقلای خیابان مدیسون، استادان تغییر دادن افکار عمومی، و همه زرق و برق هالیوود می‌باید در "بازار هدف" به کار گرفته می‌شدند.

نیازهای حیاتی ایتالیایی، از قبیل اصلاحات کشاورزی و اقتصادی، که نبود آن موجب ثروت و فقر افراطی می‌شد، مدنظر نبود. خطوط پیکار می‌باید بین مساله "دموکراسی" در مقابل "کمونیسم" ترسیم گردد (و ایده "سرمایه‌داری"، بی‌سر و صدا، در کنار یک طرف قرار می‌گرفت). این امر که کمونیست‌ها در طول جنگ جهانی فعال‌ترین گروه ضد فاشیست در ایتالیا بودند، بی‌رحانه تعقیب می‌شدند و در همان حال دولت دموکرات مسیحی در سال ۱۹۴۸ و رقیبان انتخاباتی دست راستی آنها به همدستی فاشیست‌ها، سلطنت‌طلبان و فاشیست‌های زیرگلیمی آلوده بودند، نادیده و در واقع، وارونه انگاشته می‌شد. اکنون موضوع "دیکتاتوری" کمونیستی در برابر عشق مخالفان آنها به "آزادی" مطرح بود. نمونه آن دیدار گروهی از نمایندگان کنگره آمریکا از ایتالیا در تابستان ۱۹۴۷ (برابر تیر/مرداد/شهریور ۱۳۲۶ - منتقمی) و این نتیجه‌گیری اتفاق بود که "این کشور از داخل و خارج تحت فشار شدیدی قرار گرفته است تا گردش به چپ کند و یک سازمان توتالیتر - اشتراکی را بپذیرد".

برای اعتبار بخشیدن به همه اینها می‌باید کل تصویر سبک زندگی آمریکائی، در مقابل شیوه زندگی شوروی، گذاشته و فشرده شود؛ قضیه‌ای ظاهرفریب که حتماً از نظر چپ‌گرایانی که خود را ایتالیائی می‌شمردند، نه روس یا آمریکایی، حیرت‌انگیز جلوه می‌کرد. (همانجا ص ۴۲ و ۴۳).

داشتند مانند آلمان بعد از جنگ همدستان فاشیست‌های موسولینی را در ایتالیا برای مبارزه با کمونیست‌ها برسر کار آورند. سازمان سیا ۱۹ میلیون دلار در ایتالیا هزینه و کرد و باندهای مافیائی را برای یاری به ارتش آمریکا و مبارزه با کمونیست‌ها بسیج نمود. آنها سران مافیا را در آمریکا تحت فشار گذاردند تا از نفوذشان در ایتالیا بر ضد کمونیست‌ها استفاده کنند.

دولت آمریکا برای (۲۸ بهمن ۱۳۲۶) جلوگیری از نفوذ کمونیست‌های ایتالیائی در انتخابات آمریکا در ماه مارس ۱۹۴۸ توسط رئیس دادگستری آمریکا آقای تام کلارک Tom Clark اعلام کرد:

"ایتالیائی که به ایدئولوژی ایالات متحده اعتقاد ندارند نباید اجازه مهاجرت، یا حتی ورود به آمریکا را داشته باشند.

این تصمیم فقط یکی از تاکتیک‌های آمریکا با این هدف بود که ایتالیائی‌های غیر متعهد به ایدئولوژی ایالات متحده مجال تشکیل دولتی با ایدئولوژی متفاوت در انتخابات کشورشان در سال ۱۹۴۸ پیدا نکنند.

دو سال قبل از آن حزب کمونیست ایتالیا، یکی از بزرگ‌ترین احزاب کمونیست دنیا، و حزب سوسیالیست، روی هم‌رفته بیش از حزب دموکرات مسیحی این کشور در پارلمان ایتالیا کرسی نمایندگی به دست آورده بودند. اما این دو حزب چپ نامزدهای جداگانه معرفی و به داشتن چند سمت وزارت در دولت ائتلافی به رهبری یک نخست وزیر دموکرات مسیحی قناعت کرده بودند. معذالک، این نتایج خود به خود آن قدر گویا بود تا ترس از مارکس را به دل حکومت ترومن بیندازد.

در انتخابات ۱۹۴۸ که تاریخ برگزاری آن ۱۸ آوریل (۲۹ برابر فروردین ۱۳۲۷ - منتقمی) تعیین شده بود، احزاب دوگانه چپ متحداً جبهه دموکراتیک مردمی (اف. دی. پی. FDP) را تشکیل دادند و با ۱۰ درصد افزایش آراء نسبت به سال ۱۹۴۶ (برابر ۱۳۲۵ - منتقمی)، در فوریه ۱۹۴۸ (برابر ۲۸ بهمن - منتقمی ۱۳۲۶) انتخابات شهرداری پسکارا (Pescara) را بردند. دموکرات

از این زمان تا ماه مه یعنی هنگامی که ایوان لومباردو (Ivan Lombardo)، معاون گاسپری، در راس هیاتی به قصد تجدید تقاضای کمک به واشنگتن رفت، وام‌های موعود از طرف ایالات متحده به علنی نه چندان روشن معوق ماندند. در این دوره چپ بارها ابراز عقیده کرد که کمک‌ها به قصد اخراج چپ‌گرایان از کابینه معوق مانده است. نیویورک تایمز نظر داد که "بعضی از ناظران در این جا فکر می‌کنند که تمایل بیش‌تر ایتالیا به سمت چپ موجب تعلیق کمک خواهد شد." ۱۷ همان روزی که لومباردو به واشنگتن وارد شد، بار دیگر گاسپری تمام کابینه را منحل و اعلام کرد که هیات جدید دولت بدون استفاده از اعضای چپ‌گرا هم از عهده کار برمی‌آید. عملاً همین اتفاق افتاد و در چند ماه بعدی، کمک‌های فوق‌العاده سخاوتمندانه آمریکا به سوی ایتالیا جاری شد و افزون بر آن بدهی یک میلیارد دلاری این کشور به ایالات متحده نیز بخشیده شد. "(همانجا صفحات ۴۳ تا ۴۴).

"با شروع آخرین ماه مبارزات انتخاباتی در سال ۱۹۴۸، مجله تایم پیروزی احتمالی چپ را "آغاز فاجعه" اعلام کرد.

ویلیام کلبی (William Colby) رئیس اسبق سیا نوشت است: "در درجه اول همین وحشت منجر به تشکیل دفترهم‌آهنگی سیاسی شد، که به سیا اختیار اقدام عملیات پنهانی سیاسی، تبلیغاتی و شبه نظامی داد." اما تا آنجا که می‌دانیم، عملیات سری در نبرد آمریکا برای شکستن کمر چپ ایتالیا نقش نسبتاً جزئی داشت. مهر اصلی را همانا علنی بودن و بی‌ملاحظگی آشکار و خودپسندی و تفرعن بسیار - حتی می‌توان گفت، فخرفروشی بر این کار کوبید.

در اینجا اشاره به این مهم نیز لازم است که در چکسلاواکی با فشار آمریکا وزرای غیرکمونیست از شرکت در جلسات دولت خودداری کرده و در کار اداره کشور اختلال می‌نمودند و با سرکوب نیروهای دست‌راستی که با فاشیست‌ها همکاری کرده بودند مخالفت می‌ورزیدند. کمونیست‌ها دولت ائتلافی اخلاگر را که همچون ستون پنجم عمل می‌کردند از دولت اخراج کردند و قدرت سیاسی را خود به دست گرفتند.

این دسیسه آمریکائی را خود آمریکائی‌ها وسیله‌ای برای مبارزه با کمونیسم نمودند. در سند بالا در این زمینه چنین می‌آید:

"صدای آمریکا به دفعات این رویداد را یادآوری می‌کرد تا به مردم ایتالیا هشدار دهد که اگر ایتالیا "کمونیست شود" همین سرنوشت در انتظار آنهاست (بعدها هم چندین دهه ضدکمونیست‌ها این واقعه را به صورت نمونه‌ای از دورویی کمونیستی نقل می‌کردند). با این همه، همه شواهد نشان می‌دهد که یک سال پیش از آن دولت دموکرات مسیحی و دولت آمریکا برای غصب قدرت، تباری حتی گستاخانه‌تری کرده بودند.

در ژانویه ۱۹۴۷ (برابر ۲۸ بهمن ۱۳۲۶ - منتقمی)، هنگامی که آلچیده د گاسپری (Alcide de Gasperi) نخست وزیر ایتالیا به دعوت ایالات متحده از واشنگتن دیدن می‌کرد، دغدغه خاطر اصلی او درخواست کمک اضطراری مالی برای کشور جنگ‌زده و به فقر نشسته خودش بود. اما گویی مقام‌های آمریکایی اولویت‌های دیگری داشتند. گاسپری سه روز بعد از بازگشت به ایتالیا کابینه‌اش را که مرکب از چندین کمونیست و سوسیالیست بود، به طور نامنتظره‌ای منحل کرد. مطبوعات گزارش دادند که بسیاری از مردم ایتالیا معتقدند این اقدام گاسپری با دیدارش از ایالات متحده ربط دارد و هدف از آن کاهش نفوذ چپ‌گرایان، به ویژه کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها شد، اگر چه چپ سمت‌های کلیدی، خاصه وزارتخانه‌های امور خارجه و دارایی را از دست داد.

^{۱۷} - همان روشی را که آمریکائی‌ها برای کمک‌های مالی‌شان به ایران در مورد دکتر مصدق و تشویق وی به مبارزه بر ضد کمونیسم، اتحاد شوروی و حزب توده ایران به عهده گرفتند.

...

یک سلسله سخن‌پراکنی مستقیم برای ایتالیا به وسیله امواج کوتاه رادیویی با پشتیبانی وزارت خارجه و آمریکایی‌های سرشناس (وزارت خارجه تعداد گیرنده‌های رادیویی امواج کوتاه ایتالیا را در ۱۹۴۶، به یک میلیون و ۲۰۰ هزار دستگاه برآورد می‌کرد). دادستان کل از طریق رادیو به مردم ایتالیا اطمینان داد که انتخابات آنها "گزینش بین دموکراسی و کمونیسم، بین خدا و الحاد، بین نظم و هرج و مرج خواهد بود. ویلیام دانون (William Danovan) رئیس زمان جنگ ا.ا.س.ا.س (OSS) [سلف سیا] اخطار کرد که "دیکتاتوری کمونیستی ایتالیا" بسیاری از "کارخانه‌های صنعتی کشور را پیاده و به شوروی حمل می‌کنند و میلیون‌ها کارگر ایتالیایی را برای کار اجباری به روسیه منتقل خواهند کرد." اگر اینها برای ایتالیایی‌ها کافی نبود، انبوهی از پناهندگان ناشناس اما احساساتی اروپای شرقی پشت میکروفن آمدند و داستان‌های هولناک خود در "پشت پرده آهنین" را حکایت کردند. ("همانجا ۴۴ تا ۴۷).

هجوم تبلیغاتی و شستشوی مغزی تمامی نداشت:

"بیش از ۲۰۰ رهبر کارگری ایتالیایی تبار آمریکائی کنفرانسی برگزار کردند، که نتیجه‌اش مخابره تلگرامی به ۲۳ روزنامه در سراسر ایتالیا با هدف مشابه بیانیه بالا بود. در عین حال، شورای کارگری ایتالیا - آمریکا، مبلغ ۵۰ هزار دلار به سازمان‌های کارگری ضد کمونیست ایتالیایی کمک کرد. سیا نیز از قبل به اینگونه اتحادیه‌های کارگری برای مبارزه با نفوذ اتحادیه‌های دست چپی کمک مالی می‌رساند؛ اما این کمک‌ها جزئی از اقدامات استاندارد این سازمان و جدا از حساب انتخابات بود. (به گفته یکی از افسران سابق سیا، در سال ۱۹۵۴، که کمونیست‌ها به کامیابی در تسلط بر اتحادیه‌های کارگری، نخست در سیسیل، بعد در تمامی ایتالیا و جنوب فرانسه، بسیار نزدیک شده

بخت جبهه دموکراتیک مردمی با بسیج مهیب منابعی از آن گونه که در زیر می‌آید با سرعتی شگفت‌انگیز در سرایشی فروغلتید:

*تبلیغات گسترده مکاتبه‌ای آمریکایی‌های ایتالیایی تبار با خویشانان و دوستانشان در ایتالیا - که بدوا به قلم و با کلام خود افراد و بر اساس "نمونه‌های نامه‌نگاری" در روزنامه‌ها چاپ می‌شد و دیری نگذشت که به شکل تولید انبوه نامه‌های از پیش نوشته و هزینه پستی پرداخت شده، تلگرام، "بخشنامه‌های آموزشی" و پوسترهایی درآمد که فقط نشانی و امضاء لازم داشت، به علاوه ارسال نیم میلیون کارت پستال که سرنوشت اسفناک آینده ایتالیا در صورت رای دادن به "دیکتاتوری" یا "دیکتاتوری اجنبی" روی آنها تصویر شده بود، از طرف گروهی که خود را کمیته کمک به دموکراسی در ایتالیا می‌نامید. مجموعاً، در حدود ۱۰ میلیون مکتوب به وسیله روزنامه‌ها ایستگاه‌های رادیویی، کلیساها، لژیون آمریکا، افراد ثروتمند و غیره؛ پخش و توزیع شد؛ آنگاه در تبلیغات تجاری اعلام شد که حتی اگر خریدار کالای آنها نباشید نامه‌های شما را مجاناً با پست هوایی به ایتالیا ارسال می‌کنند.

همه این کارها با تأیید آشکار کفیل وزارت خارجه و اداره پست - که "پروازهای آزادی" را راه انداخته بود تا برای ارسال نامه به ایتالیا بیش‌تر تبلیغ شود - صورت می‌گرفت. فرم‌های این نامه حاوی پیام‌هایی از این نوع بود: "پیروزی کمونیست‌ها، ایتالیا را نابود خواهد کرد. ایالات متحده دست از کمک برمی‌دارد و احتمالاً یک جنگ جهانی راه خواهد افتاد".

... "التماس می‌کنیم که ایتالیای زیبایمان را به آغوش این کمونیسم سفاک نیندازید. آمریکا با کمونیسم در روسیه هیچ مخالفتی ندارد [کذا]، اما چرا آنرا به سایر مردم کشورهای دیگر تحمیل و مشعل آزادی را خاموش می‌کند؟" ... "اگر نیروهای راستین دموکراسی در انتخابات ایتالیا بازنده شوند، دولت آمریکا دیگر پولی به ایتالیا نمی‌فرستد و ما هم برای شما قوم و خویش‌های خودمان پول نخواهیم فرستاد".

چکسلاواکی

در چکسلاواکی در فوریه ۱۹۴۸، پس از تحریم جلسات هیات دولت که دولتی مترقی و ضد فاشیستی بود از طرف وزیر غیر کمونیست با توسل به مشاجره به بهانه روش اعمال شده از طرف پلیس، تلاش شد تا دولت ضد فاشیستی چکسلاواکی خنثی شده و قادر به استفاده از اختیارات دولتی نباشد. دولت کمونیستی کابینه ائتلافی را که به کودتای "دموکراتیک" دست زد، منحل کرد و قدرت را منحصر در دست گرفت. این اقدام مورد سوء تبلیغات آمریکا در سراسر جهان بر ضد نقض تعهد کمونیست‌ها شد.

فرانسه

"درست در همان زمان (۱۹۴۷ برابر ۱۳۲۶ - منتقمی) فرانسه هم که سخت به کمک‌های مالی آمریکا وابسته بود، همه وزیران کمونیست خود را برکنار کرد. در این مورد منطق عاجل حاکم بود" خودداری وزیران کمونیست از حمایت از رامادیه (Ramadier)، نخست وزیر برای اخذ رای اعتماد در امر تثبیت دستمزدها، به رغم این واقعیت، برکناری کمونیست‌ها در فرانسه اقدامی "تعجب‌آور" و "بدون ملاحظه" تلقی و این نظر شایع شد که قرار است از وام‌های آمریکا برای واداشتن فرانسه به اتحاد با ایالات متحده استفاده شود. رامادیه گفت: "با هر وامی که می‌گیریم کمی از استقلال خود را می‌دهیم". (همانجا ص ۴۴).

با باز کردن جبهه دوم در جنگ جهانی در نرماندی در شمال کشور فرانسه، لشگری قدرت‌مند به رهبری آمریکا برای مقابله با ارتش سرخ که به سوی اروپا با شکست راهبردی هیتلر در نبرد تاریخی استالین‌گراد سرازیر شده بود، عازم اروپای غربی شد تا هم از دیکتاتورهای فاشیست اسپانیا و پرتغال دفاع کند و هم قبل از آزادی فرانسه توسط کمونیست‌ها، پاریس را فتح کرده و ژنرال دوگل را که نقش درجه اولی در آزادی فرانسه و مبارزه ضد فاشیستی

بودند، همکاری میان ا.ا.س. اِس [سلف سیا - م] و مافیا با موفقیت توانست موج را برگرداند.

سیا، بعدها اعتراف کرد که در سال ۱۹۴۸، یک میلیون دلار - که در آن زمان خراجی شاهانه برای ایتالیا شمرده می‌شد - به "احزاب مرکز" پرداخته بود. هر چند که در گزارشی دیگر مبلغ پرداختی را ۱۰ میلیون دلار ذکر کرده‌اند. این سازمان اسناد و نامه‌هایی نیز به نام حزب کمونیست ایتالیا به قصد بدنام و بی‌اعتبار گردانیدن رهبران حزب جعل و هزینه انتشار کتاب‌ها و مقالاتی را تامین می‌کرد که راجع به جزئیات اقدامات موهوم کمونیست‌ها در اروپای شرقی و اتحاد شوروی شرح و بسط می‌دادند و اوراقی که به زندگی جنسی و خصوصی نامزدهای حزب کمونیست مربوط می‌شد و در ضمن به آنان رنگ فاشیستی یا کلیساستیزی می‌زد. "همانجا ص ۵۱"^{۱۸}

این نوع تحریکات تمامی نداشت و منطبق با دکترین ترومن بود.

^{۱۸} - دقیقاً همین صحنه‌سازی‌ها، برنامه‌ها و دسیسه‌ها را آمریکائی‌ها در تمام کشورهای مستقل به کار می‌گیرند و گرفتند. آنها عوامل خود را دارند که به دستور آمریکا بنگاه‌های مطبوعاتی تاسیس می‌کنند و تحت عنوان تحقیق در مورد کمونیسم به انتشار اکاذیب دست زده و همواره این هدف را دنبال می‌کنند که کمونیسم را به بهانه "تاریختنگاری واقعی" و "مبارزه با" سانسور استالینی" بی‌اعتبار کنند. به یکباره کتب ضد کمونیستی در حجم زیاد که تنها برگردان آن به زبان فارسی سال‌ها وقت لازم دارد، بطور وسیع توزیع می‌شوند. مترجمان آنها گم‌نامند و معلوم نیست با چه اعتبار مالی کتبی در ۷۰۰ الی ۹۰۰ صفحه را ترجمه کرده با تیراژ ناچیز به میدان می‌آورند؟ آمریکائی‌ها مطبوعات خودفروخته‌ای دارند که از طریق آنها به عنوان ایرانی نظریات خویش را پخش می‌کنند. رادیوی "آزاد" و یا برنامه‌های تلویزیونی آمریکا ساخته، سایه شوم خود را بر سراسر این کشورها می‌اندازند. از طریق عوامل خود، فیلم‌های ضد کمونیستی هالیوود ساخته و فیلم‌هایی که روئین‌تنی آمریکائی‌ها را در سرکوب دشمنان نشان می‌دهد و سراسر تبلیغ برای شیوه زندگی آمریکائی است، توزیع می‌شوند. لشگری برای شستشوی مغزی با تجربه و بی‌رحم در اختیار آنهاست. آنها از این روش‌ها در تمام کشورها و از جمله در ایران بر ضد حزب توده ایران تا زمانی که در صف انقلاب قرار داشت، و در اتحادیه‌های کارگری استفاده کردند و تا به امروز نیز از همه این شگردها سود می‌جویند.

قوا و احیاناً تغییر آن به سود خود در مقابله با رقبای دیرین (و نیز قدرت نوظهور و رقبای بلامنزاعه جدیدش) می‌شماردند.»

در کتاب ۵۰ سال نفت ایران نوشته مصطفی فاتح که در سال ۱۳۸۴ توسط نشر علم منتشر شده است، در فصل مربوط به «کشمکش بر سر نفت ایران» می‌آید:

"تا چند سال پیش کسی از اولتیماتوم آمریکا به دولت شوروی درباره تخلیه ایران اطلاعی نداشت، ولی مستر ترومن در مصاحبه مطبوعاتی که در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۵۲ با ارباب جراید داشت چنین گفت: «در ۱۹۴۶ من مجبور شدم اولتیماتومی به نخست‌وزیر جماهیر شوروی فرستاده از او تقاضا کنم که مقررات پیمان سه‌گانه را رعایت نماید. ارتش روس در آن وقت از ایران رفت، زیرا دولت آمریکا در آن موقع در وضعی قرار گرفته که می‌توانست با چنین وضعی مقابله نماید.» خبرنگاران از او سوال کردند آیا این اولتیماتوم هیچ‌گاه منتشر شده است و او در جواب گفت نه، ولی متن آن در زمره اسناد دولتی موجود است. روزنامه نیویورک تایمز مورخه ۲۵ آوریل ۱۹۵۲ سوال‌های دیگری را که خبرنگاران از مستر ترومن در موضوع بالا کرده و جواب‌هایی را که او داده است به شرح زیر نقل کرده است:

پرسش - آیا شما پیامی به استالین فرستادید؟

پاسخ - پیامی من به استالین فرستادم و به او گفتم یا ارتش خود را بیرون ببر یا اینکه ما هم ارتش خود را به آنجا خواهیم برد.

پرسش - آیا می‌توانید متن پیام را منتشر کنید؟

پاسخ - خیر.

پرسش - من قسمت آخر جوابی را که دادید خوب ملتفت نشدم. شما

گفتید که به استالین پیامی فرستاده و گفتید برو بیرون و بعد گفتید که ما سربازان خود را می‌فرستیم.

نداشت در خیابان شانزله‌لیزه به عنوان قهرمان آزادی فرانسه به رژه وادارد و با تبلیغ ابتکار عمل را از دست کمونیست‌ها بگیرد.

برای تغییر رویه آمریکا نسبت به شوروی به سند زیر مراجعه می‌دهم. در روز ۲۲ مارس ۱۹۴۶ برابر فروردین ۱۳۲۵ سناتور آمریکائی هنری جکسون در خاطرات خویش نوشت: "پرزیدنت ترومن آندره گرومیگو را به کاخ سفید فراخواند و به او گفت که: "نیروهای نظامی شوروی بایستی ایران را ظرف ۴۸ ساعت ترک گویند، یا اینکه آمریکا از سوپر بمب جدید، که تنها آمریکا در اختیار دارد، استفاده خواهد کرد. ما آن را بر سر شما خواهیم انداخت."

"در چهارم آوریل برابر ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ بین ساعت ۲۱ تا ۲۳ به وقت مسکو سفیر جدید آمریکا ژنرال بدل اسمیت (Bedell Smith) از استالین در کرم‌لین دیدار کرد و پیام تهدیدآمیز ترومن را شفاها به او رساند که تاثیر تعیین کننده‌ای در مذاکرات قوام با سفیر شوروی گذاشت"

موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نوشت:

"ترومن سال‌ها پس از پایان مسئله آذربایجان طی مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز، ادعا می‌نماید که در مورد مسئله آذربایجان به استالین اولتیماتوم داده است. در ۱۹۸۰ نیز مجله تایمز با انتشار اطلاعات سناتور هنری جکلسون ادعا می‌کند که ترومن آندره گرومیگو سفیر شوروی را به کاخ سفید احضار کرده و گفته است «اگر ارتش سرخ، بلافاصله ایران را ترک نکند، آمریکا بر ضدشوروی از بمب اتمی استفاده خواهد کرد.» مسئله اولتیماتوم ترومن اگر چه به افسانه می‌ماند و هیچ سندی مبنی بر ارسال آن از سوی آمریکا، در اسناد وزارت خارجه و وزارت دفاع آمریکا وجود ندارد اما چون از سوی ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا تلوینا تأیید شده، نشان دهنده عزم جدی آمریکا و محرک آن یعنی انگلستان برای کاستن از حوزه نفوذ شوروی در ایران است. شوروی نیز اگر چه به نفت شمال ایران به لحاظ اقتصادی نیاز جدی نداشت اما روس‌ها به آن به عنوان «تضمینی جهت توازن

پاسخ- من در پیام خود به او گفتم که اگر آنها بیرون نرفتند ما اقدامات لازم را خواهیم کرد. در آن وقت عده‌ای از ناوگان ما در خلیج فارس بودند و عده زیادی هم سرباز در آن حوالی داشتیم که البته حالا نداریم.

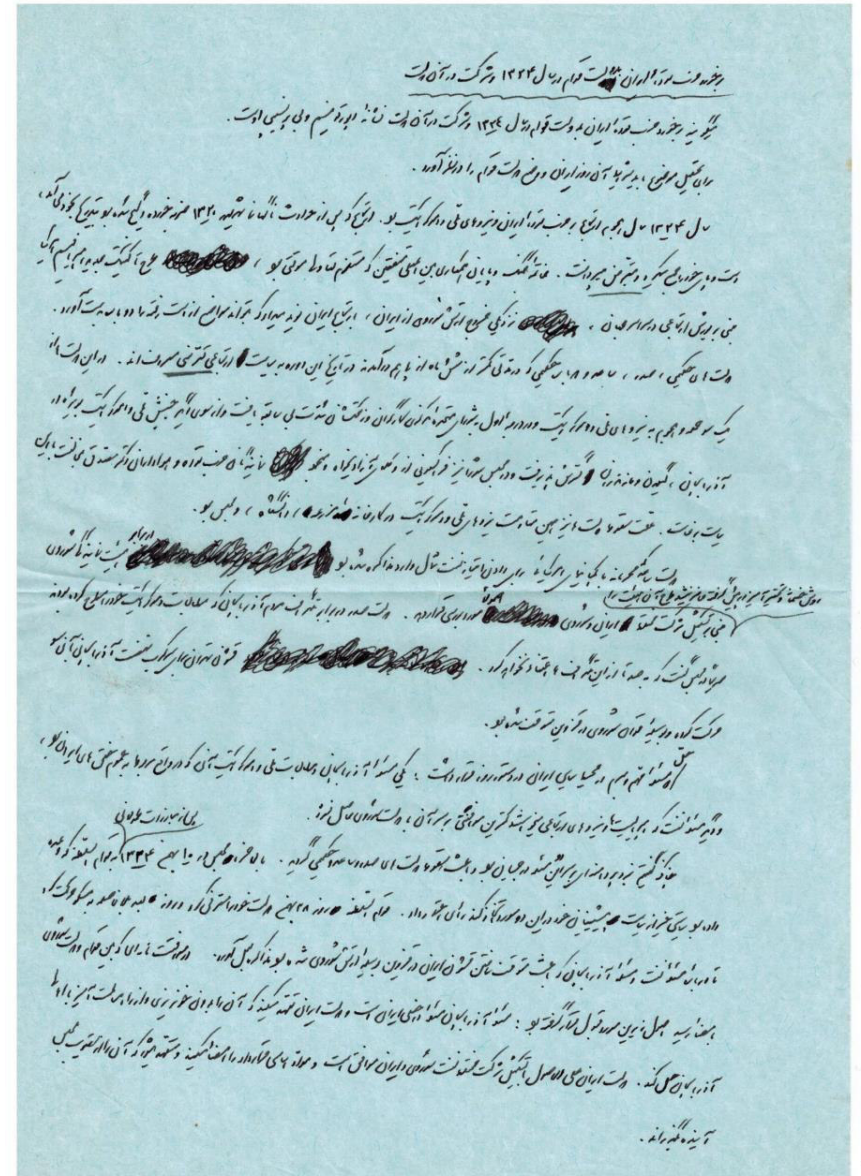
پرسش- لفظ «اولتیماتوم» خیلی مشخص می‌باشد و آن کلمه به مصداق سیاسی آن وقتی که به کار برده شود توجه زیادی را جلب می‌کند. در اقدامی که نمودید آیا هیچ وقت معینی هم برای انجام تقاضای خود ذکر کردید؟

پاسخ- بلی - ما روزی را معین کرده بودیم که تا آن روز آنها بایستی از ایران خارج می‌شدند.

پرسش- گفتید که ارتش روس برای حفاظت راه در تهران بود؟

پاسخ- آنها هم در تهران و هم در سایر نقاط ایران بودند."

در مورد جنبش دموکراتیک آذربایجان مقالات فراوانی تحت عناوین گوناگون و بدون استثناء با شائبه ضدکمونیستی به نگارش درآمده است. هر تاریخ‌نگاری را که ادعای بی‌طرفی در نگارش این تاریخ را دارد، باید بدون تردید متهم به عوام‌فریبی نمود، زیرا بدون درک طبقاتی از تاریخ نمی‌توان در مورد برنامه‌های دموکراتیک این نهضت در آذربایجان و تاثیرات عمیق آن در آینده ایران به دوری پرداخت. تاریخ‌نگاران سفارشی برای نعل وارونه زدن به خواننده چنین القاء می‌کنند که گویا تاریخ‌نگاری‌های تا کنونی در این عرصه با مواضع ایدئولوژیک و ذهنی‌نگاشته شده است و تاریخ نهضت آذربایجان را باید "بی‌طرفانه" نگاشت. این در حالی است که هیچ تاریخی غیرایدئولوژیک و بی‌طرف نیست. بورژوازی در همه جهان تلاش وافر دارد تا ایدئولوژی خویش را یک ایدئولوژی عام و "طبیعی" جلوه دهد و با این روش ارزش‌های طبقاتی خویش را عمومیت داده و مظهر بی‌طرفی جا بزند و به این ترتیب تمام نظریاتی که ناقض نظریات طبقاتی بورژوازی می‌گردد برچسب "ایدئولوژیک" می‌خورد.



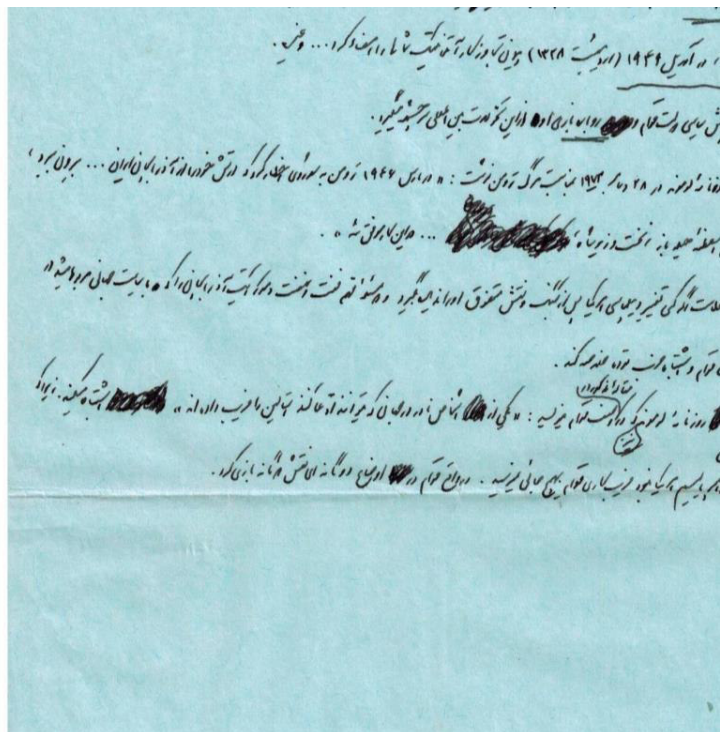
"در باره نسبت پارلمانتاریسم به حزب توده ایران"

ایراد می‌گیرند که حزب توده ایران هیچگاه نیل به قدرت از راه زور را در دستور کار خود نگذاشت و اصولاً حزبی پارلمنتاریستی بود. و گاهی برای برجسته ساختن این ادعا حزب کار آلبانی را مثال می‌زنند که در آتش جنگ به وجود آمد و از راه جنگ توده‌ای به حکومت رسید چرا حزب توده ایران به راه حزب کار آلبانی نرفت.

ما ذیلاً در این باره توضیح خواهیم داد. ولی نخست باید این نکته را روشن گردانیم که منظور ما در این توضیح؛ برابر ساختن حزب توده ایران با حزب کار آلبانی نیست. حزب کار آلبانی، رهبری مانند رفیق انورخوجه دارد که مارکسیست - لنینیست بزرگ است و از شمار رهبران عادی نیست. حزب کار آلبانی مانند حزب کمونیست چین سرمشق تابناکی برای همه احزاب کمونیستی و کارگری است. تاریخ حزب کار آلبانی سرشار از تجارب مثبت است و تاریخ حزب توده ایران چه بسا آمیخته به اشتباهات است. ما فقط می‌خواهیم نشان بدهیم که این اشتباهات - یا آنهایی که واقعا وجود دارد و نه آنهایی که ساخته تخیل مدعیان است - نافی ماهیت کارگری او نیست.

حزب کار آلبانی و حزب توده ایران هر دو در آغاز جنگ دوم جهانی قدم به عرصه نهادند، یکی در نوامبر ۱۹۴۱ و دیگری در اکتبر همان سال.

والاثرین و مبرم‌ترین وظیفه این هر دو حزب، مانند کلیه احزاب کمونیستی و کارگری، این بود که به نحوی از انحاء در مبارزه جهانی بر ضد فاشیسم شرکت جویند و به نحوی از انحاء به میهن سوسیالیستی یعنی کشور شوروی یاری برسانند. هیچ وظیفه‌ای مستلزم بر این وظیفه نمی‌توانست وجود داشته باشد. اما شرایط پیدایش و فعالیت حزب توده ایران و حزب کار آلبانی کلی با یکدیگر متفاوت بود و شیوه‌های دیگر عمل را اقتضاء می‌کرد.



عناصر فتنه‌انگیز و ضدشوروی نیز در کار بود. حزب توده ایران به علت اینکه اعتصاب را دامن نزد و در همان موقع مورد طعنه قرار گرفت. ولی بدیهی است که روش او صحیح و مبتنی بر انترناسیونالیسم پرلتری و مآلا به سود طبقه کارگر ایران بود.

حزب توده ایران فعالیت در میان کارگران نفت خوزستان را در آغاز مخفیانه سازمان داد. زیرا که فعالیت علنی وی در ناحیه امتیاز انگلیس‌ها ممکن بود به همکاری آنها با شوروی، که برای پیروزی جنگ ضد فاشیستی ضروری بود، زیان برساند. فقط در سال ۱۳۳۳ یا ۱۳۳۴ یعنی در پایان جنگ اتحادیه کارگران (تحت رهبری حزب توده ایران) در خوزستان علنی شد.

به بینید مصطفی فاتح معاون مقتدر شرکت سابق نفت ایران و انگلیس در کتاب "پنجاه سال نفت" چه می‌نویسد:

"در عملیات حزب توده در خوزستان از اوایل ۱۳۳۱ شروع شده بود ولی پیشوایان حزب برای آنکه وقفه‌ای در رساندن مهمات به روسیه روی ندهد اقدامات خود را محدود به ایجاد سازمان حزبی و تشکیل اتحادیه کارگران کرده بودند که قسمت عمده آن هم پنهان و در خفا بود. در سال ۱۳۳۳ سازمان آنها توسعه یافت و علنی گردید و همینکه ارتش انگلیس از ایران خارج شد فعالیت آنها شدیدتر و برملا گردید" (ص ۴۳۷)

بدیهی است که این تاکتیک حزب توده ایران کاملاً صحیح و انقلاب و منطبق با مصالح خلق ایران و طبقه کارگر جهانی بود.

حزب توده ایران در دوران نهضت آذربایجان و حکومت پر وعده قوام - چنانکه در جای دیگر خواهد آمد - غفلت بزرگ به خرج داد و مقارن سرکوب نهضت مذکور در زیر ضربه شدید ارتجاع قرار گرفت. کلوب‌هایش غارت شد، روزنامه‌هایش توقیف شد، عده کثیری از اعضاء و فعالانش به زندان افتادند و برخی اعدام شدند. در عین حال از درون دچار انشعاب گروهی از روشنفکران

آلبانی در اشغال فاشیست‌های ایتالیایی و سپس آلمانی بود و حزب کار آلبانی چیز دیگری جز قیام و جنگ بر علیه آنها نمی‌توانست در دستور کار خود داشته باشد.

انترناسیونالیسم پرلتری و مصالح خلق آلبانی راه دیگری باقی نمی‌گذاشت.

اما ایران در اشغال ارتش متفقین یعنی شوروی و انگلستان و سپس آمریکا بود. در اثر ورود این ارتش به ایران، رضا شاه که به آلمان هیتلری تمایل نشان می‌داد از سلطنت برکنار گردیده بود، جاسوسان آلمان و عوامل سرشناس آنها دستگیر شده بودند، ایران به صورت پلی درآمد بود که اسلحه متفقین را از جنوب می‌گرفت و در شمال به شوروی تحویل می‌داد، کارخانه اسلحه‌سازی ایران برای جبهه ضدفاشیستی شوروی اسلحه می‌ساخت. در چنین شرایطی وظیفه طبقه کارگر عبارت بود از مبارزه بر علیه فاشیسم، افشاء فاشیسم که سال‌ها در حکومت رضا شاه برای آن تبلیغ شده بود، برکندن ریشه‌های ایدئولوژیک آن، ایجاد جبهه وسیع برای مبارزه با آن، مبارزه برای احیاء آزادی‌های دموکراتیک، کمک رساندن همه‌جانبه به جبهه ضدفاشیستی و به جنگ کبیر میهنی شوروی.

چنین شرایطی، نه فقط قیام را در دستور روز حزب توده ایران قرار نمی‌داد بلکه برخی اشکال دیگر مبارزه را نیز در پاره‌ای موارد موقتاً از دستور خارج می‌ساخت. مثلاً وضع کارگران ایران در کلیه کارخانه‌ها و همچنین در کارخانه‌هایی که برای متفقین و جبهه شوروی کار می‌کرد بسیار طاقت‌فرسا بود. ولی بدیهی است که حزب توده ایران به عنوان حزبی که مصالح طبقه کارگر جهانی را از نظر دور نمی‌داشت نمی‌توانست کار مبارزه کارگران برای بهبود زندگی خویش را در کارخانه‌های اخیر تا حد اعتصاب بکشاند.

در سال ۱۳۲۱ و یا ۱۳۲۲ در قورخانه تهران که برای شوروی اسلحه می‌ساخت اعتصاب شد و حتی کارگری به قتل رسید. بدون تردید دست

حزب توده ایران در سال ۱۳۳۰ به تدارک عملیات مسلحانه پرداخت و چنانکه معلوم است، در عرض یگی دو سال موفق شد ذخیره نسبتاً مهمی اسلحه به دست آورد و کارگاه‌های نارنجک‌سازی داشته باشد. در همین دوره به اعضاء خود آموزش نظامی داد و کوشید که نیروی افسری خود را از ادارات نظامی به لشگرها منتقل کند.

این تصمیمات و اقدامات دلیل آن بود که حزب توده ایران پارلمانتاریستی نیست. طرفدار تحصیل قدرت از طریق غیرمسالمت‌آمیز است.

آنچه که حزب توده ایران را به بی‌عملی و بی‌اثری کشانید اعتقاد او به راه مسالمت‌آمیز نبود بلکه اشتباه مجدد او در برخورد با حکومت مصدق بود. حزب توده ایران در آغاز پیدایش جبهه ملی تا مدتی ارزیابی صحیحی از او نداشت و فقط دست امپریالیسم آمریکا را می‌دید. بعداً که اشتباه خود را رفع کرد و سیاست وحدت و مبارزه را در مورد دولت مصدق جبهه ملی در پیش گرفت به تدریج در جهت دیگر لغزید و عملیات خود را تابع رضایت مصدق گردانید. قضاو او در روزهای کودتای ضدملی مرداد ماه این بود که اگر مستقلاً به میدان آید از یکسو با قوای دربار و امپریالیسم روبرو خواهد بود و از سوی دیگر وحدت لرزان او با بورژوازی ملی ایران گسیخته خواهد شد و مورد هجوم دولت مصدق نیز قرار خواهد گرفت. از این جهت در انتظار دولت بورژوازی ملی نشست و دولت بورژوازی ملی هم که بنا بر ماهیتش نمی‌توانست یکبار به خلق رجوع کند و خلق را به مقاومت مسلحانه برانگیزد در برابر کودتا از پای درآمد.

در اینجا اشتباه حزب توده ایران بزرگ است. ولی این اشتباه از عدم اعتقاد او به راه قهرآمیز ناشی نمی‌شود.

البته باید اضافه کرد که حزب توده ایران دید روشنی در باره شکل انقلاب قهرآمیز در ایران نداشت. او در آن سال‌ها نمونه دیگری جز انقلاب کبیر اکتبر نمی‌شناخت. به نظر او انقلاب ایران می‌بایست از طریق اعتصابات

گردید. ولی توانست ایستادگی کند و تشکیلات خود را از نو سر و سامان بخشد.

در خورد یاوری است که حزب توده ایران از این ضربات تجربه گرفت و همچنان در حالت علنی بود که سازمان‌های مخفی خود را ایجاد کرد. هیئت اجرائیه کمیته مرکزی حزب توده ایران در اواسط سال ۱۳۲۷ به این نتیجه رسید که نمی‌تواند به حالت قانونی خود اعتماد کند و باید در تدارک کار مخفی باشد. هیئت اجرائیه به این منظور در کلیه سطوح سازمانی به ایجاد شبکه‌های مخفی پرداخت. به این معنی که در کنار شبکه‌های مخفی، ارتباطات جنبی و مرکب از مطمئن‌ترین اعضاء حزبی به وجود آمد، قرار شد به محض حمله ارتجاع، فوراً هر چند شعبه هیئت اجرائیه در یکدیگر ادغام شوند و شعبه واحدی به وجود آورند تا عده‌ای از اعضاء هیئت اجرائیه مسئولیت امور جاری را برعهده دارند و عده دیگری در وضعی مخفی‌تر و به مثابه ذخیره بسربرند، چاپخانه مخفی ایجاد شد که در موقع لزوم به انتشار روزنامه ارگان بپردازد. این تصمیمات نشان می‌داد که حزب توده ایران از نوع احزاب پارلمانتاریستی و متکی به دموکراسی بورژوائی نیست.

البته در موقعی که ضربه ۱۵ بهمن فرود آمد همه این تصمیمات به ویژه در مورد تقسیم کار هیئت اجرائیه نتوانست به موقع اجراء درآید ولی تدارکات مذکور به حزب توده ایران امکان داد که تقریباً کلیه نفرات و سازمان‌های خود را به طور منظم به حالت مخفی درآورد و به فعالیت خود ادامه دهد و انتشار مرتب روزنامه ارگان را تامین کند.

اینکه حزب توده ایران در مدت شش سال (۱۳۲۷-۱۳۳۳) توانست در حالت مخفی به فعالیت وسیع دست بزند و اشکال متنوع و ابتکاری تلفیق کار علنی و مخفی را بیابد و عملی یازد نشانه ماهیت کمونیستی او، اعتقاد و ایمان او به طبقه کارگر، تکیه او بر خلق، و توسل او به شیوه‌های حزب لنینی است.

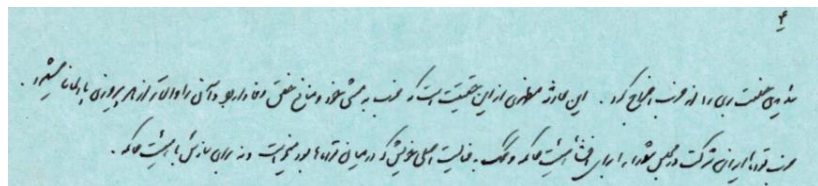
حزب به مشی خود و منافع خلق وفادار بود و آن را والاتر از هر پیروزی پارلمانی می‌شمرد.

حزب توده ایران شرکت در مجلس شورا را برای افساء هیئت حاکمه و کمک به فعالیت اصلی خویش که در میان توده‌ها بود می‌خواست و نه برای سازش با هیئت حاکمه."

و تظاهرات کارگری و به طور عمده قیام در شهرها و جلب بخشی از ارتش صورت گیرد. اما طرح دقیقی برای این کار نداشت. در آن سال‌ها هنوز از جنگ توده‌ای خلق چین و چگونگی آن، خبری به ایران نمی‌رسید. فقط پس از پیروزی انقلاب چین (اکتبر ۱۹۴۹) به تدریج آثاری از رفیق مائو تسه‌دون پیدا شد که دامنه انقلابی آنها هنوز برخوانندگان روشن نبود. در آن سال‌ها حوادث عظیمی مانند پیروزی خلق الجزایر، انقلاب کوبا، و جنگ ویتنام یا هنوز روی نداده و یا در ایران طنین نیانداخته بود. حزب توده ایران طبیعتاً نمی‌توانست از این نمونه‌ها بهره‌ای داشته باشد. امروز که این همه تجارب در برابر چشم کلیه خلق‌ها گسترده شده و گویا در شمار بدیهیات درآمده است بعضی‌ها اوضاع و احوال امروز را به بیست و چند سال پیش منتقل می‌کنند و معترض‌اند که چرا حزب توده ایران بر این بدیهیات آگاهی نداشته است. بدیهی است که چنین قضاوتی واقع‌بینانه نیست، مارکسیستی لنینیستی نیست.

حزب توده ایران - چنانکه وظیفه هر حزب طبقه کارگر است - از کلیه امکانات علنی استفاده کرد، و در این زمینه اشتباهات بزرگی نیز مرتکب گردید ولی هیچگاه در مرز دموکراسی بورژوازی محصور نماند، به این دموکراسی اعتماد نکرد، فعالیت مخفی خود را سازمان داد و به تدارک راه قهرآمیز دست زد. و اگر در این راه به علت اشتباهات خود با شکست روبرو شد این امر به هیچوجه اتهام پارلمانتاریستی را نسبت به او توجیه نمی‌کند.

در اینجا ذکر یک حادثه برای توضیح مسئله مورد بحث مفید خواهد بود و آن اینست که: حزب توده در مجلس چهاردهم نه نماینده داشت. یکی از آنها به نام رحمان قلی خلعت‌بری به مناسبت مرگ رضا شاه برخلاف روش حزب مجلس ختمی در مازندران برپا کرد. واکنش این انضباط‌شکنی در حزب به قدری شدید بود که کنگره اول (تیرماه ۱۳۲۳) با شور و هیجان شدیدی خلعت‌بری را از حزب اخراج کرد. این حادثه مظهري از این حقیقت است که



پایان جلد اول دفتر دوم

